

في الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاری

جلد دهم

تفسير سورة المحاذل الى آخر سورة الناس



ابو الفضل رشيد الدين الميمني

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسمی و اہتمام

آقل عباد علی صغر حکمت

طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی - ۱۳۸ هجری قمری

سرک چاپ پهن

«بارك الذي يده الملك وهو علي كل شيء قدبر» (۱)

خدای قدبر بر این رهبران مصر مت نهاد تا سفر عاشر از اسفار عسری این کتاب
صواب و دفر مبارک مند افرج مات امك بمان آمد و آبی بمان ار آفات الهی و بعضی
بی بمان ار نعم نامناهی صفت سد کان کسب «انه لقول رسول کریم سرئل من
رب العالمین» (۲)

مؤلف سعد در تحریر این تفسیر محمد الحق ریح فراوان برد و در صوب ابواب
و برست حصول آن سعی فراوان کرد تا آنکه کو کسی در حسان در آسمان فصلب و ادب
طالع سد و ار رحسار شاهد اسرار کشف حجاب فرمود امك ما سر که سالکان
مسلك او وساگردان مکنت اویم ، در تصحیح اورای و بطریق سحر و تسبیح من و سبطم
حواسی موفق و موند کسبم و بحمد الله تعالی این حریبه فیمین و کسب حبه بمن را بر اسماء
آدم بجهت آوردیم «والذين حاقوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف
رحيم» (۳)

تا خود چه دری گرانها بر کوه علم و حبه معنوی دمان از شاهد داس
اس که خداوند لطیف برسدگان صعب عذاب فرمود و ار تحسین رور که لسان
خواجسته اولاد آدم بکلمات نامات الهی گونا کسب ، مرد و فصلب و نوید معرف
بعالمیان آورد و بر حلق مت نهاد و بدس آفات گونا کسب «اقرا وربك
الاکرم» «الذي علم بالقلم» «علم الانسان ما لم يعلم» (۴)

امك دهمین باب از درهای سماوات داس که منهای مجلدات عسری تفسیر
سریف کشف الاسرار و عده الابرار است بر روی نکل و احراز کسود و اسرار هفتم
و رارهای نگه از مطاوی آن نمودار گسه و آتهدر دفاع حقائق و رواهر حواهر ار

نوك خامه اول بر صفحه ۱۱۱ معقوس آمده كه از تحرير وصف عطش آن ربان تافه و
از تحرير بعض حالات آن خامه سكه است «و لو انزلنا هذا القرآن علي حمل لرائه
حاصلاً مصدعاً من حسنة الله» (۱)

حوسا بحال آنكه اراين سرخسمة عرفان سیرآب سويد وارسهد ادب كام حان
سرسين ساريد «ذلك فصل الله بونه من نساء والله ذو الفصل العظيم» (۲)

آنرور كه ابو الفصل مسدي رحمه الله عليه كمر بر اين خدمت بررگ اسوار
مي كرد و فلم عزم مكف هم مي گريف، گوناوار فصل و موهب كه خامه بقدر نصيب
حال او كرده بود حيرى نداشت و آرا آن همه سخنان كه در طي مدب سالنان دراز در
شرح اوصاف محمدى و بيان درجات اهل بيت طهارت و عصمت در ضاعف اسين كتاب
آورد آگاهانه (۳) اما دم هم حواسدگان و دعائى خبر بر ميدان اسين بفسر همار
عائد روح بر فوج او مسكر دود و اكيون در اعلى علس در صف ابرار و ميعن حياى
دارد «لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر» (۴)
نارى اسين تكلف انماي و وطنه دمي ماسب كه از خداوندان صفا و ايمان و
دارندگان روح و ربحان كه در طبع و سر اسين كتاب سرف ناما ناري و همكاري
فرمود اند ناز ديگر ربان سكرانه بر گساستم آرا آن ميان اولنا داسگا طهران و
سروران دانشمند داسكد علوم معقول و معقول را كه مسووم محرك اصلي و دال و داعي
محسن بر اسين كار خير و امر صواب بود اند، به حق سياسي نادكسم، كه مدلول كريمه
«اولئك كتب في قلوبهم الايمان و اندهم بروح منه و ندخلهم حیات بحري
من بحبها الانهار رضى الله عنهم و رضىوا عنه اولئك حرب الله الا ان حرب الله
هم المفلحون» (۵) شامل احوال سعادت استعمال انسان است

خداوند ميان بكرم و احسان بي ناان آرا خوانان صاحب معرف و ايمان

(۱) الحس ۵۹ / ۲۱ (۲) الجمعة ۶۲ /

(۳) سناناي كه مولف در شرح مقامات و مسائل خاندان محمدية علويه ايراد كرد است و در ضمن
معلومات عسر آمد مسنازاس، آرا آن حمله در اسين مجلد حاضر صفحات ۲۱ و ۲۷ و ۲۹۴ و ۳۱۹
تا ۳۲۱ و ۴۵۸ و ۵۷۷ و ۶۳۷ و ۶۸۷ محل مراجعه تواند بود

(۴) المسح ۶ / ۶ (۵) المحادله ۵۸ / ۲۲

را توفیق دهد که در بی این مقصود عزیز کمر همب سنگ بسند و همه همه درحانه
 این عند قصر مجتمع شدند اگر سعی و حداسان نمی بود، هر آینه انجام این مهم
 مسر نمگشت و شد حصص در دعای اسان ناس آسرا ما عبات رطب اللسانم «رب
 اعمر لی ولوالدی ولعن دحل یسی مؤمداً» (۱)

از آن مان اسناد فاصل عبری آفای حص سادات ناصری که عره ناصیه
 سادات و بنه اهل سعادت است، در طبع این حرواب و تصحیح این اوزان و تطبیق
 و معامله روتوسها ما من رحم فر اوان کسینه و ما ملایم سباز حسد ما بحمدالله
 این خدمت را حیانتکه نابد مآخر رسانند و است توفیق در بدان فصلب چهارده اس
 ومجلد آخرین را که حائمه کلام است بمصدای آب وافی هدایت «و حنامه مسک و فی
 ذلك فلیسا فی المسافسون» (۲) بنان برد حرا الله احسن الحراء
 ناری از حد اوند معال مسال آنکه این د گوهر گرانها را از جسم بدسان و
 نس عرض آلود کوبه اندسان محافظت فرماید و این بند صعب را ساداس این عبادت
 ه سرف عمران معاصی و نعمت رحمت عینی محطوط و مسسعد گرداند آمس

« نا لبها المس المظمنه » « ارحعی الی ربك راصه مرصه » (۳)
 کتب هذه المظور فی ليله السب الثالث والعشرون من شهر رمضان المبارك
 سنة ۱۳۸۰ و هی کاتب ليله القدر الی «هی حر من الف شهر» «سلام هی حسی
 مطلع المحر» و انا العبد علی اصغر حکیم السرازی عمی الله عنه سئانه و
 رفع الله نلظمه درحانه

(۱) نوح ۲۸/۷۱

(۲) المظمن ۲۶/۸۳

(۳) المعر ۲۷/۸۹ - ۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸ = سورة المجادلة = مدینه

۱ - النوة الاولى

فوله عالی « بسم الله الرحمن الرحيم » تمام خداوند و روح بحسب مهران
« قد سمع الله » بسمند خداى « قول الذى تحدثك » سخن آن زن كه مى بخشد تا
و « فى روحها » در كار سوى حوس « و نسكى الى الله » و مى آید بى الله « و الله
بسمع يحاوركما » و خداى مى سودگف و كوى شما كذبگر، « ان الله سمع
نصر (۱) » خداى سواست و ساست

« و الذى يظهر من سائهم » اسان كه مى طهار كند از مردان شما
از ران حوس « ما هن امهائهم » زنان اسان مادران اسان بسمند « ان امهائهم
الا الاني ولدنهم » اسان را مادران حرا آت كه اسان را از بدست « و انهم
لقولون منكراً من القول و زوراً » و اسان كه آن مى گویند منكراً مى گویند
از سخن ناسمند « و ان الله لعمومور (۲) » و خداى فراگدار و مهربان است
[آسان فراگردد]

« و الذى يظهر من سائهم » و اسان كه مى طهار كنند از زنان حوس،
« ثم يعودون لما قالوا » و آنكه ناسخ خود مى گردند « فحرفه ربه » [كفارت
آن طهار و سر دادن آن] آزاد كردن برد است، « من قبل ان يمسأ » سرار آنكه
هم رسند « دلكم ثوعطون » این سحمت است و فرماید كه بند مى دهد شما را
تا آن « و الله بما تعملون حسر (۳) » و خداى آنچه شما مى كنيد نااست و آن آكا

« فَمَنْ لَمْ يَحْدَ » هر که نبرد : اند « فَمَنْ سَهَرِي مَسَاعِي مِنْ قَبْلِ أَنْ يَمْسَا »
 کفار او روز دوما اسب بنوسه بس آراتکه بهم رسند « فَمَنْ لَمْ يَسْطِعْ » هر که
 روز نواند « فَاطْعَامِ سَبِي مَسْكِيًّا » کفار او طعام دادن سبب دروس اسب
 « دَلَّكَ » اسب مد و فرمان آن راسب « لِيَوْمِ نَالَهُ وَرَسُولُهُ » با فرمان نبرد
 حدای و رسول را [حناک مومنان فرمان رند] « وَنَالَهُ حَدْوَهُ اللَّهُ » و اسب
 انداز های حداسب که در دین حرس نهاد حلو را « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابُ أَلِيمٌ (۴) »
 و ناگرویدگان را عذابی اسب درد نمای

« أَنْ الدِّينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » اسان که می خلاف آرند و حدرفس ما
 خدا و بار رسول « كُنُوا » اسان را ححل و رسوا خواهند کرد [و ناحیه و کم آورد] ،
 « كَمَا كُنَّ الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » حناکه اسان را کردند که بس از اسان بودید ،
 « وَفَدَّ اِرْلَمَا آتَابِ يَسَابَ » و فرو فرسادم سحها و آتنبای روس « وَلِلْكَافِرِينَ
 عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) » و کافران راسب عذابی حوار کند

« يَوْمَ نَعْلَمُ اللَّهُ جَمْعًا » آن روز که اسان را برانگردد الله همه را بهم ،
 « فَسَبِّحْهُمْ بِمَا عَمِلُوا » و اسان را آکا کمدار آنچه مکررد ، « احْصَ اللَّهُ » حدای
 کردار اسان دانسه و باد داسه و سمرد « وَ نَسُوه » و اسان آنرا فراهموس کرد
 « وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) » و حدای رهمه حرر گوا اسب و حاصر

« اَلَمْ نَرِ » نمی دانی « اَنْ اَللَّهَ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ » که حدای
 مداند هر چه در آسمانها و در زمینهاست « مَا تَكُونُ مِنْ حَوَىٰ لَيْلَةٍ » هیچ سه رار کمیده
 بهم ناسند ، « الْاَهْوُ رَانِعِهِمْ » مکر حدای تعالی [آگاهی و داس] چهارما ساسب
 « وَلَا حِمَّةَ الْاَهْوُ سَادِسِهِمْ » و نه سح بن ، مگر که اوسم اساسب « وَلَا اَدَبِي
 مِنْ دَلَّكَ وَلَا اَكْمَر » و نه کم از آن و نه س « الْاَهْوُ مَعِهِمْ » مگر که او با
 اساسب « اِنَّمَا كَانُوا » هر حای که ناسند « لَمْ يَسْبَحْهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِسْمَةِ »
 بس اسان را ح ردهد آنچه مکررد روز رسا حصر « اَنْ اَللَّهَ تَكْلُ سِي عَلِيمٌ (۷) »
 که الله بهمه حصر داناسب

عطا گف د آت اراول سور مدنی اسب وافی سور مکی و در این سور
ناسخ و منسوخ نسب، مگر يك آت > ااسقمم ان تقدموا بن ندی یحوکم
صدقات الآله و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور المحادله
کتب من حرب الله يوم القمه»

فوله > قد سمع الله قول الی تحادلك فی روحها» این آت در سان
حوئه فرو آمد، دحر بعله بی مائك الانصاری، و سهر وی، اوس بن الصامب
برادر عباد بن الصامب الانصاری العقیب القصب و سرح قصه محادله در قول
حمهور مفسران آت اسب که اوس بن الصامب اراهل حوس و فی کام خود طلب کرد،
حوئه سر بار رد و مراد وی بمداد اوس مردی رود جسم و د، در وی سر گفته اند که
نار ای حبل و د، اوس ارسر آن جسم اوی گف «اب علی کظهر اُمی» و
این لفظ طهار و ابلاء هر دو طلاق اهل جاهلیت و د، رنان خود را حسن طلاق دادندی
اوس بعد از آنکه از سخن گفته و د بسمان سد، نا حوئه گف «ما اطلبك الا و د
حرب علی» ا حبان دایم که بو بر من حرام گسی؟ حوئه ارفراق مرسند و نا گف
بر آورد، گف والله ماداك طلاق و اب رسول الله فسله، والله که این طلاق نسب،
رو بر رسول خدا و از وی مرس نا سفاند آند اوس گف من سرم دارم که از
رسول خدا این مساله برسم و برو و مرس حوئه بر حاسب و آمد حبانه عانسه، و
رسول خدا (ص) در حبانه عانسه بود و عانسه سرمنازك سول (ص) می سب حوئه
گف «نا رسول الله ان روحی اوس بن الصامب برو حی وانا سا ه عمه داب
مال و اهل، حی ادا اکل مالی وافی سائی و کسر سئی ظاهر منی» فقال رسول الله (ص)
«حرب علیه لأری لك اله سسلا» رسول خدا (ص) حون حدب طهار سسند
گف بو بروی حرام گسی و نمی نسیم برا وی راهی که وی از گردی رن از
حصرب رسول (ص) نار گسب، نار ای فرانسد حران و گربان و همی گف
> فالی من؟ فالی من؟ اس من کحا روم بر که سوم ا - نار گسب دنگربان
گف نا رسول الله از وی فریدگان حرد دارم اگر بوی بگندارم صابح سوند

واگر من دارم، ی کام سوید « اسکو الی الله فاقمی ووحدی ! » بحدای مسالم از دروسی و نهائی حوس رسول (ص) همان سخن گفت که « حُرِّمَ علیه ولم اُؤمر فی سائک نسیء »، ی بروی حرام کسی و در کار و مرا خبری نمرمودند حوله ارس سور و بحر روی سوی آسمان کرد و گفت

« اللهم ابی اسکو الیک فانزل علی لسان سک » خداوند ایا مسالم و دربو می دارم، فرد فرست به نعممر حوس در کار من صعبه حکمی یار روی برسول آورد، گفت « انظر فی امری جعلنی الله فداک یا بی الله » آخر بگر در کار من بخار یارسول الله که مادر و پدرم فداء و ناد آن ساعت عانسه گفت « اسکنی ان رسول الله یوحی الیه » حاموس یس ای حوله که وحی آمد برسول خدا آن ساعت خبر یل آمد و آب آورد « قد سمع الله قول الی بحادک فی روحها » الله سخن آن زن سمید که ابو خدال در گرفته در کار سوه حوس عانسه گفت « سبحان من و سع سمعه الاصواب ان کان لیجعی علی بعض کلامها فانزل الله » قد سمع الله « یا کسب و بی عب آن خداوند که او همه آوارها میرسد من درگوسه خانه بعضی آوار وی میرسد و بعضی به رب العالمین از وراء هف طغه آسمان بسمع قدم خود همه سید و خرداد که « قد سمع الله » - و اول طهار که در اسلام روف اس و د فوله « الی بحادک » ای - بحاصمک « فی روحها » ای - فی امر روحها « فحد المصاف

« و یسکی الی الله » ای - بظاهر^(۱) ما بها من المکروه و الاستکاء اطهارما بالاسان من المکروه و السکوی اطهارما بصعبه عبر « و الله بسمع تجاوز کما » ای - مرا حکمکما الکلام، و التجاور المحاور، و هو رجع الکلام و حوانه، اُحد من الحور و هوال جوع، بقول خاربعد ماکار فوله « و الله بسمع تجاوز کما » لیس هذا بکرار لان الاول لما حکمه من روحها، و البانی لما کان بحری سها و یس رسول الله و لان الاول ماس و البانی مسبق « ان الله بسمع » لکلامها « بصر » بحالها، و قل سمع لافوال العباد، بصر بافعالهم، بم دم الطهار

فقال « ائدنی بظاهرون منکم من سائلهم » فإبن عامر و ابو جعفر و حمزه و الکسائی یصح الباء و الهاء و سد ذالطاء و الالف بعدها، وقرأ عاصم بظاهرون بضم الباء و یحذف الطاء مع الالف و کسر الهاء وقرأ الآخرون بظهورون یصح الباء و تسدبذ الطاء و الهاء من غیر الالف، و معنی الجمع و احد فقال طاهر و بظاهر و طاهر و طاهر « ماهن امهاتهم » فراء العامه یحذف الباء علی حراما و محله نصب کموله « ما هذا بمرآء »، وقل یعدبر « ماهن امهاتهم » ای - ما صرن معهم فی محل الامهات « ان امهاتهم الا اللاتی و لندیهم و انهم لبقولون مسکراً من القول » لایعرف فی سرع، و « رورآء » ای - کدنا « و ان الله لعمق عمور » عما عنهم و عمر لهم حتی یلهم الکفار

بدانکه سخن در طهار بر دو صر است یکی در بیان صورت طهارود نگر در بیان حکم طهار، اما صورت طهار آست که مردی اراهل کلف رن حوس را گوید « اب علی کطهر امی » اگر بحای « اب » حرمی از احرای رن گوید، حیاتی که سرک علی کطهر امی « بذك، بطنک، رأسک هر عصوی از اعضاء رن بحای « اب » ساند و طهار بود، و اگر بحای علی می - گوید، ناعمدی، یا معی، طهار بود، و اگر صلب نگذارد و گوید « اب کطهر امی » طهار بود و اگر بحای طهر عصوی دیگر گوید حیاتی که « اب علی کراس امی، کد امی، کمطس امی، طهار بود و اگر گوید « کامی » او « مل امی » کما ناسد اگر قصد و سب اعزاز و اکرام گوید، طهار ناسد، و اگر بقصد و نسب طهار گوید، طهار ناسد و اگر بحای امی « حد » گوید، یا « احب » یا « عمه » یا رئی از دواب المحارم که بحرم وی اورا مود بود، از جهت نسب یا از جهت رضاع، طهار ناسد اما حکم طهار دو حر است بحرم و طی و و حوب کفار حرام است روی برن رسیدن بعد از طهار، یا آنکه که کفار کند و کفار بعود و احب سود حیاتی که رب العر کف « لم یعودون لما قالوا فحرر رفته »

اکنون خلافت میان علماء که عود حسب؟ - سافعی گفت عود آن است که بعد از طهارت زمانی برآید چندانکه ممکن باشد طلاق گفتن و عرف حسن و نه طلاق گویند و نه عرف حوبند، آنگاه عود حاصل گشت و کفار لازم شد اگر بعد از طهارت در آن حال طلاق گویند، ما نکی را از اسان مرگ رسد، کفار واجب شود که عود حاکم باشد

ابن عباس گفت در تفسیر نعوذون قال بنده من فرحمون الی الاله و ذلك لان العود للمول هو المحالعه، قال عاد فلان لما قال، ای - رجع عما قال، هذا موافق قول السافعی - رجع، وذلك لان قصد الطهارت والمحرّم فادامسکها علی الذبح ولم یطلق قد خالف قوله، ورجع عما قال فلهزمه الکفار وقال اهل الطاهر العود هو اعادة لفظ الطهارت، ومعنی قوله «ثم نعوذون لما قالوا» ای - الی ما قالوا فان لم یکرّر اللفظ، فلا کفار علیه، وهو قول «ابی العباس» وذهب قوم الی ان الکفار یجب نفس الطهارت، ومعنی العود هو العود الی ما کانوا علیه فی الحاحله من نفس الطهارت، یعنی اذا عاد الرجل فی الاسلام الی مثل ذلك القول لزمه الکفار وهو قول مجاهد والوری وقال قوم المراد من العود هو الوطی، وهو قول الحسن و قتاده و طاووس و الزهري وقالوا لا کفار علیه ما لم یطهرا، وقال قوم هو العزم علی الوطی و هو قول مالک و اصحاب الرأي قوله «فحزرت رفه» ای - رفه مومنه، لان الله سبحانه قد ارفه الايمان فی کفار العمل و اطلق فی هذه الموضع و من حکم المطلق ان یحمل علی المقصد «من قبل ان یماسا» ای - من قبل ان یسحاما فالجماع محرم علی المظاهر، حتی ینکح فان وطی، قبل النکاح فقد فعل محرما ولا یسقط عنه الکفار لان ما یی بها علی وجه الفضا کما لو احرص الاصلاح و فيها فائده لا یسقط عنه اسانها، بل لزمه فضاوها و سواء کفر بالاعناق او بالصام او الاطعام، فانه یجب علیه بعد من الکفار علی الوطی و قال ابو حنیفه «ان کفر بالاطعام حار لیه ان یطعمه یطعم، لان الله تعالی قد العقب والصوم بما قبل المسس و قال فی الاطعام «فمن لم یستطع فاطعام سمس مسکناً» ولم یقل من قبل ان

بما سا وعند الآخرى الاطلاق في الاطعام محمول على المصنف في العمى والصيام
فهذا حكم وطى المطاهر اما عبر الوطى من الفيلة والبلد، فانه لا يحرم قبل السكر
في قول اكبر العلماء وهو قول حسن وسمان واطهر قول السافعي كما ان الحنص
بحرم الوطى دون سائر الاستمناعات، وذهب بعضهم الى انه يحرم جميعها لان اسم-
المناس ساول الكل، «**دلكم يوخطون به**» اي - دلكم المعلق في الكمار يومرون
به ويحرون بان فرصكم ذلك

«**فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين**» فان افطر يوما مبعدا او نسي السه
بحب عليه استساف شهرين و ان افطر بعدد المرض او السفر، فسه القولان و ان
يحلل صوم الشهرين زمان لا يصح فيه الصوم، كالعدين واما السريق^(١) و انام شهر
رمضان ينقطع الداع وبحب الاستساف وان وطىء المطاهر في الشهرين ان وطئها
بهارا بطل السابح وعليه الاستساف، وان وطئها لئلا لم يطل السابح وقال ابو حنيفة
سواء وطىء لئلا او بهارا فانه يطل السابح وعليه الاستساف

«**فمن لم يستطع**» يعنى المطاهر اذا لم يستطع الصوم لمرض او كبر او فرط
سهو ولا يصرع الحمام بحب عليه اطعام سنن مسكنا روى ان السى (ص) قال
لحواله لب نعلته حين جاءه مره يعنى روحها - فليصوره فالب والذى يعك
بالحق ما عند ربه ولا يملكها قال فليصم شهرين متتابعين، فقال والذى يعك
بالحق لو كلفه ثلاثة ايام ما استطاع قال مره فليطعم طعام سنن مسكنا قال
والذى يعك الحق ما بعد ربه قال مره فليذهب الى فلان بن فلان فقد احترنى
ان عند سطر بمر صدقه فليأخذ صدقه عليه ثم لمصدق به على سنن مسكنا وفي
رواه اخرى لما رل «**فحرفه ربه**» امطع الكلام دعا رسول الله (ص) اوساً فقرأها
عليه، قال اوس ما املك ربه، فزل الصام و امطع الكلام، فقرأها عليه و قال
اوس ابنى اذا لم آكل فى يوم مرارا اسانى دوران، فزل الاطعام، فقرأها عليه،
فعال لقد ساطا وئس الله فقال اذهب الى نبي رربي، يعنى قبله من الانصار،

فقد صدقهم فاطم منها سبس مسكباً و كل النافى مع اهلك
و روى ان رسول الله (ص) ابنى بحمسه عسرا عا فاعطاه اوساً فقال صدق به
و روى ان المجادلة أب نوما عمر بن الخطاب فساله حاحه واعطط له فى الكلام
سديدا فهاها الناس واعططوا لها وقالوا لها برفعن صوبك على امر المومنين؟ فهاهم
عمر فقال دعوها فانها امرأ سمع الله قولها من فوق سبع السموات
ذلك «لوموا بالله» اى - ذلك الحكم، وفل فرس ذلك لوموا بالله ورسوله
ولا سمعوا احكام الحاهله «وبلك حدود الله» يعنى ما وصف من الكفارات
و الطهار و اصل الحد الممع، والحداد - الواب يجمع الناس و أحد احدات المرأه
من امساعها من السقل و الرسه «وللكافرين عذاب اليم» ليركهم العمل بهذا
الحكم
«ان الدين حادون الله ورسوله» المجاد - المسافه و المجالعه، وهى ان
يكون فى حد وسى وصاحبك فى حد وسى «كسوا» اى - أحروا وهرموا، كعوله
«او يكسهم» وهاك كسه اوجهه «كما كتب الدين من قبلهم» - كفار الام الحاله
الدين حادوا الله ورسوله وفل أحروا يوم الحدى الفل و الهرمه ورد كندهم
فى بحرهم كما أحرى الكفار فلهم «وقد انزلنا» - اوحنا الى محمد (ص)
«آيات ناس» يعنى القرآن المس فى الحلال و الحرام و الاحكام و فل
«انزلنا آيات» فمن حاد الله ورسوله من قبلهم فما فعلنا بهم من الالهالك «وللكافرين»
فى الدنيا و الآخر «عذاب مهس» ندلهم و بحرهم
«يوم نجمعهم الله» نجسهم و نجسهم، «جمعاً» فى حاله واحد، «فيسهم»
بحرهم «فما عملوه» من حتر و سر لعلموا و حوب الححه عليهم «احصه الله»
اى - احاط علمه بفصل اعمالهم و «وسوه» اى - و قد سهوا عنه، ناس ما قدم
انديهم وفل «سوه» اى - تركوا العمل به و ما امروا «والله على كل شى
شهيد» لا لعب عنه شى، وفل شهد عليهم فلا يستطيعون ردها دعوا و انكارا
«المر» اى - الم علم؟ «ان الله يعلم ما فى السموات وما فى الارض»

لا یعرب عن علمه سی^۲ «مانکون من یحوی قلبه» ای - مانبع من مباحا بلله فیکون
 السحوی بمعنی الاسرار وهو مصدر علی وزن فعلی، مسق من السحر وهی المرتفع
 من الارض، لبعدها حاصرین عنها وفیل السحوی القوم، المساحون، کقولہ «وادم
 نحوی» وقولہ «قلته» حصص اصابه السحوی الیه ونحوران یکون حصصا لانها
 من بع السحوی «الا هو را بعمهم» نالعلم بعلومهم «ولا حمسه الا هو سادسهم
 ولادنی من ذلك ولا اکبر» حصص لا تناعه التلایه والحمسه وقرأ یعقوب
 «اکبر» بالرفع رداعلی محل من یحوی کقولہ «وما من دانه فی الارض» و«لا طائر»
 فی قرآء من رفعها «انما کانوا» من السماء والارض «ثم نسبهم لناعملوا يوم القیمة»
 وسبحا لهم ونا کنذا للحججه علمهم «ان الله کل سیء علم» - لا یحیی علیه سی^۲
 وسب نزول هد الآله بلله نمرضی ذکرهم فی سور الرحر

«الم تر الی الذین بهوا عن السحوی» ان آیه در سان جهودان و منافقان
 فرو آمد که منحوا سبند که موسه رفی و اندوهی بر دل مسلمانان می بھند قومی
 اربن منافقان فراهم می نسیسند و بوسند نا یکدیگر سجن میگفتند و بهان از
 مسلمانان باصوات رازها میگفتند، چون مسلمانان را بدیدند، انکدیگر بحسم
 مسمودند و نامسلمانان می گرسند و حیان مسمودند که مادر حق سما آن مذاب
 که اگر سما مسمود اندوهگر شوند و مسلمانان را بهمت در دل منافقان در خو
 برادران و حوسان که در عراها و دند، میگفتند مگر انسان حبری ارفیل و مرگ
 سبند اند و برادر نا یکدیگر میگویند، و یکدیگر بحسم همی نمایند که هیچ
 میگویند؟ و مسلمانان نا بمعنی دلنگ همی گسند و مقصود منافقان در آن راز
 ناظر همین بود که مسلمانان را بهمی در دل افکنند و اندوهگر کنند، پس نا آنکه
 که آن قوم از عراها نار میگفتند و سلام بوطن خود میرسندند، انسان در اندو
 مسودند آحران مسلمانان سکاوت کردند رسول خدا (ص) ارا ن احوال و رسول
 انسان را فرمود که نر راز سجن میگویند و نا یکدیگر اسمعی میسندند
 انسان فرمان رسول بر کار تمسگر فسد و از رماح اطل خود نار میگسندند،

نادرسا انسان ابن آبه آمذكه «الم بر الى الدين يهوا عن الحوى ثم يعودون
لما يهوا عنه» اى - بر حوى الى المباحا الى يهوا عنها «وساحون بالاثم والعدوان»
اى بالمعصه والطلم «ومعصبت الرسول» يعنى و بما يصرون عاصين للرسول اذا
كان يهاهم عن ذلك، و قل بوصى بعضهم بعضا بمعصه الرسول فى نحو بهم و يقول
بعضهم لبعض حالوا امره، وقرأ حمزه «وسخون» مولى ساحبا وانحسبا معنى
واحد، و يقول ناحب فلانا ونحوه بمعنى واحد، وهونحن وانانحه «واذا حائك
حائك بما لم يحك به الله» هو آلاء قوم اليهود، كانوا يدخلون على السى (ص) و
يقولون السام عليك، والسام الموت، وهم يوهيونه انهم يقولون السلام عليك وكان
السى (ص) ردّ عليهم فيقول عليكم فادا حرحوا قالوا «لولا بعدنا الله لما نقول»
يعنى لو كان هذا نسا، لعبدنا الله لما نقول قال الله تعالى ردّ عليهم «حسبهم جهنم»
اى - كافهم عذاب جهنم «نصاوبها ونسى المصير» السفلت والمارى روى
عن ابن ابي مليكه عن عاتسه «ان اليهود ابوا السى (ص) فقالوا السام عليك يا
محمد قال و عليكم فغطت عاتسه فقال عليكم السام واللعمنة يا اولاد العرد
والحبارير فقال رسول الله مهلا يا عاتسه، عليك بالرفق، و اناك والعنف والمحن
ان الله بعض المحسن والمحسن» قال اولم سمع ما قالوا؟ قال «اولم سمعنى ما
قلت؟ رددت عليهم فسمحت بى فهم ولا سمحت لهم فى» وقال رسول الله (ص)
اذا سلم عليكم اهل الكتاب، فعولوا و عليكم ثم ان الله تعالى نهى المومنين ان
يساحوا فيما بينهم كفعل المنافقين واليهود فقال
«يا ايها الذين آمنوا اذا ساحوا فلا تساحوا بالاثم والعدوان ومعصبت الرسول»
كفعل المنافقين وقال مقابل هذا خطاب للمنافقين، يعنى «يا ايها الذين آمنوا»
فى الظاهر بالناسينهم «اذا ساحم فلا يساحوا بالاثم والعدوان ومعصبت الرسول
ويساحوا بالناس واليقوى» اى - بما ست فى القلوب من طاعه الله «واليقوى» اى
بالمعاف عما حرّم الله عزّ وجل ثم خوفهم فقال «وانقوا الله الذى اليه تحشرون»
اى - يجمعون بعد الموت فيردون الى حكمه

« اِنَّمَا الْحَوَى مِنَ السُّطَّانِ » ای - المحوى بالاسم والعدوان من فعل السططان وبرسه و سويله « لِحَرَنِ الدِّينِ آمَنُوا » حرته واحرته واحد، ای - لعم مومني الصحابه بما موهوون انه لوفوع بلبه ومصبه « ولس » السططان ولا يحو بهم فيما نسهم « نصائر » المومنين، « سَمَاءُ اِلَّا نَادُوهُ اِلَهِ » بعلبه وفضائه وفدر و قبل لا نصهرهم سماء الا اذا اراد الله ذلك « و علي الله فلسوكل المومنون » ای - فلسو صوا امورهم اله ولسعوانه، و قبل في معنى قوله « اِنَّمَا الْحَوَى مِنَ السُّطَّانِ » هو احلام النور التي براها الانسان في نومه وحرته و صبح عن رسول الله (س) قال « اذا كنتم ببلاده فلا تساحوا ما ن دون المال » فان ذلك بحربه « وفي روايه » الا ان يساده »

الموتة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » ای مرعى كه نا ار آسان قدم برآمدی سكارب همه حكرهاى صديهان اسب بما سا كا هب همه ا واج عاسقان اسب، آسان دلهاى محاسن، بر وارب همه بر عواى حان عاسقان اسب ای عربرى كه نا بونقاب ار جهر حمال برداسى همه خرابانها كعبه وصال گسب، كسب و كلمسا بمسجد و محراب بدل گسب ربارها كمر عسق دین سد حون و نمودی حمال، عسق ما ن سد هوس

رو كه اربن دلبران، كار سو داری و س !

قوله تعالى « قد سمع الله قول الذي يجادلك في روحها ويستكي الي الله، من كان اصعب فالرب له الطيف رب الارباب، خداوند همه خداوندان لطيف و كريم ومهربان كا صعبان حمان سارد كه حمله افونا ار آن در محب آسند صد هرا مفرط مسح مقدس در بخار ركوع وسجود عوس كردند و بر در كا عَرَب آوار بسج و همدس بر آوردند و كس حدب اسان تكرد و آن صه به سبواى عاخر، آن محادله كه ارسر سور و بحر بر آن در كا برا ند وار و مبدى مالد، سكر كه هرا آن محيد رفم اعرار ركسو رار وى حون كسند كه « قد سمع الله قول الذي

بِحَادِثِكَ فِي رُوحِهَا وَيُسَكِّي إِلَى اللَّهِ، مَا أَنْ سَكُوِي وَيُتَوَسَّدِمُ وَنَالَهُ وَدَعَا وَيُتَوَسَّدِمُ وَأَنْ رُتَحْوَرِي وَتَدْوَرِي^(۱) که در آن نماید و در جهت طهارت و هر گسایش بدید کردیم ما آن خداوندیم که هر درماندگی را کس نماند نیک نازیم، هر تدویری را بند گسایش هر عمگسینی را عم ردائیم، سوختن آوار دروستانم، بنوسیدن را در سحر گانم ماسح کشیدن نثار درماندگانم

در حیرت است که این زن مجادله روری پس عمر خطاب آمد در روزگار خلاف وی، سعلی را که وی داس و بدرسی نا وی سخن گفت جماعتی که حاضر بودند، انگ بر وی زدند، گفتند نمدانی که نا امر المومنین سخن در سب نماید گفت ۱۰ - عمر با اسان گفت خاموش باشید و این صبیحه را حرم دارید، که این آن زن است که حق حل حلاله از وراء هفت طمه آسمان سخن وی شنید و این بواجب و کرامت بر سر وی نهاد که «فَدَسْمَعُ اللَّهِ قَوْلَ أَلْسِي بِحَادِثِكَ فِي رُوحِهَا وَيُسَكِّي إِلَى اللَّهِ» ای مسلمانان دروستان را حرم دارید و مبراعات و موااسات با اسان بحدای بقرت کشید که اسان اگر چه امروز سحر گان و سوانانند، فردا ملوک حب ماوی و بررگان فردوس اعلی اسان اند بدان میگردید که امروز در حال اسان حلال است، و حاکم اسان حلواست، و رحسان اسان در داس و دل اسان بر در داس، بدان میگردید که فردا بران دار السلام و رؤسان دارالمقام اسان باشند، حال اسان حائس که ساعر گوید

این دروستان و وصل بوئی دارند گویی در سرب هر خوبی دارند
در مجلس ذکر های وهوبی دارند می نمر را نکر و خوبی دارند

اگر مومنان امت احمد را خود این سریر و دی که رب العالمین درین سوره مگوید که «مَاتَكُونُ مِنْ نَحْوِي نَلَّةَ أَلَا هُوَ رَا هِم» ای فوله «و هو معهم» تمام بودی اصحاب کعب را با حلال رست اسان و کمال مرل اسان مگوید «نَلَّةَ رَا هِمْ كَلِهْم» و «نَقُولُ حَمْسَةَ سَادِسِهِمْ كَلِهْم» سه دود چهارم اسان

کلب اسان، نامیچ بودند، سسم اسان کلب اسان، و انابت را میگوید سه کس فراهم نمایند رازی را که گویند که نه چهارم اسان الله بود و درمخ کس نامند، سسم اسان الله بود، تعلم با اسان بود، فصل و تصرف با اسان بود، مؤنس دل اسان بود، همراه و همراه اسان بود

دوالون مصری گفت بر اطراف نبل میگردیم، خوانی را دیدم سوری عظیم داسب گفت ار کجائی ای عرب؟ - جواب داد منتهی که عرب کی باشد او که ناوی اسی دارد؟ بها خون بود کسی که همراهش او بود، دوالون اردسب خود رها شد، ولهی در وی آمد، ساعی ار خود عاب گسب، بخود نعر ای همی کسند! حوان گفت ای بر طرف ترا چه روی نمود این ساع؟ - گفت دارو ا درد موافق افاد! آنگه روی سوی آسمان کرد، در مناخات سد گفت ای خداوندی که درمان دلها تو داری، کمای حاصلها تو ساری، فعان خائها تو سموی، ناوس^(۱) خاطرها تو بسی در باب این سحار که در عرفاسب و دلس از سم درد ناماست^(۲) کماست دردی دارد که بهی مناد او را این درد صواست، با دردمندی بدرد حرسند کسی را چه حساست؟

۲ - السورة الاولى

فوله تعالی « یا ایها الذین آمنوا، ای اسان^(۳) که نگریدند، « ادا فل لکم، خون شما را گویند « تمسحوا فی المجالس » در مجلس فراح برسند، « فامسحوا بصلی اللہ لکم، حسند و فراح برسند با الله سما را حای فراح کند « و ادا فل اسروا فاسروا، و خون شما را گویند بر جهند، رجهد « نرفع الله الذین آمنوا منکم، با الله بر دارد^(۴) اسان را که گرویدند از سما « و الذین اوتوا العلم در حات، و اسان که داسب دادند اسان را در حه هاسان ر دارد در مرد، هم گوینده وهم سبید را در مجلس « و الله بما تعملون حیر^(۵) »

(۱) ناوس صورت دیگری است از ناس بمعنی فروغ (۲) ناماست با نامست

(۳) اسان منادی واقع شده و از نوادر است (۴) بردارد بالا سرد و بر کند

والله آتجه سما مكنسد دانا سب و ارآن آگاه

«يا ايها الذين آمنوا» ای گروندگان! «اذا باحسب الرسول» حوس
خواهند که با رسول من راز کنند «فقدموا» پس ندی بحونکم صدقه» پس ار
راز حوس صدقه ای فرا فرسند «ذلك حركتكم» آن به اسب سمارا [که راز
مکنسد] «واظهر» و آن ناك دارد ر بود دل مسلمانان را «فان لم تجدوا»
را اگر نمی ناو د^(۱) حبری که صدقه دهند «فان الله عفو رحيم (۱۲)» الله
آمر رگار و بحسانسد آتجه گدسب سامرند

«اسقمم» برسد د؟ «ان نقدوا» پس ندی بحونکم صدقات» که
پس ار راز حوس صدقه ای دهند؟ «فان لم يعملوا» اکون که نکردند، [الله گدسه
گداسب] «و اب الله عليكم» و ار سما بونه وعدر بندرف «فاقيموا الصلوه» پس
مار سبای دارد، «و آتوا الزكوة» و ر کر مال دهند «و اطعوا الله و رسوله»
و فرمان برید خدا و رسول او را «والله حشر بما يعملون (۱۳)» والله دانا سب
آتجه سما مكنسد و آکا

«الم تر الى الذين تولوا» پس ای اسان را که بدوسی گرسند و بسند رسند
«فوما غضب الله عليهم» فومی را که الله بر اسان^۱ بحسم اسب «ما هم منكم ولا
مهم» نه ار سمانند که مسلمانا بدونه ار اسانسد که جهودانند «و يحلفون على
الكذب» و سو گند معجورند بدروع، «و هم يعلمون (۱۴)» و اسان مبدانسد که
بدروع رناند

«اعد الله لهم عذابا سديدا» ساحب الله اسان را عذابی سحب «انهم ساء
ما كانوا يعملون (۱۵)» که اسان بد کردار فومی اد و بد کار که مکنسد
«اجدوا انما بهم حمة» سو گندان حوس سبر گرسند [ار سمسر] «فصدوا
عن سبيل الله» نا ر گسند ار را خدای «فلهم عذاب مهين (۱۶)» اسان راسب

عدایی حواری کند

« ثنی یعنی عیهم » بکار نماسد اسان را [رور رساحر] « اموالهم و لا اولادهم من الله سناً » نه مالهای اسان و نه فرزندان همحر^(۱) اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون (۱۲) « اسان در آسند جاویدان
 « يوم نعمهم الله جمعاً » آن رور که بر انگرد الله اسان را همه « فتحلمون له کما تحلمون لکم » و او را سو گندان محورسد، همحسا لک سما را سو گند محورسد درین جهان بدورع « و تحسبون انهم علی سیء » و می بدارند که بر حری اند « الا انهم هم الکاذبون (۱۸) » آکا ناسد که فومی دروع رناسد
 « استخود عليهم الشيطان » حیر سد بر اسان دیو و رورگرف « فاستهم ذکر الله » بر اسان فراموس کرد اد الله و ناسان سسب کرد و حواری « اولئك حرب الشيطان » اسان سا دیو باد « الا ان حرب الشيطان هم الحاسرون (۱۹) » آکا ناسد که سا دیو اسانسد که ریان کاران و نومندان و کم آمدگان اند
 « ان الدین یحادی الله و رسوله » اسان که خلاف می کنند ناحدای و رسول او و در حر را^(۲) مبرود « اولئك فی الابدن (۲۰) » اسانسد که در گرو حواری همه حواریان اند

« کتاب الله » حدای نوسب [و حواس و فضا کرد و کف] « لاعلنا و رسلنا » که من کم آرم^(۳) و رسول من دسم را « ان الله قوی عزیر (۲۱) » الله ناوند^(۴) است [بوا مدای سب کفر فراح وان]
 « لا یحد قوماً » ناوی^(۵) هر گره ح کزو « یؤمنون بالله و الیوم الآخر » که گروید ناسد ناحدای و رور رساحر « یوادون من حاد الله و رسوله » که دوستی میندارند با کسی که خلاف دارد و کری ناحدای و رسول او، « و لولا انوا آنا هم » و هر چند بد ان اسان اسند، « و انما هم » با سران اسان، « و او احوانهم »

(۱) همحر هیچ حر (۲) حر را سرا (۳) کم آوردن کاسن

(۴) ناوند بوانا و رورمند (۵) ناوی نابی

با برادران اسان ، «او عسیر بهم» با حاندان اسان «اولئك كتب في قلوبهم
 الايمان» اسان آسند که الله ايمان در دلهاى اسان بهاد و نوب و او کند^(۱)
 «واندهم نروح منه» و نروبی داد اسان را و اری کرد معامی و بحساسی ارحود،
 «و بدخلهم حباب بحری من بحبها الانهار» و در آرد اسان را در بهسهایی ربر
 آن حوبها روان «حالدن فيها» اسان حاوندان در آن «رصى الله عنهم» الله
 ارسان حسمود [و طاع اسان بسندید] «و رصوا عنه» و اسان ار الله حسمود
 [و ناداس اوسندید] ، «اولئك حرب الله» اسان که حین اند سا حدای اند،
 «الا ان حرب الله هم المملحون (۲۲)» آکا ند^(۲) که سا خدا حاوندنر وراند

الموتة الثانية

فوله تعالى «يا ايها الذين آمنوا ادا قتل لكم نفسجوا في المحاليس»
 الله نه مقابل گف سب نرول این آبه آن ود که اصحاب رسول در مجلسها که
 رسول (ص) حاضر ودی هر یکی از اسان می سنافند نا نسب وی رسول ردیکر
 ودی و نانی معنی منافس منان اسان رفی و فی رسول خدا در صفا نسبه بود
 و حانکه بس ننگ بود و جمعی مهاجر و انصار که به ندرنان بودند ، حاضر آمد و
 بفر رسول حای گرفته مس قومی ندرنان آخر رسیدند و حای نسب سنافند
 برابر رسول اسناد مستطرا که نا اسان را حای دهند کس اسان را حای بداد
 رسول (ص) اهل بدر راهمسه گرامی داسمی و اسانرا نواحب کردی رسول حید کس را
 گف از آن نسبمگان «قم نا فلاں قم نا فلاں» قومی را از اسان برانگکب
 و اهل بدر را بحای اسان نسند آن قوم را بر روی کراهب بدید آمد و قومی
 منافقان یهود سخن در گرفتند که ارببه عدلس که وی کرد سا هان را برانگکب

۱) او کند افکند

۲) ند ناسند

و لاحقا را بحای اسان رساند در آن حال حرنیل آمد و اس آنه آورد رسول خدا(ص) برفوم خواند و بعد از آن بهر مجلس که بسمند خون دیگری در آمدی حای روی فراح داسندی ابن عباس گفت در سان نابت بن فسی بن سماس فرو آمد که در مجلس رسول(ص) آمد و مجلس عاص و د و حاجکه بسک ، نای رسر جمع می بهاد و منگف «بوسعوا و مسحوا» ابر دیک رسول(ص) رسد آخر آن یکی مرد که بردیک رسول سسبه بود او را حای دناد و حسد رب العالمین در سان آن مرد ای آنه فرو فرسباد

حسن گفت این آنه در عرا فرو آمد ، در مجالس حرب و فمال همانست که حای دیگر گفت «بنوی المومنین معاهد للفعال ، و کازرا لشد رعسهم فی الجهاد سراحمون علی الصف الاول ، و نه ول نعصهم لعص بوسعوا الی لملقی العدو و نصیب السهاد فلا بوسع لدرعه منهم فی الجهاد و السهاد فابرل الله مالی هد الآنه وقل «ان رجلا من القراء دخل المسجد فاراد ان یجلس بحسب احد من الاعضا فلما قرب منه فیص العبی بویه انه فرای رسول الله(ص) ذلك ، فقال للمعی احسب ان تُعذبه عماك او تُعذب فمر ؟ رُوی عن نافع عن ابی عمر قال قال رسول الله(ص) «لا نعمن احدکم الرجل من مجلسه یم یحلعه فیه ولیکن یسحوا و بوسعوا» و فی رواه حازن بن عبد الله ، ان السی(ص) قال لا نعمن احدکم احا یوم الجمعة و لکن لیل افسحوا المسح ، الموسع فقال اب فی فسحه من دمسک ، ای- فی سعه و رحسه و فلال فسح الحلق ، ای- واسع الحلق و قال الشاعر

یا قومنا الی ممی صحح و لا روح عندکم فصحح
ان الملاد عرصها فسح و ورون قد حرب و فحوا

فرا عاصم « یسحوا فی المجالس » لان لکل حالس مجلسا معنا لیسحیح کل رجل فی مجلسه ، و فوله « یتصح الله لکم » ای مسح ذلك المجلس اراله وحسه الصابق و یطیب العوس به و قل « یتصح الله لکم » فی الحنه و قل یتصح الله

«وإذا قل البسروا فابسروا» قرأ أهل المدينة و السام وعاصم بضم السين وفرا الآخرون بكسرهما وهما ليمان والمعنى إذا قل لكم ارفعوا عن مواضعكم وبحركوا حتى توسعوا لآحوائكم فافعلوا وقال عكرمة والصحاح كان رجال سافلون عن الصلوة إذا نودي لها ، فصل لهم اذهبوا إلى الصلوة والذكر وعمل الخير وفصل معنا لا تطلبوا المكث عند رسول الله (ص) فان له حوائج كقوله ولا همسا من لحدث

«رفع الله الدين آموا منكم» ذهب بعضهم إلى ان الدرجات لاولى العلم خاصة أي برفع الله الدين آموا منكم ورفع «الدين اوبوا العلم درجات» وفصل بعد برفع الله الدين آموا منكم لانما وطاعه درجه مسرله و برفع الدين اوبوا العلم من المؤمنين على من لم يسعالم درجات قال الحسن قرأ ابن مسعود هد الآيه وقال يا ايها الناس افهموا هد الآيه ولرسعكم في العلم فان الله يقول برفع الله المؤمنين العالم فوق الذي لا يعلم ، درجات بس الله عز وجل في هد الآيه فصل العلماء على من دونهم روى عن حازم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «فصل العالم على السهد درجه وفصل السهد على العاد درجه وفصل السى على العالم درجه وفصل العالم على سائر الناس كفصلى على اداهم» وقال صلى الله عليه وسلم « من حابه منه وهو بطلب العلم فسبه ومن الانساء درجه » و يروى عن كثير بن فيس قال كتب مع ابى الدرداء في مسجده مسق فجا رجل فقال يا ابا الدرداء انى حيك من مدنه الرسول (ص) في حدث بلعنى لك بحدث عن رسول الله (ص) قال ما كان لك حاحه غير ؟ - قال لا قال ولا حب لحار ؟ - قال لا ، قال ولا حب الا فيه ؟ - قال نعم - قال فابى سمعت رسول الله (ص) يقول من سلك طريق علم سهل الله له طريقا من طرق الجنة وان الملائكة لتضع احنجبها ردا لطالب العلم وان السموات والارض والحبوب في الماء لتدعو له وان فصل العالم على العاد كفصل العمر على سائر الكواكب ليله الندر » وان العلماء هم ورثه الانساء » وان الانساء لم يورثوا دنسارا ولا درهما ، اما ورثوا العلم فمن احد احد يحط وافر » عن نافع

عن عبد الله بن عمر قال ان رسول الله من مجلسين في مسجد، واحد المجلس مدعوون الله و برعون اليه والآخر يعلمون الفقه و يعلمونه قال « كلا المجلسين علي حذر واحد عما افضل من صاحبه اما هؤلاء فدعوا الله و برعون اليه ، و اما هؤلاء فيعلمون الفقه و يعلمون الحاحل فهولاء افضل و انما يحب معلما » ، ثم جلس فيهم وعن ابي مسعود قال النبي (ص) « من حرج يطلبنا من علم ليرده صالا الي هدى او باطلا الي حق ، كان عمله كعماد متعبد اربعين عاما » وقال صلى الله عليه وسلم « من علم علما ، فله اجر ما عمل به عامل لانيق من اخر العالم سنا » وعن محمد بن كعب قال قال رسول الله (ص) « لا يصلح بعالم ان يسكب علي علمه ، ولا يصلح لحاحل ان يسكب علي جهله حتي يسال ، و صدق ذلك في كتاب الله » فسلوا اهل الذكر ان كسب لا يعلمون » وعن رندي قال قال من عدا او راح الي المسجد لتعلم علما او تعلمه او يحرسه قد درست كان مثله كميل العادي الرايح في سب الله وعن ابي الدرداء قال لان اعلم مساله احب الي من ان اصله مانه ركعه ولا اعلم مساله احب الي من ان اصله الف ركعه وعن ابي سلمه قال قال ابوهريره و ابوذر بان من العلم بمعلمه احب النسا من الف ركعه بطوع و بان من العلم بعمل به اولم بعمل به احب النسا من مانه ركعه بطوع ، و قال سمعنا رسول الله (ص) يقول « اذا جاء الموت طالب العلم علي هدي الحال ، مات وهو شهيد »

« يا ايها الذين آمنوا اذا نالكم الرسول » سب برول ان آيه آن بود كه مومنان صحابه ارسول خدا (ص) سوال سازم كردند و در مجلس روى دار مى نشستند و در محاحات رسول افراط مى كردند ، تا معانى كه رسول (ص) از آن صحر كسب و كراهت نمود رب العالمين بضعف رسول را و ادب اسان را ان آيت فرسناد

مقابل حيان كعب توانگران در مجلس رسول و محاحات اوى و سوال كردن از وي دراز مى نشستند و بر دروسان مراحمه داشتند تا اسان بنسبه - و دند دروسان را نمك آن نمود كه تا رسول سخن گفتندى و به آن وانگران سخن كونا

میکردند، یا رسول را بحقیقت بودی، من رب العالمین نادیدنی بوانگران را و بحقیقت رسول (ص) را برمود یا هر که بمباحات رسول خواهد که کند، بحسب صدقه ای در من دارد آنکه بمباحات کند آنست که رب العالمین گفت «اذا باحسب الرسول فقدّموا من ندى نجویکم صدقه» من درویشان از ثنایان و بوانگران از محل بمیکردند و کار بر صحابه دستخوار سد که از مباحات و محاذات رسول (ص) نارماند بودند بعضی مفسران گفته اند در دوران حکم ما نبود، من منسوخ گشت، و فومی گفتمند بل ساعث روز ما نبود، من رحمت آمد و ناسخ که «استقیم ان تقدّموا بین ندى نجویکم صدقات» و این آیه ناسخ آن حکم گشت و هیچکس از صحابه بحکم این آیه رفت، مگر علی بن ابی طالب (ع) زُوی ان علیاً (ع) کان يقول «آیه فی کتاب الله لم یعمل بها احد فلی ولا یعمل بها احد بعدی، و هی آیه الماحا» زُوی انه قال «کان عندی عسر دراهم، فکتاب اذا احب الی (ص) صدق بدرهم فمسح و لم یعمل بها احد عری» و فل صدق علی (ع) بدسار و زُوی ان رسول الله (ص) قال «یا علی کم بمصدق الرجل فل یجوا»؟ - فقال علی (ع) «الله و رسوله اعلم» ۱ - فقال بدسار - فقال علی «الدسار کثیر لا یطعمونه» فقال رسول الله «فکم یا علی»؟ - قال «حیه اوسعیر» - فقال رسول الله «یا لی لرحل رهند، ای - فلیل المال - قال علی (ع) «فی حقه الله عن حد الامه» قال ابن عمر کان لعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه بلب لوکان لی واحد ممهن کانت احب الی من حمر المعمر و روحه فاطمه علیها السلام، و اعطاء الرايه و م حسر، و آیه النجوی و قال بعضهم ان رسم الساراب للملوك و غیرهم من الکبراء و الرؤساء ما خود من آداب الله تعالی فی شان رسول الله حب قال «یا ایها الدین آتموا اذا باحسب الرسول فقدّموا من ندى نجویکم صدقه» فوله «ذلك خیر لکم» ای - ذلك المصدق حبلکم من النحل «واظهر» لا مسکم وار کی لها «فان لم یجدوا» ما بمصدقونه فل النجوی «فان الله غفور» بمعزلکم لعلمه ضرور کم و صدق ناسکم «رحیم» کم - لم یواحدکم بذلك

« اسقیم » قال ابن عباس احلیم و قال الساعر
هون عليك ولا تولى ناسقا فاما ما لنا ثلوا رب النافي

والمعنى احسبم المعروا لافه من هدا الصدقه و عصم الله بان لم يفعلوا ما امركم به ، ثم قال « فاد لم يفعلوا و تاب الله عليكم » من هدا المعصه و اسقط عكم هدا المرص « فاقموا الصلوه و آتوا الركوه » المعروضه فى مالمكم فان هدا لا يوضع عكم بوجه « و اطعوا الله و رسوله » فيما امركم به قال مقاتل بن حيان كان ذلك عسر لئال ثم سح و قال الكلبي ما كان الاساعه من بهار و قبل فسه الله انه انهم لما نهوا عن الحوى فلم ينهوا امروا ان يصدق الرجل بصدقه ادا اراد ان يسار رسول الله (س) ثم سار ثم تسحب بعد ساعه موله « اسقیم ان تقدموا بنى ندى بكونكم صدقات » و يحاور عنهم موله « فاد لم يفعلوا و تاب الله عليكم » قبل الواضله محار و ادلم يفعلوا تاب الله عليكم و تسح الصدقه ثم قال « فاقموا الصلوه » هدا كلام عارض و هو عظم للصلو هدا كعمل الحطب فى الحطنه للصلو و الحطنه المنكاح بدا بمعظم طاعه الله و افامه امر ، ثم باحد فى المقصود داء عز و حل بمعظم اعظم ما كتب على العباد و هو افامه الصلو و اناء الركوه ثم باحد فى فسه الحال فقال « اطعوا الله و رسوله » فى ترك الحوى و بحسب ادى المسلمين « والله حشر بما يعملون »

« اثم تر الى الدين تولوا قوماً عصب الله عليهم » اس آنه درسان سرا ان منافقان و رآمد عبد الله انى سلول و عبد الله بن سعد بن ابى سرح و عبد الله بن نسل كه با جهودان كه عصب و سخط الله بر اسائست دوسى داسند و اسرار مومنان با اسان مى گفند و در عداوت رسول (ص) با نكدنكر عهد مى بسند رب العالمين كهف « ما هم منكم و لامهم » اس منافقان به ردى سماند كه مومنان ايد ، و به ار حمله جهودان اند همانست كه حاي دنكر كهف « مد يدن بن ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء »

« و يحلمون على الكذب و هم يعلمون » ابهم كادبون ابن عباس كهف رسول

حدا (ص) در حجر ای ار حجره های حوس تسسه بود، و جمعی مسلمانان باوی تسسه بودند، رسول (ص) گفت همین ساعت یکی در آمد دلی فاناك، حثاری گردنكس، سوح و بد، و بدید سطب سما نكرد، بدل حصار است و دید سلطان حوس در آمد، باوی سخن مگوئند من عبدالله نسل می آمد، اورا بدر حجر درنگداسند مام حجر در آمد مردی بود ارور حسم، رسول خدا (ص) باوی گفت «انبا لدی تسمی وفلان وفلان» بوی که مارا ناسرا مسکوئی وفلان وفلان؟ حدكس ار مسافان رداد^(۱) وی رف و آن قوم را که رسول خدا (ص) تمام اسان برد بود، ساورد و همه سوگند خوردند که ما را ناسرا نگوئیم و بد نگوئیم و عذرهای دروع نهادند رب العالمین اس آفات فرو فرساده، او اسان را آنچه گمید دروع رس کرد گفت «تحملون علی الكذب وهم تعلمون» ا هم كادیون مسافعون

«اعد الله لهم عدانا سددنا انهم ساء ما كانوا يعملون» فی الدنيا من المفاق «اتحدوا انما بهم» الكاذبه «حیة» وفاته دون دمائهم و اموالهم «فصدوا عن سبل الله» ای - عن طاعته والایمان به وفیل صدوا المومنین عن جهادهم بالفعل و احد اموالهم، «فلهم عذاب مهین»

«لن نعسی عنهم اموالهم» یعنی وم المصه «ولا اولادهم من الله ساء» و ذلك انهم كانوا يقولون ان كان ما بوله محمد (ص) حقا لندفع العذاب عن انفسنا اموالنا و اولادنا فاكدبهم الله عز وجل فی قولهم واحرا انهم «اصحاب النار هم فيها خالدون» ای - مصمون دائمون

«يوم ننعیم الله جمعا» ای - «لن نعسی عنهم اموالهم» «يوم ننعیم الله جمعا» وهو يوم المصه «فحملون له» ای - لله فی الآخر انهم كانوا محملین فی الدنيا عن مسافین «كما تحملون لكم» فی الدنيا و هو قولهم «والله رساما كما مسرکس» «و تحسون انهم علی ساء» ای بطون انهم علی ساء «ننعیم فی الآخر كما ننعیم فی الدنيا حسن قالوا لا اله الا الله فحموا بها دمائهم «الا انهم هم الكاذبون» فی دعواهم و فی حسابهم روی مصم عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص)

« ثادى مناد يوم القمه ابن حصماء الله؟ - فعموم العذرية مسواد وحوهم مررافه
عوبهم ماثلا سدبهم سسل لعابهم فمعلول والله ما ععدنا من دونك سمسا ولا فمرا
ولا صمأ ولا وما ولا احدنا من دونك الها ، فقال ابن عباس «وتحسون انهم
على سىء الا انهم هم الكادون » هم والله العذرية ، هم والله العذرية ، هم والله العذرية
« استخود عليهم الشيطان » الاستخواد الاسلاء والعليه ، يقال انه جود
واسخاد رجا ، واحاد كلها بمعنى واحد ، اى - غلب عليهم الشيطان « فاناسهم
ذكر الله » طاعه والامان . « اولئك حرب الشيطان » اى حيد ، يقال بحرب
العم على فلان ، اى - صاروا فرقا وحرب الامر حيد على احراب « الا ان حرب
السيطان هم الحاسرون » المعنوبون

« ان الذين يحادون الله ورسوله اولئك في الاذل » ، الاسفلن الصاعرين

في الدنيا بالصل والسى وفي الآخر بالعذاب والمار

« كتب الله » اى - حكم الله وقضى وكتب فى اللوح المحفوظ « لا علس انا »
« و » بعل « رسل » بالمصر والحجة والعافيه « ان الله قوى » مصر ديه « عزتر »
بائعاه راعدانه ، طر قوله « لهدسعب كلمنا لعادنا المرسلنا بهم لهم المصورون
وان احدنا لهم العالمون » قال الرحاح عليه الرسل على وعن من بع منهم بالحرب ،
فهو عالى فى الحرب والسيف ، ومن لم يومر بالحرب فهو عالى بالحجة روى ان المومنين
قالوا ليس فمح الله لنا هكة وحسر وما حولهما فانا لرحو ان نطرفنا على الروم و
فارس فقال عبد الله بن ابي انطون ان فارس و الروم كبعض المرى الى انهم
علم عليها ؟ والله لهم اكبر عددا واسد بطسام ذلك ! فاد الله عرو حل « كتب الله
لا علس انا ورسل ان الله قوى عزتر »

« لا يحد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله

ولو كانوا آباهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو غلبهم أو آلهم » احر أن ايمان المومنين بسعد مواد
الكفار وان من كان مومنا لا يوالى من كفر وان كان من عسبره مزل فى حاطب بن
ابى بلعة حسن كتب الى اهل هكة ، يحصرهم بخروج رسول الله (ص) و ساني دكر

فى سور الممحمه وقال العدى رب فى عبد الله بن عبد الله بن ابي بن سلول وذلك
ا به جلس الى حب رسول الله (ص) فسرت رسول الله (ص) الماء، فقال عبد الله نا
رسول الله ابق فصله من سرايك ا - قال «فما يصنع به ؟» - قال اسعها ابي لعن الله
بعالى يظهر قلبه ! ففعل فانها انا فقال ما هذا ؟ - قال فصله من سراب رسول الله (ص)
حيثك ها لسرها لعن الله يظهر قلبك - فقال له ابو هلا جسمى بول امك ؟
فرجع الى المي (ص) فقال يا رسول الله اين لى فى هذا ابي فقال رسول الله (ص)
بل برفق ه وحبس اله قال ابي حرج حُذِنا ان انا فحافه، قل ان اسلم سب
السي (ص)، فصكه ايو تكرر صكه حرمها سافطا بم ذكر ذلك للسي (ص) فقال
او فعله ؟ - قال نعم - قال فلانعد اله - فقال ايو تكرر والله لو كان السف مى
فربا، لقلبه ! فانزل الله تعالى هد الآ به وعن ابي مسعود فى قوله «ولو اكا بوا
آناهم» يعنى انا عمدة بن الحراح قل انا يوم احد «اوانا هم» يعنى انا تكرر
دعا امه وم درالى الراراف قال يا رسول الله دعنى اكن فى الرعلة الاولى وهى القطعه
من الفرسان فقال له رسول الله (ص) معينا نفسك نا انا تكرر اما علمك انك عدى بمسرله
سمعى وصرى؟ «اواحو انهم» يعنى مصعب عمر قبل احا يوم احد «اوعسر بهم»
يعنى عمر وعليا وحمزه وعنده بن الحارث قبل عمر حاله العاص بن هشام بن
المعسر يوم در و قبل حمزه سبه وقبل على الوليد بن عتبة و صرت عنده بن
الحارث عسه بم كر على و حمزه على عسه اسافهما فعرعا منه قبل حرج
هذا محرر المدح، وقبل حرج محرر الهى و قبل مى الله عروحل ان يكون
حكم من واد الكافر حكم المومن فمن وادهم معمد لذلك فهو كافر ومن وادهم على اعقاد
مه انه خطا فهو فاسق

قوله «اوليك كبت» اى - اسب «فى فلو بهم الايمان» و ربه و كمانه
الا مان فى فلو بهم سمه و علامه بدل على ان الايمان فى فلو هم يعلم بها كل من ساهد
من الملائكه ان فى فلو هم الا مان و قبل كبت على فلو بهم اى هم مومنون كقول
«فى حدوع المحل» اى - على حدوع المحله «اندهم نروح منه» اى فواهم واعانهم

بصر منه، و قيل «فروح منه» يعنى القرآن كقوله «اوحينا اليك روحا من امرنا»
 وقيل انهم بنو الايمان، وقيل برحمه منه، وقيل خبر نيل (ع) «وود حلهم
 حبات بحرى من بحرها الانهار حالدني فيها رضى الله عنهم» فى الدنيا بطاعاتهم
 «ورضوا عنه» فى الآخر بالجنة والنواب، وقيل رضوا عنه بماضى عليهم فى الدنيا
 من عركراهيه - حكى عن ابي عثمان السمانورى، قال منذ اربعين سنة ما اقامنى
 الله تعالى فى حال كرهه ولا تعلقى الى عمر فسقطه «اولئك حرب الله» انصار
 حقه ورضا حلهم «الا ان حرب الله هم المملحون» الفائرون بالافون فى النعم المقسم
 روى ان داود (ع) قال «الهي من حريك؟ - فاحي الله تعالى اليه يا داود العاصه
 انصارهم المصه فلو بهم، السلمه اكهم اولئك حرى وحول عرسى

الوثة البالة

قوله تعالى «يا ايها الذين آمنوا اذا قاتلتم في سبيل الله فاعلموا ان الله يقاتل
 فافسحوا ففسحوا لكم» يعنى معمران كفته اسد «فافسحوا ففسح الله لكم»
 فى العنود اكر منحواى كه فردا حون در حاكب بهمد كور ر بو فراح بود، و
 عروس وار برا در حواب كسند امر و ر حاي بر مسلمانان فراح دار و رنج حوساراسان
 بار دار اى مسكن خبر داري كه كورخانه طلبت اسب و كان وحسب اسب و مكان
 وحدت و منزل عرب لسگر كا حسراب و موضع حسراب، نكي را حمر دورح
 اسب، نكي را روصه هسب حراح ايمان آبا افروريد و ساهي سب كمر آبا
 آسكارا كسند در بر بهلو آبا نا مهاده طابع بود ناحسك^(۱) معصم، در بر سر نا
 وساد رحمت بود، ناحسب لعبت سابل نا مسرويسر بود، اممكرو نكتر حواب
 نا ار نفس صم دهند، اار نلفس صمد حون حواب داد ار دو برون ناسد، نا
 بر رجب نحب حواس حون حواب عروس بود، ناحسب نگون و طالعن مسكوس و
 (۱) حبل معرب حبل اسب كه حارسه بهلو ناسد فرهنگ نعى

مستحوس بود

نزدی من مدعو گرید اوراعی را حوای دیدم گفم مرا حمرد ار آن
عمل که بهرین اعمال است نا بدان قرب کسم گف هیچ درجه بلند تر از درجه
علماء ندیدم، و ار آن گدسه درجه اندوهگنان این حوای موافق آست کسه
رب العالمین گف «والدین اویو العلم در حای» علماء دین و فقهائ اسلام را در حای
بلند دادند، هم در دنیا و هم در عقی در دنیا مرسته و سرف و ورای و خلاف
مصطفی (ص) که مسکوبد «العلماء و ربه الانس» «فصل العالم علی سائر الناس»
که فصلی علی ادناهم، خدا آنکه درجه مصطفی (ص) در عالم نبوت بر در حای خلق
فصل دارد، درجه عالم در عالم ولایت بر درجه دیگران فصل دارد اما این سرف
و مرتب عالمی را است که در اع سسه وی همسه عهر مهر حق بود، نسرین سووی
و ریحان اس و گل موذب روید دل وی معدن ادوار حقیق و حربه اسرار ربوبیت
ود حای وی کعبه وصل و قبله قبول و حرم حرمت بود سر وی ار حقایق و دقایق
محب آگیا رد وحد وجود کسف سهودن همرا ود عالم حوای رین صفت بود،
در حای وی در عقی بر برادر حای دنیا ود قال الله تعالی «وللآخر اکبر در حای
و اکبر مصلا» حای آنکه در دنیا بمبار طاعات و عبادات و حقایق مکشفات و مواصلا
ار عامه خلق رگدست، فردا اورا ار مبارک بهسمان بر گذرانند نا در عکس عندلب
اع عندب ود ار رار احدب ود، طاووس بوسان قدس بود، دل در قصه عرب
و حای در کسف مساهدت «فی معبد صدق عند ملک مقدر» و فی الحضرع السی
«ان اهل الجنة لیرا اهل عکس کما یرون الکوک الدری فی افق السماء وان
انا نکر و عمر لمنهم وانما»

«نا انھا الدین آموا اذا ناسم الرسول فقدموا فی ندی یحویکم
صدقه» امر المومنین علی (ع) گف در بعضی روایات که حوای اس
آب و آمد ک دنیا صدقه دادم ود سوال ار رسول خدا کردم گفم نار رسول الله
کف ادعوا الله، خدای راحل حلاله حوای حوام و حکومه برسم؟ گف «بالصدق

والوفاء « عهدی که روز «بلی»^(۱) ناوی رفته بوفای آن نارآمی و در گهمار و کردار خود صدق بحای آری آنچه بمانی داری^(۲) و آنچه گوئی کنی و ار آنچه که آوار دهی ناسی - گهم «ما سال الله»؟ ار خدا چه خواهم؟ - گهم «السلامه فی الدنیا و الآخر» در دنیا و آخرت سلامت دل از آفات سرب و عافیت از انواع بلب - گهم «ما اصبح لنعانی»؟ حکم نادر اجمن رسا حیران رسکا ناسم؟ امن از فرعاف بماند و رسد در حای حب؟ - گهم «کل حلالا و قل صدقا» آنچه حوری حلال حور و آنچه گوئی صدق گوی حرام را بخود را مد، که حرام بد سر انجام بود از دروغ سر هر که هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود - گهم «مال الحله»؟ حبل چه کم نا آن بود که من خواهم؟ - گهم «برك الحبله حبله» حبل بگذار و بدانکه همه آن بود که الله خواهد و حبل و بدس بد هر گریا بعد بر الله برباند - گهم «ما علی»؟ رمن حسب از احکام ا گرازم؟ و ار عهد آن سرون آم؟ - گهم «امر الله و رسوله» بهر چه الله فرمود از ارواحیات و معروضات و هر چه رسول گهم از مسئولیات و ممدونیات - گهم «مال الراحه»؟ آسایش و راحت حسب؟ - فال «الحنه» گهم راحت آنست که در بهسب با نعمت فرود آئی و ارد و روح اعفوب امن سوی - گهم «مال السور»؟ فال «الرويه» گهم سادی حسب و آن کامسادی کی؟ - گهم سادی آن سادی که سب فراواند و صبح وصال از مطلع اقبال بر آید و بسد شاهد حمال دو الحلال بسد گهم «مال الحوق»؟ فال «الاسلام» گهم آن حق که باطل را در آن را بسب حسب؟ - گهم دین اسلام - گهم «مال الفساد»؟ فال «الکفر» آن فساد و بساهی که از راسمی و بناکی در راسب حسب؟ - گهم کفر و زریندن و حق موسیدن - گهم «ما الوفاء» وفا حسب و مرد وفادار کسب؟ فال «شهاد ان لا اله الا الله» - گهم کلمه شهادت گهم و بر ایمان و بوحید و اخلاص مستقیم بود

(۱) اسارت روز آفرین مردم

(۲) داری معنی دانه ناسی آمد است

۵۹ - سورة الحشر = مدیة

۱ - السورة الاولى

فوله تعالى « نعم لله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحسان مهر ان
« سبحانه ما في السموات وما في الارض » ما کی مساند [وسخود مسرسد]
الله را هر چه در آسمان و در زمین است « وهو العزيز » و او است آن بواند
ناود^(۱) به تحکس بماند « الحکم (۱) » راست کار راست دانس
« هو الذي اخرج الدين كفوا من اهل الكتاب » الله اوست که آن
ناگرویدگان ، اهل یوزاب را سروس کرد « من دنارهم » از سراهای حوس
و از حان و مانیهای حوس « لاول الحشر » بحس فراهم آوردن خلق را ، [رور
رساحر را] « ما طمسم ان نخرخوا » سما هر گریمنداسند که انسان سروس سوند
« و طخوا » و انسان بمانداسند « انهم مانعهم خصوئهم من الله » که حصارهای
انسان ، انسان را نگهدارد از حدای « فانهم الله من حب ثم يحسوا » آمد
ناسان کار و فرمان حدای از آنجا که سوسندند^(۲) و سندانسد « و قد في قلوبهم
الرعب » و در دلهای انسان افکند ترس « تجرون يوتهم » خانه های حوس بهی
مسکردند و می فرو گداسند « ناندنهم و اندی المومس » ندسهای حوس و

(۱) ناونده فوی و بوانا

(۲) سوسدن انظار داسن - بوع داسن

دسته‌های گروندگان «فاعتبروا یا اولی الانصار(۲)» سگمی را بند گیرند ای
بربرکان [و نادید را بندید درنماید]

«و لولا ان کسب الله علیهم الحلاء» ورنه آن بودی که الله را سان نوسه
ود بمعادن ارحان و مان «لعد بهم فی الدنیا» اسان را درس جهان عذاب کردی
«و لهم فی الآخرة عذاب النار(۳)» و اسان را در آن جهان عذاب آس حساب
«ذلك نابهم ساقوا الله و رسوله» آن نآن بود که اسان خلاف کردند
ار فرمان حدای و رسول او «ومن نساى الله» و هر که خدا رود افرمان حدای [و
رسول او] «فان الله سدید العقاب(۴)» الله سحبت عیوب است و سحبت کبر

«ما قطعتم من لمة» هر چه ریدید ادر حیان حرما لمة «او بر کسموها
فائمة علی اصولها» نا گداسید بر نای «فادى الله» آن بمسد الله بود و دسموری
او «و ثحرى الماسقین(۵)» و آن را نا درد رد و رسوا کند آن فاسقان را [که از
طاع روناند]

«وما آفأ الله علی رسوله مهم» و هر حمر که الله ارمال اسان رسول
حوس کرداند

«فما اوحهم علیه من حیل ولا رکاب» و سما در آن به است نا حمد و به اسمر
«و ثکر الله نسلط رسله علی من نساء» لکن الله می گمارد بمعامران حوس را رآن
که حواهد «و الله علی کل شیء قدیر(۶)» و الله بر همه حمر تواناست

«ما آفأ الله علی رسوله من اهل القرى» هر چه الله با رسول حوس کرداند
ار جهانان «فلله و للرسول» آن خدا بر است و رسول را ، «و لى القرى» و
حوساوندان رسول را «و السامی» و نارسدان بی بدر را «و الماسکین و ابن السبل»
و درو سان را و را گدیمان را «کما لکنون دولة بین الاعساء مهم» ا به هر که
دست ناود^(۱) ار و انکران در مال فیء [حما که حواهد می کند] «وما انکم الرسول

فحدّوه « وهرچه شما را دهد رسول آبر را منکسرید » ومانهکم عنه فانهوا « وهرچه شما را از آن نار رند نار سوزد » وابقوا لله « وار [حسم وعداد] حدای من هرید » ان الله شديد العقاب (۷) « که الله سخت گز است »

المؤنة الثانية

این سور الحجر هراز و بهصد و سرد حرفت و چهارصد و چهل و پنج کلمه و نسبت و چهار آیه حمله به مدینه فرو آمد اجماع مفسران روی عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور الحجر لم ينق حبه ولا نار ولا عرس ولا كرسی ولا حجاب ولا السموات السبع والارضون السبع والهوام والاطر والسحر والادواب والحبال فالسمس والعمر والملائكة الا صلّوا علیه فان مات من يومه و ليلته مات شهيدا »

« سج لله ما فی السموات و ما فی الارض وهو العزیز الحکیم » افسح الله سبحانه هد السور مقدسه و بمحمد و قدره علی اهل السموات والارض و ان کل شیء منها بمقاد و ان کل شیء منها بمره من السوء وهو العزیز المسمع المسموع من عذابه المعز لا ولاته المحکم لافعاله

« هو الذي اخرج الدين كفروا » مفسران گفته اند این سور حمله در سان نبی البصر فرو آمد مردی بردن ابن عباس گفت سور الحجر؟ ابن عباس گفت هی سور نبی البصر این سور نبی البصر است که حمله در سان و قصه اسان فرو آمد و گفته اند قرطه و بصر دو قسله بودند از دو سبط نبی اسرائیل و هر دو جهودان م درست بودند، و کرب و سوکت نبی البصر بمسرود، و مسکن اسان در بواخی مدینه بود در دهی که آن را رهزه میخواندند و بر قلعه ها و حصارهای محکم داسند در بواخی مدینه، و از مدینه تا بنابر و مساکن اسان یک میل و دو و ریس اسان کعب اسرف بود و در عداوت رسول (ص) تا که عاز عرب هم داسان

بود و منافقان اسان را در سب و یعوب مبادند و بر محاربت رسول (ص) و مومنان
بحرین میگردید و سرح فیه اسان آنست که رسول خدا (ص) حون در مدینه
سد **نوالیصر** از روی مصالحت بس آمدند و عهد بستند که با یکدیگر قتال نکنند
و هر کس رخای خود امن بستد رسول خدا (ص) این مصالحت از اسان بدر رفت
و در آن روز کار عرای بدر بس آمد که بصرت مسلمانان بود و اسان گفتند
والله ان الله لیسى الذی رحدا بعهه فی **الغورۃ** لایرد له رآنه والله که وی آن سامع را است
که مانع و صف وی در **بوراب** خواند ایم و تواند بود که کسی بر وی طعن نهد
با رایت اقبال وی کسی نمکند بس دیگر سال در عرای احد حون هر سب و
سکسکی بر مسلمانان افتاد، اسان در کار رسول (ص) سگ افتادند و از آن کلمات
که بس سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و تر نامه فرسی
از مکه با اسان رسید بپدید و وعده که سما محمد را بند رسید و ناوی عهد مصالحت
بستند اگر سما ناوی قتال نکنند تا حار ما اسما قتال که م بس **کعب اسرف** ا
چهل سوار جهود بر سب و روی مکه نهادند و در مسجد حرام را ر **کعبه**
با فرسی عهد کردند و بمان بستند که در عداوت رسول (ص) و قتال ناوی دست یکی
دارند و خلاف نکنند **کعب اسرف** با قوم خود به مدینه باز آمد و حیرئل امین (ع)
رسول را (ص) حیرداد از آن عهد و بمان که در مکه میان اسان رفت و رسول را
قتل **کعب اشرف** فرمود و رسول محمد مسلمه را فرستاد بخانه **کعب اسرف** و او را
کشت و فیه قتل وی در سرر النساء سرح رفت بس از آنکه **کعب اسرف** کشته شد،
رسول (ص) با لاسکر اسلام روی هاد بحرب **نسی البصر** و اسان را دید بر قتل **کعب**
مجمع ساحه و را اف وی حرع نمود و بوجه در گرفته، حون رسول (ص) را
دیدند و لاسکر اسلام گفتند با محمد واعه علی ا ر واعه واکه علی ا که
با محمد درد بر ددی بهی و حسرت بر حسرت م افرای نگذار با بحسب براناف
مهم حوس نگریم و آنکه هر چه فرمای فرماندار اسم رسول (ص) فرمود

« اخرجوا من ارض المدینه » سمارا سر در زمین مدینه نگذاریم، مرون سوید اربس
 دوار و بواخی - گفتند ما محمد الموب افرب السنا، ذلك ما نمرکه رود بر ار آن
 ساسم که بآیحه فرمائی بس اسان ا حصار و قلعه ها سسند و سار قنال و حنک
 ساحسند و عند الله انی سلول منافق و اصحاب وی بحصارها نعام نهان مفرس ادند
 که حصارها کوس دارند^(۱) و روی ارفال نمگرداند که در همه احوال مانا ساسم
 و نصرب سما کسم و ذلك فی قوله تعالی « وان فو لیم لمصر نکم » بس اسان
 مکر ساحسند وار روی نلس کس فرسازند رسول خدا (ص) که ارمان قوم بیرون
 آی اسه کس و حلول سار ا ما سه کس ار احتار و دانسمندان حوس رو فرسسم
 ا و سجن گوید و دعوب بو سسود اگر اسان برا صدق کسند و نمو امان
 آرند ما همه امان اربم و صدق کسم و آن سه کس حصرها نا خود داسند ا
 ناگا رسول خدا (ص) نصرب رسند رسول خدا (ص) نطمع امان اسان فرا را
 ود ربی جهود برادری مسلمان داسد در میان مسلمانان کس فرسازد ری و او
 را حیر کرد که جهودان حین فکری ساحسند و ا رسول عذر خواهند کرد آن مرد
 حون ان حیر وی رسند سناف رف و رسول را (ص) حیر کرد؛ رسول (ص) نار ای
 رفه خود هم ار آنجا ار کسب و ا جمع اذ و روی اسان هاد و اسان را در
 حصا ها محمد بسب ربک رورا سان را حصار داد و اسان ار نصرب منافقان بوهند
 کسند و رب العر در دل های اسان دعا فکند و ذلك فی قوله « وفدی فی قلوبهم
 العرب » اسان حون بسنگ رسندند^(۲) و کار بر اسان دسحوار کسب ار رسول خدا
 طلب صلح کردند رسول (ص) ا اسان صلح سر در سارود و حکم کرد که اسان را
 ار زمین مدینه بیرون کسند و ه از رعاب و اریحای سام فرسند که رب العالمین
 گفت « هو الی اخرج الدین کفره ا من اهل الکتاب » یعنی نبی الصیر « من
 دنارهم » یعنی المدینه فال الصحاك صالحهم علی ان یحمل کل اهل بلانه اسان

(۱) کوس داسن بمعنی واجب بودن است فردوسی فرماید

بدو کف زال ای سر کوس دار ل ا رور نا حوسسن هوس دار
 حواحه فرماید دل را ول جسم کوس داسم لکن ا روی کماندارت می برد نه سناپی
 (۲) بسنگ رسندن بسنگ آمدن

على امر وسفاء ففعلوا ذلك و حرحوا من المدينه الى السام الى ازرعاب من
دمشق و اربحا فلسطين، الا اهل - بن ميهم آل ابني الحمقى ، آل حننى بن احطب ،
فانهم لحقوا بحسر ولحق طائفه منهم بالبحره و قيل صالحهم على ان لهم ما اقل
الال من اموالهم الا الحلقه و هى السلاح وعلى أن يحلوا له دنارهم وعقارهم وسائر
اموالهم و فى روايه الا السلاح والذهب والعصه و قال ابن عباس صالحهم على
ان يحمل كل اهل بلاده اسباب على بعر ما سورا من ماعهم ولمسى الله (ص) ما مئى
قال ابن اسحق كان احلاء بنى المصر عند مرجع السى من احد و كان فتح فرطه عند
مرجه من الاحراب قوله تعالى « لا اول الحسر » هذ اللام لام العله والمعنى احرخوا
لكون حسرهم الى السام اول الحسر، واحملوا فى اول الحسر، قال مصهم اول الحسر
حسر اليهود من المدينه الى حسر والحسر السابى من حريره العرب الى السام
فى انام عمر بن الخطاب رضى الله عنه و قيل الحسر الاول حسرهم الى السام من المدينه
والحسر الثانى حسر الحلبي جميعهم يوم الصامه الى السام قال ابن عباس من سك ان
المحسر بالسام فليمرها هذ الآنه وذلك ان السى (ص) قال لهم يومئذ احرخوا - قالوا
الى اس؟ - قال الى ارض المحسر فانزل الله عز وجل « لا اول الحسر » وقال حسن البصرى
اطعموا الى السام و نحن نالابر وقال قتاده كان هذ اول الحسر والحسر الثانى اذا كان
آحر الرمان حاب نار^١ من قبل المسروق فحسرت الناس الى ارض السام نسب معهم حسب
ابوا و بعل معهم حسب و قالوا^(١) و بنا كل منهم من تحلف و بها يقوم عليهم الصامه
و قال الكلبي معما ان بنى المصر اول من خسروا من اهل الكسان و نقوا عن
حريره العرب قال خليل بن احمد منداهما من حمر ابني موسى الى اليمن فى الطول
و من رمل يربى الى منقطع السماوه فى العرس و سمى حريره لان بحر الحسى
و بحر فارس و دخله و الثمرات فذا حاطبها قوله « ما طسبم » انها المومنون
« ان تحرحوا » من المدينه لمرهم و ميهم و ذلك ايهم كاوا اهل حصون وعقار و
بحل كثير « و طموا » اى - وطن بنوا المصر ان حصوهم الى كاوا مستحصون

(١) بعل وقالوا ارمصدرو فلوله و فلوله بمعنى يس اطره حسدن اسب

بها جمعهم من امر الله وفضائه، المنع الحفظ وفي اسماء الله عز وجل المانع وفلان في منعه من قومه والامتناع الانا والحفظ، والمنع الحافظ والمحفوظ ايضا «فانيهم الله» هذا كقوله «فاني الله سبحانه» والماويل من الآسن ابي امر الله وعذابه «من حسب لم يحسدوا» اي - من حسب لم يرموا من قبل كعب عليه واحصار النبي (ص) اهم «وفدى في قلوبهم الرعب» بفعل سدهم كعب بن الاسرف وقال النبي (ص) «نصرت الرعب مسر سهر» «يحبون يويهم ناندبهم» روا ابو عمرو بالسند ر الآخرون بالحذف ومعناها واحد وفيل الاحراب المعطل والاحلاء والمجرب الهدم قال ابو عمرو انما احرب السديد لان الاحراب برك السبي حرانا من ساكن وان بني النصر لم يتركوا مبارلهم فبحلوا عنها ولكمهم حروها بالمقص والهدم لا بها كاب مرحرفه وحسدوا المسلمين ان يسكنوها فحروها «ناندبهم» من داخل وحرها المسلمون من خارج لنسج لهم موضع القتال قال الزهري لما صالحهم الهي (ص) على ان لهم ما اقل الانل كانوا مطروا الى الحب في مبارلهم فهدموا بها ورمعوا منها ما استحسبونه فتحملونه على انهم وبحرب المومنون افعها وفيل حرب المومنون الحدردان لرمعوا اليها وفيل اصاب المجرب الى «المومنين» لا بهم مكسوم منه وبنسوا له «فاعسروا» اي اعطوا واعبروا من السك الى النفس «نا اولي الانصار» ادرى العقول

«ولولا ان كتب الله عليهم الحلا» كان الله عز وجل كتب على بني اسرائيل الحلا وكتب النصر سطل لم صهم حلاء اراد الله ان حصي ما كتب ولولا ذلك «لعدبهم في الدنيا» القتل والسبي^(١) كما فعل بني قريظة «ولهم في الآخرة عذاب النار» وهو اسد من ذلك

«ذلك نأبهم سافوا الله» اي - ذلك الذي لحقهم بسبأبهم سافوا «ورسوله» حالهوما وعصوهما وصاروا في سق آخر «ومن ساق الله» اي - بحالف امر الله «فان الله سديد العقاب» اذا عاف

« ما قطعهم من لسه » الآله ، وذلك ان رسول الله (ص) لما برل نبي النصر
و يحصوا بحصوهم ، امر بقطع بحلهم واحرافها ، فخرج اعداء الله عند ذلك وقالوا نا
محمد رعب انك بربدالصلاح اقمنا الصلاح عمر السحر و قطع الاجل ؟ وهل وحدث
فما رعب انه ارل عليك الفساد في الارض فسق ذلك علي النبي (ص) و وحدث
المسلمون في اعينهم من قولهم وحسوا ان يكون ذلك فسادا و احبلفوا في ذلك
فقال بعضهم لا نقطعوا فانه مما « افاء الله » علينا وقال بعضهم بل نعطهم قطعها
فانزل الله هد الآله بصدق من بهي عن قطعه و تحليل من قطعه من الام اح ر ان
ما قطعوا وما ركوه « فادان الله و لبحري الماسقين » اي وادل اليهود و نحرهم
و نعطهم ذلك اللسه المحله و الجمع لن و هي الوان المحل ما لم يكن العجو^(١)
ر الربى^(٢) و قيل العجو سمي لسه اضا و العجو كات فوبهم التي نعيمدون عليه
و نمرها بعدو ما لا بعدو عمر واصل اللسه اللوه فقام الواراء لا كسار ما فلفها
و يجمع لانا كانه قبل لون من المحل اي صرب منه و قيل لسه من لان بلن و
جمعها النان و الاول اصح و قيل اللسه كرام المحل
قوله « وما افاء الله علي رسوله » اي - ومارد الله علي رسوله منهم من اموال
نبي النصر « فما اوحى عليه من حل ولا ركاب » اي - لم ينالوا فيها مسعه ولم
يلفوا حرا ولم ينلوا موبه و انما كات نائمده فمسوا اليها مسا ولم ركوا حملا
ولا الا الا النبي (ص) فانه ركب حملا فافسحها صلحا و احلاهم و احرا اموالهم فطلب
المسلمون من رسول الله (ص) ان ينسبها بنهم كما فعل نعيانم حسر فس الله في ها الآله
ا بها في لم يوحف المسلمون عليها حملا ولا ركابا و جعلها لرسول الله (ص) خاصه بنسبها
ح ساء فقسبها رسول الله بن المهاجرين ولم يعط الا صار منها سنا الا نلانه مر كان
بهم حاحه وهم ابو دحانه ، سماك بن حرسه ، و سهل بن حنيف و الحارث بن الصمه
و لم يسلم من نبي النصر الا رحلان احدهما سفيان بن عسمر بن وهب و الثاني
سعد بن وهب اسلما علي اموالهما فاحرا را ها قال اهل اللغة الركاب الال

(١) عجو جمع اول و نال و سكون ناي بمعنى حرماي حو اسب

(٢) ربى جمع اول و سكون ناي حرماي عالي بو

والوحيف السر السريح، أى- لم يسروا الله فرسا ولا نعبرا وذلك ا بهم انوا الحصن مسا على ارحلهم وكان سبهم وين نبي النصر من المدينة مس ر مثل فجعل الله اموالهم فنا ولم يجعلها عسمة «ولكن الله سلبت رسله علي من نساء» كما سلبت محمداً على نبي النصر وعلى فربطه بعدهم «والله على كل شيء قدير» ووقدر كامله روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال ان اموال نبي النصر كانت متا «افاء الله على رسوله» مما لم يوحف المسلمون عليه وكاتب لرسول الله (ص) حالصا وكان رسول الله (ص) يبعث على اهله منه نفقه سه وما هي جعله في الكراع^(١) والسلاح عد في سبل الله

قوله «ما افاء الله على رسوله من اهل القرى» الفى في اللعه الرجوع وهو في السرع عمار عن كل مال برجع من الكفار الى المسلمين يعرف مال ولا ابحاف^(٢) حبل وركاب كمال صالحون عليه او يهرمون عنه وكالحره وعسور يحاربهم ومال من مات منهم في دار الاسلام لا وارث له ومعنى الآ به «ما افاء الله على رسوله» من اموال «اهل القرى» يعنى فربطه والنصرو قد كآ وحبراً وقرى عربية وبيع جعلها الله سبحانه لرسوله (ص) «ولدى القرني والناسمي والمساكن وابن السبل» واحلف العلماء في حكم هاتين الآ تين قال بعضهم «ما افاء الله على رسوله من اهل القرى» هي العنائم التي ناحدها المسلمون من اموال الكفار عمو وعليه والفى و العسمة واحد، وكان في بدو الاسلام مسم العسمة على هذ الاصناف ولم تكن لمن قابل عليها ساء الا ان يكون من هذ الاصناف ثم تسح ذلك قوله في سور الامال «واعلموا انما عسمة من ساء فان لله حمسه» الآ به فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الارمه احماس للمقابلة العائمن الموحسن عليها وهذا قول فتادة و تردني رومان وقال بعضهم الآ به الاولى ما حكم اموال نبي النصر حاصه لقوله تعالى «وما افاء الله على رسوله منهم» والآ به الثانية ما حكم سار الاموال التي اصبت

١- الف بسم

(١) كراع هم يحسن ذرايحها يعنى حبل وسور ا

(٢) ابحاف نارادى مركب اعم اراست ناسر است

يعرف قال ولم يوحف عليها الرجل والجمال وقال بعضهم هما واحد والآية دأن قسم
الملك الذي ذكر الله في الآية الأولى

واعلم ان حمله الاموال التي للامه والولا فيها يدخل على بلنه اصرت ، احدها
ما احد من المسلمين على يظهر نديهم كالصدقات والمائى العنايم وهو ما يحصل في
ايدى المسلمين من اموال الكفار الحرب والفهر والمالب القى وهو ما رجع الى
المسلمين من اموال الكافرين عفوا وصعوا من غير قتال ولا احتاف حبل ولا ركاب
فاما صدقات المسلمين فمصرفها اهل السهام على ما قال الله تعالى « وما الصدقات
للفقراء والمساكين » الآية واما العنايم فانها كانت في بدو الاسلام لرسول الله تصع
بها ماساء كما قال الله تعالى « قل الانفال لله والرسول » ثم نسخ بقوله « واعلموا ان
ما عنكم من سيرة الآية واما القى فانه كان يقسم على عهد رسول الله (ص) على خمسة
وعشرين سهما اربعة احماسها وهى عسرون سهما لرسول الله (ص) بفعل بها ماساء و
يحكم فيها بما اذاد والجنس الباقى يقسم على ما يقسم عليه خمس العنمة واحملوا في
مصرف القى بعد رسول الله (ص) فقال قوم هؤلاء لائمة عد ولما قى فيه قولان احدهما
للمعاقلة والمائى لمصالح المسلمين وبدا بالمعاقلة ثم بالاهم فالاهم من المصالح و
احملوا في بخمس مال القى فذهب بعضهم الى انه بخمس وخمسة لاهل خمس العنمة
واربعة احماسه للمعاقلة او للمصالح ، وذهب الاكثرون الى انه لا بخمس بل مصرف جميعه
واحد ولجميع المسلمين فيه حق فراء عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال « ما آقا
الله على رسوله من اهل القرى » حتى لمع الفقراء « والذين بنو الدار » والذين حاووا
من بعدهم ثم قال هذ اسوعب المسلمين عامه وما على وجه الارض مسلم الا له في
هذا القى حوالا ما ملك ايمانهم ، قوله « كما لا تكون » اى - القى ، « وولته بنى الاعسا »
والا فوناء فعملوا عليه الفقراء والصعفاء وذلك ان اهل الحاهله كانوا اذا عنموا عنمه
احد الرئيس ربها لمسه و هو المرناع ثم اصطفى بعد المرناع ماساء وفيه يقول
ساعرهم

وحكمك والمنسطة والفصول

لك المرناع منها والصفاها

فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) بقسمه في المواضع التي أمر بها * والدولة ٤
والدولة لعمان عند بعض أهل اللغة وفرو بينهما قومٌ فقالوا الدولة منح الدال المر
الواحد من استيلاء وعلمه والدولة بضم الدال بقله النعمة من قوم إلى قوم، وقيل
الدولة بالفتح في الحرب والدولة بالضم في المال وقرأ أبو جعفر «كي لا تكون» بالياء
«دولة» بالرفع على اسم كان فجعل الكنوبة بمعنى الوقوع على كسى لايمنع
«دولة» وحسب لا يباح إلى الحجر «ما أنكم الرسول فحدوه» أي - ما أعطاكم
من الشيء والعسمه فحدو «وما بهنكم عنه» من العلل وغير «فانهوا» وهذا نازل
في أموال النبي وهو عام في كل ما أمر به النبي (ص) ونهى عنه روى عن عبد الله بن
مسعود رضي الله عنه قال لعن الله الواسمات والمسوسمات والمسمصات للحسن المصمرات
خلق الله فبلغ ذلك أمراً من نبي أسد مال لها أم يعقوب فجادت فقال له
قد يلحقني أنك فلب كبت وكبت فقال ومالني لالعين من لعن رسول الله (ص) ومن
هو في كتاب الله فقال لقد فرأت ما من اللوح حسن فما وحدث فيه ما يقول، قال لس كبت
قرأه ولقد وحدثه أما قرأت «ما أنكم الرسول فحدوه وما بهنكم عنه فانهوا»
قال بلي قال فانه فدنهي عنه قال أهل اللغة الوسم ما يوسم به الد من بور أو سبل
بغال وسبب الحاربه واسه وسبب والمسمصة هي التي ينف سحرها وكذلك قرأت عن عباس
هذا الآية للمهي عن الداء والحجم والمفر والمرف وروى عن النبي (ص) قال إن القرآن
صعبٌ عسرٌ على من كرهه، فمسرٌ على من سمعه وحدثني صعبٌ مستصعب وهو الحكمة
فمن أسمسك بحدثني وحفظه كان مع القرآن ومن بهاون بالقرآن رحدثني حسن
الدنيا والآخرة وأمرهم أن يأتوا مولى وسعوا سسى فعن رضي يقول فقد رضي
بالقرآن، ومن أسهرا يقول فقد أسهرا بالقرآن قال الله عز وجل «ما أنكم
الرسول فحدوه وما بهنكم عنه فانهوا» وروى أن ابن مسعود لم يمحرم ما به
فقال انزع عنك هذا فقال الرجل انزعوا على يهد الآية من كتاب الله، قال نعم
«ما أنكم الرسول فحدوه وما بهنكم عنه فانهوا» «وانقوا لله» في أوامر و
نواهي «إن الله شديد العقاب» لمن عصا وأسهل محارمه

الموة الثالثة

فوله بعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» ای صفت آئینه نفس، ای حلقه در
سرای قدم، ای کیمای دول کلمات، ای علم لسكر قرآن، ای مرعکه پروبال
ارقدم، و ممقار از مست، محلب از حکمت، اروهاء فردا تب در آمد و بر ساح قدس
آسان نهاد و صد هزار و اند هزار مرع نبوت بر بر آورد و در عالم احکام گداسه
که رانی؟ نا آسانس سو سم! نا که اسی؟ نا اربوسانی خوئم! در کدام ناد های؟ نا
حان ها در آن ناده در طلب و نفع کم!

سوار حلائق اند حو بان رهب کسمه سد عالمی بهول سهب
نا برمه چارد بهادی کلپ بسم کلسه ملوک در حاک رهب

«سبح لله ما فی السموات وما فی الارض» بر دوو خوانمردان طریف، نسبح
امسحا سحاب اسرار دوساس در بخار احلال حق، اسان که در بحر نور اعظم عوم
مکسند و حواهر وحید برون همی آرد و در سلك امان مکسند، خوانمردانی که
قدم بر ساط قرب دارند بعد اتحاد رسد و دوی بر حاسمه دس اعبار از اسان کونا
سد و سرها سان رحفای حق مطلع سد، ارعلائق و حلائق میزدند! محاور کمه
وصال گسند بوساط و سراط نگسند نا معکف کوی اقبال سدنند

مردی از سلی سوال کرد که برادید کا نسب؟ گف با فلان آنچه دل ما
را باحان ما افاد اردید بهاسب هر چه رون فالسب بگانه راهسب، بعه ای در
درون ما! خوانمردا اندو او ارلی اسب، لکن نه ناهر کسی بود اس اندو حون
ردل عاسقی سانه افکند، دروف بعد حالت حروسدن آید بروامد بحسن آید،
نازان مراد بر ساح دل مبارد و ساهای کونا کون میروید که برگس رصا، که
ارعوان فصاع که سوس بو گل که ناسمن بواصع، وعاسق در کار اسناد رب
ابرا ندو، ارباع دل را حن کونا کون میزدود و دسه ها می مدد

ناس با حارث کوی برا نرگس وار دسه بدند و سوی مجلس سلطان آرندا
عاسفای سوی بوجهه اگر حان آرد عرق سسگ، سوی حسمه حنوا آرندا
«وهو العزیز الحکم» کل واقع علی الباب ساهد الطلب و لکنه عرب لاند که
طالو و لایعجر هار و طالبان نامد ادراک، روی در ناده طلب بهاد عاسفان
طمع وصال، حان و دل هدف نربلا ساحنه و حصف صمدت و کمال احداث عرب
اسب ارادراک سرومتر آرد ناف عقل محصر او حل حلاله همه عالم را سویی و
کمگونی حسمود کرد و فطر ای از حرقه فدح عرب نکس نداد ا مرد در آسه
مسگرد و صورت حوس در آسه می بند بس دد خود، از آنجا که ظاهر گمان
اسب گوید دست فرار کم و آن صورت را در فیه خود آرم هیهاب، آن فری اسب
که عس هد اسب اگر در طلب آن صورت رحبرد عمر زمان رسد و هر گر دست
وی بدان نرسد وار وجود آن در ای نماند

در عسق و صدهار حانند سر رفسد و ندیدند و وصل بوان

« هو الیدی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دینهم » الآیه

ادا اراد الله صر فو اس اسد اربهم، و ادا اراد الله فهر قوم اسرب اسدهم حو الله
عالی قومی را ر دمن صر دهد روا^(۱) انسان سر سود و قومی را که بر
انسان حدلان آرد و مقهور کند سر انسان رونا گردد آن مدران سی النصر
حصمی^(۲) معاصر (ص) رحاسند و بنا نا حصارها ردند وار مکر و فهر الله امن
نسسند و فلا نامن مکر الله^(۱) الا لوم الحاسرون « لایحرم بطن حناری و فهای روی
ناسان بهاد ا دست حوس خانه حوس حراب کردند « تُخْرُونَ یَیْوَهُمْ
نا ندینهم » بحسب دل و دس حوس از روی اطن حراب کردند ا حرای ناطن
بظاهر سرا ب کرد و خانه خود نر حراب کردند رب العالمین گفت « فاعسروا
نا اولی الانصار » ای ربرکان و دانایان و حردمندان اگر بسد می بدید و عرب
مسگرد، حای بدید بر فین هسب و حای عرب گرفتس مومنان و محصلان بنوفی

(۱) ازین معنی حرکوس اسب و در اسحا بعلط رونا ترجمه شد

(۲) حصمی بجای حصوب و کر می بجای کرا آمد و این از مصاصت نرسدیم اسب

مواقع و سعادت مساعد گفند خداوند بنظر عرب مسکرم و ناندسته صادق مد می بندیم اکون چه کسم با دین حال نما، م؟ فرمان آمد از حق، حل حلاله که « ما انکم الرسول فحدوه و ما نهکم عنه فانها » هر سر می که ارد سب افعال محمد عربی بمعمر هاسمی (ص) در آند سمانند، که حیات سما در آسب آن لوح خوانند که او بوسند بندگی از خلق وی آوردند، طالبی^(۱) ارهت وی گیرند، سب وی نگار دارند، در همه احوال سر رو او ناسند عاب روس بندگان و کمال حال اسان محبت ماسب و محبت ما در منابع سب و سبب معامر سمانس هر که بر بی وی رف راسب، او بحصف دوست ماسب « فل ان کسم بحیون الله فاسمعونی بحکم الله » آن مومنان صحابه بوفاء عهد اول نار آمدند و قدم در منابع و سبب مصطفی (ص) راسب داسند و صدق در عمل بحای آرردند ا رب العالمین اسان را در آن صدق سود گف « اولئک هم الصادقون » الصدق صدقه السر و صدای الحبه و صدق الحق صدق صدقه ملک سر و صدای سرای سرور اسب و صدق نادسا حق اسب

راسکاری بسنه کن، کابدر مصاف رسبحر

بسند ارجم حق حرر راسب کاران رسکار

۲ - التوبة الاولى

« تَلَفُّقُوا الْمَهَاجِرِينَ » درو سان را که از حان و مان خود هجرت کردند « اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ » که اسان را بیرون کردید از حان و مابهایی اسان و ارسود و ربا های اسان « نَسْعُونَ فِصَالًا مِنَ اللَّهِ وَاَرْصَانًا » فصل حدای مسحود و جسمودی او « وَنُصْرَتُونَ مِنَ اللَّهِ وَرِسُولُهُ » باری میدهید دین حدای را و رسول او را « اولئک هم الصادقون (۸) » اسانند آن راسب گویان [راسب نار آمدگان با الله]

(۱) طالبی بحای طلب آند بمعنی صف باری با ما مصدری فارسی برکت نافه و بمعنی مصدری گرفته و این از محضات نیر که اسب

معهم» این منافقان با اسان بیرون سوید «و لیس قولوا لانصروهیم» و اگر با اسان حکک کنند، منافقان اسان را ناری ندهند «و لیس نصروهیم» و اگر کرد ناری دادن اسان کردند، «لثوئی الادنار» بهمه حال سب بهر مت گردانید «هم لا نصرون (۱۲)» پس اسان را ناری ندهند، [نه کس اسان را با و نه حدای اسان را نار]

«لانیم اسد رهه فی صدورهم من الله» راسی که سما بسکو رید در دلهای اسان و برسد بر از الله «ذلک نابهم قوم لایقهو (۱۳)» آن آسب که اسان گروهی اند که حق در نمی ناسد

«لا تقالو لکم جمعا» با سما هر کر حکک میوندند «الا فی قری مُحَصَّة» مگر در رزهای دیوار سب «او من ورا حذر» با از س دیوارها «نأهیم سهیم سدنث» روز اسان ر نکدیکر در دسمی سح است «نحسهم جمعا و فلو بهیم سی» می مدارد که اسان یک دل اند، و به یک دل اند که براکند دل اند «ذلک نابهم قوم لا یعلمون (۱۴)» آن آسب که اسان قومی اند که فرا صواب هوس نمی دارند

«کمل الدین من فلهم فرنا» راسب میل سان جهودان فریظه همان سب که نصر دیدند از سب «دافوا و نال امرهم» گرابی و ناسار گاری سراجام حوس آخر بحسدند «و لهم عداث الهم (۱۵)» و اسان راسب در آن گسی عدایی درد نمای

«کمل السطان» راسب همچون دیو «ادفال للانسان اکثر» آنکه که آدمی را کف کافر سوا «فلما کفر قال انی نری ثمک» حون کافر سد، کف مراد برامد «انی احاف الله رب العالمین (۱۶)» من می رسم ار خداوند جهانان «فکان عافیهما ابهما فی النار» سراجام اسان هر دو آسب که ما هم در آن اند «حالدین فیها» هر دو حاوند در آن «و ذلک حرا الطالمن (۱۷)» و نادان ناگرویدگان آسب

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کرویدگان! «إِن يَقُولُ اللَّهُ» اگر خدا فرماید که «وَعَذَابُ حُدَايَ» و عذاب هدایت «وَلَيْسَ ظَرْفُ يَمِينِي» و اندون باد که هر کس می گیرد «مِمَّا قَدَّمْتُ لَعْنَةً» که چه حشر فرا فرسند فردا خود را «وَأَقُولُ اللَّهُ» و فرسند از جسم و عذاب هدایت «إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ يَمَّا يَعْمَلُونَ» (۱۸) که الله داناست و آگاه بر کرد (۱) سما

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ» و حوں انسان مناسبت که الله را فراموش کردند «فَانْسَهُمُ أَنْفُسَهُمْ» ما الله نمار داسن نهایی اسان بر اسان فراموش کرد «أُولَئِكَ هُمُ الْمُنَافِقُونَ» (۱۹) انسانند که از دین و طاعت الله بیرون اند

«لَا تَسْأَلُوا أَصْحَابَ الْإِيمَانِ» هر کرد و در حیا حوں بهرسان یکسان است «أَصْحَابُ الْإِيمَانِ هُمُ الْفَارُوقُونَ» (۲۰) بهرسان اند که رسگان اند و برور آمدگان

«لَوْ أَنِّي رَأَيْتُ يُهْدَىٰ إِلَيَّ» اگر ما فر و فرسادی آس قرآن بر کوهی «لَرَأَيْتُهَا حَسْبًا» بوا آن کو را دیدی و فرسد «مِمَّصْدَعًا مِنْ حَسْبِ اللَّهِ» نار نار سکافه از برس هدایت «وَأُولَئِكَ الْأَمْثَالُ يُصَرِّفُهَا لِلنَّاسِ» و آن مثلها مریسم مردمان را «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲۱) ما مکر در اندسند

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوسب که نسب هدایت حواو «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ السَّهَادَةِ» دای بهان و آسکا «هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۲۲) اوسب آن فراح بحساس مهران

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوسب که نسب هدایت حواو «الْمَلِكُ الْمُدَبِّرُ السَّلَامُ» نادسا ناک بی عب «الْمَوْحِنُ» احم کند «الْمُهَيِّمُ» گوا راسب اسوار «الْعَزِيزُ» ناوند بواند بهج حسب بهمانند «الْحَيَّارُ» خلق بر مراد خود دارند «الْمُسْتَكِرُّ» بر رار آسکه سم کند رکس «سَمِيعُ اللَّهِ عَمَّا يُسْرُكُونَ» (۲۳) ناکي هدایت را از امار که او را مگویند

الف مبد

۲- الف اگر ما فر و فرسادی

(۱) کرد مصدر مریسم است و بمعنی کردن و کردار ناست

«هو الله الحائق» اوسب حدای آفریدگار [وکار] ^(١) «الناری المصور» آن آفریدگار بسوکار «له الاسماء الحسنى» او راس نامهای بسو «تسبح له مافی السموات والارض» ماکی مسباد او را هر چه در آسمان و زمین حررست «وهو العربی» او سب آب سحر وان بنهما «الحکم (٢٤)» راسب دانس راسب کار

النوبة البایه

قوله تعالى «للمقرا المهاجرين» من الله تعالى ان المی لمن هو والمقدر کى لا ینکون ما افاء الله علی رسولہ دوله بن الاعساء منکم ولكن ینکون للمقراء المهاجرين الدین ولوا^١ الدنار والاموال والاهل^٢ والعسائر فحرروا احسانا لله ورسوله و احبوا الاسلام علی ما کتوفاه من السد حتی کان الرجل یبصع الحجر علی طمیه لیسلم صلیه من الجوع وکان یجد الحمر فی النساء ماله دنار عره^٣ فالسعد بن حیر کان ناس من المهاجرين لاحد هم الدار والروحه والعبد والمافه یحج علیها و مرو فسیهم الله الی انهم ففراء وحمل لهم سهماً فی الرکو «سعون فصلا من الله» ای - یظنون در فام الله وهو العسمه «ورصوا ثاباً» ای مرصا رهم الجهاد فی - له مع رسولہ «وینصرون الله ورسوله» - محاهد الاعداء «اولئک هم الصادقون» فی انما بهم و فوا یهودهم و عموهم مع الله هولاء المهاجرين الدن احر حهم المسرکون من مکة وکانوا یحوا من مائه رجل و صبح عن رسول الله (ص) انه کان یسمیح بصعالتک المهاجرين وقال صلی الله علیه وسلم «اسروا نامعصر صعالتک المهاجرين النورالنام يوم الصامه ینحلون الحمه قبل الاعساء نصف يوم و ذلك مقدار حه سمانه عام» ثم ذکر الانصار فقال «والدین نو الدار» ای - لرموا المدینه و دورهم بها «والایمان» منصوب فعل مضمر یعنی و فیلوا الامان و آرو و قبل معنا لرموا المدینه و مواضع الايمان و ذکر القاس ان الايمان اسم المدینه سماها النبی (ص) به «من فیلهم» ای - من ول قدوم المهاجرين علیهم ابحدوا فی دورهم

١- الف برکوا ٢- ح الدنار والاهل

٣ (١) اسما بمعناه ساد مدع آمد

المساحد سمنس ربوا الاسلام كما نرى في الطبر المرحوع عن انبي قال قال رسول الله (ص)
 «آمه الايمان حب الانصار آبه المعاق بعض الانصار» - وعن رندني ارفهم قال قال
 رسول الله (ص) «اللهم اعز للانصار ولانساء الانصار وانساء انساء الانصار» وقال «حبر
 دورالا صارنوا الحجار بم نوءد الاسهل بم نوء الحار بن الحرحرح بم نوء ساعده و
 في كل دورالا صارحبر» و «يحيون من هاجر اليهم» - كتاب اسب از مهمان دوسي
 انصار كه مهاجران را بحان بندين فسد وبهمكي دل دوست داسند و حان و مان خود از
 اسان دربع داسند وبهرجه داسند از مال و وطن اسان را سربك خود ساحند
 و كام مراد و بي ناري اسان برهرو فافه خود احسار كردند و اس عاب خود اسب
 و كمال سجا كه رب العالمن از اسان بنسند و اسان را در آن - ود و كهف
 «يحيون من هاجر اليهم ولا يحدون في صدورهم حاجة» اي - حسدا و عطا
 «مما او نوا» اي - مما اعطى المهاجرون من الغنى، آن روز كه رسول خدا (ص)
 عه مبي المصير ميان مهاجران قسم كرد و انصار نداد مگر سه كس را از
 اسان هبع حسدي و عطى بنديد مامد و بنحصص مهاجران در آن اموال كراهي
 بنمودند و آن قسم راضي بنديد هر چند كه اسان را حاجب و در ناسب بود و عاب
 حصاصب و هرو فاف رسند بنديد اما حو مهاجران رحق خود مقدم داسند و را
 انصار رسند اسب كه رب العالمن كهف «و يوفون على انفسهم و لو كان بهم
 حصاصه» وفي الحجر «لم يجمع في الدما قوم قط الا و فهم اسحاء و بحلاء الامي
 الانصار فاهم كلهم اسحاء، ما فهم من بحل» حبر درسب اسب از نو هر نرة كهف
 رسول خدا را (ص) مهماني رسند كس فرساد بخانه هاي مادران مومنان با هبع
 طعامي بود آن مهمان را؟ و درهمه خانه هاي اسان هبع طعام بود بس رسول كهف
 «من نصف هذا هدا الليله؟» كسب كه يك اسب ان مهمان را بخانه رد و او را
 مهماني كند؟ مردى اصارى كهف من او را مهماني كيم يا رسول الله او را بخانه رد و
 اهل حوس كهف هذا نصف رسول الله انك آوردم مهمان رسول خداى، او را
 كراهي دار و عرب را دار اهل او كهف در خانه ما طعام مني از آن نسب كه فوب ما

و این کود کان ناسد، مگر این کود کان راسهانه ای در حواب کسم و ما وی اسار کسم،
 ناوی را کفایت ناسد آنچه حراع معروف و حسد و مهمان را ناساندند و طعام س نهادند،
 و عادت اسان حسان بود که مریان با مهمان بهم طعام جوړند مرد اهل حوس
 گف اگر ما نا وی جوړیم اورا کفایت ناسد و نه خوب بود که مهمان رسول (ص)
 در خانه ما طعام سر جوړد، و رحبر در منانه و بهانه آنچه حراع را اصلاح منکم
 حراع فرو کس، ما در باز یکی دهان می حساسیم و او حسان ندارد که ما طعام می جوړیم،
 هم حسان کردند و خود گرسنه در حواب شدند ناهداد که بحسب نبوت و رسالت صلی
 الله علیه و سلم رسیدند رسول در اسان نگر سب و سسم کرد و گف «صلى الله عليه وآله»
 و فی رواه «عبد الله من فعالکما» فابرل الله عروحل «و یو نرون علی انفسهم و لو
 کان بهم حصاصه» ابن عباس گف رسول خدا آبر و رکه اموال بی المصرف سبب می کرد
 اصار را کف اگر خواهید شما را در این سبب آرم ما سارک اسان اسد درس
 مال، سراط آنچه مهاجران بر مسارک شما ناسد در مال و صناع شما و اگر خواهید
 این سبب حمله مهاجران سلیم کنیم و در صناع و مال شما مسارک ناسد ازین
 هر دو حصلت آن یکی که خواهید احسان کنید اسان را حوامردی و ابرر فسد
 گفند نه که ما در سبب سبب ما اسان مسارک اسیم و همه اسان سلیم کنیم و
 اسان ما ما مسارک ناسد در حان و مان و صناع اساب ما رب العالمین اما اسان
 نسیدند و در سان اسان آبر و رساد «و یو نرون علی انفسهم و لو کان بهم حصاصه»
 و قال ابن عباس اهدی لبعض الصحابه راسا مسوبه و کان مجهودا له فوجهه الی
 حارله فداوله بسعه انفس، ثم عاد الی الاول فابرل الله حل ذکر «و یو نرون علی
 انفسهم و لو کان بهم حصاصه» و قال «ومن یوفی سح مسه فاولئک هم المملحون»
 السح، منع الواجب و قبل اکل مال العبر طلبا و قال المسی (ص) رى من السح
 من آبی الرکو و فری الصف و اعطی فی الناسه و قبل السح ان یطمح عن الرحل
 الی ما لیس له، فقال صلی الله علیه و سلم «من السح یطرك الی امرأ عرل» قال
 الحسن هو العمل بمعاصی الله و قال طاووس السح بما فی بدعک و المحل بما فی بدک

وَرُوي أن رجلاً قال لعبد الله بن مسعود ابي احاف أن اكون قد هلك ، فقال و
 ماداك؟ - قال اسمع الله يقول «ومن ثوب سح بنسه فاوئك هم المملحون» و
 انا رجل سحج لا يكاد يخرج من بدى سىء فمار عبد الله لسناك بالسح الذى ذكر
 الله عروحل فى القرآن ولكن السح ان ناكل مال احبك طلما ، ولكن داك السحل
 ونس السىء السحل وعن حابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «انفوا الظلم فان
 الظلم طلماب يوم الصامة وانفوا السح فان السح اهلك من كان فىكم حملهم على ان
 سفكوا دماءهم واستحلوا محارمهم و قال صلى الله عليه وسلم ولا يجمع السح
 والامان فى قلب عند ادا»

« و الذين حاوا من بعدهم » عنى التابعين وهم الذين يحسبون بعد
 المهاجرين والا صار الى يوم الصامة ثم ذكرنا هم يدعون لانفسهم ولمن معهم بالامان
 المعمر فقال «يقولون ربنا اعمر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالامان ولا تجعل
 فى قلوبنا غلا» عسا وحسدا وبعا «لذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم»
 وكل من كان فى قلبه عل لاحد من الصحابة ولم يرحم على جميعهم فانه لس من
 عما الله بهد الآنه لان الله ر المومنين على لانه مبارل المهاجرين والانصار ،
 والتابعين الموصوفين بما ذكر الله فمن لم يكن من التابعين بهد الصفة كان حاسا
 اقسام المومنين قال ابن ابي ثلبي الناس على ثلاثة مبارل الفقراء المهاجرين
 «والذين نبوء الدار والامان» «والذين حاوا من بعدهم» فاحمد ان لا يكون^(١)
 حارحا من هذ المبارل وروى عن عائسة رضى الله عنها قال امرم بالاسمعار
 لاصحاب محمد (ص) فسميهم سمع بسكم (ص) «لان هذ الامه حنى بلعن
 آخرها اولها» وعن حابر قال قال رسول الله (ص) «اذا لعن آخر هذ الامه
 اولها فليطهر ا لى عبد العلم فان كنم العلم ومند ككام ما انزل الله على محمد (ص)
 وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «كل الناس برحو السحا الا من ساسحاي
 فان اهل الموقف بلعنهم وقال مالك بن انس يعاصلب اليهود والمصارى على الرافضة

يصله سلب اليهود من حراهل ملىكم؟ فقال اصحاب موسى سلب المصارى من حراهل ملىكم؟ فقال حوارى عيسى وسلب الرافضه من سراهل ملىكم؟ فقالوا اصحاب محمد امروا بالاسعفار فسموهم فالس ف عليهم مسلول الى يوم القمامه لا يقوم لهم رايه ولا نسب لهم قدم ولا يجمع لهم كلمه، كلما اوفدوا ارا للحرب اطعاه الله سمك دمانهم و يربى سلمهم ادخاص حبهم اعادنا الله و اناكم من الاهواء المصله وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) « اذا رأسم الدن مسوب اصحابي، فقولوا لعن الله سر كم، وعن عطا قال قال رسول الله (ص) « من حفظني في اصحابي كتب له يوم القمامه حافظا، ومن سم اصحابي فعله لعنه الله والملائكه والناس اجمعين »

« الم تر » يا محمد « الى الذين نافقوا » وهم عبد الله بن ابي بن سلول و رفاعه بن نابوب عاصدوا فريضة على رسول الله (ص) مداحلاء بني النصر سبس و عافدوهم على ما في الآنه و سماهم احوانا لهم لا هم ساووهم في الكفر قالوا « لس احر حيم » من المدينه « لبحر حن معكم ولا يطع فيكم احدا » سالما خلا فيكم وحد لاكم « اندآ » يعني محمد (ص) اي لا يميل امر في اندانكم « وان قولكم » اي ان فابلكم محمد (ص) « نصرتكم » - ولعناوكم احسن المعاونه « والله يسهدهم لكانون » - في ولهم وذلك فابهم احر حوا من ديارهم و لم يحر ح المافقون معهم وقولوا فلم يصروهم فذلك فوله

« لس احر حوا لا يخر حون معهم ولس قولوا لا نصروهم » وقوله « ولس نصروهم » - اي لو فصدوا نصر اليهود « لئولي الاذنان » - مبر من « ثم لا نصرون » يعني بني فريضة لا يصرون ' منصور بن اذا ابهرم ناصرهم معنى آسب كه اكر بعدنا نصر اسان بر حربد سب بهر مبر ركر دانند، وآنگه نه نصر اسان اسدكه آن حدلان اسان ناسد وقل « ولس نصروهم » - اي لو ارادوا صرهم كفوله عرو حل « اذا فمم الى الصلو » - اي اذا اردتم ان تقوموا الى الصلو « اذا

فاحسب الرسول « - ای اردیم ساحوا اگر منافقان حواهد که اسباب را ناری دهند
توانند، والله اسباب را در آن قصد و حواس ناری بدهد مدافع نه ناری دهند اسب
به ناری داد، نه کسی او را ناراست به خدا او را نار

« لاسم اسد رهبة في صدورهم من الله » - ای لاسم با اصحاب محمد
اسد رهبة فی قلوب هولاء المنافقین من رهبة الله عزوجل ای - اوقع الله الرعب فی
قلوبهم « ذلك نأیهم قوم لا یفقهون » - لا یلمون معانی خطاب الله ولا یعرفون
سنة الله ولا یعلمون حصصه ما یؤتاهم الله هـ

« لایقاتلونکم جمیعاً » - یعنی اليهود، لایحاربوکم موبلین مجمیعین
« الا فی فری محصه » - ای ادا اجمعوا لقتالکم لم یحسروا علی الرور و انما
یقاتلونکم من ورا حصوهم المحصه السور « اومن ورا حذار » السبل والاحجر
قرأ ابن کثیر و ابو عمرو حذار علی الواحد وقرأ الآخرون حذر بضم الحاء والذال
علی الجمع^(۱) « نأیهم یمهم سدد » - ای هم معادون محصون عداو بعضهم
بعضا سدد و قیل نکاتهم و ما یهم سدد ادا یحاربوا فاما معکم فالله ارضهم
میکم فلا یعمون سدا و قیل هذا امنان من الله عزوجل ای - هم مع قوتهم وسدّتهم
یحافون منکم « تحصیهم جمیعاً » یعنی المنافقین واليهود جمیعاً مجمیعین فی -
الرای « وقلوبهم سبی » محصله معروفه قال مجاهد اراد ان دس المنافقین
یحالف دین اليهود و قال قتاده اهل الباطل محصله اهو اوهم محصله سهادانهم،
محصله اعمالهم و هم مجمعون قال ابن جریر العی الله فی قلوبهم الناس السدد
یقرؤوا خلاف ما فعل المؤمن من قوله ألف من قلوبهم « ذلك نأیهم قوم
لایقتلون » - امر ونبهه

« کمل الدین من قلوبهم قریناً » - ای میل و عندی لمریطه میل ما العی
نوالی صبر و کان سبهما سببان و قیل میل هو لا اليهود کمل مسرکی مکة « ذاقوا
و نال امرهم » - یعنی القمل سدر و کان قیل عرو بی القصر فانه مجاهد

«ولهم عذاب الیم» مع ذلك فی النار یم صرب مثلاً للمنافقین والیهود حمماً فی بحادلهم فعال

«کمل السطان» - ای مدل المنافقین فی وعدهم نبی فریطه بالمرور کمل السطان فی وعد الانسان بالمرور فلما احسح الیه اسلمه للہلاک فصل براد الانسان الحسن ومعاً الادی بوسوس الیم الکفر ویدعوهم الی الححد «فلما کمر قال انی نریء مک» سرأ منه اذ ارأی العذاب یوم الصامه و یعول «انی احاق الله رب العالمین» - فصل سبهوم بسویل السطان الیم فی قوله «لاعال لکم الیوم من الناس وانی حار لکم فلما رآء الفسان مکص علی عصفه» الا انه کذلک هولاء المنافقون عر الیهود بوعد النصر یم و دوا عنها وف الاحساح جماعی مفسران کفید انسان در آنه نر صصا عاند اسب راهی بود در نبی اسرائیل در روزگار قرب صومعه ای ساحه ود، همد سال در آن صومعه محاور گسه وحدا را عر و حل نرسند والمس در کار وی فروما د وار اصلال وی نارماند رارسر آن درما د کی روزی مرد سباطین را جمع کرد و کف من کف می امر هدا لرحل؟ آن کسب از سما که کار ابن مرد را کفاب کند؟ یکی از آن مرد سباطین کف من ابن کار کفاب کم و مراد و از وی حاصل کم بدر صومعه وی رف ردی و آسای^(۱) راهبان و معبدان کف من مردی راهب عرب و حلوب می طلیم، را حه رمان اگر من نصحب و بناسام و در بن حلوب حدای را عر و حل عذاب کم؟ - نر صصا صحب وی ن در بناد و کف انی لمی یعل عنک مرا در عذاب الله حدان یعل اسب که بروای صحب بوسب و عذاب نر صصا آن بود که خون در بنار سدی د روزار خار برون آمدی و روز دارود و هر د روز افطار کردی سطان رار صومعه وی در بنار اسناد و جهد و عذاب خود ر جهد و عذاب نر صصا مرود حنانک جهل روز ار بنار برون آمدی و هر ر جهل روز افطار کردی آخر نر صصا اورا بنود را داد خون آن عذاب و جهد فراوان وی دد، و خود را در حب وی فاصرد و آنکه سطان بعد از یکسال کف مرا رفمی دیگر اسب وطن من حناب ود که مند

(۱) آسا سه وماند و بمعنی رب هم آد اسب ملخص ابرهان فاطم

واحتیاج بود از آن وی را دست، اکنون که را دیدم بخت است که می بیند اسام و
 نافر دیکوی مبروم، **لرخصا** معارف وی کس را هب داس و بصحب وی رعیت امام
 مسمود **شیطان** گفت مرا با حاراس رس، اما برا دعائی آمورم که هر شمار و
 میلی و دیوانه که بروی خوانی الله تعالی او را سعاد دهد و بر این نه ناسد از هر عباد
 که کمی، که خلق حدای را اربوبع ناسد و راجب **لرخصا** گفت این نه کار مست
 که آنکه از وف و ورد خود نارمانم و سرب و سرب من در سر سعل مردم سود
شیطان نا آنکه میکوسند که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن سعل داس
شیطان اروی نارگب و **والنفس** گفت **قد والله اهلك الرجل** من برف و مردی
 را بحسب کرد، چنانکه د و امر دم کند آنکه صورت طبعی بر آمد رد آن خانه
 گفت اُن صاحبکم حیوا باعالجه؟ این مرد سعادو او را رتبه دارد، اگر خواهید
 او را معالجه کنم؟ حو او را دید گفت **ای لافوی علی حسه** من نادبوا و رنام،
 لکن سما را ارساد کم کسی که او را دعا کند و سعاد نابد و او **لرخصا** راهب است
 که در صومعه نیند او را بروی ردید و دعا کرد و آن د و اروی ارسد **سین**
 برف و ربی را از در حیران **ملوک نی اسرائیل** رتبه کرد ناسان دیوانگان گسب آن
 رن حمالی کمال داس و او را سه برادر و **سین** بصورت طبع ناسان
 رف و آن دحر را وی مودید گفت **ان الندی عرس لها مارد لایطاق** ولیکن
 سارسد کم الی من بدع الله لها گفت د وی است سینه^(۱) او را رتبه داسه و من ناوی
 رنام، ر آن راهب سوید که کار اروی^(۲) است نا دعا کند و سعاد نابد انسان گهیند
 برسم که راهب این یکد و فرمان اسرد گفت صومعهای سارید در حب صومعه
 وی ورن در آن صومعه بخوا آمد و ناوی گویند که این امات است سردیک و بهادیم
 و ما رفسم، از هر خدا و امید نواب را^(۳) نظر اروی نارمگر و دعا کن ناسا نابد
 انسان همجنان کرد و راهب ارضومعه خود بر آمد و او را دید رتی بعب حمل
 ارحمال وی درو به افناد **شیطان** آن ساعت او را وسوسه کرد که **وافهمام**^(۴)

۱- ح - وید ۲ - الف کابوی ۳ - ح امید خدا را

(۱) سینه بروری سکینه درس و فوی و بمعنی کابوس بر آمد است ملخص از برهان فاطم

کام خود از وی برناید داس آنکه بویه ناید کرد که در بویه گساده و رحمت خدا فراوان راهب فرمان سلطان کام خود از وی برداشت ورن از گرفت راهب بسمان کسب و از فصیح برسد همان سلطان در دل وی افکند که این رن را بناید کسب و میهن ناید کرد، چون برادران آمدند گویم دواورا برسد و انسان مرا براسب دارند^(۱) و از فصیح احسن کردم آنکه از ربا و ارفیل و هکنم برصصا آن نمود^(۲) سلطان بجای آورد و او را کسب و دفی کرد چون برادران آمدند و حواهر را بدیدند گفت خا سلطانها فدیه بها ولم افوعله سلطان او را رد و من ناوی برنامدم! انسان او را براسب داسند و نارکسند سلطان آن برادران را بحواب نمود که راهب حواهر سما را کسب و در فلان خانه دفی کرد سه سب سبانی انسان را حسن بحواب نمود، با انسان رفتند و حواهر را کسب ارحاک برداسند برادران او را از صومعه ربر آوردند و صومعه حراب کردند و او را بس نادسا وف بردند، با فعل و گما خود مهر آمد و نادسا فرمود نا او را رداز کردند آن ساعت سلطان را بر وی آمد و گفت این همه ساحه و آراسه مسب، اگر آنچه فرمانم بجای آری برا بحاب دهم و خلاص بدید کم گفت هر چه فرمانی برا فرمان برم! گفت مرا سجودی کن آن بدجب او را سجود کرد و کافر کسب و او را در کفر بردار کردند و سلطان آنکه گفت «انی نری شک انی احاف الله رب العالمین»

«فكان عاقبتهما» یعنی سلطان و برصصاء العادکان احر امرهما «انهمما فی النار» مضمین لا، رخان «وذلك حرآ الظالمین» الکافرین فال انی عباس صرب الله هذا الممل ليهود نبي المصير والمناقض من اهل المدينه و ذلك ان الله عرول امرسه (ع) أن يحلى نبي المصير عن المدينه فدى المناقضون اليهم فقالوا لا تحسوا محمد! الى ما دعاكم ولا تحرجوا من دناركم فان فانيكم كما معكم و أن احر حكم احر حنا معكم فال فاطاعوهم و تحصوا في دنارهم رخان صر المناقض حتى جاءهم النبي (ص) فاصبو الحرب برحون صر المناقض فحدوهم و سروا

(۱) راست دارند ناور کنند و صدق دارند

(۲) نمود راهبانی

مهم كما برأ الشيطان من نرخصا وحدله قال ابن عباس فكانت الرهبان في
نبي اسرائيل لا يمسون الا نالمصه والكيمان و طمع اهل العجور والفسق في الاحرار
ورمواهم الهمان والفسح حتى كان امر حريج الراهب فلما برأ الله حريجاً الراهب
مما رموه هـ اسطبت بعدها الرهبان وطهروا للناس

« يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله » ناداء فراصه واحسان معاصيه * ولم يطر
من مافدع لعد * يعنى لوم العمامه اى - لم يطر احدكم الذى قدم لنفسه عملا صالحا
بسبحه اسما * رده « اتقوا الله » كره معظما لمحدث « ان الله حشر ناعملون »
وفى الابرا ان آدم اذا ما قال الناس ما حلف ؟ و قال الملائكه ما قدم ؟ - وقيل
« واتقوا الله » اما كره الامر بالنعوى ، لان الاول اراد به موى الكفر واحسان
التحيد والى ان اراد به موى المرافه والعلم وقيل معناه اتقوا محالسى فان لم
تعملوا فافعلوا معارفى ومعافى وقيل للنعوى مقامات فدعاهم الى مريه بعد اخرى ،
وقيل المراد بالاول التذانه به والى الساب عليه

« لا تكونوا كالذين سوا الله » يعنى المنافقين ركوا ذكر الله و طاعه
فانسهم مافيه البها انفسهم وحلاصها بحرمان خطوطهم من الجبر وقيل تسوا الله
مرك ذكر وسكر « فانفسهم انفسهم » بالعداء الذى سى به بعضهم بعضا « اولئك
هم الفاسقون » الخارجون عن طاعه الله سبحانه

« لا تسوى اصحاب النار واصحاب الجنة » الآيه معبران احدهما
لا تسوى الكافر والمومن لان المومن فى النعم المغم والكافر فى العذاب اللزم
المومن من اولياء الله والكافر من اعداء الله والمعنى الثانى لا تسوى اصحاب النار فى
النار بل فيها درك ولا اصحاب الجنة فى الجنة بل وها درك وبه فرأ ابن مسعود
« لا تسوى اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفارون » للاحون
« ثوابنا هذا الاقران على حل لرائه حاسعاً مصدعا من حسنة الله »

قيل هذا بوجه للناس اى - لو جعل الجنة بمنس وابرل عليه القرآن لحسح وبصدع
وسقى من حسنه الله مع صلاته ورائه حذرا من ان لا يودى حواله عز وجل فى بعظم

القرآن والكافر يعرض عما فيه من العر كان لم يسمعها بصفه مساو القلب، وقيل هذا
امنان على النسي (ص) اي - فواتر لها هذا القرآن ان على حمل لما سب له وصدع لسروله
عليه وقد اتر لنا عليك و سناك له كقولهم ما نسب ه فوادك وكذلك سر وسهل و
حفف على نبي آدم ما نقله على السموات والارضين وقد روى عن ابن عباس ان
السماء قطب من نعل الالواح لما وضعها الله سبحانه عليها في وقت موسى (ع) فعب
الله لكل حرف منها ملكا فلم يطيعوا حملها فجمعها على موسى وكذلك الالحل
على عيسى (ع) والقرآن على محمد (ص) « و ذلك الامنال نصرتها لباسا لعا بهم
يفكرون » في ايمان الله وبمعطون ولا يعصون الله

« هو الله الذي لا اله الا هو » قال الرحاح هذا من رحع الى اول السور حسب
قال « سبحانه ما في السموات وما في الارض » ثم قال « هو الله الذي لا اله الا هو »
فادع على احمر اعان ولا مسح لكمال البعظم و هو الحلال « الا هو عالم العبد
والسهادة » يعنى السر والعلانية وقيل لعب ما عاب عن العباد فلم ماسو ولم ملمو ،
والسهاد ما عاسو وعلمو « هو الرحمن الرحيم » ذو الرحمة الكاملة

« هو الله الذي لا اله الا هو الملك » وحقيقته العدر على اتحاد وان يكون
له المصروف في الملك له من عرجحه عليه « القدوس » الطاهر عما اصابوا الله مما
لانبسوبة والقدس الطهار ومنه قوله قدس لك اي - برهك عن الصقات الدنسية
« السلام » الذي ينال عباد منه السلامة سلم المومنون من عذابه، وقيل سمي نفسه
سلاما لسلامته من كل آفة « المومن » الذي امن الناس من ظلمه وأمن من آمن به
من عذابه وقيل الامان الصدوق اي - هو الذي يصدق ع في بوحده و اقرار
بوحدايته و يصدق رسله باظهار المعجز علمهم و هو المصدق لنفسه في احبار
« المهيمن » اي - القابض على حكمه باعمالهم و اقرارهم و آجالهم و اها فامه عليهم باطلاعه
وحفظه وقيل معناه الرقيب قال هم من بهمن ه منه اذا كان رقبا على النسي
وقيل هو في الاصل مو من قلب الهمر هاء كقولهم « ارقب وهرب » ومعنا
المومن « العزير » المسبح الذي لا يهدر عليه احد والعالم لا يعلب والعزير في
اللغة السد ، وقيل العزير الذي لا يمل له من قولهم عز الطعام اذا قل وجود وقيل

العرب بمعنى المعز كالإسم بمعنى المولم «الحمار» هو العظيم وحروب الله عظمه
 أى - هو العظيم الشأن فى الملك والسلطان وقيل هو من الحمر وهو الإصلاح وهو
 معنى القهر وصلح الكسر، وقيل هو الذى يهزم الناس ويحرمهم على ما اراد بعد
 مسئته على سبيل الاحمار فى كل احد ولا بعد فيه منه أحد «الممكر» المبعظم
 عن محاسبه حلفه ويعظم من مسابه فعله وبغض عن صفات الدم فى موبه وهو المسحق
 لصفات التعظم - وقيل ذر الكبرياء وهو الملك، من قوله «وبكن لكم الكبرياء فى
 الارض» «سبحان الله عما يُشركون» ثم نفسه تعالى و - قدس عما يلج درن فى
 اسماءه ويجهلون من اوصافه روى عن عبد الله بن عمر قال رأى رسول الله (ص)
 فابما على هذا الممر معنى مبرر رسول الله (ص) وهو يحكى عن ربه تعالى فقال «ان
 الله عروجل اذا كان يوم القامه جمع السموات والارضين فى قصه ناك وبعالى ثم قال
 هكذا وسد قصه م سبطها بم يقول الله انا الرحمن انا الرحيم انا الملك انا القدوس
 انا السلام انا المؤمن انا المهيمن انا العزيز انا الجبار انا الممكر انا الذى دأب الدنيا
 واما لك سببا انا الذى اعد بها ابن الملوك ابن الحمار ١٤»

قوله «هو الله الخالق البارئ المصور» كل ما يخرج من العدم الى الوجود
 به من الى المحدث اولا والى الاتحاد على وفق القدر اما والى الصويرة بعد الاتحاد
 نالما والله تعالى خالق من حسابه مقدر وبارئ من حسابه مبرر بصور المحدث رعات
 احسن برسا «له الاسماء الحسنى» لا هامسعه من افعال كلها حسنة وقيل وصفها
 بالحسنى لا بهاندل على كمال موبه وحلاله اوصافه «يسبح له ما فى السموات والارض»
 واما نانا ونطفا واما رهايا وحلما «وهو العزيز الحكيم» حم السرر بما فيها
 به فسبحان الله على كل حال روى معقل بن يسار عن النبي (ص) من قال حين يصبح
 ثلاث مرات «اعز الله السمع العلم» وفرا الثلاث آيات من آخر سور الحشر
 وكل الله سبعين الف ملك يصلون عليه حتى مى فان مات من ذلك اليوم ما بهدا
 ومن قال حين يمسى كان ملك الممتر له وعن ابن امامه به ل قال رسول الله (ص)

« من فرأ حواسم الحسر من ليل أو نهار فقص في ذلك اليوم أو الليلة فقد أوحى الله
وعن أبي هريرة قال سألت حبي رسول الله (ص) عن اسم الله الأعظم فقال عليك
بأحر سور الحسر فأكبر فآءنها فاعبد عليه فاعاد على

النوبة الثالثة

« للمقرأ المهاجرين » الآية مفهوم آنست صفت و سیرت مهاجرانست که
عربان این سرای اند و سهندان آن سرای ، سلاطین دولت اند و در خانه اسبان نامی نه ،
امیران مملکت اند و در رکبه های نه ، آفتاب رومان قنات اند و درین سرای ارضی
حاجت روی نه ، آنس دلال اند و سرور اسبان را دردی نه درد رد گامند و حراحت
اسبان را درمانی نه ، مسافران اند و را اسبان را انانی نه ، همه در کور ملاکدا حنه
و مار حواسمی^(۱) نه و نا انهمه نمر عاصمی اسبان در ملکوت افناد که حان برای گوی
مندان بوداریم هر کجا خواهی میا دار و نظار ما اس و اما هر چه خواهی میکن
حانی داریم بقسو بو کرد رسم حواش سادی کس و حواشیم بعم
بمسک ما بلقی العواد و ما لقی ولحب ما لم ندق منه و ما می
مصطفی (ص) گوید ما مهر کلک عالم ایم و بهر در ب آدم و مارا بدین
فخریه سرهای کرم ردست ما بهادید و هدیه های سریف بححر ما فرساده اند و
لباسهای نفیس در ما بوسیدید و طرار اعزاز بر آسین ما کسیدید و ما را نا ان همه
هیج فخریه مهرا بس احتیاج بو حست و افتحار بو نه حست ؟ - گفت احتیاج ما
آنست و افتحار ما ندانست که در روزی ساعتی جلوی حوتم و این فرای مهاجرین
حون بلال و صهیب و سلمان و عمار ساعتی حدت او گویم

ردل و کرامتس نبار است مرا و رفیر لباس احار است مرا
دینار درم خود چه نکارسب مرا احی همه کار حون نگارسب مرا!

« للمقرأ المهاجرين » بدانکه فرمود است یکی آنست که رسول خدا (ص)
ار آن اسعادت کرد و گفته « اعودك من المفرة » و دیگر آنست که رسول خدا گفته

«الفرحری» آن یکی نردك نكمر و این یکی نردك بحو اما آن فرکه کمر نردكسب فر دلست که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و بوکل اردل نرد، با دل اربن و لاینها دروس گردد و حوون رمن حراب سود و دل حوون حراب سد، میرل سناطس گردد آنکه حوون سناطس فرو آمد، سنا سناطس روی وی نهند سهوون و عصب و حسد و سرک و سک و سهه رنفاو سان این فر آن بود که هرچه مند همه کر مند، سمع محارسود ریان همه دروع و عصب گوید، قدم همه نکوی ناساست بهد، این آن فر است که رسول خدا گفت «کاد الفر ان نکون کمره اللهم ابي اعودك من الفر والكفر»

اما آن فر که گفت «الفرحری» آنست که مرد ار دنیا برهنه گردد و درین رهنگی ندین رديك گردد وفي الحجر «الايمان عربان و لباسه النوى» همانست که منصوفه آرا بچرند گویند که مرد مجرد سود ار رسوم انسانست، حناك بيع مجرد سود ار مام حوس، و مع مادام که در تمام ناسدهرس آسکارا بگردد و فعل اروسنا بناید هم محسن دل نا در علاف انسانست اسب هس وی آسکارا بگردد و ار وی کاری نکساند، حوون ار علاف انسانست برهنه گسردد صورها و صفها درو بنماید

آورد اید در بعضی کتب که فردا حوون خلاصی سحره فامب عروون آمد حبات عدن، بصفا حمال حوس عاسقان و طالان را اسهال کمد که «وارلف الحبه للمفس» اربن^(۱) سوخته ای سی کوفه ای دل سکسته ای رور فرورسد^(۲) ای ادلی بر درد و حانی رحسرب در صعد فامب اسناد سر در مس افکند دند ها بر آب کرد ناگا نبوی ار کوی وصال لم رل و لایرال مسام اورسد، مک نعر ریند که فرع آن در فامب افند، فرناد رکسد حق مالی گوید سما همه اهر فامب را بعباب رحساب مسعول دارند که ما انا آن گدا کارهاست و راهها که درد ما هرا را

(۱) اربن اسار وصف حسی است و بمعنی حسن است فردوسی فراند

میرسد مرال را موبدی اربن سرهس زابرن بخردی

مدی در گلستان فرمود اربن مه ناری عابد فرسی ملائک بکری طاسن رسی

(۲) رور فرورسد سر رور ویدبجو

سب بعضی روآوردست، در حاک حصه و بادیه ها ببرد و مدلیها کسند لاء ما را
اسیرند میخواهد که امروز اما راری گوید آن محار گوید نارب الارباب
آس مهر در دلم ردی مرار برور بر کردی، ارخان و مام بیفکندی، اول «ا ب
ر نکم» سمع رسانیدی، نارسنهای نلاحسانیدی، عاشق جمال حوس گردانیدی
اسمه بروی من آوردی امروز جمال دنگران نمایی مرا محروم گردانی؟!
بحلال و غیر تو که دند ناریکم ناحمال در الحلال ترا نسیم حصه عالی حجاب حلال
بردارد جمال نماید، دروس نسحوس، سرگسه سوو، عارید عشق، بی واسطه
کلام حق سمود، بی حجاب جمال و حلال حوس سید فحشده کما حدث الرحل
جلسه

فوله «والدین نبوء الدار والایمان من قبلهم» اصنام نبو و رسالانند،
اصحاب مافق و مراقتاند، مسخ خود و سخاوتاند رب العالمین روس اسان
سمود و اسار اسان سمیدند که «و یو نرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» فومی
که ارنسه حسد هر گر حازی دامن اسان ساو حب، ار مانان نفس هر گر عزاری
برگوسه وردا اسلام اسان مسست ارهاونه هوی هر گر دودی بدند اسان رسد
سلاطین را اند در لباس در سان ملک صفت اند صورت آدمنان، رویدگان در را
فناء حوس حرامان

سبح نظام کعبه که اگر هست هست را درین کعبه ما بکسانه دوان
سرای و آن سرای بولات ما دهمد، هور دان ملک آ سحر گاهی که بر ناد او ار
سبه بر آند بدهم ملک ملک نفس که بدرد عشق او بر آورم املک هرد هراد -
هراد عالم را ر نکیم معاد حل را دندند که در بازار مکه میگردند و بر بر
می چند و می کف هدا ملک مع رضاك و ملک الدنا مع سحقك عزل کف اگر
هش رضاء و ممکن است خداوندان قدر ما را نادسای تمام است، و اگر رضای تو
سب ملک عالم حر عزل نسب

حمر نارا ۱ بمحابه رمایی دم رنم
هرچه اساس جمع آسم و س جمع آورم
آس اندر ملک آل ی آدم رنم
س بحکم حال سراری همه رهم رنم

«الدین جاوا من بعدهم» لآیه اندرا نا آه من را و سلف صالحین را
 سبسان^(۱) اہل را، اہل عذاب، ہ نسوانان اسلام و صحابہ صدق در رسانید و در حکم
 را ر کرد و روفو اس مصطفی (ص) گفت «میل امنی میل المطر، لاندیری اولہ
 حیرت ام آخر» کہما کسانی کہ اہل من اند و اہل سب من اند امرور ساکنان
 سرای قرب من اند و فردا مسموح سباع من اند اسان ہمہ بررگواران اد و
 کرامت را سراوارانید و در مقام و راحہ همچون نازان بہارانید نازان را ندانید
 کہ اول آن بہر اسب نا آخر آن، یعنی اسب عام را و عامہ خلق را حال اہل من
 ہمچس اسب همان درویشان آخرالزمان آن سکسنگان سرافکند و ہمیں غریبان
 و ررگواران صحابہ ہمہ رادران اند و در مقام منفع و راحہ و سبب ہمہ نکندس
 و نکسان اند «ہم کالمطر حب ماوقع مع» رمال نازان اند ہر جای کہ رسد رقع
 رساند ہم در و۔ ان و ہم در حارسان ہم رر حان ہم رام علان ہمچہ ن اہل
 اسلام در راحہ نکندسگر و راف نر نکندسگر نکساند و نک سان اند بحقی قول
 سید را (ص) کہ «امنی کالمطر لاندیری اولہ حیرت ام آخر»

«يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولسطر نفس ما قدّم لعد و اتقوا الله»
 در لک آہہ دو از دکر ہوی کرد اول ہوای عام اسب از محرمات برہر کردن
 دوم ہوای خاص اسب از ہرجہ دو حواس برہر کردن و گفہ اند اول اسار سب
 اصل ہوی و دوم اسار سب نکمال ہوی و عقبہ فہامت نوان نرید، مگر نکمال
 ہوی، ہمہ مرادہا نرید داسب و بی مرادی نرید گریف ہمہ رہر ہا نوس ناند
 گریف^۱ و ہمہ نوسہا رہر ناند ننداسب خون قدم اسبحا رسد نکمال ہوی رسد
 واسطی گفہ کہ اہل ہوی کہ نکمر کنند برا ما دنیا اسان در ہوی مدعی اند
 رای آنکہ اگر ہما را در دل اسان و فعی ہودی رای اعراض کردن از آن نکمر
 نکر ددی عربری گفہ کہ د اسعالی اسب و آن نر در حواب و آخرت جوہری

است نافه درمرداری مرد نه آنست که درسهال بحواب دند معنی سود، مرد مردانه
 آنست که در گوهر درمرداری نافه معنی سود و در جمله بدانکه قدمهای روندگان
 در راه بقوی سه است قدم سرب در قالب روس کند قدم طریقت در دل روس
 کند قدم حقیقت در حان روس کند حون روندگان در رسد برلسان
 « حباب و نهر، نس آرد، حون روندگان دل در رسد برلسان « معبد صدق »
 آرد حون روندگان حان در رسد برلسان از « عند ملک همدر » نس آرد
 فوله « **لوانر لنا هدا القران علی حیل** » **اللاه** تسر ساط یوفر قرآن است
 و احبار از مان معظم آن، قرآنی که **حلال الهت** مطلع قدم اوست و سر رویت
 برل اوست، کلامی خطیر، نظامی بی نظیر، حان آسائی داند، راهمائی دستگیر،
 هارمان را مد، عاصیان را بند طلعت حیرت را ورمیس عصمت عمودیت را حیل
 مینس، لفظ اوموحر، معنی او معجز، آنه او واضح رهان اولانج، امر او ظاهر،
 نهی او راجر، ح را و صدق، شهادت او حق، نایل او حان آور، بهیتر او مهرانگیر
 نس فعلها که آوار دلها برداسند نس رفمهای محبت که او در سینه ها نگاسند،
 نس نگانگان که او آسا گسند نس حراس معرفت که او ندا گردند، نس
 حفسگان که از بندار گردند، نس عافلان که او هسار گردند، نس طالبان که او
 بمقصود رسند، نس مسافان که او دوست را نافند هم ناسب و هم ادکار،
 مارس مبدار ناف ددار

دل را از روی تو گل بسوس کند	حان را سخن خوب تو مدهوش کند
آس که سرات وصل و بسوس کند	از لطف و سوجن فراموش کند

۱- النوبة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خدا و مدبر احوال بحسان مهربان
 « يا ايها الذين آمنوا لا تجدوا عدوى وعدوكم اولياء » اي گروهندگان
 دسمنان من و دسمنان خود را دوسان مگردانيد « تلقون اليهم بالموودة » اسان
 در نهان دوستي مي افكند « وقد كفروا بما حاكهم من الحق » و اسان كافر
 سدايد آنچه از خدا سنا آيد از نعمان راست « تخرجون الرسول واناكم »
 بيرون كرديد رسول مرا و سمارا « ان تؤمنوا بالله ربكم » از بهر آنكه سنا
 بگروديد الله خداوند حوس « ان كنتم حرحم جهاداً في سبلي » اگر ار
 حسان و مان خود كه بيرون آمديد كوسيدن را در سبل من بيرون آمديد
 « و انبعا مرصايي » و حسن حسودي مرا بيرون آمديد [ما دسمنان من دوستي
 مگردانيد] « تسرون اليهم بالموودة » در نهان سنا اسان مي دوستي نمائيد
 « و انا اعلم بما احسنهم و ما اعلمهم » و من دانام آنچه سنا نهان مبداريد و آنچه
 آشكارا ميكند « و من يفعله منكم » و هر كه اس كند از سنا « فقد صل سواآء
 السبل (۱) » ار را اسب كم گسب

« ان نفقوكم » اگر سمارا در ناسد حاى « تكونوا لكم اعداء » سمارا
 دسمنان ناسد « و بسطوا اليكم اندبهم و السبهم بالسوء » و دسب و ريان
 كساند سنا « وودوا لولا كفرون (۲) » و در سب آنچه سود كه سنا كافر سود
 « لى نفعمكم ارحامكم ولا اولادكم » سود ندارد و نكار ناسد سنا را
 حوساويدان سنا و به فرزندان سنا « يوم القيمة نفصل بينكم » روز رسا حير
 ميان سنا داوري بر گرايد و حصومت بر كساند « والله ما نعملون نصر (۳) »
 والله [خداى حاويد] آنچه سنا ميكند [و اسان ميكند] دانا و سنا سب

« قد کانت لکم اسوة حسنة فی انهم » سمارا^١ انراهم بی ردی نسکو
 اسب [و بر تسان او رفس] « والدین معه » و اسان که ر ملت او و دد و ا او
 بودند « اد قالوا لموعهم » آنکه که قوم حوس را گمید « انا نراء مسکم »
 ما سراریم ارسما « و مما یعدون من دون الله » و ار آحه سما می ترسد مدفرد
 ار الله « کفرناکم » کافریم سما « ویدا یسما و نسکم العداوة والعصا ایدا »
 و دید آمدن میان ما و مان سما دسمی و برومندی^١ همسه « حی یوموا
 بالله وحده » ما نکرود بالله حدای نگانه « الا قول انهم لانه » [سما را
 بی بردن به انراهم نسکوس] مکر در آن یک سجن که در را کف « لاسعمرن
 لك » که برا آمرس حوام « و ما املك لك من الله من شیء » و ندسب من برا
 ار حدای « حیر نسب » اگر نسامردد من هحیر یوانم « ربنا علیک توکلنا »
 خداوند ا بسب مو بار کردیم، « واولک انما » و دل و کردار ا بو گسسم
 « و الیک المصیر) » و مار گسب ما یواسب

« ربنا » خداوند ما « لایجعلنا فیه للذین کفروا » ما را گمان و سک
 افرودن کافران مکن « و اعمر لنا » و سامرر ما را « ربنا » خداوند ما
 « انک انت العزیز الحکیم(ه) » که وی آن عزیز که ا و کس ا اود و برا
 علط سعید

« لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة » سما را در انراهم و قوم او که ر
 ملت او بودند می بردی نسکوس « لمن کان یرحوا الله والیوم الآخر » آنکس
 را ار سما که ار خدا ترسد و زور رسما حر « و من یسول » و هر که ر گردد [ار
 فرمان ما] « فان الله هو العزیز الحمید(٦) » الله اوسب آن بی شمار س و د
 « عسی الله ان یجعل نسکم و بن ائدین عادیهم ه هم موده » نسکمان الله
 میان سما و میان اسان که دسمی دارد ا ا سان از ه ان کافران دوستی سارد و
 بهد « والله قد تر » والله وانا اسب « والله عفو رحیم(٧) » و الله آمرر کار
 و حسابند اسب

«لَا يَهْتِكُمُ اللَّهُ» نار میرند الله سما را «عَنِ الدِّينِ ثُمَّ يَقَالُوا كُمْ فِي الدِّينِ»
 ار آن کسان که ما سما مع بردند در کار دین «وَلَمْ تُحَرِّجُوا كُمْ مِنْ دِنَارِكُمْ»
 و بیرون نکردند سما را ار حان و مان و سراهای سما «إِنْ يَرَوْهُمْ» که نمکوئی کند
 نااسان «وَتَسْطُوا إِلَهُهُمْ» و دادا اسان نااسان رسانند «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۸)
 که الله داد گران را دوست دارد

«أَتَمَّانِيَهُمُ اللَّهُ» سما را نار میرند الله «عَنِ الدِّينِ فَأَقَالُوا كُمْ فِي الدِّينِ»
 ار اسان که نا سما کس کردند در دین «وَأَحْرَجُوا كُمْ مِنْ دِنَارِكُمْ» و سما را بیرون
 کردند از سراهای و حان و مانهای سما «وَوَظَّاهِرُوا عَلَيَّ أَحْرَاحِكُمْ» و دسمان را
 ناری دادند و بیرون کردن سما از مکه «إِنْ يَرَوْهُمْ» نار میرند که اسانرا مدوسی
 گیرند و اری «وَمِنْ نَوَلِهِمْ فَاولئك هم الظَّالِمُونَ» (۹) و هر که اسانرا مدوسی
 و ناری گیرد سم کارانند ر خود

«نَايَاهَا الدِّينِ آمُوا» ای گرویدگان! «إِذَا حَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ» حون سما
 آید رنان گرویدگان «مَهَارِابُ» رید ار حان و مان «فَامُحْجَوُّهُنَّ» رسیدند
 ار اسان «إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ نَايَاهِي» والله خود به داند ایمان اسان «فَأَنْ عِلْمُوهُنَّ
 مَوْمِنَاتُ» اگر اسان را ندانند که اسان برانمانند، «فَالْأَرْجُوهُنَّ إِلَى الْكَمَارِ»
 اسان را نا کافران معرست «لَا هُنَّ حُلٌّ لَهُمْ» نه رنان گرویدگان حلال اند مردان
 کافرا «وَلَا هُنَّ نَحْلُونَ لَهُنَّ» و نه مردان کافر حلال اند رنان مسلمان را «وَأَنَاوَهُمْ
 مَا أَنْقُوا» و آن کاوس که اسان کردند آن مهاریاب را نا اسان فرسند «وَلَا
 حُجَّاحٌ عَلَيْكُمْ إِنْ نَكَحَّوْهُنَّ» سما مکی بست که آن مهاریاب را نری کند
 «إِذَا اسْتَوْهْنَّ أَحْوَرَّهُنَّ» آن شرط که اسان را کاوس دهند «لَا تُمْسِكُوا
 نَعَصْمَ الْكُوفَرِ» و نه اسمند که داسد رنان کافر و اسان را رنان حوس مسمرند
 «وَأَسْلُوا مَا أَنْقَسِمُ» [و ار آن مرد که آن رن را نری کند] کاوس که آن رن را نار
 داد بودند ار خواهند «وَلَسْلُوا مَا أَنْقُوا» و نا اسان هم کاوس آن رن که ار
 اسان سما آید نری کند ار خواهند «ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ بِحُكْمٍ يُسْتَم» ان حکم الله

اسب و کار برگزاردن میان شما «والله علم حکیم (۱)» والله داناست و راست دان
 «وان فاتکم سیء من ارواحکم الی الکفار» اگر رفتی از رنای شما نکافران
 سود «فعا قسیم» و بری آن عرائی کشید و عسب نامند «فالوالدین ذهب ارواحهم
 مثل ما ابفقوا» ارمال عسب کاز رنای سده فراسویان اسان دهند «وانفقوا الله
 الدی اسم نه مومنون (۱۱)» و برسد از آن حدائی که ناوگروید اند [و بر هر مرد
 از جسم او]

«نابها المی» ای سعامر «اداحا لك المومنان» حوس سو آمد رنای
 گرویدگان «فما بعك» و بمع کشید^۱ نا سو «علی ان لاسرقی بالله سناً»
 بر آنکه^۲ بالله اسار ندارد «ولاسرقی» و دردی نکشد «ولانری» و ربا نکشد
 «ولانقل اولادهن» و فرزندان خود نکشد «ولانین بهن» و فرزندی از
 حرام ندارد نا ارسوی بسن و سوی سن را گویند که اسار بواس دروغ «نصرنه
 بن اندین و ارحلین» و نسب آن فرزند در دست و پای افکشد «ولانقصك فی
 معروف» و در وعاصی بسوند در سخن و فرمان بسندید نکو «فما بعهن» بمع کن
 نا اسان «واسعمرهن الله» و آمرس حوا از الله اسان را «ان الله عمور رحیم (۱۲)
 که الله آمررگار اسب و مهران

«نابها الدین آموا» ای کروناگان^۱ «لا یولوا قوماً عصب الله علیهم»
 بدوسی و باری مکبرند قومی که الله و رسان^(۱) جسم اسب «قد نسوا من الاخره»
 بومند سدید از آخرت «کمانس الکفار» چنانکه بومند سدید ناگرویدگان «من
 اصحاب القور (۱۳)» از دیدار اسان که درگورها اند

الموة التایه

اس سور سبرد آت اسب و سبصد و چهل و هشت کلمه و هزار و ناصد حرف

۱- الف وی بمع میکشد ۲- الف و رآنکه

(۱) و رسان براسان

حمله نه مدینه فرو آمد ناحماع مفسران، و درین سور سه ا ب مسح است، بحای
 حوس آن را شرح دهیم و در بیان فصلب آن ایی بن کعب رواست کند از مصطفی (ص)
 قال « من قرأ سور المعجده کما ان المومنون و المومنات له سعاده
 يوم الصامه »

فوله تعالى « يا ايها الذين آمنوا لا تجدوا عدوى وعدوىكم او ثباتا » امدا
 این سور در سان خاطب بن ابی طلحه فرود آمد، مردی ود از حمله مهاجران و
 بدریان حور رسول خدا (ص) عزم درس کرد که بعراء اهل مکه سود، سار و اهب
 آن کار بهان مساحب متحواست نا تا کا و مدد رفرا سرا سان سود، این خاطب
 ملطفه ای نوبت ناهل مکه که رسول خدا انک عزم درس کرد که جنگ سما
 آید، بر حذر ناسند، و این نامه بر بنی داد نام وی ساره هی آلی امر رسول الله صلها
 بوم فتح مکه گفته اند که د دسار بآن رن داد نا نامه اهل مکه رساد حیرنل (ص)
 مصطفی (ص) را از آنجه خاطب کرد حسداد رسول علی (ع) را و بر سر رابر بی آن
 رن بر رساد، گفت « انبورو صه حاج فانکم یجدون بها امرا معها کما، و جدو
 منها و خلوا سبلها و ان لم تدفعه الیکم فاصر واعصها، ر ند نا روصه حاج آنجا
 ر بی را در ناسند که نا وی امه ای است آن نامه اروی بسا مد و رن را بر عرض مرسانند
 و اگر نامه ندهد، او را گردد رنند رفند نا آن موضع و رن را در ناسند و
 گفت مامعی کما^۱ امن هیچ نامه نسب حسمد او را و نامه بنا فند حواس مد
 که نار کردند علی (ع) گفت والله ما کدنا رسول الله (ص) والله لیجرحن الکتاب
 او لاصربک بالسیف آن رن نداسب که از دست انسان بخواهد رست نامه در
 میان گسوی خود بعینه کرد بود برون آورد و ناسان داد انسان نامه بحضر
 نبوت آوردند رسول خدا آن ساعت از شمار بسن نار گسه ود کس فرساد
 ر خاطب را رحراد و نامه وی نمود خاطب افرار داد و عدد آورد که نار رسول الله
 والله ما کفر منداسلم و لاعسبک مند صحک و لاجهم مد فارهم، و لکن
 لم یکن احد من المهاجرین الا وله بمکه من بمنع عسیره و کس عربا فهم و

كان اهل بيته طهرانهم، فحسب على اهل بيته فارد ان ابعد عنهم بدا و قد علمت ان الله تعالى يرسل بهم ناسه وان كسائي لا يعنى عنهم سناً رسول خدا (ص) عذر از وی بندوبست، و او را بآنچه كهف راسب كوى داست عمر خطاط بر حاسب، كهف دعوى با رسول الله اصرت عمق هذا المناق، آتة قد حان الله و رسوله نكندار مرا، رسول الله با اس مناق را كردن ريم، كه با حذائ و رسول حناب كرد رسول خدا از آن كهف عمر در حسم سد آنكه كهف «وما ندرتك بما عمر؟ هل الله قد اطلع على اهل بدر فعال لهم اعملوا ما سبم، فقد عمرت لكم و هم اهل بدر و ما اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر، فلا يقولوا الحاطب لاحترا فانزل الله تعالى «يا ايها الذين آمنوا لا تجدوا عدوى و عدوكم اولياء»

ولد حاطب بن ابى نضلة في زمان رسول الله (ص) و بروى عن عمر بن الخطاب، اصله من الارد و اعمه عبد الله بن حميد بن زهير الذي قبله على (ع) يوم در كاوا، و كان حاطب سبع الطعام و مات بالمدينة و صلى عليه عثمان عتبان و هو ممن حصر بعه الرصوان «تلقون الهمم بالمودة» اى تلقون الهمم احباز النسي (ص) و سر بالمود التى يسكنهم و يسهم و قل معنا تلقون الهمم المود و البنا راند كهفوله «و من برده به بالحداد» بظلم اى - الحداد و القاء المود الهمم هربهم الهمم المكاه «و قد كفروا» الواو المحال اى - و حالهم بهم كفروا «بما حاكم من الحق» يعنى القرآن و الرسول «يجرحون الرسول و انا كهم» من مكه «ان يومئوا» يعنى لان يومئوا و ان يومئوا كسائه فقال معلون ذلك لايمانكم الله «ان كنتم حرجهم جهاداً فى سبلى و انعماً مرصاني» هذا شرط حوايه مقدم و البعد بران كنتم حرجهم اوطانكم للجهاد فى سبلى و طلب مرصاي «لا تجدوا عدوى و عدوكم اولياء» معنى اسب كه اكر يروى آمدن سما ارمان اسان و بدن سما ارخان و مان حوسر ار جهاد اسب در را من و حسم حسمودى من، نس دوسمى مگريد با دسمان حوس و دسمان من «يسرون الهمم بالمودة و انا اعلم بما احقهم و ما اعلمهم» اس سخن در هم بنوسه اسب مسكود در هان اسان

دوسی میماند و من میمانم آنچه شماها میماند اردوسی اسان و آنچه آسکارا میسکند ارايمان حوس «ومن یفعله منکم» الهاء راجعه الى الاتحاد المیهی عنه ای- من یفعل ما یهت عنه من موالایهم «فقد صلّ سوءاً النسل» ای راع عن الطریق المسقیم میگوید هر که آن کند که خاطب کرد، ارسما سن اراين، او ارا را راست بر کسب و طریق ایمان کم کرد

«ان یقفوکم» ای - بصادفوکم و بطرواکم «تکونوا لکم اعداء» ولا یسمعکم الهاء المود الهم «ویمطوا لکم اندیهم» نالعل والصر «والسبیهم» بالنسم والسب حر میدهد رب العالمین که دوسی اسان و یقرّب اسان در آن نفع شما نسب که اگر رسما دست نایند و هر حای که شما را در نایند اما نکیند هم دست گسایند عمل و صرب و هم ریان گسایند سب و سیم «وودّوا لکفرون» کما کفروا، و آنچه شما را دوست سوید که هم محوس اسان کافر سوید هدا کفوله «ولن رسی عمنک الیهود ولا النصارى حیّ یسمع منکم» وول من حالف عهد عهذک حالف فلیک

«لن یسمعکم ارحامکم ولا اولادکم» الدس نمکه و هم کمار، ای- لایعنون عمنک من الله سنا، ولا یهلکوا انفسکم سب من لایسمعکم «یوم القیمه یصلّ یریکم» فرا عاصم و یعقوب یصل یصح الباء و کسر الصاد محففا و قرأ حمزه و الکسانسی یصل الباء و کسر الصاد مسددا و قرأ ابن عامر صم الباء و فتح الصاد مسددا و قرأ الباقون یصل الباء و فتح الصاد محففا والمعنی یوم القیمه بحکم یسکم وقل یقری بن الوالدو ولد و من العرب و العرب فیدخل اهل طاعنه الحنه و اهل معصه النار «والله ینما یعملون نصیر» فحاریکم باعمالکم

«فدکات لکم أسوء» ای - وندو «حسه» و سه حسه «فی اترهیم» ای - فی احوال اترهیم «والدس معه» من المومنین «ادفالوا لومهم» المسرکن «اناثرا منکم» جمع بری کطریف و طرفاء و «ثراء منکم» ای - من فراسکم «ومما یعدون» من دون الله کفونا بکم انکرتا دسکم و سراًنا منکم «ویدا سنا

وسمكم العداو والنصاء انذا بالسف والقلب «حيى قوموا نالله وحده» لاسر بك له
صحنه نرك عداوكم ووالسكم

ان حطاب نا حاطب اسب و نا مومنان ، اسان را افندا مفر ما ندنه اتر اهرهم
حليل كه اتر اهرهم ار مسركان و فرانات كفار سرارى و دورى گريد دانست
كه دسمان اند و نا اسان دوستى بكرف و قوله «الافول اتر اهرهم» هذا
مسمى من الاسو ، اى - لايعدونه فى اسعفار «لاينه» فان انا كان كافرا و
ذلك الاسعفار كان عن موعد وعدها انا نان بومن فلما علم انه لا بومن امسح من
اسعفار و قوله «ما املك لك من الله من سى» يقول اتر اهرهم لانه ما اعنى عليك ولا
ادفع عليك عذاب الله ان عصيه واسر كبته وفى هذا الآيه دلالة منه على بصل من
محمد (ص) و ذلك انه حين امر بالاقداء به امر على اطلاق ولم يسس ، فقال «ما آناكم
الرسول فحدو وما همكم عنه فانهبوا» وحين أمر الاقداء اتر اهرهم اسسنى قوله
«ربنا عليك يوكلنا» فل هذا من تمام كلام اتر اهرهم ، و قبل اسسناف ومعنا
قولوا ايها المومنون «ربنا عليك يوكلنا» فهو يعلم منه سبحانه لهم كيف الساعليه
«عليك يوكلنا» اى - بك وبنا «وائك انسا» اى - افلسا الطاعه «وائك انمصر»
اى - المرحح والمبعل

«ربنا لا تجعلنا فيه للدين كفروا» اى - لا يظهرهم عليه اقمموا بذلك
مطبوا اهرهم على حق و بحن على ناطل وقال متجاهد لا عدنا نالديهم ولا بعدنا
من عندك فمقولون لو كان هؤلاء على الحق ما اصابهم ذلك «واعمرنا» اسرنا
ديونا «انك ان العرر» اى - العال القوى «الحكم» العالم

«لقد كان لكم فيهم» يعنى فى اتر اهرهم و من معه من الاولاء والاساء
«اسوه حسنة» فدر صالحه «لمن كان يرحوا الله واليوم الاخر» اى - يرحوبوا
و بومل لفاء فى اليوم الآخر و بحسب التعب والحساب «ومن يول» اى يعرض
عن الامان «فان الله هو العسى» عن عباد «الحمد» المحمود فى ارضه وسماه
لا يلعفه سن من كفر الكافرين و انما اعد ذكر الاسو لان الاولى ملغمه بالمرآء

من الكفار و من فعلهم و النافه امر بالانساء^(١) بهم لسالوا من نوابهم ما نالوا و سئلوا الى الآخر كاتفلاتهم و قبل الاولى اُسو اقولاله و النافه ما فعله قبل لما نزلت هذه الآيات اظهر المومنون عداو افرسانهم الم ركن في الله و نبروا منهم، فعلم الله سدا و حدا للمؤمنين بذلك فابرل الله سبحانه

« عسى الله ان يجعل نسكم و بن الدنن عادنم منهم » اى من مسركى مكه « موده » يعنى ان يهدهم الله للدين و يصبروا لكم اولاء و احواناً ففعل الله تعالى ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولاء و احواناً و خاطوهم و ناكحوهم و قبل « الدنن عادنم منهم » هو ابو سمان بن حرب « و الموده » مود الاسلام و بروج ام حسنه اسبه من رسول الله (ص) و كاب ام حسنه نحب عبد الله بن حسن بن رباب و كانت هى و روحها من مهاجر الحسبه فمصر روحها و حاولها ان سابعه فابت و صرب على دنسها و مات روحها على الصرائنه ففعل رسول الله (ص) الى المحاسى فيها لخطبها عليه فقال المحاسى لاصحابه من اولادكم بها؟ قالوا خالد بن سعيد بن العاص قال فروحها من نسكم ففعل و مهرها المحاسى اربع مائه دينار و ساقى لها مهرها « عسى » من الله واحنه و هو للطمع و الرخاء اى - كوبوا على رخاء من ذلك و قوله « والله قد نر » يعنى على ان يجعل نسكم و بنهم مود « والله عمور » يعنى لمعاصيهم اذا اسلموا « رحيم » يعنى المومنين حب ادخل افرئاءهم فى دنسهم بم رحمن الله عر و حل فى صله الدنن لم يعادوا المومنين رالم بفانلوهم ولم يجرحوهم فقال

« لانهسكم الله عن الدنن » اى - عن برالدنن « لم نقاطوكم فى الدنن و لم يجرحوكم من دناركم » اى - لم يودوكم بمكه حنى اصطروكم الى الجروح منها و ان يروهم » فى موضع الحفص بدلا من الدنن و المعنى لانهسكم الله عن ان سروا الدنن لم بفانلوكم فى الدنن « و نقسطوا اليهم » اى نحسبوا اليهم و نعطوهم مما يملكون من طعام و عر قسطا و الاقسط ان يعطوهم مثل ما يعطون

در سبب برول ابن آتب علمااء بفسر محملاف اند ابن عباس كفت در سان

(١) اسما دور رس در حراكا و سس ماندكى ار كسى و دور سدن فرهنگ قد

حر اعه و نسی حدیقه و نسی هدنج و فرو آمد که ما رسول خدا (ص) عهده مصالحت بسمید و عهد داسید که فعال نکند و رسول را و مومنان را برنجاند و از مکه بیرون نکند و دسمنان رسول را ناری بدهند رب العالمین رسول را و مومنان را رحص داد که ما این قوم علی الخصوص هر چند که کافراند اگر نکوئی کنند و صلح دهند و داد اسنان با اسنان رسانند، شما را مع نسب و در آن نهی نسبت فباده گفت حکم این آب رعموم بود، هر کافر که ما رسول فعال نکردید و مومنان را برنجاندید^(۲) ما اسنان موسس بر و صلح رحص بود، ما آب آمده که «افیلوا المسرکین» آله بن مسسوح سد و بقول فباده این آب مسسوح اس و قبل آله وارد فی سان آلدن آموا و افاموا بمکه و لم بها حروا لما هم من الصف و قبل اربد بذلك النساء و الصنان، و قبل نرب فی اسما لب انی نکر و ذلك ان امها فسله لب عبد العری قد مد علیها المدیقه بهذا ما و هی مسر که، فالب اسماء لافیل ملک هدیه و لا یحلل منی حتی اسادن رسول الله فالب لها عانسه رسول الله (ص) فامرها ان یعمل هدیهها و یحسن النها بم ذکر آلدن نهام عن صلیم فعال

«ایما نهکم الله عن آلدن فانیلوکم فی الدین و احرحوکم من دنارکم و طاهروا علی احر احکم» و هم کفار مکه آلدن الحاکم و کم الی الهمر من مکه «ان یولوههم» یعنی مهکم عن ان مولوهم النصر و المود و البر و الصله «و من یولوههم» بالموده و مکه سرالسی (ص) «فاولیک هم الظالمون» المسسوحون لعذاب الله فال بعض المفسرین بسحب آله الاولی بهد آله و نسح معنی آله من بآیه السف

«ما آتھا آلدن آموا اذا جاءکم المومنان مهاجرات» ای شما که مومنانید، چون دنان مهاجرات شما آید، از مکه هجرت کنید به هدیه «فامحیوھن» اسان را امحان کنید، حال اسان و سب آمدن اسان بمحقق نارداند امحان، بقول معنی مفسران آنسب که رسول خدا اسان را سوگند دادی

که به بعض سوهرا آمد و نه تسور و نه عرب را و نه عسق و هوای مردی را و نه رعب ندما و النماں مرادی را و نه محرد دوسب داسب رمان مدلمه را، بلکه دوسب داسب دین اسلام را هجرت کرد و دوسب ی حدای و رسول را و حر رضای حدای و رسول و رعب دین اسلام او را مرادی دیگر سب بقول بعضی امتحان آنسب که بریان بگفتی^۱ «اسهدان لاله لاله و ان محمد اعبد و رسوله» رب العالمین گف چون این سوگند ناد کرد و امتحان حاصل شد، از وی بظاهر ندبرد و حقایق باطن و صبر دل ناله افکند که ما را آن را نسب و حر الله آن عالم سب انسب که گف «اللّه اعلم بانما بهن» آنکه گف

« فان علمموهن مومنات » چون از اسان ندا سمند دلایل طاهر که مومنات اند و هجرت اسان از هر حدای و رسول اسب، «فلا ترجعوهنّ الى الکفر لانهنّ حلّ لهم ولا هم یتحلّون ثهنّ» اسان را فاکافران مدهند که نه رن مسلمانان حلالست مرد کافرا و نه مرد کافران مسلمان را حلالست این آنه درسان ری فرو آمد نام وی سبعة نسب الحارث الاسلامیه که از سوهر حوس بگریخت سال حدیثه و هجرت کرد رسول خدا او را امتحان کرد، حیاتی که الله فرمود و او را مومنه ناف سوهر وی آمد صفی بن الواهب گف ما محمد ردّ علی امرائی رن من نامن فرست که بو در صلح حدیثه اما حیاس شرط کردی که هر که آن ما سو آید ناما فرسی رسول خدا گف این شرط کرد ام در مردان به در زنان که ریان گروند بهیچ حال کافران را ناسند و اسان را حلال ناسند و این آب بروق این حکم فرو آمد نس رسول خدا فرمود تا کوس که آن سوهر کافره سبعة داد ود، ناوی دادند انسب که رب العالمین گف «و انوهم ما اتفقوا» یعنی اعطوا الروح الکافر ما اتفق علیها من المهر قبل ان لم یوحدها مال فی الحال یوحدهن المؤمن الّذی یرید الروح بها مقدار ذلك المهر و یرد علی الکافر فان لم یروح بها احد من المومنین کان سسلها

سئل المعسر الدس الى ان يجد مسر و يقال روح سبعة عمر بن الحطاب
 « ولا تخاف عليكم ان تبحوهم » اي - لا تخاف في تكاح المهاجر « ادا ائسموهم »
 مهوهم و اناء المهر لس سرط لجليلها كما ان داك لس سرط في المومات في
 قوله « وآبوا النساء صدقانهن نجله » لكنه حب على اسانهن مهوهم ادا طالن بها
 وفل نزل هدا آء في ام كلثوم لب عقة بن ابي معيط حاه مهاجر في عام الهدبه
 فحاء احوها رسول الله (ص) بسرء انها فرب هدا آءه ، قوله و « لا تمسكوا عصم
 الكوافر » فرأ ابو عمرو و يعقوب نالسدند والآخرون نالضعف، معناه هما واحد
 والعصمه الامساك والكف وهي هاهنا حرمة النكاح ، يعنى ادا نالسدن الادنان فعدا يعطف
 العصمه ، واصل العصمه الحد ل ، يقال لكل ما امسك سنا عصمه ، اي - من اسلم وعب
 امرأه كافر او اسلمت المراه وعب الروح كافرا فعدا يعطف العصمه ولا تمسكوا بها فلا
 حرملها « و الكوافر » طابعان من النساء ، طابعه فعذب عن الهجر و سب على الكفر
 وطابعه اربذ عن الهجر ولحف نارواها الكفار قال الرهري لما نزل هدا آءه
 طلق عمر بن الحطاب امرأته كاساله بمكة مسر كس احدهما برعه ' لب ابي امه
 اني المعيرة فبروحها بعد معاونه بن ابي سفيان وهما على سر كهما بمكة والاحرى
 ام كلثوم لب عمر و الحراعه ام عبد الله بن عمر فبروحها ابو جهنم بن حدافة وهما
 على سر كهما و كاتب اروي لب ربعة بن الحارث بن عبد المطلب لب طلحة بن
 عبد الله فها حر طلحة وهي بمكة على دن قومها ففرو الاسلام سبهما حب بهي عن
 المسك ' عصم الكوافر ، ثم بروحها خالد بن سعيد بن العاص نالاسلام و كاتب ممن
 فر الى رسول الله (ص) من ساء الكفار فحبسها و روحها خالد بن سعيد بن العاص
 قال المعنى و كاتب لب رسول الله امرأ ابي العاص بن الربيع اسلمت ولحف
 نالسي (ص) في المدينة واقام ابو العاص بمكة مسر كا ثم ابي المدينة واسلم فرء هاعليه
 رسول الله (ص) « واسلوا » ايها المومسون « ما انقيم » اي - ان لحف امرأ مكم
 نالسر كن مرده « فاسلوا ما انقيم » من المهر ممن بروحها منهم ادا منعوا ه

« ولستلوا » يعنى المسركن الدين لحف ارواحهم بكم « ما انفقوا » من المهر
 ممن بروحها منكم « دلكم حكم الله بحكم نسكم » فيه فاحكموا « والله علم »
 مصالح اموركم « حكمكم » فيما امركم به من السنه والعدل قال الزهرى ولولا
 الهدنه والعهد لئدى كان بن الرسول الله (ص) و بن فرس يوم الحدسه لامسك النساء
 ولم يرد المهر صداقا وكذلك كان يصنع من حاء من المسلمين قبل العهد فلما برب
 هدا الله افرالمومنون بحكم الله عز وحل وادوا ما امروا به من نفقات المسركن و
 ابى المسركن أن يقرّوا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل
 الله عز وحل

« فان فاتكم سىء من ارواحكم الى الكفار » فانكم اى - ذهب عسكم سىء ،
 اى - احد و كذلك فرا ابن مسعود « فعافسهم » و فرىء « فعقسهم » اى - عروبن
 مع ذلك فعسهم « فابوا الدين ذهب ارواحهم الى الكفار منكم مثل ما انفقوا »
 عليهم من العنايم التى صارت فى ايديكم من اموال الكفار، وقبل معا فعافسهم المرتبه
 الفصل قال ابن عباس ركنا جمع من لحن بالمسركن من نساء المومنين المهاجرين
 راحه عن الاسلام سىء نسو فاعطى رسول الله (ص) ارواحهم مهوور نسايمهم من العسمة
 « وانفقوا الله الذى اسم به مومنون » احلف القول فى أن رد مهر من اسلمت من
 النساء الى ارواحهم كان واحدا او مبدونا ، واصله ان الصلح هل كان وقع على رد النساء؟
 فيه قولان احدهما انه وقع على رد الرجال والنساء جميعا لما رويما انه لا ناسك مما
 احدا لا رددنه ثم صار الحكم فى رد النساء مسوحاً بقوله « فلان رجوعهن الى الكفار »
 فعلى هذا كان رد المهر واحدا القول الآخر ان الصلح لم يقع على رد النساء لانه يروى
 على انه لا ناسك مما رحل وان كان على ذلك لا رددنه فعلى هذا كان رد المهر مبدونا
 وذهب بعض الفقهاء الى أن هدا احكام بمع المهر والهدنه التى كانت تسهم فلما
 انقص رالب تلك الاحكام ونسحب

« نا انها السى اذا حاك المومنان ناسيكك » سمى السعه لان المباح
 سيع نفسه بالجنة ومنه قوله عز وحل « ان الله اسرى من المومنين أنفسهم »

فيل كان النبي (ص) اذا ابع النساء وضع فدا من الماء فكان يضع يده فيه ثم يامرهن ان يعمسن ايديهن فيه وقيل ثلث هذه الآله يوم فتح مكة لما فرغ رسول الله (ص) من نبعه الرحال وهو على الصفا وعمر بن الخطاب اسفل منه وهو يابع امر رسول الله واحد ايدهن فوق يديه ويلمعن عنه وما كان رسول الله (ص) ياحد يداً امرأ عند النبعه وقيل امرأ حب خديجة حاله فاطمه فابع النساء وكانت همد بنت عيسى بن ربيعة امرأ ابي سفيان بن حرب في حملهن منعه منسكر مع النساء خوفاً من رسول الله ان يعرفها فقال النبي (ص) «انا يمكن» علي ان لا تسركي نال الله سناً « فرفعت همد رأسها وقالت والله انك لما حدى عليهما امرأ ما رأيتك احديه علي الرحال وابع الرحال يومئذ علي الاسلام والجهاد فقط فقال رسول الله (ص) «انك لهدت بس عمة» قالت نعم فاعف عما سلف عفا الله عنك ، يعني ما صعب بحمره فقال رسول الله «انا يمكن» «ان لا تسركي نال الله سناً» قالت من السرك فرزنا اليك فما اسركما منذ اسلمنا فقال رسول الله «ولا تسرفي» فقال همد ان انا سفيان رحل ستحيح و اى أحد من ماله ما يكفى وولد فقال رسول الله «المعروف» وقيل كان ابا سفيان واقفا هناك ، فقال نعم ما اصب سناً فما مضى وقفا عمر فهو لك حلال و قال صلى الله عليه وسلم «ولا تربي» - فقال همد هل تربي الحر؟ - فقال صلى الله عليه وسلم «لا والله ما تربي الحر»

فقال رسول الله «ولا تقبلي اولادهن» يعني واذا السات محافه القمر فقال همد نحن ربنا هم صغاراً وانهم فليموهم كباراً فانهم اعلم وهم فصحك عمر وصحك رسول الله من قولها وكان قد قبل ابن لها يوم بدر ، فقال له خطلة بن ابي سفيان ، فقال رسول الله «ولا تايبن نيهان نصرتيه بن اديهن و ارحلهن» يعني الكذب والسمعة والمسي السعانه بحلفه من نلفاء انفسهن قالت همد والله ان النيهان لصيح وانك لا تامر الا بالرسد ومكارم الاحلاق وقيل المراد بالنيهان هاهنا ان يلقط مولوداً ويقول لروحها هذا ولدى منك فهو النيهان المعرى «بن اديهن و ارحلهن» لان الولدان اوصعه الام سقطت بس يديها ورحلها «ولا تعصيك

في معروف « اى - فى كل امر واقع طاعه الله و فى كل امر فيه رسدهن فال
 سعيدن المسبب والتكلى و عبد الرحمن بن ردد هو النهى عن النوح والدعاء بالنويل
 و بمنزى النوب و بنف السعير و حسن النوحه و ان لا تحدث المرأة الرجال الا دامحرم
 و لا يحلو رجل عردى محرم و لا سافر الا مع دى محرم روى ان حوله لب
 الحكيم الانصارية السلميه قال يا رسول الله ما لى اى ، فحبب عليه فاسعدنى امرأ ،
 وقد مات لها اى افاضن لى ان اذهب فاسعدها على النوح بن امسك ؟ فقال رسول الله
 « لا فعلى ! فما رالب تراجمه حى اذن لها و قال ادهى فاسعدها بن امسكى » روى
 ابو مالك الاسعري عن النسي (ص) قال « اربع فى امسى من امر حاهله لا يركو -
 بهن الفجر الاحساب ، والطعن فى الانساب ، الاستسقاء بالنحوم و الساحة » وقال
 صلى الله عليه و سلم « الماتحة اذا لم تب قبل موبها تمام يوم الصامه عابها سربال من
 فطران و درع من حرب » و قال « لس منا من صرب الحدود و سوا الحبوب و دعا
 بدعوى الحاهله » و قال صلى الله عليه و سلم « هذ السوانح تجعل يوم الصامه صمسن
 صفا عن الممس و صفا عن السار و يسحن كما يسحن الكلاب » و روى ان عمر بن
 الخطاب رضى الله عنه سمع نائحه فادها فصر بها حى وقع حمارها عن راسها فصل
 ما امر المومسن ! المرا قد وقع حمارها ! قال آتيا لآحرمه لها قوله تعالى
 « فماتعهن » اى - اذا نادىك فماتعهن « فاسعمر لهن الله ان الله عفو رحيم »
 قال عائشة كان النسي (ص) يابى النساء بالكلام بهد الآله « لا يركوا الله سدا »
 قال وما مسب بد رسول الله بد امرأ الا امرأ بملكها و قال اممة لب رقيقه
 نادى رسول الله فى نسو فقال فما اسطعمن و اطعمن ؟ ففعل رسول الله ارحم بنا من
 انفسنا ! قلت يا رسول الله صافحنا فقال « اى لا اصافح النساء انما قولى لامرأ
 كفولى لمانه امرأ »

« نائبا الدنى آموا ، اى كرو دكانا » لا يوثوا فوما عصب الله عليهم »

وهم اليهود و ذلك ان ناسا من فعرا المسلمين كانوا يحشرون اليهود احبار المسلمين
 و سواصلوبهم فصنسون ذلك من يمازهم فيها هم الله سبحانه عن ذلك « قد نسوا

من الآخره» معنی هولاء اليهود دشوا من الآخر نان بكون لهم فيها نواب وحر
 «كمانس الكفار» الدن ما نوا و صاروا في الصور من ان بكون لهم حظ و نواب في الآخر،
 وقل كمانس الكفار الدن في الصور من رحمه الله، وقل كمانس الكفار الدن في
 الاحياء من المصور من ان برحموا اللهم

الموة الثالثة

فوله حالي «بسم الله الرحمن الرحيم» سه حمر اسب كه سعاد سد در
 آنس و روى عودب روس آنس اسمعال ريان بد كرحق، واسمعرا دل مهر
 حق واملاء سرار بطر حق طوبى كسى را كه الله سروي طر كند نادل وى بمهر
 سازند و ريان وى رد كز دارد و هبح دكر عرب برار نام الله نسب و هبح نام و دكر
 عرب بر ار آب سمب نسب «بسم الله الرحمن الرحيم» مصطفى (ص) كهف
 «كل امردى نال لم بدأ فيه سم الله فهو امر» هر كار احطر كه در آغار آن سم الله
 نمود، آن كار ناص و د، كه او آن معصودى بر نمايد ي و فوع سم الله در مملك
 هبح كارى روان نسب بى كفار سم الله بمارب در سب نسب و راب كار نسب در
 آناز ما نور اسب كه بكي اراهل وفق هر روى بى آنكه سم الله بگمى هر ار نار
 سور الاخلاص بر خواندى، بس او آنكه بعالم آحر ب رسند و او را در حواب
 دندند، گميد ما فعل الله لك؛ الله نا وحه كرد؛ حالت حونس؛ كارب بعه رسند؟
 كسب هر نارى سور «فل هو الله احد» حواند و دم نواب آن را در بيس ار بهر ما
 كوسكى ما كرد بودند، و اكون كه دندم بمى بدمم كه ناص اسب كه مد
 آن نقصان بگوى نا ار حسب؟ گمنا ار آن بودس كه ما در دنا سرف «بسم الله
 الرحمن الرحيم» از سر سور بها و رو بها بودند

بر طر نقب كهفه كه اگر همه ملك موجودات نام و نار كند، بگرنا و فوع
 سم الله بدان بگرى كه آنا بر مقدار رسه اى و جب نسب و اگر حمر نل و
 جمله عرس بجا كرى نو كم رسند، را آن محل و سرف؛ و كه سلطان سم الله داعى

از آن حوس بر میان خاف نهد هر جایی که عاسو بر بود، او را استر بر کردند، هر دلی که سوخته بر بود، رحس رود بر معارب رند

گفتم که حور بریم و ندست بواسر بنوار مرا، مرن نوای سدر ممر
گفتم که در رحم من نو آزار مگر در رحمه بود همه نواردن در

« يا ايها الذين آمنوا لا تحذوا عدوى وعدوكم اولياء » ای شما که

ایمان آورد اندو بنعام رسان راست داسند و بنعام مرانجان و دل ندبرند، دسم ما و دسم خود را ندوست مگر هیچ دسم سما را نه از نفس اماره نیست، رنهار نا اراوا من نباسند و بنوسه اراو ر حدر ناسند مصطفی (ص) گفت «اعدا عدوك نفسك ألئي بن حسيك» دسم بر دسمی نفس دفر مان اسب، همه آن خواهد که رنان وی در آن اسب هر که نفس حوس را خود کاهه دارد حوسس را نجم حسرت منکارد در احناز داود (ع) اسب که «ناداود عاد نفسك فليس لي في المملكة منار عبرا» ناداود عداوب من رانمان درند و اورا درند فهور و رندان محالفت دار که در مملکت ما را بحروی منار عسب اسب نفس حاکی و سعلی و طلما نی اسب، دسمی عدار و مگار اسب اصل وی اربافس اسب و منافست مقدمه حقد و حسد و بعض و عداوب اسب نه ار گراف مصطفی (ص) گفت «رحمنا من الجهاد الا صرالي الجهاد الا كبر» عرا روم راعرا که ن وعرا نفس راعرا همس حواند ربر که بلسگری اندك روم ارفصن بنوان سمد و بحمله اولاء روی رمن نفس را اربکی بنوان سمد، رای آنکه آن کافر در روم بمعافه جهاد کند و رعاری سعه و عصب نماند و نافعال مما کبر حواند و نفس بمعافه جهاد کند و بروی مودت و سغب ماند و نافعال معارف حواند و مردان را دس دس سب سبار طاعها بکدارند که داسند که آن ملواح من اسب، که صناد مرع راهم برع کرد احمد حصرونه بلحي گوید نفس خود را با انواع راناصات و مجاهدات مهور کرد بودم روزی ساط عرو کرد عصب داسم که از نفس ساط طاع نماند گفتم در بران گوی چه مکر ناسد مگر در گرسنگی طاف بمندارد که بنوسه اورا روز همی فرمانم خواهد که در سرفرور

نگسانند، گفتم ای نفس اگر این سفر منس بکرم زور نکسانم گف روا دارم !
 گفتم مگر از آنست که طاف نمار سب نمی دارد ، میخواهد که در سفر بحسد
 گفتم که در سفر تمام سب ناکم نکم ، همانکه در حصر ، گف روا دارم ! بفرگردم
 که مگر از آن نساط سفر عرا کرد که در حصر با حلق نمی آمرد که او را در حلوب
 و عربل مندارم ، مراد من آنست که با حلق صحبت کند گفتم ای نفس هر حای که
 روم درین سفر بر اینجرا ای فرود آرم که هیچ حلق رانسی گف روا دارم ار
 دسب وی عاجز ما دم ، در الله رازیدم بصرع کردم با ارمکروی مرا آگاهی دهد ، آخر
 او را افرار آوردم ، ناگفت در حصر مرا در زوری هزار بار کسی ، بسمسرم محاهدت ،
 بخلاف مراد من ، و حلق را آگاهی به در عرا نازی کس نکمار ناسد و بهمه جهان
 نام سود که احمد حصرو به نعر اسهادت ناف ! گفتم سبحان آن خداوندی که
 نفسی آفرید بدین معنوی که دنیا منافع ناسد و بعد از مرگ هرائی ناسد ، به درین
 جهان حصص اسلام خواهد نه در آن جهان آنگه گفتم ای نفس امار والله که
 نا ن عرا بروم نا و در بر طاعت و ناز مدی اس هم در حصر آن رنصا و نواع
 محاهدات که در آن بودم رناب کردم

٦١ = سرورۃ الصف = مدنیة

فوله تعالى **بسم الله الرحمن الرحيم**، نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «سبح لله» ماکی نسود الله را «ما فی السموات وما فی الارض» هر چه
 در آسمانها و زمینها حرسب «وهو العزیز» و اوست اونده باهر کاوند و بهیح هسب
 مانند «الحکم (١)» راسب دان راسب کار

«یا ایها الذین آمنوا» ای گروندگان! «ثم یقولون ما لانیعلون (٢)»
 چرا میگویند آنچه نمیکند؟ «کثر مقماً عند الله» بزرگ رسی اسب مردنک
 الله «ان یقولوا ما لانیعلون (٣)» که میگویند آنچه نکند
 «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ» دوست دارد الله انسان را که جنگ
 میکند^۱ از بهراو «صفاً» قطار قطار^۲ حو حو «کانهم یسألون مرصوص (٤)»
 گویی انسان [در صف قبال] دیواری اند درهم رسه
 «وادی فال موسی لقومه» موسی (ع) کف قوم حوس را «ناقوم لهم ثو دوسی»
 ای قوم چرا مریحاندم را؟ «وفد یعلمون انی رسول الله الکیم» و میدانند که من
 فرستاد الله ام سما «فلما راعوا» حو نکمند از فرمانداری «اراع الله فلو بهم»
 الله دلای انسان نگرداند [ار آسانی] «والله لایهدی القوم العاصین (٥)» والله
 را نماند بیرون سدگان را ارطاع

«وادی فال عسی بن مریم نابی اسرائیل» عسی مریم (ع) کف ای فرزندان
 یعقوب «انی رسول الله الکیم» من فرستاد الله ام سما «مصدقا لما فی یدی
 من النوریه» راسب دارند و بدینند آن امه که بس من فرو آمد، نوراب، «ومسترا
 رسول نابی من بعدی اسمہ احمد» و مرد دهد رسولی که ارس من آمد نام او
 احمد «فلما جاءهم بالنسب» حو انسان آمد عسی (ع) امعجر های روس «فالوا
 هذا سحر» من (٦)» گفتند که این سحر اسب حادوئی آسکار^۱

«ومن اظلم ممن افترى على الله الكذب» وکسب سیمگاران را آنکس که دروغ مسارد برالله «و هو تدعى الى الاسلام» و او را نامسلمانی متخوانند «والله لا يهدي القوم الظالمين (۷)» والله را نمیدانند سیمگاران را [بحر حوسن] «ثريدون يطفئوا نور الله بافواههم» متخوانند که نکشد روستائی الله بصف دهنهای حوس «والله منهم نوره» والله تمام کند بحر حوس اسب [وسر برند کار حوس وباری دهدند رسول حوس] «ولو كره الكافرون (۸)» و هر چند که دسوار آید کافران را

«هو الذي ارسل رسوله نالهدى» او آسب که فرستاد رسول حوس را برام موبی «ودن الحق» ورا راست وکس درسب «لنظهره على الدين كله» با بردارد آن را رهمه کسها «ولو كره المشركون (۹)» و هر چند که دسوار آید انمار گران را

«نايتها الدين آموا» ای گردید گان «هل اذتكم» را موبی کم شما را؟ «على تحارة لحكم من عذاب الم (۱۰)» بر بارر گانی که نار رها د شما را ار عدائی درد بمای

«يومون بالله ورسوله» آنچه بگردید بحدای و فرستاد او «ونجاهدون في سبيل الله» و حنگ کنند با دشمنان حدای [ار بهراو] «ناموا لكم و انفسكم» بمالهای حوس و بهای حوس «دلتكم حثرتكم ان كسم يعلمون (۱۱)» شما را آن به اسب اگر میداند

«بعر لكم دنوتكم» بنامررد شما را گماهان شما را «و ندخلكم حباب بحري من تحبها الانهار» و در آرد شما را در همسهای که مرود بر در حان آن حوبهای روان «ومساكن طسة» و بسبب گاههای حوس «في حباب عدن» در بهسهای همسی^۱ «ذلك الفوز العظيم (۱۲)» آسب بروری برر گوار «و اخرى تحبونها» و از رگانی دیگر که دوست میدارند آب را

«نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» ناری از حدای و دولت کسادنی بردنك «وَنَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳)» و سار د گروندگان را

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گروندگان «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» ناران ناسددن حدای را [و رسول اورا] «كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ» چنانكه عسی مریم كهف «لِلْحَوَارِثِ» حواران را «مِنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»؟ آن كسب كه ناران من اند در روی دادن ناله و آه كه كردن ناو؟ «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ» حواران كهفند «يَحْيَى أَنْصَارُ اللَّهِ» ما ناران الله ام [ناری دهنندگان دین اورا و رسول اورا] «فَأَمْسَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ» گروندگان گروهی از فرزندان یعقوب «وَكُفَرَتْ طَائِفَةٌ» و سگروندگان گروهی «فَانْدَبَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ» گروندگان را بر دشمنان اسان دسب دادیم و نصرب كردیم «فَاصْحَوْا طَاهِرِينَ (۱۴)» ناراسان بربری افسند و بروری

الوجه الباقية

این سور راسه نام اسب سور الحوارین سور عسی، سور الصف چهارد آساسب دوسب و سب و بك كلمه و نه صد حرف حمله ه مدله و روا مدبول دسبر مفسران وقال عطا هی مكنه درس سور نه ناسح اسب و نه مسوح و روی عن انبي بن كهف قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور عسی كان عسی مصلباً مسجعاً له ما دام في الدنيا ويوم القيامة هو رصمه»

«سَخَّ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» انما اعد ذكر «سَخَّ» لانه افصح السور بمعظم الرب فحسن اعاده والاستعاج به كعادته به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» في كل سور للسمو والرك وقل ان سخا الله كلمه احبها الله ورضيها فاحبان مال والمعنى قدس الله وربه كل شيء حلقه و لكل ما حلقه عمله على وحدانيه دللا ولمن اراد ان يعرف الهية طريقا وسبلا انص كل شيء وذلك دليل علمه وحكمه و رب كل مخلوق و ربه شاهد مسبه و اراده «وَهُوَ الْعَزِيزُ» فلاسه ساو به ولا سر ك في الملك ماره و صاهه «الْحَكِيمُ»

الذی لا یوحّد فی حکمته عب ولا یوحّه علیه عب

« یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون »؟ احوال مفسران درست برول این آیت مختلف است و از روی معنی جمله مغایرت اند. جماعی از صحابه گفتند که اگر ما دانستیم^۱ که اراعمال و طاعات کدام است بمرادك الله نمکون و نسیندند بر و نواب آن بنسیر، ما آن طاعت کردیم^۲ و در تحصیل آن بذل مال و نفس کوشش نمودیم^۳ و جهد بندگی در آن بجای آوردیم^۴ رب العالمین بروفوی آرزوی اسان این آیت فرساده که

« ان الله يحب الذین یقائلون فی سبیله صفاً » الله دوست دارد صفهای ر کسند در معر که انطال در مقام قتال ا اعداء دین بس خون غراء احد بس آمد بر گمه خود وفا نمودند و قدم حوس رحای بناسند و را هر ممت گرفتند رب العالمین اسان را در آن آیت عبات کرد که « لم تقولون ما لا تفعلون »؟ - فساد و صحاح گفتد قومی از غراء باز گمشه بودند، و هر یکی دعوی میکردند برخلاف راستی بکی. گفت من چندین صرب ردم، رسم را بر حرسه کردم و از من هیچ نکرد و دیگر گف من در معر که ص ر کردم و قدم بر حای بناسم و اردسم روی نکرد اندم، و آنچه گف نکرد بود، که را هر ممت گرفته و د و قدم رحای نداده و د رب العالمین اسان را ازین گفتاری حاصل بهی کرد که آنچه فعل نکرده اند بران حرا گویند؟ - عبد الرحمن بن رید بن اسلام گفت ربان منافقان فرو آمد که با مسلمانان گفتند « ان فانیلم فانیلم معکم و ان حرحم حرحنا معکم » نم لم بفعلوا، والمعنی یا ایها الذین آمنوا بالنسبهم ولم یومئوا بفعلوهم فعل معنا یا ایها الذین حکمکم لهم کحکمکم الايمان فی الظاهر دون الباطن، بر قول اسان که خطای منافقان بهمد معنی آست که ای سما که ایمان را آن آوردند نه دل و حکم الله سمارا همچون حکم ایمان است از روی ظاهر نه از روی باطن حرا را آن مگویند که فعل می کنید؟ - قال صفیان بن عینه معنا لم تقولون ما لنس الامر فیه السکم فلا بدرون هل تفعلون ام لا تفعلون؟ حرا بران خبر میگویند

که بوان آن و سر بردن آن دست سمانسب ، ندانند که کنند یا نکنند ، بعد بر الهی ا
 د بر بندگی موافق هست یا نیست ؟

« کُرمَقَّیَّ » ای - معنی « عِدَالَتُهُ اَنْ يَقُولُوا مَا لَا یَفْعَلُونَ » من مصیبه الله
 فله المار کما ان من احبه الله فله الحبه و قوله « کُرمَقَّیَّ » نصب علی الحال و فعل
 نصب علی الامر ای - کرم من معنی و فعل کبر المص معنی عِدَالَتُهُ اَنْ يَقُولُوا فی
 محل الرفع بالاسداء کقولک نعم الرجل رجلاً ریدُ قال مجاهد نزل هذ الآیه
 فی عِدَالَتِهِ فی رِوَا حَهُ الْاَنْصَارِی ، ساعر رسول الله (ص) ، المستشهد بمویه امرا و کان
 بعض علی اصحاب رسول الله (ص) فی مسجد علی حنا و جلس الیه رسول الله و ما و
 قال امر بان احلس السکم و امر ان رِوَا حَهُ اَنْ یَمْصِیَ فی کلامه فقال نوما فی اصحاب
 له لیساعلمنا ای الاعمال احب الی الله فلرما مادما و مرل « نَا اَیْهَا الدِّینِ آمُوا
 هَلْ اَدَلَّکُمْ عَلٰی بَحَارِهِ تُحِبُّکُمْ مِنْ عَذَابِ اَلْهَم یَوْمُ یَوْمُونَ نَالَهُ وَ رَسُولُهُ » الآیه
 فلما مرل قال ان رِوَا حَهُ لَا اَرَا لِحَسْبَا (۱) و سئل الله فاسم برل یجاهد حتی
 اسسهد بمویه بم ساطوا و مرل « نَا اَیْهَا الدِّینِ آمُوا لَمْ یَقُولُوا مَا لَا یَفْعَلُونَ » و فعل
 اسد ای - الْقُرْآن عَلٰی الدَّعَا اِلٰی الدِّینِ وَالْوَاعِظُ بِالْآثَاتِ « نَا مَرُورِ الْمَاسِ بِالرَّ »
 الآیه « و ما رید ان احالفکم الی ما ایهکم عنه » الآیه « لَمْ یَقُولُوا مَا لَا یَفْعَلُونَ »
 و عبرت منه قوله عروحل « یحبون ان یحمدوا ما لم یفعلوا »

فوله « اِنْ اَللّٰهُ یُحِبُّ الدِّینَ یَقَالُونَ فِی سَمْعِهِ صَمًا » بح علی السارح فی
 القبال و ندعوا عن الما طو و بدل علی فصله الجهاد « صَمًا » ای مصططن ، مصدر
 وقع موقع الحال « کَانِهِمْ نِسَاءٌ مَرْصُوصٌ » المرصوص والمرصوف من النساء
 ما لا یحلل منه ولا یرح^۱ فل « کَانِهِمْ نِسَاءٌ مَرْصُوصٌ » نسی الرصاص لاصق مصه الی
 بعض و فعل رید اسواء سابهیم فی حرب عدوهم حتی یكون^۲ اجماع کلمهیم
 کلا ماء لا یحلل منه ولا یرحه و منه قوله صلی الله علیه و سلم تراصوا فی الصفوف لا
 یحللکم الشیطان و کان عمر بن الخطاب (رض) یقول اذا قام الی الصلو تراصوا

۱- الف فرجه ۲- الف یكونوا

(۱) حسس اسی که در را خدا وقف کند فرهنگ معنی

واسموا وكذلك في الحبر ان الله عروحل يقول السوح رگع وصمان رصع و
بهام ربع لصب عليهم العذاب صا نم لرص ر صا

« وادفال موسى لقومه » نبي اسرائيل « ناقوم لم تؤدوني » ؟ وذلك ا لهم
كانوا يعولون ان ه عسا وانه آدر اى - لم لا يوفروني مع علمكم « اني رسول الله
الكلم » والرسول بعظم ويحرم منه سلبه للدي (ص)، اى - انا آذاك الماعون وقد كثر
موسى (ع) وابداء قومه انا « فلما راعوا » اى - عدلوا عن احكام السريعة ناربكا
ما بهوا عنه من المحظورات وبرك ما امروا به من الواجبات « اراع الله فلو بهم »
بان خلق فيها سكا وصلاله وامالها عن الهدى عقوبه لهم عن معاصيهم، وقيل لما راعوا
عن العناد « اراع الله فلو بهم » بان خلق فيها سكا عن الاراد وقيل في نظم الآله
بعدم وناحر والمعنى فلما « اراع الله فلو بهم » راعوا بطر ومن يومس بالله يهد
فله « والآله لا يهدى القوم الماسفين » اى - لا يهدى الى دمه ال ب في علمه
ا بهم بموون كمارا وطر الآله فوله في الاحراب « لانكو وا كالد ن آدوا موسى،
كان موسى (ع) حبا، كرما، سبرا، بعسل مسبرا و كان نبي اسرائيل بعسلون
عرا، فقالوا ان موسى لا يسبر الالسوء^١ به فانه مو بالادر فحلا يوما للاء سال
وهم اذ ناك في السه فمعري و وضع سانه على الحجر الذى سقمهم فسار الحجر وذهب
سانه على الماء بهوى كالطير اى - سرع وهو بعد و حلقه بند العصا و يقول ساني
حجر، ساني حجر، ثم لحقه و طفق صرنا بالحجر قال ابو هريرة فوالله لقد رأيت
بدوب عصا بالحجر وهو فوله عروحل « فمرا الله مما قالوا » وذلك ان نبي اسرائيل
بطروا الله حين بعد و حلف الحجر

فوله « واد قال عيسى بن مريم » المعنى و دكرا صا عيسى بن مريم
ادفال لقومه « ناني اسرائيل اى رسول الله الكلم مصدفا ثمانس ندى من النور »
اى - مومنا حاجاه به موسى من النور « ومسرأ رسول ناني من بعدى
اسمه احمد » سركل نبي قومه مسنا (ص) والله افرد عيسى بالدكر في هذا الموضع
لا به آخر نبي قبل نسا (ص) فمرا ان السار به عم جميع الاسماء واحدا بعد

واحد حتى انتهى الى عيسى (ع) ثروى عن رسول الله (ص) انه قال انا ادعو اى ،
 اتراهم ، وسار حتى ، عيسى ، ورأى امة فى منامها نورا حرج منها اضاء لها اعناق
 الابل مصرى ، يعنى يدعو اتراهم قوله « ربا وانب فيهم رسولا » وعن
 محمد بن حمر بن مظعم عن ابيه ان رسول الله (ص) قال « لى حمسه اسماء انا
 محمد وانا احمد وانا الماحى الذى بمحو الله به الكفر وانا لى سرائدى بحسب الناس
 على قدمى وانا العاف آحر الالساء » وراد فيه « حدى به بن النمان » وعبر ونسب الرحمة
 ونسب الملحمة وقوله « احمد » الالف فيه للمبالغة فى الحمد وله وجهان احدهما ، انه
 مبالغة من العاقل اى - الالساء كلهم حامدون لله عز وجل وهو اكرم حمدا لله من غيره
 والناى انه مبالغة من المفعول اى - الالساء كلهم محمودون لما فيهم من الحصول
 الحمد وهو اكرم مهابت واحمق للعصائل والمحاسن التى بحمد بها « فلما حآتهم
 بالسياب » يعنى حابهم عيسى المعجرات والدلالات الواضحات « قالوا هذا :
 الذى ابى به « سحر » طاهر « من » فرا حمزه و الكمانى هذا ساحر » اى -
 عيسى ساحر منس

« ومن اطلم ممن افترى على الله الكذب » ووصف السارى ما لا يحور
 ان بوصفه وبسبب السى الى السحر « وهو تدعى الى الاسلام » فلا يحب « والله
 لا يهدى القوم الظالمين » اى لا يهدى من علم انه كافر فى عاقبة امر وفى
 اية حكمه

« نريدون ليطموا نور الله نافواهم » اى - نريدون ليردوا كتاب الله
 بالكدب بالنسبهم وقيل نريدون انطال ورالله وهو الاسلام والقرآن ومثل من
 نريد ان نطمىء نور الاسلام والقرآن بكذبكم بحمال وبراول اطماء سماع السمس
 بمعنه وبمعنه فيه وذلك من المحال وقيل « نريدون » كتابه عن اليهود والنور
 الهدى وهو هذا رسول الله (ص) وقال انوب السجاني الدس سمون موب اهل
 السه « نريدون ليطموا نور الله نافواهم والله مم بوره وثو كره الكافرون » فرىء
 بالسوس وبالا صافه « مم بوره » فحوما وقع الا صافه وحق لما لم يقع السوس فالعسى

ام نور و سمه ابدا و قال اني عماس ابطا الوحى عن النبى (ص) يوما فقال كعب بن الاسرف لليهود اسرروا فقد اطع الله و رد محمد مما كان يرسل عليه وما كان الله ليم نور ، فحزن رسول الله (ص) فانزلت هداية له بما يصل الوحى

« هو الذى ارسل رسوله » يعنى محمد (ص) « نالهدى » اى - بالاسلام والقرآن « و دين الحق » يعنى دين الله « لمظهره على الدين كله » اى - بظهر بالعلمه والاسملاء وقد حصل لان الاسلام ما ملى دسا الا علمه وعلاه وقل بظهر على الدين كله سرور عسى (ع) ودحول اهل الارض فاطه فى الاسلام فلا ملى نفس الاسلام و ذلك قوله « حتى يصع الحرب ارارها » وقوله « حتى لا يكون فيه » و ثوكره الممركون « يعنى كمار فرسى

« يا ايها الذين آمنوا هل اذ كنتم على بحاره لتحكم من عذاب الله » سمى الله الايمان والجهاد بحار لان فى البحار ربحا كالكم فى الامان والجهاد حصول الخط الاور فرأ انى عامر « لتحكم » السديد والمعنى « هذاكم عن العذاب الالم قبل نزل هداية حتى قالوا لو تعلم ، اى الاعمال احب الى الله عز وجل لعملا وقوله « يومون » بدل من البحار اى - بلك البحار ان ومبوا فلما حذف ان رفع « و تهايدون » اى - بحاربون العدو من الممركن فى طاعة الله « ناموا لكم و انفسكم دلكم » الجهاد والايمان « حشر لكم » من تركهما « ان كنتم تعلمون » اى - ان كنتم مومنين وعالمين صدق الله « سئل رسول الله (ص) عن افضل الاعمال ، فقال « ايمان بالله و جهاد فى سبيله » و قال صلى الله عليه وسلم « حاهدو الممركن ناموا لكم و انفسكم والسبيل » و قال « رباط يوم فى سبيل الله خير من الدنيا وما عليها » و جاء رجل مائة محظومه^(١) وقال هدى فى سبيل الله - فقال رسول الله (ص) لك بها يوم الصاعه سبع مائة نافع كلها محظومه وقال « من جهر عارا فى سبيل الله فقد عرا و من حلف عارا فى اهله فقد عرا »

« تعمر لكم دينكم » اى - يسر هاعلىكم ولا مصحكم بها اذا اسم فعلهم ما مرم به من الجهاد « و ندخلكم حساب نجرى من نحبها الا نهار » وقوله « تعمر لكم

(١) محظومه هار كرد سد وداع كرد سد الممحد

ای - ایضا الرحمن « فَأَمَب طائفةٌ من نبي اسرآئیل » ای - نعمی « و کمر طائفةٌ فَأَدْنَا الدن آموا علی عدوهم » ای - فو ساهم و نصرناهم « فاصحوا طاهرین » عالین عالین قبل فاند اسحاب عسی بعد نعمی ولم یکن عسی امر بالفعال والفضل وذلک انه لما رفع عسی یروی قومہ ثلاث فری ورفہ قالہ ا کان الله فاربع ورفہ قالوا کان الله ورفہ الله الله، ورفہ قالوا عبد الله ورسوله فافعلوا وظهرت المرفہ المومنه علی الکافر فذلک قوله « فاندنا الدن آموا علی عدوهم فاصحوا طاهرین » وقل طاهرین بالوجه لا بالحرث روى معیره عن ابراهيم فاصحح حجه من آمن نعمی طاهر بنسب و محمد (ص) ان عسی کلمه الله وروحه

السورة الثالثة

قولي بآل « بسم الله الرحمن الرحيم » آورد اند که اسناد بوعلی محلّس مبنیاس، معری آغاز کرد که « بسم الله » اسناد کف ای اء بسم الله هر چند رازل آمدی بلاء اند کسی بلایی که آ را مانان نه و دردی که آن را درمان نه، آنکه کف ای نار دارم ده نافسه درد خود سو بردارم بر درگا بومرادم و درامد سم آمر می ارم، الهی و اندرم نا و ابو بردارم ک نظر در من بگردنا دو کسی نآب اندارم ان بسم الله درگا عَزَّ و جَلَّ فرآی که حلا بورا اردا دارد درگا نا « بسم الله » داد نگر نا حرمت فراوی و حرمتی بکری که اگر سرری از سناست حلال نا بحکم مهر برلم بکن نم کان مسلولی گردد، رداندر هر نم از هفت آسمان و زمین بحدرد و هر چه سمب حدیان دارد بکنم عدم سود، وا اگر ارساء و فسحبت سد نایک برو بصف جمال رعالم کون و فساد در ظهور آید، همه ظلمها نور گردد، همه کفرها بوحید گردد، همه ر نارا کمر عسود ن گردد

بکروز جمال حوس اگر سمایی ر ورسودر ما ر ا ماهی
« سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکم » من اراد ان
بصوفه بسجده فلیصف عن آثاره فلیه و من اراد ان بصوفه فی الجنة فلیصف

عن اوصار الهوى' دمه عالمان دو گرو اند گروهی حجاب اسان بلطف و فصل حق
 رآساس اسان سسبح ود کرحو و گروهی حجاب اسان نسانه عدل حق و آساس
 اسان بحت نفس آنانکه اهل لطف و فصل اند دلی دارند صافی و همی عالی و سسبه ای
 حالی، در او باد گمار الهی ربا سان ناسهادن داد و دل نا معرف برداحمه و حان نا
 محبت آمیخته و سر در الله کر بجه و ارضاعا خود سرار کسبه گفتند هر چه صف
 خودی است همه بنده است، و هر چه بند است همه رنگ است، و هر چه رنگ است
 در را مردان رنگ است

آنکس که هر ارا عالم ر رنگ نکاست رنگ من رو کحاحر د، ای ناداست؟
 سسبح و ذکر این گرو از معدن ناک ر آند و بخداوند ناک رسد بد رفقه و
 سسند الله بود کما قال الله تعالی «الیه تصعد الکلم الطیب والعمل الصالح رفقه»
 اما اسان که نسانه عدل حق سسند و حجاب اسان بحت نفس ود سسبه اسان آلود
 هوب بود و دل اسان معدن فسه ود و ناطن اسان حلاف ظاهر ود، نام اسان در
 حرید منافعان بود فعل اسان حلاف قول ود، حمانکه رب العالمین گفت
 «ثم يقولون ما لا يفعلون»؟ بر قول اسان که ر منافعان حمل کسند رب العالمین
 گفت «کرممناً عبد الله ان يقولوا ما لا يفعلون» سحر رساست و انکا و دسمن
 داسه الله گماری که کردار موافق آن نباند و وعطی که واعط در عمل ار آن ی -
 نصب بود

لا سه عن حاو و نابی مبله
 و اوحی الله الی عسی (ع) ناس مریم عط مسک فان اعطی فعط الناس والا
 فاسحی منی

«ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً» مدح قومی است که در اعلاء
 کلمه حق کوسند و اربهر اعرار د ن اسلام و حفظ مصه جماعت و دت از حریم سرع
 مقدس نا اعداء دین جهاد کسند، همانست که در آیت دیگر گفت «هل ادکم علی
 نضاره یحکم من عذاب الیم» «یومنون بالله و رسوله و یجاهدون فی سبیل الله
 ناموا لکم و انفسکم» بخارب سودمندنا ماست و جهاد نا اعداء دین و اعداء دین

که جهاد انسان مسروع است دو قسم اند یکی ظاهر، یکی باطنی انسان که طاهر اند دو قوم اند قومی که ارادند که در ملک گیر کی دست برداری و جهودی و برسانی و امثال انسان، و قومی اهل نفع اند، همعاد و دورف همانکه در حس است، دسمنان باطنی همحصن دو صنف اند یکی لسگر سلطان که نمکند و وسواس دست مکر انسان گساد، دیگر هوائی من که بدست امانی در لباس عرو در خود را بر بوجلو نمکند و در هلاک بو نمکوسد، همانکه رب العز گف «و ادع هوبه وردی» آن کافر حرای حصن اسلام حواهد، آن ممدع و برای حصار سب حوید، آن سلطان در سوس و لایب دلب کوسد، آن هوای نفس رن و ربی دین و حواهد حق حل حلاله برا بر هر یکی از این دسمنان سلاحی داد تا او را بدان فخر نمکسی فعال تا کافران سمسر ساس است تا مسدغان بسع برهان و حجت است سلطان ممدو و دکر حق و تحقیق کلم است تا هوای نفس بر محاهد و سنان ریاض است و انبب بهمه اعمال بند، و گرد طاعان روند، همانکه رب العز گف «ذلکم حرثکم ان کنتم تعلمون» هر کرا بوفیق رفیق سود و سعادت ساعد در بحصل اعمال و نصیب احوال در سب آید تا از حربه رحمت خلعت معفون تا بد و در محامع انس سراب قدس بند، حبانک رب العالمین گف «و مساکن طيبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم»

۶۶ = سورة الجمعة = مدينة

۱- السورة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » امام خداوند و فرارح بحساس
 مهران « تسبح لله » ساکی می سبند الله را « ما فی السموات وما فی الارض »
 هر چه در آسمانهاست و در زمین « الملك القدوس » آن نادسا ناكسود می عب
 « العزیز » می همنا [کس نا اوناوند] « الحکیم (۱) » دانای راسب کار راسب دانس
 « هو الذي نعبد في الأمس » الله اوسب که فرساد درمنان ناخواندگان
 و نادبران « رسولا مهم » فرساد ای هم اراسان « سلوا عليهم انا به » می
 خواند سحمان خداوند حوس براسان « و نرگهم » واسان راهری میکند
 و ناك « و تعلمهم الكتاب » و دراسان منآ ورد قرآن [ودس] « و الحکمة » و علم
 راسب [وسب] « و ان كانوا من قبل لم يضلوا من (۲) » و نبودند ارس بس مگر
 در گمراهی آسکارا

« و اخرين مهم » و دیگران اند هم اراسان « لما نلحقوا بهم » که
 در برسد اند راسان « و هو العزيز الحكيم (۳) » و اوسب بی همای دانا
 « و لك فضل الله » آن بسوکاری الله اسب « نوبه من سآ » اورا دهد که
 خود حواهد « و الله ذو الفضل العظيم (۴) » و الله بافضل بر رگوار اسب

« مل الذين حملوا التوراة به لم يحملوها » مل اسان، که اسان را گمید که
 نوراب بردارند و بریداسند [و بند برسد و آن کار نکردند] « کمل الحمار بحمل
 اسمارآ » راسب سان اسان حوسان حراسب که کراسه هانی برگرد « نسی مل القوم »
 ند مل اسب [جر] مل اس قوم « الذين كذبوا باناب الله » اسان بدروع فرا
 میدارند^۴ سحمان الله « و الله لا يهدي القوم الظالمين (۵) » الله را نمای و کارسار
 سس گاران بسب

«فل» کوی [نامحمد] «نا ایها الدینی ها دوا» ای انسان که جهود سدید
[واررا راسب نکسید] «ان رعمهم انکم اولیاء لله من دون الناس» اگر می گویند
که شما دوستان الله اند حرار همه مردمان «فمیتوا الموت» سس مرکه آرزو
خواهند «ان کنتم صادقین (۶)» اگر راسب میگویند^۲

«ولایتمونه اندا» و هر گز مآرزو نخواهند مرکه «بما قدم اند بهم»
تا آن [کارهای بد] که دسب انسان سس فرا فرساید «والله علمنا الظالمین (۷)»
والله داناست آن سسبکاران [برحوسس]

«فل ان الموت الذی یفرونه» مگو آن مرکه که ار آن مکر برید
«فانه ملافسکم» آن سما را بروی آمدنی است «هم یردون الی عالم العیب
وانتهاده» سس سمارا ار رند تا آن دای نهان و آشکار «فیسککم بما کنتم
تعملون (۸)» نا حیر کند سمارا آنچه می کردند

«نا ایها الدین آتموا» ای گروندگان «اذا تودی للصلوة من يوم
الجمعة» حون نایک رنید تمار را روز آدسه «فاسعوا الی ذکر الله» دسار و
آهنگ اسسند ساد حدای [حطه و نماز] «ودرو السبح» و حرد و فروح
مگذارید «دلکم حرکم ان کنتم تعلمون (۹)» اسس هسب سما را اگر میداند
«فاذا قضی الصلوة» حون تمار کرارد آمد «فاسعوا فی الارض»

سراکسد و روید در زمین «وانعوا من فصل الله» ار فصل الله [وروی او] طلب
کسد «وادکروا الله کسراً» و خداوند حوس را ناد کسد [ر هر حالی]
فراوان «لعلکم تتلحون (۱۰)» نامگرسبک روز حاسد

«واداروا نحرارة» و حون نارر گانی سسد «اولهوا» تا آواراری
سوفند «انصوا الیها» سوی آن سراکسد «ویرکوک فایما» و برار برای
اسساد فرو گذارند «فل ما عبد الله حر» گوا آجه بر دیک الله است [ارباداس
وروری] آن به است «من الله و من النحرارة» ار آن طل و کاروان و نارر گانی
«والله حر الرارهن (۱۱)» والله هر روری دهان است

الموة الثانية

ابن سور الجمعة نارد آنسب، صدوه ساد كلمه هفمصدوبسب حرف، حملة به مدنيه فروآمد، باجماع معبران، و در مذنبات سمرند و در بن سور به ناسح اسب به مسوح در فصل سور مصطفي (ص) كتب روايت اني بن كتب « من فراسور الجمعة كتب له عس حسبات بعدد من ذهب الى الجمعة في مصر من امصار المسلمين ومن لم يذهب »

« نصح لله ما في السموات وما في الارض »، المسحح سر به الله من كل سوء، وقبل المعنى ندكر الله ما في السموات وما في الارض من سوء عس كفار الحن والانس بم بع الرب عز وجل نفسه فقال « الملك » اى - الذى يملك كل شى ولا يملك في الجمعة سوا « القديوس » اى - الطاهر عما يحلو من السر يك والصاحنه والولد « والقديوس » والقديوس نصح العاف وفيها واحد وقد فرى بهما فراب انوالسماكة و رند بن على وعسهما قال روة

دعوت رب العر القديوس دعامن لا بعد لنا فوسا

والعديس، الطهر، والعديس فوق المدح كالسطل والعديس السمره وقبل لعبد الله بن المبارك سئل عن خبر فروى ان العديس قدسه سبعون نسا فقال لا ولا نصف بنى افعى هذا العديس النساء وقال عطا بن السائب عن مسعره هذ الآيه « نصح لله » الى قوله « العربر الحكيم » فى التوراة سح مانه آيه

« هو الذى نصح فى الامس » اى - فى العرب « رسولا منهم » بنى محمداً (ص) وسقى العرب أمس لانه لم يكن لهم كتاب قبل القرآن، لذلك سقى اليهود والنصارى، اهل الكتاب، لسان واعمهم، وقبل سميت العرب امتس لانهم كانوا على حب امسهم مذكات للاحط ولا كتاب سوا الى ما ولدوا عليه من امهاتهم لان الحط والقرآب المعلم دون ما حل الحلو عليه ومن بحسن اللكمانه من العرب فانه ايضا امى، لانه لم يكن لهم فى الاصل حط و كمانه الا فى نصف اهل الطائف يعلمو من اهل الحيرة، وقبل تعلمه اهل الحيرة من اهل الانبار ولم يكن فى

اصحاب رسول الله (ص) كتاب الا حططه الذي يقال له غسل الملايكة، وسمى حططه الكتاب ثم طهر الحط في الصحابه بعد وكان معاونه بن ابي سفيان و رند بن ثابت بكيسان لرسول الله (ص) وكان ابن ابي سرح بكب له ثم ارد هو الذي قال سائر مل ما انزل الله و هو من المر الذي امر رسول الله (ص) يوم فتح مكة بصلهم وكتب كتاب الصلح بين رسول الله و بين قريش يوم الحديبية علي بن ابي طالب (ع) ولما عرصب المصاحف علي عثمان (ص) رأى فيه اساءة لجن فيها الكتاب، فقال اذى فيه لحي و سمعته العرب بالسبهم و قال بعض العلماء كان عثمان و علي، رضي الله عنهما، بكيسان الوحي بين يدي رسول الله فادا عانا كتب ابي بن كعب و رند بن ثابت وكان خالد بن سعيد بن العاص و معاونه ابي سفيان بكيسان بين يديه في حوائجه وكان المغيرة بن سفيان يوت عنهما اذالم يحصرا وكان عبدالله بن الارقم والاعلا بن عتبة بكيسان بين الناس في دانيهم و مناههم و في دور الانصار بين الرحال والنساء وكان حديثه بين النعمان بكب حرص من الحجار وكان رند بن ثابت بكب الي الملوك مع ما كان بكب من الوحي وكان حططه بن الربيع الكتاب حليعه كل كتاب من كتاب رسول الله عاب عن عمله وكان النبي (ص) يصع عند حاتم واحد لموا في رسول الله (ص) انه هل تعلم الكتابه آخره من عمر ام لا؟ لعلمنا فيه وجهان وليس في كونه حديث يصح قوله «نملوا علمه انا و نر كهم» اي - بطهرهم من الذنوب والسر و قيل نادر ركو اموالهم «و تعلمهم الكتاب والحكمة» الكتاب القرآن و «الحكمة» السس و قيل «الحكمة» العفة في دين الله ومعرفته الحلال والحرام «و ان كانوا من قبل» اي - من قبل نعمة محمد (ع) «لني صلال منس» كبر و جهاله

قوله «و آخر بن منهم» في محل قوله آخر بن وجهان احدهما انه في محل الحقص، اي - بع في الامس وفي آخر بن رسولا منهم، اي - من المنعوس اليهم الثاني، انه في محل النصب والمعنى يعلمهم الكتاب و يعلم آخر بن واحلف العلماء فيهم فقال قوم هم العجم وهو قول ابن عمر و سعد بن حنبل و مجاهد و الدليل عليه ما روى

الحمار لاسمع ما يحمله من الكتب كذلك اليهود يهرون النور - ولا
يسمعون بما فيها و « الاسرار » الكتب الكبار واحدها سفر « بنس من القوم الذين
كذبوا بآيات الله » اى - بنس المل ملهم، بنس القوم قوم هذا ملهم « والله لا يهدى
القوم الظالمين » اى - لا يهدى من سما فى علمه طالما

« قل يا أيها الذين هادوا » اى - عدلوا وماولوا سميت اليهود يهود لا بهم
عدلوا عن الدين المسيحي « ان رعمم انكم اولياء لله من دون الناس » الرعم
قول عن طس اى - ان فلم طالما انكم « اولياء لله من دون الناس » اى - من دون
محمد (ص) وذلك ان يهود المدينة كسب الى يهود حشر، ان محمد ا يدعو الى دسه وما
يعولون اسم - فقال يهود حشر ويح اولاد الانساء وابناء الله واحد، فلا دخل فى دسه
فابرل الله روحا لهد الآيه قوله « فسموا الموت ان كسم صادق » اى - فادعوا
على مسكم بالموت « ان كسم صادق » انكم اما الله واحوا فان الموت هو
الذى وصلكم اليه فقال النسي (ص) « والذي بنس محمد سد لا يقولها احد منهم
فقوم من مقامه حتى بعض ربه فبحرح نفسه فابوا ان يقولوها وعلموا انهم ان قالوا
مادوا فقال الله تعالى

« ولا تسموه ابدأ بما قدمت ايديهم » من الدنوب والمعاصي « و الله عليم
بالمظالمين » اى - اليهود ايهم كده فى رعمهم « بنس اولياء لله من دون الناس »
وفى ذلك دلالة على صدق الرسول وصحة القرآن لانه احب انهم لاسموا الموت
فكان كما احب روى عن ابى هريره قال قال رسول الله (ص) « لا ممس احدكم
الموت اما محسنا فان بنس ردد حبرا فهو حبر له واما مسئا فلعلة ان تسمع »

« قل ان الموت الذى يهرون منه فانه ملافتكم » هذا كموله « قل لو
كسم فى موكم لمر الدين كسب عليهم الفصل الى مصاحهم « والفاء فى قوله فانه
حلها صبر كانه قال « ان الموت الذى يهرون منه » وان امسبوى القرار
واسمهم فى الحذر « فانه ملافتكم لم تردون الى عالم العقب والسهاده » اى -
الى الله الذى يعلم ما عاب عن العباد وما ساهدو فبحرحكم « بما كسم يعملون » فى الدنيا
و يحاربكم على

« يا ايها الذين آمنوا اذا تودى للصلوة من يوم الجمعة » اى - فى يوم الجمعة كموله « ارونى ماذا حللوا من الارض » اى - فى الارض واراد بهذا الداء الادان عند فمود الامام على المسر للخطه لما روى الرهرى عن الساب بن رند قال كان الداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المسر على عهد النسي (ص) واني نكر و عمر ، فلما كان عثمان و كسر الناس و بعدت المنابر ، راد اذاما فامر الناس الاول على دار له بالسوق فقال له الروراء ، لسمع الناس فمعاينو على ذلك واول جمعه جمع المدنيه كاب قبل قدم رسول الله (ص) قال الانتصار ان للشهود يوما بعد فيه وهو السبت وان للنصارى وما وهو يوم الاحد فوجب ان يكون لنا وم فقال لهم اسعد بن زرارة احبار والعرويه وهو يوم الجمعة فسموها جمعه لاجتماع الناس وه فاحاروا العروه فجمعهم اسعد بن زرارة وصلى بهم ومند ركعتين وديح لهم اسعد بن زرارة كسأ و كانوا قد رما سبهم كس و ذلك لعلهم بم ائزل الله عروحل فى ذلك بعد « اذ ان تودى للصلوة من يوم الجمعة » آلايه فهد اول جمعه جمع فى الاسلام فاما اول جمعه جمعها رسول الله (ص) اصحابه ما قال اهل النواريح قدم رسول الله (ص) مها حرا حتى رل فمعا على نبي عمرو بن عوف و ذلك يوم الاثنين لاسى عسر ليله حلب من سهر رشح الاول حين ارمع النهار فاقام فمعا يوم الاثنين لاسى عسر ليله و وم الثلاثاء و وم الاربعاء والخميس م حرح من سى اظهرهم يوم الجمعة عامدا المدنيه فادركه صلوا الجمعة فى نبي سألهم نبي عوف فى طين واد لهم وهى اول الجمعة جمعها رسول الله (ص) فحطت فقال الحمد لله احمد واسبعيه واسمعه واسمعه واد من هولاء كمر واعادى من كمر واسعدان لاله الا الله وحد لاسر بك له و ان محمدا عند و رسوله اوصكم بنقوى الله فانه خير ما اوصى به المسلم المسلم واحذر واما حذر كم الله من نفسه فانه من مواله كمر عه سآنه و يعظم له احرا واحسبوا كما احسن الله السكم وحاهد وا فى الله حق جهاد هوا حسكم و اعملوا لما بعد اليوم فانه من يصلح ماسه وس كفه الله سبه و بن الناس ولا فوه الا بالله العظيم واحلوا فى سمنه هذا اليوم جمعه فمبهم من قال لان الله تعالى جمع فيها خلق آدم عليه السلام و به قال النسي (ص) فى رواه سليمان « بما سميت الجمعة لان آدم

عليه السلام جمع فيها خلقه وقيل لان الله تعالى فرغ منه من خلق الاسماء فاجتمع فيه
المخلوقات وقيل لاجتماع الناس والصلو **قرأ الأعمش** من «يوم الجمعة» سكون الميم
وقرآء العامة بصم الميم وقيل اول من سماها جمعة **كعب بن لؤي** وكان يقول له يوم
الغروب واول جمعة جمع بعد الجمعة بالمدينة ثم به يقال لها **حوائثا** من ارض البحر
قوله «**فاسعوا الى ذكر الله**» اي - فامضوا اليه واعملوا له - اس المراد من
السعي الاسراع ، ايها المراد منه العمل والفعل وكان **عمر بن الخطاب** رضى الله عنه يقرأ
«فامضوا الى ذكر الله» وكذلك هم في قرآءة **عبد الله بن مسعود** ويقول لو قرأ «**فاسعوا**»
لعدو حتى يسقط رداي وقيل السعي هاهنا فص السار وبمعنا لا ط و علم الاطعام
والعسل والمطيب للجمعة وليس افضل الساب والسعي في الله على ضربين احدهما
العدو والاسراع في المسعى كالسعي من الصفا والمروة والناسي القصد والعمل
كقوله عز وجل «ان سعيكم لسنى» وسعى لها سعيها وهو مومس «**فاسعوا الى ذكر الله**»
وفي الخبر الصحيح عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) اذا اقمتم الصلوات ولا تباهوا
سعون ولكن انما هاهنا مسعون وعليكم السكنة فما دركم فصلوا وما فانكم فامضوا قوله
«**فاسعوا الى ذكر الله**» فالدك هاهنا الخطيئة على قول الجمهور، وقيل هو صلوا الجمعة
والمعنى احرصوا وافضدوا الى صلوا الجمعة عبر منافس «**فادروا السع**» يعنى
السع والسرى لان اسم السع سبأ ولهما جميعا واما يحرم السع والسرى عند الادان
الناسي وقال **الزهري** وعند خروج الامام وكان منادى في الاس ان في الزمان الاول
اذا ادن للجمعة حرم السع وراى **القاسم بن محمد بن ابي نكر** امرأه تسرى عطرا
فخرج **القاسم** الى الجمعة فوجد الامام قد خرج فلما رجع امه اهلته ردالسع ومذهب
الفهاء ان السع يصح وان كان محرما وقال **عطاء بن ابي رباح** يحرم السع والرفاد
واللهو والصعا وان نكبت كانا وان ناي الرجل اهله «**ولكم حرركم**» اي -
ذلك الذي ذكرت من حضور الجمعة وبرك السع والاسماع الى الخطيئة واذا افرصه
حرركم من المنابع «ان كنتم تعلمون» مصالح انفسكم روى عن ابي عمر و ابي
هريرة ايها سمعوا رسول الله (ص) يقول وهو على اعواد منبر ليسهن افوام عن ودعهم

الجمعات اولهم من الله على قلوبهم لم يكون من العاقلين
وعن حاتم أن رسول الله (ص) قال « من رك الجمعة بلانا من عرس صوره طمع الله
على قلبه » وروى به صلى الله عليه وسلم خطب فقال « ان الله قد امر من عليكم الجمعة
في يومى هذا في مقامى هذا ، فمن تركها في جناي وبعد مماتي وله امام عادل او حابر
من عرسه فلا يترك الله له ولا جمع الله سمله الا فلاح له الا فلا صوم له ومن باب باب الله عليه »
وعن ميمون بن ابي سبب قال اردت الجمعة من الاحتجاج قال فهتأت للدهاء
ثم قلت ان اذهب أصلي خلف هذا ؟ فقلت من اذهب ثم لا اذهب فاداني مناد
من جانب السب « نايتها الدين آتموا اذا تؤدى للصوصه من يوم الجمعة فاسعوا
الى ذكر الله »

فصل

احلف اهل العلم في موضع اقامه الجمعة وفي العدد الذي بمقتد بهم الجمعة وفي المسافه
الى حب ان يوتى منها اما الموضع فذهب قوم الى ان كل قرية اجمع فيها اربعون
رجلا من اهل الكمال بان يكونوا احرارا عاقلين بالغين مقيمين لا يطعمون عنها
سأ ولا صفا الا طعن حاحه حب عليهم اقامه الجمعة فيها وهو قول عبد الله بن
عبد الله وعمر بن عبد العزيز و به قال السافعي و احمد واسحق وقالوا لا بمقتد
الجمعة نازل من ارض رجلا على هذا الصفة وسرط عمر بن عبد العزيز مع عدد الاربعين
ان يكون فيهم وال والوالى عسر سرط عبد السافعي وقال علي (ع) « لاجمعة الا في
مصر حامع وهو قول اصحاب الرأي ثم عبد الله بن حنفه بمقتد بربعه والوالى سرط
وقال الاوراعي و ابو يوسف بمقتد بثلثه اذا كان فيهم وال وقال الحسن و ابو ثور
بمقتد بناس كسائر الصلوات وقال ربيعة بمقتد بناس عسر حلا والدليل على اقامتها
في القرى ما روى عن ابن عباس قال ان اول جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد
رسول الله (ص) في مسجد عبد القيس حوانا من التخرن و اذا كان الرجل مصما في
قرية لاهام فيها الجمعة او كان مع ما في ربه فذهب قوم الى انه كان يلهمه الله

ومن موضع الجمعة يلزمهم حضور الجمعة وإن كان لا يسلمهم النداء فلاحمعه عليهم ومن هذا قول السافعي وأحمد وإسحق والسرطان يسلمهم بقاء مودن جهوري الصوت ، يودن في وقت يكون الأصوات هادئة والرياح ساكنة فكل فريه يكون من موضع الجمعة في الغرب على هذا المدرج على أهلها حضور الجمعة وقال سعيد بن المسيب يحب على من آوا المسب وقال الرهري يحب على من كان على سبه آمبال وقال ربيعة على أربعة آمبال وقال مالك والثوري ثلثة آمبال وقال أبو حنيفة لاجمعه على أهل سواد فريه كانت الفريه أو بعدد وكل من لم يره صلوا الجمعة لا يحوران سافر يوم الجمعة بعد الزوال قبل أن يصلي الجمعة ، أمّا قبل الزوال بعد طلوع الفجر يحور عناءه بكر إلا أن يكون سفر سفر طاعة من حج أو عرو ، وذهب بعضهم إلى أنه إذا أصبح يوم الجمعة مقبلاً فلا يسافر حتى يصلي الجمعة والدليل على حوار روى عن ابن عباس ، قال مع السبي (ص) عبد الله بن رواحة في سره

فوافق ذلك اليوم الجمعة فعدا أصحابه وقال أحلف فاصلي مع رسول الله (ص) ثم لحفهم فلما صلى مع السبي (ص) رآ ، فقال « ما مبعل أن بعدو مع أصحابك » - قال أردب أصلي معك ثم الحفهم فقال « لو انقب ما في الأرض ما أدرك فصل عدوهم » وروى أن عمر بن الخطاب سمع رجلاً عليه هبات السفر يقول لولا أن اليوم يوم الجمعة ، لحربُ فقال عمر أخرج فان الجمعة لا تحسن عن سفر

أما فصل يوم الجمعة فقد روى عن أبي هريرة قال حرج السبي الطور فلبس كعب الاحبار فجلس معه فحدثني عن التواريخ وحدثني عن رسول الله (ص) فكان فيما حدثني أن قلت له قال رسول الله (ص) « خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه أخط وفيه مات وفيه يس عليه وفيه نوح الساعة وما من دابة إلا وهي مسبحة يوم الجمعة من حين يطلع الشمس سعفا من الساعة إلا الحن والأس وفيه ساعة لا يصادفها عبد المسلم وهو يصلي سأل الله تعالى سباً إلا أعطانا » - وقال كعب ذلك في كل سنة يوم فعمل ل في كل جمعة قال فقرأ كعب التورات فقال صدق رسول الله قال أبو هريرة سمعت كعب

عبدالله بن سلام فحدثه بمجلسي مع كتب الاحبار وما حدثه في يوم الجمعة
قال عبدالله بن سلام قد علمت انه ساعه هي هي آخر ساعه في يوم الجمعة قال
ابو هريرة وكيف يكون آخر ساعه في يوم الجمعة وقد قال رسول الله (ص) « لا
يصادفها عند مسلم وهو يصلي و تلك ساعه لا يصلي فيها » فقال عبدالله بن سلام
الم يقل رسول الله (ص) من جلس مجلساً سطر الصلوة فهو في صلوة حتى يصلها »
قال ابو هريرة بلى قال فهو ذلك و روى مرفوعاً قال صلى الله عليه وسلم
« الساعة التي سيحاج فيها الدنيا و يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشمس اعقل ما
يكون الناس » وفي رواه اخرى قال « المسوا الساعة التي في الجمعة بعد العصر
الى غروب الشمس » و قال « اذا طلب احدكم حاجه فليطلبها قبل مغيب الشمس
يوم الجمعة » وفي رواه ابى نوره عن ابى موسى عن رسول الله (ص) « تلك الساعة
ما بين ان يجلس الامام الى انقضاء الصلوة » وعن عبدالله بن رافع عن ابى هريرة
قال قال رسول الله (ص) « اليوم الموعود يوم القمامة والمسيهود يوم عرفه والا هذ
يوم الجمعة لا يطلب الشمس ولا غرب على يوم افضل من يوم الجمعة لا رافعها عند
مسلم سأل الله فيها حبرا الا اعطا ولا سمع من سى الا اعاد) وعن اوس بن اوس
قال قال النبي (ص) « ان من افضل ايامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه قس و
فيه النجاة وفيه الصلوة فاكثروا على من الصلوة فيه فان صلواتكم معروضة على »
فقالوا يا رسول الله وكيف يعرض صلواتنا عليك و قد ارميت فقال « ان الله
عز وجل حرم على الارض ان تاكل احساد الانساء » و قال (ص) « اذا كان يوم
الجمعة نادى الطار الطير والوحوش الوحوش والسباع السباع سلام عليكم
هذا يوم صالح كريم » وقال صلى الله عليه وسلم « ان ليلة الجمعة و يوم الجمعة
اربعه وعشرون ساعه لله في كل ساعه سمانه الف عس من النار » وعن انس بن مالك
قال سمعت رسول الله (ص) يقول « انا بنى حبرئيل (ع) وفي ذلك كهيته المرأ النساء
فيه تكنه السوداء فقلت ما هذ يا حبرئيل ؟ - قال هذا الجمعة عت فيها لك ربك
عز وجل يكون لك عبدا ولا منك من بعدك و قلت ما لنا فيها ؟ - قال حبرا كسرا

اسم الآخرون السابقون يوم الصامه وفيها ساعه لا واقفها عند صلتي يسأل الله سئالا اعطا اما - فقلت ما هذ السكبه السوداء؟ - قال هذ الساعه يعوم يوم الجمعة و حين نسمه عند ما يوم المريد - فلب وما المريد؟ - قال ان ربك اتحد في الحبه و ادنا افصح من مسك امص ، فاذا كان يوم الجمعة من امام الآخزه هبط الرب مبارك و عالي عن عرسه الى كرسه و حف الكرسي حين ان من نور فجلس عليها السون و حف الممار بكراسي من ذهب فجلس عليها السهده و هبط اهل العرف من عرفهم فجلسوا على كسان المسك لا رون لاهل الكرسي و الممار عليهم فصلا في المجلس و بدولهم و الدلال و الاكرام فعول «سلوني» - فعولون سالك الرصا نار - فقال «رصاي احلكنم داري وانا لكم كرامتي» ثم يقول «سلوني» - فعولون باجمعهم سالك الرصا ، فسهد لهم على الرصا فعول «يا اهل الحبه ابي لولم ارض عنكم لم اسكنكم حسي؟ فهذا يوم المريد فسلوني وجميعوني على كلمه واحد ودرصنا فارصعا» - قال ثم بمعها عليهم - «مالا عس راب ولا ادن سمع ولا حطر على فلب سر» - وعن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) «اذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من ابواب المسجد ملائكه يكتسون الناس على مبارلهم الاول فالاول فاذا حرح الامام طوب الصحف و اسمعوا الخطبه و المهر الى الصلو كالمهدي يده ثم الادي بلبه كالمهدي يفر ثم الادي بلبه كالمهدي كسا» حتى ذكر الدحاحه والنص «و عن علقمه بن قيس قال حرح مع عبد الله بن مسعود الى الجمعة فوجد بلبه قد سمعو فقال رابع اربعه و ما راع اربعه بعد ثم قال سمع رسول الله (ص) يقول «ان الناس يجلسون من الله يوم الصامه على قدر رواحهم الى الجمعة الاول ثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع» وقال «ما راع اربعه بعد» وفي رواه ابن عباس عن النبي (ص) قال «ان اهل الحبه يرورون ربهم عروحل في كل يوم جمعه في رمال الكافور و افرهم منه مجلسا اسرعهم اليه يوم الجمعة و اكرهم عدا»

«فاذا قضيت الصلوه» اي - اذا فرغ من الصلو «فانصرفوا في الارض»

للمحار والمصرف في حوائجكم «وانبعوا من فضل الله» بمعنى الرزق وقد سمع
 اخيه كهموله «واذا حللتم فاصطادوا» قال ابن عباس ان سب فاحرج وان سب
 فاقعد، وان سب فصل الى المصر وقيل «فانصرفوا في الارض» ليس لطلب الدنيا لكن
 لبعاده من مصر، وحصول حمار ورياح اح في الله، وقيل «انبعوا من فضل الله» هو طلب
 العلم «وادكروا الله كمرآة» اسكروا على ما وقعكم لطاعه واداء ورائصه
 «لعلكم تفلحون» يظفرون بما يريدون

«واذا رايو نجاره» قيل في التفسير اصاب اهل المدينة جوع وعلاء سعر
 فقدمت عبد رحمة بن خليفة الكلبي من الشام ومعه من وكان رجلا احرا وكان
 ذلك قبل ان يسلم فوافى قنوه وقد صلو الجمعة فانصوا عن النبي (ص) وبركو
 فانما في الحطه على المسر ولم يبق مع النبي (ص) الا اى عشر رجلا و فهم
 انونكر وعمر وقيل لم يبق معه الا ثمانية نفر فقال النبي (ص) «والذى نفسى مد
 لواء يدرى بها حتى لاسمى معي احد، لاسئل الوادى عليكم ارا» وانما قال «اولهوا»
 لان العسكر كان يصرب من يديه الطل والمراهم، معنى «اذا رايو نجاره» اوسما
 بلههم وسيعلمهم عن الطاعه وذكرا لله «انصوا اليها» اى - الى المحار ويعرفوا عيل
 وحسن المحار رجوع الكمانه اليها لا يها هي الا هم لهم واما الطل سب للمحار
 «وبركوك» اى - على المسر «فانما» حطب قال علقمه سئل عبد الله اكان النبي
 (ص) يحطب فانما او فاعدا؟ - فقال اما بقرأ «وبركوك فائما» روى عن حازم بن
 عبد الله قال كان النبي (ص) يحطب يوم الجمعة حطس فانما بفصل سبهما جلوس
 وعن حازم بن سمره قال كتب اصل مع النبي (ص) فكان صلو فصدوا وحطس فصدوا
 وفي بعض الاحاد في صلو في الاصل ركعتين ردت في الحصر الا في الجمعة
 لمكان الحطه «فل» نامحمد «ما عبد الله» مما اعد لاوليائه من النوا «حتر
 من الله و من الجاره» اى - معصوا عن النبي (ص) اطلب الرزق «والله حير الرازيين»
 فانما فاسالوا ومنه فاطلوا فانه الرازي على الجمعه لانه المبدع للرزي المحرج
 له عن حد العدم

الموتة الثالثة

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عربی ارلی، حصار صمدی لکنه
 للمومنین ولی، و بالعاصی صبی، لیس له فی حماله کفی و لافی حلاله سبی و للعصا
 من المومنین ولی ایست نظم لطیف و آراسه نام، دل را اس اسب و جان ا نعمان
 اردوس نادگار و رخا عافان سلام، الله اسب مگانه مکنا، در دات و صفات مهمما،
 ارم مانسی، خدا و در حکم بی حرا سبوند رازسب، و موسسد دعا، در آرماس
 باعطاس و در صمانها ا وفا سمع اسب سمع و بصیر مصر مرید اراد، مکلم
 نکلام، نافی معا، رحمان اسب مهران، که ریند بحساید و حافان را ا همه حفا
 بر ریس آید مد اگر چه بدکار اسب و ارحم کر امار اسب رحمان او را آمر رکار
 و حرم او را در گذار اسب خوب نگار سب و در گمار اسب، عالم را صانع و خلق را
 نگهدار اسب دسم رادارد ردوس را مار اسب، بصع در دند هر کس و در خان
 احباس فرار اسب هرامندی را نقد، و هر صمان را سسد کار اسب، رحیم اسب که
 رحمت خود بر مومنان ماران کرد و عطای خود بر انسان بران کرد هر کس را
 آخه صلاح و بهسه آنکس دند آن کرد، معاصی خلق و بر حلم خود بهان کرد
 امر و سر او نقد، و فردا عفو او وعد هر ریان که تمام او ناطق اسب ناک اسب، هر دل که
 بهر او ناکر اسب آناد اسب و ناد کنند او در اس جهان و در آن جهان آراد سب
 حون ناد و آرم ارمان آرادم حر ناد و هر چه بود رف ار نادم

فوله (نَسَّحَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)
 هو الملك والملک، مالک الملك و ملک الملوك نادا بحصیف اوسب که
 ملکس را عزل سب، و حدس را هرل سب و عرس را دل سب، و حکمس را رد
 سب، او راند، سب، و ارونند سب مد مومن معبد حون داید که مالک بحصیف
 اوسب حل حلاله لوح دعاوی بسکند ساط هوس در بوردد دامان کومس در کسد،
 و مالک مطلق را ملک و ملک مسلّم دارد، مراد خود مقدم دارد سگس آند که هیچ
 مخلوق را ندل کند، ما اربهر حیهای و لقمهای گردن رافراسه خود بسکند

و من قصد البحر اسمع السواها من عرف الله لم يحمل دلال الحلق
هر که حلال حق بناسب ، ندلال خلق من درندهد ، دست صدق ار کون
کونا بود ، نای عسفن همسه دررا بود دلس درفصه عر نادسا بود ، سرس معدن
سرد والحلال ود ، دربناسن سان افعال بود دردد بنس نور اعشار افعال ود
درمسامن تفحاب روصه وصال ود خلق ناحال ونا کام ونا نام ود ، واوبی حال وی کام
وینام ود ، حه رمان دارد او را حون فردا در سرای آخرت عمدلب ناع عمدب
ود وبارر اراحدب بود

حسن مصور را ار رهد برسندد گما بنم دسا نگداسن رهد بنس
اسب وبنم آخرت نگداسن رهد دللب و سرك حوسن نگس درن ا رهد
حاسب آنها که در دنیا راهد سندد ، در سرائ رسوان فرو آمدند آنها که در بهس
راهد سندد بحطس قدس فرو آمدند وآن طایفه که در حودی خود راهد سندد
اسان را سیلاب وادی لاله الا الله در ربود ، در ان سرائ اراسان حرنه ، در آن
سرائ اسان را ارنه در سرا برد عرب فرو آمدند ، در فیه قرب صمدب اسان
را نار دادند .

«هو الذي بعث في الامس رسولاً منهم ، الآيه السه لسان عر و
وجه براح الكرامه وحلع عليه حسن الولي ، آناز السربه عه مندرسه واسوار
الحقائق عليه لايحه صف آن مهمر عالم اسب وسند ولد آدم در ی سم بود ار
صدف قدر برآمده آفانی روس بود ار فلك افعال سافه در حسی سگرف ودار
وسان دول برآمد آسمان ورمس همه ندو آراسه رال العالمس اورا حقائق نبوت
مرس کرد ، وحصائن قرب گرامی کرد ، وخلق فرسناد نادانان و نادبران وار
حق بی حیران همه در عالم حیرت ودر ظلمت فکرب سرگردان سند حون قدم در عالم
نعب بهاد ، ساط سرع ار گسرد و حیان که مریان ار بهر مهمان سر همد
وصدا و آوار دهد سد سمر دین اسلام بهاد و صلاه دعوب آوار داد
حان نا کان گرسه عدل و بودار دینار سمر اندر سدر نهادی و در دادی صلا

ای بسمی دید اکوون با سیمان لطف کن^۱ وای عریبی کرد اکمون با عرمان کن سجا
سند سحر دعوت بهاد و صلا آوار داد، حوا حکان هریش احاب نکردند،
گمید مارا عار بود تر سحر گدانا و درو سان بسس ۱ فرمان آمد که ای سند اسان
چه رنج میبری؟ طیب حسنه اسان به ار آن اصل است که هر گر نفس نکس
بودد برد

« مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ الْحِمَارِ تَحْمِلُ أَسْمَارًا » مثل اسان مثل حراس است که در نار
وی دفر بود حررا ار آن دفر چه سود؟ که هوس و گوس در ناف ندارد اسان را
نر ار دعوت بوجه سود؛ که رگوس و بردل اسان مهر بگامگی است و ر دند
اسان حجاب عجب نه ریان اسان سرای دگر ماست، نه دل اسان ناب مهر ما
اگر نقد دین میجویی، و سور عسقی ما می طللی ار دلهای درو سان صحابه حوی،
عمار و حباب و سلمان و نودر و صهب و لال که در دل اسان سور عسقی ماست
و در سر اسان حمار سراب دگر ما دل اسان حریق مهر و معجب ما، جان اسان
عریق بطر لطف ما

این درو سان و وصل وبی دارند گویی ر سراب مهر خوئی دارند
در مجلس دگرهای و هوئی دارند می نعر رسد کر و خوئی دارند
« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّى لِّلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ » رَبُّ الْعَالَمِينَ
حلّ حلاله و بعدست اسما و تعال صفاته در این آب مومنان رانکاری میخواند ار
کارهای دین که تمامی دین اسان در آنست، و رسن ار عقوق آنست و ناس بهست
خاودان در گرا درن آنست و آن نمار آدینه است میگوید ای سما که گروندگان
و دوستان و آسانان اند معام بد رفند و معام رسان راست داسند و مرا برعب
اسوار گرفند، و فرمان رداسند

« إِذَا تَوَدَّى لِّلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ » هم نصیحت است و هم وصی و هم
فرمان نصیحت است، ار نکوکاری، و صبت است ار دوست داری، فرمانست ار

بمکخواهی مگوند مذگان من سکو کارم بصبح من سوند دوست دارم
 و صبت من بدردند بک خواهم فرمان من بحای آرند ملکا آن چه فرمانست؟
 « ادا بودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذکر الله » حوون سمارا
 بحوانند بمار آدینه، قصد و آهنگ آن کنند که سمارا بمن بحوانند، پاسخ کنند،
 آهسته آند و بوفار آند سعی اسحا معنی قصد است و عمل، یکی بغسل دیگر
 سوال، سدنکری بوی حوس، چهارم حامه بهر، پنجم بکا آمدن، ششم حوون حاضر
 آمدند مسلمانان را بر تحائندن، هفتم خطبه نموسندن اما غسل فرمانست و سبت
 مصطفی (ص) گفت « ادا ابی احدکم الجمعة فلیعسل » و قال صلی الله علیه وسلم
 « غسل و الجمعة واجب علی کل مسلم » اما سواک، رسول گفت صلی الله علیه وسلم رکعه
 سواک خبر من سبعم رکعه بعر سواک اما طاب، بکار داس بوی حوس و حامه بهر نموسندن
 و مسلمانان را بر تحائندن و خطبه نموسندن، مصطفی (ص) بر حمله گفت « من
 اغسل و الجمعة و لیس من احسن سانه و من من طیب ان کان عند یم ابی الجمعة
 فلم یحط اعنای الناس یم صلی ما کتب الله له یم انصب ادا حرج امامه حتی یرع
 من صلوه کاتب کفار لما بینها و من جمعه الکی قبلها و قال صلی الله علیه وسلم
 « ما علی احدکم ان و حدان یسجد و من لموم الجمعة سوی بوی مهسه » اما بکا آن
 خبر درس است که در سجده در راهی مسجد ناسند، افلمها و ورفها نامهای سدنگان
 منو سمد پنج حوون را نموسند حوون سبسم را هر یکی سری فرمان نموسند و دعا
 کنند حوون دیگر را گاوی نموسند فرمان و دعا کنند حوون سوم را کسی فرمان
 و سمد و دعا کنند حوون چهارم را امرعی فرمان و سمد و دعا کنند حوون محم را خانه ای
 فرمان نموسند و دعا کنند حوون خطب ر منیر سود، درهای مسجد فرو گذارند و
 سبودن خطبه آند و س از آن نام کس نموسند و نه فرمان و د خبر است که
 فرسنگان یکی را بنوسه معناد همی دندند بس بک آدینه او را نموسند گویند
 اللهم ان فلانا لم یاب فان کان صالا فاهد، و ان کان عا لافاعه او امر صا فاسعه و

گفته اند رب العالمین در روز آدینه بند مومن را د حیر و عد داد یکی آنست که خون بیمار آید بهر گامی و قدمی که بردارد، و بر آن نمکی در دیوان نوسند، دیگر بهر قدمی گناهی اردیوان وی سسرد، سدیگر گنا یک همه اروی در گذارد چهارم ساعی است در روز آدینه که در آن ساعت هرحه بند از الله خواهد وی بحسد، پنجم اگر سور الکھف رخواند در آن روز با دیگر آدینه از همه آفات نکه دارد ششم اگر سب آدینه سور الدخان بر خواند هم در آن سب وی را سامرزد، هفتم هر نمکی که در سائر روز آدینه کند یکی صد بوسند، هشتم اگر روز آدینه صد بار بر رسول (ص) درود و بحسب فرسند فردا او را سمع وی انگیزد، هم اگر در سائر روز آدینه وی را احل رسد از عذاب کور این دارد دهم اگر در حمله آن جمع که در جامع باشد یکی را آزاد کند دیگران را همه بوی بحسد هم العوم لاسمی بهم جلسهم

« فاسعوا الی ذکر الله » گفته اند سعی از فرائض بیمار آدینه است که الله مسکوند « فاسعوا الی ذکر الله » و دیگر بیمارها در خانه گرااردن و در مسجد های دیگر آوردن مباح است و بیمار آدینه حر بحامع و جمع گرااردن روا نیست واجب آمد رسید بمسجد رفتن و ریح بر خود بھادن و حیدمب گرااردن حائسی که رب العر گمی خون ریح آمدن بحدمب از بهر من بود، یک نیمه خدمت از مد بر گرفتیم چهار رکعت با دو رکعت آوردیم عیدی امروز یک گام که در را من برداری صانع نمی کنم هفتاد ساله را بوحید رفه و دست بار در آمد کوفه عمر و کی صانع کنم و ریح خدمت و کی اطل کنم؟ امروز ارحانه مسجد می آی فردا از خانه بگور خواهی آمد امروز که با حصار می آی مراد و بساط ا جمع دوسان، خدمت خودار بون گرفتیم و ریح و صانع نکردم چه گویی فردا که با صطرار آی، فردا و حیدنا، عفو و معفرت از و کی دریم دارم ۱۴

۶۳ = سورة المافقین = مدیه

بوة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحسان مهربان
 « ادا حآئك المافقون » که سو آسند دوروان « قالوا » گویند « بشهدائك
 لرسول الله » کواهی دهم که بو رسول حدایی « والله يعلم انك لرسوله » والله
 خود میداند که بو رسول اوئی « والله بشهد ان المافقين لكاذبون (۱) » والله
 کواهی میدهد که آن دوروان دروغ رنای اند

« اتحدوا ايمانهم حنه » سو کمدان حوس را سری کرسند [بحون و
 مال حوس] « فصدوا عن سبل الله » نابر گسند اردا حدای « انهم ساء ما
 كانوا يعملون (۲) » اسامند که بد کارسند که میکند

« ذلك ناپهم اموالهم كفروا » اس آتسب که بگرویدند نار بس کافر
 سدد « قطع على قلوبهم » نامهربانند بر دلهای اسان « فهم لا يفقهون (۳) »
 اروسایی راسی در آن دلها تسود و صواب درساند

« وادار انهم تعحك احسانهم » و حون در بگری بهای اسان « حسم برا
 حوس آند « وان يقولوا نسمع لقولهم » و اگر سحن گویند کوس فراسحن اسان
 داری « كانهم حش مستده » گویی بلهانی اند نادوار نهاد « يحسون كل صبحه
 عليهم » هر نانکی را ر حوسن بیدارند [ارند دلی] « هم العدو فاحذرهم » اسان
 دسماند بر هر می ناس « فانلهم الله » بفرماد الله اسان را « اني توفكون (۴) »
 [اردنی ناس روسی و سحنی ناس راسی] حه حیرا اسان را بر میگرداند^۱

« وادافل لهم » و حون اسان را گویند « تعالوا نسمع منكم رسول الله »
 مانند نا آمر رس خواهد سما را رسول حدای « ولواؤهم » سر بر گردانیدند
 « ورا انهم يصدون وهم مبكرون (۵) » و اسان را دندی که بر می گسند^۲ گردن کسان

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ» یکسانست براسان ^۱ «اسعمرت لهم ام لم نسمعهم لهم» که آمررس حواهی اسان را ناآمررس بحواهی «لن نعرف الله لهم» تا مررد الله اسان را «ان الله لا يهدي القوم الماسقين» ^(۶)، الله را نماید نافرمانان را

«هم الذين يقولون» اساءد که میگویند «لا نؤمنوا على من عند رسول الله» نعمه میگوید براسان که رد یک رسول خدا اند «حی یفصوا» تا باز را کند «ولله حرا ان السموات والارض» و حرا نه های روری الله راست در آسمانها و در زمین «ولكن المافس لا یفهمون» ^(۷) لیکن منافقان در نمی یابند

«يقولون لن رجعا الى المدينة» میگویند اگر ما ناسهر رسم «لنحرج الا عزمها الادل» تا حار مرون کمدهر که از ا در او غریب بر او را که حواری «والله العرة و لرسوله و للمومنين» و عر الله راست و رسول او را و مومنان را «ولكن المافس لا یعلمون» ^(۸) لیکن منافقان نمی دانند

«فانها الذين آمنوا» ای گروندگان «لأنهم أموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله» مسعول مدارد سما را مال سما و فرزندان سما از ناد حدای «ومن یفعل ذلك» و هر که آن کند «فاولیک هم الحاسرون» ^(۹) اسانند زبان کاران

«واقفوا مما رر فاکم» و معه کسند از آنچه سما را روری دادند «من قبل ان یابی احدکم الموت» پس از آنکه مرگ آید یکی از شما «فیقول رب» او گوید خدا خدای منم «ثولا اخر یسی الی احل فریب» حرام را اس نگذاری ا رمایی نرد یک «فاصدق» ناصدقه دهم «واکمن من الصالحین» ^(۱۰) و از میانکسان و اسان اسم «ولن یوحی الله نسیاً» و ناس نگذاری الله هتکس را «اداً حاً احلها» که سرانجام او آید «والله حسر» نما یعملون ^(۱۱) و الله داناست نکرد سما و آگا از آن

السورة الباقية

این سوره دارد آنست صدوه ماد که همه همصد و هفتاد و سس حرف، جمله نه مدینه و فرو آمد در این سوره ناسح است و مسح حسب و الناسح قوله «سواء علیهم

اسمعربلهم ، الآله وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ
سور المافقین برىء من المفاق »

فوله تعالى « اذاحآ المافقون قالوا نشهد انك لرسول الله » هذا كموله
« وادالوا الدین آمنوا فالوا آمنوا دانا لکوم فالوا آمنوا دانا حاو کحک حوک بمالم بحک
به الله » والمافق هو الذى یصد فک لسانه و یکذک فله ، أحد من المافق وهو
حجر الربوع والعلب والصب وهو الذى یخرج منه اذا احد الصاد المافق وهو
حجر الذى یدخل فیه أحد کل ذلك من المفق وهو السرب ، مافق الرجل وسعوا وسع
بمعنی واحد سئل حدیقة من المافق فقال الذى صف الاسلام ولا یعمل به وهم الیوم سر
مهم لا یهم كانوا یومند بکمنونه وهم الیوم یطهرونه وقیل معنی یشهد یحلف بذل علیه
فوله « اجدوا انما یهم حة » وقال فسی بن ذریح

واسهد عبدالله ابی احها فهذا لها عمدی فما عدها لها

والآله رب فی عبدالله بن ابی و اصحابه ، كانوا یشهدون لرسول الله (ص)
الرساله وهم مبکرون له یقلوبهم فکساوا اذا یشهدوا مجمعا مدحوا
« وفالوا نشهد انک لرسول الله » صادقا وکاوا یحلمون علی ذلك وعلی انهم یقولون
ذلك عن قلوبهم فقال الله عزوجل « والله یعلم انک لرسوله » دحل الالام لکسر الالف
وهذا اعراض وهو من کلام الله سبحانه فیه تعظیم لیس « والله یشهد » ای - یحلف
وقیل یعلم ان المافقین لکادبون فی قولهم « نشهد » لا یهم لاسهدون اذا حلوا
بل یقولون « انما یح مسبهرون » معنی آب آتس که مافقان درحضر ثبوت
ومجمع مسلمانان سو گند مسجوردند که ما ارصدی دل واعقاد درسب رسالت و سوب
یوندر قسم ، وارصدی نالی نقای گواهی مندهم که ورسول حدائی رب العالمین
اسان را آنچه گفند ، که ارصدی دل گواهی مندهم ، دروع رن کرد که به ارصدی
دل واعقادناک میگفند ، بلکه ارتفاق میگفند که با ازان خود درحلو میگفند
« انما یح مسبهرون » ان حیاسب که کسی گوید من « الحمد لله رب العالمین »
محوام ، یوی را کوئی دروع کمی بسب اس دروع مافق آب وی گردد ، به ناعس
« الحمد لله » ، یعنی که بودروع مسکوئی که محوام نه « الحمد لله » دروعسب وقیل

معنى قوله « تكادون » اى - مكدون
 « اتحدوا ايمانهم » اى - حلهم الكاد « حة » وفاه و سر سسرون

بها قال الاعشى

اذا انت لم تجعل لعرضك حنة من المال سارالدم كل مسر
 و قل « اتحدوا ايمانهم حة » من الفعل بعصموا بها دماهم و اموالهم
 « فصدوا عن سبل الله » اى - اعرصوا عن طاعة الله و قل صدوا عزمهم عن الايمان
 فى السر « انهم سآ ما كانوا يعملون » نس ما عملوا من المعاف و صرف الناس عن دين -
 الله و قوله « كانوا » افاد انهم بهد الصفة مذكابوا ذلك، اى - هذا الاسم لهم بالمعاف
 وهذا الكذب من الله لهم سب ا هم « آموا » فى الطاهر و بالقول « و كمروا » فى
 السر بالقلب « آموا » مسر و « و كمروا » مسر و « قطع على قلوبهم »
 حسم عليها حتى لا يدخلها الا ما حراء على نفاهم « فهم لا يفقهون » اى - لا يفعلون
 الهدى ولا يعرفون صحة الايمان كما يعرفه المومنون

« و اذا رانهم تفحك احسانهم » معنى لحسن صورهم و طول فاما بهم
 قال ابن عباس كان عبد الله بن ابي حسنا فصحا، حلو الكلام، و كان اذا حاء
 فاعذر الى رسول الله (ص) اعجبه حسن كلامه و ذلك قوله « و ان تقولوا اسمع لقولهم »
 معنى لعصاه كلامهم و قل « اسمع لقولهم » لاله الا الله و و الحبر عن
 رسول الله (ص) « ان الله يسمع البلى الذى يلقى بلسانه كما يلقى النافى السبها »
 « كانهم حسب مسددة » اى - هم فى قلبه بفقهم و عدم عقلم و تدبرهم « حسب » منصوبه
 معاله الى الحداد يقال اسدب السىء اذا امله السفل للسكس و اراد بها لسب
 باسجار بمر و لكها « حسب مسددة » الى حائط و قل اراد بالحسب المسد الذى
 نا كلب احوافها برى صحبته من هدى و هى حاو به ما كلة، اى - هم انه اح حاو به و
 احسام عن المعنى حاله ورا ابو عمرو و الكسالى « حسب » سكون السن جمع حسه
 كنده و دن ورا النافون بسم السن كسر و مر و فى الحبر « مثل المومن
 كمثل الحامه من الرزع بمثلها الریح مر هكندا و مر هكندا و مثل المنافق مثل

الارض المحذنه على الارض حتى يكون احصافها نمر بم وصمهم الله عروجل فالحسن
فقال « يحسون كل صحنه عليهم » قال مقاتل ان نادى ماد في العسكر او انقلب
دا به اوسد ناسد صالطوا انهم برادون بذلك لما في فلوبهم من الرعب قال الشاعر
ولوا بها عصور لحسبها مسومه يدعو عبدا وارتما

وقيل لا بهم على وحل من ان سر الله فيهم امرا بهمك اسارهم و تسح دماءهم
واموالهم وقيل لانهم لهم بالله ولا فو لهم في دين الله وليس كذلك المؤمن لا ته
قوى القلب بالله سحاح السرم قال « هم العدو فاحذرهم » اي - بوق كدهم
ولا نامن معرّتهم ولا نبق بهم فابهم اعداؤك في السر « فابهم الله » اي - لمهمهم الله
« اني يوفكون » بصفون عن الحق

« وادا قيل لهم » يعنى عبد الله بن ابي و اصحابه « نعالوا نسمعرتكم
رسول الله لووا روسهم » اي - عطفوا روسهم و امالوها بكرا عمادعوا اله فرا
نافع و يعقوب « لووا روسهم » بالتحصيف والنافون بالسديد ومعنى السديد ا بهم
فعلوا ذلك مر بعد مر « ورايهم بضون » اي - تعرضون بوجوههم رعه عن-
الاستعمار « وهم مستكرون » معطمون عن الحق ابن عباس كعب سب رول
ابن آب آن ود كه نفاق عبد الله بن ابي در ميان صحابه آكارا كسب و سجنهائى
رسب كه كفه بود ميان حلق افناد قومى ارفسله وعسر وى كفسد اورا كه برا
و بسران را فصيح رسد و رسوا كسبند آناى فرا آنى كه فرو آمد و اسرار سما
ديرون افناد و رانها در سما درار كسب را سما آسب كه بر رسول خدا سوندو
كما خود را عذر بهند ، و سوبه و استعمار باز كردند نا رسول خدا ار هر سما
آمر رس حواهد ارحق سجنهائى عبد الله منافق حوان سجن سبب از كتر
و سرافراى سر سجنهائى و روى بگردا مد و كردن سجنهائى و كعب من حه كفه ام
از نا كفسى ا مرا عذر ناند حواس ؟ مرا فرمودند كه وى ايمان آر آوردم
ومرا فرمودند كه ركو مال مدود ، دادم ، اسحا نمائد مگر سجود فراوى بردن ،
اگر حواهد نا او را سجود برم ؟ و ان سجن از انكار و بكر مسكف ، وار نك

داسب اسعفار رسول (ص)

قوله تعالى «سواء عليهم اسعفرت لهم ام لم تسعفرت لهم لن نعم الله عليهم»
 هذا نزل في قوم من المنافقين ، علم الله تعالى ان عافيتهم موت على النفاق فقال ان -
 الاسعفار السبي (ص) لا معهم فسواء اسعفرت لهم ام لم تسعفرت لهم لا يؤمنون ولا يسمعون
 اسعفار لانه كان يسعفرت لهم على معنى سوائه لهم بوفيق الايمان ومعرف العصفان
 وقيل لما قال الله عز وجل ان يسعفرت لهم سبعين مئة فلن نعم الله عليهم قال السبي (ص)
 « لا يردن على السبعين » فانزل الله تعالى « سواء عليهم اسعفرت لهم »

وقوله « ان الله لا يهدي القوم العاصين » اي - لا يرسل القوم الجاحدين عن طاعته
 « هم الذين يقولون لا نؤمنوا على من عند رسول الله حتى يبعثوا »
 اي - يعرفوا عنه ويرجعوا الى فائلهم وعسايرهم « ولله حرائق السموات والارض »
 معاصيها سد لانه هو المالك ، العادر ، الرأى ، فلا يقد احد ان يعطى احدا سببا
 الا ناديه ولا ان يمنعه سببا الا مسسه وقيل حرائق الله ، مقدوراته التي تخرج
 منها ما شاء « ولكن المنافقين لا يفقهون » ان امر اذا اراد ما « ان يقول له
 كن فكون »

« يقولون لن رجعا الى المدينة لتخرجنا الاعر منها الاول » معسران
 كعسند رسول خدا در عراء نبي المصطلق بود و حركتا بر سر آبي و دكه آن را
 هر نسع مي كعسند ، و نصرت و طغر در آن عرا مسلمانان را بود رسول خدا (ص)
 و نازان ار آيتا ناز كعسند ناعسبت فراوان از انواع و اموال و بردگان دو مرد ر
 سر آت خلاف كردند و بهم بر آو بحدس مكى مومن مهاجر و مكى منافق آن
 مومن نام وى جمال بود لطمه اى رد بر آن منافق سوري وسعفى از اسان بر آمد ،
 منافق كعف نال الاضار مهاجر كعف نال للمهاجرين عبد الله انى آوار اسان سمسند
 بسامد ، و مرد خود را حسان ديد ، كعف ما صحبنا هذا الرجل ليلطم ؟ ما در صحب
 اس مرد نه بدان آمدن ما را لطمه رسد و حوار دارند آنكه روى ا قوم حوس
 كرد و كعف لاسمعوا على هؤلاء ليعودوا الى عسايرهم و عرفوا عن هذا الرجل اس
 دروسان كه كرد اس مرد مگر دند ، اسان را حرم دهند و مراسان را هنج لعقب

مکشد تا از این مرد نابراکمند میل ما با وی حائس که گفته اند سمن کلنک
 ناکلک سگک را فریده کن تا برا حورد «وَلَيْسَ رَحِمًا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُتُحَرِّجَ الْأَعْرَضَ
 مِنْهَا الْأَدْلُ» اگر ما مدینه روم هر که عرب بر اسب سرون کند از مدینه او را
 که حوار راست، یعنی که عرب بر سمن و محمد و اصحاب وی حوار د و من اسان
 را از مدینه سرون کنم و زدن ارفم کودک و د، در آن مجمع حاضر و د گف
 اب والله الدليل القليل المنعص في قومك و محمد في عز من الرحمن ومود من المسلمين
 این کودک روی به عبد الله مافق نهاد و گف دلیل و قلیل و حوار و ناکس و نا حر
 بوی و سمن داسه قوم خود و بی و محمد (ص) عرب راست و کریم بر خدای عرب،
 و همه مسلما ان را دوست عبد الله برسند، گف اسکت فاما کتب الع
 بس و زدن ارفم نامد و آن قصه ارسول خدا (ص) نگف رسول بحکم آنکه
 و د کودک بود گف «لعلك عصبت عليه فاحطاسمعاك» مگر با وی بحسم بودی
 و سمع تو خطا سید گف لا والله که راست سیدم، و بحصب این سخن گف
 رسول (ص) عبد الله را بخواند، گف «اب صاحب الکلام الذی یلعی؟» بو گفته ای
 آن سخن که بمن رسد؟- عبد الله سو کند حورد که من ا سخن نگفم و د
 بر من دروغ می بهد جماعی ارا نصار که به عبد الله بعلی داسند نامدند، گفند
 این عبد الله مهر ماس و ریس ما، سخن کودک روی سودن مگر صواب ناسد
 که آن مهر حسن سخن بگوید و کودک بعلط سید رسول خدا (ص) سخن اسان را
 و صدق اسان را بندد و بعد از آن جماعی ارا نصار زبان در دند کسیدند
 که بر عبد الله این دروغ نهاد، و زدن ارفم گف من سرمسار همی بودم و
 حوسس را ارسرم کسند همی داسم (۱) از مصطفی (ص) و ماران ناب العالمین آب
 فرساده که «يَقُولُونَ لَيْسَ رَحِمًا إِلَى الْمَدِينَةِ» و د گف رسول خدا گوس من
 گروف و گف «وف ادنک، وف ادنک نا علام» گوسب بوا بود گوسب بوا
 بود ای علام! و گفته اند که رسول خدا (ص) بر آسندن حصیر رسد، مردی و د از
 مومنان و محصلان انصار، گف نا آسند نو رسد که آن صاحب سما از بهر ما

چه گفت؟ آنکه حکایت باز کرد که وی گفت « فبحر حق الاعرمها الادل » آسند
گفت باز رسول الله است والله بحر چه آن سب فهو الدلیل ، والله که بواو را بیرون کمی
اگر خواهی که عرب نبوی و دلیل او آنکه گفت باز رسول الله از را معدود دار که
بس از قدوم مبارک تو به هدیه قوم وی ناح می ساحت که رسر وی بهند و او را
سرور و مهر خوش کسند چون قدم مبارک تو در رسد او معرول و ناحر
کسب همی ندارد که ملک و مناسب از وی نور بودی از آن بهود ناطل میگوید
این عباسی گفت چون این آب فرو آمد، سر وی عبدالله بن عبدالله بن ابی گفت
از رسول الله بمن حبان رسد که بدرم را خواهی کسب اکون بمن فرمای باز سر وی
ردنک و آرم رسول گفت « ل ارفی به و احسن صحبه ماضی معما » نه ، که
ناوی رفو کن و سکو داسب وی فرو میگذار مادام که ناهابود بس چون از آن عرا
باز کسند و بدر هدیه رسدند ، این بسر عیان بدر گرفت و سمسر کسند گفت
والله که برا در هدیه بگذارم ، انگوئی که انا دلیل و محمد عربی ، دلیل منم و
عربی محمد است عبدالله ماضی همچنان بگفت دیگر باز سر گفت والله لا ادعک
حی بقول انا الادل و محمد الاعتر و الله که بگذارم برا در هدیه نانگوئی که
حوار و ناحر منم و عربی و بر رگوار بن محمد است عبدالله این سخن بگفت
آنکه سر گفت اکون بحواری و فرمایگی درسو در هدیه ما ندای که عر حدای
راست و رسول را و مومنان را قال الله تعالی « ولله العره و لرسوله و للمومنین »
عز الله فخر من دوه ، و عر رسوله اظهار دهنه علی الادنان کلها و عر المومنین
سر اناهم علی اعدائهم و قل عز الله الربوبه ، و عر الرسول السق ، و عر -
المومنین العبودیه و قل عز الله الولایه ، لقوله تعالی « هانک الولایه لله الحق »
و عر الرسول الکفایه لقوله « انا کفیک المسهرین » و عر المومنین الرفعه
و الرعایه ، لقوله « و انتم الاعلون ان کسم مومنین » ؟ و جمیع ذلك لله عز القدم ،
لله سعه ، و عر الرسول و عر المومنین لله فعلا و منه و فصلاً فاد الله العر جمعاً و
بقال لا عر الا فی طاعه الله ، و لادل الا فی معصیه الله و ماسوی هبافلا اصل له
« يا ايها الذين آمنوا لا تلهمكم امواتكم و لا اولادکم عن ذکر الله »

قال المعسرّون يعنى الصلوات الخمس في الجماعه بطرف قوله « لا يلبسهم بحار ولا
 سلع عن ذكر الله » والمقدّر « لا يلبسوا بها عن ذكر الله » فسب الفعل لها « ومن يفعل ذلك »
 اى - من سلعها ماله وولد عن ذكر الله « فاولئك هم الخاسرون » اى - المعسرّون
 « وانفقوا مما رزقناكم » قال ابن عباس مردد ركو الاموال اى -
 اجعلوا المال فدا انفسكم وادوا الركو « من قبل ان ياتي احدكم الموت »
 اى - اساءه و بصر الى حاله الناس فسال الرجعه « فيقول رب ثوبا احترقني الى
 احل قرب » اى - هلا احرسنى امهلنى وقبل لاصله فيكون الكلام بمعنى المسمى
 اى - لواحرسنى الى احل قرب ، اى - ابقى زمانا عرطوبل « فاصدق » اى -
 فاصدق واركنى واصنع مالى فى طاعتك كما امرت « واشكى من الصالحين » اى -
 من الناس، كقوله « وكونوا من بعد فوما صالحين » وقوله « ان تكونوا صالحين »
 فعلى هذا رب الآيه فى المنافقين وهوفول مقابل وفل رب الآيه فى المومنين
 والمراد بصلاحهاهما الحج قال ابن عباس ما من احد من موت وكان له مال لم يودّ
 ركوبه واطاق الحج فلم يحج الاسال الرجعه عند الموت وفرا هذا الآيه وقال اكن
 من الصالحين اى - احج فرا ابوعمر و اكون بالواو عطف على « فاصدق » على حكم
 اللفظ وقرأ الآخرون « اكنى » الحزم ردا على اوبل الفعل لولم يكن فيه العناء كان
 محروما وقرأوا اكن على موضع « فاصدق » لاعلى اعطه اذ موضعه ومدبر ان احرسنى
 اصدق واكنى وفى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) « لان يصدق المرء فى حياته
 بدينهم حس من يصدق مانه عند موته » وقال صلى الله عليه وسلم « الذى يصدق
 عند موته او يعق كالذى يهدى اذ اسع » وعن ابى هريرة قال قال رجل نا
 رسول الله اى الصدقه اعظم احرا ؟ - قال « ان يصدق واب صحیح سبح بحسنى الفقر
 بامل العنى ولا يمهل حتى اذا بلغ الحلقوم فلب لغلان كذا و لغلان كذا و قد كان
 لغلان » وثى يوحى الله نفساً ، عن الموت « اذا جاء احثها » المكسوف فى اللوح
 المحفوظ « والله حسرتا نعمتون » قرأ ابونكر بالناء و قرأ الآخرون بالناء
 على الآيه الاولى

الوثة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» در جمله قرآن دهرار و باصد و
سبب و سه حانکه نام الله اسب و در هج حای آن حندان آنا کریم و دلایل فصل
و رحمت و بعینه لطف سبب که در این آیت سبب و بر اکه بر این او نام رحمت اسب
و رحمت، و امید عاصیان و دست آور مفسدان، نام رحمت و رحمت اسب آئین منزل مسافان،
و اسب حان محبان، نام رحمت و رحمت اسب ناح صدق بر سر صدقان، و مسو و ر خاص
در قصه خاصگان، ارسرف نام رحمت و رحمت اسب علم علم در دست عالمان، و حله
حلم در بر عابدان، ارباب نام رحمت و رحمت اسب وحد واحدان و سور عاصیان و سوو
مسافان ارسامع نام رحمت و رحمت اسب

در آنا ما نور اسب که رب العالمین ناموسی کلم الله کلم «انا الله الرحمن
الرحیم، الکرماء تعنی، والحرور صمی، والدنان اسمی، فمن ملی؟»

فوله تعالى «اذا حاکم المفاقون» الآية روراو در عهد ازل عواص قدر
را بحر صلب آدم و رساد ناگوهر های سبب افروز و سه های سه رنگ بر آورد و
بر ساحل وجود بهاد هم مومنان بودند و هم مفاقان حنائکه مومنان را باورد
مفاقان را باورد، اما مومنان را بفصل خود در صدر عز ساط لطف نداس، و
لا ممل، مفاقان را بعدل خود در صف تعال و ر ساط^(۱) قهر و دل نداس، و لاحور
مومنان را ناح سعادت و کرامت بر فرق بهاد، نصب اسان ارکبات این و د که
«فایسروا بعمکم الدی فایعیم به» مفاقان را بعد مدلب و فید اهاب بر نای بهاد
نصب اسان ارکبات این آمد که «فل موبوا بعمکم» اسبب که رب العالمین

گفت «اولئك سالهم تصيبهم من الکتاب» مومنان را گفت «فی مفعصد صدق عند ملک معصود» ماعفان را گفت «فی الذکر الاسفل من النار» اعاد تا الله وانا تا بوحمان ناس که بحت بوحمان آمدن من حسان که مرا فال حسن آمد

فردا در عرصات فاص ماعفان بطفل مومنان، و بروسائی نور اسان همی روید تا صراط رسد آنکه مومنان نسی کردند و سور ایمان و احلاص صراط بار گذارند و کفرو بغان ماعفان دامن اسان گیرد بادر طلب و حیرت برحای نمائند آوار دهند گویند «انظرونا نفوس من نور کم» نور و روسائی از مومنان طلب کنند، مومنان جواب دهند که «ارجعوا وراه کم» ای - ارجعوا الی حکم الارل واطلبوا النور من القسمه این نور از حکم ارل طلب کنند نه ارما هر که را نور دادند، آن نور دادند؛ و هر که را گذاشتند آن نور گذاشتند «ومن لم يجعل الله له ورا فماله من نور وانا اراد الله بقوم سوء فلا مردله» و ان الرجل لعمل عمل اهل الحبه وهو عبدالله من اهل الحبه همه اعر طریق را از خوف این مقام دل و حگر مسح سابعی راند حیانه خود دانسته عافیتی نهاد حیانه خود خواسته، سا حلو بهای عر ران که آن را آس در رد ساحر میهای طاع که باد برداد سا حگرهای صدغان که در گردن آسای فضا در در گردانند هر ازان هرار ولا ساس در این را، و لکن حرعزل نصبت ببحان بسب و حوس سعاف روی بمردها اگر بعراف رمن و آسمان کو سس دارد او را سود نیست و گمان مری که سعاف در کفر است، بلکه کفر در سعاف است، و گمان مری که سعاف در دین است، بلکه دین در سعاف است سکه اصحاب الکف حب کفر داس و لباس نعام ناعور طرار دین داس لکن سعاف و سعاف ار هر دو حاب در کمین و دلا حرم حوس دول روی نمود بوس آن سگ از روی صورت در نعام ناعور و سسندند، کمیند «فمیله کمل الکلب» و مرفع نعام در آن سگ بوسندند، کمیند «بلنه رابعهم کلهم» بس حرم طاع که وف

برع ناد می نیاری بدهند که « و قد معنا الی ما عملوا من عمل فجعلنا » ماء مسورا
 بس سینه آمادان که در حال سکراب مرگ « و بدالهم من الله مالک نکو نوا بحسنون »
 جرات کنند ، بس روی که در لحد ارفله بگردانند بس آسارا که در سب بحسن
 بگانه حواشد

بکی را میگویند بمومه العروس ، دیگری را میگویند بمومه المحروس ،
 بکی را « سماء فی و حوهم من ابر السجود » سائب ، بکی را « تعرف المحرمون
 سماءهم » سائب لایعرباء الناس فان العافه منهمه
 مسکن دل من گرجه فراوان داند در داس عافیت فرو می ماند

۶۴ = سورة الباعث - مكية

البقرة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحسام مهریان
 « نَسْجُ لِّلْهَامَ فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » بناکی می ساند الله اهرچه در آسمانها
 و زمینها حیرانست « لَهُ الْمُلْكُ » ناساهی ادراس [و سراواری وحدائی] « وَهُوَ
 الْحَمْدُ » و سانس نسکو ادراس [و نسکامی] « وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (۱) و او
 رحمه حیر و اسب

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ » او انسب که بنا فرید سما را « فَمِنْكُمْ كَافِرٌ » حسب ارسما
 که ناگروند ای اسب « وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ » و حسب ارسما که گروند ای اسب « وَاللّٰهُ
 يَمَّا نَعْمَلُونَ نَعْمُرُ (۲) » و الله آنچه می کنید دانا و سانس

« خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ » بنا فرید آسمانها و زمینها را بفرمان
 روان « وَصُورَكُمْ » و نسکاس سما را « فَاحْصِ صُورَكُمْ » و نسکاس سما را تمام کرد
 [و نسکرهای سما را در حور کرد] « وَاللّٰهُ الْمَصْرُ (۳) » و آخر بار گسب ناو سب

« نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » میداند هرچه در آسمانها و زمینهاست
 « وَنَعْلَمُ مَا تُشْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ » و میداند هرچه بهان میدارید و آشکارا می کنید
 « وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴) » و الله داناسب بهرچه در دلهاست

« أَلَمْ يَلْعَنُوا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ » تمامد سما حیر آن ناگروند کان که
 بس ارس بودند « فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ » بحسبند گرانساری کار حوس
 [و دسوارای سرانجام حوس] « وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵) » و اسان راسب عذاب
 درد سمای

« ذَلِكَ نَبَأٌ كَانَتْ يَنْهَاهُمْ رَسُولُهُمْ نَالِسَابِ » آن اسان را آن بس آمد که

فرساده‌گان مامی آمدن باستان سعامهای روس «فقالوا» گفتند «ایسر یهدوینا»
 باین مردمان ما را می‌رسانند «فکفروا» کافر شدند «ویوتلوا» و این معام
 بدین من بر گمید «واسعی الله» والله نابی بناری حوس مانند از اسان
 «والله عی حمید» (۶) والله بی نازیب با سانس تمام [خبر در نمی‌یابد او را]
 «رعم آلدن کفروا ان لی نبعوا» تا گردیدگان گفتند که اسان را از
 کور بس گزند «فل یلی وری نبعن» بگو آری بحدای من براسی که سما
 را برانگیزند «ثم نسوون نما عملیم» و من براسی سما را آگاه کند ناچار
 بنادان آنچه می‌کردند «وذلك علی الله بصیر» (۷) و آن بر حدای آسانست
 «فامسوا بالله ورسوله» بگردیدند بالله و فرساده او «واللورالیدی ابرلنا»
 و باین روسائی که فرسادم «والله نما بعملون حسر» (۸) والله بگردان سما
 داناست و از آن آگاه

«نوم بجمعکم» آن روز که سما را فراهم آورد «لنوم الجمع» آن روز
 فراهم آوردن «ذلك يوم النعان» آن روزی بکند گرد آوردن است «ومن نومن
 بالله» و هر که بگردد الله «ويعمل صالحاً» و گردان بکند «تکمر عنه
 سیناه» بسرد و ناسد کند الله او و بدی‌های او «وئجله حباب بحری من بحبها
 الانهار» و در آورد او را در بهسهای که سرود در بر در حان آن حوبهای روان
 «حالدنی فیها اندآ» اسان در آن حاویدان «ذلك المورالعظیم» (۹) آسب
 سروری بر گردان

«واللذنی کفروا وکذبوا نانا» و اسان که کافر شدند و بدو ع داسند
 سحان و سعام ما «اولیک اصحاب النار» اسان دور حان اند «حالدنی فیها»
 حاویدان در آن «ونسی المصیر» (۱) و بد حاگا که آسب
 «ما اصاب من مصة» نرسد هیچ رسیدنی بکس «الانادن الله» مگر بحواس
 حدای «ومن نومن بالله» و هر که بگردد الله «یهد قلبه» الله را نماید دل او را
 [نه بسد کاری و کاره اری] «والله تکل سی علم» (۱۱) والله بهمه حرداناست

«وَاطِيعُوا اللَّهَ» و فرمان بید حدای را «وَاطِيعُوا الرَّسُولَ» و فرمان بید
فرستاد او را «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ» و اگر برگردید «فَأَنَّمَا عَلَيَّ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ» (۱۲) پس رسول ما بعام رسانیدن آسکار است

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله اوست که بسب حرا و حدای «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ» (۱۳) و بر الله و کل دارد و بسب مومنان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آورده اید «وَأُولَادُكُمْ عَدُوًّا
لَكُمْ» از زنان شما و فرزندان شما کس است که دشمن شماست «فَاحْذَرُوهُمْ»
بر حد می بایستد از شما «وَإِنْ يَصْحَوْا» و بیدار شوند «وَأَنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ
أَوْ عَلَىٰ كَفٍّ فَلْيَكْسَبُوا» (۱۴) الله آمرزگار و مهربان است
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و اولادکم فیه «مالهای شما و فرزندان شما فیه دلید و سور
و زمان آن «وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ» (۱۵) و الله اوست که بیدار است اوست مرد
رر گوار [مهاجر را]

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» از جسم و عذاب الله بفرمید حدای که بوانید
«وَأَسْمِعُوا» و فرمان بید بید «وَاطِيعُوا» و فرمان بید «وَأَتَّقُوا حُرًّا لَا يُفْلِحُ
وَحَرِّی اِرْمَالِ ابْنِ حَهَانَ [فردای حوس را] نفعه که د «وَمِنْ ثَوَقٍ سَخَّ بَصَمَهُ»
و هر که دست در مال مردمان گزاردن او بدارد اسبند «فَاوَلَيْكَ هُمُ الْمُهْلَكُونَ» (۱۶)
اسبند که رور به آمدگان اند

«إِنْ تَرْضُوا اللَّهَ فَرَضًا حَسَنًا» اگر و ام بید بید بید الله و امی «لَكُمْ» بضاعه بید
آن سمار ابوی ربوی کند «وَنَعْمَ لَكُمْ» و بامرد سمار «وَاللَّهُ سَكُورٌ حَلِيمٌ» (۱۷)
والله اندک بید بید و فرا گذارند است

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» دانای بهان و آسکارا «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱۸) آن
دانای دانا، بواند داننده

الوثة الثانية

ابن سور يسمر بن مفسران در مدينت سمر دند ' صحاحك كعب مكي اسب
كلبي كعب سه آب ار ابن سور مديني اسب « نا انا ائدني آمو ا ان من اروا حكم
واولادكم » نا آرسه آب، نه مدنه فرو آمد وبافي همه نه مكه هرد آب اسب،
دوبسب و جهل و بك كلمه هرا و همداد حرف و در بن سوه ناسخ اسب و مسسوح
نسب و الناسخ قوله « فانقوا الله ما استطعتم » نسخ قوله تعالى « ابقوا الله حق
نعمانه » وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص) « وما من مولود يولد الا
في سائبك رأسه مكتوب خمس آيات من فاتحه سور العناب » وعن ابي بن كعب
قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور العناب رُفع عنه موب الفحاء »

قوله « نُسِخَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ » وهو كمال القدر
وتمام النصف « وَلَهُ الْحَمْدُ » وهو الحمد الحامدين له وحمد سبحانه لنفسه وحقه
الحمد النساء بذكر الاوصاف الحميلة والافعال الحريلة

« هو الذي خلقكم فيكم كافر وممكم مومن » فيه قولان احدهما،
خلقكم في بطون امهاتكم كفارا ومومنين، و به قال ابن عباس ان الله تعالى خلق
نبي آدم مومناً وكافراً، ثم تبعهم يوم القيامة كما خلقهم مومناً وكافراً وعن
ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص) « ان الاسلام الذي وله الحصر طح
كافرا و قال الله تعالى « ولابد والافحرا كفارا » وفي بعض الاحبار خلق الله
فرعون في بطن امه كافرا و خلق يحيى بن زكريا في بطن امه مومناً و قال صلى الله
عليه وسلم « السعد من سعد في بطن امه والسقي من سقى في بطن امه » وعن
انس عن النبي (ص) قال « وكل الله بالرحم ملكا يقول اي رب قطعه، اي رب
علفه، اي رب مصعه؟ فادا اراد الله ان يعصى خلقها قال : نارب اذكر ابي سعد او
سقي؟ فما الرزق؟ فما الاحل؟ فكسب كذلك في بطن امه والقول الثاني ان الله
سبحانه خلقهم كفروا وآموا وبم الكلام بقوله « هو الذي خلقكم » ثم وصفهم

عدا اب الصدور» من الايمان والمعاى والاحلاص والرباء فاردعوا عن المعاصى وافعلوا على الطاعات فان الله مولى المحاراه

«الم يا تكم» يا اهل المكه «نوا الذين كفروا من قبل» قوم نوح وهود وصالح ولوط «فدا فوا» الفاء للتعصب اى - كفروا فدا فوا «ونال امرهم» فى الدنيا «ولهم عدا اب الم» فى المعى

«ذلك فاه» اى - ذلك العدا اب لما ائزل بهم بسب انه «كاتب نأنيهم ورسولهم بالنبات» اى - بالدلائل والمعجرات والآيات «فقالوا انسر» برسد ونا، انكروا ان يكون خلق يهديهم ويحصن من سبهم فالسو وقبل انكروا ان يكون الرسل من بنى آدم والسر اسم حسن يقع على الواحد والجمع، وهاهنا فى معنى الجمع «فكفروا» بالله والرسول وحجدها واعرضوا عن الايمان «واسمعى الله» عن انماهم ولم يصرروا الله بكفرهم ومعاصيهم سبنا انما اصروا نا نهم لان «الله عى حمده» محمد المومنون من عباده وملائكته ومحمود بحمد نفسه بم احمر عن انكارهم الب فقال «رعم الذين كفروا ان لن نؤمنوا» بروى فى الحديث «رعموا مطه الكذب» وفى روايه «نس مطه الكذب» رعموا لانكاد جد رعم الا فى الكذب و هى له حمزته معنى بها الكلمه، اى - قال الكفار كذبا لانهم ولا حسر فاكذبهم الله تعالى وقال «قل» يا محمد «بلى» لس الامر كما رعمم «وروى نعن» يوم الصامه «هم نسون لما عملتم» فى الدنيا من حروب وبرا وفساد هذا لما يهدد بمرتك فى مواضع من القرآن «وذلك» الب «على الله» سهل هس «نسر» عبر عبر لانه العالم بما ظهر وحمى

«فآمنوا بالله ورسوله» اى - صدقوا بالله انه واحد لا شريك له ومحمد (ص) انه رسوله «والنور الذى ازلنا» بالمرآن انه كلامه ورحمه وسرله «والله لما يعملون حسر» اى - دوعلم ناعمالكم لا يحى عليه منها سىء

«يوم نجمعكم» اى - اذكر يوم نجمعكم «يوم الجمع» اى - لحضور يوم الجمع ولا حله وهو يوم الصامه نجمع فيه الاولون والآخرون والملائكه والانس والجن اجمعون وقبل نجمع فيه النواب والعقاب والطالم والمطلوم والسى ومن

امن به «ذلك يوم العنابي» وهو ماعل من العن وهو قوب الحط والبص في المعامله والمنايعه والمعاسيه واسمعيل العن في هذا الموضع توسع كما قوله «فما ربح بحارهم» والمعون في الحقيقه من عن دينه ودايك اليوم يوم بعن فيه اهل الحق اهل الباطل واهل الهدى اهل الضلاله واهل الايمان اهل الكفر فلاعن اعن منه لان هولاء يدخلون الحيه وهو آلاء يدخلون النار وفي الحبر «ما من عند مومن دخل الحيه الا ارى معهد من النار لو اساء لرداد سكره ما من عند يدخل النار الا ارى معهد من الحيه لو احسن لرداد حشر» وقل معنى العناني انه بعك من استحضره في الدنيا وبها وبت به قوا فوق وفي الممل الممرون لا محمود ولا ماحور «ومن يوم نالته وعمل صالحاً» في اداء ما امر به عليه «تكفر عنه سيئاته» اي - ستر سيئاته عليه فلا يصحها بها «وذلك حيات تجري من تحها الانهار» فرا اهل المدينه والمام تكفروا ودخله وفي سور الطلاق يدخله النون فيهن وقراً الآخرون نالاً «حاليدين فيها انداء» معمن لا جرحون منها ولا موبون «ذلك المور العظيم» اي - ذلك الدراب السدي ذكر الله هو المور الذي لا نور اعظم منه

«والذين كفروا وكذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار خالدين فيها ونسئ المصير» اي ساء المكان الذي صاروا اليه

«ما اصاب من مصبه» في نفس او مال من حشر او سر «الا نادى الله» اي - بارادته وقضاه ومسيه «ومن يوم نالته يهد قلبه» اي يوفعه للنفس حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن لحظته وما اخطا لم يكن لنصته فرضى بقضاه وسلم لحكمه وقال ابو بكر الوراق ومن يوم نالته عبدالسد والبلاء فعلم انها من عند الله يهد قلبه للصبر والسلام وقبل ارادته وباد الهدايه والبص اي - يهد قلبه الى حقائق الرضا وروايد النفس وقل انه مغلوب ومعنا ومن يهد قلبه يوم الله وقرأ عكرمة ومن يوم الله يهد قلبه اي - يسكن قلبه ويطمس من الهدو وهو السكون «والله بكل شيء عليم»

«واطيعوا الله» فيما نأمركم و«اطيعوا الرسول» فيما يودى عن الله وفي سته وقل «اطيعوا الله» في الرضا بقضاه «واطيعوا الرسول» فيما

بامر كم بالصبر وبرك الحرع « فان تولستم » عن الامان بالله ورسوله « فانما على رسولنا الملائح المنس » اى - عليه الابلاخ وقد فعل كموله « ما على الرسول الا البلاخ »

« الله لا اله الا هو » اى - هو العادر على الهدانه والصلاله لاسرك له فى الارساد والاصلال واسم سدا رسول سىء من ذلك « وعلى الله فليسوكل المومنون » فى سبب قلوبهم على الامان والصبر على المصائب

« يا ايها الذين آمنوا ان من ارواحكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم » - قال ابن عباس هولاء رجال من اهل مكة اسلموا وارادوا ان يهاجروا الى المدينة فممنهم ارواحهم واولادهم وقالوا صبرنا على اسلامكم فلا يصبر على وراقكم ، فاطاعوهم وركوا الهجر ، فقال الله تعالى « فاحذروهم » ان يطعموهم ويدعوا الهجر « وان نعموا وصنعوا ويعمروا فان الله عموؤ رحيم » هذا فمن اسام على الاهل والولد ولم يهاجر فاذا هاجر راي الدس سيمو باللهجر قد فهموا فى الدس هم ان تعاف روحه وولد الدس سطو عن الهجر وان لحموا به فى دار الهجر لم يسوق عليهم ولم يصهم هـ ر فامرهم الله بالعمو عنهم والصفح هذا كموله « وان حاهدك على ان سرك نى ما اس لك به علم فلا تطعمهما و صاحبهما فى الدنيا معروف » وقال عطاء بن يسار نزل فى عوف بن مالك الاسحمى كان داهل وولد ، فكان اذا اراد العرو مكوا اليه ورفعو وقالوا الى ن دعنا ؟ فرى لهم ونعم فارل الله تعالى « ان من ارواحكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم » اى - عدوا لكم بحملهم انا كم على ترك الطاعه « فاحذروهم » ان يفلوا منهم وان معوا وصنعوا فلا نعاو وهم على خلافهم انا كم « فان الله عموؤ رحيم » ولما اسلم اصد بن سلمه المحرومى مهاجرا كتب اليه ابو سلمه من مكة

عسى سلغ ما افول الاصدا
جهلا و نابت السى محمدا
من عقى والد وبرا لاعداء
وركمى سحبا كسرا مفردا

من راكب نرد المدينة ملحاء
امر كدس آناك السم العلى
ان الدس سراك كم امنا لهم
فماى امرى اسى عقمى

اما النهار فدمع عني ساحم
فكتب اليه اصمد
ان الذي سمك السماء بعدد
بعب الذي لاميله فيما مضى
سبح التسعة^(١) من دراهه^(٢) هاسم
افعل الى الاسلام انك جاهل
واللآب والارنان فاهجرا سي
واسب ليلي كالسلم مسهدا
حتى علا في عرسه فصعدا
بدعو لرحمه السي محمدا
فدما نار نالمكارم واريدى
لانعبد العزى ورك فاعدا
احسى عليك عذاب يوم سرمدنا

وقال بعضهم من منع من الارواح والاولاد عن طاعة الله فهو عدو يحب ان
يحدو رجا في الجحيم لس عدوك الذي العنه فميله واحرك الله على فله ولكن
اعدى عدوك نفسك التي بين جنك وامرأتك التي بضاعتك على فراشك وولدك
الذي من صلبك

قوله «انما امواتكم واولادكم فيه» اي - محبه وبله واحسان لكم و
سئل عن الآخر فجع سبها الانسان في العظام ومنع الحق وساول الجرام «والله
عنده اخر عظيم» ردهم في الدنيا ان ذكر عنها وعنه في الآخر تذكر
وصفها ونعمها وقال بعضهم لما ذكر الله العدا في الارواح والاولاد ادخل فيه من
للسعص فقال «ان من ارواحكم واولادكم عدواً لكم» لان كلهم لسوا ناعداء
وفهم من بعض على الاعمال الصالحة ولم تذكر من للسعص في قوله «انما امواتكم
و اولادكم فيه» لانها لا تخلو عن العنه واسعمال القلب بها ولهدا قال عبد الله
ابن مسعود لا يقول احدكم «اللهم اى اعوذك من العنه» فانه لس منكم احد
يرجع الى مال واهل وولد الا وهو مسمل على فيه ولكن لعل اللهم ائى اعوذ
بك من مصائب العن وعن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال كان رسول الله (ص) يحطب
فحاء الجحش والحسن عليهما السلام عليهما فمبضان احمران حسان ومران
فمرل رسول الله (ص) من المبر فحملهما فوسعهما من يد ثم قال صدق الله «انما

(١) سبح التسعة حوانرد فرهك نفسي

(٢) دراهه حذب وندى فرهك نفسي

اموالکم و اولادکم فیه» نظرت الی هذین الصبیبن بمسنان و بمران قام اصغر حنی
قطعت حد می و رفیقهما ،

فوله «فانصروا الله ما استطعتم» هد الآ به ناسحه لعله «انصروا الله حق مائه»
«واسمعوا و اطعوا» ای - فابلوا امر بالمعول و الانصار «وانفقوا» من اموالکم
«حیراً لانفسکم» وقل انصروا فی الجهاد و فی الصدقه بکن الانفاق حیراً لانفسکم
و قل هو یقه المومن علی مسه «ومن یوق سح نفسه» السح استحلل اموال
الناس، و قل هو منع الزکو فمن ادی الزکو المعروسه فقد و فی سح نفسه
«فاولیک هم المملکون» الیدس فاروا بالنعم و بحوا من العذاب الالیم، ذکر نفسه
و حد تم قال اولک فجمع لان من نابی للواحد و الجماعه

«ان تقرصوا الله فرصاً حسناً» ای - ان یجر حوا رکو اموالکم الی افرس
علیکم اذاها فسماء افرصا کرما منه، و فوله «فرصاً حسناً» ای - طینه بها افسکم
و قل یعنی صدقه الطوع «بضاعه لکم» فکب بالواحد عسرا الی سبع مائه
«و یعمر لکم والله سکور» یعمل القلیل و یعطی حر دل «حلیم» یعفو و یصفح عن
فسر و یحل

«عالمُ اللعب و السهاده العربی» العالِب القوی «الحکیم» فی امور یجر بها
علی ارادته بحکمه

الوۃ الثالثة

فوله بعالی «بسم الله الرحمن الرحیم» امام او که حان را خائست و دل را
عباست، ناد او رب و راست و مهر او راحب رواست، وصال او بهر دو عالم ادر است
و هر چه نه او همه عن ناواست، و هر دل که به در طلب اوست و برانست ملک نفس
با او بدو گیتی ادر است بکی بظر او او صد هزار حان را بگناست

امرور که ما من مرا مهمانست بخشدن حان و دل مرا بمانست
دل را حظری نیست، سخن در حانست حان افسانم که روز حان افسانست
ای خداوندی که خرد را بدور است و هم بکس از حققت و آگاه نیست،

وجود بو معلّل اسما نسب ، سهود بو معدر اسما نسب ، مقلبان را حر حصرب بو
بما نسب ، عاصبان را حر درگا بو درگا نسب ، چهارمان را حو و نادسا نسب!
در آسمان و زمین حر والله نسب

گر نای من ارعجر طلبکار بو نسب باطن نری که دل گرفتار بو نسب
به ران نام که خا حریدار و نسب خود دند ما محرم دندار بو نسب
قوله تعالی «تَسْجُدُ لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» معنی تسبیح
بعد س است و سربه ، و بعد س آنست که خدای را حلّ حلاله ارضاف باسرا و تعوب
خدا نام من و مقدس ذاتی ، ناک ارضاف ، دور اروهم ، بیرون ارعجل و دوس ارضاف
موصوف به معلول ، معروف به معقول خدا نه مجهول و حوی وی به معلوم ، عقل
در او معرول و فهم در او حیران هستی دندنی او را داب و صفا است بدینرسی به
در بافنی و سبندنی ، و کف او نه دانستی میگوید هفت آسمان و هفت زمین و
هر چه در آن خدای را تسبیح میکند و او را بنا کی و ی همبانی می سازند از خلق
بدینرس و اسوار گرفتار در خواست ، به در بافنی و دانستن آن ، معجونی که الله کف
حل حلاله «ولکن لا يفهمون تسبیحهم» سما تسبیح آسمان و زمین و آب و آتش و
ناد و حاک و کو و در نا و همه جانور و سحان در نیاسد ایمان آن واجب کرد و خلق
را اردنای آن بومند کرد خون مخلوق را بفعل در نمی نامی ، بفعل محض در داب
و صفا الله چه صرف کسی ؟ ظاهر می بندد و باطن می سنار و برادر خدا ار گذار و
سلامت باد دار و بدانکه الله حل حلاله در نیست صف ارنست صف مبرّ است و ناک ،
در احدب از سربك و اسار ناک ، در صمدب از در نایف ناک در اولب از اسندا ناک
در آخرب از انبها ناک ، در قدم از حدوب ناک ، در وجود از احاطب ناک در سهود از
ادراك ناک در فهموب ارنس ناک ، در قدرت از ضعف ناک در سر از عجز ناک در مبع
از حل ناک ، در اسقام از حمد ناک ، در حروب از حور ناک ، در تکرار از بی ناک در
عصب از صبر ناک ، در صبح از احاح ناک در کند از غرور ناک در حنا از اندم ناک ،
در مکر از حیل ناک در مبعب از استکار ناک در ها از افا ناک است صفا خالق

ی صد وند، بی سینه و بی نظیر و صفات مخلوق است که اصداد آن را فرس
است، ناحات او ممان، با قدرت او عجز، با قوت او ضعف، با منع او جل، با عصب او
صحر، با مکر او حیل، با انعام او حقد، با بدائی که کرد حوکر دگارتست و صفات
خالق حوکر مخلوق تست، و جدای را در داب و صفات و کبریا و عرب میل و مانند
نسب «لس کمله سیء و هو السمع البصیر»

«هو الادی خلقکم فمیکم کافر و میکم مومن» کار آنست که درازل کرد،
حکم آنست که در ارل راند حلق آنست که درازل داد قسمی رفته به ورود
و نه کاسه یکی را آب عبات سیمه و یکی را بمنج رد واسمه حکمی ی میل و
فضائی بی جور، یکی را درد توان سعد نام سب کرد و رلطف ارلی قبول کرد و علل
درمانه به یکی را در حرد اسما نام سب کرد و رنار رد بر میان سب و اردر گا
قول و افعال براند و رهر دم ردن به «قوم طلبو فجدلهم، قوم هر بواسته فادر کهم»
قومی سب و رور درزا طلب هیچ، اسود و در محاهدات و رباصات حوسس را
تحف و نراز گردانند و دسب رد سینه اسان نار نهاد که «الطلب رد و الطر بوسد»
قومی در سبکد معکف گسبه و لاف و هیل مسعود خود گردانند رنداء عرب ار
بهر اسان بنای سد که «اسم لی و انا لکم» که سما آن من اند و من آن سما

افراهم حواصی گفت در باد به وفی سحر بد مرفم، سری را دندم بر آن گوسه
نسبه و کلاهی بر سر نهاد و براری و حواری مکر سب گفم با هدا؟ بو کسبی؟
گفت من افرمه ام - گفم حرامی گری؟ - گفت کسب بگرسم سر او را بر
ازم؟ چهل هزار سال رآن در گا خدمت کرد ام و درافو اعلی ارم من مقدم بر کس
بود اکنون بعد بر الهی و حکم عسی بگر که مرا بعه رور آورد ؟

باسالی کف کب بعدی	لهب ماسائی و سّر
مارب احوال فی وصال	حی امب الرمان مکر
صال علی الصدور حی	لم بق معا سهد در

آنکه گفت ای حواص بگر با بدس جهد و طاع حوس عر نیاسی که کار
عبات و احسان اوست به جهد و طاع بد من بك فرمان آمد که آدم را سجد

کن، نکر دم، و آدم را فرمان آمد که از آن در حب محبوس، محبوس در کار آدم عباد بود عذر منهاد که «نفسی ولم یجد له عرماً»، و در کار من عباد نبود گفت «ای واسکس» رگ او در حساب نیاوردند و طاعت در بنه ما رگ سمرزد
 من لم یکن للوصل اهلاً فکل احسانه دیوب

فوله تعالی «فانقوا الله ما استطعتم» حای دیگر گفت «انما والله حقُّ نفا»
 اس دو آب یکی ناسخ است، یکی مسح یکی اسارسب بواجب امر یکی اسارب
 اسب بواجب حق واجب امر نامد و واجب حق را مسح کرد، و را که حق حل
 حلاله بنده را که مطالب کند بواجب امر کند، ما فعل او در عمو آید که اگر او را
 بواجب حق نگردد طاعت هر ارساله امعصب هر ارساله بک رنگ آید اگر همه اساء
 و اولئاء و اصماء و همه عارفان و محبان بهم آید، آن کسب که طاف آن دارد که بحق
 او حل حلاله تمام کند^۱ ما جواب حق او باز دهد؟^۱ امر او منهای است اما حق او منهای
 نیست، زیرا که ماء امر بمعاف تکلیف است و تکلیف در دنیا است که دنیا برای تکلیف
 است اما بمعاف حق بمعاف دای است و دای منهای نیست پس بفا حق منهای نیست
 واجب امر بر حرد، اما واجب حق بر حرد، دنیا در گذرد، نوسا امرنا وی در گذرد،
 اما نوب حق هرگز در نگذرد امروز هر کسی را سودائی در سراس است که در امر
 می نگردد اساء و رسل دیوب و رسالت حوس می نگردد، فرستگان بطاعت و عبادت
 حوس می نگردد موحدان و مجتهدان و مومنان و محاصلان بوحید و ایمان و اخلاص
 حال حوس می نگردد فردا حوس سرادفان حق ربوبت نار کسند، اساء ما کمال
 حال حوس حدب علم خود در نافی کسند^(۱) گویند «لاعلم لنا»^۱ ملائکه ملکوت
 صومعه های عبادت خود آس در ریزند گویند «ما عندناک حق عبادناک»^۱ عارفان و
 موحدان گویند «ما عرفناک حق معرفناک»^۱ والله اعلم بالصواب

۱- الف نماند

(۱) در نافی کسند فرو گذارند و در کتب قدیم چون بد کر الاولنا سبح عطار مکرر آمد است
 حکم نظامی در خسرو و سرین خاب مرحوم وحدت دسگردی ص ۳۸۷ فرماید

چلون بر زبان بیکامی فرساین بهسازی بامی
 که جاماد در نافی کن امست مراهم باد هم سافی کن امست

۱ - النوبة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « يا ايها النبی » ای بنامبر « اذ اطلقتم النساء » چون زنان را دست نازدارید
 « فظلموهن بعدن » اسان را درماکی ارحص دست نازدارید ، پس ارباسدن^(۱)
 « واحصوا العدة » و سه ماکی اسان می شمارید ارحص عدت را « و اتقوا الله ربکم »
 و بسرسد ارحصم و عدات خداوند حویس « لا تحرجوهن من ثوبهن » بیرون مکشد
 اسان را ارحانه ها [با عدت اسان سری گردد] « ولا تحرجن » و بیرون نیامد [ارب
 حانه] « الا ان تاتین فاحصة منه » مگر که فاحصة ای بر اسان درس گردد
 « و تلك حدود الله » و این انداز هائی است که الله بهاد [در دین خود] « و من بعد
 حدود الله » هر که انداز های الله در گذارد « فقد ظلم نفسه » بر خود سم کرد
 « لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك امرا »^(۱) ندای مگر که الله پس ناساحص
 کاری نو آرد و مهر

« فاذا بلغن اجلهن » چون آن زنان بکراں عدت حویس رسید [و مردنك آند
 که سری گردد] « فامسکوهن بمعروف » ناز آید اسان را و بگه دارند مسکوئی
 « و اوفارقوهن بمعروف » ناز دست ناز دارند مسکوئی « و اسهوا دوی عدل مسکم »
 و گوا کنند دو مرد راسته وار را از میان حویس « و اقموا الشهادة لله » و
 سای دارند گواهی دادن از هر حدای « ذلكم نوع طه » این سخن که اسما
 مسگویند و ناس حکم مید مدهند « من کان يومئذ نال الله واليوم الآخر » هر کس
 را که بگروند بحدای و روز رسا حصر « و من نطق الله » و هر که مر هرد ارباسند
 الله « يجعل له مجر حاً »^(۲) الله اوزا سروں آمد سارد و فرح [اربسکی]

« و برزقه من حيث لا تحسب » و روری دهد اوزا ارحابی که بسوسد « و من

بنوكل على الله» وهر كه سب ناله ار كند و كارناوسازد «فهو حسه» الله سمد اوسب كه او را بكس سارمند نكند «ان الله نافع امره» فرمان الله بس سمدنى اسب [و حواسب او بحاي رسدنى] «قد جعل الله لكل شىء قدراً» (۳) الله هر چسر را ابدار اى و همگامى بهاد

«واللآنى نس من المخص من سآلكم» آن رباى كه ارسرى نومد كسه ابد ارحص ار رباى سما «ان ارسم» اگر در گماند [كه عذب اسان حد اسب و من داسد] «فعدبهن ثلثه اسهر» بس بداند كه عذب اسان سه ما اسب «واللآنى لم يخص» و آن رباى كه هبور حص بدند، [هم سه ما اسب عذب اسان] «و اولاب الاحمال» و ارووران رباى «أحلهن ان يصعن حملهن» عذب اسان آكه نكدرد كه نارخود بهمد «ومن نقى الله» وهر كه ار حرام سر هرد و حدهاى الله نكا دارد «نجعل له من امره نسرآ» (۴) الله كار او بى ربح او مرآسانى نار سارد «ذلك امر الله ان له الكم» ان فرمان الله اسب كه بر سما فرو فرسارد «ومن نقى الله» وهر كه آرم دارد ار خداوند حوس و برسد ار جسم و عذاب او «نكمرعه سه ناه» سمد و بامدا كند بد بهاى او «و نعظم له آخرآ» (۵) و مرد اوبر رك كند «اسكنوهن من حيث سكنن من و حدكم» اسان را فرود آرند بر حور آن كه سما ابدار و ان «ولا تضآروهن» و ا اسان سرر مكند «لنصقوا عليهن» ناكار و حهان و معه بر اسان بگ كند و مسكن «وان كن اولات حمل» و اگر باروران ناسد «فانصقوا عليهن» معه مى كند بر اسان «حتى يصعن حملهن» نا آنكه كه نارخود بهمد «فان ارضعن لكم» و اگر سرر دهمد فرود حوس و سما را «فانوهن آخورهن» مرد اسان دهمد «وامروا نكنن معروف» و ناكند بگر مساور كند و كار نار ساريد بسكوبى بى گرند و سمر «وان ناسرهن» و اگر با بكد بگر ناهموار كار ناسد و ناساح و دسوار كار بس ار فرزند رادن «فسر صع له آخرى» (۶) نا دىگرى سمدد او را

«لنمق دوسعه من سهه» مفرماند كه او كه بوان را دارد، بوانكرانه ار

بوان حوس نفعه کمد «وَمِنْ قُدْرَتِهِ رِقَّةٌ» و هر که بوان ندارد و ده ا بر او فرود
 براس و سگ بر «فَلْيَسْمَعْ مَا آتَاهُ اللَّهُ» کوی ار آتیه الله او را داد نفعه کن
 «لَا تُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَاهَا» الله بر هیکس نارسد مگر آن بوان که او را داد
 «سَجَّحِلُ اللَّهِ تُعَدُّ عَشْرَ ثَمَرَاتٍ (۷)» الله بس دروسی و دسوازی آسانی دهد و بوانگری
 «و کانی من قرینه، ای ساسهرا» «عَبَّ عَنِ امْرِئِيهَا» که اهل آن و کسان
 آن کردن کسندند ار فرمان خداوند حوس و ژله» و [ار اسوار داس] رسول
 او «وَحَسْبُهَا حَسَابًا سَدَّدَتْ» سمار اسان کردیم سمار کردنی صعب سب
 «و عَدْنَا عَدَانًا تُكْرَأُ (۸)» و عذاب کردیم اسان را عذابی که حسان ندیده بودند
 و نساحه

«فَدَاقَ وَبَالَ امْرِئِهَا» حسدند گرابی و ناگواری بد سراجامی حوس
 «و کان عاقبةُ امْرِئِهَا خَسْرًا (۹)» و سراجام اسان ربان کاری بود
 «أَعِدَّ اللَّهُ لِهَيْمَ عَدَانًا سَدَّدَتْ» صاحب اسان را الله عذابی سب، «فَانْقَوِ اللَّهَ»
 بس بر سیدار جسم خدای و عوف او «نَاوُثِي الْأَنْبَاءَ (۱۰)» ای حر مبدان «الذی
 أَمَوْا» ای [حر مبدان] گروندگان «فَدَانِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ دَكْرًا» بر سمار فرو
 فرسید الله ار حوس سحی و نادی

«رَسُولًا نَبِّئُوا عَلَيْكُمْ» بمعمری نا بر سمار مخواند «أَنَابَ اللَّهُ مُسَابًا»
 سحمان الله روس کرد و سمار و فرسید «لِيُخْرِجَ الَّذِينَ أَمَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ -»
 نا سروس آرد گروندگان مکه کرداران «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از نار سکیها
 بروسائی «وَمِنْ نَوْمٍ نَالَهُ» و هر که نگرود الله «و يَعْمَلُ صَالِحًا» و کردار
 مکه کند «ثَدَّحِلَه حَيَاتٍ نَحْرِي مِنْ نَحْيِهَا الْإِبْهَارِ» در آرد او را در بهسها بر در حمان
 آن حوبهاروان «حَالِدِينَ فِيهَا أَعْدَاءُ» حاویدان در آن «فَدَاحَسَ اللَّهُ لَهُ رِقَّةً (۱۱)»
 الله او را راد و صاحب کرد روربی : کوی

«إِلَّا الَّذِي خَلَقَ سَمَوَاتٍ» الله اوس که سمار بدهد آسمان «وَمِنْ الْأَرْضِ
 مَلْهُنٌ» و ارمس هم حیدان «يَسْرُلُ الْأَمْرَ يَمُهِنُ» فرو میآید فرمان های او میان

آسمان ها و زمین ها « لَعَلَّكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » ، تا ندانند که الله توانا است بر هر چیزی « وَإِنَّ اللَّهَ فَدَاحِطٌ تَكْلِ شَيْءٍ عِلْمًا » (١٢) (١١) ، والله سبحانه و متبرسد بهر چیزی حاصه آن خبر

الموة الثانية

اس سو را دو نام است سور الطلاق و سور النساء العصري ، و احاماع مفسران مدعی است ، حمله به مدینه فرو آمد ، هراز و سب حرف است و دوست و جهل و نه کلمه و ارد (٢) آت است و درین سور هیچ ناسخ و مسح و نسب و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور الطلاق مات فی سبه رسول الله »

فوله تعالى « نَاقِهَا الشَّيْءُ » افسح الله تعالى السور بخطات : مه (ص) و حصه ناسدا لا به السند المقدم بم جمع الخطات و عم بالامر فعال « اِذَا طَلَّقَ الْمَرْءُ نِسَاءً » فيه اربعة احوال احدها انه خطا للرسول (ص) و ذكر بلفظ جمع يعطيا كما يحاطب المملوك بلفظ الجمع البائي انه خطا له والمراد به امه الثالث ان المعدر « نَاقِهَا الشَّيْءُ » والمؤمنون اذا طلقهم فحدوا لان الحكم يدل عليه الرابع معنا « نَاقِهَا الشَّيْءُ » قل للمؤمنين اذا طلقتم اي - اذا اردتم طلاق النساء كهوله تعالى « اذا فطم الى الصلوة » اي - اذا اردتم ان يقوموا ، و كهوله « اذا قرأت القرآن فاستعذ اي - اذا اردت قرآنه فوله « فطلقوهن لعدنهن » اي - في طهر من عرج حمار يعني لظهرهن الذي يخصه من عدنهن ولا يطلوهن لخصه الذي لا يعدون ، زمان العد « و احصوا لعدته » اي - احصوا الاطهار للعد و احفظوها و هن نالنه اطهار لعلموها و رب الرحمة لان الرحمة اما بحور في زمان العد و معنى الطلاق حل عقد النكاح والعد والعدد واحد كهوله تعالى « ان عد السهورة » يقال عد كذا واعمد و فرى في السواد طلقوهن لعدنهن و قل الشئ ما اقل منه فككون المعنى طلقوهن

في اول طهر من من قبل ان يحامعوا هن وفي سب نزل هذ الله فولان
احدهما ماروى فصادة عن انس قال طلق رسول الله (ص) حمصه فاب الى اهلها فانزل
الله عز وجل هذ الله وقيل له راحمها فابها صوامه فوامه وهى احدى ارواحك و
سباك في الحصة وقال السدى نزل في عبد الله بن عمر وذلك فيما روى مالك
عن نافع عن ابن عمر انه طلق امراته وهى حائض فى عهد رسول الله (ص) فقال
عمر بن خطاب رسول الله (ص) عن ذلك فقال «مر فلنراحمها ثم لمسكها حتى يطهر
ثم يحص ثم يطهر ثم ان ساء امسك بعد وان ساء طلق قبل ان تمس فملك العد
الى امر الله تعالى ان يطلق لها النساء » وروا سائهم عن ابن عمر قال مر فلنراحمها
ثم لطلغها طاهرا او حاملا وروا نوبس بن حنبل و انس بن سري عن ابن عمر لم
يعولام يحص ثم يطهر واعلم ان الطلاق فى حال الحصى والنماس بدعه وكذلك فى
الطهر الذى حامعها فيه والطلاق السى ان يطلغها فى طهر لم يحامعها فيه وهذا فى
حق امرها نلزمها العد بالافراء لمامه من بطول العد اذ بعه الحصى لا يحسب فاما
اذا طلق عبر المدحول بها فى الحال الحصى ، او طلق الصعر الى لم يحص فط
والآسه والحامل نفس لا بدعه فى طلائهن اصلا و اذا طلق امراته فى حال الحصى
او فى طهر حامعها فيه فصدا بعضى الله تعالى ولكن بفسح الطلاق لان السى (ص)
امر ابن عمر المراحمة ولو لا وقوع الطلاق لما امر بالمراحمة واذا راحمها فى حال
الحصى يحور ان يطلغها فى الطهر الذى بعب تلك الحصة قبل المسس كما رواه
نوبس بن حنبل و انس بن سري عن ابن عمر و ماروا نافع عن ابن عمر ثم
لمسكها حتى يطهر ثم يحص ثم يطهر فهو محمول على الاستحباب بسحب ناحبر
الطلاق الى الطهر النبى حتى لا يكون مراحمة اناها للطلاق ولا بدعه فى الجمع
بس الطلقات الثلاث حتى لو طلق امرأته فى حال الطهر لانا يكون دعما ولكن
الاولى المربوق حدرا من الدم وهو قول السافعي واحمد وذهب بعضهم الى انه دعه
وهو قول مالك واصحاب الراى

«واتقوا الله ربكم لا تخرجوهن» اراد ه اذا كان المسكن الذى طلمها فيه

لِلرَّوْحِ لَا يَحْوُرَانِ بِحَرْحِهَا مِنْهُ وَأَصَابَ السُّوْبَ الْهَيْهَ لَا سِحْفَافَهُنَّ السَّكْنَى فِيهَا بَعْدَ
 الطَّلَاقِ إِلَى انْقِصَاءِ الْعَدِّ وَلَا يَهْنُ كَيْسُكَ وَلَيْسَ بِأَصَافِهِ مَلِكٌ وَلَا يَحْرَحُ بِأَحْتَارِ
 أَنْفُسَهُنَّ قَبْلَ انْقِصَاءِ عَدْبَهُنَّ فَإِنْ حَرَحَ الْمَعْدُ لِعَرِّ صُرُورٍ أَوْ حَاحَهُ أَمِمْ فَإِنْ
 وَقَعَتْ صُرُورٌ فَإِنْ حَافَ هَدَمَا أَوْ عَرَفَا لَهَا أَنْ يَحْرَحَ إِلَى مَبْرَلٍ آخَرَ وَكَذَلِكَ إِنْ
 كَانَتْ لَهَا حَاحَهُ مِنْ نَعِ عَرَلٍ أَوْ سَرَى فَطَلَّ فَحَوْرَلَهَا الْحُرُوحَ نَهَارًا وَلَا يَحْوُرُ لَيْلًا
 وَأَدَا لِمِهَا الْعَدَّ فِي السَّرِّ بَعْدَ دَاحِهِ وَحَائِثِهِ قَوْلُهُ «إِلَّا أَنْ نَاسٍ يَفَاحِسُهُ مَسْهٌ»
 الْأَسْبَاءُ عِنْدَ الْمُجْمُورِ مِنَ الْحِمْلَةِ الْأُولَى وَالْمَعْدَرِ لَا يَحْرَحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ نَاسٍ
 يَفَاحِسُهُ مَسْهٌ وَهِيَ الرِّبَا عِنْدَ أَكْثَرِهِمْ أَيْ - يَحْرَحُ لِأَفَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِمْ بَرْدًا إِلَى مَبْرَلِهَا
 بِرُؤْيٍ ذَلِكَ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْفَاحِسَةُ أَنْ يَدْعُو عَلَى أَهْلِ رُوحِهَا فَحَلَّ
 أَحْرَاحَهَا مَسْكَوِيْدَ رَنْ مَعْدٍ رَا أَرْحَانَهُ سُوْهَرُكَهَ دَرِ آخَانَهُ عَدِّ مَبْدَادِ بَرُورِ
 مَكْسِدِ بَا عَدِّ وَیِ سَرَّ آدِ، مَكْرُكَهَ رَا بِرُؤْيِ دَرْسِ سُوْدِ أَوْ رَا بَرُورِ كَسَدِ بَا حَدِّ
 سَرِیْعِ بَرُورِ بَرَانِدِ آتَمَكِهَ أَوْ رَا بَا حَانَهُ حُوْدِ فَرَسِدِ بَا رُؤْيِ بَدْرَانِ نَاسِدِ كِهَ
 سُوْهَرِ رَا وَكِسَا بَرُورِ رَا سُوْهِي تَمَایِدِ آتَمَكِهَ بَرُورِ كَرْدِنِ وَیِ بَا حَانَهُ دَكْرُ رَوَا
 نَاسِدِ سَدِي كَهْفِ الْفَاحِسَةُ نَعْسُ الْحُرُوحِ وَالْمَعْنَى إِلَّا أَنْ يَفْجَحَ بِمَحْرَجٍ، أَيْ - مِنْ
 حَرَحٍ فَهَذَا بَ الْفَاحِسَةُ بَرُورِ تَمَایِدِ أَرْ حَانَهُ مَكْرُكَهَ سَدِ كَرْدِ وَرُسِي وَبَا فَرَمَانِي
 حُوْدِ رَاصِي نَاسِدِ وَهَمْدَاسَا بَرِ نَاسِ فَاحِسُهُ رَحُوْدِ رَوَا دَارِنْدِ «وَلَنْكَ حُدُوْدُ اللَّهِ»
 بِعَمِي مَا دَكْرَمِنْ سَهِّ الطَّلَاقِ وَمَا بَعْدَهَا وَ مِنْ تَبَعْدِ حُدُوْدِ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
 أَيْ - اسْتَحَقَّ عَذَابَ اللَّهِ «لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» يَوْعُ فِي قَلْبِ
 الرُّوْحِ مَرَا حَمَهَا عَدِّ الظُّلْمَةِ وَالظُّلْمِيسَ وَهَذَا بَدَلٌ عَلَى أَنْ الْمَسْحُوحَ أَنْ يَعْرِى الطَّلَاقَ
 وَلَا يَوْعُ الْمَلَابِ دَفْعَهُ وَاحِدٌ حَتَّى إِذَا دَمَ أَمَكْسَهُ الْمَرَا حَمَهُ

«فَادْأَلْعَنَ أَهْلَهُنَّ» أَيْ - أَسْرِفَ عَلَى انْقِصَاءِ عَدِّ يَهْنُ «فَامَسْكَوْهُنَّ» أَيْ -
 رَا حَمُوْهُنَّ «بِمَعْرُوفٍ» أَيْ - بِالْمَهْرِ وَالْمَعْنَى وَالْكَسُوِّ وَحَسَنِ الصَّحَةِ وَالْمَعَا سِرِ وَقِيلَ
 «أَمَسْكَوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» هُوَ أَنْ لَا يَرِيدَ بِالرَّحْمَةِ صَرَا حَا «أَوْ فَا فَوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»

همی تا بقاء الصداق والممنه و قبل من کها حمی ستن تا بقاء العد هدا کفوله «او
 سربح با حسان» «واسهدوا دوی عدل منکم» ای - دوی عداله بعل رجل عدل،
 و رجل دو عدل، ای - اسهدوا علی الرحمه والاعزای و هو امر بدب واستحباب کفوله
 «واسهدوا اذا ما بنعم» بم قال للسهود «واقسموا السهاد لله» کفوله «کونوا
 قوامس بالمسط شهداء لله» «دلتکم بوعظ به من کان يومئذ بالاله واليوم الآخر»
 دلتکم بعود الی جمع مافی الآئمه من حکم الطلاق والعد والکسی و قبل بعود
 الی اقامه السهاد کفوله «ومن یکتمها فانه آم فیله» «ومن یق الله یجعل له مخرجاً»
 تأویلش من یطلق الله یجعل الله له سبیل الی المراحه، و قبل هو عام، ای -
 «ومن یق الله یجعل له مخرجاً» من الحرام الی الحلال و من العقاب الی البواب
 ومن الحکم الی الععم

«ویررفه من حیث لا یحسب» ای - بوسع علیه امر المعصیه من حیث
 لا یوفقه مفسران کفید این آیت در سان عوف بی مالک استعفی ورو آمد
 مردی دروس و و نرسری داسب مسرکان او را اسر گرفتند و عوف بر حاسب
 مس مصطفی (ص) آمد و ار درد دل مالید، یکی ارعم فرزند و دیگر اربی کامی و
 دروسی، رسول خدا گفت، مسکن دل وی را «ما امسی عند آل محمد الا مدد در
 خاندان آل محمد امسب هیچ برگی و کامی نبود، مگر مدی طعام، آنکه گفت نا
 عوف «ای الله واصر واکرم من» قول لاحول ولا قو الا بالله «عوف بحاجه ارسد،
 اهل حوس را گفت رسول خدا ما راه وی و صبر میفرماید و بکمار «لاحول ولا قو
 الا بالله» اهل وی گفت نمکو مداوایی که درد ما را فرمود، و نمکو مری می که
 اندو ما را صاحب بس آخه رسول فرمود رکاز گرفتند، یک حد، نا تا کا آن
 سر ارد را سان نار آمد نا کله ای کوسمندان، و فطاری سیران، گفت آن حواجه
 که مرا اسر گرفته بود، ارمن عافل کسب و این کوسمندان و سیران را اندم در حال
 عطف اسان، س عوف ارد رسول خدا (ص) برسد که ما را این عیبت که سر آورد حلال
 ناسد نانه؟ - رسول خدا (ص) گفت سما را حلال اسب و رب العالمین در سان اسان

آب فرساد كه «ومن نبي الله يجعل له محرراً و نرؤه من حش لا تحسب» و
 روى ابو ذر قال قال رسول الله (ص) «اني لا علم آبه لو احدث بها الناس لكمهم
 » ومن نبي الله يجعل له محرراً و نرؤه من حش لا تحسب » فمارال بقولها وبعد
 ها « وقال صلى الله عليه وسلم « من اكر الاسعفار جعل الله له من كل هم فرحاً و
 من كل صنو محرراً و نرؤه من حش لا تحسب »

« ومن نبي كل على الله فهو حسبه » اى - من يعرض امره الى الله و يوق
 به فى امور فهو حسبه و كافيه قال المي (ص) « لو انكم بوكلون على الله حق
 بوكله لرزقكم كما يرزق الطير بعدو حماساً^(١) و بروح طائفاً^(٢) » وقال الربيع ان
 الله قضى على نفسه ان من بوكل عليه كما ومن آمن به هدا ، و من افرسه حارا ،
 و من وبق به اباحا و من دعا لنا و صدق ذلك فى كتاب الله « ومن نبي كل على
 الله فهو حسبه » و من يومن بالله يهد قلب و من دالدى يعرض الله فرسا حسافصاعه
 له و من يعصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم احب دعو الداع اذا دعانى »

قوله « ان الله نالغ امره اى مقدا مر و مضم فى حلقه فصا فراً
 حمص عن عاصم « نالغ امره » بالاضافه اى - بلىع ما يريد قال مسروق فى هد
 الآيه ان الله نالغ امر بوكل العبد عليه اولم بوكل، عيران المبوكل عليه بكر
 عنه سبابه و يعظم له احرا قوله « قد جعل الله لكل سى قدرا » اى - جعل لكل
 سىء من السد و الرءاء احلا و معانا يسهى اله لا ما حر عنه ولا يعدم عليه هدا
 كموله « لكل احل كتاب » و فى دعا عيسى بن مريم « ا من لم يجعل سبانا و
 قدر » و العدر و العدر فى اللغه واحد

« و اللى نبي من المحص من سنا نكم » المحص و الحنصه و الحصن قال
 ابو طالب لرسول الله (ص)

و مرا من كل عر حصه	و فساد مرصعه و ذاء معبل
واد نظرت الى اسر وجهه	برف كرى العارض الميهل

(١) حماس سكم حالى

(٢) طان سكم بر

«وَالثَّانِي نِسْ» بمعنى اللّوآسى فمستند عن الحد من فلا يرحلون ان
 يحصن «ان ارتبهم» اى - سكتكم فى حكمهم «وَالثَّانِي نِسْ» فلم يسدروا
 ما الحكم فى عد بهن «فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ اشهر» و ذلك ان معاذ بن جبل سأل النبى
 (ص) فقال قد عرفنا عد النبى يحصن فماعدته النبى لا يحصن؟ - ومن الله تعالى الحكم
 فى ذلك فقال رحل نارسول الله فماعد الصعر النبى لم يحصن؟ فمرل «وَالثَّانِي لَمْ يَحْصَنْ»
 بمعنى الصعار، اى - حكم عدّ الصعر النبى لم يحصن بعد بمرله الكسر النبى
 وديسب فقام آخر، فقال نارسول الله فالحوامل ماعد بهن؟ - فمرل «وَأُولَاتُ الْاِحْمَالِ
 اَحْلَهُنَّ اِنْ بَصَعْنَ حَمْلَهُنَّ» اى - عديهن ان بصعن حملهن، فاذا وصعت الحامل حملها
 انقص عد بها مطلقه كاتب او موقوفى عليها وروحها، وان كان وصع الحمل بعد موته فى
 ساعه واحد فان جاء ناكس من ولد فقبل انقص عدّ بها الاول و قبل بالآخر
 «ومن نيق الله» فى امر الطلاق سهل عليه امر وانا الس و جميع احواله

«ذلِكَ اَمْرُ اللَّهِ اِنْ لَّهٗ اَلْكُفْرُ» اى - ما ذكر من احكام العد حكم الله
 «اِنْ لَّهٗ اَلْكُفْرُ» من اللّوآح المحفوظ «ومن نيق الله» فى احسان معاصيه «تكفر عنه
 سمائه وتعتظم له احرآ» فال بعضهم امر النعوى فى احكام الطلاق ثلاث مرات ووعد
 فى كل مر بوعآ من الحراء فقال اولاً - يجعل له محرراً بمحرره ممّا دخل فيه وهو
 بكفره ويسح له محبوه من حب لا يحسب ولا ينامل وقال فى الثانى «يجعل له
 من امره ثمرآ» اى - سهّل عليه الصعب من امر ويسح له حرام من طلقها ان كان
 الطلاق من جهها والنال وعد عليه افضل الحراء وهو ما يكون فى الآخر من النعماء
 فوله «اسكنوهن» بمعنى مطلقا ساكن «من حب سكتكم» من صله
 اى - اسكنوهن «حيث سكتكم من وحدثكم» اى - سعتكم و طافكم، بمعنى
 على قدر ما يجد احدكم ان كان موسرا رسع عليها فى المسكن والنفقه وان كان
 فقرا فعلى قدر الطافه «ولا تضآروهن» اى - لا يودوهن «لنصقوا عليهن
 مساكنهن فيصحن الى الجروح» وان كنّ أولات حمل فامسقوا عليهن حتى يصحن
 حملهن «فمحرجن من عد بهن

فصل

اعلم ان المعيد الرجعه بسحق على الروح التفعه والسكى ما دامت في
 العد و معنى ما لسكى موته السكى فان كاتب الدار التى طلّعها فيها ملكا للروح
 يحب على الروح ان يحرق ويترك الدار لها مدد عدها وان كاتب ناحار فعلى الروح
 الاخر وان كاتب عاربه ورجع المعبر فعليه ان يكسرى لها دارا يسكنها فاما المعد
 المائنه الحلق او الطلاق الثلاث او اللعان فلها السكى حاملا كات او حاملا عند
 اكبر اهل العلم وروى عن ابن عباس ^١ قال لا سكى الا ان يكون حاملا وهو قول الحسن
 و السعبي ، واحملوا في نفقها فذهب قوم الى انه لا نفقه لها الا ان يكون حاملا روى ذلك
 عن ابن عباس وهو قول الحسن وعطاء و السعبي و ^٢ قال السافعي و احمد ومنهم
 من اوجها كل حال روى ذلك عن ابن مسعود وهو قول الشعبي و ^٣ قال الثوري و
 اصحاب الرأي وطاهر القرآن يدل على هذا لا يسحق الا ان يكون حاملا لان الله تعالى
 قال « وان كن اولاد حمل فانهقوا عليهن حتى يرضعن حملهن » واما المدد عن
 وطى السبهه والمسحوك نكاحها حب او حار عن فلا سكى لها ولا نفقه وان كاتب حاملا
 والمعد عن وفا الروح لانهقها لها حاملا كاتب او حاملا واحملوا في سكنها و للسافعي
 فيه قولان احدهما لا سكى لها بل بعد حب ساء وهو قول علي و ابن عباس و
 عاصه و ^٤ قال سطاء و الحسن و هو قول ابي حنبله و القول الثاني لها السكى وهو
 قول عمر و عثمان و ابن مسعود وعند الله بن عمر و ^٥ قال مالك و الثوري و
 احمد و اسحق

قوله « فان ارضعن لكم » اولادكم منهن « فانوهن احورهن » على ارضاعهن
 اولادكم « وانمروا نسكنكم بمعروف » اى - ولتعمل حصكم من مهر ادا ام معروف
 والمعروف هاهنا ان لا يعسر الرجل في نفقه المرأة التى يرضع ولد ولا وير عليها
 عسرهما لان الوالد اى يولد لها من عسرهما ولا يعسر المرأة في رضاع ولدها الرضام
 سانه بحق كل واحد منهما ان نامر في امر الولد معروف ولا يقصد الضرر
 « وان يعاسرهم » في الرضاع والاخر فاني الروح ان يعطى المراه رضاه راب الام

ان برصه فليس له اكرامها على ا صاعه لكنه يساخر للصبي مرصعا عرامه وذلك قوله «فمرصع له اخرى»

« لثمن دوسعة من سعة » على ودرعا « ومن قدر عليه » اى - صبق عليه روفه « فليسق مما آتاه الله » من المال « لا تكلف الله نصا الا ما آتاه » اى - لا يوجب الله على نفس ان يسبق الا بعد ما اعطاها من الرزق والمال « سيجعل الله بعد عسر يسرا » وعندهم سبط الرزق عليهم بعد ما كانوا فيه من الصق والسد فى زمان السى (ص) ولقد ابحر لهم وعد

« وكاتى من قرية » معنا وكم من اهل قرية « عتب عن امر ربها ورسله » اى - عتب وطعن عما امر الله به وما امر به رسله قبل هم قوم عدوا بمعصيتهم وتعد بهم فى الطلاق « فحاسبها حسبا سديدا » اى - بافساها فى الحساب « وعدناها عدانا تكرا » المعنى عجلنا لها العذاب فى الدنيا بالامراض والاسقام والسف وسلبط الاعداء عليهم وقبل فيه عديم وباحس اى - « عدناها عدانا سديدا » فى الدنيا وباحسها حسانا سديدا فى القمامه وحاء لمفط الماضى للمحقق كاكتر الفاظ القمامه « فداوى ونال امرها » اى وحامه عافيه امرها فى الدنيا « وكان عافيه امرها »

فى الآخر « حبرا » اى حصارا وها لكا حسروا انفسهم واهلهم ، ثم فسروا « اعد الله لهم عدانا سديدا » يعنى عذاب النار « فانقوا الله » واحذروا معاصيه « يا اولي الايمان - الدين آتموا » نادوى العقول المومنين لب كل سىء حاله وقل اللب القل « فداوى الله انكم ذكرا » يعنى القرآن

« رسولا » مضمون اصما فاعل اى - وارسل رسولا وقل « ذكرا » اى داد ذكر وسرف وهو الرسول نفسه وقل هو حبر تليل (ع) واد ص رسولا على البدل من الذكر « يلو عليكم » اى - الرسول يقرأ عليكم « آيات الله مبينات لشرح » الله و ل ل شرح الرسول « الدين آتموا وعملوا الصالحات من الظلمات الى النور » اى من الكفر الى الايمان ومن الجهل الى العلم ومن النار الى الجنة ومن الضلال الى الرشاد ومن الناطل الى الحق « ومن يومئذ نالاه ويعمل صالحا ندخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدآ فداوى الله له ررفا » اى - بوالا

حسلاً في الجنة وفيل ررفا من المطاعم والمسارب

«الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مبله» اجمع لمقرون
على ان السماء سبع غلط كل سماء مسر خمسائه عام ومن كل سماء وسماء مسر
خمس مانه عام، وفي كل سماء نوع من الملائكة يسبحون الله وبمحدوه وبعد سوه
واحصلوا في الارض على افوال احدها ان الارض واحد وقوله «مبله» اي -
في الحلق لافي العدد، وليس في القرآن ما يدل على انها سبع والثاني ان المراد بها
الافالم سبعه والدعو سامله جميعها والثالث انها سبع ارض منصله بعضها بعض
والحاصل من كل ارض وارض بحار لا يمكن قطعها ولا الوصول الى الارض الاخرى
ولا يصل الدعو اليهم والراح انها سبع ارض منها فور بعض منصله لافرحه
سها والحامس ان من كل واحد منها الى الاخرى مسر خمس مانه عام كما
حاء في ذكر السماء وفي كل ارض منها خلق حتى قالوا في كل ارض آدم وحواء
نوح واثراهم وهم ساهدون السماء من حاب ارضهم ويسعدون الصاء وفيل
جعل الله لهم ور يسبحون به وقوله «ومن الارض مبله» اي - وخلق من الارض مبله
«يسر الامر يسه» اي - من السماء والارض ريد الار والهي والرسل
والوحي وفيل «سه» اي - من كل سماء وسماء وارض وارض والامر الفصل
والعدر وفيل ريد بالامر الوقائع والحوادث التي تحدث وكل واحد منهما امر وسان
من الله يسر حكمه وفصائه وعلمه وفيل هو مائد روه من عجب تدبر فسرل
المطر وبحرح الساب واني بالليل والنهار والصف وخلق الحيوان على
احلافها بها وانواعها وفسلهم من حال الى حال «لعلموآ» اي لها الس ان الله
على كل شي قدر لا يعجز شيء ولا يمنع عنه ما يريد ودرله «لعلموآ»
الناس معلق الحق، وفيل معلق بقوله «يسرل» «وان الله قد احاط بكل شيء علماً»
الاحاطه العلم السالحد في مواضع من القرآن ومن اسما الله المحيط وي فسه
الهدد احط بالمشطه، اي - علمت ما لم يعلمه وقال عز وجل «ولا يحيطون
به علماً» لانه عز وجل يعلم ولا يدرك حد ولا قدر واما قوله عز وجل «احيط
بهم واحيط بسر» فهو الهالك ناي مجهولاً

السوة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم من يحق له وصديق في احواله
 بم في اعماله، بم في احواله بم في انفاسه فصدقه في القول الا يقول الاعن برهان، وصدقه
 في العمل الا يكون للبدعه عليه سلطان، و صدقه في احواله ان يكون على كسف
 وسان وصدقه في انفاسه ان يمتنع الاعن وجود كتمان - نام خداویدی لطیف سان
 کریم بسمان قدیم احسان روس برهان، نام خداویدی داند هر خبر، سار د
 هر کار دارد هر کس، نام خداویدی که کس را با وی انباری نه، و کس را اوی بی نیازی
 نه، و فعل وی بنماد و اری نه نام خداویدی که را بها سرای وی حسب و بدد،
 فهمها فراحاب عرب وی رسد رسد^۳، عملها ار در اف کف او رمند ای
 خداویدی که دانای هر صبری سرمانه هر فصری، خار رسان هر اسبری، عاصان
 را عدد بدبری افرادگان را دسگری در صمغ بی نظری در حکم ی مسری، در
 ملک ی وبری، علم و حمیری سمع و بصری، قادر و معمار و قدری

حمالک فاصق البدر المنیر و ربك دونه سر اله سر

و حک حامر الاحساء حنی حری محری السرائر فی الصبر

ای من سگ کوی و اگر بدبری

« يا ايها النسي اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدنهن » الآية سان حکم
 طلاق و هر چند که طلاق در سرع مباحست، الله تعالى دسم دارد و برا که سب
 فرافس مصطفي (ص) فرمود « ان من اعص الحلال الي الله الطلاق » و قال صلى الله
 عليه وسلم « بروحوا ولا تطلقوا فان الطلاق به رمه العرس و اما امرأ سالت
 روحها الطلاق فحرام عليها رايحه الجنة » رسول خدا فرمود صلى الله عليه و
 سلم « نکاح که در راه طلاق مگویند و فراق مگویند که از طلاق و فراق
 عرس عظم بلرزد و هر آن زن که بی گردی وی روحی از سوهر خویش طلاق جو د
 وی هسب بمسام وی برسد نکاح سمب و صلب است والله وصال دوست ارد، و طلاق سب

فرف است والله فراق دسم دارد عالم فراق را دیوار ارمصبت است، درنای فراق را آب حویانه حسرت است روز فراق را آفتاب نسبت و شب قطع را رورنس، اگر هیچ سرب بودی بلحر از فرف فراق بر دست آن مطرود در کا انیس، نهادندی ار لعب حامی ساحیدی^۱ و از قطع ورف درو سرب افکندند و بر دست او نهادند، جمله در کسند که حرمی ارو سر تمامد، عارب ان بود که « و ان عليك لعن الى وم الدن » بررگان دین گفته اند که دو فدح از عت درآمد یکی ان بود که « و کان من الکافرن » دیگر « و کان نالمومسن رحماً » آن فدح که ر سرب فراق و د و ان فدح رحمت بر سرب وصال و فدح رحمت از کف افعال ما در فقه فصل بحان مصطفی عربی فرسناد^۲ صلوات الله وسلامه علیه بقول الله تعالی « و کان فصل الله عليك عظما » و فدح کفر از دست عدل سب ادلال به انیس مهجور دادند گفند « لاملان جهنم منك ومن معك مهم اجمعن » رابعه عدوی گفته که کفر طعم فراق دارد و ایمان لذت وصال و آن طعم و ان لذت فردای و امب بدید آند که در آن صحرا هب و عرصه سبب قومی را گوید « فراق لا وصال له » و قومی را گویند « وصال لا بهانه له » سو حسان فراق همی که بند

فراق او ر رعانی هرا ر روز آرد ای او رسی صد هرا سال کند

افرو حسان وصال همی گویند

سرای برد و صل کسند روز واح بطل رحلت ررد فراق نار دوا

« ومن یق الله یجعل له مخرجاً و برقه من حب لا یحبس » در روزگار

خلاف عمر خطاب، رعی الله عنه مردی تمامد و از عمر بولب عمل حواس، نادر دیوان خلاف عامل ناسد عمر گف فرآن دای؟ گف ندانم که تمامو حنه ام عمر گف ما عمل نکسی ندهم که فرآن ندانم مرد ناز گسب و جهدی و ربی عظم بر جود هاد در بعلم^۳ فرآن بطمع آنکه عمر او را عمل دهد حون فرآن تمامو ح نادر گف بر کاف فرآن خواندن و داسن آن ار را بدان حای رسا مد که در دل وی نه حرص ولا بماند نه بقاصای دیدار عمر بس روزی عمر او را دید گف

با هدا هجر بنا؟ ای جوانمرد چه افاد که نیکارگی هجرت ما احسار کردی؟ - گفت
 با امیر المومنین و ارا آن مردان ناسی^۱ که کسی روا دارد که هجرت تو احسار
 کند، لیکن و آن ساموحد م و حسان و انگر دل گسب که از حلق و از عمل بی سار سبدم
 عمر گف آن کدام آسب که بر اندس درگا بی ناری در کسب؟ - گفت آن
 آسب که در سور الطلاق است «ومن یؤی الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث
 لا یحسب» آنکه گف مخرجاً من سبها الدنیا و عمراب الموب و من سدا ئد نوم
 الصامه هر که بقوی سعار و دار خود گردانند، ارسه کارنا صعب و مر فسه جلاص
 ناف و امن گسب یکی سبها دنیا، دیگر عمراب و سکراب مرگ، سوم سدا ئد
 احوال و احوال فنام

فوله بعالی «ومن یوکل علی الله فهو حسبه» بوکل آفادی اسب که
 از رح سعادت ناند آدی اسب که از سرای قرب ورد، و بی اسب که سار و وصل
 آرد مبرلی سرب اسب و مقامی مرر گوار، و درخه ای اسب که دسب هر ی و ندی
 رفت او رسد و بصر هر محضر همنی او را در نماند آن جوانمردان که قدم در میدان
 بوکل نهادند ساکنان عالم فر آن بودند، سلاطین جهان همدان، سنان سرب
 نسبی عظیم روسی داد مد که دنیا در را اسان افاد ما وی انس بگرفتند سمعها
 را صمام بر نهادند با هیچ نباید سبند دید ها از هر چه سنان حق نداسب نار سبند
 حوی از جهان و جهانان نار کردند، گفتند یکی را حوائم و یکی را دادم، از
 همه عالم او ما را سبند، و همه کارها را سارید «ومن یوکل علی الله فهو حسبه»
 این خود خطاب عموم اسب عامه حلاق اراهل که ف در حب این خطاب سوبد از
 مصطفی عربی را صلی الله علیه و سلم که مر کر اوال اسب و منبع افضال، خطاب
 بخصص کرد، گفت «و یوکل علی الحی الدی لا یوب» ای حاکم عالم فضا وای
 ساکن سرای رضا، ای محمد مصطفی، رازی که کوئی همه نامر گوی که از راز
 آکا مم نامر سس که ناگرتب مم همه مرادان و مرا حوا که من همه برا
 معجوانم گفمار بی آدم از سر دنا سب رگفمار و ارمان حان اسب در بی و د که
 ۱ - الف بونه از آن مردان ناسی

با انسان گویی همه با من گویی که پدر تو من دانه ای مهر، آفرینس محرم
و بر رگی قدم تو بنای است، گر نه وجود تو بودی نه عالم بودی و نه آدم
گر نه سپس تو بودی ای در حوسات

آدم بر دی دمی درین کوی حرات

رب العالمین سبب او را عالمان می نهاد، کف «فقد انزل الله الیکم ذکرآ
رسولانلو علیکم آتای الله مناب لبحرح الدین آموا و عملوا الصالحات من
الظلمات الی النور» ما این مهر عالم و سند ولد آدم سما فرسایدسم ما سما را
از ما نادرکاری ناسد نامه ما رسما خواند، بنام ما سما رساند، کم بدگان
را ما را بحات خواند مهجوران را از رحمت هجران راحب وصال آرد سرآمد
کفر و صلال براندارد بساط سرب و حقیقت بگساراند ای محسسان عالم وای
محسسان اولاد آدم وای عقلاء عرب و عجم، خدمت و حسمت او را میان میدید، عز
و مرمت و رفعت از منایع و موافقت و منایع او خودد، دل در سعادت او میدید
مدگی او ریدگی اند دانید مهر دود آدم اوسب، سالار حمله اهل عالم اوسب،
سرح محکم او را نسخ نه، عهد مرم او را فسخ نه، امت محرم او را مسح نه عز
دولت نبوت او نا اند نبوسه، سرف رسالت او نا ازل سسه که «کتب سما و آدم
من الما والطنس» نسکو سحی که آن عربی در نظم آورد و گفته

دیو را دیوی فرو برد همی در عهد تو

آدمی را خاصه با عشق تو کی مانند حفا؟

بی تو دری بودی اندر بحر جسمانی نسیم؟

فصل ما با حب کرد از بهر فرو انسا؟

۶۶ = سورة التحريم = مدنیة

الموة الاولى

فوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « يا ايها النسي » ای سعامر « لم تحرم ما أحل الله لك » چرا حرام مکی
 ومی بندی آنچه الله حلال کرد برا و نگسادی ؟ « سعی مرصا ارواحك » نا ن که
 مکی ، حسودی رنان خود منحوی « والله عموز رحم (۱) » الله آمر رکاری
 مهربانست

« قد فرص الله لكم نحلته ايها انكم » الله مدبر کرد و از انداح نار گسادی
 مکی سو گمادی سما « والله مولکم » والله بار ساس « وهو العلم الحكيم (۲) »
 واو دانای اسب راسب داس

« واد اسرالنسي » رار کرد سعامر « الى بعض ارواحه حدبا » نا مکی
 ار رنان حوس سحی « فلما ناب نه » حو آن آن سحی نکف دیگری را ،
 « واطهره الله عليه » والله او را آکا کرد ار آن « عرف بعضه واعرض عن بعض »
 لحنی ارفه نار کف در عات و بعضی ار نکف « فلما ناهاه » حو آن آن را
 حمر کرد آن « فالت من اياته هدا » ؟ کف را این حمر که کرد ؟ « قال ناي العلم
 الحمر (۳) » کف حمر کرد مرا آن دا و آکا

« ان يؤنا الى الله » اگر نار کردند سو ه هردو « فمدصب فلو ثكما »
 هس حای آنکه دل های سما گسه ار طاع و ار رسول « وان نطاهر اعله » و اگر
 هم سب سوبد سراو « فان الله هو موئه » الله ار سوی اوس و نار اوس

«وَحَرِّبْ وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِ» و حرّیبل مار اوسب و همه نکان و کرویدگان
 «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» و فرسنگان سر آر آن همه ناران او اند
 «عِسی رثه» سراسر و ناچار رسول را ار خداوند «ان ظَلَفْتُمْ» اگر طلاق
 دهد سما را [که ربان او اند] «ان تُبَدِّلْهُ» که او را بدل دهد ار سما «ارواحاً
 حیراً مَنکُ» رنای ه ار سما «مُسلّماً» حوسس را فرمان برداری دادگان
 «مومناً» کرویدگان «فانیاب» فرمان برداری اسما دگان «فانیاب»
 ار خطای حوسس نار کردندگان «عانداب» حدای درسندگان «سأجاب»
 رر داران «باب» سوی اندگان (۱) «وانکارا (ه)» دوسرندگان
 «نابها الدنی اُمنوا» ای کرویدگان «قُوا انفسکم واهلکم» باز دارید
 ار خود و ار کسان خود «نارا و قُوذها الناس و الحجاره» آسی که هرم آن
 مردم است و سبک «علیها ملائکته» بر آن کما سنگان اند فرسنگانی «علاط
 سداد» سر حکران سبب حسمان «لَا تَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» سر نکشد ار الله
 در هر چه اسان را فرماید «تَعْمَلُونَ مَا تُؤْمَرُونَ» (۶) «و می کنید آنچه اسان را
 فرماید

«نابها الدنی کفروا» ای نا کرویدگان «لَا تَعْبُدُوا اللَّهَ» امروز
 حوسس را از ملامت نار میوسد «ایمانحرون ما کیم بعملون» (۷) «سما را امروز
 نادان آن دهند که در آن کسی می کردند

«نابها الدنی اُمنوا» ای کرویدگان «تُؤْبُوا اِلَى اللَّهِ» بویه کند و
 ما حدای کرد «بویه بَصُوحاً» ار کسمی راست که ارو نار کس احرم مود
 «عِسی رثکم» الله رجود واجب کرد ناب را ار سما «ان تُکْفِر عَنکُمْ سَمَاتِکُمْ»
 که سر د و نا خدا کند دهای سما «و تُدْخِلْکُمْ حِمَابَ نَحْرِی مِنْ بَحْثِهَا الْاَبْهَارِ»
 و در آرد ما را در همسهای رر در حمان آن حوهاران «یوم لا تُخْرِی اللَّهُ السَّی»
 در آن روز که الله حواری کند و ححل رسول حوسس را «وَالَّذِی اُؤْمَرُوا مَعَهُ» و ه

کرویدگان که نااویاسند «يُورْهُمْ سَعْيُ سَائِدْهُمْ وَنَائِمْهُمْ» روسائى اسان بهيت مى ساند پس اسان واردست راس اسان «نَقُولُونْ رَنْتَا» ميگویند خداوند ما «انهم لنا يورنا» تمام کن این روسائى ما «واعمرلما» وياמרر مارا «اَنْكْ علي كل شيء قدر»^(۸) که تو همه خبر بوانائى

«نَائِمَا السَّي» اى بمعنا «حاهد الكفار والمافقين» نار کسوس نا ناگرویدگان و مافقان «واعطط عليهم» ودرست ناس براسان «وماؤنهم جهنم» و نار کسميگا اسان دورح است «وئش المصر»^(۹) و بدخانگا که آنست و بدسدیگا

«صرب الله ملائدني كمروا» ميل رد الله ناگرویدگان رادرومندی فردا ارحوساوندان گرویده «امراة نوح وامراه ثوط» رن بوح ورن ثوط «كانا حب عديني من عادنا صالحين» هر دودررنی دو مند و دد ارشدگان ما ساسيگان بسكان «فجاناهما» کر رفید هر دونا اسان و اراس رسند «فلم نعبا عهما من الله سيدا» هر دوساامران دورن را هنج ککارنامدند و ار حدای ناسان سودی رساد دند «وقبل ادخلنا النار» واسان را کفسد د رو د هر دودر آس «مع الداخلين»^(۱۰) نادمکر دورحان که می درروند

«وصرب الله ملائدني أموا» مل رد الله گرویدگان را درامی اسان ار گردید کمرحوساوندان بر ساحر «امراه فرعون» ميل رد رن فرعون «ادقالت وت» آنکه که کف خداوند من «ان لي عندك بساقي الجنة» مرا سردنك حوس حانه اى سار در بهست «وینحی من فرعون وعمله» و ار رها ن مرا ار فرعون و کردار او «وینحی من الموم الطالمين»^(۱۱) و ار رها ن مرا اران قوم سیمکاران «ومریم ادب عمران» ده یم دحیر عمران «الی احص فرجها» آن رن که ناك داسب فرح حوس «فمحصا فیه من روحا» دمدم در آن ارروح حوس «وصدف تكلمت رهاو كنه» و بددرب و اسوار کرف سحن خداوند حوس را و

فی النسر انه حررها علی نفسه فی الحال وحلف ان لا طأها سهره بعضی معمران
گفتند این فسه در یوب و حجر عائشه (رض) رف عائشه حاضر نبود و حصه
بدو در سید رسول (ص) او را گفت این حدب با عائشه مگوی و از همه رثان من
بوسند دار حصه آن ساعت از رسول بند برف که بوسند دارد بعد از آن برون
آمد و با عائشه نگفت عائشه در حسم شد و صحبت نمود و با رسول (ص) گفت
آمی بومی و حجر بی ما فعل هذا بنا حد من ارواحك ؟ - رسول (ص) آن ساعت
ما را به را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که در حجر هیچ رثان خود سود
و رثان در این فسه نگفت و گوی آمدند و نارای همه مر سیدند بعد از آنکه که
رسول همه رثان را طلاق داد انسان تر همت کردند که رثان خود را طلاق دهند،
با نسبت و به روز گشت و رسول (ص) بحجر ها و بو های انسان از گشت و رب -
العالمن رسول را عتاب کرد که از هر رضای رثان آن که رک را حرا بر خود حرام
کردی؟ ثم حرّم ما أحل الله لك ؟ - فومی گفت رسول خدا (ص) غسل بر خود
حرام کرد و نسبت آن بود که در خانه رثب لب حسی الاسد به عگه ای غسل و، بعضی
خو سان وی هدیه برد بودند؛ و رسول (ص) حلوا و غسل دوست داسمی و هر روز
وی را عاده و د که نامداد بهمه حجر ها بکسی^۱ و انسان را بر سیدی در خانه
رثب در از بر می و د که غسل بس وی می بهاد و معجورد عائشه را و حصه را
عرب آمد، آن دراز بسمن وی مرد بک رثب و انسان هر دو دوست بکدنگر
بودند بهم بر ساحمد که حو رسول خدا در آند آنکه که از خانه رثب از گسه
بود و غسل حورد گویم از بو ری معافیم آند و معافری صمعی است که از وی ناحبس
دمد و رسول (ص) بوی ناحبس سحت کرا هت داسمی لا نه نانه الملك، و بر بعضی
رثان دیگر گفتند که حو رسول (ص) در آند ما وی همین گویند حو رسول
این سخن بامی از انسان می بسند گفت من غسل حورد ام مگر آن بجل که غسل بهاد
عُرُفُ^(۱) حورد بود آنکه سوگند یاد کرد که بر حورم و بر خود غسل حرام کردم^۲

۱- الف گفت ۲- الف کرد

۱) عرفط نوعی ارد در حب طلق حار دار است مر هک بعضی

رب العالمين آت فرساد كه « لم يحرم ما أحل الله لك » و قل حلف
بمنا وحرّمها بها فامر بالكفار في المنى وقل حرّمها على نفسه من غير منى
وكان المحرم موحا لكفار المنى قال المفسرون فسه العسل اسد و فسه ماره اسه
« نسعى مرصا ارواحك » اى - نسعى محرمها مراد ارواحك « والله

عمور رحم » عمر لك ما فعلت من المحرم

« قد فرض الله لكم تحله ايمانكم » العرس المقدر لذلك سمى المقدرات
القرائن لما فيها من الاعداد والانساء ، من ذلك قوله عز وجل « سور ازلناها و
فرصناها » اى - فرصا فيها - يعنى قدرنا والمقدر هو يحدد حد الرامانه حلد
و حد القاد بمنان حلد و منه قوله تعالى « او تعرضوا لهن فرصة » اى -
معرضوا لهن مهرا مقدرنا والحله التحليل والمعه المعلن ، وكذلك السفر
والمذكر ، وهذا العرس هو التحليل ما فى سور المائد وهو الاطعام والكسو رالمعق
والصوم وقوله « تحله ايمانكم » اى - كفار ايمانكم سمى الكفار بحله لا بها
بحل الحرح « والله موثكم » اى - ستدكم وموئى اموركم له ان بعدكم بما
سواء « وهو العلم » بما كان من السى (ص) و ن سانه « الحكيم » حكيم له
كفار الامن والحل لما حرمه على نفسه قل انه صلى الله عليه وسلم كفر معق
وعاود ماره

« واد اسرالى » اى - كلم السى (ص) فى سر الى معن ارواحه ، وهى
حفصه « حديثا » وهو محرم حارسه او ما كان حرم على نفسه مما أحله الله له
و قل حلف ان لا يطا حارسه « فلما ناب به » اى - احرب حفصه الحدب الذى
اسر اليها رسول الله (ص) صاحبها يعنى عاتة « واطهره الله » الهاء صمير السى (ص) ،
اى - اطلع الله به على ان حفصه قد اصاب بذلك عاتة « عرى بعصه و اعرض
عن بعص » اى - احرب السى (ص) حفصه مع ذلك الحدب « و اعرض عن بعص »
فلم يعرفها انا ولم تحرمها به على وجه الكرم والاعضاء قال ابن عسبه ما فاس
كريم فط و قال الحسن ما سبق كرم فط معن آت آتس كه رسول خدا (ص)

در بدو این قصه با حصه دو سخن گفته بود یکی حدیث ماریه و تحریم وی و دیگر حدیث خلاف که بعد از من خلاصه انونکر و عمر را خواهد بود که ماریه دو حدیث میسند دارو بر کس آسکارا مدار^۱ حصه هر دو سخن با عانسه گفت رب العالمین رسول جوس را (ص) خبر داد که حصه سر بو آسکارا کرد و آنچه بود گفتی که میسند دارو عانسه گفت پس رسول (ص) حصه را عتاب کرد و بعضی را آنچه عانسه گفته بود باز گفت و بعضی باز گفت حدیث تحریم ماریه از کتب و حدیث خلاف باز گفت و در میسند کی نگذاشت ، نمی خواست که میسر شود اینست که الله گفت « عرف بعضه و اعرض عن بعض » کسانی « عرف » بمعنی خواند بر معنی وعید، ای - جاری علیه - کمال بقول قد عرف ما صعب یعنی ساحار بك علیه این حیاست که باز آن گویند از سر عصب و همدند آری بدانسم فعل بود، معنی که نادان فعل بود رسالت رسول خدا (ص) با حصه همین گفت و نادان وی آن بود که او را طلافی داد و با خانه پدر فرستاد عمر خطاب گفت لو کان فی آل الخطاب حشر لما طلعک رسول الله مقابل گفت رسول خدا او را طلاق نداد ، لکن هم کرد که او را طلاق دهد حشر بل (ع) آمد و گفت لا تطلعها فانها صوامه فوامه و ابها من سائلک فی الحجه « عرف بعضه » عتاب است « و اعرض عن بعض » مسامحت است ، هم سم داد و هم مسامحت کرد « فلما باهانه » ای - اءالسی حصه بذلك الحدیث « قال » حصه « من انک هدا » ای - من احمرک ما می افسد السر ؟ « قال » الی ، (ص) « ما لی العلم » سرانجام عباد و صائغ فلو هم « الخبر » بحکم الامور لایحیی علیه سیء

« ان یونا الی الله » این خطاب با عانسه و حصه است و جواب شرط محدود است ، ای - « ان یونا الی الله » فهذا الواجب لان فلوکما قد راع و مال عن الحق و اسو حینما التوبه قال انی ردد مال فلوکما ان سرکما ما کر رسول الله (ص) من حریم حاربه میگویند اگر بویه کند از بستی دادن نکند دیگر نابداء رسول خدا برای شما واجب رسماً است که دلهای شما از بستی نگذرد ،

که آنچه رسول خدا کرامت داست و برنج دل وی بازگشت از بحر ممانه سما
آن سادی نمودند «وان نظاهرا علیه» فرا اهل الکوفه نظاهرا جمع الطاء
والآخرون بسندنها ای معاونا علی ادی التی (ص) فلاصر نظاهر کما علیه
«فان الله هو موله» وله وباصر «وحسرتل» معنه «وصالح المومس»
بمعنی انا تکر و عمر «والمسکة بعد ذلك» ای مع ذلك «طهر» ای - اعوان
مظاهروں علی من بودہ و قوله «طهر» واحد بمعنی الجمع کفوله «وحسن
او کد رفعا»

«عسی ربه ان ظلفکن» ای - واحب من الله ان ظلمک رسولہ «ان بدله
ارواحاً خیراً ممکن مسلماب» ای - حاصصات لله الطاعه «مومات» مصداق
موحد الله «فاناب» مطعاب لله مصلان «فاناب» راحصات من الدنوب
«عانداب» موحداب «سائجاب» صائماب سمي الصائم سائجا لا به سبح فی
الهار لاراد وقل مهاجرات وقل «سائجاب» ای - سجن معه حب ماساح
«نساب» بمعنی آسبه لب مراحم امرأ فرعون «وانکارأ» مریم لب عمران
ام عسی (ع) بمعنی لو ظلمک مساھماله قبل الآنه وارد فی الاحراز عن القدر
لا عن الکون، لانه قال «ان ظلفکن» وقد علم انه لا یظلمھن هذا کموله «وان
مولوا سیدل فوما عرکم بم لا یکو واما لکم» وهذا احراز عن القدر لان فی
الوجود امه هی حیر من امه محمد (ص)

«يا ايها الذين آمنوا فوالله انكم واهليكم ناراً» ای - مژوهم بالنحر
وانھوهم عن السر و علموهم وادوهم موهم ذلك «ناراً و قدوها الماس» ای - خطبها
و ما یوقدہ الناس افصر علی ذکر الناس دون الحن، لان المقصود فی الآنه حدیث
النس «والجحارة» هی حجار الکمر لب لانها اسد حرار و یحتمل ان یریدھا
الاصنام المعبود دلیلہا لکم و ما یعدون من دون الله حصب جهنم «علیها» ای - علی
النار «ملائکة» موگلوں و هم الرابطة السبعة عس و اعوانھم «علاط سداد» ای -
علاط الافوال سداد الافعال وقل علاط الحلقة سداد افوان، یعملون ارجلھم
کما یعملون اندیھم، لم یخلق الله فھم الرحمة یدفع الواحد منهم بالدفعه الواحد

سمعن العا في النار «لا تعصون الله ما امرهم» في عقوبة الكفار «و يفعلون ما امرهم» من عبر ناحير ورناد و نقصان و ذلك الآيه على وجوب الامر بالمعروف في الدين للاقرار بالافرو

« يا ايها الذين كفروا لا تعبدوا الا الله » القول هاهنا مصر - اي - يقال لهم يوم الصامه « لا تعبدوا الا الله » ادلا بعمل مسكم الااء دار، بطر «فومئذ لا ينفع الذين ظلموا معدنهم » « انما يحرون » بالآخر « ما كنتم تعملون » في الدنيا « يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحاً » قرأ ابو بكر عن عاصم « نصوحاً » بصم المون وهو مصدر صرح بصحا ونصوحا، اي - توبه ذات نصيح ونصوح ، تصيح صاحبها سرك العود الى ما بات منه وفرآء العامه صبح المون مثل ص وروسكور و معنا الحال الصادق يقال تصيح الشيء اذا حلص ونصح له احلص له القول وقال الرجاج هو من النصيح وهو الحاطه والمصيح والمصاح الار والمصاح حبط الحاط كان التوبه سميت بصوحا لانها تحبط ما تحرق الدين وفي الخبر ان رسول الله (ص) قال « المؤمن را رافع فطوى لمن مات على رفعه » روى عن عمر رضي الله عنه قال التوبه النصوح ان توب لم لا تعود الى الذنب كما لا يعود الكلب الى الصرع و قال الكلبي التوبه النصوح ان يستعير باللسان و يمدم بالقلب و يمسك بالدين و قال سعد بن حمير هي توبه مقبوله ولا عمل مالم تكن فيها الا ان خوف ان لا عمل، ورحا ان يعمل وادمان الطاعات وقال ابو بكر الوراق هي ان تصنع عليك الارض بما رحب و تصنع عليك نفسك و ههنا لانه الذين حللوا وقال ابو بكر الرافعي المصري هي رد المطالم واستحلال الحصوم وادمان الطاعات وقال ذو النون علامها الا ان فله الكلام، وفله الطعام، وفله المنام وقال سهل بن عبد الله هي توبه اهل السنه والجماعه، لان المستدع لا يوبه له ذلك قوله (ص) « حذر الله على كل صاحب بدعه ان يوب » « عسى ربكم ان تكفر عنكم سيئاتكم » ان سم « و ندخلكم جنات تجري من تحتها الانهار يوم لا يحرق الله السي » اي - تكفر عنكم سيئاتكم في يوم لا يحرق الله الا سي اي - لا يبدله ولا يهسه ولا يسور و ما سمع ولا مع حلف و ما وعد المؤمنين من الله والذين آمنوا معه « لا يحرقهم ايضا و ل م الكلام على السي

ثم اسمايف فقال «واللذي آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم ونايمين» اي - بحسب
 بهم نور اعمالهم اذا مساوا على الصراط . وفي قوله «ونايمين» اي - ونايمين
 كمهم التي فيها سار بهم بالحج وفي التفسير ان انوارهم متوازية على حساب اعمالهم
 منهم من يكون نور الى مسافة بعد يسعى من يديه ومنهم من نور لا يبعدى موضع
 قدمه وهذا عند حوارهم على الصراط «يقولون ربنا انهم لنا نورنا وعمر لنا انك
 على كل شيء قدير» اما يقولون ذلك اذا طمىء نور المصافين وسقون في الظلمة
 فيحافون ان يظلم نورهم ايضا

«يا ايها النبي حاهد الكفار» نالسف «والمصافين» ناللسان واطهار الحج
 «واعلظ عليهم» لا الاتهم ولا يصعب في محاهد الكفار ومقابلتهم وحدال المصافين
 ومحاحمهم واعلظ عليهم عائد على المرفعين جميعا ثم احر تعالى عن مقامهم
 في الآخر وما اعدلهم ، فقال «وماؤنهم جهنم ونس المصير» قبل المصير
 امر مسير في القلب ولم يكن للنبي (ص) سبل الى ما في القلوب من المصير والاحلاص
 الا بعد اعلام من قبل الله تعالى فامر صلى الله عليه وسلم بمحاهد من علمه مصافيا
 باعلام الله انا ناللسان دون السب لحرمة لمقطه الشهادة وان يجرى عليه احكام -
 المسلمين ماذا كذلك الى ان يموت

قوله «صرب الله ملا للذي كفروا امراء نوح وامراء لوط» حم السور
 بما يعود الى اولها من وعظ سا النبي واعلامهم ان اصالح رسول الله (ص) لا يدفع
 عنهم العذاب كما لم يدفع ولم يبع امراء نوح واسمها واعله وامراء لوط واسمها
 واهله وانما يبع العمل الصالح «كانا يحب عبادنا صالحين فجانا هما»
 بالمعنى واطان الكفر وافسا اسرارهما كات امراً نوح يقول الله محبون
 وبحر الحبار نامين من آمن به ليعملوا ومسو وكات امراء لوط بحر الفو
 اذا صلب ليعرصوا له بالمجور ولم يكن حنا هما في العرج فقد عصم الله اسما من
 ذلك «فلم يعسا عيهما من الله سنا» اي - لم يعسا عن امرائهما من الله دفع

عذاب « وويل ادحلا » اى - قبل لروحى نوح و لوط « ادحلا المارمع الداحلن »
 اى - يقال لهما فى الله امه و ذكر بلعظ جمع المدكر لانهن لا يبردن مالدحول
 و اذا اجمعا فالعلمه للذكور و كذلك قوله « من القانين »

« وصر الله ملائكتى اُمنوا امرأة فرعون » نصب قوله امرأ فرعون
 دلا من قوله ملائ و يحوران يكون معنا صرت مئلا بامرأ فرعون فلما حذف
 الباء نصب « اد قال رب انى لى عندك نسا فى الجنة » و ل لما آمنت امرأ
 فرعون امر بها و صارت نازعه ابوابا و وصفت على صدرها صخره عظيمه ، « فقال رب
 انى لى عندك نسا فى الجنة » فاراها الله معها فى الجنة من در و كانت الملائكة
 يظلمها ناحيتها و قيل لما ابوها بالصحر « قال رب انى لى عندك نسا فى الجنة »
 فاصرت معها فى الجنة من در و اسرع الله روحها فالقبت الصخر على حسد لس
 وه روح و لم يحد ألما من عذاب فرعون « و يحسى من فرعون وعمله »
 اى - من كهر و سركه ، و قيل من مدسه و قيل من حراء اعماله و هو النار
 « و يحسى من القوم الظالمين » يعنى اهل مصر ، قوم فرعون ، امر الله تعالى ارواح
 النبى (ص) ان يسلكن سبلها فى الايمان والصرلله و برك الكفر بالله

« و مريم ابنت عمران التى احصت فرجها فمحمدا » يعنى فتح حمرنيل
 بامر باقه اى - فى حب درعها و قيل فى فرجها ، و قيل فى عسى من روحها
 المحلوفه لما « و صدف بكلمات ربها » يعنى السرايع التى سرعها الله للعباد بكلماته
 المرسله و قيل صدف بعسى وهو كلمه الله فرأ ابو عمرو و يعقوب و حصص عن عاصم
 و كنه على الجمع ، اراد الكتب التى انزلت على ابراهيم و موسى و داود و عيسى
 عليهم السلام و فرأ الآخرون بكلماته على الواحد والمراد به الانجيل اى - قبله منه
 و كان من القانين المطمئنين لربها و قيل ريد القانين رهطها و عسرتها فانهم
 كانوا اهل صلاح مطمئنين لله - روى عن النبى (ص) قال « حسمك من نساء العالمين
 مريم بنت عمران و حديجه بنت حويلد و فاطمه بنت محمد و آسبه امرأ فرعون
 و روى عن معاذ بن جبل ان النبى (ص) دخل على حديجه و هى تجود بنفسها فقال

انكرهن ما نزل بك يا حديجه وقد حمل الله في الكبر حبرا كبيرا فاذا قدم على صراك فافرئهن مئى السلام قال يا رسول الله ومن هن؟ - قال هن بنات عمران وآسهن بنات مراحم، و حليمه احب موسى - فقال بالرفاء والنسب

الموة الثالثة

قوله تعالى "بسم الله الرحمن الرحيم" اسم عربي بمهل من عصا فاذا رجع ونادا احياه ولما فان لم يوصل يصدق قدمه في امداء امر فاذا نصل يصدق قدمه في آخر عمر اوسعهم عمرا، وفل منه عدرا، واكمل له دحرا، واحمل لديه ثرا نام خداوندی که بی نام او سخن منبر آید، وی د کراو گفمار معصیر آید، بی سانس او آراس گفمار نسب، بی آسانی او دورمائی اسرار نسب ی خدمت اوبن را نظام نسب، بی تعب او جان را قوام نسب بی خود او وجود نسب بی لطف او سهود نسب نادساهی که صنع او بی آلب است، و حواس اوبی عک کرمی که کرم او ی حداس و قدرت او بی بهات مهربانی که بند حصر را آن محل هاد که دور نسب ناوی داء "ان الله اسری" کرد، وف مساو بلعین "فالوا بلی" کرد، در لوح رفس "سبع لهم منا الحسبی" کرد، دور اسما نصنس "والزمهم کلمه المقوی" کرد است کرم و رحمت، است عتاب و سعب ا فادری که هر چه خواهد داد از بولاد حفسح رب؟ که ردت داود حون موم سجا کرد "والله الحدید؟" اررمن وآسمان چه گنگ ر؟ اسان رانی رنان فرا نوا کرد که "فالما آسا طابعن؟" ارشد عاصی که سحاز بر؟ او را بخود آسا کرد و ناوی دا کرد که «**يا ايها الذين آمنوا** **يؤنوا الى الله** **توبه** **بصوحا**» ای گرویدگان آسمانان و دوستان همه توب کنید، بدرگا من ار آسند نامن گردید اگر شما آن کردید که ار شما آند من آن کنم که از من آند هیچ حای معیوب مدبرید مگر اسحا نار آسند بهسج درگا کما نامررید مگر اسحا، ما نامن آرید از نامهربانان مهربان آسند از درد نومندی نامند آسند ما را ار کما آمریدن ناک نسب، نار آسند ما را از معیوب

مدرم من عار سب نار گردید نظر آب حوان « واسموا الی ربکم » مقام انان
 بر راسب از مقام بوب انان ارگست مد است احداوند حوس بدل و همت، و بوب
 نارگست مد است از معصبت اطاعت انان حسب؟ اروادی نقای بعدم صدق بوادی
 سکست آمدن، وار وادی بدع بعدم تسلیم بوادی سب آمدن، وار وادی مرق بعدم
 انقطاع بوادی جمع آمدن وار وادی دعوی بعدم افعار وادی برید آمدن ار
 وادی حرد بعدم فاف ناحو آمدن بوب حسب؟ سبغی مطاع، و کسل دری مسعق،
 نانی کریم، نفس گنا محو کند و حق سماع او از بند گنه کار عفو کند دیوان
 بند از عرصان ناک و مظهر کند، مرد نائ را نامردنی گنا بران کند است که
 مصطفی (ص) گفت « النائب من الذنب کمن لاذنب له » و قال صلی الله علیه وسلم
 « ان الله تعالی افرح بنوّه عند من الطمان الوارد الصال الواحد العقم الوالد » میگوید
 حق مالی بهیج طاعی حیان رود حسمود سود که وب نمانان رضاء او دونه
 گناهکار همچون سادی آن سه دان که در نمانان حسک ی آب ناگا آب لال
 رسد، نا همچون مسافری که در نمانانی مهلك از و مر کب حوس کم کند، آنکه
 دس از بوب دی ناگا سر مر کب و نار حوس رسد، ناحو نرربی نارا مد آرزومند
 فرزند که نا و سان او را سار فرزندى نکوسر، رنما صورت رسد درهمه عالم
 هیچ سادی در حسب این سه سادی رسد و این سه سادی در حسب رضاء حق از بوبه
 نائ ناجر و مملاسی گردد حکم قدم حیان رفه که اگر کسی همداد سال در حرانان
 معصبت کند آنکه روزی دردی عسلی کند اندوهی لباس وفا در بوسد، سوسری
 نمسجد در آند به ربی شتی کند بحسری سب ردارد بدهسی کمر گوید، در
 حصر نماز و راز سود هور آن حار تمام نکرد اسد که ار حلیل و حیار ندا آند
 نا اهل ملکوت که نا گنه سنگان ما، در ن آسمانها، امروز همه عمادبهای حوس
 گذارند رحل^(۱) سمنح و هدس در نافی کنند و عطر اسمعفار سوزند آن
 مد بر گسته ما را که ادراگا ما آمد، آن آبی که به کلف از آن دند درد ناک
 از مرون آمد در حرانه رحمت بدهد ما فردا در عرصات و امب رضوان را فرسبم

نا دسب او گبرد و گرد و امس ر آرد و اس ندا میکند که « هدا عسوالله » اس
آراد کرد خداوند اسب و بمعرفت رسد حق ، برای آنکه در گناهکاری هم داع
محمد بر زبان داسب هم داع مهر مادر در دل

آورد اند که فردا در فنامت سدای را نامه حوس بدسب دهند آن کردار
آلود خود بسند سر در بس افکند ، اندوهی عظیم روی بسند حق تعالی وی
نظر رحمت کند گوید ای سحار رور فرسد سر بر دار که امروز درو آسمی
اسب و هنگام نبار رحمت سد ارسرم حق همچنان سر در بس افکند ندارد
نارب العر کرم خود گوید عرب من که سرار بس برداری و در حلال من بگری
اگر بو دردنا آن بکردی که من فرمودم ، من امروز درو سحارگی و درماندگی
تو آن کنم که بو خواهی « فل کل بعمل علی ساکنه » هر کس آن کند واری آن
آند که سرای وی بود و وفائی که برا حسان آفریدم سرای من همه وفا و
کرم که صفت من است سحام سراب و دس بردسب بسند سکدم در کسد بر
زبان حوس و الهان در آن صحرا فنامت می آند و زبان حال وی میگوید

بسطنا علی الآنام لما راسنا العفو من ابرالدوب

حوس عفو بورا حرم من ناك بسب رن من همه در معصبت آورم دسب
اسب که رب العالمین گفت « فاولئك بدل الله سبابهم حساب وکان الله
عمورا رحیما »

الحرء التاسع والعشرون

٦٧ - سورة الملك = مكية

الوثة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراع بحسان
مهریان

« تبارك » بر کسب و بر گوارنا رک خداوند در کرد گاری و کارساری
« الذي بيده الملك » او که دست اوست نادرستی [می بخشد و می سماند]
« وهو على كل شيء قدير ^(۱) » او ر همه چیز تواناست

« الذي خلق الموت والحياة » او که مایرشد مرگی و زند گازی
« لسئوكم انکم احسن عملا » ۱ مایرماند شما را که کسب از شما نیکو کارتر
« و هو العزيز الغفور ^(۲) » و اوست که تواند و اود اما می وسد و مآ مرد

« الذي خلق سبع سموات طافا » او که مایرشد هفت آسمان طمو طمو
ر بر بکشد بکر « ما برئ فی خلق الرحمن من تفاوت » نسی در آفرینش رحمن حری
فروشد نا حری در می ناند ^۱ « فارجع البصر » جسم حوس و نگرستن حوس
آن نار گردان « هل برئ من فطور ^(۳) » نا خود هج شکافی نسی در آسمان
نا گسادی ؟

« ثم ارجع البصر کرس » نار جسم حوس و نگرستن حوس از آرد بگر
نار « نقلب البصر » اس آند نا بو جسم از نگرستن و عب جسم
« حاسا » کم آمد و ناس ^۲ ماند « و هو حسیر ^(۴) » و او ماند و بار ا ساد
« ولقد ربنا السماء الدنيا مصحح » مایر اسیم آسمان نسی ن بحرا عها

«وَجَعَلْنَاهَا رَحْمَةً لِّلْسَاطِطِ» آن را حیوان کردیم تا آنان سفاکین را نماند او در آسمان «وَاعْبُدْنَاهُمْ عِدَابَ الْعَصْرِ (۵)» و ساجدها را عذاب آس «وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ» و اسان را س که میگردیدند خداوند حوس عذاب دورح «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۶)» و بد خانگا که دورح است

«إِذَا الْقُوفُ أَفْهَى» حوس اسان را درافکنند در آس «سَمِعُوا لَهَا سَهْقًا» آس را آواری میبود رسب صعب «وَهِيَ تَقُورُ (۷)» و آن میخورد

«تَكَادُ تَمُوتُ مِنَ الْعَطَشِ» حواحد که نار نار گردد از حسم «كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْحٌ» هر که که گروهی را در آن افکنند «سَالَهُمْ حَرُّنَّهَا» میرسد اسان را عذاب ساران دورح «إِلَهُمَّ إِنَّا لَمَكِّنْ لِّدُنِّي (۸)» نامد سماهح آگا کسند؟ و برساند «فَقَالُوا بَلَىٰ فَرِحْنَا بِكُنَا» کوئند آری آمدنما آگا کسند ای «فَكَذَّبْنَا»

دورح رن کرمسم او را «وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ سِی» و کسمسم الله هح حر فرو برساند «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹)» نسند سما مگر در کمرای ررگ

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» و کوئند اگر ما میسندیم حناک ررکان میبود «أَوْ نَعْقِلُ» ما ما درمی یافسم حناکه مومنان درنا مد «مَا كَافِيَ اصْحَابَ الْعَصْرِ (۱۰)» ما در دورحان نمی بودیم

«فَاعْرِفُوا بَدَنَهُمْ» گنا حوس افرار کسند «فَسُحْقًا لِّاصْحَابِ الْعَصْرِ (۱۱)» دوری ناد دورحان را

«إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» اسان که می برسد از خداوند حوس نادید «لَهُمْ مَعْرَهُ وَاحَرُّ كَسِرَ (۱۲)» اسان را آمر رس است و مرد ررگوار

«وَأَسْرُوا فَوَلَّكُم مَّا وَحَايَا» نهان دا سد سح حوس با آسکارا سناک «إِنَّهُمْ عَلِمُوا نَادَاتِ الصُّدُورِ (۱۳)» که حدای دا است بهرحه درد لهاست

«إِلَّا نَعْلَمُ مِنْ خَلْقِ» نداید او که دل آفرند که در دل حسب با رهی آفرند که حمال او حسب «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴)» و اوسب از لك دان دورح

آکا و دانا

« هو الذي حمل لكم الارض دثولا » اوسب که سمارا رمن سافر بدور دسب
و فرمانبردار « فامسوا في ماسكها » مبرود در کماره ای آن « و ثكلوا من
ررفه » و م جوړندار روړی او « و الله السور (۱۵) » و برحاسب از کور رمن
راسب نسوی او

« اامسهم من في السماء » اامن می ناسند^۱ اړو که در آسمان « ان يحسف لكم
الارض » که در رمن فرو برد سمارا « فاداهي ثمور (۱۶) » آنکه رمن سما را
کرداند

« اامسهم من في السماء » نا اامن ناسند^۲ اړو که در آسمان « ان ترسل
عليكم حاصا » که فرو کساند بر سما سکا ازان « فستعلمون كيف يدبر (۱۷) »
آری دانند که حون ود آخه مبرساندم ازان

« ولقد كذب الذين من قبلهم » درو عړن گروند انسان که بس ارا سان
بودند د عمران م را « فكيف كان تكبر (۱۸) » حون ود و حون دندی نسان
احسودی من

« اولم نروا الى الطير فوقهم » بمی میند و بمی مگر بند مرع رر اسان
« صاف » مروا کرد و کس راند « ونقص » و نار بر فراهم آرند مریدن را
« ما تيسر لهم الا الرحم » که نه دارد آن را حیان مگر رحمن « انه نكل سيء
نصر (۱۹) » که او بهمه حرر ساسب و دا

« امن هدا الذي هو حد لكم » نا آن کسب که سمارا ساسب « نصركم
من دون الرحم » که سمارا ناری دهد اگر الله ناری ندهد « ان الكافرون الا
في عرور (۲۰) » مسمند نا گروند کان مگر در قرب^۳

« امن هدا الذي برقكم » نا آن کسب که سمارا روړی دهد « ان امسك
ررفه » اگر الله روړی خود نار کړد « بل لثوا في عقوق ثمور (۲۱) » نسب حر آنکه

می‌سپهند^۱ درسوچی و در رمیدن

« اقمی نمسی مُکْتَا عَلٰی وَجْهِهٖ » او که نگویسار مرود بر روی حوس
« اهدی » را راس بر است و راسرور « اقمی نمسی سونآ » ما او که رود راس
و بحم « علی صراط مستقیم (۲۲) » بر را راس

« قُلْ هُوَ الَّذِي اَنشَاكُمْ » نعمان من گوی او آست که سافرید سما را من
آنکه نبودید « وَجَعَلْ لَّكُمْ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ » و سما را کوس آفرید و
سموایی و جسم و مایی و دل « فَلَمَّا مَا نَسْكُرُونَ (۲۳) » حون اندك آزادی^(۱) و
سناسداری می‌نابند^۲

« قُلْ هُوَ الَّذِي دَرَاكُمْ فِي الْاَرْضِ » کگو او آست که سافرید سما را در
رمن « وَآلِهٖ يُحْشَرُونَ (۲۴) » و سما را بس او خواهند برد
« وَتَقُولُونَ مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) » و می‌گویند کسی این
هنگام رسا حیر که اگر راس می‌گویند^۳

« قُلْ اِنَّمَا اَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ » کگو داس آنچه می‌برسد ردك حداس
« وَاِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مِّنْ (۲۶) » و من درن میان آگاه کنید ای آسکارا ام
« فَلَمَّا رَاَوْهُ رُفِعَهُ » حون آن راسیدار بردك « سَبَّ وَجْهَ الَّذِي كَفَرُوا »
نداندو و سم نداسود در روهای ناگرویدگان « وَقِيلَ » و گویند ساندرا « هٰذَا
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعَوْنَ (۲۷) » این آن روراست و آن کار که آن را در آن کسی از
ما می‌نار حواسند و می‌حسند

« قُلْ اَرَأَيْتُمْ » کگو چه بسند « اِنْ اَهْلَكْنِيْ اِلٰهٌ وَمَنْ مَّعِيَ » اگر الله مرا
بمیراند و هر که ا من « اَوْ رَحْمَةً » ما محساند بر ما قمی بحیر الکافرن من عذاب

۱ - الف سپند ۲ - الف می‌ند ۳ - الف می‌راس گویند

(۱) آزادی بمعنی سناسداری و سکرگزاری است مولانا فرماید

ای گرو مومنان سادی کنید همچو سرو و سوس آزادی کنید

سبح فرمود

بحر می و بحر آمدی و آزادی که ارسرور رمان درامان حق مادی

ایم ؟ آن کسب که بر بهار دارد کافران را از عذاب درد نمای ؟
 « قل هو الله احد » گو اوست آن رحمن که نگر و ندیم ما و « و علیه
 یو تکلم » و سب ما و ناز کردیم « فستعلمون من هو فی صلال منین (۲۹) » آری
 آگاه شوید که آن کسب که در گمراهی آسکار است
 « قل اراکم » نگو چه بسند « ان اصبح ما و کم عوراً » اگر این آب
 سما هسکامی در رمین فرو سود « فمن نأتمکم نمأ بمعن (۳) » آن کسب که
 سما را آب آرد آسکارا بر روی رمین روان و بسند

السورة البایة

این سور الملك هر اوست سب صد حرف است سب صد و سی کلمه سی آب و
 جمله به مکه فرود آمد ، ناحماع مفسران در مکتبات سمرند و درین سور هیچ
 ناسخ و مفسوح سب
 روی انوهر فرقه ان التی (ص) قال « ان سور من کتاب الله ماهی الا
 بلا یون آیه سبع لرحل فاحرحمه و العمامه من المار و ادخله الحبه و هی سور مبارک »
 و قال صلی الله علیه و سلم « و دد ان « مبارک الذی ینده الملك » فی قلب
 کل مومن »

و روی عن ابی عباس ان رجلا من اصحاب السی (ص) ذهب صرب حناء
 له علی فمرو هولاء بحسب انه فم و فسمع انساناً یراء « مبارک الذی ینده الملك »
 فابى السی (ص) فقال یا رسول الله انی صرب حناء لی علی فمروا لایعلم انه و ر
 فانا انسان یراء سور الملك - فقال رسول الله (ص) « هی المانع هی المانع ینحبه
 من عذاب العسر » فی ح ر آخر « هی الوافه من عذاب العر » و روی من قرأها
 فی لیله بعد اکبر و اطیب .

فوله « مبارک » معنا تعالی و عظم و مجد و قبل تعالی من الکرکه
 و قبل معنا انه الماب الدائم الذی لم یزل ولا یران و قبل تعالی من جمع المركب

منه « الذي بيده الملك » يوسه من ساء وسرعه مقن ساء وقبل يريد به السوء
يعربها من اسع النسي ويدل بها من حاله « وهو على كل شيء » من الانعام
والانعام « قدر »

« الذي خلق الموت والحياة » قال ابن عباس يريد الموت في الدنيا
والحيوة في الآخرة قال قتادة ادل الله ابن آدم بالموت وحمل الدنيا دار حيو
و دار فناء وحمل الآخرة دار حراء وفناء وأتما قدم الموت لانه الى القهر اقرب
وول قدمه لانه اقدم لان الاسماء في الاسماء كانت في حكم الموات كالقطعة والبراق
وتحويهما ثم اعرب « عليها الحيو » وقال ابن عباس خلق الموت على صور
كس الملاح لمرسى ولا يحد ربحه شيء ولا يظأ على شيء الاومات وخلق الحيو
على صور فارس انسي وهي التي كان حبرئيل والاسا يركونها بمرسى ولا يحد
ربحها شيء الا حى وهي التي احد العامري قصه من ابرها فالى على المعجل فحى
قوله « لسلوكم » يعنى ليجسر كم فيها من الحيو الى الموت « انكم احسن عملا »
اى - اسرع فى طاعته واورع عن محارم الله وقبل لسلوكم انكم احسن احدا
من حيوة لموته واحسن اهمه فى دنيا لاخره قال السبي (ص) لعبد الله بن عمر
« خدمك صحتك لسمعك ، ومن سناك لهرمك ومن فراعك لسمعك ومن حيوتك
لمماتك فانك لا تدرى ما اسمك عدا و سئل السبي (ص) اى المومنين اكس -
قال « اكبرهم للموت ذكرا واحسنهم له استعدادا وقبل يحسبهم اغلاما
للملائكة حالهم لطهر لهم سكرانهم وكفرانهم كيف يكونان عند المحنة فى الصبر
عند النعمة فى السكر « وهو العزيز » المسمم من اعداء « العمور » لاولانه

« الذي خلق سبع سموات طافا » بعضها فوق بعض من كل سماء مسر خمس
مائه عام وعلط كل سما خمس مائه عام وقوله « طافا » جمع طاف ، كحمل وحنال
وقبل جمع طعمه ، كرحه ورحان وقبل « طافا » مصدر من طاف يقول طافق
من يوسه اذا لس احد هما فوق الآخر وهو نصب على المصدر وقبل صفه وقبل لانه

صب لانه معمول بان « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت » فرا حمزه و الكسائي
من يعوق بسدندالواو بالا الف و همالعان كالمحمل والمحال و الطهر والنظار ،
والمعاو و المعوق ، بعد ما « السئس في الصبح وفي معا قولان احدهما « ما ترى »
ما اس آدم « في خلق الرحمن » يعنى السماء « من تفاوت » اى - خلل و اضطراب
و يعوق بل هى مسيئمه مسبونه لانه يعوق بعضها بعضا لعلها اسوائها و القول الثانى
انه عام فى جميع خلق الرحمن اى - لم يمه سىء اراد ولم يجرح سىء عن
موح الحكمة و قيل « الخلق » فى الآنه مصدر والمعنى يخلق كل سىء صغيرا
وكسرا بامر واحد لا يعاوب فى ذلك رهو قوله « كن » و قيل الروه فى الآنه بمعنى -
العلم لبعدها السماء عن الادراك بحاسه الصر قوله « فارجح المصر هل ترى من
قُطُور » اى يعوق وصدوع

« ثم ارجع المصر » اى - اعد المظر بانما « كرس » اى مرس « لعلك اليك
المصر » اى - رجع اليك المصر بها المحاط « حاسياً » اى - حاسعا صاعرا دليلا
كذلكه من طلب سنا فاحظا « وهو حسير » اى - معى كليل لم يدرك ما طلب اى -
انما من قبل ان يرى فى السماء خللا روى عن كعب قال السماء الدنيا موح مكعوف
والثامه مرمر صماء والثالثه حد د ، والرابعه صمراء وقال نحاس الخامسة فسه ،
والسادسه ذهب ، والسابعه نافوه حمراء و سابعه الى المحيط بخار من ور

« ولقد رتبنا السموات الدنيا بمصانع » اى - الكواكب ، وهى كمار المحوم
سمت مصانع لاهاءها والمصاح ، السراج لاصاءه « وجعلناها » اى - بعضها
« رحوماً للساطين » اى - رحما لهم اذا اسمعوا الى السماء قال قتاده خلق الله المحوم
للملأه اساءه ربه للسماء « ورحوماً للساطين » وله دى ها فى ظلمات البر والبحر
فمن اولها على عمر ذلك فقد قال رانه واحظا حظه قال الصّحاح الكواكب السى
برى لا يرحم بها والى رحم بها الساطين لا ربهها الناس و قال ابو علي الكواكب
انفسها لا يرحم لان الكواكب و امه لا رول عن السماء ولا ممد انما يعصل عنها
سهاب يحرق « واعدنا لهم » اى - هاء لهم فى الآخر « عذاب السعير » وهى

البارالموقد المسعله و يقال سقر النار فمَرَّب اذا قَوَّيَها و قيل السعير سب
للساطن في جهنم هو اسم

«وَلَدْنِي كَفَرُوا رَبِّهِمْ» اى - واعدنا للدين كَفَرُوا رَبَّهُمْ «عَذَابُ جَهَنَّمَ
وَسِئَاسُ الْمَصْرِ»

«اِذَا آتَوْنَاهَا» اى - المي الكمار في النار «سَمِعُوا لَهَا سَهْقًا» وهو صوت
قطع مسكر كسهي الحمار وهو اول صوته وقد يسمع للنار صوت مسكر اذا استد
لهاها كما يطلب الوفود «و هي تمور» اى - ترمع بالعلماء لسد بوقها اى -
يعلو بهم كعلو المرحل

«بَكَدَ نَصْرٌ» اى - سقط بعض عضها من بعض من سدء طها على الكمار
«كَلِمَاتُ الثَّقَىٰ فِيهَا فَوْحٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا» وهم الملايكه الموكلون بها «الْمُتَنَبِّهَاتُ
بَدْرٌ» الم بانكم رسول من قبل الله في الدنيا بذكركم

«قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا بَدْرٌ فَكَذَّبُوا» روى ابو هريره عن النبي (ص)
انه قال انا «البدر والموت المعبر والساعة الموعد» «قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا بَدْرٌ
فَكَذَّبُوا وَفَلَسَا مَا تَرَىٰ اِلَهًا مِنْ سِوَىٰ» اى - من سِوَا وَكَانَ وَحْكُمُ فَعُولُ الْخَرْنَه
لهم «اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» اى - ما ارام اليوم الا في ضلال كسر كسم عليه في
الدنيا و يحوران يكون هذا من كلام الموم، اى - وفلسا للرسل «مَا اَتَمُّ الْاَفْي
ضَلَالٌ» و بُعِدَ مِنَ الصَّوَابِ

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» اى - قالوا وهم في النار لو كُنَّا نَسْمَعُ نَسْمَعُ مِنْ
بَعِي وَ نَسْمَعُ اَوْ نَعْمَلُ عَمَلٍ مِنْ نَصْرٍ وَ نَسْمَعُ اَوْ نَعْمَلُ اَوْ نَسْمَعُ الْهَدْيَ فِي الدُّنْيَا
اَوْ نَعْمَلُ مَعَانِي كَلَامِ اللَّهِ وَ مَا كُنْ دَعَوْنَا اِلَيْهِ الرِّسَالُ «مَا كُنَّا فِي اَصْحَابِ السَّعِيرِ»
اى - في حمله اهل النار

«فَاعْبَرُوا بِذُنُوبِهِمْ» اَقْرَبُوا كُفْرَهُمْ «فَسُحْمًا لِاصْحَابِ السَّعِيرِ» اى -
مدا لهم فَرَأَوْا نَوْحَهُمْ وَ اَلْكَمَامِي «فَسُحْمًا» صم الحاء والناون يسكونها و
هما العمان، مثل الرعب والرَّعْب والسحب والسحب سُحْمًا نصب على المصدر اى -
يَحْفَظُ اللَّهُ سُحْمًا اى - باعدهم من رحمته ماعداً و قيل السحوق واد في جهنم

«ان الذين يحسبون ربهم بالغيب» اى - يحافونه ولم رو وفيل يحافون الله و سركون معصيه حسب لابرهم احد من الناس لان ذلك اذل على الاحلاس و انعد من التناق و قيل يحسبون ربهم قيل المصير اليه «لهم معرفة» لدنوهم «واحر كسر» بواب حريل لطاعهم

«واسروا قولكم او اجهروا به» اى احموا كلامكم او اعلمو فهما سواء عند الله «الله علم بذات الصدور» قال ابن عباس راب في السر كس كانوا يمالون من رسول الله (ص) فحجر حنبل بما قالوا والوامه فقال معصم لبعض اسروا قولكم كى لاسمع اليه محمد فقال تعالى قل لهم «اسروا قولكم او اجهروا به» فان الله لا يخفى عليه خافه وهذا امر بهد كمال قال «اعملوا ما شئتم»

ثم قال «الانعلم من خلق» اى - الانعلم السر من خلق السر الانعلم ما فى الصدور ، من خلق الصدور ؟ الانعلم من خلق الاسماء ما فى صدور عناد ؟ ففى هذا الوحو من فى موضع الرفع وهو اسم للخالق و يحور ان يكون من اسما للمخلوق ويكون فى موضع النصب والمعنى الانعلم الله من خلقه «وهو اللطيف الخبير» العالم بدقائق الاسماء وبواطنها و يحور ان يكون العلم من صفة المخلوق ، والمعنى الانعلم هذا الكافر من الذى خلقه ، الانعلم الله الذى هو حاله «وهو اللطيف» الذى الطف لهم فى تدبر واحسن اليهم فى انعامه «الخبير» بهم وباعمالهم

«هو الذى جعل لكم الارض دلولاً» لئسه سهله سهله لكم السلوك فيها وقيل لئنها الحال حتى تسفر ولا تروى باهلها ، وقيل جعلها دلولاً ، اى - سهلاً سعيكم عليها بحيث لا يسمع المسىء فيها بالحرثه «فامسوا فى فيها كمها» اى - فى حوائها وقيل فى فحاحها واطرافها وقيل فى حالها قال الزجاج وهذا اسه لان معنا سهل لكم السهل فى حالها فهو ابلغ فى الدليل هذا امر الله ، ذكر على سبيل الامان بتسهيله عليهم «وكلوا من رزقه» اى - مما هتأ لوقيتكم وعدائكم ما اذن لكم فى ماوله واحله لكم دون ما نهىكم عنه و حرمة عليكم «والله السور» اى - البعب من صوركم ثم حوف الكمار

فقال « امسئهم في السما قال ابن عباس اى - عذاب من السماء ان عصفور
 « ان تحسف تكلم الارض » معنى ان يعمور كهم في الارض « فاداهي » اى - الارض
 « يعمور » اى - يجرى ويدور وذلك ان الله يجرى الارض عند الحسف بهم حتى يلقيهم
 الى اسفل والارض يعلو عليهم و يجر فوقهم ، قول ما يعمور اذا جاء وذهب

« امسئهم من في السما ان ترسل عليكم حاصاً » اى ربحا ذاب حجار وقل
 الحاصب مطرقة حصاء كما فعل ناصحات لوط وقل سحاب فده حجاره والحاصب
 والحصاء واحد « فستعلمون » فى الآخر وعند الموت « كيف تدبر » ي ، اى -
 ان ترى اذا عاسم العذاب وقل « فستعلمون كيف تدبر » ي اى - رسولى قال
 ابن عباس ستعلمون ان محمداً كان لكم نذيراً

« ولقد كذب الذين من قبلهم » معنى كفار الامم الماضية « فكيف كان
 نكير » ي ، اى - انكارى اذا اهلكهم است بعض المراء الباء فى هذا الحروف واحوا بها
 على الاصل وحذفها بعضهم على الخط

« اولم يروا الى الطير فوقهم صافات » صفع احببهم اذا طروا فى الهواء اى -
 بسطوا كالحداء والسر « ونقص » معنى احببهم بصرى بها حبوبهم كالحمام
 وقل بضع احببنا و بضع احببنا وقل فى الهواء طيور لا تمس بالارض ابدا طعامها
 السمى والنصوص اذا طروا فى الهواء من على ادبارهم واحببهم حكما ابن هيصم
 « ما تمسكهم » فى الجود الاثر حمى « بعدد اياته حل حلاله عم رحمته الحليمه
 كلها » ايه تكل سىء نصير « عالم مصلحه كل سىء من لهم فى هذا اياته ما
 يدلهم على به حيد من سحر الطير فى حوالى السماء

« امن هذا الذى هو حدت لكم » اعوان لكم « نصركم من دون الرحمن »
 ويدفعون عنكم عذاب الله فامس عذابه بسبه ، وقل معنا هل سىء من اصنامكم
 يدفع عنكم عذاب الله « ان الكافرون الا فى عرور » اى - ما الكافرون الا معترّون
 يعرور الشيطان عبر ممسكين بحبه و رها

« امن هذا الذى نرركم » بظنكم و سفيكم و بظنكم مافع الدنيا

« ان امسك روفه » يعنى ان امسك الله المطر او امسك جميع اسباب الزرق و قبل معنا من الذى توسع عليكم بمعكم ان شئ عليكم بمعافكم بالحدث والمخط « فل نحوا » اى - بمادوا « فى عو » اى اسكنار عن الحق وعن الداعى اليه « ونعور » عن قول الحق فعرون منه بم صرت ميلا فقال

« افمن يمسى مكناً على وجهه اهدى امن يمسى سوناً على صراط مستقيم » معنا افمن يمسى مطر فالا يلمع الى الطريق واحداً فها ارسل ام الذى يرفع رأسه سطر الى الحاد ، وهذا مثل صربه الله للكافر والمومن ، فالكافر « يمسى مكناً على وجهه » راكناً راسه فى الضلالة والجهالة اعنى العن والقلب لا ينصر به ما و سملا قال فهاذ اكب على المعاصى فى الدنيا فحسر الله على وجهه يوم الصامه وذلك قوله تعالى « ونحسرهم يوم القيمة على وجوههم » والمومن يمسى سوناً معيدلاً ينصر الطريق وهو « على صراط مستقيم » دس قسم وهو الاسلام قبل نزل فى عمار بن ناسر و ابي جهل وقوله « مكناً على وجهه » فعل عربى لان اكر الاله فى المعدى و اللزوم ان يكون افعله بفعل وهذا على ضد فقال كسب فلانا على وجهه فاكب قال الله تعالى « فكب وجوههم فى النار » وقال النبى (ص) وهل يكب الناس على مناكرهم فى النار الا حصائد السمسم » و تظن فى الكلام قولهم فسب الريح السحاب فافسح

« قل هو الذى انساكم » اى - حلفكم اسداء « وجعل لكم السمع والابصار والافئدة » حصن هذ البلاءه الذكر لان العلوم والمعارف بها يحصل « فلما ما يسكرون » اى - يسكرون سكرافلا وما رباد و قبل اهلكم الذى يسكر الله سبحانه

« فل هو الذى دراكم فى الارض » حلفكم فيها صاعرا « وانه يحسرون » اى - الى الله يجمعون ويساقون يوم اللعب فحسركم باعمالكم من لهم الا نالسى بدلهم عليه وبوصلهم الى معرفه

« ونقولون منى هذا الوعد » اى - ما وعد رامس الحصف والحاصب و قبل

العب والسور « ان کسم صادقس » فی هذا الوعد

« قل انما العلم عند الله » علم الصامه وعلم من رول العذاب عند الله ، لم یطلع علیه سر « واثما انا ندر ثمنس » ای - رسول معوف انس لکم وحو الله الی ولا اعلم وقت الحس

« فلما راوه ثلثه » ای - عاموا عذاب الله فرما کهموله « واحدوا من مکان قرب » والزلله الغربه وكذلك الرللی « سبب وحوه الدین کفروا » ای - ساء اصحاب الوحو ما عاسوا من العذاب فذكر الوحو واراد اصحابها يقال سونه فسیء ای - حربه وحرر ، كما بقول سر ربه وقل معنا اسودت وعلها الکانه والعمر والمعنی فحب وحوهم بالسواد وهذا فی الصامه وقل کان يوم بدر ، بطر قوله « بری الدین کدوا علی الله وحوهم مسود کا بما اعسب وحوهم قطعاً من اللیل مظلماً وبرهم دله » وحو علیها عبر برهمها فر « وفیل » ای - فال الحره لهم « هذا » العذاب « الندی کسم به ندعون » ای - هذا الندی کسم من احله ندعون الاناطیل وبقولون « لایب ولا سر » ورا نعقوب « ندعون » بالمحصف والمعنی هذا الندی کسم به سمعحلون وندعون الله بقولکم اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجار من السما ، وقل ندعون فمعلون من الدعاء ، يقال دعا وادعا معنی واحد ، وقل معنی الآنه فلما راوا الوعد بالحسر والسر وسوء العذاب حفا وراوا الدی (ص) سافما لایمه محلصا لهم من السعاب علی ما ذکر الله ووعده سبب وحوهم

قوله « قل اراکم » ای - قل ا محمد لمر کی مکة الدین یسمون هلاکک « اراکم ان اهلکنی الله ومن معی » من المومنین « او رحمنا » فامسنا واحر آحالا « فمن یحیر » کم « من عذاب الم » من یمعکم من ناسه وای نفع لکم فی هلاکنا وهذا حواب لقولهم ر ص به رب الموم وان امر محمد لایسم ولا یسعی وقل معنا لا اموا موی فانه لاینعکم ویموا ما یحیر کم من عذاب الله فان

ذلك انفع لكم ، و اول معنا نحن مع انما ما حائفون ان يهلكنا بدوينا لان حكمه نافذ فما فمن بمعكم من عدائه وانتم كافرون

« قل هو الرحمن الّدى » بعد « اماناه وعلمه يوكلنا » فوصا اله امورنا

« فاعلمون » عدا « من هو » اليوم « فى صلال منس » حسن لا بمعكم العلم سنا
 « قل ان اسم ان اصبح ما وكم عورا » اى - عابرا داهنا فى الارض لاساله الايدى
 والدلاء قال التكنى و مقاتل معنى ماء رمرم « فمن فأنسكم بما معس »
 طاهر حار را العس وساله الدلاء ذكرهم عظم نعمه عليهم ناطهارالما لهم على
 وجه الارض و انه لوحعلها عائر لم بمعكم الموصل اليها ولكن و ه هلاكهم
 والله اعلم

النوة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » سماع اسم الله وحب اله به اله به
 بسم الله والعنه سلطان سب اس كلمه حون نهاب ملكى گساندوخلال كه ماء
 او بندا كردد ره رچه افند دمار ار وى رآرد و روم سى رو كسند سموند
 اس كلب ار هب اس كلب حنا ار حود فابى سود كه مرو ا هب حنا نماد
 وارهر سان كه دهمد ار آن سان هان سود

محبوب اسمى و رسم جسمى و عى عى و دمت انما

وفى فمائى فى فمابى وفى وراى و حذب انما

ار سماع نام رحمن ورحم ارمصو دهب بصحراء اس افند ، وفناء وى صف
 بفاندل كردد اسب سب حد او بدعز كر ناو وهدس اسماو هب الهب نماد
 كه موجب دهب اسب و حمرن نارمرهم نهى صف لطف ورحم الله اسار اسب
 بحلال و عرب الوهب ، رحمن رحيم اسار سب بكمال لطف ورحم هر كرا اح

دولت دین بر فرو نهادند مسور عراوار حصر ابن نام نوسند و هر کرا داع سقاوت
 رجان نهادند، رفم حدلان اوار حصر ابن نام کسند دارو گسر کساد و سدنوا حب
 و ساسب عر و مدلت همه نسجه مهر و لطف اوسب، کونن و عالمن همه ملک و ملک
 اوسب انسب که رب العالمن گفت «**بَارِكْ اَلَّذِي بَدَا لَکَ اَلْمَلِکَ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ**» ملک هرد^۱ هرا عالم بد اوسب سر همه سروران در قصه بعد برا سب،
 کردن همه کردن افراران در ربه نسج را اوسب ناصه همه حناران منقاد مهر حشر
 اوسب در حشر میآید که «**اِنَّا اَلْمَلِکَ قُلُوبَ اَلْمَاوِکَ وَ نَوَاصِیْهُمُ بِنْدٰی اَفْلَکِهَا کَیْفَ اَسَاءَ**»
 ملک منم، نادسا ربادسا هان منم، اعرا و اولال بندگان در بد منسب دلهای عالمان
 در قصه منسب، حنانکه خواهم منگردانم و اسرار انسان رحب مراد خود میرام
 خواهم بخوانم و بچندانم خواهم برانم و بگردانم ای سما که عالمان اند، سینه سب
 ملوک مسعول مدارد و دل درو سنان میدند دل در دین ما میدند بو گل بر کرم ما
 کسند، روی بدر گما طاع ما آرند دین بر سب ناسند ما دسا ما را مع سود
 خدمت ملک الملوک کنند ما ملوک جهان سما را خدمت کنند
 خدمت او کن مگر ساهان برا خدمت کنند

حاکر او ناس ما سلطان را گردد علا

ملک انساب حداسب و ملک دلها حداد و ملک خانها حداد اسانسب ملک در
 دسا راند و دل ملک در آحر براد و حان ملک در عالم حصص راند ملک اسانسب
 انسب که «**اِنَّمَا اَلْحَقُّ اَلدِّیْنُ اَلْوَاحِدُ وَ لَیْسَ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ**» و ملک دل انسب که «**بِحَقِّهِمْ وَ بِحَقِّهِ**»
 و ملک حان انسب که «**وَ حُوْیْ یَوْمَیْضَیْنِ اَصْرَ اِلٰی رَبِّهَا اَطْرَ**» آن عرب
 را گوید فردا که علم کمرای او نصابت برآید^۲ که «**لَمِنَ اَلْمَلِکِ**»؟ من ارگوسه
 دل خویش مسوری او دری بر کسام و دردی از دردهای او سرون دهم، ما گرد
 و امب برآید و گوید «**لَمِنَ اَلْمَلِکِ**»؟ اگر معترضی را برآید گویم او که حوس

ما صحفا و مسا کس دارد، مگویند « لمن الملك »؟ ما که حوں او ملکی حناری داریم
 حرا مگوینم « لمن الملك »؟ اگر او را حوں ما بند گانست، ما را حوں او حنداوند
 است کسی را که در حرم هر آن نار^۱ داده باشند، با رمائی این حلف بوسد که
 « ان عبادى لى لك عليهم سلطان » و رمائی این سر رف ناند که « بحیهم و
 بحیونه » و رمائی این سر ب کسد که « و سقیمهم و نهیم » این حین کسی را حرا
 برسد که بر حندان حوا حکی کند و نامداد و سنانگا گویند « لمن الملك »؟
 حر حنداوند مع رمای که خوانند مرا سر د این نام کسی را که علام بو بود
 گسلانم کمر گردون از فوف حوس حوں بطرف کمرم نفس ر نام بوود

۶۸ = سورة القلم = مکیه

البقرة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند جهاندار دهن برور
محساندگی ، دوس بحسای بمهرمانی
« ن والقلم » خدا و قلم ، وما نطُروُن (۱) ، و سآنحه آسمانان و
زمینان نوسند [اركنا و كلام]
« وما اب نعمة ربك نحصون (۲) » نو ناآن مكنوی كه ار خداوند نو
اسب ا بود وانه بسبی

« وان لك لاحرا عبر مميون (۳) » و براسب مردی ناكاست هر كر
« و انك لعليٰ خلق عظيم (۴) » و نو رجوی ردگوازی [براد نعام ما]
« فسنُصرو نصرون (۵) » آری و سبی و اسان بسند
« فانكم المميون (۶) » كه د وانه و فسه رسد ار سماكست
« ان ربك هو اعلم » خداوند بواس كه اوداناس « نمن صل عن سيلة »
بهر كه كمسد ار را او « و هو اعلم بالمهدني (۷) » و او داناس نامسان كه
را ناسكان اند نحو

« فلا تطع المكذبين (۸) » بكر دروع دن گران را فرمان سری
« و دوا لوئذهي قد هون (۹) » دوس مبدارند كه و فرا اسان گران
بحری ، نا فرا نو كراسد

« ولا تطع » فرمان میر « كل خلاف » ارس هر سو كمد دروع حوار
« مهس (۱۰) » حوار فرا داسه ای
« همار » مردم مكنوی « مسآ نمنم (۱۱) » سخن حسی

« ماع للبحر » از نسکی باز داری « مُعَد » گراف کاری، گراف کوئی،
 ما سار کاری « ائیم (۱۲) » بلند کاری
 « عَمَل » درس جوئی « بعد ذلك ونیم (۱۳) » با آنهمه نادر سب اصلی بدنامی
 « ان كان دامال ونس (۱۴) » از بهر آنکه کسی ما مال بود و سمران
 « ادا ثلی علیه آنا » حوس سخن ما برو خوانند « فال اساطیر الاولس (۱۵) »
 گوید که این افسانه، بنسنان است
 « سَمِعَهُ عَلِي الحَرطوم (۱۶) » آری فردا او را نسائی کسم بر روی
 « انا نلونا هم » باز مودیم ما اسان را [آنچه اسان را دادیم از مال]
 « كما نلونا اصحاب الحنه » چنانکه باز مودیم خداوندان آن سمان را « اَد
 اقموا » آنکه که سو کنید خوردند همگان « لئصر مُهمها مُصحين (۱۷) » که آن
 مسو حرما و انگور سربد و ما روع بهم کسند سحر گاهان بردنك نام
 « ولا نسقون (۱۸) » و نکسند که اگر خدای خواهد « فطاف عليها طائف من
 ربك » گرد آن سمان اسان کسب سب کردند ای و آن رسد برسند ای از عذاب
 خداوند و « وهم نامون (۱۹) » و اسان در حواب
 « فاصبح كالصرم (۲۰) » آن سمان رومی کسب حوس سب سنا درو
 نه نایب نه آب
 « فسادوا مصحين (۲۱) » نکند بگر را آوار دادند بردنك نام
 « ان اعدوا علی حر نكم » خبرید از حواب، امداد کسند رحر حوس
 « ان کسم صار من (۲۲) » اگر می حدن خواهد « فایطلقوا و هم
 بحافنون (۲۳) » با هم راز میگردید در را و میگویند
 « ان لابد خلیها النوم علیکم مسکن (۲۴) » میگویند که هیچ دروس
 امروز بر شما در آن سمان در نیاید
 « وعدوا علی حره فادرني (۲۵) » نامداد کردند رآهنگ ند، حوس
 بردنك سمان آمدند و دروس ندیدند گفتند که دسب نامقم!

« فلما راوها » حوآن سمان را [هامون] ديدند « قالوا انا لصابئون (۲۶) »
گفتند ما را كم كردم

« بل نحن محرومون (۲۷) » [حوآن نيك نگاه كردند گفتند به را كم
كردم]، ليكه از نعمت بي بهر مانديم

« قال اوسطهم » بهينه برادران اسان گفت « اثم اقل تكلم » مي گفتم
سما را « ثولا نصحون (۲۸) » چرا خداي را نيك ناسازد، [از ديررس بناداد]؟
« قالوا سبحان ربنا » گفتند خداوند ما نا كسب از ستمگاري « انا كسا
طالبين (۲۹) » ما ستمگارانم

« فاقبل بعضنا بعضا نلومون (۳) » روي فرا كندنگر كردند
سر ريس كردن

« قالوا يا ويلنا » گفتند اي ويل و درد ردي بر ما « انا كسا طاعين (۳۱) » ما
فرمانبرداري نكنداسيم و از انداز خود در كندسيم

« عسى ربنا ان نبدلنا حرا ميبها » اميددارم كه مگر الله ما را بدل دهد به
ارآن « انا اني ربنا راعون (۳۲) » ما سار و حاجب حواس نا خدا و بد خود مگر كردم
« كذلك العذاب » حين بود عذاب [ان جهاني] « وللعذاب الآخرة اكبر »
و عذاب آخر مه^۱ اسب اورا كه در رسا حير عذاب كند « لو كانوا يعلمون (۳۳) »
اگر مردمان دانسي

« ان للمقيس » بر هر گاران را از سرك « عند ربهم حساب العليم (۳۴) »
بر دينك خداوند اسان همسهاي نا بار و ريدسب

« افجعل المسلمين كالمجرمين (۳۵) » ما مسلمانان را حوآن كافران كسم؟
« ما لكم » چه رسيد سما را؟ گفت بحكمون (۳۶) « ان حسبت كه
مگوييد و چه حكيم اسب كه ميكنيد؟

« ام تكلم كاث فيه بدرسون (۳۷) » نا سما را ايعاي اسب از آسمان كه
اندر و همي حواسد

« اَنْ لِّكُمْ فِيْهِ لَمَّا يَحْيَوْنَ (۳۸) » که هست شما را در آن نامه آنچه حکم کند

« اَمْ لَكُمْ اِيْمَانٌ عَلٰى نٰفَعَةٍ » یا شما را سوگندناست و ایمان بر ما بوجوه
رسد « اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ » تا روز قیامت « اَنْ لِّكُمْ لَمَّا يَحْكُمُوْنَ (۳۹) » که
ما راست آنچه شما حکم کنید

« سَلِّهِمْ اِنْهُمْ بِذٰلِكَ رَعِيْمٌ » پس ایشان را تا کسب اربابان که بدرست
کردن آن سوگند مناجی است ؟

« اَمْ لَكُمْ شِرْكًا » یا ایشان ایمان دارند نامن ، یا ایشان میدانند مرا
« فَلَمَّا بَوَّأْنَا سِرَکَاتِهِمْ » گوی ایشان را تا ایمان خود مایند و باز نمایند « اَنْ
کَانَ اَصَادِفِی (۴۱) » اگر می‌رساند گو مند

« يَوْمَ تُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ » آن روز که مرد بر کسند اربابان « وَ يُدْعَوْنَ
اِلٰى السَّجْدَةِ » و حلق را تا سجود خوانند « فَلَا يَسْطِيعُوْنَ (۴۲) » تا گردان
نمایند که سجود کنند

« حَاسَةً اَنْصَارُهُمْ » فروشنده جسمهای ایشان از جسم « بَرَهَتْهُمْ دَلَّةٌ »
بر رویهای ایشان نسبه خواری هم و نومیدی « وَ فَدَاوَا يُدْعَوْنَ اِلٰى السَّجْدَةِ »
و هم سالمون « و خون ایشان را تا سجود خوانند و ایشان اسلامت بودند و سه هائرم
احاب بگردند

« فِدْرَتِیْ وَ مِیْ تَكْدِبُ بَهِدَا الْحَدِیْثِ » امن گذار او را که دروغ می‌سپرد
این سخن « سَسَدْرُ حُجَّتِهِمْ مِنْ حِثِّ لَا یَعْلَمُوْنَ (۴۴) » آری ورا گریه ایشان را باز
ار آنجا که بدانند

« وَ اَمَلِیْ لَهُمْ » و در نیک دهم ایشان را « اَنْ کُنْدِیْ مِیْ (۴۵) » که ساز من
در واح است و کار رداری بر من فراح وار فردا هم به

« اَمْ یَسْلِبُهُمْ اٰحْرَآءٌ » یا بر رسانند اینی نعمان اربابان مرد منجواهی
« فَمِنْهُمْ مِنْ مَّعْرُومٍ مُّقْتَلُوْنَ (۴۶) » یا ایشان را اوام افراد از هر نو که گران باز کسند

«ام عندهم العتف فهم تكسون» (۴۷)، «ما مردك اسان اس علم عب ما اسان

می نویسند

«فاصر لحکم ربك»، سکنا ناس حکم خداوند حوس را «ولاتکس
کصاحب الحوت»، و چون مرد ماهی مناسب «ادبائی و هو مکتوم»، آنکه که
ما را حوا د و او برعم و اندهکن

«لولا ان ندارك نعمة من ربه»، اگر نه آن و دی که در نایب او را نعمت
دك خدا بی از خداوند او «لشد نالغرا»، خداوند او را از سکم ماهی بهامون
رساحر افکندی روز رساحر «وهو مدموم» (۴۹)، «ملا مبرو بود

«فاحسه ربه»، رکسند او را خداوند او و گریس او نار کرد «فعله من
الصالحين» (۵۰)، و او را از ساسمکان ساسه ای کرد

«وان نکاد الدن کمر و»، بردك ناسد^۲ و کام ناسد^۳ که ناکروند کان
«لثرفونك ناصارهم لئاسمعوا الذکر»، برا جسم برمن آردنی^۴ که فرآن
سبوند اربو «ونقولون انه لمحقون» (۵۱)، «می گویند رسول را که او دیوانه است
«وما هو الا ذکر للعالمين» (۵۲)، و بسب او مگر آوای جهانان و سرف

دو کسی

الوثة الثامنة

این سوره هزار و دویست و شصت حرف و سیصد کلمت بها دو آیت
حمله به مکه فرو آمد، مولیسمبرین معبران ابن عباس و فاده گمید از اول
سوره با «سسمه علی الحرطوم»، به مکه فرو آمد و از بها با «و تعذاب الأحره
اکثر لو کانوا يعلمون»، مدینه فرو آمد و از بها با «فهم تکسون»، به مکه
فرو آمد و از بها با «فعله من الصالحين»، به مدینه فرو آمد و از بها با آخر
سوره به مکه فرو آمد در این سوره دو آیت مسوح است «قد ربی و من نکذب
بهذا الحدیث»، این قدر از آیت مسوح است با آیت سب و باقی آیت محکم و

وآب دنگر « فاصبر لحكم ربك » معني صبر اندر بن آبت مسح است تا آب سب
وعن انبي بن كعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سورة ن والعلم اعطا
الله عز وجل نواب القدس حسن الله احلافهم »

قوله تعالى « ن والقلم » قال اهل التفسير « ن » هو الحوب الذي عليه الارض
وهو قول مجاهد ومقاتل والسدي والتكلي وقال ابن عباس اول ما خلق الله
القلم حجري بما هو كائن الى يوم القيمة ، ثم رفع بحار الماء الى يوم القيمة فخلق
منه السموات ، ثم خلق النون فسط الارض على ظهر فحرك النون فمادب الارض
فانسب بالبحال فبان الحمال لمعجر على الارض ، ثم قرأ ابن عباس « ن والقلم
وما تظرون » وفي الحوب على البحر والبحر على من الربح والريح على العدر
قال كعب الاحبار اسم الحوب لونا ، قال وان انلسي لمعلل الى الحوب الذي على ظهر
الارض فوسوس اليه فقال له اندري ما على طهرك لونا من الامم والدواب والسحر
والبحال لو نقصهم الصمهم عن طهرك ؟ فهم لونا ان فعل ذلك فعبد الله دانه فدخل
مبحر فوصلت الى دماغه ففج الحوب الى الله منها ، فادن لها فحرحب قال كعب
قوالله الذي يعسى يد انه ليطر الها و مطر الله ان هم سىء من ذلك عاد كما
كانت وقال الحسن وقتاده والضحك النون الدوا وهي الی بالقلم يقال ان
اصحاب البحر يسبحون من بعض الحمائم سببا اسود كالقفس او اسد سوادا منه
يكسبون به فيكون النون وهو الحوب عمار عن الدوا بعونه ما روى عن النبي
(ص) انه قال اول سىء خلقه الله القلم ثم خلق النون وهي الدوا ثم قال له اكتب
ما هو كائن الى يوم القيمة ثم حمم علم القلم فلم ينطق ولا ينطق الى يوم القيمة وفي
روايه عكرمه عن ابن عباس قال «الر» و«حم» و«ن» حروف الرحمن بآرك وبعالى
مقطعه وقال معاوية بن قرة هو لوح من نور ورفعه الى النبي (ص) وفي هو قسم
افسم الله بعالى بنصره للمؤمنين اعشارا بقوله وكان حميا عليا بنصر المؤمنين وفي
هو اسم للسور كاحوا بها وفي اسم بهر في الجنة واما « القلم » فهو القلم الذي
كتب الله به الذكر وهو قلم من نور طوله مائس السماء والارض ويقال لما خلق

انه العلم وهو اول ما خلقه ، نظر اليه فانسحق ، فقال نارب ما احرى ؟ - قال ما هو كائن الى يوم الصامه فحرى على اللوح المحفوظ كما احرأه الله سبحانه وقال عطا سالت ان لوئى دى عبادى الصامب كيف كان وصيه اسك حسن حصر الموب ؟ - قال دعانى فقال اى نى ابق الله ، واعلم انك لن سمى الله ، ولن ملع حتى يومى نالله وحد والعدر حصر وسره ائى سمع رسول الله (ص) يقول ان اول ما خلق الله العلم فقال له اكب فقال نارب وما اكب ؟ - قال اكب العدر قال فحرى العلم فى تلك الساعه بما هو كائن الى الابد وقبل اراد بالعلم الحظ والكمايه من الله تعالى على عباد معلمه ايتاهم الحظ والكمايه كما قال تعالى «علم العلم» وقبل العلم الطلسم الاكبر وقبل الافلام مطا نا الفطن ورسل الكرام وقبل انسان انسان نسان لسان وسان سان ، ومن فصل سان انسان ان ماسه الافلام ناى على الانام وسان اللسان بدرسه الاعوام وقال بعض الحكماء فوام امور الدين والدنيا سس العلم والسف السف بح العلم لولا العلم ما قام دن ولا صلح عس

«وما سطورى» اى - كسبون افسم ما نكسه اهل السماء واهل الارض من كماه وكلامه ودينه كهوله «وكتاب مسطور» وقبل ما نكسه الملائكه الحفظه من اعمال نى آدم

«ما ائب نعمه ربك لمحبون» هذا حواب القسم ، وهو فى موضع قول القائل ما ائب بحمد ربك لمحبون وقبل معما انك لا تكون محبوا وقد اسم الله سبحانه عليك بالنبو والحكمه - اس حواب مسر كان مكه اس كه رسول خدا را ديوانه كمسد وذلك فى قوله «نا امها الذى برل عليه الذكر انك لمحبون» رب العالمس كمف نونا آن سمع وكرامب و بخاصص نبوى وحكمب كه الله نا و كرد ديوانه نسمى وقبل معما اسمى عليك الحبون سمعه ربك وقبل الباء للسم

«وان لك لاحرا عرممبون» اى - عرممفوس ولا مقطوع مسرك على افرائهم عليك وقبل وان لك لاحرا على بلمع الرساله و بحمل المساى عرممحبون مال احر السى مل احر الامه فاطمه عرم

«وانك لعليٰ خلق عظيم» قال ابن عباس ومجاهد اى - على دين عظيم لادين احب الى ولا ارضى عندى منه و هو دين الاسلام وقال الجحس على اذ القرآن ، اى - امك لعلى الحلوق الذى نزل به القرآن ، سئل عائشه رضى الله عنها عن خلق رسول الله (ص) فقالت كان خلقه القرآن قال قتادة وهو ما كان بامر به من ا ر الله و سبى عنه من بهى الله والمعنى انك على الحلوق الذى امرك الله به فى القرآن و قيل معنا كان خلقه بوافق القرآن

رسول خدا (ص) امر وهى قرآن را حناى بسبب رضى ونكته داسى بحوس طبعى كه گوئى خلق وى وطبع وى خود آن بود و قيل سمي الله خلقه عظيما لانه اميل نادب الله اناه هواه « حد العفو وأمر بالعرف ، الآ به ، و حملة ذلك ان الله تعالى جمع فيه كل خلق محمود لانه تعالى ذكر ذكر الانساء فى سور الانعام ثم انسى عليهم فقال عز وجل « اولئك الّذين آسا هم الكتاب والحكم والسو » ثم امر محمدا (ص) اساع هداهم ، فقال فهداهم اود و كان لكل واحد منعه مدح بها و كان مخصوصا بها فخص نوح بالسكر ، و ابراهيم بالحلّه ، و موسى بالاحلاص ، و اسمعيل بصدق الوعد ، و يعقوب و انوب بالصبر ، و داود بالاعداد ، و سليمان وعيسى المواسع فلما امر الله تعالى بالافداء بهم ، افدى بهم ، فاجتمع له ما نرى فى غيره و حاز مكارم الاخلاق ناسرها ولهذا قال صلى الله عليه وسلم « ان الله يعسى لتمام مكارم الاخلاق و تمام محاسن الافعال » وعن الثرا بن عازب قال كان رسول الله (ص) احسن الناس وجهها ، و احسنهم خلقا ، لس بالظوبل الناس ولا بالقصر وعن انس بن مالك قال حدثت رسول الله (ص) عسر سس فما قال لى اف قط و ما قال لى لسى صعبه لم صعبه ، و لالسى بركمه لم بركمه ، و كان رسول الله من احسن الناس خلقا و لامسب حرا قط ، و لا حريرا و لاسما كان الس من كف رسول الله (ص) و لاسمب مسكا و لاعطرا كان اطب من عرق رسول الله (ص) و عن عبد الله بن عمر قال ان رسول الله (ص) لم يكن فاحسا و لامبصحا و كان يقول حاركم احاسمكم احلافا و عن انس ان امرا عرصب لرسول الله (ص) فى طريق من طرق المدينة

فعالب يا رسول الله ان لي اليك حاجة فقال « يا ام فلان احلسي في اي سكرتك
 المهدية سب احلست اليك قال ففعلت ففعلها رسول الله (ص) حتى فسي حاجتها
 وقال امي كاتب الامه من اماء اهل المهدية لياخذ يد رسول الله (ص) فيمطلق به حسب
 ساءت وعن ابي الدرداء عن النبي (ص) قال « ان اقبل سي وضع في ممران
 المومن يوم الصامه خلق حسن وان الله ينعص الفاحس المديء وعن ابي هريره قال
 قال النبي (ص) لاصحابه « اندرون ما اكبر ما يدخل الناس النار ؟ » قالوا الله و
 رسوله اعلم قال « فان اكبر ما يدخل الناس النار الا خوفان العرج والمعم اندرون
 ما اكبر ما يدخل الناس الجنة ؟ » قالوا الله ورسوله اعلم قال « فان اكبر ما يدخل
 الناس الجنة نفوى الله وحسن الخلق » عن عائشة (رض) قال سمعت رسول الله
 (ص) يقول « ان المومن لتدرك بحسن خلقه درجه فانه الليل وصائم النهار ،
 وعن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) « احسبكم الى الله احسبكم احلافا الموطون
 اكنافا القدس بالعون وبولعون وانعصمكم الى الله المساون بالسمه المعروف سن
 الاحوان الملمسون للبراء العرب » روى عن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن
 جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسن عن ابيه
 حسن بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب سلام الله عليهم قال قال رسول الله (ص)
 « عليكم حسن الخلق فان حسن الخلق في الجنة لامحاله وانكم سوء الخلق فان
 سوء الخلق في النار لامحاله »

قوله « فسيسرو ويسرو » فسرى بامحمد وروى يعنى اهل منته اذا
 رل بهم العذاب يندر وقيل في الصامه وكان النبي (ص) عالما بذلك ولكنه ذكر
 على معنى يجمع مع علمهم بانك لسبب المحبون ولا مقبون
 وقوله « بانكم المقبون » معنا بانكم المحبون فالمقبون معقول بمعنى
 المصدر كما يقال ما بفلاان معقول ومخلود، اي عقل وحالاد وهذا معنى قول الصحابة
 ورواه العوفي عن ابن عباس ، وقيل الباء بمعنى في ومجار « فسيسرو ويسرو »
 في اي المربص المحبون في فربك ام في فربهم ؟ وقيل الباء بمعنى مع والمقبون
 السطان والمعنى مع انكم السطان ؟ امع المومن ام مع الكفار ؟ وهذا معنى

قول مجاهد وقيل الماء فيه رائد والمعنى انكم المعبون ، اى - المعبون الذى
 تُس بالحبون ، وهذا قول قيادة وانصروا على ان المعبون هاهنا المعبون
 «ان ربك هو اعلم بمن صلب عن سبله» بمن راع عن دينه وطريقه «وهو اعلم»
 منكم ومنهم «بالمهدين» الى دينه

«فلا تطع المكذِبين» لك يا محمد وهم المسهرؤن ، الذين ذكروا في سور
 الحجر ، اى - فما ندعوك الى منابعه اذنا بهم والسي (من) لم يكن يطعهم ولكن
 ذلك امر باسنادهم ترك طاعتهم والاسرار فيه

«وذر اولئذين قد هوى قلوبهم» داهن وادهن واحد ، واصل المداهنة المداحا
 والمعنى وذر لو توافق معهم و ترك مناصحتهم وليس لهم فليسوا لك و يعارضون لك
 قال ابن قسمة ارادوا ان يعبدوا لهم مذهباً و بعد الله مد و قيل الماء هاهنا للعطف
 لا للحواب

«ولا تطع كل حلاف مهين» قال ابن عباس هو النوحيل وقال مقاتل هو
 الوليد بن المغيرة المخزومي وقيل الاسود بن عبد يعوث وقال عطاء الاحمسي
 ابن سريق و «الحلاف» كسر الحلف الناطل «مهين» اى - حصر صعب وهو فعل
 من المهانة وهى فله الرأى والتمس بقول مهين بالصم فهو مهين وليس هذا من الهوان
 وهو قريب من الاول لان من اكر الحلف الكاذبه وهو عبد الناس مهين وانما تكذب
 لمهانه بعينه عليه

«هماز» يعاب الناس و يعصم بمالس فيهم و يقع فيهم من ورائهم
 «مسا تميم» اى - فبات سعى بالميمه من الناس للافساد ، وفي الخبر لا يدخل الحبه
 فبات والتميم جمع تميمه ، وقيل التميم والتميمه واحد والاسم السماء
 «مناع للحجر» يحل بالمال ، وقيل يمنع الناس عن الامان قيل كان له مال
 فقال لاولاد واولاد اولاد من اسلم منكم صعبه مالى «معبد» اى - مناجور للحد
 فى الطعان «اثم» كسر الهمزة ، فاحر عاص

«عتل» هو العليط الخافى ، اكل سروب ، فاحس الحلق سىء الحلق
 «بعد ذلك ريم» اى - بعد هذا الحصال مع هذا الرذائل دعى ملصق بالقوم

لس منهم قال عكرمه «الرثم» ولد الرثا قال الشاعر

رسم لس يعرف من ابو يعى الام دوحس لثم

وقيل هو الذي يعرف بالاسمه ، روى عن النبي (ص) الاحمر كم ناهل الحيه كل

ضعف مصعق لو قسم على الله لا ير الاحمر كم ناهل النار كل علق حواط مسمكر

وعن سداد بن اوس « قال قال رسول الله (ص) لا تدخل الحيه حواط ولا حيطرى

ولا علق رسم » - قال فلب فما الحواط ؟ قال « كل حتماع متاع » فلب فما الحيطرى

قال « العط العلط » - فلب فما العمل الرثم ؟ - قال « كل رحب الحوف اكل

سروب ، عسوم ، طلوم » وعن زيد بن اسلم قال قال رسول الله (ص) « مكى

السماء من رحل اصبح » الله حسمه وارحب حوفه واعطاه من الدنيا مقصا وكان للناس

طلوما ، فذلك العمل الرثم وعن ابي هريره عن النبي (ص) قال « لا تدخل الحيه

ولد الرثا ولا ولد ولا ولدولد » وقال صلى الله عليه وسلم « لا يرال امى بحر مالم

يس منهم ولد الرثا فاداسفهم والد الرثا بوسك ان نعمهم الله بعباد وقال صلى الله

عليه وسلم « ان اولاد الرثا يحسرون يوم الصامه في صور العرد والحارير » وقال

عكرمه اذا كسر اولاد الرثا فل المطر

قوله « ان كان دامال ونس » فرا ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب آان

كان نالمد والاسمهم فرأ حمرة و عاصم بروانه ابى نكر بهمرس نلامد و فرأ

الآحرون على البحر الاسمهم فمن فرأ بالاسمهم فمعناه الان كان دامال ونس

« اذا نلى عليه اناننا قال اساطير الاولس » وقيل معنا « ان كان دامال

و نس » نطعموا ومن فرا على البحر فمعنا لا يطع كل خلاف مهس لاجل ان كان

دامال ونس وحاء في المفسر ان الوليد بن المهيرة كان له عسر نس وقيل

اسعسر اما وكان له سعه آلاف مقال فسه وكاتب له حديثه في الطائف ثم اوعده

فقال « سسمه على الحرطوم » الحرطوم الانف والسمة السوداء ، والوسم على الانف

افصح وافصح ، والمعنى سيجعل له علامه في الآخر يعرف بها ، من اهل التار من

اسوداد الوجه وحاير ان يورد سمة لمالعه في عداو النبي (ص) في الدنيا فمحس

من السوبه بما يسس به من غير كما كانت عداوه في الدنيا رائد على عداوه غير

وقيل حصّ الحارطوم نالذ كروالمراد به جميع الوجه لان بعض السوء يعبر عن كلفه
قوله «انا نلقواهم» اى - احسن باهم واسلباهم ، يعنى اهل مكة حين دعا
عليهم السوء (ص) فاسلامهم بالحووع حتى اكلوا الحنظل والعظام فقال صلى الله عليه
وسلم « اللهم اسدّد وطانك على مصر واجعلها سبس كسبى يوسف وامر اهل هجران
لا يحملوا الى مكة طعاما وانقطع عنهم الطريق من قبل العراق

اسدء اى فسه آسب كه رسول خدا (ص) حو از فرش و اهل مكة نعاى
بر نهد ، دعاء بد كف بر اسان ، كف ناز خدا نا طس خود را سان كمار و كارورى
بر اسان سبب كن واسان را سالها فحط وء از بس آر ، حمانكه در روزگار يوسف
مصر بان را بود الله تعالى دعاء رسول خدا احاط كرد نا ازان آسمان و ثبات رمن
از اسان ناز اسماذ ورا كاروان طعام بر اسان فرو سبه سد ، وسالها در آن فحط
و نياز مردار و اسبخوان حورديد رب العالمن اسان را مل رد بخدا و ندان آن
سنان واسان سه برادر بوديد در صفا نص سه انى داسيد ، بدو رسكي صفا ،
اريدر اسان بازمائد و مبرات نا سان رسيد و در آن سنان هم ررع و دهم
در حب حرما و انگور ويدر اسان مردى صالح بود هر سال ربع آن سنان سه قسم
كردى ، قسمى وحه عمارت و نفعه سنان و قسمى دروسان و خواهد كان را ، و قسمى
نفعه حوس را حو بدر از دنيا رف و سنان اى سنان افماذ ، سهم دروسان
ناز گرسيد ، آن برادر كه بهسه اسان بود و نارسار و بس كمر ، اسان را كف
حق دروسان ناز مگريد و آن سب كه بدر نهاد دسب مدار د كه ران كار سويد
و بر كان آن منقطع گردد اسان فرمان سريد حو وف حندن مو و د درودن
كسه ، سو كند حور دند كه سحر گاهان بردنك نام رويد و حرما و اكو ر سيد و بگميد
ان شاء الله مقصود اسان وف سحر گاهان آن بود كه نادر سنان ندانيد و حاضر سويد
كه در روزگار بدر اسان هر سال وف بریدن مو و ررع معن بود و دروسان حاضر

انست که رب العالمین کف « افسموا لیصرمتها مصححین » « ولا یسمون » ای - لم یعولوا ان سا الله

« فطاف علیها طائف من ربك » ای - عذاب من ربك لئلا ولا ینکون الطائف الا باللیل و كان ذلك الطائف نارا یرل من السماء فاحرقها « وهم نالون » « فاصبح الحیة كالصرم » ای - محرقه سودا كاللیل وقل نصاء لم یبق فیها سواد ررع و لا سحر كالنهار والصرم اللیل و الصرم النهار لان كل واحد منهما مصرم عن صاحبه ، وقل كالصرم یعنی كالسمان الادی صرم ورعه و یمار و ینکون الصرم معنی المصروم کمن کحل و کف حصص اسان سو گند حوردد بی اسمیا که نامداد نکا یمهان از دروسان روند و موی حسند و آنگه در حواں سدید و رب العالمین آن سب آسی فرو گساد نا هرچه در آن سمان بود همه بسو ح و حاکسر گرداد و اسان از آن حال و از آن عذاب بی حیر یوف نام بر حاسند و مکدنکرا آوار دادند که

« ان اعدوا علی حرتکم ان کسم صارمیں » ای - فاطمین لها « فانطلقوا وهم یحافتون » سبارون سبهم

« ان لا یندحلها النور علیکم مسکین » و یحفون اسمهم و کلامهم من الناس « واعدوا علی حرد فادرین » ای - علی قصد و حرص وامراسو و اجمعوا علیه « فادرین » عمد انفسهم علی الصرام

حون فرا را بودند نا مکدنکرا سخن نرم گفتند و راز که نباد که امرور هیچ دروسی در آن سمان آید و چه بسا را رسند و یمهان مینداسند نا کس نداد اربن دروسان که اسان سیمان مبرود و بر قصدی و آهنگی درست مبرفند و حرصی تمام حون برد ک سمان رسیدند و هیچ دروس ندیدند گفتند که دست نایسم و مقصود حاصل کردیم در نفس حوس حان مینداسند که قدر و توان آنچه مقصود و مرا دست نایفند و قل معنی « فادرین » ای - حرجوا فی الوف الادی قدر و برون آمدند آن ساعت که در اول سب بعد بر کرد بودند و بر آن عرم و بر آن بعد ر حمه ، بس حون در سمان سدید در حان و ررع آن

دیدند سوحه و حاکسیر گسه و آب سا را آمد گهند « انا لصاؤون ، ما را
کم کردیم مگر این نه سنان ماس ؟ حون نك نگاه كردند ندانستند که حرم
اسان راست که حق دروسان ار گرفتند و گهند

« بل نحن محرومون » نه نه را کم نکردیم که ان سنان ماس ما را ار
مو و بر آن محروم کردند و از نعم بی بهر ما دیدم ، آنکه حق دروسان
نار گرفتیم

« قال اوسطهم » ای - حرهم و افسلهم و اعدلهم و اولاً و كان اصغرهم سنا
« االم اقل لكم لولا يستحقون » ای - هلم سسبون عند فولکم « لئلا يرموها مصححین »
و الاستثناء سبحانه لا نه سربه و عظم لله و افرار ا نه لا بعد احداث فعل فعلاً لا
بمسئله الله و قبل معنا هلم ندکرون نعم الله علیکم فودوا حق الله من اموالکم
آن برادر کهسه گفت - و بهسه اسان بود عاقلتر و فاضلتر - یعنی گفتم سنا
را که خدای را باکی چرا سنا مید و از بدتر پس بداد چرا ناك سناست ؟ و چرا
دگر نعم او سکر نکند ؟ یا حق او از مال خود بیرون کند و دروسان دهد
و آنکه که می گهند اعداد و سنان رویم چرا ان شاء الله نکند و رفیس حوس
نا مست الله نمکندید و اگر سنا سخا الله گهند بهر از آن اندیشه بودی که
کردید - سنا اسان گهند

« سخا ربنا انا كنا طامعين » اکسب و ی عبت خداوند ما و ما سنا
سیمگاران بر حوس سنا گنا خود معرف شدند و بکند سگر را ملامت کردند
حنا که رب العر گفت

« فاعل بعضهم علي بعض نلاومون » بلوم بعضهم بعضا نه افعلوا نه ی
الهرب من الا ساکن ، هذا يقول كان الدب لك و يقول الآخر بل كان الدب لك
« قالوا نا و نلنا انا كنا طامعين » ار کرد سیمان شدند و مصرع و راری
بدر کا الله نار گسند و حرم خود افرار کردند گهند ای و ل بر ما که اراندار
خود در گد سنا و ار را صواب بر گسنا که حق دروسان نار گرفتیم ، ان همه
بومند سنا ند که در کا الله بومندی سنا گهند

« عسىٰ ربما ان ندلنا حراً منها انّا الىٰ ربنا راعون » اى - راعون فى المساله ان سوب علمنا وان برربنا حراً منها ، قال عبد الله بن مسعود نلعمى ان القوم ساواوا واخلصوا وعرف الله منهم الصديق فادلهم بها حبه حراً منها واسمها الحيوان فيها عتب بحمل العمل منها عبودا

« كذلك العذاب » اى - كما فعلت ناهل هدى الحبه كذلك افعلت ناهلك اذا لم يعطف اعناوهم على فمرابهم بان امعنهم العطر وارسل عليهم الحوايج وارفع الاركه من ربوعهم وبحاربهم ثم قال « وللعذاب الاخرة اكثرو كانوا يعلمون » اى - وما اعددت لهؤلاء الكفار من الوان العذاب فى الآخرة اكثرو اعظم واسدلو عملوا و عملوا ذلك ثم احمر ما عند للمعص فقال

« ان للمعصين عند ربهم حيات المعصم » اى - سانس نعمتها معصم ولاسند ولا عسىٰ خلافا لسان الدنيا فانها هالكه صاحبتها فى عناء من عمارتها فلا تربعوا فيها عنها فلما نزلت الهدى ان الله قال عنه بنى ربعه لسان كان ما يقول محمد حقاً لكونى افضل احرا منهم فى الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم فى الدنيا فانزل الله سبحانه « افجعل المسلمين كالمجرمين » اسعهم اكار و وسخ اى - لافعل فان المسلمين فى الحبه والمجرمين ، وهم الكافرون ، فى الما

« ما لكم » ما كفار فرسى « كيف يحكمون » ؟ من اس حكمهم التسويه من المطمع والعاصى و اى عمل اقصىٰ ذلك اى - ان هذا الحكم حور ان يعطوا فى الآخرة ما يعطىٰ المسلمون

« ام لكم كتاب » نزل من عبدالله « فيه ندرسون » اى يعرفون ما فيه « ان لكم فيه » اى - فى ذلك الكتاب « لما يحثرون » اى - ما يحثرون لافسكم و سمهون وانما كسرت ان لما دخلت فى حبرها اللام بحتر واحمار بمعنى واحد

« ام لكم ايمان » عهد و مواسق « علسا بالعة » اى - موكد محكمه عاهدناكم عليه فاسبونهم ها ما ولا سقطع عهدكم « الىٰ يوم القيمة ان لكم » فى ذلك العهد « لما يحكمون » لافسكم من الحبر والكرامه عبدالله خلاصه المعنى

هل وخدم في كتاب لي او درست ابي افسمت فسماً نالعا سديدا لا مسو به فيه ابي
افعل ما يحكمون بم قال لسه (ص)

« ايهم » بما يقولون من ان لهم في الآخر خطأ « رعيم » اي كهل صامن
فان من كان على بصر من شيء تكفل به و ادلم تكفلوا دل على ايهم عبر وانه
بما يقولون قال الحسن الرعيم في الآيه بمعنى الرسول ، اي - افهم رسول او
حاءم رسول نصحه ما يقولون

« ام لهم سركا » بمعنى آلهه تكمل لهم بما يقولون و قيل شهداء شهدون
لهم صدوما بدعونه « فلما يوا نسر كائهم » اي - فلما يوا بها « ان كانوا صادقين »
في دعواهم

« يوم تكسف عن ساق » يوم طرف والمعنى فلما يوا نسر كائهم في ذلك اليوم
لسمعهم وسمع لهم و قيل معنا اذكر « يوم تكسف عن ساق » و فرىء باليون
تكسف عن ساق روى البخاري في الصحيح عن يحيى بن تكسر عن الربيع بن سعد
عن خالد بن زيد عن سعيد بن ابي هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن
ابي سعيد الخدري عن رسول الله (ص) قال « تكسف رباعن سافه فحرون له سجدا »
و قال ابن مسعود تكسف رما عن سافه و عن ابي موسى الاسعري عن النبي
(ص) « تكسف عن ساق » قال و ر عظم بحرون له سجدا و قال اهل اللغة الكسف
عن الساق كما به عن سد الامر قال الساعر

« و فامب الحرب على ساق »

و بروى عن ابي عباس انه قال تكسف عن الامر السديد و ذلك اسد الساعه
مربهم في الصامه « بدعون الى السجود » فاما المومنون فحرون سجدا و اما المنافقون
فمصرطهورهم طمها كايها السافد « فالانبطعون » السجود فسود عند ذلك و حوهم
و سمر الكافرون من المومنين حسند و كانوا قبل ذلك محبطين و عن ابي هريره
عن النبي (ص) قال « نأخذ الله عز و حل للمظلوم من الظالم حتى لاد مي مظلمه
عند احد حتى انه ليكلف ساق اللس الماء بم سعه ان يخلص اللس من الماء فاذا

فرع من ذلك نادى مباد سمع الحلائق كلهم الاليلحق كل قوم آلههم ر ما كانوا
يعبدون من دون الله فلا يعنى احد عند سئنا من دون الله الا ملتب له آلهه من يديه
ويجعل الله ملكا من الملائكة على صور عرثر ويجعل ملكا من الملائكة على صور
عيسى بن مريم فسمع هذا اليهود وسمع هذا النصارى، ثم يلويهم آلههم الى النار وهم
القدس يقول الله عز وجل لو كان هؤلاء آلهه ما وردوها وكل فيها خالدون وادالم
بنو الا المومنون وفيهم المنافقون قال الله عز وجل لهم ذهب الناس فالحقوا آلهكم
وما كنتم تعبدون فقولوا لله مالنا آله الا الله وما كنا نعبد غير فمصرف الله عنهم
فيمك ما شاء الله ان يمك ثم ياتيهم فيقول ايها الناس ذهب الناس فالحقوا آلهكم
وما كنتم تعبدون فقولوا لله مالنا آله الا الله وما كننا نعبد غير فمكسف لهم
عن سابق و يحلجى لهم من عظمه ما يعرفون انه ر بهم فيحترقون سجدا على وجوههم
ويحرق كل منافق على فم ويجعل الله اصلاهم كصاى البقر ثم يصر الصراط من
طهر اى حهم

قوله «حاشاه انصارهم» وذلك ان المومنين يرفعون رؤسهم من السجود و
وجوههم اسد ساسا من الملح وسود وجو الكافرين والمنافقين «يرهبهم دله»
اى - يعساهم دل الدماه والحسر «وقد كانوا يدعون الى السجود» قال
انراهم السمي يعنى الى الصلو المكمونه بالادان والافامه وقبل كانوا يسمعون
حى على الصلو فلا يحسون «وهم سالمون» اصحاء فلا يابونه قال كتب الاحبار
والله ما نزل هذ الا فى القدس يحلجفون عن الجماعات وقبل كات ظهورهم
سلمه بخلاف ما كات فى الآخر فلا يحسون

«قدرني ومن تكذب بهذا الحديث» اى - قدعنى والمكذس بالعز آو وحل
سى وسهم قال الرجاج اى - لا سعل فليك بهم وكلهم الى فابى اكتمكهم و
دعى اناهم «يسيد رحهم من حب لا يعلمون» اى - ساحدهم بالعذاب حالا
بعد حال وسمير بهم من العذاب من حب لا سمعرون وعدوا يوم بدر قال سفيان الثوري
الاسندراج ان بسط على هم المع و بمعهم السكر وقال السدي كلما حددوا معصه

حدد لهم نعمه وامسماهم سكرها

«واملى لهم» اطل لهم المد «ان كمدى مس» اى - ان احدى بالعداد

سدند

«ام نسلهم احرا» اى - اطل لهم امحمد على ما آسهم به من الرساله
 حملاً «فهم من معرم مقلون» اى - فهم من عرم ذلك الحعل «مقلون» لاظمونه
 «ام عندهم الغيب» اى - عندهم اللوح المحفوظ فهم كسبون منه و يستسحون
 منه وقيل «الغيب» ماغاب عنه من حى معلومانه ولطف بدين و كل ذلك بسبه
 على فساد ماهم عليه معمون اساع الهوى^١

«فاصر لحكم ربك» ارض نصاء ربك يا محمد واحسن نفسك وفليك على
 ما يحكم به ربك ولا يصحر بفليك ولا يجرع بنفسك «ولا تكن كصاحب الجوب»
 يعنى نوس نوسى ، لا محل كما عجل نوس «اد نادى» ربه «وهو مكطوم»
 مملو من العصب مكروب معوم قيل ربك هدا الانه يوم احد لما انهرم المسلمون
 وكسر راعته النسي (ص) و قال كيف نفلح قوم سحوا نهم و حصوا وجهه بالدم و
 هو يدعوهم الى الله و اراد ان يدعوا على الدين فابلوه فامر الله بالصر ، والظاهر
 انها عامه فى جميع احواله التى امر فيها بالصر والمعنى لا سمعجل بمعونه
 فومك^١ كما استعجل نوس فلقى مالمى فى نطن الجوب حى نادى ربه و هو مملو
 حربا على نفسه

«لولا ان تداركه نعمه من ربه» اى - لولا ان الله تاب عليه و حصه رحمه
 ولحمه نعمه من قبله وقيل «لولا ان تداركه نعمه من ربه» هى السو و
 قيل عباد الساعه «تسد بالعر» اى - لطح الارض الصاء «وهو مدموم»
 اى - لولا ذلك لمد دموما بدل ما سد محمودا العراء ، الصاء العارى من السما
 و يقال هذا «العراء» عرصه الساعه العراء فى الآله الاخرى «فسدنا العراء» هى
 ارض الموصل

«فاحسبه ربه» اى - حددنا اح ا واعدنا اصطفيه بعد المحبه كموله فى

آدم «وعصى آدم ربه فغوى» ثم احسا ربه «وول «فحسبه ربه» اى - احمار
ارساله «فجعلهم من الصالحين» اى - من الانساء

قوله «وان تكاد الذين كفروا» ان هاهنا محققه من المصلحة، والمعنى وان
الذين كفروا يكادون يصونوك باعينهم وذلك حين اراد الكفار ان يعصوا رسول الله
فصنوا بالعين فطراله قوم من فرس وقالوا مارأنا مثله ولا ممل حجه وكتب
العين فى نبي اسد حتى ان الرجل منهم سطر الى النافه السمنه او القرا السمنه ثم بعصها
ثم يقول للحاجه حدى المكمل والدرهم فانسانا لحم من لحمه فما رح حتى يقع فيمحر
وكان الواحد اذا اراد ان يعص سنا يحوج بلاله نام ثم يعرض له فيقول ناله مارأنا
مالا اكبر ولا احسن من هذا فمساوط ذلك السىء فارادوا ممل ذلك رسول الله (ص)
فعصمه الله من ذلك وابرل هذ الآيه قال الحسن هذ الآيه دواء اصابه العين وفى
الحشر «العين حق شرك من الخالق» وبروى العين حق يدخل الرجل العين
والحمل العذر ولو كان سىء يسوق العذر لسقمه العين «وفار بعضهم انما نصب
الانسان بالعين ما سحسبه ويميل نفسه اليه وكان ظرهم الى السىء (ص) نظر البعض
وذلك صد قالوا ومعنى الآيه انهم لسد عداوتهم لك مطرون اليك نظرا تكاد
صرعك عن مكانك كما يقال نظر الى فلان نظرا كاد ما كلىه والجمهور على
القول الاول فرا اهل المدينه «ثريثونك» يفتح الباء والآخرون يصمها وهم العاص
يقال رلف الرجل وادلفه اذا صرعه وكان رسول الله (ص) اذا فرا القرآن كاد
المسركون يرفقونه اسحسا والدكرها هما القرآن وبقولون انه لمحقون
يسمونه الى الحيون اذا سمعوا يقرأ القرآن ويعولون معه حتى يعلمه الكتاب
وقيل محبط العمل قالو حسدا «وما هو الا ذكر للعالمين» اى - وما القرآن
الا موعظه للمومنين وسرف لهم وبها قيل «وما هو» اى - وما محمد وارسالها
اما الا «ذكر» وسرف «للعالمين» الحسن والانس

• النوبة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» الباء بر الله لاهل السعاده السن
سبق الرحمة لاهل الجهالة الميم المقام المحمود لاهل السعاده ما اسارسب بر
حداوند اهل سعادت را سن اسارسب سبوح رحمت اهل جهالت را ميم اسارسب بمقام
محمود اهل سعادت را براو آتسب که دل بر اسور معرفت سازاست و درو حراخ بوحید
بمعروضه قال الله تعالى «وهو على نور من ربه» سبق رحمت آتسب که در عهد اول
بس اسار وجود آفرینس از بهر نور رحمت بر خود سبب قال الله «کتب ربکم علی
نفسه الرحمة» مقام محمود آتسب که مصطفی عربی (ص) را کتب که از بهر
سعادت عاصیان امت را فردا بر انصابت بر نای کم در مقامی که بسبب ان و سبب ان را
در آن سببند قال الله تعالى «عسی ان یعمک ربک مقاما محمودا»

فوله تعالى «ن والقلم» ن از حروف بهجی است و حروف بهجی لعاب را
اصلست و کلمات را وصل است و آتات را فصلست و همه دلیل کرم و فصلست ،
بعضی محمل و بعضی فصل است از لطف اسارسب مهر سارسب ، حرم را کفارسب
و دلهای دوسمان را عارسب مایه سحمان است ، نرایه سحی گویان است فهم آن
بسان موافقاست رگرددن دسمنان نارسب و در جسم مستعدان حارسب اعتقاد
مومنانست که این حروف کلام خداوند جهاست خداوندی که او را علم و هدرست
علم او بی فکر و تدبر او بی آلب ، ملک او بی بهاب ، عباد او بی رسوب عطاء
او بی منت خداوندی که عالم را صانع و خلق را گه دار است دسمن را دارند و
دوس را نارسب ، صنع در دند هر کس و در حان احساس فرار است هرامندی را
مد و هر صمائی راستد کارسب - هر چند مد رحرم گرانارسب او حلیم و
ردنارسب

پیر طریقت در مباحات حوس گفته «الهی هر چند که ما که کاریم ، بو
عقاری ، هر چند که ما رسب کاریم ، بو سماری ملکا کسح فصل و داری ، بی نظیر
و بی ناری سرد که حماهای مادر گذاری»

«ن وَالْقَلَمِ» «ن» دو اسب و «قلم» حامه‌ای از نور، تو سنده خداوند عبور، لوح قلم برحد بوسب، بمداد نور بوسب، بردهر نافوب و سب قصه و کردار مخلوق بوسب، دل عارف قلم کرم بوسب، بمداد فصل بوسب، بردهر لطف بوسب صعب و بعب معروف بوسب «کتب فی قلوبهم الايمان» لوح بوسب و همه آن بوبوسب، دل بوبوسب همه وصف خود بوسب آنکه از بوبوسب، به حیرت بوسب، آنکه از خود و سب به سلطان کی بماند؟! بعضی مفسران گفته‌اند ماهی است بر آب در هفت طبقه زمین ماهی از گرابی باز زمین حم داد و حم کردند، بر مثال ن سد سکم آب فرو برد و سر از مسروق را آورد و دب از معرب، و حواس که از گراناری بنالد، حیرت بماند و وی رد، حمان مرشد که گراناری زمین فراموش کرد و ا بهام سارده که بحسد ماهی خون باز برداشت و بنالد، رب العالمین او را دو سرب داد یکی آنکه بدو قسم داد کرد، محل قسم خداوند جهان کسب دیگر سرب آنست که کارد از حلق او برداشت، همه خاوران را نکارد دبح کند و او را نکشد تا عالمیان بدانند که هر که باز نکشد ریح وی صابح تسود ای حوامرد اگر ماهی باز زمین نکشد بند مومن باز امان مولی نکشد «و حملها الانسان» ماهی که از زمین برداشت از کارد عبوب امن کسب چه عجب اگر مومن که باز امان برداشت از کارد قطع امن گردد

فوله تعالی «ما انا بعمه ربك لمحيون» «وان لك لآخر آسر مميون» «وانك لعلی خلق عظیم» عرض علیه مناسح الارض قلم بعلها ورفا لبه المعراج وارا جمع الملايكة والجنه قلم بلبف الالهها قال الله تعالی «ما راع البصر وما طعم» ما البص بمسا وسمالا فقال تعالی «وانك لعلی خلق عظیم» آن مهر عالم، سند ولد آدم مرد کار و د معسك درگا عرب محاور محلب محب دری بود از صدف و در برآمد آسمانی از فلک افعال سافه، آسمان و زمین وی آراسته و نگاشته سب معراج او را گفتند ای سند بر حرام بر بن کلس بلند که عالم قدس در انتظار قدم سب حمال فردوسان عاشق حیر حمال سب آسمان حصر ما مساق قدم معروف سب «الاطال سوي الابرا الی

لغائی وائی لاسدسوقا اللهم ، آن مهر عالم حون در حلوب ، اوادنی ، قدم بر ساط
 انساط نهاد ، خطاب آمد که سلام عليك ايها النبی ورحمه الله و بر کانه ای سید
 ما امست حرمه دار السلام را در لنگر کا سینه بو نامر مسکیم سید گف ما را
 از حد اوید حرمه بر وای حرمه نسب آن بر گداناں و عاصیان امست حوس انبار
 کردیم و علی عباد الله الصالحین گفتند ای سید ما فریست روں بگر که همه
 معطر جمال و اند ما امست بهر ای از و ر دارند سید گف درین حصرت که
 سعادت ما را فر آورد سر ما را سر بحر آدم و بهست رصوان فرو نماید از حصرت
 عرب ندا آمد که « وَاِنَّكَ لَـمِّنْ اُولٰٓئِیۡ حُلُقِ عَظِیْمٍ » اس ما فردای قنابت که علم دولت
 او معر سه عظمی بر افرارند ، قدم در رکاب برای آورد لباس فقر بوسند ، عمامه
 فصل بر سر نهاد ، لواء حمد در دست گرفته آدم و هر که دواں اوسبارانسا و اولیا همه
 در ر علم عرب او و راب قدر او در آمد و از حصرت عرب این ندا و بواجب
 همی آید که « ما محمد فل سميع و سل بعه و اسع سميع » قدر آن حصرت مهر
 عالم موسی دانست که در آن عرب ازین عالم سرون سد و دل ر آن نهاد بود که
 خادمی این مهر را میان در سدد و در کا مکه و مدینه بخاروب عاسمی می روید ، و
 از بخابود که ناصر ائیل مبارعب کرد ، آنکه که آمد بود ما فیض روح وی کند
 فلفطه لطفه لطفه ای برد و بك جسم او بکند و اردرد این عرب که حان ماں خواهد
 گرفت و روی ما کرد سر کوی مصطفی ناگروه حسرت نارسیدن بحصرت این
 مهر او را بدان آورد که ناصر ائیل آن را برف ای خواسترد قدر آن مهر که
 داند و کدام خاطر سدایت او رسد ؟ صد هزار و نسب و چهار هزار نقطه نبوت که
 رسید در رار در حجاب او کواکب بودند و آنکه او عائف و د همه نور نبوت ارو
 گرفتند حنائیکه آفتاب اگر چه غایت اسد کواکب بوراروی گیرند ، لکن حون
 آفتاب مینا سود کواکب در و را و همه نامیدا شوند همجنس همه اینا نور ارو
 گرفتند لکن حون محمد (ص) عالم صورت در آمد اسان همه گم شدند سحر
 کَا نَك سَمْس وَالْمَلُوك كَوَاكِب ادا طلعت لم سد مهن کوکب

٦٩ - سورة الحاقة - مكة

السورة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند جهان دار دسمین مرور
محساند کی دوسب حسای مهربانی

« الحَافَہ (۱) » « مَالِ الحَافَہ (۲) » آں دور و آں کار بودی
« و مآ آدر بُک مَالِ الحَافَہ (۳) » و حہ حبر را دانا کرد و حہ دانی کہ آں دور حہ
دور اسب و آں کار حہ کار؟

«كَذَّبَ مُؤَدُّوعًا نَالِقَارَهُ (٤)» دروغ در گرفت نمود، عاد برورسماحر
«فَإِذَا مُؤَدُّوهُ فَاهْلِكُوا نَالِطَاعِهِ (٥)» اما نمود ما کردید و هلاک اسباب را

سافرمائی اسان
 «واما عاڈ فاهلکوا» اما عاد ما کردد وهاک اسان را «نرج صرصر
 عامه (۶)» مادی سح سروسح نافرمان

«سحرها عليهم سبع نال و نمانه نام» رکماست آن را ابراسان هفت سب و هفت دور «خُصُوماً» موسسه برهم رورهای سوم نادها که ارجان و ان اسان ابرو نسان نکنداست «فتري القوم فيها صرعى» بوسى آن گروهان اندر آن عذاب افکند^۱ «کابهم اعجاز رجل حاونه (۷)» کونی که اسان حرما بیان اندی ساح افکند^۲ از رسسکا

«فَهَلْ رَأَىٰ لَهُمْ مِنْ نَافَةِ (۸)» ارساں ھ حکس مائد می نسی ؟
«وَحَآ فِرْعَوْنُ وَمَىٰ قِلَہِ وَالْمَوْتِکَابِ النَّحَاطِہِ (۹)» فرعون واساں کہ نا
اوبودید وقوم لوط بد حوس آورید

« فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ » نافرمان شدند در فرساده حدادند حوس « فاحدٌ

ثم احده رايه (۱) «فراگرف خداوند آسان را فراگرفی پس از آنکه مه رسدند و افروان از آن کرد که میگردند

«إِنَّا لَنَاطِقِي السَّمَاءِ مَا آتَانَا أَنَّهُ أَتَى بِنَافِرْمَانَ سِدَّ «حَمَلْنَا كَم فِي الْحَارَةِ (۱۱)»
برداستیم سما را در کسی

«لِحَمَلِهَا لَكُمْ بَدَكْرَه» ناآن را نادگاری کسم [ناجهان بود] «وَتَعْبَهَا أَدُّ
وَاعْتَهُ (۱۲)» و در ناند و نگه دار آن را کوسی در ناند و نگا دارند
«فَادَا تُنَح فِي الصُّورِ بَحْثَةً وَاحِدَةً (۱۳)» آنکه که در دمد در صور نك

دمند

«وَحَمَلَبِ الْأَرْضِ وَالْحِثَالُ» و بر دارند رمسها و کوهها «فَدَكْنَادُكَّةً وَاحِدَهُ
(۱۴)» و درهم گویند آن را نك درهم کوفس

«فَوَمِنْدُ وَفَعْبِ الْوَأَفَعَةِ (۱۵)» آن روز آسب که بودنی سود و افادنی سمعاد
«وَأَشَقُّبُ السَّمَاءِ» و آسمان بر سگاف «فَهِي نَوْمِدُ وَاهْتَهُ (۱۶)» آسمان آن
روز سب سود و بنا

«وَالْمَلِكُ عَلَى أَرْحَاتِهَا» و فرسگان بر کراهای آسمان اسناد میگردند
«وَحَمَلُ عَرَسِ رَنَكِ فَوْفَهُمْ نَوْمِدُ نَمَانَةِ (۱۷)» و رگردد عرس خداوند و بر آسان
آن روز سب فرسبه

«نَوْمِدُ نَعْرَصُونَ» آن روز مس آرد سما را «لَا نَحْمِيْ مِنْكُمْ حَافِيَةً (۱۸)»
وسد نماند از سما هیچ نهان بر الله

«فَامَا مِنْ أَوْبِي كِنَانَهُ يِيمِسُهُ» اما آنکس که او را نامه دهد بر اسب دس
«فَقُولُ هَاتُومُ افِرُوا كِنَانِيَهُ (۱۹)» گویند ساسد نامه می گردند و رخواستند
«إِنِّي طَبْتُ إِنِّي مُلَاقِ حَسَابِيَهُ (۲۰)» من بی گمان بودم میدانستم که من

اغرور می شمار ناند دید

«فَهَوِي عَسَةَ رَاصَهُ (۲۱)» او دروند گابی اسب سمیدند

«فِي حَمَةِ عَالِيَهُ (۲۲)» در بهسی در بالا گرد و سمیدند

«فَطُوفُهَا دَانَهُ (۲۳)» حوسه های آن ارد سب حسد بردنك

«كلوا واسربوا» [انسان را گوشت] خورید و آشامید «هیهنا» بوسه
را گوارنده «نما اسلمیم فی الانام الحاله (۲۴)» این بآن کردارهاست که بس خود
فراموشانید در روز کارهای گذشته

«واما من اوئی کانه نسماله» واما آنکه نامه او بحدب دست دهد «فیقول»
گوید «بالسی لم اوت کایه (۲۵)» کاسک مرا نامه من دادندی
«ولم ادر ما حسانه (۲۶)» کاسک من هر کردار نسمی که سمار من حسب
«بالسهاکاب القاصه (۲۷)» ای کاسک آن مرگی که مردم را دردنا بود، آن
مرگ بر من همسی بودی

«ما اعنی عنی ماله (۲۸)» مال من مرا امرور نکار نامد
«هناک عنی سلطانه (۲۹)» بوان من بنا شد [و عذر من سربد و حب من
سر آمد]

«حدوه» [گوشت که] گرید او را «فعلوه (۳)» دسهای او را بر کردن او
شدند

«ثم الحکم صلوه (۳۱)» آنکه سوختن را او را بآس رسانید
«ثم فی سلسله» آنکه او را در رنج کشد «درعها سبعون دراعاً» دارای
آن هماد کر «فاسلکوه (۳۲)» اندر کشد او را «انه کان لا یومن بالله العظیم (۳۳)»
او سگروید بود بآن حدای برر گوار

«ولا یخص علی طعام المسکین (۳۴)» و بر طعام دادن نمی انگشت
«فلس له الیوم ههنا حمم (۳۵)» او را آن روز هیچ دوست نیست
«ولا طعام الا من علس (۳۶)» و نیست او را آنجا هیچ خورس مگر آنجا که از
قدرهای او روف

«لا تاكله الا الحاطون (۳۷)» بخورد آن را مگر او که در حق خطا کرد
و او را سنی بنماد

«فلا أقسم» سوگند منجورم «نما نضرون (۳۸)» «وما لا نضرون (۳۹)» بهر چه
می بسند از آن فرد و هر چه می بسند

«أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۴) که این بار کتب و رسد ای اسموارسب
راسمکوی ، ناکمعام

«وَمَا هُوَ يَقُولُ سَاعِرٌ» آن سخن سخن کوئی نیست «فَلَيْلَا مَا نَوْمُومُونَ» (۵۱) «حُونَ
اندک مسکروید

«وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ» و نه سخن کاهنی است «فَلَيْلَا مَا نَدْكُرُونَ» (۵۲) «حُونَ اندک
بند می بندید و می در اوید

«سِرِّلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (۵۳) و ورسد ای است که ار خداوند جهانان
«وَلَوْ نَقُولُ عَلَسَانَعَصُ الْاِفَاوِيلَ» (۵۴) «وَاكْرَسُولٌ رَمَاهُجٌ سَحَنٌ وَرَاهِدِي»
حرار کسمه ما

«لَا أَحَدٌ نَّامُهُ نَالَمِينَ» (۵۵) «سَبْ او کرسمی
«ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِمَّهَ الْوَلَدِ» (۵۶) «آنکه مارک دل او کسسمی»
«فَمَا مَكَمٌ مِّنْ أَحَدٍ عَنَّا حَرْبِي» (۵۷) «همکس ارما ناردارید عذاب رسبارو
«وَأَنَّهُ لَنُدْكِرُهُ لَغَمِيقٍ» (۵۸) «واین سخن ناد کارسب» در هر کاران را
«وَأَنَّا نَعْلَمُ أَن مَكَمٌ مَّكَدَنِينَ» (۵۹) «و ما دانسته بودیم و میدانیم که از سما
کروهی دروغ رن کمراند ناس سخن

«وَأَنَّهُ لَنَحْمِصُهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۶۰) «واین معام بر کافران فردا حسری است و
سیمانی [که - در پسند]

«وَأَنَّهُ لَنُحِثُّ الْقِسْفَةَ» (۶۱) «واین راسب است بدرستی
«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (۶۲) «ناکی نادکن [و نه بی عسی سمای] نام
خداوند حوس آن در رگوار

السورة الثانية

این سوره بعدد کوفتان سجا و دو آ - است ، دوسب و سجا و نه کلمه ،

هرار و چهارصد و هشتاد حرف، جمله نه مکه وروآمد و ناحماع مفسران درمکبات سمرند، و درین سور اسح و مسوح نسب و عن ابی امامة عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور الحاقة حاسبه الله حسابا سبعا، وفي بعض الآ ناز من قرأ إحدى عسر آ نه من سور الحاقة احبر من فيه الدجال و من قرأها كان له نور من فوق راسه الى قدمه

قوله **الحاقة** ، بمعنى الصامه سميت حاقه لانها واحه الكون والووقع من حق الحق الكسراى- وحب وضح محبتها للحرارى على الطاعة بوانا وعلى المعصية عفاناً قال الله تعالى «ولكن حبب كلمه العذاب على الكافرين» اى - وحبب وفضل مسمو من حق بحق نالسم، يقول حبيب عليه الصفاء واحبه والمعنى بوحب لكل احد ما استحقه من الثواب والعقاب وفضل سميت حاقه لانها حبب كل من حاقها من مكذب في الدنيا فحبه وعلبه وقال **الكسائي** الحاقه بمعنى يوم الحق

قوله «**ما الحاقة**» هذا اسمها ، معنا المعظم لسانها كما يقال ريد ما ريد؟ على المعظم لسانه قوله «ما» رفع بالاسداء، الحاقه حبر والحمله حبر المسداء الاول «وما اذرنك ما الحاقه» اى - انك وان سمعها لم تعلم بها لانك لم تعلمها ولم يراها من الاحوال وفضل معنا لس ذلك من علمك ولا من علم قومك
«كذب نمود وعاد بالقارعه» اى - بالحاقه، فوضع القارعه موضعها لانها

من اسماء الصامه وسميت قارعه لانها تفرع قلوب العباد بالحاقه، و فضل معنا «كذب نمود وعاد» بالعذاب الذى اوعدهم بنهم حتى رل هم وفرع قلوبهم «فاما نمود فاهلكوا بالطاعة» اى - سبب طعناتهم و محاور بهم الحد في كفرهم و هى مصدر كالعافه والعافه الحاسبه هذا كقول «كذب نمود نطعونها» وفضل الطاعة الصحه المحاور في العظم كل صحه، اى اهلكوا بالارحعه والصحه الطاعة وفضل الطاعة اسم الصحه التى اهلكوا فيها وفضل معنا بالعرفه الطاعة وهم قد ارنى سالف عافر الباقه واساعه

«و اما عاد فاهلكوا بريح» و هى الدور لعول السى (ص) «نصرت بالصاو اهلك عاد بالبور «صرصر» اى - نازد في النهايه وفضل لهاصر اى صوب «عانة»

اى - عب على حرانها فى سد هيوها عصا على اعداء الله اذن الله لها من دون الحران قال
فصاده لم يجرح الا بعد ارجام وقال ابن عداس لم يكن فى الدنيا سمو ربح ولا فطر
مطر الا بمكالم وورن الا ما كان من ربح عاد فابها عب على الحران فلم يملكوها
وحر حب على قدر حلقه حاتم ما طوفان قوم يوح فانه طمى على الحران فلم يملكوه
وعلا فوق كل سىء حمسه عسر رراعا

« سحرها عليهم » اى - سلطها و حسها عليهم « سع لال و نمائة انام »
بقال احر اسوع من شهر صغر « حسوماً » مسامحه ولاء بن ارباعوس احد من
حسم الحرح بنابع كبا بعد كى لقطع الدم ، وقل « حسوماً » اى - سو ما كانها حسمت
الحر عن اهلها ، كموله « فى انام تحسات » و قل « حسوماً » جمع حاسم
كالساهد والسهود ، والحاسم العاطح المذهب للابر ، اى - فاطعه لذار اوليك العوم
فكون نصا على الصفة وقل صب على المصدر وقال وهب هى الام ائسى
سميها العرب انام المحجور داب رد و رباح سديد سمب عحورا لانها فى عجر
الساء اى - و احرها و قل سمب بذلك لان عحورا من قوم عاد دخلت سرنا
فسميها الربح فم لنها اليوم النام من نرول العذاب و انقطع العذاب « فرى القوم
فيها صرعى » اى - لو كسب حاصرا هناك لرأب القوم فيها ، اى - فى تلك اللئالى
والانام صرعى ، اى - هلكى ، جمع صريع « كابهم اعجار نحل » اى - اصول نحل
« حاوية » اى - سافطه حاله من العدو حاله مناسها منها وقل حاله الاحواف
وقال فى موضع آخر « كابهم اعجار نحل مفعر » قل كان طولهم ائسى عسر درعا
« فهل نرى لهم من ناهه » اى - نفس ناهه كموله « هل يحس منهم من احد »

وقل هى مصدر كالعافه ، والمعنى هل نرى لهم من ناهه
« وحا فرعون ومن قبله » قرأ اهل المصره و التمسائى بكسر العاف و
ووح الباء اى - ومن معه من حمود و اناسه ، وقرأ الآخرون بفتح العاف و سكون
الباء ، اى - ومن بعده من الامم الكافر - « والمويفك » اى - فرى قوم ثوط
يريد اهل المويفك ، و قل نريد الامم الذين اسفكوا « نالحاطية » اى - الحطيه
والمعصه وهى الشرك

«فمضوا رسول ربهم» بمعنى لوط وموسى (ع) وقيل كل امه عصوا رسولهم الذى ارسل اليهم وبحوران يكون الرسول بمعنى الرساله «فاحدهم احدى راييه» اى - نامنه رائد على ما عملوا ناصعافها وقيل رائد على عذاب لامم اى - عافهم اسد العقوبه «انا لما طعي الماء» اى - اربع وعلاو بحاور الحد المعناد حتى عرف الارض وقيل طعى على حرابه اى - على مسكنات وحره من الملائكه فخرج من الكيل والورن ولم يعلموا قدر «وحملناكم» اى - حملنا آباءكم ما امه محمد وانتم فى اصلا بكم «فى الحاربه» بمعنى السعنه و سميت حاربه لان من ساهى ان بحرى على الماء

«لجعلنا لكم بدكرة» اى - السعنه الحاربه فابها بنفس الواحها دهرها وقيل ليجعل ما احدث على منالها فان سمى الدما دكر سمينه نوح وكاب اولها وقيل ليجعل هذ القعاه وهى اعراق قوم نوح لكم ذكر ووجه كوها بذكر ان حبا من فيها ويعربق من سواهم ، نصصا انه من مد ر اندع امرا لم يحره العاد «ونعها» اى - و تحفظها «أذن» انسان سانه ان يحفظ ما يحب حفظه قال النبى (ص) « افلح من جعل الله فلما واعا الوعى ان يحفظ السامع ما سمعه ر يعمل به » و عن مكحول قال لما نزل «ونعها اذن واعه» قال رسول الله (ص) « دعوى الله ان يجعلها اذنك باعلى » قال على (ع) فما سب سنا بعد ذلك وما كان لى ان اسما فقال الوعى فعل القلب ر لكن الادان بودى الحدب الى العلوب الواعنه فمعب الآدان معب العلوب ، يقول وعب الكلام اذا فهمه وحفظه واوعب المناع والراد اذا جمعته فى الوعاء قال الساعر

الحسرى معنى وان طال الزمان به والسراحيب ما اوعب من راد

ومنه قوله تعالى « وجمع واوعى »

«فادا نفع فى الصور نفعه واحده» نفعه والنفع واحد وذكر الواحد للما كند لان النفعه لا يكون الا واحد رهى النفعه الاولى فمن جعل النفعه محس احدها بموب عندها الناس والما به يعمون عندها

«وحملت الارض والحمال» اى - حمل ما على الارض من حمال واحجار ر

استحار من اماكمها فصرب على الارص

«فدكنا دكة واحدة» اى دفنا دفة واحد فصارنا هاء مسبا وفيل دكها

رلرلها وفيل دكها ان نصر قطعه واحده «لابرى فيها عوحا ولا امبا»

«فومند» اى حسند «وقعوا لواقعه» اللمى بوعدون وهى فام الساعه

وصحبها

«وابسقا السماء» قال على (ع) اى - عن المحر «فهى نومند واهيه»

صعفه كالعزل المعوس وفيل سافطه مسعفه

«والملك على ارحا ثها» الرحا حاب السىء معصور والانسان رحوان والجمع

ارحا قال الساعر

ادالم حط فى ارض ودعها وحب المعملات على رحاها

رلا نعرفك حط احبك ميبها اذا صعب بمسك من حداها

فادك واحد دارا مدار ولسب بواحد نفسا سواها

«والملك على ارحا ثها» اى - الملائكة على اطرافها واحمها واهيا

قال الصحاك يكون الملائكة على حافاتها حتى بامرهم الرب و مرلوا و حبطوا

بالارص ومن عليها وفيل «الملك على ارحا ثها» به طر مانومر ه فى اهل البار و

اهل الحبه من المواب والعقاب وفيل ا بما جعلهم فى نواحي السما لان الكمار بقصدون

الحرب لما روه من سد العقوه وبردهم الملائكة وذلك معنى قوله «لا يسمدون الا

سلطان» اى لانبصون مهربا الا وهما لى اعوان ولى به سلطان «ويحمل عرس

ربك فوفهم» اى - فوق رؤسهم ومند وم الصامه «ثمايه» اى - حاه املاك

وحاء فى الحديث «ابهم الوم ارحه وادا كان وم الصامه امدهم الله باربعه آحرى

فكانوا حاه على صورت الاوعال ما من اطلاقهم الى ركبهم كما بن سماء الى سماء وفى

البحر الصحيح عن العباس بن عبد المطلب قال كما حاوسا عبد المسى (ص) المطحا

ومر سحانه فقال المسى (ص) «اى راون ما هذا ؟ فلما السحاب - فقال «والمرى» -

فلما والمرى - قال «والعنان فسك ا - فقال «هل يدرون كم بن السما

والارص» - ؟ فلما الله ورسوله اعلم - قال «منهما مسمر خمس مائه سنه ومن

كل سماء الى سماء مسير خمس مائه سنة وفي روايه اخرى ، قال (ص) « فان بعد ما سبهما اما واحد واما انسان واما ثلاث وسبعون سنة » قال « والسماء الثانيه فوقها حتى عد سبع سموات » ثم قال « وفوق السابعة بحر ما بين اعلا الى اسفله كما من سماء الى سماء وفوق ذلك ثمانية اوعال ما من اطلالهن الى ركبهن كما من سماء الى سماء وفوق ذلك العرس والله تعالى فوق العرس » وعن عبد الله بن وهب عن ابنه ان حملته العرس اليوم اربعة ، لكل ملك منهم اربعة اوجه واربعه ارجحه وجه كوجه الانسان ووجه كوجه الاسد ، ووجه كوجه المور ، ووجه كوجه السر ورجاحان فدعطى بهما وجهه ليلتا صعد وجهه من نور العرس رجاحان بهما بهما ، وقال عمر وهب حملته العرس اليوم اربعة ملك في صور انسان ، وملك في صور ور وملك في صور اسد وملك في صور سر روى ابنه اسد بن بندي رسول الله (ص) قول امته **ناني الصل**

رجل و نور يحب رجل بمسحه والسر للآخرى ولب مرصد

فقال النبي (ص) صدق ، وفيل في ثمانية ايه ثمانية صفوف من الملائكة لا يعلمهم الا الله عز وجل والاول اصبح وفيل الحلق عسر احرء حرء الانس والحق وسائر الحيوان وحرء الملائكة السموات والارضين ومانه احرء حملته العرس وهم الكروميون والقائد في ذكر العرس عقب ما تقدم ان العرس حاله خلاف السما والارض وعن علي بن الحسن عليهما السلام قال ان الله عز وجل خلق العرس راها لم يخلق قبلها الا ثلاثة الهواء والعلم والمور ، ثم خلق العرس من الوان ادوار محصله من ذلك ور احصر منه احصر والحصر و وراصر منه اصغر والصغر و نور احمر منه احمر والحمر و نور اصغر وهو ثورا لافوار ومنه صواعق النهار

قوله « يومئذ نعرضون لانتحي ممك حافيه » فراء حمرة و الكسائي لا تحمي بالناء اي - لا يسر على الله شيء ممك ولا من احوالكم روى عن انوموسي الاسعري قال تعرض الناس يوم القامة ثلاث عرصات فاما عرصات فحدال ومعاد واما العرصة الثالثة فبعدها ينظر الصحف في الايدي فاحد ممسحه راحد سماله وفيل ليس تعرضهم ليعلم ما لم يكن عالما به ولكنه تعرضهم لمالعه ومطاهر في العدل وفيل معنى العرصة ان حرف كل راحد ما سمحه و راب

«كلوا واسربوا» من نعمم الحقه «هيساً» سلما من الآفاب والمكار
 لاسمض فيها ولانكندر «نما اسلمهم» اى - سب ما قدمم من الحرات والطاعات
 فى ايام الدنيا المعاصه قال ابن عباس انها نزلت فى الصائمى حاصه «فى الايام
 الحاقه» اى - الحاقه كما يقول نهار صائم برون ان الله عزّ وجل يقول يوم
 القيامة «يا اولئائى طالما نظرت السكم فى الدنيا ودفولت سفاكم عن الاسره و
 عارب اعسكم وحمص بطونكم فكونوا اليوم فى نعمكم «كلوا واسربوا هيساً
 نما اسلمهم فى الايام الحاقه»

«و اما من اولى كتابه سمائه» قل نزلت فى الاسود بن عبد الاسد اذى
 انى سلمة هوله حاص م هو عام فى جمع الكفار قل سرع يد من صدر الى ما
 حلف طهر فمطى كتابه سمائه يقول «نالسى لم اوب كتابه»
 «ولم ادر ما حسانه» سمى ان لم نعم ولم يحاسب لما رى فيه من فواح
 اعماله هذا كقول «نالسى كى رانا»

«نالسها كتاب القاصه» الهاء راحه الى موته يقول نالسى مت منه
 قاصه لاحو بعدها سمون الموب عندك فى القيامة من سد ما يقاسونه من المعونه
 وكابوا من اسد الناس كراهه للموب فى الدنيا
 «ما اعنى على مائه» لم بمعنى ما جمعه فى الدنيا من الاموال ولم يدفع على

من عذاب الله سنا

«هالك عنى سلطانه» اى - صلب على حدى و رال على ملكى و قوى و
 قل كل احد كان له سلطان على مسه وماله وجوارحه فيروى فى القيامة سلطانه على
 مسه ولا يملك لنفسه وقيل ذلك كان بحسب لو اراد ان يومئذ على ذلك السلطه
 فى اللسان البلاعه وهو الكلام مع الاصابه والسلطه الرب والسلطان المكه والعذر
 فى قوله عز وجل «انه لسن له سلطانا بما سلطانه ما كان له عليهم من سلطان ان عادى
 لسن لك عليهم من سلطان» ومات فلان فى سلطان فلان اى فى ولايه

«حدوده فعلوه» القول هاهنا مصر ، اى - يقول الله عز وجل لحرته جهنم
 «حدوده» فسدر الاعلال اى - اجمعوا د الى عفه فى الحد

«بم ألحهم صلوه» - اى - ادخلو فيها واحرفو

«بم فى سلسله» يقال بدخل السلسله فى فيه بم بحرف من معديه ومعنى «فاسلكوه»

اى - فاسلكوا فيه السلسله ولكن العرب يقول ادخل العلسو فى رأسه، وقيل هى سلسله واحد يدخلون جميعا فيها ويسد بعضهم الى بعض، وقيل لى لكل واحد «سلسله درعها سبعون ذراعاً» قال يوفى السكائى السامى كل ذراع سبعون باعا، كل اعابعد ماسى ومن مكه وهو يومئذ بالكوفه، وفى روايه بذراع المرف الحبار والحبار عند العرب العظيم الطول وعن عبدالله بن عمرو بن العاص عن النبى (ص) قال «لوان رصاصة ممل هذ واسار الى ميل الحميمه ارسلت من السماء الى الارض وهى مسر خمس مائه سنه للعب الارض، قيل اللؤلؤ ولوا انها ارسلت من رأس السلسله لسارت اربعين حرفا، اللؤلؤ والنهار قيل ان يلع اصلها اوعرها وعن كعب قال لو جمع حدب الدنيا ما ورن حلقه منها وقيل لوان حلقه منها وصعب على حدب لداب من حرفها «انه كان لا يومس بالله العظيم»

«ولا تحص على طعام المسكين» اى - لا تطعم ولا نامر به بل كان يقول اطعم من لو شاء الله اطعمه كان انوالدرداء يقول لامرأته ام الدرداء بحوبا من نصف السلسله أما بالله فحصى على اطعام المسكين للنصف الباقي «فليس له اليوم هنيها حميم» الحميم العرب نسبا او ردا او لا يسمع بحميمه كما يسمع فى الدنيا

«ولا طعام الا من غسل» وهو الصديد الذى يغسل من ابدان اهل النار وقيل هو طعام اعد الله لاهل النار وهو اعلم به هو بعض ما احصى لهم، يقال للنار دركات ولكل دكة نوع طعام وسراب

«لانا كله الا الحاطون» الكافرون الحاطون عن طريق الحق عمدا «فلا اقسام» لاصله ومعناه اقسام ودخلت لاموكد، وقيل انها تسمى لرد كلام المسركين كأنه قال ليس الامر كما يقوله المسركون «اقسم بما نصرون» وما لا نصرون، هذا من حوامع كلم القرآن، قال قتاده اقسام الاسماء

كلها فمدحله فيه جميع الموحودات وقيل اقسام بالدنيا والآخرة وقيل ما ينصرون
 ما على ظهر الارض وما لا ينصرون ما في بطنها وقيل ينصرون الاحسام وما لا ينصرون الارواح
 وقيل ما ينصرون الانس وما لا ينصرون الملائكة والجن وقيل النعم الظاهر والباطنة
 وقيل ما ينصرون ما اظهر الله للملائكة والروح والعلم وما لا ينصرون ما اساء الله بعلومه
 فلم يطلع عليه احدا وقال جعفر ما ينصرون من صنعى فى ملكى وما لا ينصرون من
 برى ناولانى وقال حسد ما ينصرون من آتار الرسالة والوحى على حسنى محمد
 «وما لا ينصرون» من السرمة ليله الاسراء، وقال ابن عطاء ما ينصرون من آتار القدر
 وما لا ينصرون من اسرار القدر

«انه لقول رسول كريم» هذا جواب القسم اى - ان هذا القرآن قرآء
 رسول كريم يعنى محمد (ص) اصاف القول انه لا نه لما قال قول رسول اقصى مرسل
 فكان معلوما ان ما نقرأ كلام مرسله وانما هو مبلغه و قد بات القول فى القرآن ،
 والمراد به القرآن قال الله تعالى «حتى تعلموا ما قولون» اى - ما ينصرون فى صلوككم
 وقيل سب نزل الآيه ان الوليد بن المغيرة قال ان «محمد» ساحر وقال ابو جهل
 هو ساعر فابى الله تعالى «فلا اقسام بما ينصرون» «وما لا ينصرون» «انه لقول رسول
 كريم» قل يعنى حنبل (ع)

«نزل من رب العالمين» اى - ان الذى نقرأ حنبل على محمد (ص)
 «وما هو رسول ساعر فلان ما يؤمنون» ماضله دحان للسوكند اى فلان

ما يؤمنون

«ولا تقول كاهن فلان ما ندكرو» فرائس كسر وانى عامر وعقوب
 يؤمنون يدكرون نالما فهما واراد بالليل يعنى جابهم اصلا كقولك لمن لا رورك
 فلما ناسا واب نريد لانما اصلا السع فى اللغة العلم، يقال سعرت اسعر، اى -
 علمت، وسعر الرجل اذا صار ساعرا وسمى الساعر ساعرا لان السع علم برأسه لا بعينه كل
 احد والكاهن الذى رعم ان له حذما من الجن ناره صرب من الرضى وقد
 اعطى الكهنة هذ نسما (ص) لان الجن حسوا ومنعوا عن الاستماع

«يرتل من رب العالمين» بمعنى به القرآن يرتل به حيرئيل على محمد (ص)
«وئولو قول علسا» بمعنى الرسول ولو بحرص واحلق علسا واى سىء من
عند نفسه او راد فى القرآن او بعض منه

«لاحد نامنه باليمن» اى لامرنا ان يوجد بند احدا بالعمونه كالسلطان ادا
اراد الاستجفاف بعض رعيه فال لبعض اعوانه حد يد و احرجه و قبل معنا
لانمعنا منه بالقو والقدراى - علسا واحداثه بهر احد عمونه وء ر عن القوه
المن ل لان فو كل سىء فى منامنه ، و قبل «لاحد نامنه باليمن» اى بالحق كموله
كمن باوئنا عن اليمن « اى - من قبل الحق و قبل « باليمن » اى - بالمهد
العليط الذى احد امه اى - طالبا يهدنا « لو يقول علسا »

«ثم لقطعنا منه الوتين» اى - امنا واهلكنا ، لان الوتن عرو فى القلب
مصل بالطهر ادا قطع مات صاحبه فال ابن عباس الوتن نياط القلب وقال مجاهد
هو الحبل الذى فى الطهر ادا انقطع مات الانسان

«فما منكم من احد عنه حارث» اى - مانعن بحجرو وساعن عمونه والمعنى
ان محمداً لا تكلف الكذب لاحكم مع علمه انه لو كلفه لعافسا ولا يقدرا احد
على دفع عمونه عنه وجمع حارثين وهو من بع احد لان احدا يستعمل فى معنى
الجمع كموله « لا يقر من احد من رسله » «وانه لذكره للميمن» اى - ان
هذا القرآن لموعظه للميمن حصهم الذكر لانفعاعهم به والذكر العلامه التى
تذكر بها المعنى و «ان العلم ان منكم مكدر» القرآن حاخذ من الرسائل وصفات
الآلهه و قبل انا لعلم من صدق ومن يكذب فال هالك ما اسد هدا الآ به على
هد الامه

«وانه لحسر» اى - وان القرآن لحسر وندامه «على الكافرين» يوم
القامه ادا رأوا واب من آمن به وعمل حافه وقد حالوا وصنعوا العمل ه
«وانه لحق النفس» مضاف الى النعب باويله وانه للحق النفس ، و قبل
معنا انه للميمن حق النفس ، كما يقول هو الحواد عن الحواد و قبل انه لحق
الامر النفس ان من به المومن فى الدنيا فيسعه وابقى ه الكافر فى الآخر فلم يسعه

وفیل ان المحسر للکافر وم الصامه کائن لامحاله
 « ففتح باسم ربك العظیم » ناوله ففتح ' ربك العظیم والاسم راسد
 کقول لشد

الی الحول بم اسم السلام علیکما ومن مک حولاً کاملاً فقد اعمدر
 والمعنی صل له وتره عملاً لایلق به فسبحان الله دائماً والعظیم الادی کل
 سیء فی حب عظمه صعب

السورة الثالثة

قوله تعالی ' بسم الله الرحمن الرحیم ' بسم الله روح للروح رساء للقلب
 المحروح طوی لمن بعد و بد کره و روح فالرب علیه مطلع والاب له معبوح
 بس الصانه والهجرا مطروح قلب یحسدسان السو محروح



اندر همه عمر من سبی وف صبوح آمدر بر من خیال آن راحت روح
 برسدن من که حوس سدی ای محروح کهم که رعس بوهمی بود فوحو'
 خداوندانسانست بسندگانم، مام ریدگانم بفصل سادانم بهرب ازانم
 هست مهر ارحام بومانم، صد عشق دزدان بومانم

رنجر معسر و دام دل ماست غیر رنسم او علام دل ماست
 در عشق و حوس خطی نام دل ماست گوئی که همه جهان نکام دل ماست
 « الحاقه » « ما الحاقه » فامب و رسا حرحه گوئیم که حسب آن فامب
 و آن رسا حرحه حسب و بودنی، راساس و افنادنی، هر کس برسد آنجه سرای اوسب
 و نادان گردار بک و بد که در حرد اوسب گفته اند که فامب دواسب که امروز
 و یکی فردا امروز مرگست که در حرد من آمد « من ماب فقد فامب فامبه » هر که
 بر گ رسد فامب او در رسد هر که اس فامب را نفس بود همسه درهول و هراس
 مرگ و د، هموار از هب اس فامب سوچه و گداحه و د بوسه در برک

را و سارآن سحر بود زرگان دین حسن گفته اند که آدمی اردو بیرون بنسب،
با برمال سموری است در اصطیلی نارداسه، نابرمال مرعی درزندان قصص کرده
آن بنحار کو برمال سه ورس، از مرگ میسرند و میبرد، داند که سمور را
حون از اصطیل بیرون برند دربار کسند، و آن خوانمرد که برمال مرع است،
بموسه درانظار مرگست، زیرا که همه سادی و راحت مرع ارسکسن قصص بود،
حنانک آن خوانمرد گفت

کی ناسد کن قصص میردارم در اع آلهی آسان سارم
اما بنام فردا حساب رسا حار است که خلق اولین و آخرین را در آن صعد
هست جمع کنند، حنانکه رب العزّ گفت «و حسن ناهم فلم نعد منهم احدا»
روزی عظم و کاری صعب و سیاسی بی همتا ابوان کز بنا رکسند، میران عدل
در آویخته، صراط راستی باز کسند فرادین جمال آراسه، دورح هست بر آسمه
روزی که برد ها ردارید و رازها آشکارا کنند و ناحهای هرل حاک اندارید و
کلاههای هوس فرو بهند و پندارها از آب و خاک بنسازند و نادان نیک و بد در کنار
نهند کار اردو بیرون، و بد بنا رهند سلام کنند و بعب سلام اسلام بیروی تمام
کنند و نامه وی بنسب راست دهند که «فاما من اونی گناه نمیده»
با اسیر عذاب و عرام کنند، ولدان و راحت روی حرام کنند، و نامه کردار
وی بنسب حب دهند که «واما من اونی گناه نماله»

آن را که نامه بنسب راست دهند از عالم ملکوت هر لحظه ای هر ارسر ب کرامت
و لطاف بردست وی نهند، در آسمانها حدیث وی کنند، در حوالی عرس بنا مهران
مهاجرات بیروی کنند، آنگه او را بنحان عدن رند، اخورا و عسا و ولدان و
علمان بنسازند ناح وفار رسرین بهند، رمانند خلدن آرام دهند واد حصر عرب
این مداران گسته که

«كلوا و اسربوا همسا لما اسلمتم فی الانام الحاله» می خورد و می آشامند

از بنیم بهست حنانک خواهند از فرع اکرام بن گسته و معقد صدق رسد
کس را ناسما حساب نه و ما را اسماعیل نه اسان حون این ناسموند آوار رآرد

و گویند الحمد لله الذی صدق ما وعد حمد آن خداوند را که وعده خود را سب گردانید
و ما را سراب وصل حساند

و آن را که نامه بنسب حب دهد ، ندای فخر آمد بخارنان دوزخ که

« حدوه فعلوه » « ثم الحکم صلوه » « ثم فی سلسله درعها سبعون

دراغاً فاسلکوه » گمرد او را به فخر و عجب ، کسند او را بدوزخ ، دسب و نای

درعل کرد و در رحمر همناد گری ' کسند ، وار رحمت حق بومند سد ، و سسر

رسند اگر سرری از آن آس که در سسر اسب ندننا فرسند ، همه اهل دنیا بظاف

سوند بس حون ود حال کسی که در میان آن آس بود ؟ مصطفی (ص) گف

آن خدای که حان من سد اوسب که اگر نک حلهه از آن سلاسل و اعلال ر

کوههای دما بهند همه کوهها بگدازد و بر من فرو سود ، بس حون ود حال کسی

مرورا ندس سلاسل و اعلال سد کند ؟ و اگر نک حامه از آن حامهای فطران که

فر آن از آن حصر می دهد که « سراسلهم من فطران » از آسمان دنیا بناوبرند همه

اهل رمن از گمندان بمرند بس چگونه بود حال کسی که این حامه لباس وی

بود ؟ به از گراف رسول خدا صلی الله علیه و سلم کمی « الحمد لله علی کل حال

واعود ناله من حال اهل النار »

۷۰ = سورة المعارج = مکیه

الموة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند جهاندار دسم برور
محساند کی ، دوسب بحسای مهربانی

« سأل سائل » پرسد پرسد ای « عذاب وأفع (۱) » ارعدانی که بودی
اسب و افادنی

« للکافرین » اکرویدگان را « لیس له ذافع (۲) »
« می الله » آن را ندارد ای و نارس برد ای بسبب ار حدای عر وحل
« دی المعارج (۳) » آن خداوند صفهای بلند و عطاهاى سکو
« بعرض الملائکة والروح اله » سوى او برمی سود فرسنگان و حیرنل
« فی يوم کان مقداره خمس الف سه (۴) » در روزی که انداز آن سجا هرا
سال بود

« فاصبر صبراً حملاً (۵) » و سکسائی کن سکسائی کردن ؛ سکو
« انهم برونه بعدا (۶) » اسان آن روز را نابودی می بسند
« و برنه فرناً (۷) » و ما آن را بودی می بسیم ، اسان آن روز را دور می بسند
و دیر و ما آن را برد ک می بسیم ورود
« يوم تكون السماء کالذهل (۸) » آن روز که آسمان از سم حون دزدی رب
کرد ، با حون من کداحه

« و تكون الحبال کالعمى (۹) » و کوهها حون سم رنگ کرد و دار رنگ رنگ
« ولا یسل حمم حمماً (۱۰) » و آن روز هم حکس حوس را و دوسرا برسد
« نصروهم » ردندار حسم او میدار دمی بسند و برسدان سم « یوذا المجرم »
دوسب دارد و حواهد کافر ، « لو یصدی من عذاب یومئذ » که حوسن را ناز حرد

ارعداد آن روز « ۴ (۱۱) »

« وَصَاحِبَهُ وَاحِدَهُ (۱۲) » سیران حوس و برادر حوس

« وَفُصِّلَ لَهُ الْكُتُبُ الْثَلَاثُ (۱۳) » و حابدان او که او را می‌داسند

« وَفِي الْأَرْضِ جَمْعُهَا » و هر که در زمین کس است همه « ثُمَّ نَحْنُ (۱۴) » ا

آن وقت که آن را خرید او را برهاند

« كَلَّا » نسبت آن او را و نبوده « دَانِيَا لَطِي (۱۵) » آن آسی است رمانه زن

« بَرَاءَةٌ لِلنَّوَى (۱۶) » که بوس از سردر کسد

« نَدْعُوهُمْ أَدْرُوهُنَّ (۱۷) » میخواهد هر کس را که دست رخن گردانند

در ن جهان و از فرمانبرداری رگست

« وَجَمْعُ فَاوَعِي (۱۸) » و مال گرد کرد و سب و جهاد

« اِنَّ الْاِنْسَانَ خَلْقٌ هَلُوعًا (۱۹) » مردم را ناسکسا و سگ دل آفریدند و

حرص

« اَدَامَةُ السَّرِّ حَرُوعًا (۲۰) » خون بدو دروسی رسد، بدو را بدو

ناسکسا

« وَاَدَامَةُ الْحَرِّ مُوَعًا (۲۱) » و خون سگی مال بدو رسد نار دارد و در بر

دارند و د

« اَلْاَلَمُصْلِسِ (۲۲) » « الدنهم علی صلونهم دَانَمُون (۲۳) » مگر اسان

که بر بیمار خود ناسدگان ا د همسه

« وَالَّذِي فِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) » و اسان که در مالهای حوس حمی

ی بسند

« لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) » خواهند را و درماند را

« وَالَّذِي يُصَدَّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ (۲۶) » و اسان که برور رسا حرم گروند

و اسوار میدارند

« وَالَّذِي هُمْ مِنْ عُدَاوِهِمْ مِسْمُومُونَ (۲۷) » و اسان که ارعداد خدا و د

حوس می رسد

«ان عذاب ربهم عزمأ موم» (۲۸)، که عذاب خداوند اسنان به آنسب که از آن امن باشد

«والد نهم ثمر و جهم حافظون» (۲۹)، و اسنان که فرجهای حوس را کوسوانان اند

«الاعلیٰ ارواحهم»، مکرار رنان حوس: «او ما ملک انما نهم»، با ار کسرکان حوس «فانهم عزملمومس» (۳۰)، که اسنان بر رنان و کسرکان حوس بحای سررتس نسند

«فمن انعی و رآ ذلک»، هر که افرو و ار آن حوند «فاو تیک هم العادون» (۳۱)، اسنان آمد که انداز در گذاردند

«والد نهم لامان نهم وعهدهم راعون» (۳۲)، و اسنان که اما حوس را و نمان حوس را کوسند

«والد نهم نهدانهم قائمون» (۳۳)، و اسنان که کواهی حوس را بنای دارند گان اند

«والد نهم علی صلویهم ثحافطون» (۳۴)، و اسنان که ر نمارهای حوس همگام کوسند

«او تیک فی حساب مکرموں» (۳۵)، اسنان فردا در نهمهای اند و واحمگان «فما لبدن کفر و افلک»، چه رسدست این نا گروندگان را گردد بر گردد بو؟

«مهطعن» (۳۶)، حسمها نهاد در بو

«عن الممن وعن الشمال عربی» (۳۷)، از راست و ارحب بو حوق حوق
«انطمع کل امری مهم» می بوسد هر یکی از اسنان «ان تدحل حه

نهم» (۳۸)، که دارند او را در نهم بر نار

«کلا»، نسب اسنان را آن بناوند «انا خلقناهم مما نعلمون»، ما افردیم اسنان را از آنچه میدانند

«فلا أقسمُ ربُّ المَـسَّارِ والمَـعَارِبِ»، سو گند معجورم بخداوند دوسوی

جهان آن سوی که در بر آید و سب و آن سوی که در بر و سود و سب «**إِنَّا لَفَادِرُونَ**» (۴)
 که ما توانا بسم
 «**عَلَىٰ أَنْ تُدَلَّ حِرًّا مِثْمَ**» که ارساں بهری آریم، ما اسان را نه ار آن ار
 سر فاسا فرسم «**وَمَا نَحْنُ بِمُسَوِّفِينَ**» (۴۱)، و ما در هیچ کار در بمانیم و ار هیچکس
 نار سن بمانیم
 «**فَدَرُهمْ**» گذار اسان را «**بِخُوصُوا**» که هم در آن ناسکار گفتم می باشد
 «**وَلَعَلَّوْا**» و هم آن ناری میکند «**حَتَّىٰ تُلَاقُوا يَوْمَهُم**» ما آن روز که در و ر حوس
 بسمد «**الَّذِي يُوعَدُونَ**» (۴۲)، آن روز که اسان را وعد میدهد
 «**يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَحْدَاثِ**» آن روز که سرو می آسدا رکورها «**سَرَّاعًا**»
 رودارود [می ساوند سوی دمید در صور] «**كَانَهمْ إِلَىٰ نَصَبٍ يَوْفُضُونَ**» (۴۳)
 کوبی که اسان تعلمی همی ساوند
 «**حَاسِعَةً أَنْصَارَهُم**» فرسد و فر و مند جسمهای اسان ارسیم «**بِرَهْطِهِمْ دَلَّةً**»
 حواری را سان بسسه «**ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ**» (۴۴) اس آن روز
 اسب که در ن گمی اسان را وعد میدادند

المِوَةِ الثَّامَةِ

این سور چهل و چهار آیت است، دویست و شانصد کلمه و هر از صد و سب و
 بک حرف جمله نه مکه و رو آمد با حماع مفسران و در ن سورت دو آب مسوح
 است یکی «**فَاصْرُصِرَ آجْمِلًا**» دیگر «**فَدَرُهمْ بِخُوصُوا وَلَعَلَّوْا**» این
 هر دو آب مسوح اند تا آب سب و فی روانه ای بی کف عن النبی (ص) قال
 «**مَنْ قَرَأَ سُوْرَ سَالِ سَائِلٍ، أَعْطَاهُ اللهُ وَابَ الدِّنِّ هَمَّ لَمَّا هَمَّ وَعَهْدَهُم رَاعُونَ**»
 «**سَالِ سَائِلٍ**» علما مسر محلی اند در سب رول اس آناب قومی گفتمد
 در سان المصر بی الحار و رو آمد آنکه که کف ان کان هذا هو الحق من عند

فامطر علينا حجار من السماء فومی گمشد در سان نوحهل فرو آمد که گف
 « فاسقط علينا كسفا من السماء » و گمته اند در سان جماعی کفار فریش آمد که
 رطریق اسهراء گمشد « عجل لنا قطنا قبل يوم الحساب » و گمته اند سائل
 اسحاق مصطفي (ص) اسب که کافران او را ادى ممنوعه دند نابر انسان عذاب حواس
 بمعجل رگمه اند مراد ناس نوح اسب (ع) که بی قوم حوس دعای بد کرد و
 عذاب حواس

فوله « سال سائل » فرأ نافع وانی عامر سال سائل بعد هر و له و جهان
 احدهما انه بالهمز و بعد الهمز فی المعنی واحد فقال سائلُ اسألُ و سلب اسأل والوجه
 الثاني انه من السئل فقال سال يسئل سائلا، و قيل السائل و ادى فيهم، والمعنى سال الوادى
 العذاب و افع للكافرين بفع لهم و بمرل بهم و قيل اللام بمعنى على، اى بفع عليهم
 و بمرل بهم فرأ الآخرون الهمز من السؤال لآخر، و له و جهان احدهما ان يكون
 الباء فى قوله « عذاب » بمعنى عن عذاب كهوله « فسيل به حبرا » اى - عنه و قال
 الشاعر

فان سالوبى بالنساء فامى نصر ادواء النساء طيب

اى - عن النساء و معنى الآيه سال سائل عن عذاب « واقع » نازل كان على من
 بمرل و لمن هو فقال تعالى محسنا له

« للكافرين » و هذا قول الحسن و فباهه فالا كان هذا بمكته لما بع الله سبحانه
 محمداً (ص) و خوفهم بالعذاب، قال المسركون مصهم لبعض من اهل هذا العذاب
 سلوا محمداً لمن هو و على من بمرل و لمن بفع؟ فسأل الله تعالى و انزل « سال سائل
 عذاب واقع للكافرين » اى - هو للكافرين و الوجه الاخر ان يكون الباء صلة و
 معنى الآيه دعا داع سال سائل عذابا و افع « للكافرين » اى - على الكافرين و هو
 التصريح بالحارث حسب دعا على نفسه و سال العذاب فقالوا اللهم ان كان هذا هو الحق
 من عندك الآيه بمرل به ما سال يوم بدر فصل صبرا و هذا قول ابن عباس
 و مجاهد

« ليس له » أى - لذلك العذاب « دافع » مانع من الله ، أى - ذلك العذاب
 وافع من قبل الله سبحانه الكافر من لا يدفعه عن الكافر من أحد
 وقوله « ذى المعارج » صفه وله معان أحدهما در المصاعد الى يصعدونها
 الملائكة والروح وهى السموات والثانى « المعارج » القواصل وهى هبابه السسه و
 عطافه الهسه وقيل المعارج تعالى الدرجات وهى التى يعطيها الله اولئ فى الجنة
 والعروج الصعود والمعرج المصعد والجمع المعارج وذكر المعارج هاهنا بسببها لهم
 ان من قدر على حلوقه المعارج للملائكة وهذا الر - للعباد قدر على ارسال العذاب
 على الكافرين

قوله « نعرح الملائكة والروح » يعنى حيرنل (ع) حص نال ذكر بعد العموم
 سر بها له وقيل عى بالروح ارواح المومنين عند الموت وقيل هم قوم موكلون على
 الملائكة قوله « الله » يعنى الى الله « فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة » اراد
 به يوم الصامه وقه يقدم وناحر أى - لس للعذاب دافع من الكفار فى يوم الصامه
 الذى كان مقدار خمسين الف سنة من سنى الدنيا لو صعد عن الملائكة وذلك ا بهم يصعد
 من اسفل الارض السابعة الى ما فوق السماء السابعة الى العرش مقدار خمسين الف سنة و
 اما قوله « فى يوم كان مقدار الف سنة مما تعدون » ا ما هو قدر مسرهم من السماء
 الدنيا الى وجه الارض مسر خمس مائه سنة هبوطا وهبطه صعودا وقيل هواء الدنيا
 مسر خمس مائه عام وصر السماء مسر خمسمائه عام وقيل موقعهم فى الحساب
 حتى يحصل من الناس خمسون الف سنة ثم لانسهى اليوم الى ليل برد النهار الى اهل الجنة
 محطدا والليل الى اهل النهار محطدا وقيل يوم الصامه فيه خمسون موقعا كل موقف
 الف سنة وقيل ان اليوم فى الآه عار عن اول ام الدنيا الى انصائها وانها خمسون
 الف سنة لا يدري احدكم كم مضى وكم عى الا الله عز وجل و روى عن ابن عباس
 ا ه قال هو يوم الصامه يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة روى ابو سعيد
 الجردى قال قيل لرسول الله (ص) يوم كان مقدار خمسين الف سنة فما اطول
 هذا اليوم ! فقال (ص) « الذى نفسى سد ا به لحفف على المومن حتى يكون احف »

عليه من صلوا مكنونه بصلتها في الدنيا وقد معنا لو ولي محاسنه العباد في ذلك اليوم
عمر الله لم يفرع منه في خمس الف سنه و يفرع الله في مقدار نصف يوم من ايام الدنيا
قوله « فاصبر صبرا جميلا » اي - فاصبر صابرا جميلا على تكذيبهم انك ص را

جميلا لا سكوى فيه ولا جرح وهذا قيل ان امرنا الصل فمسيح
« ايهم برونه بعدا » اي - ان الكفار برون العذاب و اليوم المذكور بعدا

مستحيلا غير ممكن

« ورونه فرنا » من الفهوم ممكنا والرونه هاهنا بمعنى العلم ، وقيل ايهم
رونه بعدا اي بطننا وقوعه ورا فرنا اي - سريعا وقوعه لان ما هو آت قريب

هذا كقول « و مدفون بالغيب من مكان بعد » ثم وصف اليوم فقال

« يوم تكون السماء كالمهل » المهل على معان منها ما نسل من الفرح من صديد
او فح وهو في قول اني نكر الصديق حس ابي بحر بن وهذا صراد موى في موى
هذين اياهما للمهل ورد الدرس وقال الحى اولى الحديد من الميب والمهل المذاب
من فسه او يحسن او صغر وما اسبها والمهل دردى الرب وعكر سمي بذلك لانه نسل
العكر لحمايه على مهل وعلى المعين الاخرين او دل الآيه فالسماه اليوم حصراء وهى
سلون يوم الصامه فكون ورد كالدهان وكون الوانا من الفرح كيلون الا سان للفرع
ثم سفق و سطر و مورا و سسر سرا

« ويكون الحال كالعهن » وهو الصوف المصنوع الوانا واول ما سمر الحال

تصير زملا مهلا ثم عها معوسا ثم ص ر هاء مسورا

« ولا نسل حميم حميما » اي - لا سان قريب عن حال فرسه لاسعاله بنفسه
وقيل لا نسله لحمل عنه من او راد سنا لاسه عن نصرته فرا الثرى عن ان كسر
لا سان بصم الباء اي - لا نسل حم م عن حميم لان قال لحم م ابن حميمك و قيل
لا نسل لانقطاع ما منهم من العصم

« نصرو بهم » اي - يعرفون افاريهم فقال لهم هذا فلان وهذا فلان رناد

في فصيحهم وقيل يعرفونهم اي - يعرفون الملايكه في يعرفونهم سمماهم فبعدوهم

الوان العذاب وفيل ينصر المومنون الكافرين حتى يعرفوا الكفار سبما هم فردادوا
سكرا و برداد الكفار حسر واسعا وفيل يعرف المومن ساس وجهه والكافر
بسواد وجهه وفيل لسرى العمامه معطوق الا وهو نصب عن صاحبه فنصر الزحل
انا واحا وافرنا وعسبره لاساله ولا تكلمه لاسعاله ما هو فيه «نود المجرم»
اى - نمنى المسرك «لويصدى» اى - نغادى نفسه بسنه و هم اعر الحلوق اليه
«وصاحبه» روحه وسكبه «واحه» الذى كان باصرا له ومعنا

«وفصليه النى نوويه» اى - فصله النى نضمه لمراسه و ناوى السها

عند الحوف

«ومن فى الارض جميعا» من الاس اى - نود لويصدى بهم جميعا «ثم نحيه»

ذلك الافندا من عذاب ذلك الموم

«كلا» اى - لس كذلك لانسحه من عذاب الله سىء ثم اسدا فعال «انها لطفى»

هى اسم من اسماء جهنم فىل هى الدركه الناسه سميت بذلك لانها لطفى اى - سلتهم

«نراعه للسوى» نرا حفض عن عاصم «نراعه» نصب على الحال والقطع فيه

وفرا الآخرون بالرفع اى - هى «نراعه للسوى» السوى الاطراف كالدين والرحلس

وفيل هى حلد الراس وفيل هى محاسن الوجه فال الصحاك نرع النار الحلد

واللحم عن العظم وفيل بفصل الاعضاء بعضها من بعض ثم يعود الى ما كان

«ندعوا من اذ نروى» اى - ندعوا النار الكافر و المفاق فعول الى الى

انها الكافرا بها المفاق فال انى عانس ندعوهم باسمائهم لسان فصيح ثم يلمظهم

كما يلمظ الطير الحب ندعو من اعرض عن الدين و رلى عن الامان والطاعة

«و جمع فاعى» اى - جمع المال فاعا فى الظروف رلم نود ركانه ولم

بمعفه فى سسل الله وفى الحصر نحاء نان آدم وم العمامه كانه ندح فموقف بس ندى

الله عز وجل فعول له اعطيك وجوليك و اعط عليك فما صعب؟ - فعول رب جمعته

وبعربه وبركته اكبر ما كان فارحمى آك به كلفه فاذا عندلهم بعدم حبرا فمضى

ه الى النار

قوله «ان الانسان خلق هلوعا» فان ابن عباس الهلوع الحرص على ما لا يحل له والهلع سد الحرص وفله الصبر وول هلوعا اى - ساء عند المعصية دعاء عند المعصية وقيل معنى الهلوع ما فسر الله تعالى بعد وهو قوله «ادامه السر» اى - الصبر والعسر حرج ولم يصبر

«وادامه الحر» اى - السعة والعنى والمال مع حق الفقراء ولم يقو في الحر سر ما اعطى العبد سحر هالغ وحس حاله فالحال المحزون والحال الذى يحلح فله قال مقاتل الهلوع ذاته من وراء حيل فافى ناكل كل يوم سبع صحار من الحشيش وسرب سبع بحار من ماء لا يصبر مع الحر ولا مع البرد، معك كل ليلة مادانا كرهنا فسيه الله الانسان بها

«الامضى» لس هذا اسماء من الكلام الاول ومعنا ولكن المضى وقيل اس مى المضى من الاسان لان الانسان فى معنى الحزم كقوله تعالى «ان الاسان لى حسرا لا الدين آمنوا» قوله «الدين هم على صلواتهم دأبون» اى - يصمون الفرائض فى اوقافها، وول دأبون اى - حاسعون لا ريلون وحوهم عن سمب الفيلة

«والدين فى اموالهم حق معلوم» معنى معنى الركو، وول سائر ابواب السر من صلة الرحم وبعهد المساكين وعبر ذلك

«للسائل والمحروم» «السائل» الطواف الذى سأل الناس و«المحروم» الذى لا سهم له فى الاسلام وليس يهدى الى كسب ولا سأل

«والدين يصدقون يوم الدين» اى - يوم الحراء والحساب وقيل يصدقون الانساء سب ايمانهم يوم الدين

«والدين هم من عذاب ربهم مسفقون» حانهم قال الحسن بسق المومن ان لا مل حسانه

«ان عذاب ربهم عسر مأمون» ولا يوم وقوعه لانه لا علم احد عاقبه ووهه قالوا احب على كل مسلم ان لا نامن عموه ولا امن مكر

« والدن هم لمرؤهم حافظون ، « الأعلى ارواحهم » الى قوله
« وعهدهم راعون » مضى بفسرهد الآيات في سور المومنين
« والدن هم بسهاد بهم فانموت » فرأ حصص عن عاصم و يعقوب بسهاد بهم
على الجمع اى - يقومون فيها بالحق فلا يكتمونها ولا يعسروها
« والدن هم على صلواتهم بحافظون » يعنى الصلوات الخمس
« اولئك » اى - اهل هذه الصفات « فى حيات مكرمون » بحمد و اب الله اياهم
« فمال الدن كمرؤا » اى - فما مال الدن كمرؤا فملك مهطعس
مسرعن مقلنس اليك مطلغن حوك ائرل فى جماعه من الكفار كانوا يجمعون
حول النبى (ص) يسمعون كلامه ويسهرون به و كدونه فقال الله مالهم سيطرون
اليك طرعداو و يحلسون عندك وهم لاسمعون بما سمعون
« عن اليمن وعن الشمال عرن » اى - حلفا حلفا و جماعه جماعه عن من النبى
(ص) وعن شماله « عرن » جمع عر ميل كر و كرس ، و اما انكر عليهم الاسراع اليه
لاهم اسرعوا اليه لطلب العبد و قيل ا هارل فى نعر من الكفار قبل موسهم صدق
النبى و كانوا يسرعون نحو و يعصدون محلله و يحلقون حواله ولا يومنون ، اما
حما عن الرجوع عن دن آايهم و اما مساعد لعسايرهم و كانوا بطمعون فى دخول
الحبه بالمدرالدى كان منهم فانزل الله تعالى
« انطمع كل امرئ منهم ان يدخل حبه نعيم » « كلا » اى - لا بد حلوها
وقيل كانوا مولود لس دخل هؤلاء الحبه كما مول محمد لندخلها فلهم فتح
افصل منها حظا منهم كما لنا الفصل عليهم فى الدنيا فمرل هد الآ به حوائا لهم
« كلا » ردع و رجرعن قولهم ، اى - لا يكون كذلك و لى الامر كما قالوا « انا حلقنا
هم مما تعلمون » من نطقه و علمه و اصلهم من براب فاني يسمعون على الله النوا و
دحول الحبه من حساسه اصلهم و اما المومنون فاه لانبو حه عليهم هد الآ به انا املوا
دحول الحبه لا بهم برحوها من فصل الله و لا برون ذلك مسحفا لهم على الله لفصلهم
وفى الخبر عن نعرني ححاس قال قال رسول الله (ص) « وصى يوما فى كفه و وضع

عليها اصبعه فقال مول الله عروحل نسي آدم اني معجربى وقد حلفك من ميل هذه؟
حتى اذا سوبك وعدلك مس ب د ن ر د ن و للارض منك و د فجمع و مبع
حتى اذا لعب السرافي قلب اصدق وا ي اوان الصدقه وقل «انا حلقناهم مما تعلمون»
اي - من اجل ما تعلمون وهو الامر والمهي والمواب والعقاب فحذو اجل فلا اقسام
لاصله دحلب للنا كيد

«نرب المصارو والمعارب» معنى مسرو كل يوم من السمه و معربه
«انا لقادرون»

«على ان سدل حبرآه هم» اي - على ان يحلو امل منهم واطوع لله واسكر
له واعدل بطاعه وقل «انا لقادرون» على ان سدل محمد آحر امهم وهم اهل المدينه
و قد فعل «وما نحن بمسوفين» اي - بمعلوس ان اردنا ذلك وقل «وما نحن بمسوفين»
اي - عاجزين لان من سبق الى سىء عجز
«قدرهم بحوصوا ولبعوا» امر بهد يد لهم و يوسج كقوله «اعملوا ما نسيم»
«حتى بالافوا» اي - بعابوا «يومهم الذى يوعدون» معنى يوم الصامه وقل
سحبها آبه الصال

«يوم يحرقون من الاحداث» اي - من القور «سراعا» اي - مسرعين الى
احابه الداعى «كايهم الى نصب» اي - الى علم منصوب «توقصون» مسرعون
وذلك حس سمعون الله حله الآخر فرأ ابن عامر وحمص الى نصب «توقصون» صم
البون والصاد فال مقابل والتكسائي معنى الى اوتابهم الى كا وا م دوها من دون
الله كقوله تعالى «وما دح على النصب» وقال الحسن مسرعون اليها انهم يسلمهم او لا
و قل هي جمع نصب كرهن و رهن

«حاسة انصارهم» محروس من مكرهم فما دهاهم قوله «ترهقهم دله»
اي - بعساهم وعلوهم هو ان ودل «ذلك اليوم الذى كانوا يوعدون» وعدهم الله
ذلك على السه رسله في الدنيا وهم يكذون به معنى يوم الصامه والله اعلم

السورة الثالثة

فوله تعالى، **بسم الله الرحمن الرحيم**، «الله» متّوّر الملوّب، «الرحمن» کاسف
الکروب، «الرحيم» عاف الدنوب، الله مطلع على الاسرار الرحمن بعطاء الاوطار
الرحم بمفران الاورار، الله لارواح السامس الرحمن لعلوب المقصدن، الرحمن
لدنوب الطالمس **انسی مالک کف** الله العظیم که سبدم ارامر المومسن علی (ع)
و علی ار اونیکر (رض) همحسن ناسوگمد و اونیکر ار مصطفی (ص) و مصطفی
ار حبریل (ع) و حبریل ار میکانیل رمیکانیل ار اسرافیل واسرا لعلیهم السلام
ار حق تعالی حل حلاله که کف «عزّی و حلالی و خودی و کرمی من فرا
بسم الله الرحمن الرحيم متصله به اوجه الکتاب مر واحد اشهد واعلی انی قد عرف
له و قبل منه الحسنات و تجاوزت عنه السيئات ولا احرق لسانه النار و احتر من
عذاب القبر و عذاب النار و عذاب الهامه و الفرع الاکسر و بلغای قبل الانساء و الاولاء
عر بر راسب اس نام که کارها بدو عام و ابر بر مولی ما زاد عام حبل مر آن زبان
که بدو گویند حبل مر آن دل که بدان سبند است بنا کرد رناده است اس نام
بد را امرور درد احلاول طاع است بدر مرگ فور و سلام است در کور بلعس
و حجاب است در هامت سکناری و راحت است در بهشت رضا و لغا ربوب است
فوله عالی «**سأل سائل**» نک قول ار افعال ممران آنست که سالن درین
آنه **مصطفی (ص)** است که کافران و مسرکان در مکه او را رنجه میدادند وادی
میسودند مردان او را ناسرا میگفتند بحاسب بر مهر نبوت می ادا حسد
دندان می سکسند رفان ازانماها حاک می رنجد کودکان بری وی می انگسند
با یهودها و ناصواب میگفتند مومنان صحابه را ککان بکان می گرفتند و معدّ
همی دادند رسول خدا ار سر آن صحرت و حیرت دعا کرد و ار الله عالی راسان
عدان حواس رب العالمس ار آن سوال و دعای وی حکایت نار می کند که
«**سأل سائل عذاب و افع للکافرین**» در حواس می کند رسول ما صلی الله علیه و

سالم فرو گساده عذاب را ن کافران ، و فرو گساده عذاب بودنی است و اماندنی نرس
 کافران هم درد ما و هم در آخرت در دنیا روز بدر اسان را اکسند و در آن قلب
 بدر جواری افکند ، و در آخرت اسان را عذاب کند دوری که انداز آن دنیا
 هزار سال است است که رب العالمین گفت « فی يوم کان مقدارہ خمسین الف سۃ »
 آنکه مصطفی را (ص) سلی داد رنجوری و بر امر هم نهاد گفت « فاصبر صبرا جملا »
 نامحمد بوضر ممکن و حوس همی ناس و دل بسک کنار ، اماند کن بمع را ن کدسه
 « فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل » انسا همه ناس به ر بوسندند نا مراد رمقصود
 رسدند به ر بود که یعقوب را بسب فرج و راحت از بس الاحزان رو آورد که
 « فصر حمل » به ر بود که سراب سقا بر مدای انوب ر بحت که « انا و حدنا
 صارا » صبر بود که ندای فدا نگوس اسمعیل رساند « به جدی ان شاء الله من
 الصابرين » صبر است که مومنان را از سرای لموی بحت ماوی رساند و هر چه مقصود است
 حاصل کند و نگوس اسان فرو خواند که « و سر الصابرين » علی الحمله سر مردی
 آمد ، بر رگ همی که در را دین هر سر است که بلخس و داورا به رس ر آمد و
 هر را که دور بر بود او را بردك ر آید ، انام او در خرید صارا اناس کسند امرور
 او را مسور محبت بوسند که « ان الله يحب الصابرين » و فردا او را ان حلق
 دهد که « سلام علیکم ما به ریم بمع عقی الدار »

فوله تعالی « انهم یرونه بعدا و یرونه قریبا » کافران آمدند رسا حر
 دور و دیر می داند و آن نزدیک را از آنست که اسان می بدارد مصطفی (ص)
 گفت « ما الدنيا ما مضی و ما می الا کتب سق انس و می حط واحد الا و کان
 ذلك الحط فدا عطم » گفنا دنیا آنچه ماند در حب آنچه کدسه بمع حوس
 حامه ای است که در ری اساد آن را بدر نا آنکه که بك رسمه ماند و اروی حر
 آن بك رسمه ماند ، چه خطر دارد بر بدن آن بك رسمه در حب آنچه بر بد سد
 است انکار که آن بك رسمه بر بد سد و انکار که مدب دنیا آخر کسند سد
 عالمان همه مسافران اند روی سفر قناعت آورد ، و دنیا ر مال را طی است

بر سر ناده قنات نهاد عمرهای جلو الاونهای آن سقرست - سالها حون مبارل
 است، ماهها حون مراحل است سب و رور بر مال فرسنگ است، بهیها همچون
 گامها، سمر دور و دراز است و عقیه مد و دسوار است، و مسافر عاقل و کاهل و سگار است
 دما حون در حقی ناسانه و نه م است آنکس که دل در سانه در حب و مبر لگا مدد
 او مردی سلیم است

هل الدنيا وما فيها حمعا سوی ظل برول مع النهار؟

ما همچو مسافریم در ر و در حب حون سانه بر سر رود بر دارد رحب
 است که مصطفی (ص) گفت « ما مملی و ممل الدنيا الا کراک، قال فی
 ظل سحر بم راح و رک، گفتا ممل ما نادیا همچون ممل مردی است که در ناسمان
 گرم از مانای نافه بر آید در حقی بمد ا سیمی حوس و سانه ای تمام رمای نا
 سیم و سانه آن در حب ساند حون بر آسود، نای در رکاب هر کب آرد و رود از
 آنجا رحل کند و آن در حب را انسم و سانه آن نگذارد و دل در آن سدد و آن را
 دم خود سارد ای مسکن کسی که هر کب اوس و رور بود، مراحل و مبارل او سال
 و ما بود، او را همه می رند اگر چه نمیرود در آن حال که در حابه نسیسه ا
 بر سر گرم حقه می ندارد که ساکن است و این خطاست که سب و رور او را در
 حرکات دارد، ی حواس وی او را می راند، ی بدسوی او را می برند بی ناحس
 وی او را می ناراند

من می نروم که می بر ندیم ناکم ناحس بر آب نار نادید تمام

و من عجب الانام انک فاعد علی الارض فی الدنيا و اب سمر
 فسرك ناهدا کسمر سفیه بجوم فعود و العلوب بطمر

۷۱ = سورة نوح = مکیه

الموة الاولى

فوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند جهاندار دسمن درور
 بحساندگی، دوست بحسای مهرانی

«أنا أرسلنا نوحاً إلى قومه» ما فرسادم نوح را بموام «ان اندر قومك»
 که آکا کن و برسان قوم حوس را « من قبل ان ياتيهم عذاب الهم (۱) » پس
 از آنکه ناسان آمد عذابی درد نمای

« قال يا قوم» نوح کف ای قوم « اني لكم نذير مبين (۲) » من سما را
 آکا کند ای ام آسکارا مدرسی

« ان اعبدوا الله » که الله را برسی « وائمهؤ » وار [حسم و عذاب] او
 برهرید « واطيعون » و مرا فرمان رید

« نعمر لكم من دونكم » ما نامرد سما را گماهان سما « و نوحركم الى
 اجل مسمى » [وسما را از عذاب اس جهانی آزاد کند] و سمارا نا اهلای ا درنگ
 افکند « ان اجل الله اذ احآ لأنوحر » که آن همگام نام رد کرد الله حوس آمد
 اس سمکند آن را « لو کسم تعلمون (۳) » اگر داسد

« قال رب » [نوح] کف خداوند من « اني دعوت قومي » من قوم حوس
 را نارحوادم « فلا و بهارا » سها در حابهی اسان و رور ها در ابحمهای
 اسان

« فلم يردهم دعايی الأفرأرا (۴) » نرود اسان را حواندن من مکر گر حسن
 « وانی کتما دعوتهم » و من هر کا که حواندم اسان را « لنعمر لهم » ما
 نامرری اسان را « جعلوا اصابعهم فی آذانهم » ا نکسهای حوس در کوس
 کردند [ناسن من سمود] « واسمعوا لناهم » و حامها در سر کسمدید [نامرا

نَسَمِدْ [« وَاَصْرُوا »] وَبِرْكَرْ حَوْسْ [سَمِیْهَدَدْ « وَاَسْكُرُوا اَسْكَارَا (۶) »]
وَكِرْدَدْ كَسَمِدَدْ [بَهْمَارْ^(۱)] كِرْدَدْ كَسَمِدِیْ

« بَمِ اِنِیْ دَعُوْثَهْمُ چَهَارْ (۷) مَسْ مِنْ اَسَانْ رَا نَارْ حَوَانِدَمْ اَسْكَارَا » بَمِ اَقِیْ
اَعْلَمْتُ لَهْمِ « مَسْ مِنْ اَسَانْ رَا اَسْكَارَا كِرْدَمْ [نَارْ حَوَانِدِنْ] « وَاَسْرُوْثُ لَهْمِ اَسْرَارَا (۸) »
وَبِهْمَانْ كِرْدَمْ اَسَانْ رَا [نَارْ حَوَانِدِنْ] بَهْمَانْ كِرْدِیْ

« فَقُلْتُ اِنَّ هَیْرُوْا رَنَیْمِ » وَكَمَمْ حَوْسَسْ رَا نَاآنْ اَرِنْدْ كِهْ سَرَایْ اَمَرْمَسْ
اَوْ كِرْدِنْدِ دِهْ كَانْ عَمَارَا (۹) « كِهْ اَللهُ اَمَرْمَرْ كَارِسَبْ فِرَاحْ اَمَرْمَرْ هَمْسَه
« تَرْسُلُ اَلْمَا عَلَیْكُمْ مَدْرَارَا (۱۰) » فَرُوْ كَسَانْدْ بَرَسْمَا نَارَانْ رَا هَمُوَارْ وَ
بِهَسْكَامْ

« وَیَمَدَدْ كَمِ نَامُوَالْ وَیَمَسْ » وَسَمَارَا فِرَاهِمْ مَوْتَدَدْ [وَیَحْسَدْ وَسَارَدْ] مَالِهَا
وَسِرَانْ « وَیَحْجَلْ لَكُمْ حِصَابْ » وَسَمَا رَا دَرْ حِسْمَانِهَا سَارَدْ وَكَمْدْ « وَیَحْجَلْ لَكُمِ
اِنِهَارَا (۱۱) » وَسَمَا رَا حَوْبَهَا رَوَانْ سَارَدْ وَكَمْدْ

« مَا لَكُمْ لَا تَرْحُوْنَ لِلّٰهِ وَفَارَا (۱۲) » حَهْ رَسِنْدِ سَمَارَا كِهْ اَرَسْكُوْ اَللهُ بَمِیْ رَسِنْدْ؟
« وَفَدْ حَلَقَكُمِ اطْوَارَا (۱۳) » وَاَوْ اَفَرِیْدْ سَمَارَا حَسِدْ نَارَهَا [دَرِسْ جِهَانْ]
« اَلَمْ یَرَوْا » بَمِیْ دَانَسَدْ « كَفْ حَلَقُ اَللّٰهِ سَبْعُ سَمُوَاتْ » كِهْ اَللهُ
حَوْنِ مَافَرِیْدْ هَبْ اَسْمَانْ رَا « طُفَافَا (۱۴) » رَاسَبْ اَفَرِیْدِنْ وَبَرَارْ دَاسَمِیْ
« وَحَلْ اَلْقَمَرُ فِیْهِ نُوْرَا » وَمَا رَا رَوَسَایْ كِرْدْ دَرْ اَسْمَاهَا « وَحَلْ
اَلشَّمْسُ سَرَا حَا (۱۵) » وَآفَاقْ رَا حِرَاعِیْ كِرْدْ دَرْ اَنْ

« وَاَللّٰهُ اَنْتُمْ مِنْ اَلْاَرْضِ نَاا (۱۶) » وَاَللهُ سَمَارَا رَسْمِیْ كِرْدْ نَا اَرْحَاكْ
مِیْ رَوِیْدْ رَسْمِیْ

« ثُمَّ یُعَذِّبُكُمْ فِیْهَا » اَنَكِهْ سَمَارَا اَرْحَاكْ كِرْدَا دَرْ اَنْ « وَیُخْرِجُكُمْ اَحْرَا حَا (۱۷) »
وَبَارْ سَرُوْنْ اَرَدْ سَمَارَا اَرْحَاكْ سَرُوْنْ اَوْرَدِیْ

« وَاَللّٰهُ حَلْ لَكُمِ اَلْاَرْضُ نَاطَا (۱۸) » وَاَللهُ سَمَارَا رَمَسْ بَرْ اَتْ كَسَمَرَانِدْ
« لَمَّا لُتُّوْا مِنْهَا سَلَفَا حَا (۱۹) » نَا مَسْرُوْدْ دَرْ اَنْ وَارَا اَنْ دَرْ سَا رَاهِیْ

فِرَاحْ مَدَا

بَهْمَارْ بَرُوْدِنْ دِهُوَارْ بَرَرَكْ وَعَطْمْ وَسَكَمْ رَهَانْ فَاطِمْ

«قال نوح رب كعب نوح خداوند من «ابهم عصوني» اسان ار من سر كسبديد «واسعوا من لم نرده مائه وولده الاحساراً (۲)» وبي كسي مبرود كه مبراند اورا مال او و فرزند او مگر رباي كاري

«ومكر وامكر آشكاراً (۲۱)» و كوسها كو سندن دوسارها سا حنيد سحر بر رگ «وفالوا» و كسبديد كرا «لاندرن الهكم» كه رسي حدانان حوس را مكدارند «ولاندرن ودا ولاشوا عاً (۲۲)» «ولا يعوب ويعقونسراً (۲۳)» و فرو مكدارند برسي اس سح حدانان

«وفداصلوا كسراً» و حلق فراوان را را كردند «ولاندرن الظالمين الا صلالاً (۲۴)» و مبراي ان سيمكاران را ر حوس مكر كمراهي «مما حطنا بهم اعرفوا» از دهاي اسان بود كه اسان را آب بكسبديد «فادخلوا ناراً (۲۵)» و آنكه اسان را در آس كردند

«فلم يجدوا لهم من دون الله انصاراً (۲۶)» فرود ار الله خود را داوري دار و بار سافسد

«وفال نوح رب كعب نوح خداوند من «لاندرن علي الارض من الكافرين دناراً (۲۷)» مكدار ر من ان كافران جهان كردهي «انك ان ندرهم نصلوا عبادك» اگر اسان را رند كدازي اس سديكان را كه كرونده اند سرا كسبديد «ولانلدوا الافاحراً كماراً (۲۸)» و حر ندي اسان را نراند

«رب اعمرني وثوالدي» خداوند من امر مرا و راسد مرا «ولميس دحل بي مؤمناً» و هر كه در حاه من آمد كروند «وللمومنين والمومنات» و كروند كان مردان و ربا «ولاندرن الظالمين الا ناراً (۲۹)» و مبراي سيمكاران را ر خود و نا كروند كان را مكر ساهي و نسي

الموه التايية

ان سور مكي است ه مكه فرو آمد اجماع مفسران و حد كوفان سب

وہے آسانست دوسرے دوسرے چار کلمہ بھدو بسبب وہ حرف و دریں سور
 بہ اسح اسب و ہ مسوح و در فصلت سور انی بن کعب رواب کندار مصطفیٰ (ص)
 کعب ہر کہ ان سور بر حواد، حدای غرو حل اورا از آن مومنان کند کہ نوح
 بمعہ را سان را دعا کرد و دعای وی اذرو رساند

فوله «انارسلنا نوحاً الی قومہ» فاللسی (ص) «ہواول نبی ع» وقال
 ابن عباس یع ہوا ان اربعین سہ وقل ابن بلیمانہ وحمسین سہ وقل ابن اربعمائہ
 ویمانین سہ و اب فہم الفسہ الاحمہ ن عامہ و عاس بعد الطوفان سبعین سہ و
 نوح اسم عجمی صرف لحدہ و معنا بالسرائنہ الساکن وقل سمی نوحاً لکبر
 ماکان ینوح علی سہ و معنی الآئہ «ارسلنا نوحاً الی قومہ» کما ارسلناک الی
 قومک «ان اندر قومک» معنی نان اندر قومک ای۔ خوفہم عذاب اللہ «من قبل
 ان نابہم عذاب الہم» ہواطوفان والعرق وقل ہو عذاب الآخر قال فسادۃ اُرسِل
 من حریر فذهب الہم و

«قال ناقوم انی لکم نذیر» ای۔ منذر محوف «میں» ظاہر اس لکم
 رسالہ اللہ بلعہ بعرفو بہا

«ان اعبدوا اللہ» ای۔ وحدو واحسوا عاصہ «واطعوا» فمما امرکم
 وانبھاکم عنہ و اسد الاطاعہ الی نفسہ لان الاحابہ کاتب یع لہ فی الظاہر ولان طاعہ
 الرسول طاعہ اللہ

«نعر لکم من دینکم» قل من ہاہنا للسنن کمولہ «فاحسوا الرحمن من
 الانبان» وقل للبعص ای۔ بعرف لکم ماسوق من دینکم وقل من ہاہنا صلہ و
 المعنی بعرف لکم دینکم «وینوحرکم الی احل مسمی» ای۔ نعا فکم الی مسمی
 آحالکم ولا نعا فکم بفعل اوعرو او وع من الہلاک، لیس بر دا ان ایمان برید فی
 آحالہم ولكن حاطہم علی المعقول عندهم و کاوا بحورون الموت ھد الاساب
 فاحسرا ہم ان آموا لم بمعہم ھد الاساء و بموتوا ادا ما وا عزمہ المساملس
 العذاب و دل علی ذلك فوله «ان احل اللہ اذ احا لانوحر لکم بعلمون» ذلك

سواء كنتم مومنين او كافرين موثقين انهم اسبوا صليهم بالهالك او منم على فرا سكم قال بمعنى نوحاً
سكبو الى الله ما فاسا من قومهم

« رب اني دعوت قومي لئلا ينهارا » اي - واصلت الدعوى وفيل دعوتهم
احيانا بالليل واحيانا بالنهار وفيل كان ياتي باب احدهم لئلا يفرع الباب فيقول صاحب
الباب من على الباب؟ - فيقول انا نوح فل لاله الا الله

« فلم تردهم دعائي الا فراراً » اي - لم يردادوا الا ندادا في العي واعراضا
« واني كلما دعوتهم لتعبر لهم » اي - دعوتهم الى الايمان لئلا يموتوا « فعبر لهم
« جعلوا اصابعهم في آذانهم » لئلا يسمعون دعوتي « واسمعوا نسايتهم » اي -
عطوا بها وجوههم لئلا يروني « واصروا على كفرهم واسكروا اسكتاراً » اي -
كثروا عن الحق بكسار ورفعوا عن الايمان لك برفعا فقالوا ائؤمن لك واسمعك
الا ردلون

« ثم اني دعوتهم جهاراً » طاهرا بربى بعضهم بعضا قال اني عباس محار
اعلى صوى « ثم اني اعلمت لهم » الدعا لبعض « واسررب » اعص وفيل اعلمت احيانا
واسررب احيانا وفيل اعلمت لمن اسررب واسررب لمن اعلمت وفي بعض التفسير
ان نوحاً لما آذوا انداء سديدا حتى كانوا يصر بونه في النوم مرات على صبر فقال الله
ان يواربه عن اصارهم وسمي عن اعينهم بحب يسمعون كلامه ولا يرويه « فقالوه
بمكرر ففعل الله ذلك به فدعاهم كذلك ربما فلم وموتوا فقال الله ان بعد الى ما كان
وهو قوله « اعلمت لهم واسررب لهم اسراراً »

« فقلل اسعفروا ربكم » اي - اسئدعوا معفره طاء « انه كان عماراً » كان
صله والمعنى انه عمار لمن برك معصيه واسعفر قال الى (ص) « من اعطى الاسعفار
لا يجمع المعفر لان الله سبحانه قال اسعفروا ربكم انه كان عماراً »

« نرسل السماء عليكم مدراراً » وذلك ان قوم نوح لما كذبوا وما ناطوا
حسن الله عنهم المطر واعظم ارحام سائهم ارحم منه فهلك اموالهم ومواسيتهم فقال لهم
نوح « اسعفروا ربكم » من الشرك اي اسئدعوا المعفر بالموحد « نرسل

« وجعل القمر فيهن نوراً » معنا في سماء مهن وهي السماء الدنأ اهدأ كهولك
 فلان موار في دور بني فلان وهو في دار واحد منها قال ابي عأس ان الشمس
 والعمر وحوههما الى السموات وصوء الشمس وبور القمر فيهن وافصمهما الى الارض وقال
 عند الله نى عمر والعاص صىء الشمس فى السماء من السماء السابعة عند عرس الرحمن
 فى الصف من السماء الرابعة ولو اصاب من السماء الدنيا لم نعم لها سىء « وجعل الشمس
 سراجاً » اى - مصباحاً مصبأ

« والله انكم من الارض بناأ » اى - ا مككم وبسم مانا، معنى خلق اناكم
 آدم من التراب واسم اولاد

« ثم بعدكم فيها عند الموب وبحر حكيم احراحا » عند المعب دل بالسا
 الاولى على حوار المعب فى الماء ه

« والله جعل لكم الارض ساطعاً » اى - فرسها لكم اصبر فوا عليها محسأ
 ودهانا وفيل

« تسلكوا منها سلا، سبه من الارض والفحاح جمع الفح وهو الطربى الواسع،
 وفيل « سلا فحاحا » اى - طرفاً محبلة

« قال نوح رب ابعث عصى نى » فمأمر بهم به من الويه والامان « و ابعثوا
 من ثم نرده ماله وولده الاحسارأ » اى - اسعوا اعشاء هم الأدين لابرندون
 نابعام الله عليهم بالمال والولد الا عصانا ونفصانا فى الآحر قرأ مدنى وسامى و
 عاصم « وولده » بالبعث وفرا الآخرون « وولده » بضم الواو على الجمع نحو الاسد
 والاسد بالضم العسر والعموم

« ومكروا مكراً كآراً » اى - مكراً كسراً عطماً، يقال كسر وكسرو كآر
 معنى واحد وفيل كآر للممالعه والمكر فى اللغه عابه الحيله وهو من فعل الله تعالى
 احماء البندر ومعنى الآنه ابعث مكروا فى دن الله عروحل حب افسدوا فى الارض
 بالكفر والكذب، وفيل منع الروساء اساعهم عن الامان نوح (ع) و حرسوهم
 على قبله

« و قالوا لا ندرن الهكم » اى لا نركوا عباد آلهمكم « ولا تدرن ودا »
 فى اهل المدينة « ودا » هم الواو والباوون مسحها « ولا سوا عا ولا نعوث ونعوث ونسرا »
 هذه الاصنام كانت لعموم نوح ثم انحدرت العرب ايمانها و عبيدها فكانت و ذلكت و
 سواع لهمدان و نعوث لطي و نعوث لكسانه و نسرا لحمير و قيل ان « ودا » كان على
 صور رجل و « سواعا » على صور امرا و « نعوث » على صور اسد و « نعوث » على صور فرس
 و « نسرا » على صور طائر قال محمد بن كعب هذ اسماء قوم صالح كانوا من آدم و
 نوح فلما ماتوا كان لهم اساع مندود هم فى العباد فحاضهم النلسى وقال لوصورهم
 صورهم كان انسلطلكم و ادعى الى العباد و انعد من النسان ففعلوا ثم تساقوم بعدهم فقال
 لهم النلسى ان الدن فلنكم كانوا بعدونهم فعدوهم فامدء عباد الاويان كان من
 ذلك و سمى ملك الصور بهذ الاسما لا بهم صوروها على صور اولئك القوم
 من المسلمين

و روى عن ابن عباس ان ملك الاويان لما كان ا ام العرو د فيها الطووان
 وطمها البراب فلم يرل مدفونه حتى اخرجها الشيطان لمركى العرب فاحدوها و
 عذوها و كان للعرب اصنام احر فاثلاث كانت لثصف والعربى لثليم و عظماء
 و مناه لهدنل و اساف و نائله و هيل لاهل مكة فكان اساف حمال الحجر الاسود و
 كانت نائله ح ال الركن اليماني ، و كان هيل فى حرف الكعبة ثمانه عسردراعا
 « و قد اصلوا كسرا » اى - صل سب الاصنام كسرو من الناس كعوله « رب
 ايهن اصلان كثيرا من الناس » و يقال مقابل اصل كسرا و هم كثيرا من الناس
 « ولا ترد الطامس الاصلاحا » هذا دعاء علمهم بعد ما اعلم الله نوحا ا هم لا يومرون
 و هو قوله « اهل يوم من قومك الا من قد آمن » وجاء فى التفسير ان الرجل من قوم
 نوح بطلق ولد الى نوح فيقول له احذر هذا فانه كذاب و ان والدى قد حذرته
 فمبوت الكبر على كبر و نمسا الصبر عليه
 « مما حطسنا بهم » قرأ ابو عمرو و حطابناهم و كلاهما جمع حطسناه اى - من

خطاياهم ومواصله والمعنى سبب خطاياهم «اعرفوا فادخلوا ناراً» دخول الماء دليل على اسباب عذاب النار لانها للسمعق قال الصحاك هي في حاله واحد في الدنيا كانوا يعرفون من جانب و قال مقاتل ادخلوا ناراً في الآخر «فلهم يحدوا لهم من دور الله انصاراً» اى - لم يسمعهم اصنامهم الحمسه ولا غيرها من عذاب الله

«وقال نوح رب لا تدرك على الارض من الكافرين دناراً» اى - احداً، يقال ما في الدار دنار اى - احد ، اى - لا يترك احداً يدور في الارض فذهب ونحيى واصله دوار فمعنا من دار يدور و قال القسبي اصله من الدار اى - ساكن دار

«انك ان تدركهم تصلوا عبادك» اى - ندعوهم الى الصلال «ولاندوا الا فاحرا كهرا» اى - الامن سمحروا بكفر قال محمد بن كعب ومقاتل و الربيع وغيرهم انما قال نوح هذا حين اخرج الله كل مومن من اصلانهم و ارحام سائهم و اعلم ارحام سائهم ، و انس اصلا و رجالهم قبل العذاب نار عين سمه و قيل سمعين سمه و احب الله نوحاً انهم لا يؤمنون ولا يلدون موما فحين دعا عليهم نوح فاحب الله دعا و اهلكهم كلهم ولم يكن فيهم صبي و قبل العذاب لان الله تعالى قال «وقوم نوح لما كذبوا الرسل اعرسناهم ولم نوحدا لكذب من الاطفال»

«رب اعز لي و لوالدي» واسم اسه لملك بن موسليح و امه هيجل بن لآموس ابن متوسليح بن عمه و كانا مسلمين على مله ادرسي (ع) «ولمن دخل نبي مومناً» اى - مسجدي و قيل سفسبي و قيل ملكي و دسي «وللمومنين والمومنات» هذا عام في كل من آمن بالله و صدق الرسل الى يوم القيامة و قيل من امه محمد (ص) «ولا تروا الظالمين الانصاراً» اى - هلاكاً و دماراً و كسراً و السرقة و الذهب و قال في الاولى صلالا وفي الثانيه نارا لان في الآيه الاولى اصلوا كبراً اى حارهم بالاصلا صلالا بم دمرهم بدمراً

الموة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عربی بر من عند الف سهاد من طلحه
ودع وساد، من عروه انكر احياه من صحبه ترك محابه، من دكره سى اسمه، من
سهد همد عقله ولته، من عروفه اعرف ابه وراء ما وضعه - نام او كه رسكازى
مداكان در رساى او دل مسافان بسنه بندوفاي او، نام او كه سعادت سعدا بر فصل
او سقاوت اسما ارا بر عدل او، نام او كه نفاى عالمان بمسب او، نفاى آدميان ناراد
او هف آسمان رفيع انوان در كا او، هف رمى نار كسرد مهر حاصكيان او،
خوردند عالم آرا بحكم او همكل ما گهى حون هل در بن و گهى حون و روف سمن
بهدرت او هر كه عر برى اسب آراسه حلب كرم او هر كه دللى اسب حسه
بر فهر او

بر طرف در مباح كفه الهى در الهب نكناى و در احديت ي همماى
و در دات و صفا ارجل و خدائى منصف نهائى مسجد كبرناى، مانه هر سوا و بنا
هر گدائى همه را خدائى نادوست كراى

در جسم منى روى من سمائى و اندر دلمى هنج من نكرائى
اى خاں و دل و د و اى سناى حون اردل و دند در كنارم نائى
«آنا ارسلنا نوحاً الى قومه» حو حل حلاله و بعد سب اسما و بعالت صفاه
حون بعلم قدیم دانسه بود و بعد ر كرد بود كه اعمال و افعال و احوال آدمى بعضى
سب سقاوت اسب و بعضى سب سعادت و بعضى رباى حان و بعضى حيران ايمان و داسب
كه آدمى بحد حوس را بمصالح دين حوس نبرد و اسباب سعادت ارسقاوت نارندا،
بحكم فصل و كرم حوس بمعمرائى را كه در ازل سعادت اسان حكيم كرد و د
ر گرد و اسان را ارس را آگا كرد و اسان را بعام داد و بخلق فرساد «لسن لهم
ما يهون» نارا حوى و رجا باسان بماند و رهر و نار هردن ارم خدا كند و نفع

وصرا ايمان مان کمند فومي را که ايمان آرند بفصل کبير سار دهدد فومي را که ارا ايمان سرباز ورسند مذاب الم ندارب کمند حنائکه رب العزة گفد «رسلا مسرین و میدرسین لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» نا هیکس را حجت بماند و اگر الله حواسی همه خلق را بی واسطه و بی رسول ايمان دادی، لیکن حواسی که گروهی را از بندگان خود برسال و نبوت گرامی گرداند و هر یکی را نوعی کرامت مخصوص کند آدم را صفوت دهد، نوح را کرامت، ابراهیم را حلت موسی را مکالم، عیسی را رفعت، مصطفی را (ص) محبت و ناس حصابن عرب و مرست اسان حراس، نه نظام ملک حوس که عرب و حلال او مسعی است، ان لم یکن تم کان حصر عرب اورا از نمودن و دیندی می درناید دوام ملک اورا آسمان و آسمانیان زمین و زمینان می درناید کسر ای اورا عرب او س حلال اورا حمال اوس

فلو جهها من وجهها فمر ولعنها من عنها کحل
 «انا ارسلنا نوحا الى قومه» حای دیگر گفد «انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح» نا محمد ما را عام دادیم حنائکه نوح را معام دادیم، اما معام نوح بهدند عوف بود و معام محمد سارب رحمت ود نوح را گفد «اندر قومك من قبل ان نابعهم عذاب الیم» محمد را گفد «سر المومنین ان لهم من الله فضلا کسرا» در معام نوح هم عوف فرانس داس، گفد «اندر قومك» آنکه آخر حدیث معقوف کرد گفد «نعمرکم من دونکم» و در معام محمد (ص) سارب رحمت فرا سن داس و نکریم و انس داس که «ارسلناک ساهدا و مسرا و ندرا»

نوح قوم خود را وعد عذاب داد گفد ای احاف علیکم عذاب بوم عظیم انسان گفد «فاما ما بعدا» ما رآن عوف که ما را وعده میدهی و می رسانی رب العالمین وعد او راس کرد که «فانعمنا بهم فاعرفناهم اجمعین» مصطفی

عربی (ص) ام حود را وعد معمر و فصل داد که «والله بعد کم معمر منه وفصلا»
 مومنان گفتند «رما آنا ما وعدنا علی رسلک» خداوند ادا وعد ای که بر زبان
 معامران داد ای وفای آن را مستطربم رب العالمین وعد راسب کرد گفت «لهم
 در حجاب عند ربهم و معمر و درو کریم» نوح حون ارفوم حود بر نحد بمطلم بدر کا
 عرب سد اسان را سعات کرد گفت «رب انی دعوت قومی لیلا و بهارا فلم
 تردهم دعائی الا فراراً» مصطفی محمد (ص) حون ارفوم حود بر نحد دسب
 سعب بر سر اسان هاد اسان را سعات کرد که «اللهم اهد قومی فابهم لا یعلمون»
 لاحرم قوم نوح سعات نوح درین جهان هلاک شدند و در آن جهان معمر رسدند
 «اعرفوا فادخلوا ناراً» و ام محمد سعات وی درین جهان هدا بافسد «یهد بهم
 ربهم نایما بهم» و در آن جهان معمر رسدند «لهم معمر و احر عظم» حون
 نوح ارفوم حوس باند و بدر کا عرب بظلم کرد رب العالمین لحی نعمت و
 برست حوس ا ناد آن قوم داد و اسان را رکهران و با ساسی آن بوسج و ملاعب
 کرد که «ما لکم لانر حون لله و فاراً» «و قد خلقکم اطواراً» چه رسد سما را که
 سکر نعمت نمگرارند و حق برست مانی سناسد و خود میداند که سما را ارچه
 آفریدند و حون آفریدند حالا و حالا و طورا و طورا اول نطفه ای از صلب صغمی
 برحم صغمی آورد اید آن فرار مکس و مکان حصن بداسم مگر که بلم و در
 حون گاسم آن فطر ای آب را حون گرداندم آن حون را کوس گرداندم آنکه
 استخوان در آوردیم بهم بنوید کردم حون فالب مصور مقدر تمام گسب خان لطیف
 را فرمان دادم تا بس در آمد حنانکه سلطای نصیری تا همایی نوکری ناهر عصوی
 حلیمی داد بنایی بحسم، گهار بران، سماع بگوس، کرفس بدسب و فس بنای
 ای بند نکوب سازاسم «فی احسن بقوم» و د و سراسم، از همه مکونات برا
 مکو رآفریدم و از همه موخودات را رما رگاسم

حون صورت بوب سگارند کسور حون فامب بوسر ر سگارند نکسر
 حون نفس و بسب آزر سگارند از سرم فرو درد نفس ب آزر

کرد کار حکم ، خداوند کریم ، حل حلاله که را حمل صورت افروزد و
 بدایع قدرت در فطرت تو نمود و دل سوختن سازاست و رنگار انکار او مردود ،
 چه گویی از حکمت او و رحمت او سرده که آراسه و فراسه خود را بسوزد؟ کجا ولما
 حوین درین حال نامل کمی و در صبح آفریدگار بدین کمی برناں سکر نگوی
 از فطر آن قطعه بگسست مرا بر خدمت خود فصل بگسست مرا
 از جمله خلق سر را فراس مرا سکر امرد را که سن نکوداست مرا
 نوح حوین آن همه نعمت و کرامت حق ا ناد اسان داد و از اسان سکر
 بسند و حر کهر و بکدب اسان را نفروزد ، روی اربسان بگردانند و گفت
 « رب اعمر لی و لوالدی و لمن دخل یشی مومناً » خداوند مرا سامر و دورا بد
 من و هر که نامان در آمد در عهد من « و للمومنین و المومنین » و آن مومنان
 امب احمد مردان و رفان اسان که آخر عهد درو خود آمد بهیسه همه امم و بسندند
 و خداوند

۷۲ = سورة الجن = مکیة

البوة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم خداوند فراح بحساس

مهران

« قُلْ أُوْحِيْ اِلَيَّ » بگو نام محمد آگاهى دادند مرا « اَنَّهُ اسْمِعْ نَمْرُوسَ الْجَنِّ »

که [به قرآن] ، و سندنند گروهى از دريان « فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) »
گفتند که ما قرآنى سندنم سکف

« يَهْدِيْ اِلَى الرُّسَدِ » که را مىساند براسى « فَأَمَّا لَهُ » بگو و ندنم

بآن « وَلِيُّ نُّسْرَتِكَ نَرْسَا اِحْدًا (۲) » و انار نكردنم خداوند حوس هس كسى

« وَابَهُ نَعَالِيْ حَدِّ رَسَا » بر راس و ناك و بر ركواردن خداوند ما « مَا اتَّحَدَ

صاحبه ولا و لدا (۳) » نه دن كرف بر بنى و نه فرند

« وَابَهُ كَانَ يَقُولُ سَمِعَهَا عَلَى اللَّهِ سَطَطًا (۴) » و آن سجره انكار كوى

ما بر خداى مى دروع كف

« وَابًا طَمَسَا » رما حمان مى مدهاسم « اِنْ لِّيْ يَقُولُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ

كذبا (۵) » که آدمى و برى ر خداى دروع نكوند

« وَابَهُ كَانَ رَحَالٌ مِنَ الْاِنْسِ » و مردانى بودند از مردمان « نَعُوْدُونَ لِرَحَالٍ

مِنَ الْجِنِّ » که فرناد مىخواستند مردانى از دريان از سرنديان انسان « فَرَادَوْهُمْ

رَهَقًا (۶) » دريان را غلط افروندن و فرست

« وَابَهُمْ طَبَا كَمَا طَبَخُومُ » و در سان حمان مدهاسند كه سما مدهاسند

« اِنْ لِّيْ نَعْبُ اللَّهَ اِحْدًا (۷) » که الله هسكس را بعام نخواهد فرساد

« وَابًا لِمَسَا السَّمَاءِ » و مادر آسمان حسنم [حبر نوسدن را] « فَوَحَّدْنَاهَا

مُلب حراً شدند آ « آسمان را بر کرده نافسم از کوسوانان برور » و سَهْأ (۸) «
وساحه های آس

« وَاَنَا كَمَا بَعْدُ مِنْهَا مُقَاعِدُ السَّمْعِ » و ما برورگار بسسکگاهها داسم در
درهای آسمان موسدن را « فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ » هر که اکنون نوسد « نَحْدَلُهُ
سَهْأاً رَصْداً (۹) » حوسس را ساج آس دندنان باد و کوسوان

« وَأَنَا لَا نَدْرِي » و ما سوانم اکنون « أَسْرُ ارْبَدْنِم فِي الْأَرْضِ » که ناهل
رمن بدی حواسه اند « أَمَّ ارَادْنِم رَهْم رَصْداً (۱۰) » ما حداود اسان
ناسان نمکی حواسه

« وَأَنَا مَا أَلْصَاحُونَ » و ارما هست گروهی سکان « وَمَتَادُونَ ذَلِكَ »
و هست ارما حر ارآن « كَمَا طَرَأَتْ قَدَدَا (۱۱) » ا حوی حوی بودیم ارهم حدا
[و حر در کس و کردار]

« وَأَنَا طَبِئَا » و ما درست بداتسم و نفس « أُنْثَى نَعْرُثُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ »
که ارالله بس سسم در رمن « وَلِي نَعْرُثُهُ هَرَبَا (۱۲) » و واهم که ارو کر رن
« وَأَنَا لِمَا سَمِعْنَا الْهُدَى » و ما حون سماع راس سمدن « آمَنَّا » گرویدیم
آ « فَمَنْ يَوْمَ نَرَهُ » هر که نگروید حداود حوس « فَلَا نَحَافُ نَحْأً
و لَارَهْقَا (۱۳) » کوی مرس از کاس ن خردو گروازی کما کسی ما فرمودن
سکاری ناوان

« وَأَنَا مَنَّا الْمُسْلِمُونَ » و هست ارما مسلمانان « وَمَا الْفَاسْطُونَ » و هست
ارما کرداهان بر حوسس سسنگاران « فَمَنْ اسْلَمَ » هر که مسلمان سد و کردن
بهاد « فَأُولَئِكَ نَجْرُوا رَصْداً (۱۴) » اسان آمد که بهمه گردند و راسی حسمد
« وَأَمَا الْفَاسْطُونَ » و اما کرداهان و سسنگاران بر حود « فَكَانُوا لِحَبْمٍ
حَطَّأً (۱۵) » اسان دورح را همرم اند

« وَأَنْ تَوَاسِقُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ » و اگر اسان اسمد ررا کمر « لَاسْقَا
هَمَّ مَا عَدَفَا (۱۶) » ما اسان رأ آب دول و محب روا م و عس فراح حوس دهم

« لِمَسْهُمُ قَه » یا اسان را در آن آرماس کسم « وَمِنْ ثَعْرُ عَن دُكْرُوتَه »
 و هر که ارنا حداد د حوس و رسس حداوند حوس روی گرداند « یسلکه عدا نا
 صعدا (۱۷) » اورا درعا ی افکند سح

« وَاِنْ اَلْمُحَادِلَّةَ » [و سجود] و حای نماز [و هب اندام نماز کرا] الله راس
 « فَلَا يَدْعُو اَمَعَ اَللَّهِ اَحَدًا (۱۸) » ناله حدای دیگر محو اند [و برسند]
 « وَانَّهُ لَمَّا قَامَ عَدَا اَللَّهِ يَدْعُوهُ » و حوس برمای حاسب بند حدای و او را
 محو اند « كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدَا (۱۹) » بردنك و د دکه دربان و راهادی
 [و احرص بر سماع قرآن]

« فَلِ اِنَّمَا اَدْعُو رَنِي » نگو من حداوند حوس را حوام و برسم
 « وَلَا تُسْرِكْ نَه اَحَدًا (۲۰) » و او انار کبرم هسکس
 « فَلِ اِنِّي لَا اَمْلِكُ لَكُمْ صِرًا وَلَا رَسَدًا (۲۱) » گوی بسب من بسب ، نه
 نادسام و حوام سمارا نه گردیدی و ه کاری راسب در حورو بحم
 « فَلِ اِنِّي لِي تُحِيرُنِي مِنَ اَللَّهِ اَحَدًا (۲۲) » گوی مرا ار حدای کس تکه دارد
 « وَلِي اَحَدَمِنْ دَوْنِهِ مُدَّ اَحَدًا (۲۳) » و نام فرود ار او نازکسگامی و رنبا حای
 [و می نام حوسس را هسج کاری و هسج رونی را]

« اَلَا بِلَاعًا مِنَ اَللَّهِ وَرِسَالًا نَه » مکر رساندن ار الله آورد بمع ار « و می
 بعض الله و رسوله » و هر که سر کسدا رحد او رسول او « فَاِنْ نَه نَارُ حَهْمَمٍ » او راسب
 آس دورح « حَالِدِي فِيهَا اِنْدَا (۲۴) » حاویدان در آن
 « حَبِي اِدَا رَاوَا مَا تُوعِدُونَ » یا آسحه اسان را وعد میدادید نه میسد
 « فَمَسْلَمُونَ مِنْ اَصْعَفُ نَاصِرًا » آری آگا سود که کسب که سب ناز رسب
 « وَاقْلُ عَدَا (۲۵) » و ادك سنا بر

« قُلْ اِنْ اَدْرِي » گوی من ندانم « اَقْرَبُ مَا تُوعِدُونَ » که اس رسما حیر
 که سمارا وعد میدهند نردنکسب « اَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَنِي اَمْدًا » یا الله آن راهسگامی
 بهاد نادرکی

«عالمُ العیب» آن دانای بهان «فلا تُظهرُ علی عیبه احدًا (۲۶)» آکا
 نکند از بهان حوس [و مطلع نگرداند بر آن] همکس را
 «الأمی اربصی من رسول» مگر آن رسول بسندید «فانه سلک من یس
 بدنه و من حمله» الله میراند نس آن رسول و از من او «رصدًا (۲۷)» کوسوانان
 [و فرسنگان با تور و بانعدس باسجن حدای می کوسند] که در آن نرانا و ار آن
 حیر نکاها]

«لعلهم ان فدا لنعوا رسالات ربهم» با محمد نداند که اسان که نعام
 رساندند از خداوند او رساندید «واحاط بما لدیهم» و الله خود داناست تا نحه
 بردمک فرسنگانست و آنچه نردمک ساطن است «واحصى کل شی عددًا (۲۸)»
 و خود دانسته بود هر حیر نس ار آن حیر و حد آن و حو آن

الموة الثانية

این سوره الحی نسب و حسب آب است، دوست و سی و سیج کلمه و هسصد و
 هفتاد حرف جمله به هکله ورود آمد ناحماع معمران و درین سوره ار ناسخ و
 مسسوح حیری نسب و در فصل سوره انی کعب در اب کندار مصطفی (ص) کما
 «هر که سوره الحی رحواند الله تعالی او را بواب آراد کردن بردگان دهد بعد هر
 دربی که به محمد نگروید و عدد هر دری که نگروید بار

«قل» با محمد، احبر فومک مالس لهم، علم نم من فقال «أوحی الی»
 ای - احبر بالوحی من الله «انه اسمع» القرآن «نمر من الحی» «الحی» حذر فای
 الاحیام جمعه خلق من البار علی صور بحالف صور الملك والاس، موصوف بالعل
 کلاس والملك ولا یظهر رر لللاس، ولا یکلموهم الا صاحب معحر مل یوسوسون
 سائر الناس وهم اولاد ایلیس فی قول بعضهم، منهم ومن ومهم کافر و الکافر منهم
 سمنی سبطاناً وقال ابن عباس الحی ولدالحان ولسوا ساطن والساطن اولاد

انلسى و قد سبق الكلام ففهم فى غير موضع قوله « بهر من الحن » قال ابن عباس
كانوا سبعة وقيل كانوا تسعة من حن نصيب من ارض الموصل من ملوكهم وقيل
من حن اليمن وقيل كانوا هودا وقيل كانوا مسركس وقيل سب اسماع هولاء
فمما ذكر ان السباطس قيل مع بالى (ص) انحدث من السماء مقاعد للسمع فاداء سمعوا
كلمه رادوا فيها نسعا فكانوا يلقون الى اوليا بهم من الاس فلما بعث الله (ص) سمعوا مقاعدهم
ورموا السهت فمن اسمع بعدمعنه (ص) وحذله سهاها رصدا فاحرق فلما سمعوا من ذلك
وحيل سمهم ومن حمر السما ارسل السهت عذهم اجمعوا وقالوا لا لمس ذلك وقالوا
ما حال سها ومن ح السما الاسى حدث فاصروا مسارى الارض ومعاربها فاطلقوا
بظلمون ذلك حتى وهو يوحى بهاءة فوحد ارسل الله (ص) مع من من اصحابه مطن السحل
وهو وادس حلس فقال له سوق عكاظ فوحدو بصلّى ناصحاه صلو الصبح فاسمعوا
المرآة به وقالوا هذا الذى حال سها ومن حمر السما وقيل لم رالوا يدبون حتى « كادوا
تكونون عليه لندا » ثم رجعوا الى قومهم وقالوا « انا سمعنا فرانا عجا » مناسا
لكلام الخلق فى النظم والمعنى لا يقدرا حد على الانسان منله والعجب حكاية عن «
اسسكارا او اس حسانا قال عمر ابن حنبل كتب عبد الله بن مسعود فانا
رحل فقال له كنا فى سفر فادنا حن بده حن بده سحط فى دمها ففقط رحل مفاطعه
من عمامه فلفها فيها فدمها فلما امسنا ونزلنا انا انا امر انا من احسن سنا الحن
فقالا انكم صاحب عمرو؟ - فلما اى عمرو؟ - قالوا الحمد الى دسموها فاسرنا
لهما الى صاحبها - قالوا اى كان آخر من بى ممن اسمع القرآن من رسول الله
(ص) كان سنا كافر الحن ومسلمهم فقال فعلهم فهم فان كسم اردم ه الدنيا
بوناكم فعلمنا لا بما فعلنا ذلك لله - فقالا احسنم ودهنا فقال اسم الذى
لف الحمد صفوان سنا معطل المرادى صاحب قصه الافك والحنى عمرو بن حنبل
« بهدى الى الرسد » اى الى الصواب وهو الوحيد لله والايمان به ورسوله
وحلج الايمان لله فامناه صدقنا به « ولى سر كسرنا احدا » معنى انلسى لا بهم
لم يرجعوا الى انلسى بعد الايمان واسمعوا القرآن

« وانه تعالى حذرنا » اى - عطمة ر ما ، حلال ر ما ، عى ر ما عن صاحبه والولد امر ر ما ملك ر ما ، وسلطانه قدر ر ما ، ذكر ر ما هذا كله احوال المفسرين ، والحد العطمة ومنه قول النسي مائك كان الرجل اذا قرأ القرء و آل عمران حد فى اعسا ، اى - عظم ، والحد العى وفى الحى « لا يسمع دالحد منك الحد » ، اى - لا يسمع داللعى منك عما انما د معه طابعك والعمل بما رصك ومنه قوله صلى الله عليه وسلم « وقف على باب الجنة فاذا اكبر من بدخلها الفقراء واذا اصحاب الحد محسوسون » معنا واذا اصحاب العى فى الدنيا محسوسون « ما الحد صاحبة ولا ولد » اى - تعالى حلال ر ما وعطمة عن ا حاد روجه او ولد

« وانه كان يقول » احملوا فى هذا الالف فمن بها كات مردود الى الوحى وهو قرآب اهل السام والكوفه ومن حفصها كات حكاية عن الحسن وهو قرآب الآخر « وانه كان يقول سمعها » هذا السمة النسي « على الله سظطاً » اى - حورا وكندا يعنى كلمه الكفر وقيل السظط الحد - اى - يقول ما هو بعد من وصف الله يقول اسط الرجل اى ما هو مند

« وانما ما ان لى يقول الانس والحى » فرائعقوب « يقول » صح الفاف و سديدالواو والاهول الافراء والكذب ، اى - كما بطن ان الكفار من العربى عن كاد ن فى دعوبهم كلمه الكفر وان لله صاحبه ولدا حى سمعنا القرآن وهذا اعمدارمهم اى - اسمعاهم فيما قالوا على طران احدا لا تكذب على الله فلما سمعوا القرآن اسموا ان اناس ومن معه كانوا كادس فيما برعمون م كلام الحسن هاهنا بماسما ف فقال الله عروحل

« وانه كان رجال من الانس يعودون لرجال من الحسن » كان الرجل فى الحاهلته اذا نزل وادباً بالمل قال اعود سيد هذا الوادى من سرسقاء فو م ب فى اهن حى صح روى عن كردم نى انى الساب الانصارى قال حرحب مع الابى الى المدينة فى حاجه وذلك اول ماد كر رسول الله (ص) نمكه فأوانا الم ب الى راعى عم ، فلما اصف المهارحاء دب فاحد حملا من العم ، فوب الراعى فقال باعامر الوادى حارك فمادى مباد لائرا يقول باسرحان ارسله فى الحمل سيد

حتى دخل العم ولم يصبه كدمه فانزل الله عز وجل على رسوله (ص) مكه
 « وانه كان رجال من الانس يعوذون رجال من الحي فرادوهم رهفاً »
 اى - فراد الانس الحق ذلك بذلك نكروا وعظمه عند اعينهم وقالوا انهم يحافوننا
 وقد سدنا الانس والحي فاردادوا ذلك انما - وقيل راد الحي الانس رهفاً اى -
 طعنا وكفرا وجهلا وهلاكاً وبعدا عن الحي

« وانهم ظنوا » هذا انصاع من كلام الله اى - ان الحي حسبوا كما حسبهم بها
 الانس « ان لى نعم الله احداً » نعموه وقيل ان له نعم الله احداً بالرساله
 الى حلقه ليدعوهم الى توحيد كما طن بعض الانس ذلك

« وانما لمس السما » اى - طلبنا المصر الى السماء لاسراى السمع ومنه
 الحذب الذى ورد ان رجلاً قال لرسول الله (ص) ان امرأى لا تدع عنها دلامس
 اى - لا يرد يد طالب حاجه صغراً يسكو بصنعها ماله قال اهل اللغه لمسب السىء
 والممسب اى - طلب كما يقال كسب واكسب وقال الشاعر
 الام على مكه والمسه فلا احد

« فوجدناها ملتب حرساً شديداً » هذا كلام لحي مصهم لبعض اى - طلبنا حمر
 السماء فوجدنا اواب السماء وطرفها ملتب من المار بكنه الدس بحرسون من
 الاسماع « وسهياً » جمع سهاى وه المصى الموقد من النار يرمون بها
 « وانما كنا نعد منها » اى من السما « معاعد للسمع » اى - مواضع لاسماع
 الاحبار من السما كان لكل حى من الحي اب فى السماء يسمعون منه وكان هذا
 الذهب فى الحاهليه فاداحا الاسلام سدود واندور دها قال الزهرى كان يرمى
 النجوم ويرجم بها الى اطن فى الحاهليه لكن علط وسدد امرها حين حب النبي (ص)
 « فمن يسمع الآن » اى - بقصدان يسمع من ذلك سباً « بحدله سهاياً رصداً » اى -
 فحما فدارصد له بجر عن الاسماع

« وانما لا ندري » حين مُنعنا من السما « اسرار تدن فى الارض » ام هو
 لاجل حمر اراد الله هم واصافوا الحد الى الله المحصن اذا ادب اوليا الله والمؤمنين
 حسب لم يصنعوا الى الله المعر د الاكل رفع من الامور وقيل معنا لا ندري اراد

الله سدا بعد هذا الرسول فرسدهم «ام اراد» ان يكفروا به وهلكهم
 «و انا ما الصالحون» اى - المومنون «وما دون ذلك» اى - الكافرون
 وقيل «الصالحون» اصحاب الحر و «ما دون ذلك» اصحاب الشر «كما طرأ ثقب قددا»
 اى كسادوى مذاهب معرقه وادنان محصله قال الحسن والسدى الحسن امالكهم
 فمبهم قدره ومرجه ورافعه وقال لسرف القوم الطريفة والطريفة الملبى مساج
 البلد والمعدد جمع المد وهى الاحاس المحصله قال صار القوم قددا اذا احبلت
 حالهم واصلها من المد وهو المقطع

«و انا طينا ان لى بعجرا لله فى الارض ولى بعجره هربا» الطن هاهنا
 بمعنى المعنى لا نهم وصعوا الله بالمعذر عليهم حسب كانوا وهذا من دلائل الايمان و
 المعنى انا علمنا وانما ان اسبق الله فى الارض ولى نوره ولا نمكنا ان بهر عنه
 ان اردنا الهرب

«و انا لما سمعنا الهدى» معنى القرآن ودعو الرسول الذى يودى الى
 الهدى «آمننا به» اى - صدقوا به ولم يبع الله بنا الى الحسن الامام محمد (ص) وقيل
 «آمننا به» اى بالله وبم الكلام هاهنا ثم قال «فمن يومئذ نره» هذا حواهم والعد
 «فلا يحاف حسا ولا رهقا» الحسن بعض الاحر والرهق يحمل ودر آحر وهذا حر
 براد بالمهى وقيل «لا يحاف حسا» اى - نصا من حسانه و «لا رهقا» رباد فى
 ستانه وقيل كدمكرو بعض الاسان فهو رهق

«و انا ما المسلمون» المومنون المسلمون لامر الله المحلصون له
 «وما العاسطون» الكافرون، الحابرون، الذين كتب الله عليهم السقاء ثم الكلام
 «فمن اسلم هذا» حواب رعد وصدى «فاولئك نجروا رسدا» - اى فصدوا
 فصد الحر راسعرا حر والرسد ودرجهوا ص انا من القول والمعل

واما العاسطون الحابرون العادارن عن الحق قال اهل اللغة فسطعدن
 عن الحق واسطعدن الى الحق «فكانوا نجهم خطيا» بوفد بهم لماريوم الصامه
 به رجع الى كابر مكة فقال

وان لو اسقاموا على الطريقة احبلوا فى اواها، فقال قوم لو اسقاموا

على طريقه الحق والامان والهدى فكانوا مومنين مطيعين « لاسقناهم مآ عذقا »
كسرا واسعا مسترودعهم فال عمر بن الخطاب حب ما كل الماء كان المال
وحب ما كان المال كات القمه والمعنى اعطسناهم مالا كسرا وعسا رعدا
و وسعنا عليهم في الرزق وسطنا لهم في الدنيا

« لمصنهم فيه » اي - لمحسرهم كيف سكرهم فما حولوا وهذا قول
سعيد بن المسيب وعطاء بن ابي رباح والصحاك ومقاتل والحسن وذليل هذا لما قبل
قوله عروحل « ولوا بهم اقاموا النوربه والانجيل وما ابرل لهم من ربه لا كلوا من
فوقهم ومن تحت ارجلهم » و قال تعالى « ولو ان اهل القرى آمنوا وانما لمصحا
عليهم بركات من السماء والارض » وقال تعالى « من عمل صالحا من ذكر وانثى وهو
مومن فلنجسه حيو طسه » وقال تعالى « فلب استمعوا ر كنم ا كان عقارا يرسل
السماء عليكم مدرارا » الآية وقال الرابع بن انس ورد بن اسلم و الكلبي
معنى الآية وان لو اسفاموا على طريقه الكفر والصلاله فكما واكفارا كلهم لاعطسناهم
مالا كسرا ولو سعننا عليهم « لمصنهم » فيه عقوبه لهم واسدرا حيا حتى نفسوا بها
فعدبهم كما قال تعالى « فلما نسوا ما ذكروا به فحبا عليهم انواب كل سىء »
الآيه وقال تعالى « ولولا ان نكون الناس امة واحد لجعلنا لمن تكفر نالرحمن
لسوبهم سقما من قصه » وقال تعالى « ولوسط الله الرزق لعباد لنعوا في الارض » و
قال تعالى « كلنا ان الانسان ليطغى ان رآ اسعنى » قوله

« ومن نعرض عن ذكر ربه » اي - عن القرآن والموحد « نسلكه » فرا
اهل الكوفه ويعقوب « نسلكه » نالءه وفرا الآخرون نالون اي - ندخله
« عدانا صعدا » بمعنى دا صعد اي - دامسه لاراحه فيه ولا فرح فيه احد من الصعداء
وهو السد ونفس الصعداء هو نفس الكظم الذي اسد عليه العم ومنه قوله « سارهه
صعودا » اي - عدانا سافا ومنه قوله « كائما يصعد في السما » اي - صعد صعودا سافا
وقيل الصعد صخره ملساء في جهنم كلف صعودها فاذا اجهى الى اعلاها اسجد الى
اسفلها تراب في الولد بن المعمره قوله

« وان المساحد لله » بمعنى المواضع التي يسب للصلو وذكرا لله « فلا ندعوا »

مع الله احدى، قال فتادة كاتب اليهود والصارى ادا دخلوا كما سبهم و مهم اسرکوا بالله فامر الله المومنين ان يخلصوا الدعوة لله ادا دخلوا المساجد، واراد بها المساجد كلها وقال الحصن اراد بها الدفاع كلها لان الارض جعلت كلها مسجدا للنبي (ص) وول سعيد بن حمير قال الحق للنبي (ص) كيف لما ان بنى المسجد ونسجد مع الصلوة ونحن باوون عنك؛ فربك «وان المساجد لله» وروى عن كعب، قال انى لاحد في التوراة ان الله تعالى يقول «ان سبوتى في الاصل المساجد، وان المسلم ادا توسأ فاحسن الوضوء ثم انى المسجد فهو راب الله تعالى وحق على المرور ان يكرمه رابره، وروى عن سعيد بن حمير ايضا ان المراد بالمساجد الاعضاء التي يسجد عليها الانسان وهي سبعة الجبهة، والذنان، والركبتان والقدمان يعني هذ الاعضاء التي يسجد عليها السجود محلوفة لله فلا يسجدوا عليها لعمر قال رسول الله (ص) «أمرت ان يسجد على سبعة اعضاء الجبهة واسار يد اليه والذنين، والركبتين، واطراف القدمين، وان لا يكف سغرا ولا نوا» وفي رواية العباس بن عبد المطلب ان رسول الله (ص) قال «اذا سجد العبد يسجد مع سبعة آداب وجهه، وكفا وركبتيه وقدميه» وهذا الحديث يدل على ان كل عضو من هذ الاعضاء اصل في السجدة وله حصص من العباد ونصب من الخدمة والطاعة فادالم يستعمل بعضها اورب ذلك العصور حرمانا وارحب في السجود نقصانا وعن نافع عن ابن عمر مرفوعا قال ان الذنين يسجدان كما يسجد الوجه، فادما وضع احدكم وجهه فليضع يديه وادارفعه فليرفعهما راما احكمه في اجاب السجود على هذ الاعظم ان هذ الاعضاء التي عليها مدار الحركة هي المعاصم التي يفتح ومطبق في المس والطمس واكبر السعى، يحصل بها احراج السات را نكبات السهوات فسرع الله تعالى بها السجدة لتكفر ومحو الذنوب والظهور لله اعلم راما المساجد ان جعلها مواضع الصلوة واحداها المسجد كسر الجسم ان جعلها الاعضاء فواحداهما مسجود مع الجسم وله «وانه لما قام عبد الله» فنانافع وانو تكرر ان يكرههم وقر الباقون بسجده «لما قام عبد الله» يعني النبي (ص) «ندعو» اى- وبعد وقرأ القرآن في صلوة رباتك حين كان صلى بطن السجدة وقرأ القرآن «كادوا» يعني الحن

« تَكُونُونَ عَلَيْهِ لُدًّا » اى - تركب بعضهم بعضا ويرد حمون حرصا على اسماع
 الامر آن ورعه فى الاسلام، هذا قول الصحاك ورواه عطية عن ابن عباس قال مكحول
 ان الحق تابعوا رسول الله فى هذا الليلة وكانوا سبعون الفا وفرع عن السبعة عدا سفاق
 العجر وقال سعيد بن جسر هذا من كلام الحق الدس رجعوا الى قومهم احبروهم
 اناراما اصحاب محمد (ص) وبركعون بر كوعه، وسجدون سجود، وكانوا سالون
 عليه محمسين وقال الحق وفادة لما قام رسول الله (ص) اطهار الدعو بلمدب
 الاس والحق عا له لسطلوا الحق الذى جاءهم به «وظفوا بور الله فابى الله الا ان تم
 بور، وينصر دينه وقوله «لُدًّا» جمع لبد وهى الطائفة المردحمة تركب بعضهم
 بعضا وفيل اللد هى الرحل من الحراد ومنه سمي اللد الذى يعرس ليرا كمة
 ويلد السعدا براكم

« قُلْ اِنَّمَا اَدْعُوا رَبِّي » قرا ابو جعفر وعاصم وحمزة « قل، على الامر وقرأ
 الآخرون « قال، يعنى رسول الله » اِنَّمَا اَدْعُوا رَبِّي «فى صلوبى « ولا اسرك به احدا،
 من الاوان فكونوا اسم كذلك

« قُلْ اِنِّي لَا اَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا » فى دينكم ولا ديناكم « ولا رسدا، ارسلكم
 وقل لا املك لكم صاللا ولا هداية لا نبي عندك مملك بل ذلك الى الله القادر على
 كل شئ

« قُلْ اِنِّي لَنْ يَخْرُجَنِي مِنَ اللَّهِ احَدٌ » اى - لن ينعنى من عداه مانع ان عصيه
 وحاء فى المفسران حسنا من اسراف الحق دانع قال ان محمدا ريد ان يحضر احد
 فانا احضر فانزل الله هذا الآيه وروى عن ابن مسعود قال لما تقدم النبي (ص) الى الحق
 اردحموا عليه فقال سدد لهم فقال له وردان اارحاهم عك فقال له لن يحضرى من الله
 احد فوله « ولئن احدث من دونه ملحد » اى - مدخلا فى الارض وملحا ومولدا
 « الا بالاعا من الله » فذلك الذى املكه يعون الله و يوفقه وقوله « بالاعا،
 صب على البدل من فوله « ملحد » والمعنى لانه حصى سىء الا ان املك عن الله ما رسل
 به وقل معنا لا املك لكم صرّا ولا رسدا لكن املك الاعا من الله فاتما ما رسل

لا املك الا ما ملكك والالاع واقع موقع السلع قال الهرا هذا شرط وحرالس
ناسساء وان مفصلة من لاوعدبر ان لا بلاعا والمعنى ان لم ابلغ فلا محترلى
ومن بعض الله ورسوله ، فيما يدعو الله من الواحد فان له نارجهم حائلدى
فيها انداء ممغن لا سرحون

حتى اذ اراوا ما يوعدون ، في الآخر وقبل يوم ندر فيسعلمون ،
عند ذلك من اصعب باصرا وافل عتدا ، اهمام المومنون ؛ هذا حوار لمسر كى
مكة حين اسعجلوا العذاب وقالوا هم بالاصافه السا كالحصا من حبال ، وقبل هذا حوار
فولهم محمد صبور

قل ان ادرى ، اى - ما ادرى اقرب ما يوعدون ، من العذاب في الدنيا
وقل يوم الصامة ام جعل له ربي امدا احلا وعانه بطول مديها بمعنى ان علم
وب العذاب عب لا تعلمه الا الله

عالم لعب ، رفع على بعض قوله رتي ، وقبل هو عالم لعب ، قبل اللعب ماهو
كاس لم يكن وقبل هو امر الصامة فلا يظهر ، اى - لا تطلع على عيه احدا ،
الا من ارضى من رسول ، اى - الارسل قد ارضه لعلم بعض اللعب لسكون
احصار عن اللعب معجر له وقبل هذا الرسول هو حير ل عليه السلام فانك تسلك
الهاء راحته الى الله عز وجل والمعنى اذا ارسل الوحي الى رسول ارضا واراد ان تطلعه
على عيه فانه يبع ملائكته يسريده يحفظون الوحي من اسماع الساطن وقبل
يحفظون الرسول من الساطن ر قوله من بين يديه ومن خلفه ، اى - من امامه
و ورائه وصداء اى - حرسا وقبل لنا نطلع عليه الكهنة قبل الرسول الى السى
المرسل اليه فيكون الرسول هو اول من يتكلم به وقبل كان حير قبل (ع) اذ ابع
الى نبي من الاسما ابعده معه اهل كل سما الى السى بلها وابعده معه ملائكته السما
الدنيا الى الارض فيحيط ن به وبالحوى وبالسى حتى يفرع من اذانه

ليعلم ان قد ابلغوا ، قال الرجاج ليعلم الله ان رسله قد بلغوا عنه رسالاه
بمعنى اذا بلغوها علم الله ذلك وقبل ليعلم الله ان الملائك قد بلغوا الى الرسل و

ان الرسل فليخبروا الى الامم عام انما معنى رويت اسب وهذا في القرآن كثير
 كقوله «لنعلم الله من نصر ورسله بالعب» «لنعلم الله من يخافه بالعب» ولما يعلم
 الله الذين جاهدوا منكم ولم يلوكم حتى يعلم المجاهدين «معنى آتسب كه
 باسم الله كه معامهائى او رامب رسانديد وقل لعلم محمد ان قد ابلعوا باسم محمد
 بدانند كه اسان كه بنعام رسانديد ارحداوند او رسانديد وقل لعلم الشيطان
 «ان قد ابلعوا رسالات ربهم» با سلطان بدانند كه فرسنگان بنعام الله رسانديد
 وسجن او رسانديد، يعقوب «ثعلم» بضم حاواند اى - لعلم الناس، امر دمان را
 آگاهى كند كه فرسنگان بنعام الله رسانديد «واحاط بما لئد بهم» اى - وعلم
 الله ما عند الرسل فلم يخف عليه سىء «واحصى كل سىء عددآ» - قال ابن عباس
 احصى ما خلق وعرف عدد ما خلق، لم يخف علم سىء حتى مافى الدر والحدل و
 نصب عددا على الحال وان سب على المصدر، اى - عدد عدد ا

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمه سَلَامَه عَلَانَه بَهَانَه وَهَانَه
 سلب العقول، و بعلب الالاب و بهب الارواح من الاحباب و بهب الارباح لغوم
 مخصوص من الطلاب - نام خدا و دى كه عالمان در وصف حلالس حيران عارفان
 در بهود حملالس گذاران واحدا در و حرافصالس باران دوسان در سوو و صالس
 سوران، طالان در ناده مارس حروسان - محجوران در راونه فراش بالان
 هر عربى نام و ناس را حوان هر طالى حمدو ناس را كوان، هر داكربى
 بسم و صلس را بوان، هر سائلى برامد فصلس بوان

بوان و دواند و عربوان بجهان در در صومعه و كوهان، در عاروسانان
 بكسر همه مجرد بذرناى بگر رخواند بخود بر همه لاحان و لامان

«فل اوحی الی ایه اسمع نر من الحق» کان رسول الله معبوا الی کافه
الخلو، و کان معبوا الی الحق کما کان معبوا الی الانس آن مهر عالم و سدد ولد
آدم، سرور اسراف، و هر کر عدل و انصاف، فرساده، ناهل رمس از افاف
روزی بمنس سرف بر آمد، برسسل خطنه ناصحانه خطاب کرد که نا محممان
مسجد، و نا مستمعان مجلس، بدانند و آکا ناسد که ما را رفم مهری و بهمری
کسندند و ساد سادات رسولان نام ما کردند و ما را از حصر رب العزة
به نعامری بکگل عالم فرسادید، هم نعالم انس و انسان، هم نعالم حق و حسان
همه را در حکم ما کردند و همه را سرع ما فرمودند آن حسان حو نحصرت آن
مهر عالم رسندند بطن نجله ناکد بگرو صبت مسکردند که «انصوا» حاموس
ناسد ناد ناسد، حرم حصر نمون بحای آرند، حق او سه اسد، قدر او
بدانند ان آن مهر اسب که حاکم قدم او مهربان آسمان را و ساسد خدمت خطواب
او بر دگی و سرف را کمناسد صورت او سور کمال سد مهابت او دحس حصر
وافال سد قواعد عبادت سب نسان او میهد سد آسمان ایمان ناسازد او مسد
سد آس سرع معدس رب او موند سد آن حسان رسالت آن مهر بند بر فسد
و قرآن قدم نامه حذارید کریم از وی نجان و دل بسدد نصاب و عسایر حوس
نار گسند و نران افکار نعب امهاج انسان را گفسد «انا سمعنا» انا عجا
ما فرآبی بسندیم که از فصاحت و ملاحب آن عجب نمادیم فرآبی که
حراج روسانی آسمانی اسب روح توانایی و دانایی اسب، ساهرا اسمعاب
و مهابت سلام اسب معراج کرامت و راحت هر حراحت و فاون هر حبر اسب
حکمر آن کسی که قرآن دهر او سب توفیق رفو او و دازالسلام مفر او سب او که
قرآن قدم انس او سب نفس دان که خدا و دکریم حلس او سب مگوند حل
حلاله «انا حلس من دگری را» من من اسما س بی حست ن احسنی و مطمع من
اطاعنی، ان خطاب نا موسی کلیم رف هبگم مباحات موسی گف خدا و دا
مدان مواصلت کحاسب، خلوت گا مباحات کحاسب؟ ان احدک؟ کحابت نام؟

مکحاج حویم؟ فرمان آمد که ناموسی درحلوب و هو معکم ادا کران تسیم بر
 بساط اسباط دوسان خود را وارم نا موسی، من انس جان اوام که انیس نا نام من،
 من نادگار دل او ام که نادگارس کلام من، من دوسب او ام که اودوسب من
 « وایه تعالی حدربنا، حلال و عظم او، کربنا و عرب او از او هام و افهام
 سروسب و کسی نداند که حوئسب سرای بناء خود خود داند، قدر عرب و عظم خود
 خود سبسد صفا صمدت او از اسراف اسرار معالی است ثب احدت او بر صعب
 عمارت و اسارت مسمولست عرس عظم در عظم و حلال قدر او در ای است
 و خود کل عالم از بحر خود او فطر ای است از دور آدم تا انهاء عالم همه حواطر
 و اوها و افهام در بحر صفا سرمذی او عوص همی کند تا نرسای از تسانهای آثار
 صمدت او مطلع گردند هر زمانی و هر لحظه ای انسان را فوج حربی ندید آمد که
 را طلب بر انسان سبه گردد، بر مان عجز و حیرت گویند
 و صاف بر او صفحه داند کردن؟ و خود بصفا خود حسابی که نویی!

۷۳ = سورة المزل = مکیه

الموة الاولی

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان

« يا ايها المزل (۱) » ای حامیه درخود بحسنه [وردا درس کسند]

« قم الليل » سب حیر نماز را « الاقللا (۲) » مگر اندکی

« نصمه » نمی آر سب « او انقص منه قليلا (۳) » نا حیری کا ار نمی اندک

« اورد علیه » نا حیری افرای بر نمی « و ربل القران ربلا (۴) » و قرآن

را کساد حروف حوا [و اُم راعانی آن سدا کن و روس]

انا سألنی عليك قولاً ثقیلاً (۵) « ما می افکسم بر و سحی گرانماه

سکی [بکه داسن حق آن و کار کردن آن ورسدگان گران]

« ان ناسه الليل » انس ساعهای سب و ان حاسن سب « هی اسدوطاً »

سارنده بر اسب [ربان و دل را واسوار بر] « واقومُ قیلاً (۶) » و موافق بر سب

وراسر اندسیدن و خواندن را

« ان لك في النهار سحاً طويلاً (۷) » برا در روز حواب را وسعل را برداحی

ب دراز

« وادكر اسمك » خداوند چه س را ام می روناد می کن « و نسل

اله نسلآ (۸) » و بار و کسل نار کسیمی او را [بگاه ناس و ناد او بگاه دار]

« ربّ المشرق والمغرب » خداوند دوسمه جهان « لا اله الا هو » سب

خدای حراو « فانجده و کلاً (۹) » او را منایحی گیر و کارساری سند

« واصر علي ما تقولون » و سکسای کن ر آنجه دسمنان مگویند

« واهجرهم هجرأ حملاً (۱۰) » و فرار از سان فرا بریدی بکو می مذاهه و

ی مذاحا

«وَدَرَبِي وَالْمَكْدَنِي» ونا من گدار ابن دروع رن گران «أُولَى النِّعْمَةِ»
که خداوندان نارد و نآسی «وَمَهْلَهُمْ فَلَيْلًا (۱۱)» ورا گدار اسان را اند کی
اررورگار

«أَنْ لَّدُنَا الْكَلَالُ» مردك ما درعب اسان را بند هاسب «وَحِجْمًا (۱۲)»
وآسی عظم

«وَطَعَامًا دَائِعَةً» وخورسی گلو کمر «وَعَدَانًا أَلِيمًا (۱۳)» وعدای درد نمای
«يَوْمَ رَحُفُّ الْأَرْضِ وَالْحَالُ» آن روز که زمین بحسد و کوهها ارجای
و کاتب الحال کمیّاً مهلاً (۱۴) «و کوهها رنگ سود روان

«أَنَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا» ما فرسادم سما رسولی «سَاهِدًا عَلَيْكُمْ»
نا بر سما کرا ود «کما أرسلنا إلى فرعون رسولاً (۱۵)» حنا که فرسادم
«فرعون رسولی»

«فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» سر کسند فرعون را آن رسول «فَاحْدَنَاهُ أَحَدًا»
و بیلا (۱۶) «فرا کرمم اورا فر کرمی گران

«فَكَيْفَ يَمُوتُ أَنْ كَفَرْتُمْ» اگر کافر سوید و بر کفر باراسند خون بر هرید؟
«يَوْمَا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِجًّا (۱۷)» اید آن روز که نوزادگان را ارما در بر حاسر کمد
«السَّمَاءُ مَطْفُورَةٌ» آسمان سکافسی است آن روز صعی آن روز
«كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸)» وعد الله و دبی است و کردی

«أَنْ هَدَدَهُ نَذْرُهُ» این نعم و سخن بندی است «هَمْسًا أَحَدًا لِي وَنَهْ سِيلًا (۱۹)»
نا هر که خواهد بسوی خداوند حوس را کرد

«أَنْ رَّبَّكَ نَعْلَمُ» میداند خداوند بو «أَنْكَ يَقُومُ» که و [نمار را] می جری
[سب] «أَنْبِيَّ مِنْ بَنِي الْأَلْبَلِ» کم از دو بهر ارب «وَصَفُّهُ» و کم از بی ار
سب «وَنُتْنُهُ» و کم ارسه یکی ارب «وَطَائِفُهُ مِنَ الدِّينِ مَعَكَ» و گروهی ارسان
که ا واند «وَاللَّهُ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» والله سب و روز نا دار میداند و می دارد

[بر هر رید ای در جهان که کی حب و کی بر حاسب و کی حسد] «علم ان لی
 تُحْصَوْه» دانست الله که سما [همه عمر] این نماز سب تواند [وطاف ندارند] «فما
 علیکم» ارسمای پرو هاد و عذر سما بحر سما بند برف «فاقر واما نمر من القران»
 معهود آتجه ارفر آن آساست بر خوانندگان «علم ان سیکون منکم مرضی»
 دانست الله که ارسمای نمازان بود [که بر حاسب تواند سب] «و احرور بصرون
 فی الارض» و دانست که ارسمای دیگران بود که در زمین میروند «سعون من فصل
 الله» و فصل الله می دهند [و روری] «و احرور یقاتلون فی سبیل الله»
 و دیگران و د عا بان که در سبیل الله تا دسمان او کس می کنند
 «فاقر واما نمر مه» حدانکه بر سما آسان آند معهود ارفر آن «واقموا الصلوة
 و نمازهای دارند «و ابوا الزکوة» و رکو می دهند «واقصوا الله فرصاً حسماً»
 و کردار سکو بر دیک الله وام می دهند «و ما تلمذوا لانفسکم من حر» و هر چه بس
 فرا فرسند از نسکی خویش را «یحدوه عبد الله» آن را ردیک او ار باشد
 «هو حیرا» آن نه ار آنکه کردید «واعظم احرا» مرد آن مه ار آنکه بنوسید
 «واسعمر و الله» و آمرس حراهد ار الله «ان الله غفور رحیم» (۲) که الله
 آمرر کار سب [عب نوس] و بحاسب

السورة الثانية

این سوره ارسمای کوفان سب آساست دو سب ره ساد و سب کلمه هس صد
 و سی و هس حرف، جمله نه مکه فر آمد و د مگنای سمر د این عباس کف
 مکدر آید ان ربک تعلم، الی آخر السور و درین سوره سه آب مسح است
 د ایل سر حاسب فرص کردد رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و دیک
 فی ده

«قم الیل الاللا» الله من آخر سوره مسح سد و دیک فوله
 «علم ان لی تُحْصَوْه فاب علیکم فافروا ما نمر من القران»

دبكر آبه «واهرهم هجر احملا» مسوح اسب آسب
سدبكر آسب «فمن سا اتحد الى ربه سبلا» اسب فدرار آسب مسوح اسب
آسبه رب المر كعب «وماساوا الا ان سبالله»

ودر فصل سور ابى بن كعب روايت كمد ارمصطفى (ص) قال «من قرأ
سور «نا ايتها المرمل» رفع عنه العسر فى ليدنا والآحر»

قوله «نا ايتها المرمل» معنا المرمل ادعب التاء فى الراى وميله المد براى-
المد مراد عمت النبا فى الدال يقال برملى ويدر سواه اذ يعطى به فال ابن عباس ح
السى (ص) من حمل حرا لما نزل عليه حبر دل (ع) مدعورا مر بعدا فرائضه يقول
رملى رملى فى مرمل بمقطعه فمرل «نا ايتها المرمل» اى- المملوك سباله فىل
كان مملوكا فى سباله ومه فىل كان مملوكا سباله للصلو فال عكرمه الرمل مع- الحمل
ومنه الرامله والمعنى نا ابها الممحمل ناعاء السو ر قال العدى هو كمانه عن
النابم كانه عزّ وجلّ يقول «ابها النابم اللبل كله فم فصل» فال بعض الحكماء كان هذا
الحطاب للسى (ص) فىل يلع الرساله ولم يكن قد سرع فى الامر بعد فلما سرع
حاطه بالنسو والرساله وول هذا ندا اساس وازاله وحسه كما قال «وما نلك
بمسبك ناموسى» وفىل معنا نا حامل الذكر سر رفع لك ذكر ك

«فم اللبل» اى- صل اللبل «الا فللا» اى- الاسبا سبرا نام فمه وكان

فام اللبل فر صه فى ابتداء الاسلام وسب فدر فقال

«نصفه او انقص منه فللا» الى التلب «اورد» على النصف الى اللبس حبره
سب هذ المنارل؛ فكان السى (ص) واصحابه يقومون على هذ المقادر؛ فكان الرّحل
لا يدري مى نلب اللبل ومى النصف ومى اللبان فكان موم حتى يصبح محافه ان
لا يحط المقدر الواحد واسد ذلك عليهم حتى انصف اعدامهم فرحبهم الله وحقه
عهم بعد سبه وسح وحوو المقدر بقوله «علم ان لى حصوه فباب عليكم
فاقر واما نسر من القرآن» اى- صلوا ما نسر من القرآن اى- صلوا ما نسر من الصلو
ولو فدر حلت سا بم نسح وحوو فام اللبل بالصلو اب الحسب عد سبه اخرى فكان

من الوجوه والمخفف منه ومن الوجوه والسبح بالكلمه سمان
 «ورتل القرآن تريلا اى- تن الحروف ووف حقها من الاساع كانك بفصل
 من الحرف والحرف مستق من قول العرب نعد نل ورتل اذا كان فيه فوج والرتل
 اذا الحروف وحفظ الوقوف وفل معنا افرا على نرسه لافندم موخرا ولاوحر
 معقما رفل ففله بفصلا ولافحل فى فراءه وفل معنا صفف صوبك وافرا بصوب
 حرس وفال ام سلمه كان رسول الله (ص) بفطع فراء به آبه آبه وفال ابن مسعود
 لاسرو نر الدفل ولافهدو هذا السعر ففوا عمد عجانف وخر كوا فالفلوب
 ولافكرهم اءءكم آءر السور سئل افس كفف كاف فراء النى (ص)- ففال كاف
 مءا نم فراء سم الله الرحمن الرحىم مءد نسم الله و مءد نالرحمى و مءد نالرحمى
 روى ان عمر ان بن حصى مءر على فاص ففراء نم نسال فاسمرح نم فال سمع
 رسول الله (ص) مءل ٢ من فراء القرآن فلفسال الله به فافه سءىء افوام بفرون
 القرآن سالون به الناس

«انا سلفى علك» اى سمرل علك «فولا لله لا» بعى القرآن فالقرآن ررن
 كرم رصن لس نهر ولافساف له ررن رءر فى صءه وبافه كما فال هءا قول
 له ررن وءر فال ءعفر مافله فى لاوبه ا ما فله فى العمل ه وفل فله
 نالأمرف والبهى والءءوء والءكام وفل بفلا لفله فى الممران يوم الءساب
 وفل بفلا على الءما والمافص وبءمل ان بكون بفلا صفه للمصءر اى- الفاء
 بفار لما روى عن عائفه فال لءءرافه نرل علفه الوءى فى اليوم السءء لالرفء ففصم
 عه وان ءسفه لرفص عرفا ففال ابن عباس رل سور 'لا فام فرك نافه رسول الله (ص)
 من بفل القرآن وهسه ومعنى بفل القرآن ه القرآن وروى ان الءارء بن هسام
 سال سول الله (ص) ففال نارسرل الله كفف نالء الوءى ؟- ففال «اءانا ناسى
 مءل صلفه الءرس هو اسء على ففصم عى وفء وعب مافال راءانا سمى لى
 الملك ءلا فمكلمى فاعى مافول»

فوله «ان ناسه اللل» اى- ساعا ه كالفهاو كل ساعه مفا ناسه سمى بءلك

لا بها مساءً بعد النهار اى - يبدو فكل ماحدث بالليل ويدافعد نأ وهو ناسىء و
الجمع ناسه ول اى اى ملكه سالت اى عاس وانى الرترعها فعلا الليل
كله ناسه قال سعادى حسر وانى الرترعى - ساعه فام من الليل فقد مساء وهو نلسان
الحسن مسافلا اى فام فعالت عائمة الناسه الصام بعدالوم وقال اى كسان
هى الصام من آخر الليل وقال عكرمه هى الصام من اول الليل روى عن
على بن الحسن عليهما السلام انه كان يصلى بعد المغرب والعشاء ويقول هذا ناسه
الليل وقال الارهرى ناسه الليل فام الليل مصدرعاء على فاعله كالعافه بمعنى
المعوى اى - ما نسيه الرجل بالليل من الفراء ولصلو «هى اسدوطاً» فراء
اى عامر وانوعمر و طاء بكسر الواو وممدودا بمعنى المواطا والمواقفه يقال
واطاب فلان مواطا ووطا اذا وافقه وذلك ان واطا القلب السمع والصبر واللسان بالليل
يكون اكرمما يكون بالنهار اى احذر ان يواطا اللسان القلب والقلب العمل لان الليل
بهذا فيه الاصواب فلا يحول دون فهمه سىء وفرا الآحرون اسديطاً ، فمع الواء
وسكون الطاء اى اسد على المصلى وانها على البدن من صلوا اليها لان الليل
للنوم والراحه فاذا اريد عن ذلك نقل على البدن ما سكلف فيه ومنه قوله صلى الله
عليه وسلم «اللهم اسدد وطانك على مصر» اى - اسدد هذا الامر عليهم وقيل
«اسدوطاً» اى - اسب فى القلب واحفظ للبرآء وانلع فى التواب واسهل على
المصلى من ساعات النهار لان النهار حلو لصرف العباد فيه والليل حلو للنوم
والحلو من العمل فالعباد فيه اسهل «ووفوم فلا» اى - اصوب فراء واصح
قولاً ، واسد اسقامه لمرأع النال وهذا الناس وسكون الاصواب يقال قال فلا
وقولا ومقالات ومماله وقالا وقال الحسن اذا فام احدكم من الليل فليسمع نفسه
فان الملايكه لا يسمون القرآن وهم يحبون ان يسمعن من نبي آدم وقيل
«وفوم فلا» اى - اعجل احابه للدعا

«ان لك فى النهار سحاً طويلاً» له معنان احدهما ان لك فى النهار
فراعا وصرفا وعلماً طويلاً بعد ان يسمع فى حوائجك واسعالك بالنهار واصل السح

سرعه الذهاب ومنه الساحة في الماء والمعنى الثاني « ان لك في النهار سحاً طويلاً ، اى - فراعاً لليوم فعم الليل وبم النهار وفيل معنى الآلهه مدهائك بالنهار فما سمعك كسره والليل احدى لك واعون على وعى ما بوحى اليك فعم من يومك بالليل وفرا يحيى بن يعمر سحاً بالعاء المعجمه ، اى - اسراحه وجمعها للبدن ومنه قول النسي (ص) لعامسه وقد دعب على سارق لا ستحي عنه بدعاك عل ه

« وادكر اسم ربك » بالوحيد والعظيم وادعه باسمائه الحسى وفيل معنا اذكر « بسم الله الرحمن الرحيم » اذا اردت فراء القرآن او الصلو « وفسل الله بتملاً » اى - اسطع الله انقطاعاً واحلص له العباد احلاصاً و وگل عليه وگلا وفيل السئل رفض الدنيا وما فيها والتماس ما عند الله اصل السئل القطع عال بضئى فلان صدقه سله اى - قطعها من ماله و ارحها من بد وفيل لمريم السمول لقطعها الدنيا واسانها واسطاعها عن الناس و العباس سبلا ولكن لما كان السئل من حروفه عدل الله لمواقفه روس الآى ، لان حظ القرآن من حسن النظم والرصف فوق كل حظ ويحمل ان المعنى سئل الله سلك سبلا ، كما قال تعالى « والله اسكنكم من الارض سائاً » اى - وسسبون سائاً

« رب المشرق والمغرب » يريد به حسن المسار والمعارف في السماء والصف اى - خالهما ومالكهما فرا اهل الحجار و ابو عمرو و حصص « رث » رفع الباء على الاسماء وفرا الآخرون بالحر على هب الرب في قوله « وادكر اسم ربك » « لا اله الا هو فاحده وگلا » اى - بوكل عليه و بى ه واسه كفه جمع المهمات وفيل وگلا اى - كفسر بما وعدك ، فما نامورك ، ففوصها الله

« واصر على ما تقولون » لله من الصاحبه والولد والسر يك ولك من الساحر والكاهن والمحنون « واهجرهم هجرأ حملاً » الهجر الحمل برك الحقو من عسر رك الدعو الى الحق كقوله « فاصبح الصبح الحمل » وقوله « فاصبح عنهم وفيل سلام » وهى مسوچه آله السبع

« وربي والمكندس لك » ما محمد « اولى العمة » اى - الترو والسعم و

المال وصعهم بالنعمه وسحا لهم على ترك السكر وسسا انه اطعاهم اسمعواهم
«ومهلهم قليلاً» اى - انظرهم واحرمهم قليلاً ولا هم بهم وكل امرهم الى فأتى
اكفك سابههم قل رب فى صايد فرسى المسهرس وقال مقاتل رب فى
المطعمس بدر وكان بس رول هد الآنه وس بدرسه

«ان الدنيا» اى - ان عندنا لاهل النار «اتكالا» فودا واعلا اياه لهم
لاحوقا من فرارهم «وحصمات» اى - نارا حاحمه حار مساهمه يقال يوم حاحم
سدبد الحر

«وطعاماً داعصة» اى - الصريع والرفوم بعض فى الحل ولاسوع «وعداًناً
المنما» نخلص وجهه الى القلب و جاء فى التفسير انه لما نزل هد الآنه حرا لى
(ص) معسا عليه

«يوم نرحف الارص» اى - سحرك الارص حركه سدبد وبرول الحمال عن
اما كنها «وكان الحمال كسما مهمل» اى رملا سانلا

قال الكلبي هو الرمل الذى اذا احذب منه سسا نك ما بعد يقال هلب الرمل
اهله هبلا اذا حركب اسعله حتى اهبال من اعلا

«انا ارسلنا اليكم رسولا» يعنى محمد (ص) «ساهد اعلكم» يوم الصامه
بالاحاه والامناع «كما ارسلنا الى فرعون رسولا» يعنى موسى (ع)

«فعصى فرعون الرسول» اى - ححد رساله موسى ولم يومنه «فاخذناه
احداً ونملا» اى - سدبدا نملا

«فكيف نؤمن ان كثرهم نوما» بالله ولم ومبوا عذاب يوم «نجعل الولدان

سناً» لصعوبه وسد احواله قل هذا على صرب الممل، وقيل لى بصر الولدان
فى الصامه سنا لما روى من احوالها وقيل اما صرور سناً اذا قال الله لآدم «فم

فاع من در بك نبالار» فعول «ارب من كم كم» - فعول «من كل الف سبع مانه

وسعه وسعس الى البار وواحدا الى الحنه فحسد سب الولدان من العرع» وقيل

معنى الآنه كيف لكم بالقوى يوم الصامه اد كرم فى الدنيا اى - لاسل لكم

الى المعوى ادا وافسم الصامه وقوله

«السمّا مسمطره» اى السماء مسقط بذلك اليوم وسدنه وول الباء بمعنى فى اى -
فى ذلك اليوم وقيل «مسمطره» اى - بالله عز وجل حين ينزل سبحانه فى ظلم من
العمام ولم يقل مسمطر لان السماء يدكرونها وقيل لان السماء فى المعنى السقف
وقيل معنا دانا عطار كما قال امرأ مرصع اى - ذات رصاع على السسه و «كان
وعده مفعولا» اى - منحرا لولائه ما وعد ولاعداه ما وعد وقيل وعد ان يظهر
دسه على الدس كله

«ان هذه نذكره» اى هذ الآيات رعت وعمر «فمن سآ اتحد الى ربه سلا»
اى طريقا الى رصا بطاعته لاجر والمعنى ان الوصول الى طاعانه ممكن والى معرفه
لما نصب من الدلائل وابس من السواهد وانزل من الآيات والصور وقيل فيه اصمارو
معنا فمن ساء الله ان سجد الى ربه سلا اتحد قوله

«ان ربك يعلم اناب نفوم ادنى» اى - اقل «من نلى الليل ونصفه و نيله»
فرا اهل مكة والكوفة نصفه ولمه نصف الف والباء واسماع الها بن صتا اى - ونفوم
صفه ونبله روا الآ حرون كسر الف والباء واسماع الهاء بن كسرا عظما على نلى
اللئل «وظائفه من الدين معك» بمعنى المومنين وكا وانفومون معه قال عطا
بر بدلا نفويه علم ما يفعلون انه يعلم مفاد ر «اللئل والمهار» فعلم العذر الذى نفومون
«علم ان لى تحصوه» هذا سج اول ال ر اى - علم ان لى طغوا فى اللئل فى النصف واللب
واللبس «فتاب عليكم» فحجب عليكم ووصع عليكم «فافر واما نسر من القران» اى
فصلوا ما حجب عليكم فى اللئل من الصلو قال الحص وا فدر حمله سا وقيل فافر و
ما نسر من القرآن اى - ما احسب اردتم من السور الفصار الى نراء فى صلو المعرب
والعساء الى عدها رسول الله (ص) على معاد برى فى الصلو النافله وقيل فى
الفرس وقيل حاح الصلر قال ابن عباس ما نسر ما نه وآه وقال السدى ما نسا آه
وقيل نالاب آيات كافر سور قال ربه ر الله (ص) ان الله تعالى ارل الآ من من
حاميه سو القره من كمر تبخ العرس من فراهما فى ليله كعباه وعن وس بن حارم

قال صلبت حلف ابني عباس النصر فقرأ في اول ركعته بالحمد واول آيه من النصر
ثم قام في النامه فقرأ بالحمد والآيه النامه من النصر ثم ركع فلما انصرف اقبل علينا
فقال ان الله تعالى يقول فافروا ما سرمد وعن ابن عباس انه سمع رسول الله
(ص) يقول من قرأ حمس آيه في يوم اوفى الله له لم يكتب من العاقلين ومن قرأ
مائة آيه كتب من العاقلين ومن قرأ مائة آيه لم يحاحه القرآن ثم الصامه ومن
قرأ حمسمائة آيه كتب له فطار من الاخره وعن عبد الله بن عمرو قال قال لي
رسول الله (ص) «اقرأ القرآن في كل شهر» - قال فلبس اي لاحد فو قال
«فافروا في عشرين ليله» قال فلبس ابني لاحد فو؟ - قال «فافروا في سبع ولا ترد
على ذلك» ثم ذكر سب النجف فقال «علم ان سكنون منكم مرضى» فسق
عليهم فام اللؤل «وآخرون يصرون في الارض» اي - سافروا فيها
«يسعون من فضل الله» اي - يطلبون من رزق الله بالحجار «وآخرون يقابلون في
سبل الله» فسوى بين درجه المجاهدين والمكسسين المال للفقعه على نفسه وعلى
العيال والاحسان والافصال روى انراهم عن ابن مسعود قال اما رجل
حاج سبنا الى مدينه من مدائن المسلمين صاراً محسناً فباعه بسعر يومه
كان له عند الله مبرله السهداء ثم قرأ عبد الله «وآخرون يصرون في الارض
ثم هون من فضل الله» و«آخرون يقابلون في سبل الله» وعن ابن عمر قال ما حلوا الله
عز وجل موته اموئها بعد العمل في سبيل الله احب الي من ان اموئ من سعي رجل
انصرف في الارض اسعى في فضل الله

«فافروا ما سرمد» اي - من القرآن بطوعاً جههم على الطوع بالهجد

برعبا وسبح افراسه برعبا

«واقموا الصلوه» هذا سب صلو اللؤل بالصلو الخمس «واؤا الزكوة»

الفقه للصلو ولكن لم يعرف من الفرق بين «واقموا الصلوه» و«واؤا الزكوة» كل ما عند
الله عز وجل «فرض للعد عند الله» وما تقدموا لانفسكم من خير» اي - ما سلبوا
لا انفسكم من عمل صالح وصدقه «يحدوه عند الله» اي - يحدوا بوابه عند الله

«هو حراً» لکم من ماع الدنيا، وقل حرا لکم من السح والعصر وحرما نصبت
معمول بان لموله «يحدوه ودخل هو فصلا» واعظم احراً لان الله تعالى يعطى
المومن اخر بعد حساب واستعمر والله من يصبر ودنبت وفع منكم «ان الله عمور»
لن اب «رحم» لمن اسعمر

عن الحارث بن سويد قال قال عبد الله قال رسول الله (ص) «انکم ماله
احب اليه من مال واره»؟ قالوا نارسول الله ما مامن احد الا ماله احب اليه من مال
واريه - قال «اعملوا ما يقولون» قالوا ما نعلم الا ذلك يا رسول الله - قال «ما منکم
رحل الا مال واره احب اليه من ماله - قالوا كيف نارسول الله؟ قال «ايما مال احد
کم ما قدم و مال واريد ما احرو اسعمر و الله من دلوکم ان الله عمور رحم»

المونة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمه سماعها رهه فلوب
الفقر بهجه اسرار الصعاء، راحة ارواح الاوليا فو فلوب الانبياء سلو صدر الاصفاء،
فر عدن اهل الللا - يا خدا ویدی کسه اسباح طالبان سوچه حلال او ارواح
فاصدان افروچه جمال او انعام عربران سسه وال او، حواس مفران سرگسه
افعال ار اسرار عارفان سسه رصال ار اصار محبان حسنه دلال او سا رو بها که
بر کرد اناف او سا دالها که درو دردنا حواس او

مای بواحي الارض انعی صالکم و ام ملوک مالحو کم قصد



سبار حلا بعد - نان هب کسه سد عالمی هول سهب

ن رمه چهارد بهادی کلپ سب کله ملوک درحاک ره

«نا انها المرمل» ای معمر مطهر ای سب اطهر ای رسول اکبر ای
مصدای سرای برج حلال را ما انور ای دح رسال را د اطهر، ای رسر
سباد افسر، ای برافسر سعادت گوهر، ای عد ان امه حلال ام نو، ای طرار حامه

رسالت احکام تو سرمانه دین کلام را، رانه سربعت اعلام را، ای اظم قلاب
نبوت ای ناصر اعلا سال، ای مودار کائنات ای کاسف ارارولات ای
واضع منهج سربعت ای افح معراج حصص

«فم اللیل» حمر نماز سب کن، لحنی ارسب ندا اس سماع ام را ر
لحنی جواب کن آسائس من را ناسند اگر همه سب حواب اسی ام صامع
باند ورهه سب ما ناسی رجه سرب ومن ریح بو بخرام حون بدار اسی
سب مدارای ربصی عاصیان ا مامرم بصدق سماع را حرن حرات کمی
بخرم ح اب را فی مامرم بصف رحمت را ای سند بو حله قرب ا که
نافی د سب نافع هم بر سب ح ما بجای آرا حنا که حلق در سب نافع
اس سکر حلق خدم هم سب گرا د ناس

ای ح انه د مد راهج کرامت حنا ود که د سب نازی از سب گرم
بر حرد مویاری برد گانای اصراع وای در مباحات سود رفصه در دح د
در بردارد گد برنا، ارد حصر از الهی ارم د افصه در د حرد سرب دارم
ردر کما و می از ود آمد م آمر می ارم الهی فاد را ا رانه بردارم بک ظر
در من گرنا رگس آب ا دارم عرب رد سب ندا رهسا ناس که سب و سنان
دوسان اسب و پا سار فان سب مرعراز محنا اسب و ر صار فان سب سرو
مسافان اسب احب از اراج مطیعان

وله «وریل القرآن ثریلا» نامحمد سب قرآن سرب بر ر ل ح ان
ودر نماز سب قرآن بلند خوان نادرسان ما د منادین و دس الحان اسر دل اسماع
کلام ما و در راح سماع ما حابه های حوس می رورنا و اسرار حلس معطر و مروح
مگردانند نامحمد ادرسان مانگوی حرن حرا همد که نامازار کند روی بصله
سرع آرند و قدم و در حصر نماز همد المصلی بنا حی ره نماز را رگم اسب در د
آمد کوفس نماز سب حاسب و ا دوسب مباحات ما هات مجاهد اسب و ندا
مشاهدت مازح سن را ارد سب من بود اسب رجهد مدگی مردن ردوسب

اسم در نماز دست از دامن بردارد و آسما از سنگانه جدا شود پس الکفر
العبد رُكَّ الصلوة مثل مومن که نماز کند چنان در حب کل اسب، معرف دروی
حب بوی و نماز بروی خون گل، هر کسی تواند که گل از در حب باز کند و بر کس
ر کند اما نباید که و س کم کند رسمش مرد همجنس سلطان تواند که در نماز
ظاهر و سسه کند ناحری از وی بر آید اما نمواند که معرف ارتباطش مرد

«وَادَّكِرْ اسْمَ رَبِّكَ وَقَتْلُ الْإِثْمِ نَسْلًا» بمن معافی است از مقامات ویدگان،
اسان که در مبارزات و کسفات چرخش بدان سست که بهست اهماه اسجار و انهار
د حمل حب اسان نماید روح اهماه اعلا را نکال از به احتراق سینه های
اسان بلرزد، افعی حرص دماه گردد این روزگار عس اسان نمواند نهاد
حاجای اسه حسد که دماه اسان نارنگی گردان ما ان نفس اما بر گوسه
روانه اسب مسدود را هارنه اسان رسد و جسم عرب بخلو
گر بر ما سبب سحر می بین حمالف گمرا ملک صفاد و گدا
صرف ما طین اهماه لئاس مساکن رنگان اد و صاف در میان ه
برای کن اد و غلبه و دل ه سنان اسرار عشق را گمان اد حمو قرب
فرمود که هر چه در نماز است
از هر چه یون ماس خون رو
عزس رسد به رحا کرد

«رَبِّ الْمَرْقُ وَالْمَرْبُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاجْعَلْهُ رَكْبًا» چنانکه حدان
جهان رحماها را رسد یاد کند که ران اسان رسد کازان و گنج اناوس،
ر رکمل و کاسه در حدان که سده ارهم کاسارندگان اسب از کابوی
خود و سحر در دیکس بر ران را که سنان رهمه گردان و یک
ر صما ارکن رسد ار حل رد رسد که ا مگ چرخ رسد بدر او
ر سبب در حدان که با سبب لئاس در حدان
رهمه رسد در حدان که با سبب لئاس در حدان



مرد ننگانه را سر عسق منانه نسیب عسق منانه در خود مرد ننگانه نسیب
 با عسق، با ملامت ما را عاقبت حرجان مرد بر نالاراسا ه سب
 آن مهر عالم و ... ندرلد آدم (ص) د نگر نا چه خطاب نار رسید
 «واصبر علی ما نقولون واهجرهم هجرآ حمیلا» «ولم تعلم انك بصق
 صدرك بما نقولون» «فاصبر صراحه الا» «فاصبر كما صبر الوالد العرم من الرسل» «راصبر
 لحکم ربك فانك اعنما» حیدخانگا د فرآن آن مهرء لم اصبر فرمود دراکه بر ناو
 رهر لا صبر است و سنا اهل محبت و لا صبر است، آن ص در دم محبت سن کاری مست
 که آن خود خلق را عادت بر مرد مردانه آنست که در محبت ص رکند و قدمه رجاد
 عسودت ننگا دارد و از رفم حرص د محبت نای روت بهد آن بهرود و فاروق ر
 فرعون و هامان و امثال اسان که عرقه در نای هلاک شدند همه بسجده ی ص ری
 نه، در محبت آدمی کفر و کینود است، در محبت قدم سن رجای سمانا و ارجح حوس
 در گدرد و اسر و طریس آورد انست که رب العر کف «کلانا الانسان لطیفی ان
 رأ اسعی» لاجرم د دما سرا حام کارسان ان رد که
 «و کم اهلکما من ور نه بطرب معسها» الا نه رد در عسقی آچه رب
 العالمین کف سن سو
 «ان لدنا الکالا و حیمما» «و طعاما داعصه وعدانا النما»

«وَمَهَّدْ لَهُ نَهْجَهُ» (۱۴) واورا مهتری دادم و کارساحم کارساحمی
 «ثُمَّ نَظَّمْهُ أَنْ ارْتَدَّ» (۱۵) و آنکه من می‌او می‌دادم که با افرام
 «كَأَلَا» مفرام «إِنَّهُ كَانَ لَا نَبَأَ لَكَ مِنْهُ» (۱۶) اوارسحق و منعم ما نارنسب و
 کردن کسید

«سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا» (۱۷) آئی فراسراوسام عدا یی سهمگی سح
 «إِنَّهُ فَعِلَ فَعْلًا» (۱۸) اردرد اندسند رماز انداح با خود
 «فَعِلَ كَيْفَ فَعِلَ» (۱۹) مفریدند اورا حون نارانداح با خود
 «ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَتَلَ» (۲۰) وبارفر بدند اورا حون نارانداح با خود
 «ثُمَّ نَظَرَ» (۲۱) «ثُمَّ عَسَىٰ وَنَسَرَ» (۲۲) من نگرست و روی برس کرد و احوس
 «ثُمَّ ادْبَرُوا سَكْرًا» (۲۳) الکه بست رگردا د و گردن کسید
 «فَمَالِ إِنْ هَذَا إِلَّا سَجْدٌ لِلَّهِ» (۲۴) رگف این بست مگر حادی که ار کسی
 می وار گوید و می آم رید

«إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» (۲۵) بست این مگر قول مردمان
 «سَأَصْلَحْ سَقَرًا» (۲۶) آری سرحسن را سقرسام اورا
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا مَعْرُوفٌ» (۲۷) وچه دانا کرد ترا و حون مگ دای که سقر حسبت
 «لَأَنْتَ أَتَقْنِي وَلَا تَدْرِي» (۲۸) اگرست کدا داسوحمه ره اسمحوان
 «لَوْ أَرَادَ الْبَشَرُ إِلَّا رِيًّا» (۲۹) وری و بست ر دست و مای سما می کند ر می سورد
 «عَلَيْهَا سَعَةٌ عَمْرًا» (۳۰) برناو دین دورح عذاب کردن اهل آردا اورد سگمان
 ورد سالاراست

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ الْمَالَ أَلْمَلَةَ» و دررح ساران حرار فرسگمان
 ما فریدیم «وَمَا جَعَلْنَا عَدِيْبَهُمْ» و ان سمار و د اسان نکریم «إِلَّا قِسْطًا لِلدِّينِ
 كَسْرًا» مگر سورا دین اگر دکان را نسمی الدین او ثواب الکتاب با
 مگمان کرد داسان که اسان انوار داد د «وَنَزَّلْنَا الدِّينَ آمِنًا بِنُورِ الْإِسْلَامِ» (۳۱)
 مومن بدیدند نا را ماب اسان افراند «وَلَا تَرَىٰ فِي الدِّينِ أَوْ تَوَالِ الْكُتُبِ وَ

المومنین (۳۲)، و نه بوران حیوانان را گمان مآید و نه قرآن حیوانان را، و لقول
 اَلَّذِیْ فِیْ قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَ الْکَافِرُونَ، و نامنافعان سمار دلاں گویند و ناگرویدگان
 «ماد آ اراد الله یهدا» (۳۳) اس سخن بر چه سان است که الله میگوید [و این مورد
 حد ۱۰ است بر این چه میگوید] «كَذٰلِكَ یَصِلُ اللّٰهُ مِنْ سَآءٍ وَّ یَهْدِیْ مِنْ سَآءٍ»
 «ی حسان [آوردند که خواهد]، گمرا کند آن را که خواهد و را نماید آن را
 که خواهد «وَمَا نَعْلَمُ خُودَ رَبِّكَ الْاَهِو» و سمار سپا خداوند بود حرا خداوند
 ر نداند «وَمَا هِیَ الْاَذْکَرٰی لِلَّسْرِ (۳۴)» و یس دورح و سخن آن مگر بند
 مردمان

«کَلَّا» بر سنی که نه حنائس که اسان میگویند «وَاللَّعْمَر (۳۵)»

«وَاللَّسْ اِدا» (۳۶) «ما رسب ناریک که از من دور میآید

«وَالسَّحْ اِلسَّر (۳۷)» و نامداد که روس سود

«اَتَهَا لِحَدِی الْکُفْرِ (۳۸)» اس سوگندان که دورح از ررگها و مهسها

نکی است

«لَدْرِی الْکُفْرِ (۳۹)» سم هر ی مردمان را

«لَمَّا مَکَمْ هَر کس را که اهدار سما» (ان مقدم او باحر (۴۰) هر که

نای فرا میس یهد ما نای نایس یهد

«کَلَّ نَفْسِی لَمَّا کَسَبَ رَهْمَهُ» هر نمی نکرد حوس گروگان است

«الْاَصْحَابُ الْاِیْمِی (۴۱)» مگر اصحاب است دست [که دور میای از منک

است آدم بر سر آوردند و فردا سان ا نامه در دست راست دهد و دست راست

گسل کند]

«فِی حَبَاب» اسان در هسهای اند «لَمَّا لَوْنُ عَنِ الْمَحْرَمِ (۴۲)» می

برسد ارد رحان

«مَاسَلَتْکُمْ فِی سَقَر (۴۳)» چه حسر سما را در دورح کرد

«فَالْوَالِیْ نَکَ مِنَ الْمَصْلُی (۴۴)» گرسند ما از مار گران نبودم

وَلَهُمْ فِيكَ نَظْمٌ الْمُسْكِس (۴۵) ودروس را طعام ندادیم
 «وَكَايَ حَوْضٍ مَعَ الْحَاثِيَيْنِ (۴۶)» ونا حد اودان ناطل در ناطل مرفسم
 «وَكَايَ نَكْدَبِ يَوْمَ الدِّينِ (۴۷)» وروز شمار دروع رن مگرسم
 «حَسْبِيَ اَنَا وَالْيَقِينُ (۴۸)» آنکه که کی ی گمان نما آمد
 «فَمَا تَعْلَهُمْ سَاعَةُ السَّاعَةِ (۴۹)» فردا سود ندارد اسان را ساعا سعا

حواها

«فَمَا لَهُمْ عَنِ الْمَذْكُورَةِ مَعْصِي (۵۰)» چه رسیدست اسان را که از چس
 سدروی کردا د - ارد «كَانَهُمْ حُمُرٌ مَسْمُورَةٌ (۵۱)» گوی حرا ندرمافند و رساند
 «قَرَّبَ عَنِ قُورَةِ (۵۲)» که ارسر گر جمه نا در دس ارساد گر جمه
 «بَلْ تُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ» بلکه میخواهد هر یکی از مسرکان فرس
 «اَنْ تُوْنِي صُحُفًا مَّسْمُورَةً (۵۳)» که مالن هر یکی نامه ای بدهد گساد و مهر رگره
 «كَلَّا» نو - و نکسداس «بَلْ لَا يُخَافُونَ الْآخِرَةَ (۵۴)» بلکه اسان ارسماحر

می رسند

«كَلَّا لَآ يَذْكُرُهُ» راسی که ان ند دادی اس ر در ناد دادی «فَمَنْ
 سَأَ ذِكْرُهُ (۵۵)» نا هر که حرا هدا ان را ناد دا د ناد کمد

«وَمَنْ يَذْكُرُونَ اِلَّا اَنْ سَأَ اللّٰهَ» را کمند ناد دار د مگر که الله حرا هدا
 «هُوَ اَهْلُ الْقُوَى» از حای آسب و سرای آسب که نر هرد از معصب ار
 «وَاَهْلُ الْمَعْرِه (۵۵)» و حای آسب سرای آسب که نامر رد اوارا که معصب کمد

الموه الثانية

این سور هرا رو - حرفس، در سب رمحا و بدح کلمب بدحا رسن آفب
 حمله به مکه فرو آمد اجماع مفسران و درین سور نك آفب مسح اسب
 «در بی ومن حلق و حد آ» د سان و لیدن المعصره و رآمد علی الحصوص
 س حکم آن عام کسب در و لید رد رار، آگ، مسح کسب آفب سبف و عن انی

ان كعب قال قال رسول الله (ص) «من ورا» نايتها المدبر، اعطى من الاخر عسر حساب بعدد من صدق محمد ركذب به»

«نايتها المدبر» هذا خطاب النبي (ص) و«المدبر» الممد برادعم الماء في الدال لعرب محرجهما والسب فيه ان رسول الله (ص) كان يذهب الى حراء قبل النسو، فلما راى حبريل (ع) في الهرا ارل ما بدا له رجع الى سب حديثه وقال «د بروي د بروي» فدر به قبل القى عليه قطعة فمرل حبريل و قال «نايتها المدبر» بسانه وهذا ر من ارل ما ارل من القرآن قال يحيى بن ابي كسر سالت انا سلمة بن عبد الرحمن عن ارل ما ارل من القرآن فقال «نايتها المدبر» فلب يقولون «اورأنا سم ربك الذي خلق» فقال انوسلمة سالت جابر بن عبد الله عن ذلك فلب له من الذي فلب فقال جابر لا احداث الا ما حدثنا رسول الله (ص)، قال حاور بن حرا سهرافلما فب حراري هبط فودب فطرب عن يميني فلم اسنا ونطرب عن شمالي فلم اسنا فبعت حلقي فلم ارسنا فربعت راسي فاذا هو على العرس في الهواء قال اهل المفسر يعني حبريل (ع) وفي بعض الروايات فبعت رأسي فاذا الرب عروحل على العرس فانب حديثه فقلت «د بروي د بروي» قال فد بروي فربا «نايتها المدبر» عن ان سهاب قال سمع انا سلمة قال احرى جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله (ص) يحدث عن فبر الوحي «فسنا انا امسي سمع صونا من السماء فربعت بصري فاذا الملك لذي حاي حرا فاعد على كرسي في السماء الارض فحسب منه ربنا حمي هوب الى الارض، فحسب اهل فلب وملوني و ملوني و ملوني، فاارل الله «نايتها المدبر» «فم فاندبر» الى قوله «فاهجر» فل معنا لاسم عما امر بك ولا سمع عمل الهوبنا فبذل فم وافض الراحه نبع الرسالة رائندر الكفر موضع المحافه مما هم عليه لسهو جناعي وايد هم عاب اسه و فابعه في الامم الحاله وقل اسماعق المدبر من ال نار رهوالبوب على اندب السعار ما بده فكا به لما آبا فربس رجع الى سب حديثه فبدر سانه اسبراحه الى الموم من الموم فبذل له اها الطالب صرف الادي الدار احلن الادي ر قال عكرمه «نايتها المدبر» بالنسو واسالها فبذل رب هذا الموم فبم به

«وَرَبِّكَ فَكَّرْ» آتَا فَعْدَسَ وَسَانَهُ فَعْطَمَ حَتَّى يَصْعَرَ عِنْدَكَ فِي عَظْمِهِ الْعَدُو وَ
كَدَّ وَمَا عَدَّ دَوْبَهُ

«وَبَانَكَ فَطَهَّرْ» قَالَ فَهَادَهُ وَمَجَاهَدَ أَيْ - بَنَسَكَ فَطَهَّرَ مِنَ الدَّنِّ وَفَكَّنِي عَنْ
النَّفْسِ بِالتَّوْبِ رَهْدًا فِي كَلَامِ الْعَرَبِ كَسَرَ بَعَالَ فِي وَصْفِ الرَّحْلِ بِالصَّدْرِ وَالْوَفَاءُ أَنَّهُ
طَاهَرُ النَّاسِ وَلَمْ يَنْعَدْ لَهُ لَدَيْهِ النَّاسُ قَالَ السَّاعِرُ

وَإِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ لَا نَوْبَ فَاحِرٍ لَسْتُ وَلَا مَنَ عَدْرٍ أُنْفَعُ
وَقَالَ آخَرُ مَدَحَ رَسُولَ اللَّهِ (ص)

صَحِّمَ إِلَّا سَعَهُ مِنْ دَانِهِ هَاسِمٌ قَدَمَا أَرَى الْمَكْرَمَ وَارْدِي
وَمِنْ هَذَا النَّبِ فِي رِوَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) «الْكُفْرُ آءُ رَدَاوٍ وَالْعُظْمَةُ أَرَارٌ» وَقَالَ
صَالِي اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مُسْتَحَانٌ مِنْ مَطْفٍ بِالْعُرْوَةِ الْعُطَافِ الرَّدَاءُ» وَسَمِعْتُ أَنِّي عَنَاسٍ عَنْ
قَوْلِهِ بَعَالِي «وَبَانَكَ فَطَهَّرْ» فَعَالَ لَا يَلْسُهُ عَلَى مَعْبُودِهِ وَلَا عَلَى عَدْرِ وَقَالَ أَنِّي بَنَسْتُ
لَا يَلْسُهُ عَلَى عَدْرِ وَلَا عَلَى ظِلْمٍ وَلَا أَمِ السَّهْوِ وَأَبْرَ طَاهِرٌ وَوَلِ الصَّحَّاحُ «وَبَانَكَ
فَطَهَّرْ» أَيْ - عَمَلُكَ فَاصْلَحْ وَفِي الْحَزَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بَحْسَرُ الْمَرْسِيِّ
بَوَسَهُ الْإِدْرَامَاتُ فَهَمَّا» مَعَى عَمَلُهُ لِصَاحِبِ أَوِ الطَّالِحِ وَوَلِ سَعْدِ بْنِ حَبِيرٍ كَمَى النَّاسَ
عَنِ الْعَلَبِ وَالْمَعْنَى رَفْلِكَ وَبَنَسَكَ فَطَهَّرَ عَمَّا سَوَى اللَّهِ وَقَالَ الْحَسَنُ مَعْنَى وَحَلَفْتُ وَحَسَنُ
وَفِي الْحَزَرِ «حَسَنُ حَلْفِكَ وَلَوْ مَعَ الْكُفَرِ يَنْدَحِلُ دَاخِلُ الْأَرَارِ» وَقَدْ مَعْنَى وَأَهْلَكَ
فَطَهَّرَهُمْ مِنَ الْحَطَايَا بِالْأَرْعَاطِ وَالْمَادَنِ وَالْعَرَبُ سَمِي الْأَهْلَ رِبَا لِنَاسًا قَالَ اللَّهُ بَعَالِي
«هِيَ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَسْمٌ لِبَاسٍ لَهُنَّ» وَقَالَ أَنِّي سَمِعْتُ وَأَدْرِي أَنَّ أَمْرَ مَطَهَّرِ النَّاسِ مِنْ
الْبَحْسَاتِ الَّتِي لَا تَحْرُ الْوَلُوعَ مَعَهَا وَدَلَّكَ أَنَّ الْمَسْرُوكِينَ كَانُوا لَا يَطْهَرُونَ وَلَا يَطْهَرُونَ
بَنَاهُمْ وَقَالَ طَاوُوسٌ مَعْنَى وَبَانَكَ فَصَصَرُ فَإِنْ بَعَصَرَ النَّاسَ يَنْظُرُ لَهَا قَوْلُهُ

«وَالرَّحْرُ» أَهْجَرُ فَرَا أَوْ جَعَرَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ نَعْمُوبٌ وَالرَّحْرُ «بَصْمُ الرِّاءِ
وَفَرَا الْآخَرُونَ يَكْسِرُهَا وَهَمَّا لَعْنَانٌ مَعْنَى وَاحِدٌ وَالْأَدْنَى حَرُّ الْأَوْبَانِ أَيْ -
أَهْجَرُهَا لَأَمْرُهَا وَقَوْلُ «الرَّحْرُ» بِالضَّمِّ الْأَوْبَانُ وَالْكَسْرِ الْعَادَابُ أَيْ - أَحْسَبُ
الْمَعَاصِي وَكُلَّ مَا يَنْصِي إِلَى الْعَادَابِ وَقَوْلُ الرَّحْرِ السُّطَّانُ أَيْ - لَا يَنْطَعُهُ

«ولاتمسن بسكر» اى - لامتط عطيه ليعطى اكبر منها و هذابهى بحرسم للنس (من) حاصه ولعر على جهه التدب والاسحباب وفيل معنا لاسكر عملك فيكون منافاه ، اتما عملك من الله منه عليك ، وفيل لامتسن النبو على الناس فاحد عليها احرا و عرساً من الدنيا وفيل لاصعب ان بسكر من الحبر دليله وراء ابن مسعود ولامتسن ان بسكر

«ولربك فاصبر» اى - فاصبر على طاعه واوامر وبواهبه لاجل نواب الله و قيل فاصبر على ما اودب في داب الله وقيل لوعدا الله رلوجه الله فاصبر على اذا الرساله وبعلم الحق وقيل فاصبر بح موارد الصاء لاجل الله

«فادانمر في الماقور» اى - نفع في الصور وهو العرن الذي يفتح فيه اسرافيل يعنى التفتح الثاني الى يحى عندها الناس فذلك يعنى ذلك المفتح

«يومئذ» يعنى يوم القامه «يوم عسر» سديد على الكافرين بعسره و الامر عليهم عرس عرس

«ذري ومن خلقت وحيداً» ذرا في الوليد بن المعمره المحرومي ، اى - لانهم لاجله وكذا امر الى وقوله «خلقت وحيداً» فيه وجهان احدهما خلصه وحدي لم سار كمي في خلصه احد ، فكون «وحيداً» صا على الحال والثاني ، خلصه وحد لانا صرله معه ولا مال له ولا ولد فكون صاً بوقع الخلق عليه وقيل وحيداً لعر رسد كما نزل فيه رسم اى - ملحق بالقوم اس منهم وقال «الحسن» كان يسمى الواحد في قومه

«وجعل له مالا ممدوداً» اى - كسرا له مدد نابي سنا بعد سىء من العروس والذهب وساسه النى بالطائف قال مقابل كان له سنان بالطائف لامتقطع سارها ساء رلاصفا وقيل المال الممدود الاتعام يمي بالسباح وحد في الارص بالرعى وقيل ارض معله لانهصى لها عله حتى نابي لها اخرى

«وبين يهوداً» اى - حضورا معه بمكة سميع رويهم و سميعون به لانسون عنه في طلب المعاصي لعا وقيل «يهوداً» اى - بقاء سهدون مواضع المحار وبقاع الرال اذا دكر دكر را معه وكانوا عسر وقال مقابل كانوا سبعه ، وه

الولد بن الوليد، وحالد، وعمار، وهام، والعاص، وفس، وعتد سمس
اسلم منهم بلانه حالد، وهام وعمار

«ومهدت له نهدا، ای- بسط له من العس وطول العمر في صحه من السن
مع الراسه في قومه وفيل النهد سهل النصرف في الامور

«ثم نظم» بعدر فعاند وكمر «ثم نظم ان ارد» فحذف لان اول
الكلام بدل عليه، ای- نظم ان ادخله الحنه، وفيل نظم ان ارد من المال الولد
«كلا» ردع ورحر ای- لا يجمع له بعد اليوم من الكمر والمريد من العم
فلم ير بعد رول هدا آيات في نقص من المال والحا والولد وما فصر
«انه كان لانا عسدا» معاندا حاددا لها

«سار هقه صعودا» الارهاق الحمل والكلف والصعود العذاب الساو
والمعنى ساكله مسفه من العذاب لاراحه فيها وفي الحر تكلف ان يصعد عفه
في النار ملساء، فاذا وصع بد عليها داب فاذا رفها عاذب، واذا وصع رحله داب واذا
رفها عاذب وفيل تحدث من امامه بسلاسل الحديد و نصرت من حلقه بمفاع
الحديد فصعدا في ارض عامما فاذا بلغ د وبها رمى به الى اسفلها فذلك دانه ادا
«انه فكر وفدر» سب برول ان آيات يقول معسر ان آت بود که خبريل (ع)

فروآمد و سور «حم ير بل الكتاب من الله العزير العلم عاقر الدب وفانل النوب»
الى قوله «الله المصير» فروآورد ورسول خدا (ص) در مسجدها در مسجود ووليد معمره
فروآف رسول (ص) می بسند رسول خدا ن بداس که ولید می بسود آوار رکسند
وآب نار مسجود ولید را آن عجب آمد نفوم حوس نبي محروم نار گسب،
سرگردان و مسجر اسان را گسب والله که ار محمد ابن سابع سجنی سندم که به
سجن آدميان بود و به سجن دريان، به هنج سر طاف دارد که حسان سجان گود ان
له لخلو وان عليه لطلاو وان اعلا لمعروان اسفله لمعدا واه بعلو وما بعلی
سر من سجنی در آفرین سجنی که آبرا سکرهی است ورونی لاس حون در حب
مبارک در رس حون جسمه آن حباب بر هر سجنی بالا افند و هنج سجن ربنا لایوی
نرسد آنکه سرگردان بخانه حوس ارسد فرنس گفند والله که ولید صابی گسب

و او مهر فرنیس است اکنون همه فرنیس صای سوید، دین خود بگذارید و دین
 محمد ناز گردند و کان بفال للولد و نجاته فرنیس این خبر به یوحهل رسید،
 برحاسب و بنامد عمکس و اندوهکس و لئد کف مالی ازاك حرمنا ناس اخی؟ چه
 افتادست که براس حرن و عمکس می نمم؟ - یوحهل کف و ما بمعنی ان لا حرن؟
 چرا عمکس ناسم و فرنیس میگویند یوحسان محمد را بسند مندهی و آن را
 بر رک میذارن و بنام کوئی نا از فصله طعام اسان بهر ای ردازی! اگر حسن است
 ناهم فرنیس فراهم سوید و برا کفایی حاصل کند نا از طعام اسان بی بار سوی؟
 و لئد حو اس سخن از یوحهل بسند در جسم سد کف الم تعلم فرنیس ای من
 اکرمه مالا و لدا؟ فرنیس را معلوم بست که در عرب ارمی و انگر ر مال و فرزند
 کس بست؟ د فرزند دارم هر یکی کان سخاوت و معدن خود و این اصحاب محمد
 حرد هر گر از طعام سر سوید رافهر و فافه هر گر ناسانسد چه صورت بسند که
 اسان را فصله طعام بود نا بدنگری دهند! بس هر دو برحاسبند و نا جسم فرنیس
 بسند و لئد کف سما که فرنیس اند ندانسد که حال و کار این محمد در عرب
 میسر گشت و موسم تردنگ است عرب آمد و ارحال وی رسید خواب اسان
 چه حراهند داد؟ اگر گویند - وانه است سمارا در عرب کنند که سخن وی سخن
 سخن عافان است و ارحمون در ی همجنس بست و اگر گویند ساعر است، عرب سر
 مگو دایم دست بسند، دانسد که سخن ری سر بست و سما دروع رن سوید و اگر
 گویند کاهن است اسان دایم که د سخن کاهن د کر الله بود و ان سا الله مگو مد
 و محمد ان سا الله سنازگه بد اگر گویند کذاب است اسان قبول نمکند که از
 محمد هر گر دوع بسند ادر د عرب معر فست که هر گر دروع مگو د، س
 فرنیس کمند کون رای رحسب؟ نا انا المعیره؟ و چه گوی و سحسان وی رحه
 پی؟ - او د حرد افتاد ر بفکر میگرد و ا خود مناد احب که در کاروی چه
 عدب کند و چه گوید؟ است که رب العالمین کف «انه فکر و قدر» مگر فی نفسه
 ما به رفه وفا فی همه مادا نمکند ان بفعل فیه وی القرآن فال الله عز و جل

« فصل » اى - لعن وعدت وعوف « كيف قدر »

« ثم قيل كيف قدر » اسمعاهم على وجه التعجب والامكار ، والكرار للما كند
وقيل احدهما لعنيدر العول في محمد والثاني لعنيدر العول في القرآن وقيل
احدهما لعنه عنه الحمون والكهانه والسعر والكذب لاعلى وجه فصد الامان والثاني
لامان صعه السجر له

« ثم نظر » فيما قدر معجها ذلك طر بغير

« ثم عسى وبسر » اى - فص ماس عسبه و اطهر الكراهيه فى وجهه حب
عحر عن العول فهما وقيل كرها فى وحو المومس

ثم ادبر « اى - ولى الى قوميه « واسكر » اى - بكر عن الايمان
فقال ان هذا الاسحر ثور ، اى - ما هذا الذى يقوله محمدا لاسحر ثورى ،

اى - نار قوم عن قوم قالوا له وما السحر؟ قال سىء يكون فى الناس عن علمه
قرنه من المرء ررحه اما اسمر فروس فلان اهله وس فارس وولد وس فلان
واحبه ون فلان ومواله فذلك قوله « ان هذا الاسحر ثور » وان يهسكه ناسه

من مسلميه الكذاب وقيل بره محمد عن حمير وسار وقيل عن اهل نابل
« ان هذا الاقول السمر » اى - ما هذا الا و ن الاسر ملكمه من علام رومى

بكنى انا يهيك كقولوا اما بعلمه سر » قال الله مالى

« ساصيله سقر سراسم ن اسما جهم قيل اسم المذلل الرابع منها و
اسمافه من سقره السمس اى - ادايه

« وما اذرك ماسقر » بفتح لسانها

« لانسقى ولا ندر » اى - لانسقى لحما ولا ندر عظما الا اكله و حطمه

وقيل لانسقى حنا ولا نار مينا كعوله « لا موت فيها ولا نصى »

« لواءة للسر » اى - مسود لها وقيل حرق الجلد حتى سوده والسر جمع

سر رهى طاهر الجلد يقال لاحيه السمس رلوجه ادا عثره

قال ابن كيسان لموح لهم جهم حتى يروها عانا كعوله « وتررب الححم

« عليها سبعة عسر » أى على سعة من الحر به سبعة عسر وقيل سبعة عسر صفا من الملائكة وقيل سبعة عسر صفا منهم وقيل سبعة عسر ملكاً مالكاً ومعها ناسه عسراً في الأربعة عسر كالنور الحافظ وأناسهم كالصاوى يخرج لهم النار من أفواههم ماسس مكنى أحدهم مسر سه ثرعت منهم الرحمة ، ورفع أحدهم سبعين الفا فر منهم حساباً راد من جهنم وقال عمرو بن دينار ان واحداً منهم يدفع بالدفع الواحد في جهنم أكبر من ريعه ومصر فلما نزل الهدى قال ابو جهل رعم ابن ابى كسبه ان حر به النار سبعة عسر واسم الدهماء افجع كل عسر مكنى ان يسطوا بواحد من حرته جهنم فقال ابو الاسود بن كلفة بن حلف الحمصي ، وكان به صف بالهوى انا اكفكم منهم سبعة عسر عسر على طهرى وسبعة على بطنى فاكفوني انهم انيس ، وروى انه قال انا امسى بن ابيكم على الصراط فارفع عسر مكنى الامس وسبعة مكنى الاسر في النار وتمضى لدخل الجنة فابول الله عز وجل

« وما جعلنا اصحاب النار » أى - حر به اصحاب النار - فحدث المصاف الى ماركة لارحالا آدمس فمن ذا الذى يعلب الملائكة والواحد منهم باحد ارواح جميع الخلق وللواحد منهم فو القليل هذا كقول « عليها ملائكة علاط سداد » « وما جعلنا عدبهم » أى - عددهم في القلة « الآفة للذين كفروا » أى - صلاله لهم حتى قالوا فاهم ما قالوا وقيل محبه ليطهر ما يقول كل واحد منهم وبعده « ليسبق الذين اوتوا الكتاب » لانه مكسوف في التورات والانجيل ان حر به جهنم سبعة عسر وقيل لستبعده ان محمداً بنى صادق حين احترهم بما وافق كسهم رهوامى لا يكتسب ولا يقرأ من الكتاب « وترداد الذين آمنوا انما » يعنى من آمن من اهل الكتاب برداد بن صديق بن محمد (ص) وبردادوا يعنى الى بعضهم « ولأولئك الذين اوتوا الكتاب والمؤمنون » أى - لا سكو في ان عددهم على ما احتر به محمد (ص) عن الوحي ان القرآن رافق ما في كتابهم « ولقول الذين في قلوبهم مرض » أى - سگ وبقاى وقال الحسن بن الفضل لمرص في هداية الحلالى لا للعاق لان السور مكنه ولم يكن حسد

نعاى «والكافرون ماذا أراد الله بهذا مثلا» أما قالوا مسر كومة وكفى فى الآله
 مل ولكمهم اسعروا هذا العدد فقالوا لعلهم مل مصروب ر فى حصص حرته النار
 بهذا العدد اقول، احدها ان حهم اطاق سعه ومالك حار النار فى الطمعة الاولى
 وفيها المدنمون من المومنين مرفق بهم الى ان تحلصهم الله منها ثم فى كل طمعه
 منها بله منهم بعدون اهلها بانواع العذاب ومجموعهم سعه عسر، البى سم الله
 الرحمن الرحيم سعه عسر حرفا وعدد الزائنه سعه عسر ملكا فندفع المومنين بكل
 حرف منها واحدا منهم وقد سبب رحمه عسه الثالث ان ساعات الليل والنهار
 اربع وعشرون ساعه، خمس منها جعلت للصلوات الخمس ونصب سح عسر ساعه فمن
 صعبها عذب بسعه عسر ملكا فى النار ومن حفظها بدكر الله د ب كل ساعه عه ملكا
 منهم الرابع جعل الله اواد الارض وهى الحبال سعه عسر حبالا كذلك جعل اواد
 النار سعه عسر ملكا ر رعم هذا القائل ان حبال الارض سعه عسر والباقى سبب
 عنها وقد عذب حبال الارض المسعنه عنها فلبت مانه و سعن حبالا

«كذلك» اى - كما اصل الله من اكر عدد الحره وهدى من صدق
 «كذلك نصل الله من نسا ويهدى من نساء وما نعلم حدود ربك الا هو»
 قال مقاتل هذا حواث انو جهل حن قال اما لمحمد اعوان الاسعه عسر
 قال عطا رما علم حدود ربك الا هو يعنى من الملائكه الذين خلصهم ليعذب اهل
 النار لا يعلم عديهم الا الله، والمعنى ان سعه عسرهم حرته النار ولهم من الاعوان
 والحدود من الملائكه ما لا يعلمهم الا الله عز وجل، وقد لا يعلم جميع الحلائق كهمهم
 وكصبيهم وكمنهم الا الله عز وجل بروى فى بعض الاحبار ان الآدمس مانه
 وخمسه وعشرون صفا مانه منهم فى بلاد الهمد ومنهم ناحوح و ناحوح
 ر نارس ومسل لا يعلم عددهم الا الله كلهم كفار ومصرهم الى النار وانما عسر
 صفا فى اداد الروم منهم السطورنة والعقوية، والملائكه كلهم كفار و
 مصرهم الى النار وسه اصاف فى ناحه المسروق منهم الرؤخ حافان وحلج و حرو
 و صلاب و ائروس وعور كلهم كفار ومصرهم الى النار وسه اصاف

في ناحية المعرب، منهم الرّيح والحش والتوبة والسّطة كلّهم كفار ومصرهم
الى الباء ومى حرء واحد رهم المومنون فالمومنون في الكفار كسعره نساء في
حب بور اسود ثم جمع الآدمس في الجن حرء واحد من عسره احرء ثم جمع
الآدمس رالجن في الساطن حرء واحد من عسر احرء ثم جمع الآدمس والجن
والساطن في ملائكة السماء الدنيا حرء من عسر احرء ثم جمع ما ذكرنا مع
ملائكة السما الدنيا في ملائكة السماء الثّانية حرء من عسر احرء حتى يبلغ سبع
سموات ثم جمع آلامس رالجن والساطن وملائكة سبع سموات في الربانة
حرء من عسر احرء ثم هولا كلّهم في ملائكة الرّحمة حرء من عسر احرء ثم هولا
في الكروتن حرء من عسر احرء، ثم في الروحا من حرء من عسر احرء، ثم في
الحافس حرء من عسر احرء ثم هود في الروح وهم حسن من الملائكة حرء من
عسر احرء هذا قول كعب الاحبار في كعب ذكر حبود الله وقال تعالى
« وما تعلم حيون ربك الا هو » فصحك كعب وقال ان ابا من قوله تعالى
« ربحون ما تعلمون حيا » وما خلقا لابراهيم احد رخلو يحسا خلقا لابراهيم احد
روى الله رالحر خلق لابراهيم احد ثم رجع الى ذكر سفر فقال « وما هي » يعني
البار « لان كرى للمسر » اي الابرار وعطه للخلق رفل يرد بها البار الى
في الباء اي - خلق البار في الدساعة وذكر يرد بها البار في الآحر
رفل يعني الجنة - ذكرى للمسر ليس ان الله حياح الى ناصر ومعنى ، عالي
عن ذلك

« كالا » دع لمن رعم ان حرد لحاحه اليهم وقل ردع لمن رعم انه
يكفى امر الحره فخرج منها هراو جهل وانوا الاسدين وقل معنى « كالا » اي
حقا « والقمر » اسم بالقمر يعني الهلال بعد ناله

« والليل اذ ادبر » فربا نافع رحمة رخص وبعقوب « اد » بعرف
ادبر « ا » فربا الآحر « اد » بالالف « ادبر » بالالف ردر واد رلعان مال
- رال رادبر ادا واد داهما وقل دراء صي وادبر اي - احد في الادبار و

فل دبر حآء بعد الهار وفي دبر نعال دري فلاں وحلمي اى - حاء بعدى وحلمي
 « والصّح اذا اسمر » اى - اصآء وسن ا بها معنى ان سمر لاحدى الكبر و
 الكبر المعطآء واحديها الكبرى^١ وهى جماعه اطماق النار جهنم بم لطي ، بم الحطمة ،
 بم السمر بم سمر بم الححم بم هاوئة ، وفل ان دركه سمر والنار المدكر
 لاحد الدواهي و ا بها لكبر العذاب و فل ان هد الآء لاحدى الكبر
 بذكر الم عذاب الله و فل ان نكد سمر لمحمد (ص) لاحدى الكبر ، اى - لكبر
 من الكناىر

« ندرآ للسر » اى - النار لاحدى الكبر فى حال الانذار والحواف للسر
 و اعماد كراى لانه اراد به العذاب ونحو ان تكون من اب المسه اى - باب
 اندا لهم كفولهم امرا طالق و فل ان درامعق نازل السور على معنى
 « ناآها المدر » فم ندرآ اى - مندرا للسر

« لمن سا » بدل من قوله للسر « منكم ان نقتدم » فى الحر والطاعة
 « او نأحر » عنها فى السر المعصية والمعنى ان الادار قد حصل لكل واحد ممن
 آم او كمر و فل المسه مصله بالله اى - لمن ساء الله « ان نقتدم او نأحر »
 وهذا يهدد من الله راعلا ان نعدم الى الايمان لمحمد (ص) حورى نواب لا يقطع
 ومن بأحر عن الطاعة وكذب محمدا عوف عفانا لا يقطع

« كل نفس بما كسب رهينة » اى - مربيه فى النار كسبها ما حود بعملها
 و فل عند الحساب مرهونه بعملها اما بخلصها واما بوبعها بم اسسى فقال
 « الا اصحاب اليمن » فابهم لسوا مربيهس بدمهم فى النار ولكن نعمر الله
 لهم وهم الدن كا وا على بمن آدم وم المناق حس فال لهم الله ه رلاء فى الحة
 رلا الى و فل هم الدن يُعطون كسبهم ما ماتهم وقال الحسن هم المسلمون
 المحصلون وقال علي بن ابي طالب (ع) هم اطفال المسلمين و قال ابن عباس
 هم الملائكة و فل كل نفس ما حود بكسبها من حر او سر الا من اعتمد على الفصل
 فكل من اعتمد على الكسب فهو ره ن به ومن اعتمد على الفصل فهو عر ما حود

«في حَبَابِ نِسَاءِ لَوْنٍ عَنِ الْمُحْرَمِينَ» اى - سالسوا الملائكة والملائكة سالسوا المحرمين

«ما سَلَكْتُمْ فِي سَفَرٍ» اى - ما ادخلتكم في سفر فاحابوا
و «قالوا لم نك من المصلين» لله يعنى الصلوات المفروضة اى - لم نعتد
وحوبها وفرسها

«ولم نك نطعم المسكين» كانوا يقولون «انطعم من لوسا الله اطعمه»
«وكنا نحوص مع الحائضين» اى - كنا نسرع في الباطل مع السارعين
فه اى - كلما عوى غار بالذحول في الباطل عو بمامعه قال عبد الله اكبر الناس دنوا
بو الصامه اكبرهم حوصا في الباطل و قال النبي (ص) «اكبر الناس دنونا وم
الصامه اكبرهم حرصا في معصية الله

«وكنا نكد يوم الدين» اى - يوم الحرا
«حتى انا انالقيس» هو احد رسل العبرانيين العلم النبي معه يوحد
مع القلب و من اصحاب النبا يومئذ اربعة اصداف وكل واحد من هذ الاربعة كلام
صنف منهم قال الله تعالى

فما سمعهم سقاة الساقين اى - لس لهم من الملائكة والناس سمع قال
عبد الله بن مسعود سمع الملائكة السرور والسهدا والصالحون وجمع الموم من
فلا يسمي في المارا لا بعدنم «قالوا لم نك من المصلين» الى قوله «يوم الدين»
قال عمران بن الحصين الله عنه ناع اكل احد درن هو لا الدين سمعون وعن
ابن قال في رسول الله (ص) ص اهل النبا فع و ن قال فمريهم الرجل من اهل
لحنه فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا
الى رهاب الله فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا
صلى الله عليه وسلم في ل الرحد من اهل النبا فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا
سقاى الله من ماء في النبا فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا فمريهم من اهل النبا
حرجه منها رول ابن عباس (س) سمع ناز مران لم سمع الملائكة

بم الانساء، بم آلاءه بم الاماء بم يقول الله عز وجل بعث رحمتي ولا تدع في النار
الا من حرم عليه الجنة

«فما لهم عن المذكرة معرض» اي - عن تذكر انهم بالقرآن معرضين
والاعراض عن القرآن من وجهين احدهما الحجود والانكار، والآخر ترك العمل
بما فيه وفي الذكر الاسلام والسعي عليه الصلو والسلام «ومعرض» يصع على الحال
«كانهم حمر» جمع حمار «مسيفرة» فرا نافع وابن عامر بفتح الفاء وفرا
الآخرون بكسرها فمن فتح فمعناه مسفر مدعور ومن كسر فمعناه افر نمر و
اسير، بمعنى واحد، كما يقال عجب واسعجب

«فربهم فسوره» يعنى الاسد وفي «كانهم حمر مسيفرة» يعنى العير
في البرية افر قرب من الرما الذين يصدون وعن ابن عباس قال الفسور ذكر
الناس اي - صوهم وحهم وفي الفسور سواء اول الليل ولا يقال لسواد آخر الليل
فسور وفي كل صحم سيد عند العرب فهو فسور وهذا فسور رديني اسلم اي -
قرب من رجال افواة وفي الفسور حمال الصاري قوله

«بل لا تدرك كل امرئ منهم ان يؤتى صحفاً ميسره» هذا حراب الدين قالوا
لن يوم ارفك حتى يزل علمنا كما بنا بقرا كما سألته اليهود ان مرل عليهم كما بنا من
السماء رفا ان عباس كان المسركر يقولون ان كان محمد صادقاً فليصح
عند رأس كل رجل منا صحفه فيها راء من النار كما كان عند رأس كل رجل من
نبي اسرائيل صحفه فيها راء من النار كما كان عند رأس كل رجل من نبي اسرائيل
صحفه فيها دنه وكفاره اذا اصبح قال مظهر الوراء كانوا يبدون ان يوراء
بغير عمل وفي كانوا يقولون محمد ان شرك ان سمعت وما كتب من الله
فيها من الله الى فلان بن فلان ان اسع محمد والصحف الكتب رهي جمع الصحفه
ومسر مسور منسوطه، فقال الله عز وجل

«كلا» ردع عن افراح الكتب وفي اعلم ا هم لا ومن وان جاءهم
الكتاب كموله «ولوا انما ربنا لهم الملائكة» اي - «بل لا تحاقون الاخرة»

ای - لا يحافون عذاب الآخِر ولا يعتدّون وقوعها و کونها والمعنى انهم لو حافوا التّار
وعذاب الآخِر لما اصرحوا هذ الآيات بعد فساد الأدلّه «کلاً» ردع و قسم، ای - حملاً
ابه ند کر ای - القرآن ند کر للحلق و عطفه

« فمن ساء » انعط به و « ذکره » ادبر للحلق

« و ما ندکرون » فرأ نافع و یعقوب ندکرون بالماء و الآخرون بالماء، ای -
لا یؤمنون الا بمسسه الله اراد به فال مقابل « لا ندکرون الا انسا الله » لهم الهدی
« هو اهل التّقی و اهل المعمره » ای - اهل ان یقی محارمه ر اهل ان یعمر لمن
انعا و قل اهل ان یقی فلا یعضی و اهل ان یعمر لمن یعضی ر ی عن نائب عن انس
ان رسول الله (ص) قال فی هذ الآیه « هو اهل التّقی و اهل المعمره » قال ر کم
عروحل اهل ان انعی لا ینسک بی عری و اهل لمن اعی ان ینسک بی ان اعمرله
ر وی عن عبد القدّوس بن نکر قال سمعت محمدا بن الصّرخانی ند کر فی قوله
عروحد « هو اهل التّقی و اهل المعمره » قال اهل ان یعی عدی فان لم
یعمل کمب ان اهل ان اعمرله

المؤنة الثالثة

قوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم »

محبوب اسمی و سم جسمی	ر عب عی و دمب اما
وفی قما ی قسی قما ی	وفی ورا ی و حدب اما

نا حرك نوار ناك بو معرد - رد
نا فیر و عا هر د برا د نسر د
ا ز هر د سر ای سر حو س جر د کر نا گردی ار مند ان در گا سم الله
سا ر گارت سمند ر سعید اند گردی هر جا معای سر با سب و اند سه
د آس محب سورد د ح با او کو فی سه بو ار ح با ار حرد ارد

لك قدم از خود فرانه ما حمال این نام نجات عرب نگشاید و بردلب منحلّی سود
اندو و سادی این نام بود که بر حسب سلیمان ناف ناحقّ واس و طبور و وحوس کمر
خدمت ری بر سید سبطه‌ای از حقیقت این نام رکمر طور ناف طبق طوق از
هم فرو ریح حسب این نام زور فنامت رسول خدا را گوید در ناسفای کرد
آسان کرد که ما ما شمار ندارند و انسان را مانگدار که ما آسان را حمله در حمال
خود میداریم آن سو حمال اهل بو حید اعصاب مغلس، قدم در آس همد و گویند
« بسم الله » آس مگر برد و میگویند « خر ناموس بعد اطفال و رک ناری »

فوله « نا ایها المدثر » ای مر کرافال و منیع افعال، ای مطلع حمال و محار
دوالحال، ای حادر سرب در سر کسند و در کلم انسانست بوسد سد اگر
فرب ما آرزوست « هم » ما واسطع عنک ما سوانا از خود بر حیر وار بر حاسن خود
بر حیر در حرم عرب ما گریر حادر سرب از خود ار کن کلم انسانست از را
دل بردار ما دل صحرانی سود مرع رارد عالم اراد بر هوا طلب بر وار کند آسان
فرب رسد

بر رکی را بر سید که معنی فرب حسب ؟ اگر فرب سد مرحق را
مگویی، عبارت از آسانست و اساز بدو روان خدمتی است در حلول از حلول
نهان، مکاسمی در حقیقت از فر سبه هان، اسمعانی در صحت از خود نهان و اگر
فرب حق مر مد را مگویی، آن به بظاف کفمارست و به عبارت و اساز را بدو
راهست، حر آن سب که خود مگوید حل حلاله « فای فرب » من ناحسه
و ناخواند و نادر نامه بردنکم، در نزدیکی من ساهی جسم ارسندی دور است، و من
از آن نزد یکرم نفس از لب در راست، و من از آن نزد یکرم نه بحر عقل بو
بردنکم که بمع خود در ارب خود در صفت خود بردنکم

پیتر یف گفت « اگر مردمان بود فرب در عاریت بسند همه سوزند و
عاری نور فرب در خود سد سوزد علم فرب در میان ریان و گوس بگنجد، که
آن راهی بگن است و از همراهی آب و گل ریان فرب را بگن است، هر که که

فر - وی بمرد عالم و آدم را چه حای درنگ است
 'ما بو نوی، برا بدین حرف چه کار؟'

کس عن حناست وور عالم برار^۱

«نا ایها المذنب» «قم فاند» ای حیرئل امن وای کریشان سموات وای
 مقرّبان درگا آفرینس ا سار دهند که محمد مصطفی را (ص) لباس سوب
 نه سدید بر مرکت سالت ساندند ای آسمان بو فیدل هاسرور ای مالمعمور
 بو محراب اهل ایمان کرد ای کعبه معظم محترم بوفله سنا اهل اسلام سو ای حاک
 رمن و مسجد اهل «لا اله الا الله» سو که آن مهر عالم را وسند ولد آدم را بن
 خطاط سر بمخصوص کردند که «نا ایها المذنب» «قم فاند» ونگر اطن سری
 که بنسار بن خطاط بمعمر نبود که منگوید صلوات الله وسلامه علیه «کب متاً و آدم
 من الما والعن و ارج الحسد» همور نه آب و نه حاک که حب عهد دول
 نبوت بهار و مهر صلی الله علیه وسلم بر آن حب سسبه، و ارج صدر بست و چهار
 هزار بمعمر بخدمت اسناد و این چهار سر هیک که حاصگن درگا موباند
 صدق فاروق و ذوالنورین و مرثی (ع) صف کسند بن خدمت آن مهر
 و کعب نا ایمان ناک حجر دل صدق و آی و بوسند می ناس نا او در اصلا
 مگر دد رجوب هاسر از من حـ حجار رآرم بو ارج حجر سسه صدق بر
 بالای و نا او آی را نا عهد سکر سن از آنکه جهانشان داند نا هاس
 ناح کرامت بر فو صدق به که خُلف^{۱۱} و ابونکر من طینه واحد و
 فسف دلمو فلم بصر و لوسعی بهلم بصری و نا اسلام و کمر سخاوت بر مد
 و سسه عمر فرو آی را ناس صلح د نا اس طعرا رورگار او کسم که «لوم
 اُنب سعب اعمر» و اخلاص و اح حنا سر به و کمر صابر مد و سسه عثمان
 فرو آی دندار دنا عالم سعب دندارم و این ره کسم که «اولک هم المومنون
 حـ» رای علم بولاس عقل د بوس و در صومعه دل علی سو برفدم انظار می ناس

ما فردا که عمل اسما از در حجر ما در آید، مادر و نگا کسم او از علم آینه سارد
و از عمل دند و در بن آینه نگا کند ما را نارساسد و ما او را این بوضع رسم که
« انب می بمیرله هرون من موسی »

فوله ورتک فکمر، ما محمد حد او بد خود را برر گواردان و برر گوارسان
بذات ار همه حیرها و بعدر ار همه سانبها برر، و بعدر ار همه اذارها برر. نامحمد
همه قدرها در مقابله قدر او عدرس همه حلالها در عالم حلال او روال دان، همه
کمالها در حسب کمال او نقصان و همه دعوبها ناوان، که نا کمال او کس را کمال
نسب، و نا حمال او کس را حمال مسلم نسب الا کل شیء ما حلاله ناطل رها
کرنا او هم کبرنای او دلیل هسی او هم هسی او، عبار از مدح و بیا او
بدسوری او ادداس و ناد کرد او برما و طلب او یکس او نوب او بعماب او
حوایمردی از عربیان را حق گفته که درگا ربونب بطارگا ارواح اسب
و آن درگا را سنار معارف فرو گرفته عرب از بمن و حلالا اسما و فهور و کبرنا
و عظم در صاحب آن حصر و فرو آمد نا هر نامهر می را هر آن ناسد که قصد
وصال آن حصر کند

هر که او را دلی و حانی بود سد میدان عاسقی کوس

کسه گسند عاسقان و هرر سمندسب همکس و س

رحلب عاسقان و هر سوی نسب از قصد دل مگر سوس

« وسانک فطهر » نك قول از او را مفسران آنسب که و فلك فطهر عما

سوی الله ای محمد دل خرد را از اعزاز صافی را در هر چه مادر الله برار سو و دوست
را نکاسو، نا خلق عارب ناس و نا حور سگاه وار ملو آسود رسب این
حطاب آن ود که حون و حی آمد از حق حل ر علاکه

« هم فاندو » خبر و خلق را بدرگا ما دعوی کس ر خاطر وی گدسب که

الحمد لله که ما را این مراتب میان عسرب خود آمد که همه ناما و و ذناب من معر
آمد اندر مرا صدیق کسند حون ر خاطر س این قدر گدسب و این مقدار اعتماد

امداد قصه برگشت هر چند دعوت نس کرد حوسان از وی نفوذ بر بودند و ارفیول
در رر ای عجا با دعوت بود بزدنك سما امن بودم و اکسون که علم رسالت
بدرگا دول ما زدند حبس گسبم^۱

اساعوا لما فی الھی اسمع قصه و کابوا لما سلما و صاوا لما حرا
آری ما آن گسبم که خود خواهم ارعن خوف رجا بر آرم و درعن رجا
خوف بعینه کنیم، کن لما لا نرحو ارحی ملک لما نرحو ای محمد آنها که دل براسان
هادی که بدعوت بو آسا کردند میان بو واسان صد هرا حیمه هجران برسم و
آنها که ناسان امیدداسی میان بو واسان صد هرا رفه وصال بریدیم ای محمد
حوسان و ساز را بر و سرون آوریم با حون از بزدنكان حما سنی دل بردوران بهی
ما نسیدیم که در هر در کون اعتماد بو حرم ما بود، همه را بر بو سرون آوردیم با
در هر دو کون خرامات با بناید همس است حدب یعقوب (ع) حون دل برسر
بها و اعتماد روی کرد رب العر حوسان و فرد کان را رگماست با اریس مدرس
بریدند و بها افکندید و بر رحمد و این همه آن کردیم با سروی از همه رید
کردد و بناید که حون از حوسان رفائی بناید اردوران و سکا گکان اولی بر که بناید
بکسر در را ما رهد^۲ را اعتماد بر ما کند

سر طرفت گفت الهی^۳ درگا آمدم بند و از خواهی عمر بردار خواهی
حوار ای مهربان و بناد س عمر آنکس کس با و بک نفس ای همه بووس ابو
هر گر کی بنید آند کس

۷۵ - سورة القيمة - مکیه

المره الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند دوارح بحساس مهربان
 « لا اُفهم يوم القيمة (۱) » سو گند مجحورم رور رساحر
 « ولا اُفهم بالمقس اللوامه (۲) » و سو گند مجحورم بس نکوهند [حود
 را رگما کاری]

« ابحسب الانسان » می‌سازد این مردم « ان لن نجمع عظامه (۳) » که
 ما و ارام سازیم اندامان و اسجوانهای او [بس آنکه برید و دست کسب] ؟
 « نلی فارین » آری کسم و آن را و انا نامم « علی ان نسوی نابه (۴) »
 بر آنکه راست کسم اندامان او ناسدهای انگسان او همجا که ود
 « بل ثرد الانسان لمحر امامه (۵) » آری مجواهد این مردم که دروع سمرد
 هرچه و راس اوسب [از انگس و رساحر]

« نسل انان يوم القيمة (۶) » می‌رسد که رور رساحر کی ؟
 « فاذا نرق البصر (۷) » آنکا که جسم در جسم حاد روس ساود [در
 حان کندن]

« وحصف القم (۸) » و درجسم او ما ناکا گردد
 « و جمع السمس والقم (۹) » و روروس ناو کسان
 « يقول الانسان يومئذ » مرد میگوید آن رور « ان القم (۱۰) » کجا گرم ؟
 « کلا » گریبرد و مواند « لاور (۱۱) » بنا حای سب او را
 « الی ربك يومئذ المستقر (۱۲) » نا خداود و اسب آن رورسدن و آرامدن
 و از کس

« سوا الانسان يومئذ » آکا کند آن رور [و ناداس دهد] مردم را

« بما قدم واحر (۱۳) » بهره ارس فرساده از کرد و کار، ما ارس حوس
 کداسد ار نهادند نانك
 « بل الانسان على نفسه بصيرة (۱۴) » اس آدمی خود را بك سبسد و دد خود
 بك داند

« ولوالقي معاد نره (۱۵) » و هر حمد که خود را می حب و عذر آرد می سارد
 « لا تجرك له لسانك لتعجل به (۱۶) » زبان خود محسان سبسدن را نه فر آن
 « ان علسا جمعه و قرأه (۱۷) » بر ما که فر آن بر خو اسب و در ناد بودا بم
 « فادأ قرأه » حوس ما بر و حواد بم « فابع قرأه (۱۸) » آنکه بو ار
 مس و ا' مبحوا

« ثم ان علسا نیا به (۱۹) » ر آگا که بر ما که احکام آن سبام حوس را سبدا کسم
 « کلا بل تحبون العاحلة (۲۰) » آری سبامی دوسب دارند اس جهان بردنك
 فرادسب و سبسد بخلق

« ویدرون الآخرة (۲۱) » و جهان سس می گذارند
 « وحوثومند ناصره (۲۲) » رو بهاسب آن روز ارسادی نار
 « انی رتها ناطره (۲۳) » بحداد و حوس گران
 « ووحوه ثومند ناسره (۲۴) » ر رو بهاسب آن روز ار اند و گرفته و
 فراهم کسد

« بطنان ثعل بها فافره (۲۵) » که درسب مبداند که هر چه ر رد
 ناو سوب

« کلا ادا نلع الفراقی (۲۶) » براسی آن وف که حان به مر کردن رسد
 « وفل من راق (۲۷) » و می کد کدام برنك اسب که افسوس کمد ؟
 « وطن انه الفراق (۲۸) » ر بداسب مردم که ار دما می جدا سوب
 « والتم الساق نالسا (۲۹) » رنای اردر کس می سبحدند و گور را سبامند

« اَلِیْ رَبِّکَ یَوْمَکَ الْمَسَاءِ » او را بسوی خداوند بفرستند و با او بپردازند
 « فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَیْ (۳۱) » صدقه و رکن نداد و نماز نکرد
 « وَلَکِنْ کَذَبَ وَیَوْلِیْ (۳۲) » لکن دروغ زن گرفت و از مدبرین رگب
 « ثُمَّ دَهَبَ اِلَیْ اَهْلِهِ نَمِطَیْ (۳۳) » آنکه با کسان خویش بد حرامان
 « اَوَّلِیْ لَکَ فَاوْلِیْ (۳۴) » در رسد آنچه از آن میسر شدی گریز
 « ثُمَّ اَوَّلِیْ لَکَ فَاوْلِیْ (۳۵) » باز در رسد آنچه از آن میسر شدی گریز
 « اِنْجَسَ الْاِنْسَانُ » می ندارد مردم « اِنْ تُرْکَ سُدِّی (۳۶) » که او را
 فرستادند با انکسب و با نرسد ؟

« اَلَمْ یَلْکَ نَظْمَهُ مِنْ مِیْ ثَمَیْ (۳۷) » نه نظمهای دجسب که میکنند
 « ثُمَّ کَانَ مَآءَ مَآءَ » آنکه بر آن حوئی سب « فَحَلَقَ فَمَوَّیْ (۳۸) » حذارند
 و آن را با فریب و صورت و ایدام راس کرد
 « فَحَلَقَ مِنْهُ الرُّوحَ الْاِیْمَ الْاِیْمَ (۳۹) » و از آن دو هم آفرید بروماد
 « اَلْاِنْسَانُ ذَلِکَ یَقْدِرُ عَلٰی اَنْ یُّخْشِ الْمَوْتَ (۴۰) » او که آن را کرد و را
 اسب وفاد را آنکه مردگان را زند کند

الموة الثانية

این سور مدح و ستایش خداوند و کلمه سب و سرسختی و
 دو حرف جمله و همگی و برآمدن با نافع معبران و درین سرر بل آت مسح است
 « لَا یُحَرِّکَ نَهْ لَکَ لَکَ نَهْ » سج ذلک نه له « سَعَرْتُکَ فَاَنْتَ سَیْءٌ »
 و عن ابی بن کعب و ل فار رسول الله (ص) « من فراسر الصامه هذب المرحم و ل
 له يوم الصامه انه کان مومنا يوم الصامه رجاء و وجهه مسر علی و حو الحلاق
 يوم الصامه »

« لَا اَفْهَمَ » « لَا » خلاف بن انسان معاف افسم و احمقه افی مسر لا فعل
 می تا کند للفسم کقول العرب لَا رَیْثَ لَا فَعْلَ کَذَا لَا رَیْثَ مَا فَعْلَ کَذَا رَیْثَ

انها صله كهوله تعالى «للا يعلم اهل الكتاب» اى - لان يعلم اهل الكتاب وقبل
هى رد على منكبرى السبع فانها وان كانت رأس السور فالقرآن متصل ببعضه بعض
كله كالسور الواحد والمعنى لئلا امر كما قلتم «افهم يوم الصمة» انكم
سمعون في الحسن والاعرج وان كسر في رواه القواس عنه «لا فهم يوم الصمة»
بلا الف قبل الهمز

«ولا افهم بالنفس اللوامة» على معنى انه افهم يوم الصامة ولم يفهم
بالنفس اللوامة والصحيح انه افهم بها جميعا ولا صله فلهما قال الشاعر
يدكرت ليلي فاعبرني صانه وكاد صمير القلب لا يقطع

اى - يقطع قال المعبرة بن سبعة يقولون الصامة الصامة وانما صامة احدهم
مونه وسهد علمه حمار فلما دس قال اما هذا فقد قام صامه «والنفس
اللوامة» هى آلى بلوم معها على ما حب وبناى يوم الصامة كل نفس بر او فاجر
بلو نفسها لى على ما فصر ولم يسكن كهوله تعالى «بالنفس قدمت لحنوى»
والفاخر على ما حب كهوله «نا حسرى على ما فرطت في حسبالله» قال سعيد
ان حبير وعكرمة بلوم على الحر والسر ولا صر على السرا والصراء وقال الحسن
هى النفس المومنة قال ان المومن والله ما را الا بلوم نفسه ما اردت كلامى ما اردت
ما كلنى ما اردت تحدث نفسى وان الفاخر بمضى قدم آ لا يحاسب نفسه ولا يعانها
وقال مقاتل هى النفس الكافر ان الكافر بلوم نفسه فى الآخر على ما فرط فى امر الله
فى الدنيا

قوله «انحب الانسان ان لى بجمع عظامه» ابط الكافر ان لى بجمع عظامه
عبد المعب بعد ما صار رميا ابط ان لا مدد على ذلك برب فى عدى بن ربيعة
حلب بنى زهره حبس الاحسن بن سرق الممقى وكان رسول الله (ص) يقول
«الهم اكفى حارى السر» يعنى عدنا والاحسن وذلك ان عدى بن ربيعة اى الى
(ص) فقال نا محمد حدى عن بنو الصامة ملى يكون وكيف امر وحاله ؟ -
فاخر الملى (ص) فقال ا عاصب ذلك اليوم لم اصدفك نا محمد ولم اومن بك او

بجمع الله العظام فانزل الله تعالى

« ان تحسب الانسان » بمعنى الكافر « ان لم يجمع عظامه » بعد نفوذهما ولا هافحه
و معنه بعد الموت ذكر العظام و اراد نفسه كلها، لان العظام قال المفسر لا سوى الحلق
الانسانها و قيل هو خارج على قول المفسر او بجمع الله العظام كقوله « قال من
بجى العظام وهى رمم

« بلى فادرني » اى - مدر استعمال صرف الى الحال والمعنى بلى تهدر على
جمع عظامه وعلى ماهو اعظم من ذلك و هو « ان سوى نابه » فمحل اصابع يديه
ورجله سباً واحداً كحف العبراء كحافر الحمار فلا يمكنه ان يعمل بها سباً ولكننا
ورفنا اصابعه حتى ناحبها ماساء و بعض اداساء و بسط اداساء فحسنا حلقه هذا قول عامه
المفسرين قال الزجاج و ائى فسة معنا طن الكافر انا لا تهدر على جمع عظامه
بلى تهدر ان بعد السلامات على صعرها فمؤلف سبها حتى سوى السان فمن قدر
على جمع صغار العظام فهو على جمع كبارها اقدر

« بل نريد الانسان ليعجز امامه » يقول تعالى ذكر « ما يجهل ان آدم ان ربه
فادر على جمع عظامه بعد الموت ولكنه نريد ان يعجز امامه » اى - بمعنى قدما
قدما فى معاصي الله را كزارسه لا مرع عنها ولا سوب ان مردم بهار آست كه جى داند
كه الله فادرست كه مرد رند كمد لكن مىخواهد كه باطل و معصيت سر در بهد همسه
در ناسند مى رود روى هاد حما كه مى آند و هر چه آند و هر حای كه رسدى هج
واكس و قيل « نريد الانسان ليعجز امامه » لمد الدب و بو حر الموبه يقول
سوف ابون، حتى ناسبه الموت على سراحاله واسوا اعماله مىخواهد ان مردم كه همه
كنا فرانس دارد و وه واس مىدارد، همسه ونه در ناحس مىهد و وعد مىهد
كه سوف ابون اما كمر كك آند و او بر سر معصيت بر مر حالى و بر سر عملى
و قيل « ليعجز امامه » اى - لى كدب بما امامه من العب الحساب يقال للكاذب المكذب
فاخر قال الشاعر

« اعمره اللهم ان كان فجر » اى - كذب

مجاوهند این مردم که هر چه فراموش است از یس و سوز و حساس و جمله احوال
و ساحر در ع سمر د و قال الصحاك هو الآمل نامل و يقول اعش من الدنيا كذا
و كذا و لا بد ذكر الموت

« نسل اناں يوم القمه » اُحد « اناں » من این فادا سدد و رید فيها الالف
و صعب مرصع می، ای - می نگویند الساعه ؟ و می نگویند الب ؟ ساله استعدا و
اسهرأ و نكدسانه قال الله تعالى

« فادا نرق البصر » بکسر الراء علی معنی فرع و بحر و قرأ نافع مع الراء
من الربو ای - شخص بصر عند السرعة و وقوع الهول به حتی لا نکاد نطرف و قال
الکلی عند رونه جهنم نرق اصار الکفار و فی هذا حوات هذا السادل ای - اما
نکون الساعه ادا برو البصر

« و حذف القمر » اظلم و ذهب »

« و جمع الشمس والقمر » ای حده افي دها صوء هما و قيل یجمعان کادما
بوران عفرانم بعد فار فی الحد فیکون نار الله الکبری و قال علی (ع) و انی عباس
یجمعان فی نور الحد و قيل ک را من فواه « ادا الشمس کور » رلم نقل جمع
الشمس لای معنا جمع بينهما و قيل المراد بهما الل و الهما و کمی عن الهما آسموع
الل لآسمه ناس و قل معن آسم که کافر را رف حان کمدن جسم وی در جسم
حانه حیر نماید ا در جسم ی از یک گردد و در رست اردا نکسان ما د
« يقول الانسان » ای - الکافر « یومئذ ان القمر » ای - المهرت لسا ما را
من المعونه

« کلا » ردع عن معنی الفرا « لا ورو » ای - لاحص ولا حرر والورر الحا
اله الانسان من ملحاء و ملحا و حیل

« الی رتک یومئذ المسقر » ای - المسهی ادا حمله مصدر کفوله و ان
الی رتک المسهی ان ال رتک ال ر حمی را سعلنه مکانا فالحمه رالما ای - لا مرل
احدا مبراه الا الله

«سوالانسان نومد بمقدم و آخر» قال ابن مسعود و ابن عباس بمقدم قبل موته من عمل صالح و سبی و آخر بعد موته من سه حسه اوسته بعمل بها و فی رواه عطیه عن ابن عباس بمقدم من المعصه و احرمن الطاعه و قبل مقدم من الدب و احرمن المویه و قبل مقدم من ماله لنفسه و ما احرمنه لوریه و قبل مقدم لدنیا و ما احرل آخربه و هو مسوول عن الجمع لان اللفظ عام و فی الحدیث الصحیح «ما منکم من احد الا سکتلمه ربه لیس سه و سه بر حمان و حجاب بحجه فسطران من منه فلا یری الا مقدم من عمله و سطر اسام منه فلا یری الا مقدم و سطر من دینه فلا یری الا التار بقاء وجهه فامعوا النار و لوسق من

«بل الانسان علی نفسه بصیره» ای - هو علی نفسه بصیر بعمله شاهد علی نفسه و البناء دخل للمعاله كما بفعل رجل ساه و علامه و قبل معا علی نفسه عن صر فحدی الموصوف و اسب الصعه و قبل علی نفسه و بصیر فحدی المصاف ای علم انه فی الدنیا حاحد کافر مدب مُسیء و فی الآ خر بعلم انه ای سئ فعل وان اعذر مگوید آدمی بخود سحبت داناس و ار خود سحبت آگا اسب، مندا د که در دما کافر و واحد و بد کردار و در عینی مندا د که حه آورد ار فعل ند

« و لوالقی معاد نره » و اگر چه حرد را حبب می آرد و عذر ناطل میسارد و گفته اند معاد بر جمع معدا اسب و المعذار السراعه حمیره یعنی آدمی خود را نیک میسازد و هر چند که بس حوس می و راسد رد قرب بر حوس حوس افکند و گفته اند و ار ناد سب المعنی «علی نفسه بصیره» «و لوالقی معاد نره» یعنی این مردم در حوسن نیک داند، اگر بها به نیکند و عذر ناطل نکند و ورد قرب از بس حوس نیکند قبل «بل الانسان علی نفسه بصیره» ای علی نفسه من نفسه رفقاء بر فیه عمله و سهدن علیه نه رهی سمعه و بصیر و ندا ر رحلا و جمع حواره، کفوله «نوم سهد علیهم لسنهم الا نه

«و لوالقی معاد نره» ای - سهد علیه الساهد را راعند و ادلی کل حجه رعدر فلا معنه دلت، فله معنه سهود و حجه مگوید ان آدمی روی فسی اسب

ونكهاى من سا وآكا نا كوس وى مندارد و فردا بروى كوا ود، اكر حه عذر
 نا طل آرد و كوند «انا اطعنا سادسا و كتر آء نا فاصلونا السلا» اس عذر اورا سود
 مدار و عذاب اروى نار ندارد كه رله «يوم لا سمع الظالمين معذرتهم» و قل «ولو القى
 معاذيره» اى - ولو اسل السر لضى ما بعمل فان نفسه شاهد عليه و قل
 «بل الانسان على نفسه بصيرة» اى - من بصرامر يعنى الملكس الكاسس كهوله
 «وان عليكم لحافظين كراماً كاسس» فوله

«لا تحركوه لسانك» اى - لا تحركنا القرآن لسانك اسمعحالا بلفظه كان
 حبرئيل (ع) يقرأ عليه القرآن فقرأ سول الله (ص) معه محافه ان لا يعلب منه و
 كان ساله منه سد فيها الله عن ذلك و قال

«ان علينا جمعه و قرأه» اى - جمعه فى قلبك لقرأ بلسانك

«فادأقرأناه» اى - اذا جمعا فى قلبك و قل اذا قرأ حبرئيل و اصابه الى
 منه على حجه الحصص «فانبع قرأه» اى - اسع و رآه اى اذا قرع حبرئيل من
 قرآه فافرا اب على انر

«ثم ان علينا يياه» هذا مردر - على الكلام الاول ان علينا جمعه و قرآه،
 «ثم آعلينا يياه» اى - علينا ان نس لك احكامه من الحلال و الحرام و نس لك
 معا اذا حفظه و قال الحصص ان علينا ان نحرى به يوم الصامه على اقلنا فى
 الدنيا من الوعد و الوعد و القرآن مصدر كالر حجاب و العفران يقول قرأ قرآء
 و قرآنا، و كان رسول الله (ص) بعد رل هذ الآه اذا انا حبرئيل اطرى فاذا ذهب فرا
 كما وعد الله عز و حل و قل هذا خطاب للعبد يوم الصامه و الهاء يعود الى كتاب
 العبد اى لا يعلل فان علينا ان نجمع افعالنا فى صحفك و قد فعل و علينا ان قرأ
 عليك كتابك

«فادأقرأناه فانبع قرأه» هل عادر سنا ارحموى على ربنا

«ثم ان علينا يياه» انها حراء عليه

«كلام» اصباح كلام «بل يحسون العاجله» وتندرون الاحرة» فرا اهل المد والكوفة يحسون ويندرون بالناء فهما وقرأ الآخرون بالناء ، اى - يحارون الدنيا على المعنى ويعملون لها معنى ككاف مكه ومن قرأ بالناء ، فعلى بعد فقل لهم يا محمد يحسون الدنيا وسهواها ويندرون الدار الآخرة ويعلمها

«وحوه يومئذ» معنى يوم القمامه «ناصره» ناعمه مسرفه حسه نصرب معهم الحبه قال مقاتل نصن بعلوها النور ، يقال بصروحه بصير بصير وبصار قال الله تعالى «يعرف في وحوههم نصره التعم»

«الى ربها ناصر» قال ابن عباس سطرالى ربها عناناً ملاحجاب قال الحسن سطرالى الحالى وحو لها ان نصير وهى سطرالى الحالى روى عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «ان ادنى اهل الحبه مرله لمن نصير الى حراة وارواحه وسرد وممه ، وخدمه مسير الفسه واكرمهم على الله لمن سطرالى وحه مبارك وعالى عدو وعسه» ثم فرا رسول الله (ص) «وحوه يومئذ ناصر» الى ربها ناصر» وعن حاتم قال قال رسول الله (ص) «سحلى رسا عروحل حتى سطرخوا الى وحه فحرون له سحدا فمقول ارفعوا روسكم فليس هذا سوم عناد وعن عمار بن ناسر قال كان من دعاء النبى (ص) «اسالك البطرالى وحه و السوق الى لعانك فى عر صراء مصر ولافسه مصله» وقال اهل العلم البطر اذا قرن بالنوحه وعدى بحرف الحر وهوالى لم يفعل منه الا الروبه والعمان «ووحوة يومئذ ناصر» عاسه ، كالحه كربهه

«نطق» اى - سمن «ان تفعل بها فافره» داهيه عطشه من العذاب والعافى الداهيه العطشه و «الامر السدينى بكسر فافر الطهر ومنه سقى العفره» لا به كسر الفافر لسديه قال ابن رند هى دخول النار وقال الكلبي هى ان يحجب عن ربه الرب عروحل

«كلام» اصباح كلام «اذا نلع الرافي» اى - نلع الروح عبدالعوف الى الرافي ، كسى عنها ولم يقدم ذكرها لان آلايه بدل عليها والرافى جمع رفو وهى العظم المسرف على الصدر وهما رفوان

«وفيل من راق» اى - يقول اهلكه هل من راق يرفعه وهل من طيب يداويه ،
 مسوم من الرقه وفيل ان ملائكة الرب حمله وملائكة العذاب اذا اجتمعوا يقول بعضهم
 لبعض من الذى يرفى بروحه املائكه الرب حمله ام ملائكة العذاب مسوم من الرقى
 «وطيانه الفراق» اى - ومعنى انه معاروف للدنيا روى انسى بن مالك قال
 قال رسول الله (ص) « ان العبد لمعالج كرب الموت وسكرانه وان معاصله سلم
 بعضها على بعض يقول عليك السلام بمعارفى وافارقك الى يوم الصامه »

قوله «والنصف الثاني بالناسق» اى - النصف احدىهما بالآخرى عند الموت
 قال قتادة اما انه اذا صر برحله رحله الاخرى وقال الحسن هما سافا اذا الصفا
 فى الكفن وفيل ما ب رحلا فلم يحمل الى سى وكان عليهما حه الا وفيل
 كسى عن سد الامر بالسواى - اما اول سد امر الآخر و آخر سد امر الدنيا
 فالس بجهرى حسد والملائكة بجهرى درسه فاجمع عليه امر ان سدينا
 وفال انى عطاء اجمع عليه سد معارفه الوطن من الدنيا والاهل ر'الولد
 وسد العدو على ربه عر رحل لا يدرى بماذا يهدم عليه لذلك قال عثمان ما راب
 منطرا الا والعصر اقطع منه لا آخر مزارل الدنيا و اول مزارل الآخر و قال
 يحيى بن معاذ اذا دخل الميت العرفام على سقر فر ارعبه املاك و احد عند راسه
 والباى عند رحله والبال عن نمسه الرابع عن سار فقول الذى عند رأسه
 ناس آدم ارفص الآ حلال وانصب الآ مال ارفص اى يعرف وانصب اى - هرب
 ر يقول الذى عن نمسه ذهب الاموال ونصب الاعمال ويقول الذى عن سار ذهب
 الاسعال ونصب الوبال و ل الذى عند حله طوى لك ان كان كسك من الحلال و
 كتب مسعار بخدمه دى الحلال

«الى ربك توعد بالناسق» اى - مرجع العباد الى حب امر الله اما الى حبه
 راما الى واما الى علس واما الى سجن وفيل يسوق الملائكة روحه الى حب
 امره الله

«فالصدق ولاصلى» برافى ابي جهل ولا معنى ام اى - لم يصدق ككنا
 انه ولا نمسه رلم يصل لله عباد وفيل هو من النصد وقال الحسن هـ من الصدقه

و حسن دحول لا على الماضي تكرار كما يقول لافام ولا فعد ، ولما يقول العرب
لا وحدها حتى سبعا اخرى^١ يقول لا ريد في الدار ولا عمرو

«و لكن كذب و بوني» اي - كذب بالله واعرض عن الامان والطاعة له

«هم ذهب الي اهلكه نمطي» اي - مضى^١ سحر و بحال في مسه حسن وعطه
لبي (ص) بالقرآن سمطي^١ اصله سمطط اي - سمدد والمط هو المذ و يقال اصله
من المط اي - بلوى مطا سحرا و في الخبر اذا مسسم المططباء بمعنى السحر
والجلاء و حذمكم فارس و الروم فعد اقرت الساعة

وله «اولي لك فاولي» هي كلمه بهديد و وعد يقال للمسرور على الهلكه،
روى ابن رسول الله (ص) لقي انا جهل فاحد بعض حسد وقال له «اولي لك فاولي»
فسره القرآن وروى ان انا جهل قال انجوسي با محمد^١ والله ما استطع اسوارك
ان فعلا بي ساء و ابي لاعر من مسي من حبلها فلما كان يوم بدر صرعه الله سر مصرع
و قبله اسوا قبل افعه اساعرا واحهر عليه ان مسعود ركان بي الله (ص) يقول
« ان لكل امه فرعونان فرعون هدا الامه انا جهل » واصل الكلمه من الولي
وهو العرب ناوله ماربعك مانكر فاحذر والكرار ناكيد للوعد ر قبل معا
اك احذر بهذا العذاب واحق واولي^١ يقال للرجل نصه مكرو وسوخته و قبل
معا الولد لك حسن يحيى والولد لك حسن يموت والولد لك حسن يعب والولد
لك حسن يدخل الدار قال الجساء

هممت بنفسي بعض الهه م فاولي لنفسي اولي لها

«انجس الانسان» يعني انا جهل «ان ترك سدي» اي - مهما لا يومر
ولا يهي ولا يعب ولا يحاري عمله و قبل انظر الى لاعتاب على معاصيه و كمر
واندا الرسول (ص) والمومنين وقال الحسن «ترك سدي» اي - سرمد في الدنيا
دائما لا يموت الاسدا من الاصداد يقال اسدي الي^١ معروف وفي الخبر من اسدي^١
اليه معروف فلكافه فان لم يستطع فليسكر و يقول اسدب حاجي وسدبها اي -
اهملها ولم يصبها

«الم نك نطمة من ممي نمي» اي - صب في الرحم فرا انا عمرو و حمص ر

يعقوب نالوا لاجل المني وقرأ الآخرون نالوا لاجل النعمة
 «ثم كان علقه» اي صار المني قطعه دم حامد بعد ان بعس نوما «فخلق قسوى»
 خلعه في الرحم فجعل منه الروح، اي - خلق من مائه اولادا ذكورا واناثا، الس ذلك
 الذي فعل هذا نقادر على ان يحس الموني روى ان رسول الله (ص) كان يقول عند فراء
 هذا آله «بلى والله بلى والله» وروى عن ابي عباس قال من قرأ «لا اقسام يوم القيمة» فادا
 اماما كان او عسر فليقل سبحان ربى الاعلى ومن قرأ «لا اقسام يوم القيمة» فادا
 انهى آخرها فليقل سبحانك اللهم وبلى اماما كان او عسر وعن ابي هريرة قال
 قال رسول الله (ص) «من قرأ منكم «والس والرسون» فانتهى الى آخرها «الس الله
 ناحكم الحاكمين» فليقل بلى وانا على ذلك من الساهدين ومن قرأ «لا اقسام يوم
 القيمة» فانتهى الى «الس ذلك نقادر على ان يحس الموني» فليقل سبحانك
 بلى ومن قرأ «والمرسلات عرفا» فليقل «فماى حدث بعد يومنون» فليقل «آمان الله»

السوة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم حليل حاله بلا اسكال وحماله
 لاعلى احشاء ومبال واقفاله لا باعراص واعمال، وقدره لا بخلاد واحمال، وعلمه
 لا بصرور واسدلال فهو الذى لم يزل ولا يزال ولا يحور عليه الفناء والروال عرب
 صمدى الداب، قدم سمرمدى الصفا مرأى الداب بالانصار بعمه منه ولطفا بالانبار
 في دار العرار

بمالت معبورا بمالت فاهرا	بمالت قدوسا بمالت حالفا
بمالت من رب رفع مكانه	بمالت ررافا وسبع الحلافا
بمالت اوسع البريه برها	بمالت ررافا بمالت ررافا

سام او كه عالى داب است وصافى صفا معدن وممر از من وساب كاسف
 الظلمات سابر السبات محب الدعوان فصل العراب، خالق الارض والسماوات
 رارق الوحوش والحسراب

اي رهر عمود دلم آت حباب وای عسو عسو ومرارا بحاب

کمی سرم‌خان بوی حور صفا؟
 «لا اقسم یوم القمه» رب العالمین قسم ناد میکند برور رسا حیر آن
 روز که سرادفات اسحقای ربوتت نار کسمند و ساط حلال و عظم بگسراند
 و علم حناری بصحراء فهای برون آرند اوان کبریا برکسند میران عدل در
 آویخته و سیاس حروب عرب همه را مدهوس و بهوس کرد ، امسا نا کمال حال خود
 متآمد و حدب علم خود دریافای کرد که «لا علم لنا» ، ملائکه ملکوت متآمد و
 صومعه های عباد خود آس در رد که «ما عدناک حق عبادتک» ، عارفان و مو حدان
 می آمد و از معرف خود سرار گسته که «ما عرفناک حق معرفتک» ای بررگا
 حسرا اگر آن روز فصل او برادست نکرد ای عظمیا مصفا اگر در آن مجمع
 کرم او برافرناد نرسد اگر عیانات او دسگیر نمود ، از طاع بوجه آمد ؟ و ر
 عدل او روی نماد هلاک او بر آنند

پیر طرف کف «الهی دانی که به خود این روزم و نه نکفاب حوس
 سمع هدایت منافرورم از من چه آمد و از کردم چه گساید ؟ طاع من به فوق
 بو حدب من به ذات بو ، بو نه من برعاب بو سکر من نایام بو دکر من نالهام
 بو ، همه بویی من که ام اگر فصل بو نماند من بر چه ام ؟

«ولا اقسم بالنفس اللوامة» از احوال مفران یکی آتیب که نفس لوامه
 نفس بند مومن است که بنوسه برورگار خود بحسر محجود و بر بقصرها خود را
 ملامت میکند و حوسس را می رساند و سم منهد و بحس حفاتر و مدلب در خود
 می بگرد و میگوید

ای نفس حسس هفت سودای
 بر هر سگی که رزم فلان آئی
 ای در را طلب حق ناول قدم فروماد ای نا هزار مرکب میان ماده
 کلف منقطع سد ای با هزار سمع و حراع سر مک موی دولت نادید ، ای در
 حرانه لب افناد و بوی مسک بمسامت نارسد ای با همه عواصا بدریا فروسد
 و هیچ چیر بدست نیاورد و حوسس را برادست بداد ای در آمد و رود نار گسته
 ای بحای سراب سرور سراب غرور خرید و دل و دین بها داد «استبحوا الحو الدنيا

علی‌الآخر ،

سوف نری ادا اتجلی العمار افرس بحک ام حمار

ناکی ار دارالمروری سوحن دارالسرور

ناکی ار دارالمرادی ساحن دارالمرار

ناس نار صدمه صور سراقلی سود

صورب حوب بهان وسرب رسب آسکار

نک سابعه سورو رس مردار حواران نک جهان

نک صدای سورو رس فرعون طبعان صدرار

بررگی را برسدید کدرا از کدام جا است؟ - گفت ارحام یونست حون
 از بو - برگدست ار همه جانبها راهب درری گذرد که ه از عالم سها ب این ندا
 می - ند که ای ما را خواسته ریورری اما نگ دانست ای ما را نامداد و سنانکا
 نادول صاحب خواند ر قد ار کوی ما ناگر گرفته ناگر بر ما نم ، ما مانساری
 ما که ساری ۱۱۴ میل نموا - ود ، ناری از سه ای کم مناس که در صورت بدل است ،
 گرد اگر بقوب بدل بسیم که ناری کسم نای صورت بدل که نارحوس بر کس
 بمعکم حون بند مومن مس ارامه را ر ناصب د کسد و حوری ار روی عبات
 و صاحب سمامی د کنار وی هدر فق او را مدد دهد ، عن فر ب آن نفس لواحه
 نفس مطمئه گردد نا خطاب نا - نفسا کرام واعزاز او را انه همال کند که « ما انها
 النفس المطمئه ا حمی الی ر نک » ای نفس مطمئه و صاحب ما آرامند و آسود
 نا امر را را رس آمدی که ن ار ا د د آی ا مارسی سردرگا ما دل را
 ناسب - هجه دنگر انا مس

حون صدیعا مالود ورا - ساحمد

ح در رس د آن ر نک قد را ا مس

که - ح ن ما سدی ا - حلف نابی ند « وحوه نومد ناصره الی رنها

ناظره ، رسد مومن بدل رسب نار را ح ب کسد و حواهد که ساسه

دست سا گردد مدنی جسم او بنورند، مدنی بر ناس نهند در خانه ای باریک مار دارند، از خمس جدا کنند، بکشدی بکرسنگس مسلا کنند تا صعب و نجف گردد و وطن خوش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست ندارد آنکه بعافیت جسمش بگساید سمعی بسوی سرور د طلی ابروی برند، طعمه گوشت بسوی نهند دست سا معر وی سازد تا خود گوید در کز عالم کرا بود این کرامت که مراسم سمع بسدند من آوار طیل نوای من گوشت مرغ طعمه من، دست سا خای من^۱ رمال این حال خون خواهند که بند مومن را حله جلب و ساند رسرات محبت توساند نوای همس معامله کنند مدنی در چهارده بوار لحد ندارند گرانای از دست و روانی اربای^۲ سمانند ساسی از دند بردارند روزگاری برین صف بگذا د، آنکه ناگا طیل فتاب برند بند از حاك لحد سر رآرد جسم بگساید ر بهس بند «سعی» و رهم ساند بهم «دنا فراموش کنند سراب وصل رس کند بر مائد خلد بسند حسانکه آن نار جسم بار کند خود را بردست سا بند، بند مومن جسم بار کند خود را بمعقد صدق بند، سلام ملک • سود دندا ملک بند بند میان طوی و رلفی و حسی سادان و ناران در حلال و جمال حق گران است که رب العالمین فرمود «و حوه یومند ناصرۃ الی رنها ناطرة» رو بهای مومنان و مطمنان رو بهای صدقان و سهدان رو بهای عاشقان و مسافان حرن ما در فسان خون آفتاب رحسان سادان رماران می گردند بخدار د چهارمان راز د دوسان و دلگسای مسافان ح س ردری که روز و صالت سادی آن ردری ماناس دول آن روز مکر است روز ر واصل روز عطا و ران ردر نظر در الحلال روز سادی و سروری رهی باقی و مملی^۳ سافی و از حساب کرم ندای کرامت روان، که «الدا دار کم و انا حار کم»

پیر طرف گف «بهر عاف در بهس سه حر است سماع و سراب و دیدار سماع را گف «بهم فی روصه بحرون» سراب را گف «سفهم رهم سر ااطه را» د دار را گف «و حوه یومند ناصرۃ الی رنها ناطرة سماع بهر

کوس، سراب بهر لب، دندار بهر دنده سماع واحدان را، سراب عاسقان را
 دندار محبتان را سماع طرب فراسد، سراب ریان گساید، دندار صفت ریناند
 سماع مظلوم بعد کند سراب راز حلو کند، دندار عارف را فرد کند سماع را
 همب اندام رهی کوس حوس ساهی اوسب سراب همه بوس دندار را رب هر موی
 دندهای روس

۷۶ - سورة الانسان (الذهر) - مكية

النوبة الاولى

فوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» سام خداوند فراح بحساس مهربان
 «هل انى على الانسان» ناس و رآمد بر مردم «حين من الذهر» هکامی
 ار کسی «لم يكن ساءاً مذكوراً (۱)» که او حسری ناد کرد و ناد کردنى نمود
 «انا خلقنا الانسان» سا فریدم ما ابن مردم را «من نقطة امساح» از
 نقطه‌ای آمیخته «نملیه» ما می آرما سم او را «وجعلناه سمعاً نصراً (۲)» او را
 سواى سا کردم

«انا هدناه السبل» ما را نمودم مردم را و بر را داسم «أما ساكراً
 وأما كفوراً (۳)» هر یکی را راهی نمودم، اردورا، ناسپاس دار ناسپاس
 «انا أعبد بالكافرين» ساحسم ما کافران را «سلاسل واعلالا وسعيراً (۴)»
 رنجورها وعلها و آس

«ان الاثر از سر ثون» سکان و مهربانان می آسامند «من کاس» ارحامی
 [بر می] «کان مرا حها کافوراً (۵)» حامی که آمیغ آن کافور اس

«عسائر بها عباد الله» ارحسمة ای که می آسامند^۱ از آن سدگان الله
 «نمحر و بها نمحر (۶)» می روانند آن روا سدی^۲ [حنا که الله خواهد در نال و نسب]
 «نوفون نالدر» بدر فیهها و در دل کرد هامگرارید «و بحافون نوماً»
 و می برسند از دوری «کان سره مستطراً (۷)» که سد آن دور هر حامی و
 بهر کسی رسد

«و نطعمون الطعام على حه» و طعام دهند در و ف ناز و سکی «مسکناً
 و نسماً و اسراً (۸)» دروس را، و بی بدر را و رندای و گرفتار را

«أَنَا تُطْعِمُكُمْ لَوْحَهُ الْإِلَهِ» [درد لها میگویند] شما را که طعام میدهم^۴ از بهر
 خدا میدهم امیدندیداروناداس اورا «لَا تُرِيدُكُمْ حَرَّاءَ وَلَا سُكُورًا» [دردل خود
 می گویند] ارسما ناداس نمی خواهم و نه سپاس داری و نه نار کف
 «أَنَا بِحَافٍ مِنْ رَبِّهَا» مای برسم ارحناوند حوس نوما عوسا فمظنرا (۱)

در روزی بر سر صعب سحر

«فَوْقَهُمُ الْإِلَهُ» نار داس الله ارسا «سَرْدُكَ الْيَوْمَ» بد آن روز
 «وَلَقَدْهُمْ نَصْرَةً وَسُرُورًا» (۱۱) و اسان را داد نار کی روی و سادی دل
 و حراهم بها صروا و ناداس داد اسان را مسکسانی که می کردند
 «حَبَّةٌ وَحَرُّنَا» (۱۲) بهس و حامه حر بر

«مَكْسٍ فِيهَا عَلَى الْأَرَابِ» بکه رد گان در آن بهس رحله ها لا نرون
 «فِيهَا سَمَاءٌ وَ لَارْمَهْر نرا» (۱۳) نه آفات بسند در آن و نه سرما
 «وَدَانِهِ عَلَيْهِمُ طَائِفًا» نردك ناسان سانه های آن «وَدُلَّابِ قُطُوفُهَا
 لَدَلًا (۱)» و حندن ممو هادسها را نردنك و آسان

«وَبَطَافٍ عَلَيْهِمْ» می گردانند بر سرهای اسان «نَائِيَةً مِنْ قِصَّةِ» برانه های
 سمن «وَأَكْوَابِ كَاتِبِ فَوَازِنَا» (۱۵) برانه ها ار آنکسه
 «فَوَازِنِ مِنْ قِصَّةِ» آنکسه های که گونی سم اسب «فَدَرُوهَا بَمَدْنَرَا» (۱۶)
 ناسب اسان بر ادا ر - اب راسب کرد اند

«وَتُسَمُّونَ فِيهَا كَأَسَاءَ» می آسما بسداسان را می ارحام گان مر اَحْهَارِ حِسْلَا (۱۷)
 آمع آن می ر حسل اسب

«عَسَاءُ فِيهَا تُسَمُّ سِلْسِلَا» (۱۸) حسمه ای اسب در بهس که آن را سلسل

حواند

«وَبَطُوفٍ عَلَيْهِمْ» و بخدمت می گردد ر اسان «وَلَدَانِ» علامی حون
 کرد گان راد مُجَلَّدُونَ آراسگاک حاد حه ان «اِذَا رَأَيْتَهُمْ» حون اسان

را سی «حَسْبُهُمْ لَوْلَا مَسْوَرٌ» بنداری که مرواریدانید سطر گسسته و در بهشت
براکند

«وَادَّ رَابِ ثَمَّ» و چون سی آنجا «رَابِ بَعْمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا» (۲)

نارسی و نادساهی حاوید

«عَالِيَهُمْ» دور ر^۲ حامه اسان «نَبَاتٌ سُدُسٌ حُصْرٌ» حامه های سدس سر
«وَأَسْبَرُ» و دبای سر «وَحَلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِصَّةٍ» و ربور کند بر اسان دسسه
های سمس «وَسَقَنَهُمْ وَثَنَهُمْ» و آسامانید اسان را حداو داسان «سِرَاطٌ ظُهُورًا» (۲۱)
سرائی نال

«إِنْ هَذَا كَانَ لَكُمْ حَرًّا» این سماراناداس است «وَكُلٌّ سَعْيَكُمْ مَكْشُورًا» (۲۲)

ر بح که می ردید بدبرمه و سمدید و این ناداس ساسنداری آن

«إِنَّا نَحْنُ نَرَبُّكُمَا عَلٰى الْقُرْآنِ نَزَّلْنَاهُ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ» ما که مانم فرو فرسادم ربو

این قرآن فرو فرسادبی

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» سکسانی کن داوری کردی حداوید حوس را

نام او «وَلَا تَطِعْ مِهِمْ إِنَّمَا أَوْكُفُّوا» (۲) «وَأَرْسَانُ» بر کار دروع رن رافرمان
بر و ه ناسان ماکروید را

«وَادَّكَرَامِ رَبِّكَ» و ناد کن حداو دحوس را نام او «نُكْرَةً وَأَصْلًا» (۲۵)

نامداد و سانگا

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ» و ارسد لحنی ماکر کن او «وَسُجَّدٌ لِّلَّهِ طَوِيلًا» (۲۶)

وسهای درار اورا برسد وسای

«إِنْ هَؤُلَاءِ نَحْوُ الْعَاحِلَةِ» اسان ان حهان سماند را دوس می دا د

«وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا نَصْلًا» (۲۱) ر مس حه س را درری گران می گدا د
فراموس کرد

«يَحْنُ حُلْمُهُمْ» ما آفریدم اسان ا «وَصَدَّ نَأْسُهُمْ» و آفرمس اسان

سحب بستیم با آفریس و اندامان بر حای می بود « واداسنا » و اگر حواهم
 « نَدَلْنَا اِمَالَهُمْ تَدْنَا » (۲۸) اسان را بحون اسان حر از اسان بدل کمم
 « اَنْ هَدَه نَد كَرَهُ » ان بنعام ناد کردی اس « فَمِنْ سَاءَ اِنْجِدْ اِلَى رَبِّهِ سَلَا » (۲۹)
 با هر که حواهد سوی خداوند حوس راهی نکرد
 « وَمَا سَاءَ وَاِلَّا اِنْ يَسَاءَ اللّٰهُ » و بحواهد مگر که الله حواهد « اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً
 حَكِيماً » (۳۰) الله دانای اس راس راس راسگار
 « نُدْحِلُ مِنْ سَاءَ فِی رَحْمَتِهِ » می در آرد اورا که حواهد در بحسان حوس
 « وَالظَّالِمِ اَعْدَلُهُمْ عَدَا اَنَا اَلْمَا » (۳۱) و سیمگاران را ساح عدای درد نمای

السورة الثانية

این سور هرا در مسحا و حها حرف سب دوسب رحهل کلم سى و بك آت
 معاهد و فتاده كفسد این سور مدنی اس به مدنه ورو آمد عطا كف
 مكى اس به مكه ورو آمد حص كف و عكرمه بك آه ارس سور به مكه ورو
 آمد « فاصبر لحكم ربك ولا تطع منهم اُنبأ او كموراً » و نافی به مدنه ورو
 آمد قومی كفسد اراول سور با « انا نحن ربك القرا ان » به مكه ورو آمد
 و نافی به مدنه ، و درین سور سه آت مسوح اسب اطعام اسر المر كس مسوح
 بآ به السف « فاصبر لحكم ربك » معنی الصبر مسوح بآ به السف « فمِنْ سَاءَ اِنْجِدْ
 اِلَى رَبِّهِ سَلَا » مسوح بقوله « وَمَا سَاءَ وَاِلَّا اِنْ يَسَاءَ اللّٰهُ » و عن ابی بن كعب
 قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور « هل انى » كان حرا و على الله حبه و حريرا
 قوله « هل انى » على الانسان » هذا اسمها ، يعبر و المعنى الم باب و قيل « هل »
 هاها بمعنى قد ، و هى كلمه وضع موضع العبر ك ما يقول لانسان قد كافاه على حمانه
 هلو فبك ما مسحه ؛ نظير قوله « هل يوب الكفار ما كانوا يفعلون » و « الانسان »
 آدم (ع) « حص من الدهر » اى - فدانى عليه زمان من الدهر لم يكن له ذكر

وان كان سبباً لانه كان برانا وطبما اولاً لا يدكر ولا يعرف ولا يدري ما اسمه ولا ما مراده
 ثم نصح فيه الزوج فصار مذكورا للحلق والملايكة معروفاً لهم روى في التفسير ان
 آدم كان مطروحاً بين مكة والطائف حسداً لاروح فيه اربعين سنة، ثم من حماء
 مسجون اربعين سنة، ثم من صلصال اربعين سنة ثم حلقه بعد ما كان وعشرين سنة وروى
 ان عمر سمع رجلاً يقرأ هذا الآيه «ثم تكفى سبأ مذكورا» فقال عمر لنبها نقب،
 يريد لنبه يعنى على ما كان وقبل الانسان موآدم والحسن مد لنبه في بطن امه سمعه
 اسهر الى ان صار سبأ مذكورا ويحمل ان «الانسان» عام و«حسن من الدھر»
 زمان، فمن الرسل بعد عيسى (ع) «ثم تكفى سبأ مذكورا» اى - لم يدكر
 نوحى ولا نبى الهم رسول فى تلك المد

«انا خلقنا الانسان» يعنى اولاد آدم «من بطة» اى - منى الرجل ومنى
 المرأة «امساح» احلاط يعنى ماء الرجل وماء المرأة يخلطان فى الرحم فيكون منهما
 الولد، فماء الرجل اسخن عظم وما المرأة اصفر رقيق فابهما علاصاحه كان السبه له
 وما كان من عصب وعظم فمن بطة الرجل وما كان من لحم ودم فمن ما المرأة وفى
 الحبر «ما من مولود الا وقد در على بطة من بربه حمرته كل واحد منهما مسح
 بالآخر و«امساح» جمع مسح وقبل جمع مسح يقال مسح السبى اى خلطه
 وصف البطة بالامساح وهى جمع لان البطة فى معنى الطف كما ان الانسان فى
 معنى الانس لاتهما جميعا من اسماء الاحسان وقال ابن مسعود الامساح العروق
 التى رى فى البطة وقال الحسن من بطة مسح بدم وهو دم الحنطة، فاذا حبل اربع
 الحصن وقال قتادة هى اطوار الحلق بطة من علفه ثم مصبه ثم عظماً ثم نكسو
 لحماً ثم ينسجه حلماً آخر وقال ابن عيسى الامساح الاحلاط من الطابع الى
 ركب عليها الحصان من الحرار والبرود والظوبة والسوسة «نسبه» اى - تحسره
 بالامر والبهى وقبل فيه بدم وناحر اى - «جعلناه صمغاً بصرأ» لنسبه
 لان الانسلاء لا يقع الا بعد تمام الحلقه والله عز وجل سلبى لبحر ما علم من عند
 فرا وبره

« أَنَاهِدْنَاهُ السَّيْلَ » أى - سَنَاهُ سَيْلَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْهَدْيُ وَالضَّلَالَةُ وَعَرَفْنَا طَرِيقَ الْحَبْرِ وَالسَّيْرِ كَقَوْلِهِ « وَهَدَيْنَا الْجَدِينَ » « أَمَّا سَكْرَاءُ » بِمَوْضِعِهَا أَيْ « وَأَمَّا كَعُورَاءُ » بِجَدَلَانَا أَيْ - حَلَقْنَا سَمًا أَوْ سَعْدَنَا عَلَى مَا أَرَدْنَا وَقِيلَ مَعْنَى الْكَلَامِ الْحَرَاءُ ، بِمَعْنَى سَمَاءٍ لِهَمِ الطَّرِيقِ أَنْ يَسْكُرَ أَوْ كَفَرَ وَالسَّائِكِرُ الْمُؤْمِنُ ، سَكْرُ الْمَنَعَمِ بِعَمَلِهِ وَعَمَلُهُ وَالْكَفُورُ الْكَافِرُ كَفَرَ الْمَنَعَمُ بِعَمَلِهِ وَعَمَلُهُ وَالسَّكْرُ فِي الْقُرْآنِ بِمَعْنَى الْإِيمَانِ كَسَرَ وَالْكَفْرَانُ بِمَعْنَى الْكُفْرِ كَسَرَ ، وَهُوَ صَرِيحٌ فِي قَوْلِهِ نَعَالِي « أَنْ يَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَسَىٰ أَنْ يَكْفُرَ » إِلَى قَوْلِهِ « نَرِصَهُ لَكُمْ » ثُمَّ سَمَاءٌ لِلْمَرْبِ بِمَعْنَى فَعَالٍ « أَنَا أَعْبَدُنَا لِلْكَافِرِينَ سُلَاسِلَ » بِمَعْنَى فِي حَبْلِهِمْ كُلِّ سُلْسُلَةٍ سَعُونَ دِرَاعًا فَرَأَى نَافِعٌ وَالتَّكْسَانِي وَابْنُ تَكْرَعٍ عَاصِمٌ « سُلَاسِلًا » « فَوَازَ نَرَاءُ » قَوَارِيرًا كَلْهِنْ نَامَاتٍ أَلْفٌ فِي الْإِفْرِجَانِ لِيُؤْصَلَ فِي الْوَصْلِ وَفَرَأَى ابْنُ كَسَرَ « فَوَازَ نَرَاءُ » أَوَّلِي الْأَلْفِ فِي الْوَقْفِ وَلَا يُؤْصَلُ فِي الْوَصْلِ وَسُلَاسِلُ الْبَاءِ لَا أَلْفَ وَلَا يَوْسَ وَفَرَأَى ابْنُ عَمْرٍو وَابْنُ عَامِرٍ وَحَفْصٌ سُلَاسِلًا وَفَوَازَ نَرَاءُ أَوَّلِي الْأَلْفِ فِي الْوَقْفِ وَبِعَرَبِيٍّ فِي الْوَصْلِ وَفَوَازَ نَرَاءُ بِعَرَبِيٍّ وَلَا يُؤْصَلُ وَلَا يَوْسَ وَ« أَعْلَالًا » جَمْعُ عَلٍ وَهُوَ الْعِدَالَةُ بِجَمْعِ السَّيْلِ وَالْعَمَى « وَسَعِيرَاءُ » نَارٌ مَوْجِدَةٌ

« أَنْ الْأَنْزَارَ » بِمَعْنَى الْمُؤْمِنِينَ الصَّادِقِينَ فِي إِيْمَانِهِمْ الْمُطْعَمِينَ لِرَبِّهِمْ وَاحِدُهُمْ نَارٌ ، مِثْلُ سَاهِدٍ وَاسْهَادٍ وَنَاصِرٍ وَانْصَارٍ وَنَارٌ أَيْضًا مِثْلُ نَهْرٍ وَانْهَارٍ « نَسْرِيُونَ » فِي الْآخِرِ « مِنْ كَأْسٍ » مِمَّنْ شَرِبَ أَيْ - حَمْرًا بِحَدِيثِهَا « كَأْسًا » وَبَرْدِهَا أَيْ « كَأْسٌ مَرَا حِجَاهَا كَافُورَاءُ » أَيْ - مَرَحَ لِهَمِّ الْكَافُورِ لِرَدِّ وَعَدُوِّهِ وَطَبَّ عَرَفَهُ وَقِيلَ يَحْلُطُ بِرَاحَةِ الْكَافُورِ وَبِحَمِّ الْمَسْكَ وَفَالْأَهْلُ الْمَعَانِي أَرَادَ كَأْسَ الْكَافُورِ فِي نَاصِهِ وَطَبَّ رِجْلَهُ وَبَرْدَ لَابِ الْكَافُورِ لَا يَسْرُبُ كَقَوْلِهِ « حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا » أَيْ - كِنَارًا وَفَالْأَهْلُ كَسَانُ طَبَّ الْكَافُورِ وَالْمَسْكَ وَالرَّحِيلُ وَقَالَ الْوَاسِطِيُّ لَمَّا احْتَلَفَ أَحَدُهُمْ فِي الْأَمْرِ احْتَلَفَ أَسْرِبُهُمْ فِي الْآخِرِ « كَأْسُ الْكَافُورِ يَرُدُّ الدُّنْيَا فِي صَدُورِهِ وَفِي لَهْ

« عَسَا » يَصُبُّ عَلَى الْبَدَلِ مِنَ الْكَافُورِ وَقِيلَ يَصُبُّ عَلَى الْحَالِ وَقِيلَ يَصُبُّ

على المدح وقبل من عس وقوله « بها » الباء رناد وصله، اى - سربها وقبل
الباء بمعنى من، اى - سرب منها « عباد الله تفخرو بها تفخيرا » اى - يسقونها
فى حنايهم ومباركهم ويعودونها حب ساوا من قصورهم وعرفهم، كمن يكون له بهر
فى الدنيا تفخروا بها وهاها الى حب رند وقبل هي عس فى دارالتى (ص)
تفخر الى دور الانشاء عليهم السلام المومنين به وصف هولاء وذكر حالهم فى
الدنيا فقال تعالى

« يوقون بالنذر » قال قتادة معنى بما فرض الله تعالى عليهم من الصلوة
والركو الحج رعرها من الواحات وقال مجاهد ر عكرمه ادا دروا فى طاعة
الله رفوا به رقى الحصر عن رسول الله (ص) قال « من د ان يطع الله فليطعه ومن
يدر ان معي الله فلا يخش » وبهى رسول الله (ص) عن النذر وامر بالوفاء به ومعنى النذر
الانحباب و« يوقون يوما » اى عقوبه يوم كان سره مستظرا، اى - فاسا ممندا
مسترا وهو يوم الصامه يقال اسطار الصبح ادا امند واسر قال مقاتل كان سر
فاسا فى السموات فاسف ر ما قرب الكواكب و كسورب الشمس والعمر و فرعه
الملائكة وفى الارض سفت الحبال وعار المنا و كسر كذ سى على الارض من
حبيل رساء

« ونطعمون الطعام على حبه » اى - على حبهم انا و حاجتهم اليه فى حال
الصق والجوع وقله الصعام وقبل على حب الاطعام وقبل على حب الله
عز وجل مسكنا فصرا لامل له وبما صعبا لابل له واسرا قال
مجاهد وسعيد بن جسر وعطا هو المسجون من اهل القبلة بحس فى حق
وقال قتادة امر الله بالاسراء ان بحس اليهم وان اسرا هم يومئذ لاهل الترك فاحوك
المسلم احق ان يطعمه وقبل الاسر المملوك وقبل المرا لقول التى (ص)
انه الله فى الساء فاهن عندكم عوان

ابن عباس كفف ابن آتب درسا امر المومنين على (ع) فروآمد و حائدا ان
وى رسب آن بود كه حس وحسن عليهما السلام هر دو شمار سد د رسرل حندا

(ص) بنیاد است اسان سد ، ماحمی ناران گمید دنا نا الحس لویندرب علی ولدنک
 ندرا ، اگر ندری کمی رامند عاف و سعای فرندان مگر صواب ناسد علی (ع)
 ندر کرد که اگر فرندان مرا ارس نزاری سفا آید و عاف بود ، سکر آن را
 سه روز روزه دارم ، بفرما الی الله عزوجل و طلبنا لمرصانه فاطمه رهرا علیها السلام
 همس کرد سه روز روزه ندر بر جود واجب کرد کسر کی داسمد نام وی قصه
 بر موافق استان همس ندر کرد ان بر آسندای مهابت صلی الله علیه و آله انام سکر اس
 رب العالمین اسان را عاف و صبح داد ، و اسان بوفاء ندر ناز آمدید و روز
 داسمد ، و در خانه اسان هیچ طعام نه که روز گسایند علی مرتضی (ع) ار جودی
 حشری نام وی سمعون فرس حواس آن جهود سه صاع جو بفرس بوی داد
 فاطمه رهرا علیها السلام ار آن حو یک صاع ناسد آب آرد کرد و صبح فرس
 ار آن صبح و ف افطار فراس نهادید نا خورد مسکمی فرا در سرای آمد آن
 ساعت و کف

السلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکن من مساکن المسلمین، اطعموبی
 اطعمکم الله من موائد الجنة سخن دروس سمع علی (ع) رسد علی (ع) روی فرا
 فاطمه علیهما السلام کرد کف

فاطم دات المجد والبقی	نا سه حر الناس اجمعین
اما برن الناس المسکن	قدقام بالناب له حسن
سکوالی الله و مسکن	سکوا لنا حایع حرس

فاطمه علیها السلام اورا جواب داد

امر له نا بن عم سمع طاعه	ما بی من لوم و لاصراعه
ارحو ادا استع دنا مجاعه	الحق بالاحار والجماعه

و ادخل السلدولی سفاعه

آنکه طعام که نس نهاد بود حمله دروس دادید و بر گرسنگی صبر

کردید، تا دیگر روز فاطمه علیها السلام صاعی دیگر جو آورد کرد و آں نان بحب
 حوسب در آمد؛ و ف اقطاع درس نهادند، سبی ار اولاد مهاجران بر در ناسناد
 کف السلام علیکم نا اهل بیت محمد (ص) سب من اولاد المهاجرین اسسجد والدی
 يوم العقه اطعمونی اطعمکم الله من موائد الحبه علی حوسب سجن آن سب سجد
 روی فرا فاطمه کرد علیهما السلام کف

فاطمه بنت السید الکریم	قد جاءنا الله بندا السب
من برحم الو فهو رحم	موعد فی حبه النعم
فاطمه علیها السلام حوا داد	

ا سی لاعطه ولا انالی	و اویر الله علی عالی
امسوا حنا را هم اسالی	اصغر هم یصل فی العالی

همچنان طعام که درس ود، حمله سبم دادند وجود کرسه حفسد دیگر
 روز آن صاع که ماند بود فاطمه علیها السلام آن را آورد کرد و نان بحب و وف
 خوردن اسیری بر در سرای اسناد کف السلام علیکم نا اهل بیت السوء اطعمونی
 اطعمکم الله من موائد الحبه آن طعام ناسر دادند سه روز بگدست که اهل بیت
 علی (ع) هیچ طعام خوردند و بر کرسی صبر کردند و آن ماحصر که بود انار
 کردند مرد درویش را و سبم را و اسیر را نارب العالمین درساں اسان آب فرساد
 «و یطعمون الطعام علی حبه مسکاً و سماً و اسراً»

فوله «أما یطعمکم لوجه الله» هد حکانه عن عفود القلب و الامان و العول
 هاهنا مصر، یعنی و یقولون فی انفسهم «أما یطعمکم لوجه الله» ای - لطلب وابه
 ولژیة «لا یرد منکم حرآ» ای - مکافا «ولا سکورا» ای - سکر، می
 ولان سبی نه علما السکور مصدر کالعفود والدحول والخرج قال مجاهد و
 سعید بن جحر ایهلم سکلموا به ولكن علم الله ذلك من فلو بهم فاسی علیهم

«انا نحاف من ربنا یوماً» ای - عفوه یوما «عوساً» ای - صفا کرها
 بعض فیه الوحو من هوله وسنده و سب العوس الی الموم کما یقال یوم صام رلیل

نام وفيل وصف اليوم بالعوس معافيه من السد « فمطر ترآ » سديدا غليظاً اسد
مانكور من الآنا واطوله في اللاء سبل الحص عن الفمطر، فقال سبحانه الله
ما اسد اسمه و هو اسد من اسمه وفيل العوس والفمطر كلالهما من صفه وجه
الاسان في ذلك اليوم، العوس بالسفس والفمطر بعفس الحبه رالحاحس

« فوقهم الله سر ذلك اليوم » يعنى الذين يحافون « ولقهم بصره وسرورآ »

اى اعطاهم « نصره » فى وحوهم و « سرورآ » فى فلههم

« وحر اهرهم بناصر و » على طاعه الله واحمبات معافيه وفيل على ماصروا

على العفر والصوم والحووع وفى الحر سبل رسول الله (ص) عن الصر فقال
« الصر ابعه اولها الصر عمد السدوه الاولى والصر على اداء القرصه ' ، والصر
على احمبات محامه الله والصر على المصاب

ورله « حبة وحر ترآ » قال الحص ادخلهم الحبه والسهم الحرير كموله
« ولناسهم فيها حرير » وفيل حرر الحبه ار ان الاسحار وفيل الحر ركمانه
عن لس العس

« منكس فيها » اى - فى الحبه « على الاراك » اى - على السرور فى

الحبال لانسكور انكه الا اذا اجمعنا قال مقابل الادراك السرور فى الحبال من
الد والناقوب مرصوه بفضان الذهب القصة وال ان الحاهر وفيل الارنكه
مانسكاه عليه « لآبرون فيها سماء ولازمهر ترآ » اى - وطا ولاس آ قال فتاده علم
انه سبحانه اسد الحر بوى سد ارد بوى « فوقهم الله » اد بهما جميعا

وقال مقابل ' ازمهر ترسى من درى الار بى من السماء فى عانه الرد وفى الحر
عن النبى (ص) ول اسكب الماءى ها فاعا اكل صى عفا فمعى فادن
لها فى كل عا بفسس نفس فى لس رعى والسف فاسد مانجدون من ارد من
زمهر رحبه واسد مانجدون من الحر من حرها رى عن ان عفا قال فسا
اهر الحبه فى الحبه انا راص كصو السمس فداه والحيانها فمقول اهل الحبه ما
رصوا فدر ساعرو حر لآبرون فيها سماء ولازمهر ترآ فم لاهم رصوا لس

هد سمس ولامر ولكن هد فاطمه وعلى صحكا صحكا اسرف الحسان من نور
صحكهما وفيهما ازل الله تعالى «هل اني على الانسان حس من الدهر» الى
قوله «وكان سمعكم مسكورا»

«ودانة» منصوب عطفا على قوله «مسكين» وقوله «عليهم طلائها» اي -
قرب اسجار الحبه منهم حتى صار كالمطله عليهم وان لم يكن هناك سمس
«وذئب فطوفها ندلا» اي - ادب بمارها لهم سمكون من فطافها على الحال
التي هم عليها فاما وقودا ومصطحس بدني الهم قال مجاهد ارضى ارض الحبه
من وروبرها المسك واصول سحرها ذهب وافانها لولو و ربحد و باقوب والتمر
بحب ذلك فمن اكل فاما لم ود ومن اكل فاعدا لم يوده ومن اكل مصطحعا لم
يود ، وذلك قوله عروجل «وذئب فطوفها ندلا»

«ونطاف عليهم نانه من فسه» اي - يدبر عليهم خدومهم كوس السراب
وهي من فسه وقيل اراى سوبهم من فسه «واكواب» جمع كوب وهو الاربوق
لأعرو له وقال مجاهد هي الافداح «كاف فوارثا» «فوارث من فسه» اي - لها
ناس الفسه وسواء الفوارث يرى ما في داخلها من جارحها والاحسان ترك الصرف في
فوارث ومن صرف الاول فلكونه راس آبه مرافعه للآتاب التي بعدد وبا حرب
ومن صرف الناي اضا بعد اسع اللفظ اللفظ على عاد العرب كمولهم ححرص
حرب قوله «فدروها فقدرنا» اي - جعل الاكواب على قدرهم اي - لا يربد
على مقدار سربهم ولا ينقص اي - قدرها لهم السها والخدم الدس بطوفون عليهم
بقدروها بم «نسقون» وقيل فدروا في انفسهم سنا وبمو فكان كما بمو

«ونسقون فيها» اي - في الحبه «كاسا» من حمر كان مراحها ربحسلا
سوق وطرب والربحس مما كات العرب بسطيه حدا فوعدهم الله تعالى انهم
نسقون في الحبه الكاس المبروحه ربحس الحبه ، ولاسه ربحس الحبه ربحس
الدنا ربحس الحبه لامرار فيها ولاعقوصه

قال ابن عباس كل ما ذكر الله في القرآن مما في الحبه وسما له في الدنيا
مثل وقيل هو عس في الحبه نوجد منها طعم الربحس سربها المقرّبون صرفوا و

مرح لسائر اهل الحثه قال ابن عسّى اذ امرح السراب بالرحيل فاق في الالناد
 « عينا فيها نسمي سلسلا » اى - سعون من عس في الحثه نسمي سلسلا اى -
 سلسله متعاد لهم حديد الحريره نصر فوقها حسب ساوا وفل طسه الطعم والمداق، يقول
 هذا سر اسلسل وسلسلال وسلسسل قال معاذ بن حيان سمعت سلسلا لا بها سسل
 عليهم في الطروق وفي منار لهم نسمع من اصل العرس من حثه عدن الى اهل الحثان وسراب
 الحثه على برد الكافور طعم الرتحيل ورنج العسل وقال الرجاج سمعت سلسلا لا بها
 في عابه السلاسه سلسل في الحلوق ومعنى قوله « نسمي » اى - بوصف لان اكبر العلما
 على ان سلسلا صفه لا اسم وفي تفسير ابن المصائري معنا سلسلا اليها اى - سل الله
 اليها سلسلا فحمل ان يكون العن مسما بهذا الحمله وبحمل ان يكون الكلام قد تم
 على قوله « نسمي » اى - نذكرهم اسماء فعال سل سلسلا و اتصاله في المصحف
 لا مع صحه هذا الباب ل لكر امانه

« ونطوق عليهم وئدان مجلدون » اى - علما ينسبهم الله لحدده المومنين
 وفل هـ الاطفال لسميهم ولدانا من الالاد « مجلدون » اى - داعمون لانبوون
 ولا يهرمون وفل « مجلدون » اى - مجلد عليهم الحلوى مسبق من الحلد وهى
 جماعه الحلوى وفل « مجلدون » مرطون منه رب اذ اذ انهم حسبيهم
 لسانهم وحسبهم « ثلوثهم » ر للواو د ر من الحثه على الساط كان احسن
 منه منطوق وفل انما سبه بالمشهور لاسمازهم في الحثه ولو كانوا صفا لسهوا
 بالمصروف وفل مع كاهم حثفوا من الدواء الهـ ر صفا الواهب ورفه اندابهم
 ر في التفسير ما من انسان من اهل الحثه الا وبعده الف عارم

« واذ اذ انهم » يعنى الحثه « راب رب ما وعلكا كسرا » وفل معنا
 « واذ اذ انهم » بصرف الحثه اب نه تعما لا بوصف وملكا كسرا بدوم ولا مقطوع
 اذهم مرله من بحر في ملكه مسر لفاء رى اوصا كما رى ادا وقال
 معاذ بن الكلبي هـ ان رب رب الهـ من الهـ كنه لا يدخل عليه الاناده وفل
 الملك الكسره له ليه ماسه ر فيها

« عالمهم باب سمدس » ورا هـ المدينه ر حمره عالمهم كنه الالما مكسور

الهاء فكون رفعا بالاسداء وحمر «ياب سدس» وفرا الآحرون نصب الباء وصم
الهاء فكون نصا على الحال، اى - بطوف عليهم ولدان وعليهم باب سدس فكون
حالا للولدان وبحور ان يكون حالا للابرار وقل «عالمهم» اى - فوفهم «ياب
سدس» فكون منصوبا على الطرف والسدس من الدساح والحريز ماري والاسرى
ماعلط فرا نافع وحقق «حصر واسرى» مرفوع على الساب وفراهما حمرة
والكسائي محذوران وفرا ابى كسر و انونكر حصر بالحر واسرى بالرفع، وفرا
انوجهم واهل السرة والسم على صد فالرفع على باب الساب والحر على
نصب السدس «وحلوا اساور من فضة» بحور ان يكون صفة للابرار وان يكون صفة
للولدان ومعنا لسوا في الحصة «اساور من فضة»، قل بواف اسمه اسم العصة في
الدنا ولكن عنه احل من عن العصة الى في الدنا وقال في موضع آخر «اساور
من ذهب» قل العصة للخدم والذهب للمخدوم وقل العصة للرجال والذهب للنساء،
وقل بجمع بينهما وقل في بذكر واحد منهم بلانه اسور واحد من صفة وآخر من
ذهب وآخر من لولو «وسمهم ربههم سرانا ظهورا» اى - طاهرا من الافذار
والافذار لم ندسه الا بدي ولم ندسه الا راحل كحمر الدنا قال ابوقالانة و انراهم
بعمى انه لا يصير بولا يحسا ولكنه يصير رسحا في انداهم كريح المسك وذلك
ايهم بولون الطعام فاذا كان آخر ذلك ادوا بالسرابت الظهور فسرربون فطهر بطوبهم
وبصر ما اكلوا رسحا بخرج من حلودهم اطب من المسك الادوس وبصر بطوبهم
وبعدو سهوهم وقل بطهرهم من كل اذى ومن كل عل وعس كموله «وبرعا
ماى صدورهم من عل» وقال جعفر بطهرهم به عن كل سىء سوا اذ لا طاهر
من ندس سىء من الاكوان وقال بعضهم صلبت حلف سهل بن عبد الله العنمة
فمرا قوله «وسمهم ربههم سرانا ظهورا» فجعل يحرك فمعا كانه لمص سنا فلما
فرع من صلوة فله انرا ام سررب؟ قال والله لولم احدث له عند فرآه به كلدنى
عند سر به ما فرا به

«ان هذا كان لكم حرا» اى - يقال لهم ان هذا كان لكم حراء باعمالكم
«وكان سعيكم» اى - عملكم في الدنيا طاعة الله «مسكوراً» محمودا بسىء به عليكم

رسول عملكم مناب عليه ما كبر منه من قولهم دانه سكور اذا اظهر من الشمس
قوة ما يعطى من العلف، والعمل المسكور ان يكون النواب عليه كسرا
«انا نحن ربنا عليك القرآن نزلنا» اى - فرما انزاله فانزلنا آية بعد آية
فى سس كسر

«فاصر لحكم ربك» اى - ارض بقضائه واحسن نفسك على حد السر به على ما
اخر به من الاحكام «ولانطع منهم انما اوكمورا» الائم العاجز، والكمور
المنايع فى لكسر «او» ماها بمعنى الواو كما نه قال ولانطع منهم آما ولاكمورا قال
فاده اراد بالآئم الكمور اناجهل، وذلك آنه لما فرس على التسي (ص) وهو يومئذ
بمكة بها اناجهل عنها و قال لس رأب محمدآ صلى لاطان على عمه، فانزل
الله هد الآنه وقال مقابل اراد بالآئم عسه بن ربيعة قال للسي (ص) ان كسب
صعب ما صعب لاجل النساء فقد علمت فرس اى من احملها ماانا فانا اروحك
اسى واسوفها لك بعير مهر فارجع عن هذا الامر و قوله «اوكمورا» بمعنى
الوئد بن المعمره قال للسي (ص) ما محمد ان كسب صعب ما صعب من اجل
المال، فقد علمت فرس آتى من اكبرهم مالا فانا اعطيك من المال حتى برسى
فارجع عن هذا الامر فانزل الله عروحل «ولانطع منهم انما اوكمورا»
«وادكر اسم ربك نكرة واصلا» نكرة» اى - صلوا المحرو واصلا، صلوا

الظهر والمصر

«ومن اثلل فاسجدله» صلوا العساس «وسخه لئلا طوللا» اى - البطوع
بصلو اللئل، و قيل المراد به الادامة على ذكراته فى الاوقات كلها
«ان هو لا» بمعنى كفارمكة «نحوون العاجله» اى - الدار العاجله وهى الدما
«ويدرون وراهم» بمعنى امامهم وهدامهم كقوله «وكان وراهم ملك ومن
و انهم بررج» «نومآ نمللا» اى - سركون الاستعداد لنوم بعمل سد بدعقوسه
على الكافرين وهو يوم الصامه

«نحى خلقناهم وسددنا اسرهم» اى - حلفهم فقال اسر الرحل احسن
الاسر اى - حلوا احسن الحل، وولى احكمما حلفهم ومعاصلهم وواصلهم بمصا الى

بعض بالمعروف والعصب وفيل معنا حفظ عليهم محارح حاجاتهم بمسكها مبی ساء
وبرسلها مبی ساء «وادیاسنا ندلیا امثالهم ندلا» ای - ادا سنا اهلکناهم وحسا
ناساهم فجعلناهم ندلا منهم

«ان هده» ای - هد السور وهد الآيات بذكر ای - عطه وند کمر للحلو
وسنس ماهو حیرلکم «فمن سآ ائحد الی رنه سیلا» ای - الی وای رنه بطاعه
وانمانه وبنوده وایاع رسله «سیلا» ای - وسله بم احیران دلیک لیس بمو کول
الی مسیهم فان المدارفه علی المسه القدیمه فعال

«وما سآون الا ان سآ الله» ای - لسم سآون الا بمسه الله ان الامر الیه
لا لکم فرا ان کسر و ان عامر و انوعمر و ساون بالناء وقرأ النافون بالناء
«ان الله کان علماً» عالما بالمهدی والصال «حکماً» فمسا من ساء

«ندخل من سآء فی رحمته» ای - فی حسنه وهوالمؤمنون المطعون، وفیل
توقی من سآء لطاعه فی الدنا وندخل الحبه من ساء منهم فی الآخر وفیل
«فی رحمته» ای - فی دینه «والطالمس اعدلهم عداناً النما» ای - و بعد
الطالمس الکافر من عدانا وحما

الموتة الثالثة

قوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» اسم حنا و حد فی آراه بوصف
حبرونه وبقدر فی آباد سبع ملکوه فاراه اند، واند ارله حبرونه ملکونه
وملکونه حبرونه احدى الوصف، صمدی الداب سرمدی الصفات لاسسه کقوه
فی دانه وصفاته ولاسفر له فی امان مصوغانه ولاعمره سهو فی علمه وحکمه
ولاعمره لهو فی قوله وکلمه فهو حکم لانهو وعلم لاسهو و کریم نسب
ویمحوا فاصد قوله والحلو خلعه والملك ملک

نام او که عفلها حیر درخلال رعطم او نام او که خردها سراسم درعالم
مست ی غلب او نام او که برهان کرنا او هم کبرنا او، دلیل هسی او
هم هسی او نام او که عابر ازمدح ونا وندسوری او، ناد داس ونا ذکر داو

مهرمان او بنام او که طلب او نکس او و ناف او معنای او کدام تن سبی
نه کدامچه فهر او؟ و کدام دل سبی نه نواحه لطف او؟ کدام حایست نه درمطلب
مارعرت او؟ کدام سرسب نه سرمست سراب معصیت او، کدام جسم است نه ممطر
دیندار او کدام کوس است نه در آروزی کعمار او روبرو به دروسان گذری کن
ما سبی سور طلب او، نکوی حرامانان سونا سبی دردناف او در کلسای برسانان
نشاط حس و حوی او، در کسب جهودان آروزی ناف او، در آسکا گران درد
واماندگی از او

دل داده سبی سیم و دلدار یکی جویند ناری عدد، ناریکی
الهی همه عالم برا میخواهند کار آن دارد که ما بوکرا خواهی بنار کسی
که بو او را خواهی که اگر رگردد رو او را در راهی فوله تعالی
«هل انی علی الانسان حس من الله» معبران گمید انسان اسحا آدم
است «وحس من الله» اسارست نآن روزگار که حسدی و دسروح میان مکه و
طایف افکند چهل سال اگر کسی گوید چه حکمست در آن که آدم را چهل
سال میان مکه و طایف حمان نکداس و در آفرینش وی مهلب افکند؟ - جواب
آست که طاهر آدم را گل بود رد گل مهلب نمی ناست اما د دل مهلب می ناست
نه مهلب قدرش میگویم که مهلب حسمت میگویم آدم نه خون دیگر مخلوقات
بود که آفرینش انسان به کن فیکون نام شد آدم در آفرینش اصل و دود دیگر
مخلوقات سع وی بود هر چه آفرید از بهر آدم آفرید و آدم را از بهر خود آفرید
«خلقت فردا لعد» در بهاد آدم دلی می ناند که مراساسد، ربانی می ناند که مرا
سباید دید ای می ناند که مراسند دسی می ناند که کاس وصل گیرد قدمی می ناند
که در ا ما رود اگر بلحظی در خود آدم قدرش خرد آسکارا کرد ناسم و اگر
سالها در میان آدم حسمت و بر رگی وی ندا کرد ناسم، و ما حسمت دوسمان خود
آسکارا کردن در سر را آن داریم که قدر خود نمودن رهی دولت و کرامت که از
در کا عرب روی به آدم بهاد که او را صد هزار ناز را اراد در را آورد و طرار رار
«ان الله اصطفى آدم» بر کسب دولت او کسند و حال افعال و محبت فیه من روحی،

بر رخسار جمال صغوب او رد، و حلف رفعت «لما حلف بندی» در وی بوسید
 و بمقامش رسانید که در صف صغوب بر ساط سهود او را سراب محبت داد و رمناط
 بر نا نامقطع بری' امن حسبت اوست و ملائکه ملکوت را سجود او فرمود و آنگه
 با انبیه کرامت که با وی کرد حسبت ورس و میرل وی دید نامند با حطاب
 «وعصی' آدم» در وی بوسید، آنگه حسبت وی میداند بر ارا که واجب در وی
 موافقت دلیل کرامت بود، بواجب در وی مخالفت دلیل عر و کرامت بود آدم حون
 بر بخت جمال و کمال رد ناح اقبال بر سر و جلّه کرامت در، چه عجب بود که ملک
 و فلک از را خدمت کنند، عجب آن باشد که دروهد رلب افند و رفیع «وعصی' آدم»
 بروی کسند و آنگه با عصیان و مخالف ناح بم احسنه رتّه، بر سر خود بند، مردی
 که عیال دارد با وی در صحبت است او بداند که عیال خود را دوست میدارد ر ارا که
 آن محبت بوسید بمعص و صحبت است با نا فرا د میان افند آنگه دو می بندد
 آند آدم دوست بود لکن دوسی وی بوسید بمعص هست بود ر ارا که نه هر کجا
 بمعص بود آنجا دوسی بود همه روم ر ارا بمعص ر و رسم است و اتحاد ای محبت
 نه بس حون حجاب هست از بس آدم رخاسب حصص محبت آسکارا گسب
 انلسی آنگه که انلسی د کس ندانست که انلسی است و نه بر حور دانست
 عابدی و ساحدی می نمود کمر خدمت بسته و حهر آب موافقت بسته حون باس
 بلعربد، دیدند آمد که دوست است و نه بد و آدم صمی دوست بود لکن سرّ
 دوسی در سر بمعص بود، حون باس بلعربد دیدند آمد که هم در سر است هم بد
 «ان الانرار بر روی من کاس گان مرا چها کافورا» براسی که مکان
 و نیک مردان فردا در بهب سراب می آسایند از جام لطف سرابی برنگ کافور
 موی مشک، سرابی را فدر نایسه نه ارفد باسب حیری کاسه و نه افروزی سر
 آمد کاسه و در نایسه، هر دو عجب است و بهب از عر بر سه
 «عنا سر بها عباد الله تعرو بها تعجرا حسمه ای ا بوم بهب روان
 و فرمان هسی بندو روان می رانند آن را حمانکه معراهند آنجا که خواهند

در بالا و در نسبت، بر تصور و عرف، بر فرس و بساط - بر سیدس و اسیری روان،
در فاسد^۱ و دروید و سحان، نه حامه او بر نه او را بر هیچ کدر کدر، جسمها بر هم
کساده کافور در تحصیل و تحصیل در کافور این اد برودت رسه، و آن ارجحار
دور، هر یکی بر حد اعتدال داسه نه مصنوع خلق و نه از خلق دروغ داسه، سراب بی
کد و سار بی سکر، سافی دنده و در، سراب اس در حام قدس، در مجلس وجود، رساط
سهود، از دست دوست در عین عیان بی هیچ رحمت در میان ای خوانمرد سراب
آن سراب که دست عب در حام دل زبرد دند حان بوس کند

واسکر القوم دور کاس و کان سکری من المدبر
فومی را سراب مس کرد، و مرا دندار سافی، لاجرم اسان د آن مسی فانی
شدند و من درین مسی نافی

برگی را بحواص نمودند که معروف کرجی کرد عرس طواف مسکرد و
رب العرة فرسنگان رامسکف او را ساسند؟ - کسند نه - کف معروف کرجی
است، بهرما مس شد نادید او بر ما ناید هساز مسکرد

آن را که بدوسی و زامس کند عالم همه در همب وی بست کند
د دوستن نسیمی هسب کند آنکه سراب وصل سر مست کند
سراب ده است یکی امروز یکی فردا امروز سراب ایمان و فردا سراب
کاس امروز سراب ارمسح لطف دران فردا سراب ظهور از کف رحمت

«سقهیم بهم سرانا ظهور آ» هر کرا امروز سراب محبت بست فردا او را
سراب ظهور نسبت، امروز سراب محبت از کاس معرفت مآ سامند و فردا سراب
ظهور در حصر ملک عفور می نوسند امروز سراب محبت د بهسب عرفان و فردا
سراب ظهور در بهسب رسواان بهسب عرفان امروز دل عارفا بست د وارس ایمان
و اسلام و مسیح احلاص و معروف اسحار نسیم و بهلیل انهار نسوی و بوگل، دور
و قصو ا علم ورهد عرقه و منظر از صدق و عین رسواان رضا مصا هر کرا
امروز فردوس دل او آراسه بطاعت و عبادت نه د فردا او را فردوس رسواان و د آن

فردوس کہ دیوار او ارسیم ورر رمس او از نافوت ورر حد، رب ارمسک و عسر،
 اہار آب و سرومی و عسل سراب سسم و رحق و سلسل، طعم لحم طرر مائد
 حلد، خدمتکاران ولدان و علمان عمکسار حورا و عسا، رفعاں حمص و حلیل
 حر رفاں سہداء صالحین صدیق و فاروق و ذوالقورن و مرصی، سسمکا مساکی
 طسہ، مکہ کا سرد مرفوعہ ہماسا کا، معقد صدق و حطر و دس طار کا حلال
 و جمال حق فردا ہمہ مومنان حورا ہ سمد، اماہر مکی برقد سماح حوس سمد
 ان الله سحلی للمومنین عامہ ولابی بکر خاصہ حوں کس را معروف یونکر نمود
 کس را نا او درد دار سرکک سود

ہر طرف کف * در دندار نامازی حد لدت بود؟ مجلسی ماند از رحم
 اعمار حالی و دوست مجلسی و بگرد دردد فانی آن جسم کہ د و بگرد ہر کر
 فرا کرد سود، آن د کہ او را دند ر آن د داس نرد حواہد او ہر کر دبح
 بود نردنک کرد او را در دو گمی جای بود مصحوب او را بہسب حاجہ بود
 مسب او را حر اردو سافی نہد * و سقیہم رنہم سرانآ طہورآ،

۷۷. سورة المرسلات = مکیه

السرة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراع بحسان مهرنا
 « والمرسلات عرفاً (۱) » مادهای فروگساده نمایی موسسه
 « فالعاصمات عصماً (۲) » خاصه آن مادی سحر کسی مکن
 « والناشرات نيراً (۳) » و بر سگان آن کراسه گساندگان خواندن را
 « فالمازفات مرفاً (۴) » خاصه اسان که معام حدای بر معامران حدای
 می افکند مان حق و ماطل

فالغشبات ذکر آه (۵) « و خاصه آن فر سگان که فر آن می افکند بر دل
 و کوس معامران

« عذراً اوئذراً (۶) » عذر مار مود را و آکا کردن را
 « انما توعدون لواقع (۷) » که آنچه شما را می برس دهد براسی که
 بودنی است

فاذا النجوم طُمب (۱۰) آکا که سمارگان روسانی آن سمرند
 « و اذا السماء فُرِحَ (۱۹) » و آنکه که آسمان بگساند و سگافند
 « و اذا الحبالُ تُسب (۱) » و آنکه که کوهها ارسج بر کنند و بر و اند
 « و اذا الارسلُ اقب (۱۱) » و آنکا که معمران ران رهگامی حاضر کنند
 « لایوم اُحلب (۱۲) » رجه ور را رهگام را حاضر کنند

« لایوم الفصل (۱۳) » دور داوری رگساده را
 « و ما أدركك ما یوم الفصل (۱) » و چه در را ادا کرد که درر داوری
 رگساده چه در رسد

« و لیل یومئذ للمکذبین (۱۵) » و لیل آن دور هر دروع دن گران را آن دور

اَلَمْ يَهْلِكِ الْاَوَّلٰى (۱۶) «نه بسسپارا وندران اسان را نا و نسيب كردم
ميرانندیم؟»

«ثُمَّ نَسْفَعُهمُ الْاٰخِرِينَ (۱۷) و آنکه بسسپارانمرگ من اسان می بریم
«كَذٰلِكَ نَعْمَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) همچنان کسم ناان بدان من اسان می بریم
«وَلَنْ نُّؤْمِدَ لِّلْمُكْدِنِيِّينَ (۱۹) و دل آن رور دروع رن گران را
«اَلَمْ يَجْعَلْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۲۰) نه سما را از آبی نسيك و حوار آفریدم؟
«فَجَعَلْنَاهُ فِیْ فِرْعٰوْنِ مَكْسٍ (۲۱) آن آب را آرام دادیم در آرامگاهی بهیم
«اَلَيْ فِدْر مَعْلُومٍ (۲۲) نا نانداز ای دانسه و هنگامی نامرد کرد
«مَعْدَرًا» انداز انداز بهادیم [انداز آب را انداز حور را انداز کوس
را] «فَعَمَّ الْعَادِرُونَ (۲۳) نيك معدر که مانم

«وَلَنْ نُّؤْمِدَ لِّلْمُكْدِنِيِّينَ (۲۴) و دل آن رور دروع رن گران را
«اَلَمْ يَجْعَلِ الْاَرْضَ كَمَا نًا (۲۵) رمن را بهان دارند نكرديم نامی بوسد
احا و اموانا (۲۶) رندگان را و مردگان را
«وَجَعَلْنَا فِيْهَا رِوٰسِي سَامِحَاتٍ » و نه در آن کوههای بلند گران آفریدیم
«وَأَسْقٰنَاكُمْ مَّاءً فَرَّانًا (۲۷) و نه سما را آبی دادیم حوس گوارید آسامندنی
«وَلَنْ نُّؤْمِدَ لِّلْمُكْدِنِيِّينَ (۲۸) و دل آن رور دروع رن گران را
«أَبْطَلُوا اَللّٰی مَا كُنْتُمْ تُكَدِّبُونَ (۲۹) رويد آنچه می دروع سمرديد
«أَبْطَلُوا » رويد من «اَلَيْ ظُلٌّ دِي لَنْتُ سَعَب (۳۰) » سانه سه ساح
«لَا ظُلِّلَ» نه نار بوسد و نه حيك «وَلَا نَعْبٰی مِنْ اَللّٰهِ (۳۱) » و نه نار
دارید بف و نه آس

«اَبْهَارِمْیِ سِرَر كَالْقَصْرِ (۳۲) » می اندازد آن رما ه آس هر بر ای حور
کوسکی

«كَانَ حِمْلًا ثَقِيْلًا صَفْرًا (۳۳) » کونی که سیران سنا ا د
«وَلَنْ نُّؤْمِدَ لِّلْمُكْدِنِيِّينَ (۳۴) » و دل آن رور دوع رن گران را
«هٰذَا يَوْمٌ لَا يَنْطَفِئُونَ (۳۵) » آن آن رور سب که هيكس سحن نگوید

« وَلَا تُؤَدُّنَّ لَهُمْ فِعْلَهُمْ دَرُونَ (۳۶) » و دسپوری ندهند اسان را نا حرم حوس

حجب نه سید و عذر دهند

« وَبَلَّ ثَوْبَهُ لِّلْمُكْدِنِیِّ (۳۷) » و بل آن رور دروع رن گران را

« هَذَا ثَوْبُ الْفَصْلِ » اسان را گویند اس رور داوری بر کسادن اس

« جَمْعًا كَمِ الْاَوَّلِ (۳۸) » سما را با هم آوردیم و اسان را که نس

ار سما دهد

« فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كُذُّ فَكُذُّوْا (۳۹) » اگر سما را دسمانی است ؟ سارید با ساری

بوانید ؟ نام نس آر د

« وَبَلَّ ثَوْبَهُ لِّلْمُكْدِنِیِّ (۴۰) » و بل آن رور دوع رن گران را

« اِنَّ الْمُقْسِیَّ ظَلَالٌ وَعَمُوْنٌ (۴۱) » بر هر گاران در سانه ها اندای حسمه ها

« وَفَوَاكِهِ مَمَّا سَبَّوْا (۴۲) » رموها از هر چه آرو کسد

« كَلُّوْا وَاَسْرُوْا » محروم و مآ ساند « هَسَاً لِّمَا كُنتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۴۳) »

گو د باد و س رن کردا مکر که در دمای کردند

« اَنَّا كَذَّبُكَ بِحَرِّ الْمَحْضِنِ (۴۴) » ما ناداس حن دهم ، ککو کا ان را

« وَبَلَّ ثَوْبَهُ لِّلْمُكْدِنِیِّ (۴۵) » و بل آن رور دروع رن گران

« كَلُّوْا وَاسْمَعُوْا فَلَا مَحْجُورَ وَبِرَحْمَتِ رَبِّكَ اَنْتُمْ

مَحْرُومُونَ (۴۶) » که سما د کردا اند

« وَبَلَّ ثَوْبَهُ لِّلْمُكْدِنِیِّ (۴۷) » و بل آن رور دروع رن گران

« وَادْفِلْ لَهُمْ اَرْكَمُوْا » و حرن اسان را گویند « مَا كُنتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۴۸) »

ما ر سید

« وَبَلَّ ثَوْبَهُ لِّلْمُكْدِنِیِّ (۴۹) » و بل آن رور دروع رن گران را

« فَاِنْ جَدَّبَ بَعْدَهُ ثَوْبُ (۵۰) » کدا سجن نس اس فر آن که آن

مکرو ، به اهد کرد

الموة الثانية

این سور را دو نام است سور المرسلات و سور العرف بها آنست
 صد و هشتاد و یک کلمه هشتصد و سارده حرف، جمله ه هکله و رو آمد و در مکتبات
 سمرند عند الله مسعود کف من با رسول خدا (ص) بودم ليله الحس که این سور
 نوی و رو آمد این عاس کف همة سور مکی است، مگر يك آب که به مدیه و رو
 آمد «و اذا قيل لهم اركعوا لا تركعوا» - درین سور نه تاسع است و نه مسوح و در
 فصل این سور این ی کف و اب کندار مصطفی (ص) کف هر که این سور بر حوائف
 نام او در د و ان مومنان و بسند و گویند این از سر کان نیست - در روز کار
 خلاف عمر مردی نامدار اهل عراق نام او صبح و از عمر دارناب و مرسلات برسد
 صبح عابد داشت که بنویسه این معصلا آناب برسدی یعنی که نا مردم در آن
 فروماند عمر را در رد و کف لور حذیک مخلوقا لمرتب الادی فیه عماک
 اگر من را سرسرد ناهمی ترا گردی ردمی عمر این سخن از بهر آن کف که
 از رسول خدا (ص) سمید بود در صفت حوارج که «سماهم اللحق» کف در امت
 من قومی حوارج برون آیند نشان انسان آنست که همان سرسرد دارند پس عمر
 نامه نیست نه انوموسی اعری و کان امرا علی العراق که نکال این صبح را
 مهجور دارند، ناوی مسسند و سخن مگویند پس از نکال صبح بویه کرد و عذر
 حواس و عمر بویه وی و عذروی قبول کرد سافعی کف حکمی فی اهل الکلام
 که حکم عمر فی صبح

«و المرسلات عرفاً» سخن متصل است به مستطما «فالملفات ذکر آ» و مراد
 از همه فرستگانست بقول بعضی مفسران «و المرسلات عرفاً» یعنی الملائکه
 رسل بالمعروف و طریق الرومحاسن الافعال و مکاترم الاحلالی که قوله عز و جل «وامر
 بالعرف» و العرف بمعنی المعروف و هو المصدرو سمي السیء الحسن عرفا کما سمي
 السیء الفصح نکر ای - مکررا

«فألقا صفاة عصفا» بمعنى ملائكة العذاب يصفون نار واه الكفار «عصفا»

اى - يسرعون ها

«والباسراب نسرآ» بمعنى الملائكة يسر الباسراب الوحى على الانساء و
السفر يسر المصاحف فى السما من قوله «كنانا بلقا مسورا»

«فالمعارفاب فرقا» بمعنى الملائكة يعرف بالوحى من الحلال والحرام
«فالملقاب ذكرآ» بمعنى الملائكة يلقى الوحى الى الانساء كقولهم «يلقى
الريح من امر على من ساء من عناد» الالقاء الابلاع والاعلام قال الله تعالى «انا
سليمى عليك فولا نصلا» والذكرها هنا القرآن وقال بعضى المفسرين المراد الكل
الرياح قالوا «والمرسلات عرفا» بمعنى الرياح يرسل منابعه كعرف الدنك و
كعرف الفرس يلبو بعضها بعضا لانهلوا الحو من ربح قط والاكرت الحلق من عاصف
او رحاء او سيم

«فألقا صفاة عصفا» هى الرياح السديبات الهبوب

«والباسراب نسرآ» هى الرياح اللينة، وقل هى الرياح التى يرسلها الله
نسرأ من مدى رحمته وقل هى الرياح التى يسر السحاب وبابى بالمطر

«فالمعارفاب فرقا» هى لرياح يعرف السحاب فتحمله قطعا رذهب به

«فالملقاب - كرا» هى الرياح على معنى انه سعط بها دوو الاصار ويحمل
المرسلات عرفا هى لسو المرله والاباب كذا «فالمعارفاب فرقا» آباب القرآن
يعرف من الحق والاصل

«عدرا او ندرآ» اى - اعدارا واندرا ناوبله ارسل الله الملائكة الى الانسا
لاجل الاعداد والانداز - اعدا من الله الى حلقه للملكون لاحد حجه فيقول لم
ناسى سول الله اراندا من الله لهم عداه وانصاعلى المفعول له فرا ابو عمرو وجمره
والكسائى رخص «عدرا او ندرآ» بالمحرف ساكنه الال قالوا لا بهما فى موضع
مصد من وهم اعدا رادنا رلسا بجمع فيقال وورأ روح عن يعقوب والوليد
عن اهل الشام اهل قبل الحزب فمها رالبافون بمحرف الاولى ويسئل النامه
رهم لمعن عن ابن عباس فى قوله عز وجل «عدرا او ندرآ» قال يقول الله عز وجل
٤٢

نا ان آدم انا امرّصكم لاد كر كم وامحى به دنوبكم و اكفر به خطانا كم و انا
ر كم اعلم ان ذلك المرص بسد عليكم وانا في ذلك معبدر لكم

«انما نوعدون لواقع» هذا موقع الاقسام الاله اي وما عدا من العبر الحساب

لكس عن قرب تم من وف ر فوعه فعلا

« فاذا المحوم طمب» اي - ذهب صوها ومحي' ورها وفيل محب آنا رها

كما بمحي الكما

«واذا السماء فرح» اي - صدعب وسعف ووقع فيها العروج الى بهاها

مولها ومالها من فرح وفيل فتح

«واذا الحبال سمف» حرك وفلب من اما كمها وادهب سرعه ح لا سمى

لها اس مال اسفب السىء اذا احده سرعه

«واذا الرسل اقب» فرا اهل المضرة رفب الواو رورا ابو جعفر بالواو

ر جمفب الفاف ورا الآخرون بالالف و سديد الفاف وهما لعنان العرب سدل

الالف من الواو من الالف ل و ساد واساد و كما مورح وما رح رفوس

مورما ر معنى اقب جمفب امقاب نوم معلوم و هو يوم الصامه لسهد وا على

الام وفيل جعل و الفصل لهم رفنا كما قال ان يوم الفصل معافهم اجمعين وفيل

ارسل لاوقات معلومه علم الله سبحانه فارسلهم لاوقاتهم عام ما علمه احوار

«لاى يوم احلب» هد كلمه محب و عظم بعجب العباد من ذلك اله ر

معنى «احلب» وفب كفوله ع رحد ر بلعنا احلبا الذى احلب اما بم احوار

مسه فعلا «لثوم الفصل» قال ابن عباس بفصل الرحمن من الجنابو ومعنى

«الفصل» الحكم والفصل الحاكم اي - حكّم الله حسن المسء ر من -

الرسلا ومكديسها وفيل «لاى يوم احلب» اي - لاى م احر الرسلا ر صرب

الاحل لجمعهم «لثوم الفصل» اي - الاغصا من لخلق به قال على جهه المهورل

والعظم لسان ذلك النوم

«وما ادر بك ما يوم الفصل» من ان يعلم كبه ولم بعهد مله

«وَلْيَوْمَ لِلْمَكْدُوسِ» هذه الآية تكرّر في هذا السور عشر مرات وفيها
 بلبه احوال احدها ان القرآن عربى ومن عادتهم التكرار والاطمات كما في عادتهم
 الاحصار والابحار و الباني ان كلّ واحد منها ذكر عقب آية عن الاولى فلا
 يكون مسهجا ولولم يكرّر كان موعدا على بعض دوى بعض البالب ان سط الكلام
 في العرب والترهب ادعى الى ادراك النعمة من الابحار وقد نجد كل احد في نفسه
 من نادر التكرار للاحقا انه لم يعد لنا اصحاب اله بل في الآخر لمن كذب بها بذكر
 من اهلك من امم الانساء الاولس كقوم نوح وعاد وهمود فعال

«أَلَمْ يَهْلِكِ الْأَوَّلِينَ» ألم تنهمهم وسماصلهم بالعبوة استعهم في معنى المعرب
 «ثم نسمعهم الآخرى» اى - نلحق المأخرى بالدين اهلكوا من بعدهم بهم
 كقول انهم قوم لوط واصحاب مدين رآ فرعون وملائه لم يوعد المحرمين
 من امه محمد (ص) فعال

«كَذَلِكَ نَعْمَلُ بِالْمُحْرَمِينَ» اى - مثل الذى واما بهم نعمل بالمكـدس
 من قومك

«وَلْيَوْمَ لِلْمَكْدُوسِ» اى - لمن كذب بالآخر بعد ان احمج عليه في هذا
 الآية ما هلا الامه بعد الامه و ايه على انهم في الهالك ان افاموا على الاسراك و
 الاساره بقوله «يومئذ» اى وف اهاز كهجه به احمج عليهم فى الآية الاخرى بقوله
 «أَلَمْ يَحْلِكْكُمْ مِنْ مَا نَعَمْتُمْ» اى - نطعه صعبه المبه فى المهن اصله ومها مها
 فلها وحسها رفال فرعون لم رسي ه مهن اى - فليل فسر و كل سى اسدله
 فم بسه بعد امهسه وفاب عانة كس - الله (ص) فى مهه اهله

«فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» نعم الرحمة سمرفه الماء و بمكن و قبل

ممكن فيه الواد

«أَلَمْ يَفْعَلْ مَعْلُومٌ» معنى الى رف حرج الولد وبله ح الكمال و ل

«أَلَمْ يَفْعَلْ مَعْلُومٌ» اربعين يوما نصفه ر نعم يوما علفه كعله «وَنَعْرِفُ الْآحَا
 مَسَاءً» اى احد مسمى حلسا ر عد حل

«فقدرونا» فرأ أهل المدينة و الكسائي فقدرونا السديد من القدير و فرأ الآخرون بالحذف من القدير لقوله «فعمم القادرون» وقيل «أهما واحد فعمم القادرون أي - فعمم القديرون بمعنى بعد الولد بطفه ثم علفه ثم مصعه ثم عظاما وقيل «فقدرونا» من القدير أي - قدنا على حلفكم حالا بعد حال وصور عد صور و قيل «فقدرونا» «فعمم القادرون» أي - فملكوا هم المالكون ثم أحصح عليهم في التالیه بقوله

«ألم يجعل الأرض كفانا» ای - کما رعاء صم الاحياء على ظهورها والاموات في بطونها بفان كف السوء كفه اذا صمه رجمعه و في الحديث عن رسول الله (ص) «أمر أن اسجد على سبعة أعصا ولا اكف بنا ولا نعرا» شهد السعي حمار فسل عن قوله

«ألم يجعل الأرض كفانا» «أحيا وأمواتا» فاسار الى الدرب وقال هذ كفنا الاحياء ثم اسار الى القصور وقال هذ كفنا الامرات و في الحديث «صموا فواسكم واكفوا صمساكم» ای - صمومهم السكم واحصوا الاواب واطفئوا المصابيح فان للسلطان خطفه را اسارا فعلى هذا القول مدبر الآيه

«ألم يجعل الأرض كفانا» للحلق «أحيا وأمواتا» فكون الاحياء والاموات حالس للحلق بمعنى آسبكه بهما ابن رمن بهان دارند حلق كردم هم را می بوسد ردگان را رمردگان را ردگان را مادراست و مردگان را حاد است و رواست که احياء و اموات مع رمن همدا احياء رمن ماهول است مرررع که در آن مردم بود رمات و درج رمات رمن موات است اعتراف و نباتات و ارحلق بهي و اربان و درج حالي مگوند حل حارله ما ابن رمن را بهاان دارند ككردم رآن را نار نار ريد و مرد ككردم

«وجعلنا فيها رواسي سامحات» ای - حالا اب طولاً ر رحل سامح ای - مطاول منكسر، قال الساعر

ابها السامح الذي لا يرا
حين من طسه علمك السامح

ولدى الموت بسوى الافدام

«واسقيهاكم ما فرانا» اى - جعلنا سقايكم و قدل ، مكناكم من سربه و
سعه دوايكم و مزارعكم قال ابن عباس اصولها الارض اربعة سجان و الثمرات
الليل و حيحان فسجان دخله و حيحان هر بلح و هى من الحنة و سجع فى الارض
من يحب صحر عند ييب المقدس و معنى الثمرات اعدب العدو به صد الاحاح و كل
عدب من الماء الثمرات

«ويل يومئذ للمكذبين» بما رعد الله فيها و احمر عن قدره عليها قال الله تعالى
منها حلماكم و فيها بعدكم و منها بحر حكم نار اخرى ، و فى جميع ما ذكر فى
الآية دليل على انه قادر علم و صانع حكيم لم يحلوا الناس عسا ولم من كههم سدى
ر هه كما سدى بعد قوله

انظموا ، القول ما هنا مصر اى - هه لهم الجربة نا معسر المسر كس
انظموا الى ظل دى نل سب ما كنهم به تكذبون اى - امصوا الى النار الى
كنهم مكذبون من احمر كه بها «انظموا الى ظل دى نل سب» هذا الظل هو المحموم
دحان جهم بطق على الحلق «دى نل سب» سعه عن بمنهم و سعه عن سارهم و
سعه من فوقهم فحط بهم كقوله احاط بهم سرا فيها «روى» نل سب» سعه من النار
رسعه من الدحان و سعه من الرمي نر و قد جرح عمو من النار و سبب الاز سب
اقامه رفيع على س لمومن ر لدح نل على و من المافس و الاله الصافى
نل على ر هه الكافس به ص دلك طر و قال

لا تظلم اى - لى سبه د دولا اح ولا يعنى من الله اى - ولا تدفع
عنهم سب من حرجهم

انها ، يعنى اى - ترمى بسرر هى ما سبب من النار و احدها سرر
كالقصر ، معنى كاساء العضم من هه العصر و السبه و الحصون العظمه و قال
عبد الرحمن بن عباس - ل ابن عباس س و لد انها ترمى بسرر كالقصر
هه حضا لمقعد ركنا به - الى لى و قطعها بانه اذ ع رور دلك

ودونه يدحرها للساء فكنا سمنها العصور قال سعد بن حمزة والصحاك هي اصول النحل والسكر العظام واحديها قصر ميل نمر ونمر وحمز وحمز
 «كأنه حمالة» وقرأ حمزة والكسائي وحفص حمالة على جمع حمل
 ميل حجر ر حجار وقرأ يعقوب بضم الحيم بالالف أراد الاساء العظام المجموعه
 المحمله وقرأ الآخرون حمالات بالالف وكسر الحيم على جمع الحمل وهي جمع
 الجمع وقيل جمع حمل كرحال جمع رحل قوله «صفر» أي - سود والعرب
 سمي السود من الال صرا لانه يعلو سوادها صفر كما قيل ليس الطلاء آدم لان ماصها
 يعلو كد وفي البحر ان سرور نار جهنم سود كالصفر سبه السرر بالصفر وبالحمال
 في الكبر وفي الكبر وفي اللون

«ول يومئذ للمكذبتين» بما ذكرنا ثم يقال لهم يا

«هذا يوم لا ينطقون» يوم الصامه به ممد فيه حالات ومواضع فيمكنون
 من الكلام وفي بعضها وذلك في قوله «عندكم تحصرون» ويمنعون الكلام في مصها
 لموله «هذا يوم لا ينطقون» واصافه الى الفعل يدل على ان المراد منه زمان او
 ساعه كقولك آتاك يوم بعدم رد وانما بعدم في ساعه وقيل «لا ينطقون» أي
 لا يحدون حجه بحجوبها

«ولا تؤذن لهم فيعدرون» أي - ليس لهم عذر فتؤذن لهم في الاعتذار والار
 كان لهم عذر لم يسمعوا قال الحسد أي - عذر لمن اعرض عن معصيه وكفر باناديه و
 نعمه وقيل الماء في قوله «فيعدرون» ليسب للحواس ما هي عطف على الحجد
 في قوله «لا ينطقون» والمعدبها يوم لا ينطقون ولا يصعدرون

«ول يومئذ للمكذبتين» بحجج الله ثم يقال لهم يا

«هذا يوم الفصل» أي - هذا يوم الجزاء و به فصل بين اهل الجنة والبار
 فسبب فريق الى الجنة وفريق الى النار جمعناكم فيه بالاولى من الامم الماصه
 «فان كان لكم كند فكندون» أي - ان كانت لكم حيله الى التخلص من حكمي
 فاحالوا لا يحكمكم رخصوا من حكمي لو قدرتم، يعني ان قدرتم على ما كنتم مغلونه

فمن المبادر لسلي والكذب ، تاني وبرك الاصعاء الى قولي « اثم تجعل الارض كما دآ »
الآآ به فافعلوا تم قال

« وبل نوميذ للمكديين » يهد الآآ به و مصموبها ومعناها
« ان المقيس في طلال وعيون » اي - طلال اسحار الحنه عيون بغير مهابا
انهار الحنه

« وفواكه مما يسهون » لذند مسها يقال لهم
« كلوا واسربوا هسآ » لاسونه مكرو ولا يقطع « بما كنهم يعملون »
في الدنيا بطاعني

« انا كذالك بحري المحسين » اي - نسب الدين احسوا في تصدقهم رسولى
« وبل نوميذ للمكديين » بما ذكرنا تم خاطب في عصر السى (ص) من المسركين
مبالغه في رحهم را بهم في اما هم العاحله الغانه على الآآ حله البافه من حملة
المحر من الدين قال فبه عند مفتح هد الآآ « كذالك تفعل بالمحر من » فرجع
آحر الكلا الى ارله فقال

« كلوا وتمعوا افلا انكم محرمون » اي - عسوا في الدنيا ممنوعين
مسورين انا ما فانزل « انكم محرمون » وعافه المحر من السا
« وبل نوميذ للمكديين » به اعدنا للكفار من العذاب الاليم

« وادآ فل لهم اركعوا لانركعون » كارا في العاحله بسجدون للاصنام ولا
بركعون لها فصار الركوع من عدا الصلو المسلمين لله عروحل وقال مقاتل برب
هد الآآ به في سى يقف حسن امره سر الله (ص) بالصلو فقالوا لا يحى فانه مسه
عسا فقال سر الله (ص) « لا روى دين لسفه ركوع ولا سجد » وقال ابن عباس
هنا فى الصامد بقر له « اركعوا » فلا يستطيعون كما يدعون الى السجود فلا
يستطيعون

« وبل نوميذ للمكديين » بالصلو وح بها
« فاي حذند بعده يومون » فان كتاب وناى حطاب و اى كلام

بعد القرآن بصدفون وفدا والایمان بالقرآن مع کونه معجرا فاطعاً لاعدادهم
والله اعلم بالمراد

الموة الثالثة

فوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله کلمه من ذکرها مال فی
الدنيا والعسی^۱ بهجته ومن عرفها ندل فی طلبه مهجته کلمه ادا اسول علی قلب
عطله عن کل سئل وادا واطب علی ذکرها عند آمنه من کل هول سام او که
بربادسهاان نادشا اسب^۲ ونادساهی وی نه بحسم وساهست دوزس ونردنک دان
وار بهان آگاهست سنا بهرحر، دانا بهرکار وآگا بهرگا اسب؟ چه مانگ نلند
او را، چه سر دل، چه رور روس، چه سب سناهست سام او که ار لطف اوسب
که مسناق خود مسناق اسب وارنک حدانی اوسب کس نارهی خود عهدومسناق اسب
آب وکل رارهر مهربوکی بودی اگر

هم بلطف خود نکردی درازلسان احصار^۱
اگر نه بلطف او بودی که نارسبی که ذکر او بحواب اندر نیدند^۲ وور
عماست او بودی، کرا بودی بحصر ار رسیدن؟

پیر طرئف گفت- درمباحات خویش «الهی کدام زبان سمانس بورد؟ کدام
خرد صفت و رباند؟ کدام سکر نانمکوکاری و را را آند؟ کدام مد بگرارد عبادت
بورد؟- الهی ار ما هر کرا سبی همه معنوب سبی هر کردار که سبی همه انقص
سبی، نا این همه نه ناران رمی نار اسند، هر گل کرم می روند حو نادمین
ناسخط بحدس نری سس سود نسندنگان را چه اندار وآئس محسار اچه مانان؟
مقام عارفان را چه حد؟ وسادی دوسان ا چه کرا ن؟

«والمرسلات عرفا» رب العالمین حل حلاله وبعثت اسماء وبعثت صفاته
درس آیات خود را اسوانائی ودانائی رمهرائی خلق معرف مکند ومنتهای خود در

که همت خود بر آسان می‌بندد کند حجت خود بر دشمن آسکارا می‌کند و دوسان را بسک حدائی خود مان می‌کند تا به دوست را دست ماید نه دشمن را معدوم

«والله رسالات عرفا» الله تعالی و بعدش سوگند نادر می‌کند بچهار نادر محفل

بطبعهای محفل از محتاج محفل یکی هر سال، دیگر عاصف سوم باسرا

چهارم فارغان یکی گرم و رم فصل بهار را، سرگردانیدن اعها را بساط دادن

در حمان آراسن دست و کو را آسکارا کردن بهانههای رمن را بند کردن

فدرب ربوانان خود را دیگر عاصف بطبع گرم و حسک، فصل باستان را، رمن

حسک گردانیدن را موبعضی و غله رسانیدن را عاه (۱) رآف رمن سوحن را،

رنگها بساط رمنو سیردن ا عرب و فدرن خود آسکارا کردن را سوم باسرا است

سرد و رم فصل خف ا سمرم از هر ا سمن را رطع و مسانی مرفق ا باستان

آمعن را، و طع باستان بلف با صنع و مسان موبسن را چهارم فارغان بساط بطع

سرد و حسک فصل و مسان را دهان رمن بار گسادن را و عوف از حاکم بر گرس

و حرائن در حمان مهر کردن را و با اربوس آدمی بساط او گردانیدن را

فدرب و عرب خرد تا خلق حرسن ا اسن چهار نادر است جهان از چهار روی جهان

برك سرائی هان فرد می‌کساید حرر ح ر، می‌فرانند موح موح نه بنداکه از

کعاد در سید حون و ررسب رسد رم بر آ آب گرم بر آ آس سح برار

سنگ بی‌لون و بی‌بوی و رنگ بر خاصه می‌کوم و آمدند معدوم

و ا اسن عجب رآن در ادا است که از بسی و لب خرد، کا سرد رگا گرم

بر ادا میراد گرم سرد میگرداند سرد گرم ر حسک می‌کند و حسک ر رم سح

مسار در سح ر عاب خود آسکارا می‌کند و فدرن خود می‌بماند موبسان و موب حدان

که ر اسان ارم سعاد کسند اند ر در سرائی محبت اسان را باز داد اند و

۱- لف حله حله - لف فرد

۱۱ - -

حیات طئه بحمه روزگار اسان گردانند اند که « فلیحسبه حیو طئه » حو
 در بن آمان و رانان قدر مامل کسند و عجات حکمت و لطافت نعمت بسند ، مهار
 بوحید ازلهای اسان سر برید ، در حب معرفت باز آید ، سانه انس افکند حسمه
 حکمت گساید ترکس خلوت ر بد با سم سو بر دهد انسب که رب العالمین
 کف « ان المصن فی ظلال وعیون » النور فی ظلال الوجود ، وعدا فی ظلال
 حسن المرید ، النور فی ظلال المعارف ، وعدا فی ظلال اللطائف النور فی ظلال العرف
 وعدا فی ظلال السریف ، بقال لهم « کلرا واسربوا همتا بما کسم بعملون »
 النور سرون علی ذکر وعدا سربون علی سه د النور سربون علی محبت وعدا
 سربون علی مشاهده بحلال عرنا حدا که در خاصگان او دل هست که در رری
 سبند و سبب ناز ار آن دل حسن بهاری با حصر برید که بوئی ار آن دل با فرس
 ندهد ، ولهدا بقول الحق حل حاله « اولانی فی فانی لا معرفهم عری » یکی ار اسان
 سمح نظام است قدس روحه سی در مباحات ود جهانی دید آرمند مهتاب روس
 می ناف و سمارگان می رحسند سکونی آرامی در عالم افاد ، ناز کس آواری
 ه از هیچ که سه رازی و ناز ما خود کف د نعا در گاهی بدس برر گوازی و
 حسن حالی ، اربع ندای سمد که ای نافرند نه نداری که حالی است بردار
 گوست برگرفند که س فرار ناله س حکمان و رازند کار سویی نونند کف
 چهار گوسه عالم بس من بهادد ر اهر گوسه ای الهای سمدم اهر راره ای سوری
 رسازی و اهر طریفی دری و کداری همه جهان اله او اهان گرفته وار من نا آسمان
 ناز بهاروان کسه نونند حرد را در حب اسان احردید ، حو طر ای درد مانی
 نادر ای در هوایی رمان حسرت و حیرت بگساد ، کف حدار ندا درد نای سویی
 بوسی عرف سدا گاند ، در نادیده ارادت و سی محجرا سمد بر در کمال بوسی
 کسگان اند بر امد رصال بوسی دل سدا گاند نه هیچ طالب آ آمار ه هیچ
 فاصد را رسدن بکا

پیر طریقت امحا سحسی نعر گفته ، بریاں اسکسار ، سعب افطار ، لایو حال
 مکتود الهی این سوورما امروز درد آمرسب ، نه طاف سر بردن نه حای کریر
 اسب الهی این چه سب اسب که حسن سرسب ؟ نه حای آرام و نه روی بره سرسب !
 الهی هر کس بر حری و من دالم بر حقام ؟ ! سبم آسب که کی بدید آید که من کم !
 الهی کان حسب ! اسب این بن من ماهه درد و عم اسب این دل من می تازم کعب
 کس همه حرا بهر من به دسب رسد مرا رمعدن حار من

الحرء الثلاثون

۷۸ - سورة الباء - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم حدائد فراح بحساس مهران
 «عمّ نعتاً لون (۱)» از چه حر حمدن می رسد؟
 «عن النسا العظيم (۲)» برا ار آن حر ر دک می رسد!
 «الدى هم فيه محلمون (۳)» آن حر که درو محلف سدا د [حلاف
 کومان اند در آن]

«کلا سعلمون (۴)» براسی که آکا س د
 «ثم کلا سعلمون (۵)» وار راسی که آکا سوند
 «الم نعمل الارض مهاداً (۶)» هما ان رمس ا آرامکا سما کردیم
 «والجمال اونا د (۷)» و کوهها را مچها کردیم [و بر آب داسم]
 «وحلما کم ارواحاً (۸)» ر سما را حف حف آفر دیم مرد رن
 «وجعلنا نومکم سناً (۹)» و حراب سما را آسردن [وار نچها نار
 کسس] کردیم

«وجعلنا الليل ناساً (۱۰)» وسب نارک رسما وسندیم
 «وجعلنا النهار معاساً (۱۱)» و رر روس رس سما را و جهانداری سما را
 همکام ساحسم

«ونسافو فکم سعا سدا د (۱۲)» ر دو سما هف آسمان سح اوراسم (۲)
 «وجعلنا سراحاً وها حاً (۱۳)» و آصاب سما احرای و رور سوران کردیم

۱- الف حدائد ۲- الف دران

(۱) س اسم مصدر است از رس

(۲) بمعنی افراسم

«وَأَمَّا لَنَا مِنَ الْمَعْصَرَاتِ» و فرود فرسادم از معصای بر آب «مَاءٌ سَحَابًا (۱۴)»

آبی بران

«لُتُخْرِجَ لَهُ» نا از رمن بیرون آورم تا آن «حَبًّا وَ نَابَاتًا (۱۵)» دانه ها و درسته ها

که از رمن روید مردم را و سنور را

«وَحَبَّ الْفَافَا (۱۶)» و دران و منو سناهای اسوه همگف

«أَنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَانًا (۱۷)» روز داوری همگام الله است نا حلق

«يَوْمَ تُنْفَخُ فِي الصُّورِ» آن روز که دردمند در صور

«فَتَأْتُونَ أَفْوَاحًا (۱۸)» نا می آید سما حو و حو و گرو گرو

«وَفُجِّبَ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)» و نا رگساید آسمان را در در

«وَسُيِّرَ الْجِبَالُ» و که هها را فرار من آرند نا رمن از آن بهی گردد

«فَكَانَ سِرَابًا (۲۰)» حنا که ا رو کور آب ناود

«وَأَن جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱)» در رخ گذر کا است

«لِلطَّاغُوتِ» نا (۲۲) کافران ا نا رگساید کا است

«لَا تَسْمِعُ فِيهَا احْمَانًا (۲۳)» نماید اندر آن حای سالهای بی شمار

«لَا تَذُوقُونَ فِيهَا نَرًا وَلَا سَرَابًا (۲۴)» حسد در آن نه حواب و نه آب

«وَالْأَحْمَمَاءُ وَعِصَاءُ (۲۵)» مگر آبی گرم و حو ناهای سرد

«وَحَرَاءُ وَفَافَا (۲۶)» ناداسی^۲ - حرر کردار

«إِن هُمْ كَانُوا إِلَّا لَرْحُومٍ حَسَاتًا (۲۷)» اسان می برسند از شمار آن روز

«وَكَيْدُ بَنِي إِسْرَافِيلَ» و در رخ سمر دند سحان مارا در رخ سمر دی

«وَكُلُّ سِجِّينَ احْصَاءُ كِتَابًا (۲۸)» و همه خبر در لوح سمر دیم و بنو سه

سمعی

«فَذُوقُوا» [اسان اگر ند] حسد «فَلَنُؤَذِّبَنَّهُمُ الْإِعْدَانًا (۲۹)» و

بر اسم سما ا مگر عذاب ر گرفتاری

« اِنَّ لِلْمُتَمَسِّ مَعَارًا (۳۱) » بر هر کاران را در سگاهی است حای سروری
 « حُدَاتِیْ وَاَعْمَآءَ (۳۲) » در حساسنها با درو دیوار و دران با انگورها
 « وَكَوَاعِبِ اَنْرَانَا (۳۳) » و کسر کان هم بالا هم آسا هم راد^۱
 « وَكَاسَا دِهَافَا (۳۴) » و حامهای سراب میوسه دمام
 « لَا تَسْمَعُوْنَ فِیْهَا لَعْوًا » میبندد آن سرای نافر حام **دولاکدان** (۳۵) « و نه
 درو عرن گرس کس کس را

« حَرَّ اَعْمِن رَنك » ناداس از خداوند و « عَطَا حَسَانَا (۳۶) » بحسد بسند
 « رَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ » خداوند آسمانها و زمینها **دوماییمها** و آنچه
 میان هر در « الرَّحْمٰی » نام او رحم **دولملکون** **مه حطاناً** (۳۷) « ارو رهج سحی
 به ناداسا اد

نوم نَعُوْهُمُ الرُّوحُ « آن دور که روح بنای اسند **والملائکه صفا** « و
 فرسگان صبی **لَا تَسْكُنُوْنَ** « هیچ سخن گویند **الامس ادن له الرحمی** « مگر
 کسی که در وی دهد رحم او را **وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) »** و آنچه گوید راست
 گوید رحم

« ذٰلِكَ النُّوْمُ الْحَقُّ » آن دور رس بودی **فَمِنْ سَاءَ** « هر که خواهد پس آن
 نعمت و بند **اِجْدِ اِلٰی رَبِّهِ مَا نَأَى (۳۹) »** خداوند حرس راهی که دوار کس گاهی
دانا اندر ناکم عدانا فرما (۴۰) » سما را آکا کردم و سم خودم از عدایی

بردنک

« نَوْمٌ يَنْظُرُ الْمَرْءَ مَا قَدَّمْ لِنَدَاهُ » آن دور که مسگرد مردم ورا کرد از حوس
 « وَيَقُوْلُ الْكَافِرُ » و با گروید گوید **« نَالِسِي كُتُبُنَا (۴۱) »** کاسک من حاك
 و دمی کاسک من حاك کسم^۲

الوثة الثانية

این سور را سه نامست سور النساء و سو المساول و سور المعصرات حمله

۱- الف کسر کان هم آسا هم اد

۲- الف کاسکی من حال بودی کاسکی من حال کسی

جهل آنست^۱، صدو هعقاد و سه کلم و هعصد و هعصاد حرف، همه^۲ به هکه فرو آمد^۳،
 ناحماع مصران در مگناب سمرند و در این سور ناسخ و مسح نسبت، و آخر
 سوری است که به هکه فرو آمد پس از آن رسول خدا (ص) هحرر کرد به هدنه
 روی عن ایی نی کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ عَمَّ نِسَاء لَوْن» سماء الله عز وجل
 مرد السراب يوم الصامه و عن ایی الذردا قال قال رسول الله (ص) «تعلموا سور
 عَمَّ نِسَاء لَوْن عَنِ النَّبَا الْعَظِيم» و تعلموا «و القرآن المجید»، «و التَّحْمِ اِدا هوی»
 «و السماء ذات الروح»، «و السماء والطا ی»، «فانکم لو تعلمون ما بهن لعظم ما اسم
 فيه و تعلمونهن و یهربوا الی الله سبحانه بهن ان الله یعربهن کل ذنب الالسرک بالله»
 و عن ایی تکر الصدیق قال قلب نارسول الله لعدا سرع الذالسب قال سیمی
 هود و الواقعة و المرسلات ر عَمَّ نِسَاء لَوْن و اذا السمی کورب

«عم» اصله عن ما فادعم البون فی المسم لاسرا کهما فی العته و حذف الف
 ما کقولهم فم و بم، و معما عن ایی سماء ل هواء المسرکون و ذلك ان السی (ص)
 لثما دعاهم الی الواحد و احدهم نالعب ر بلاعلهم القرآن جعلوا نساء لون بههم
 و یقولون ماداحاه به محمد قال الرحاح اللفظ لفظ اسمعاهم و معما السمعهم للقصه
 کما یقول ایی سماء رید، اذا عظم امر و سابه بم ذکر ان ساءلهم عمادا؟ - فعال
 «عَنِ النَّبَا الْعَظِيم» قال مجاهد و الاکبرون هو القرآن دلیلہ قوله عز وجل
 «ول هو نبو عظم» و احاط بهم فيه ابهم قالوا اهو من الله ام من کلام سرام سحر و
 کهانہ؟ فآمن به بعض ر کفر به بعض و قال فاده و الرحاح هو الصامه و الیعب بدلیل
 قوله عصفه «انَّ یوم الفصل کل معاناً» ر الصه ر فی نساء لرن للکفار و المؤمنین
 جمعاً، و احاط بهم فيه ابهم صا و ا نلاز فو و فرفه^۴ تعلمون انها الحق و فرفه سرب
 فعال لاناسا الساعه و فرفه ما و ن فهار بقولن احق هو ان بطرا لاطبا و ما یحق
 مسقیمس و قل «النَّابَا الْعَظِيم» امر محمد (ص) و یوبه و كانوا محصلین فی
 صدقه ر کدیده

«كَلَّا» ردع عن الاحتيال ، اى - اريدعوا لس الامر كما طيسم «سيعلمون»
عافه امرهم
«يَمْ كَلَّا سَعْلَمُونَ» ما سألهم يوم العصامه من عذاب الجحيم وقل «يَمْ كَلَّا
سَعْلَمُونَ» ما سأل المؤمنين من الموات فى الحيه يم دَل بما اطهر من قدره على ما امرل
من وعد فعال

«اَلَمْ جَعَلِ الْاَرْضَ مَهَادَا» اسمعاهم بمعنى التقرير اى دللناها لهم حى
سكدها وسروا فى مراكبها وقل «مهاده» اى فراسا يمكن الاسمرار عليها و
مهاده بحوران يكون واحدا ، وبحوران يكون جمع مهد واما خارجعه لاحتلاف
اماكنها من القرى والبلاد ولاحلاف الصرف فيها حجرا ورعا ونا وسرا

«وَالْحِجَالَ اوْتَادَا» للارض لولاها اربح الزلزال والرياح
«وَحَلَقْنَاكُمْ اَرْوَاحًا» اصفا والوانا وقل دكورا وانا
«وَجَعَلْنَا بَيْنَكُمْ سَبَاطًا» اى قطعنا عن العمل راحه لان اذناكم لان اصل السب
القطع ومنه سب راسه اى حلقه قل اصل السب الممدد والاسراحه يقال سبت
المرأ سرها اذا مده واطالته وقال الرجاج الساب ان يقطع عن الحركة والروح
فه رقل للنام مسوب لا عمل ولا يفعل كما ه من

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» بملككم لستريحوا وقل عطاء وعساء بسر
كل سىء بظلمه وجعلنا النهار معاسا اى - وفا وسنا لمعاسكم واكسانكم و
سمى الكسب معاسا لانه معاسه قال ابن عباس من يد سمعون منه من فصل الله وما قسم
لكم من روفه والمعاس المصدر ، يقول عاس بعس عسا ومعاسا

«وَنَسَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا» اى - سبع سموات طباقا صالانا ونافا محكمه
النسا لانملهن الانام والنبالى وصفها بالسد حب امسكها عن السعور ورفعها بعد
عمد فهى لا يروى عنها حلقها الله تعالى عليه

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا» اى - جعلنا الشمس «سراجا وهاجا» سرا مبالا ونافا حارا
قال مقاتل جعل فيه بورا وحرار ، والوهج بجمع الموارجراره ، ويقال ان الشمس والقمر

حلفا في بدر امرهما من دور العرس و برحمان في الصامه الى ثور العرس وذلك فماروى
عكرمة عن ابن عباس ^١ قال الا احدثكم بما سمعت من رسول الله (ص) يقول في السمس
والعمر ويد حلفهما ومصر امرهما؟ قال فلما نلت برحمتك الله - فقال ان رسول الله (ص)
سئل عن ذلك فقال ان الله عز وجل لما نزل حلفه احكاما ولم يبق من حلفه غير آدم خلق
سمس من دور عرسه فاما ما كان في سابق علمه ان يدعها سمسا فانه حلفها مثل الدنيا
ما من مسارفها ومعاربها وما كان في سابق علمه آ ن يطمسها وبحولها ومرا فاه حلفها
در السمس في العظم، لكن انما يرى صعرهما من سد اربعا عهما في السماء وبعدهما
من الارض فلو برك الله عز وجل السمس والعمر كما كان حلفهما في بدو امرهما لم يعرف
اللؤل من النهار ولا النهار من اللؤل وكان لاندى الا حرمى بعمل ومى نا حذاحر ،
ولا ندري الصائم مى بصوم ومى بفطر ولا ندري المرا مى بعد ولا ندري المسلمون
مى رف صلواهم ومى رف حجههم فكان الرب حل حلاله ابطر لعباد وارحم بهم
فا رسل حبرئيل فامر حناحه على وجه القمر فطمس عنه الضوء ونفى فيه المور وذلك
قوله «رحلنا اللؤل والنهار آ نسم فمحونا آ نه اللؤل» «وحلنا آ نه النهار مصر»
الآ نه فالسواد الذي رر في القمر سمه الخطوط فيه فهو ان المحو قال فادا
فامب الصامه وصلى الله بن الناس ومتر من اهل الحبه والنار ولم ندخلوها بعد
ندعو الرب حل حلاله بالسمس ر القمر فمحا بها اسردين مكورين فدفعها
في رلال و لائل رعد فراضهما من هول ذلك الرم ومخافه الرحمن فادا كانا حبال
العرس حرا لانهما حدين فقولنا آ لهما فدعلم طاعناك ردو ما في عبادك وسرعنا
للمصى في امرك انام الدنيا فلا نعا ما لعباد المسركس انا فهد علمنا بالمد ندعهم
الى عبادنا لم ندهل عن عبادك فعد ل الرب سارك وبغالي «صدقنا آ نى فدقصب
على نفسى ان ادى واء د انى معد كما الى ما انا فكما فارحنا الى ما حلفكما
منه» فقولان رسام حلفنا - فقول حلفكما من نور عرسى فاحا اليه قال
فلمنع من كل واحد منهما ربه كاد يحصف الانصار ورا فحلطان سور العرس
فذلك قوله «مدى وبعد» قوله

«وانزلنا من المعصرات» فالمعاهد وفتادة ومقابل «المعصرات» الرّاح
 لانها بعض السحاب لمطر فعلى هذا الاول من معنى الساء، اى انزلنا بالراح
 المعصرات «ما نَحَا» وذلك ان الله عز وجل سمع الرّيح فسر السحاب وحمل الماء
 من السماء فندر كما ندر اللّحمه وبصره الرّيح فسرل معر فاحمى لا تدى الارض والحلق
 وقال ابوالعاليه والصّحاح وان عاس «المعصرات» السحاب فقال اعصر السحاب
 اذ احان ان يطر واعصر المرأ اذا دنا حصها واركب المهر اذ احان وفرك كونه وقال
 الحسن وسعد بن حمير ومائل بن حبان وربي بن اسلم «من المعصرات» اى -
 من السّموات

«ما نَحَا» صانا مذرارا مسايعا ببلو بعضه بعضا «لنحرحنه» اى - بالمطر
 «حنا» مما ناكله الناس «وَنَانَا» ما رعا الدواب وفل الحب ما تحرب وبررع،
 والساب ما نسب من الارض بعضه وفل الحب اللولو راصله من المطر والساب
 ما نسب على الارض بعضه وروى عن عكرمة ما ارل الله من السما فطر الا ب
 بها فى الارض عسمة وفى البحر لولو

«وحباب الثّغافا» اى - سانس ملحه الاسحار واحد ها لف ولصف

«ان يوم الفصل» معنى يوم الصامه بفصل فسه من الحلق «كان مقانا» لما
 وعد الله من السّواب العقاب وقل كان ها هنا صله

«يوم نفتح فى الصور» هدهى محه الدعو وهى النّحه السّالنه الاولى^١ بنّحه الفرع
 والناسه بنّحه الصّغره والنّاله محه الصّامه من الصور «فأَنبُؤُوا فَوَاحًا» ر را رمرا كل امه
 باهامهم كقوله «يوم نبعث كل امه فوفا» ررى الرّا بن عارب قال كان معاد بن حبل
 حالسا فرسا من رسول الله (ص) فى منزل انى ابوب الانصارى فقال معاد نارسرل الله
 ارايب قول الله عز وجل «يوم نفتح فى الصور فأَنبُؤُوا فَوَاحًا» فقال معاد سالت
 عن عظيم من الامم ارسل عسمة ثم قال يحسرون عسر اصناف من امم اسه فقدمهم
 الله تعالى من جماعه المسلمين وذل صورهم فبعصهم على صرر الفرد وبعضهم على
 صور الحمارين وبعضهم ممكس ارجلهم فور وحوهم سيجون علمها وصهم

عمى سرد دون و بعضهم صبكم لايعلولون و مصهم بمصعون السهم هى مدلا على صدرهم بسنل الفصح من افواههم لعانا بقدرهم اهل الجمع و بعضهم مقطعة ايديهم وارجلهم وبعضهم مصلس على حدوع من نار وبعضهم اسد منا من الحيف وبعضهم يلسون حيانا سابعه من فطران لارفعه يخلودهم فاما الدس على صور الفرد فالصبا من الناس بمعنى السماء واما الدس على صور الهارب فاهل السحب والمكسوس على وحوهم فا دله الرنوا والعمى من يحور فى الحكم و الصم الكم المعجوب اعمالهم و الدس بمصعون السهم فالعلماء والقصا الدس خالف قولهم اعمالهم والمقطعة ايديهم و ارجلهم الدس يودون الحيران والمصلرين على حدوع من ارفالعا بالناس الى السلطان والدس هم اسدنا من الحيف فالدس سمعون السهوات والكداب ر منعوا حواله تعالى من اموالهم والدس يلسون الحيات فاهل الكبر والجلال قوله

«يَفْتَحُ السَّمَاءَ» و اهل الكوفة فحب بالتحف والافون بالسديد اى سقى لمرور الماركة فكاب ارانا اى - داب ارات وفيل بجل وسائر حنى مصر فيها ابواب وطرق وفروح رمالها اليوم من فروح، وفيل ان لكل عمد مانس فى السما نانا لعماء وانا لردفه فاذا فامب الصبا اصبحت الاواب «وسرّب الحبال فكاب سرائاً» اى اربل عن اما كنها فصار كالسراب قال ابن عباس ذلك عبدالفرع الاول وازالها عن اما كنها فصار كما قال سبحانه «يحسبها حامد» وهى حرمر السحاب» ثم يد كنها الفرع الثانى فصار «كالعفن المنفوس» ثم يد كنها الفرع الثالث فصار كمنها «مها» ثم يد كنها الفرع الرابع فسرب فى الارض وذهب بها وذلك قوله «واد الحبال سف» اى اربل برعه حنى لاسقى ارب

«ان جهنم كتاب مرصاة» اى طريقا وممر فلا سبل الى الجنة حى قطع النار وفيل محسبا وموضع صد كامنصا لحامد الحد الحليه حبل بجمع المسار من كى ابواب والمصما المرصع قال ابن عباس ان على حرحهم سم سبعة محاسن سال العمد عمد اولها عن سهار ان لا اله الا الله وان بها اى حارالى البهى و سال

عن الصلوة فان جاء بها نامة حار الى الناب فسال عن الركر فان جاء بها نامة حار الى الرابع ، فسال عن الصوم ، فان جاء به نامة حار الى الخامس وفسال عن الحج فان جاء بها نامة حار الى السادس ، فسال عن العمر فان جاء بها نامة حار الى السابع فسال عن المطالم فان حرج منها والافعال انطروا فار كان له بطوع اكمل به اعماله ، فادافرع به انطلق الى الحنة والمرصاد معال من الرصد والمعنى انها داب اذ يعاقب لاهلها ناصدهم بسكالها ر عوفونها

«للقاعس مآآ» اى مرحما لمن يحاور الحد فى القلعان والكفر

«لانس» فرا حمرة ويعقوب «لنس» وقرأ العامة «لانس» بالالف، و همالمان «فيها احمانا» جمع حف وهو مائون سبه كل سبه اب مائه وسبون يوما كل يوم الف سبه مما بعد سوآدم وروى نافع عن ابن عمر عن النسي (ص) قال «والله لا يحرج من النار من دخلها حتى كرا «فيها احمانا» والحف صغ ومما ولسه والسبه بالامانه وسبون يوما كل يوم كالف سبه مما بعدون فلا يسكلن احد على ان يحرج من النار قال الحسن ان الله لم يجعل لاهل النار مد بل قال «لانس فيها احمانا» ، والله ما هو الا انه اذا مضى حف دخل آخر الى الاندلس للاحمان عد الى الخلود وعن عبد الله بن مسعود قال لو علم اهل النار انهم يلسون فى النار عدد حصى الدنيا لغرخوا ولو علم اهل الجنة انهم يلسون فى الجنة عدد حصى الدنيا لغرخوا وقال مقاتل بن حيان الحف الواحد سبع عر الف سبه قال وهذ الآنه مسوحه سبحانه «فلى تردكم الاعدان» ، يعنى ان العدد فدار مع والخلود فحصل وعن خالد بن معدان قال هذ الآنه فى اهل الصلله لاهم لا يخلدون فيها وقل بم الكلام على قوله «فيها» ثم قال «احمانا»

«لاندوفوق فيها» اى - فى جهنم «تردا» اى روحا راحه وقل الرد اليوم لان الماتم سرد حوفه اذا نام ر قال مقاتل لاندوفوق فيها - ردا بمعهم من حره ولاسرانا بمعهم من عطش

«الاحممانا» ماء حارا يحرق ماناى عليه وقل هو دموع عمو اهل النار

«وعصافاً» قال ابن عباس العساف الزمهرير بحرهم سرد وفيل هو الصديد و
 ماسال من خلود اهل النار وفيل هو المنس الاسود، وقال سهر بن حبيب العساف
 وادعى المنافيه ثلاث مائه وثلاثون سعا في كل سبع ثلاث مائه وثلاثون سعا في كل سبع
 اربع رواتا في كل داربه سحاج كاعظم ما خلق الله من الخلق، في رأس كل سحاج سم
 وفيل معنى الآله «لاندوفون» في تلك الاحقاب «الاحصما وعصافاً» ثم يلبسون
 احفانا يندفون عبر الحميم والعساف من انواع العذاب يهر يوفى لادواع العذاب
 لالمكهم في النار

«حرآء وفافاً» اى - حاربناهم حرآء وافوا اعمالهم فان عفا بل رافى العذاب
 الدب فلا ديب اعظم من الشرك ولاعداب اعظم من النار ثم رصف اعمالهم فقال
 «انهم كانوا لا يرحون حساباً» اى - لا يحافون محاسبته ا اهم قال الزجاج
 بعضى لا يؤمنون بالمعب ودرجه ا وان حساب

«وكذبوا ثانياً» اى - بما حارب به الا - «كذاباً» اى - تكذبوا وهل له
 ما به فصح به ارب ح ف المصنف حراف وفرى كذاباً المصنف مصد كاذب
 «وكل سىء احصاه كتاباً» اى - كل سىء من اعمال الخلق سىء فى الاح
 المحفوظ كماله وكذب سىء احصاه فى امام من قوله «وكل سىء» من سىء فعل
 سمر اى - احصاه كل سىء احصاه ركانا صب على المصنف اى - كما كذابا و
 راب بكر صناعى السرب اى - وكذب ركانا صب على المصنف ركانا صب على
 الملائكة فى كتاب من فى صحب اعمال

«فدوقوا» اى - يعذبون «فدوقوا فلي تردكم الاعداء» سئل الحسن
 عن اسدآته فى القرآن على اهل النار الحسن سألنا انا نورة الاسلامي فقال
 سأل سول الله (ص) عن «فدوقوا فلي تردكم الاعداء»، ولما سمعوا
 ذلك اسروهم لخروج به

ان للمصنف مسارا المصنف وراى رالمحا اى - لدا ن اعراض
 اسرر رلكم رالمه احس ح س المصنف س المصنف س المصنف س المصنف س

« حذاني » جمع حذيفه وهي السمان المحاط به و« اعاناً » جمع عب
 « وكواعب » اي - حواري عداى جمع كاعب وهي الناهد التي لمعت النكاح
 وظهر فيها رنابوء الكعب « انراياً » اي - مستوناب في السن على سن نلاب و نلابس
 سند فصل اراد ذلك اذ راحهن من الآدميات رفيل هن الحور رلس المراد ذلك
 صغر السن لكن المراد وا الساب اي - ماء الساب حار فهن لم سن ولم يعتن
 عن حد الحسن حسهن

« وكاساً دهافاً » مرعه مملو منابعه صافيه الهاو مصد داهو مذاهفه ودهافا
 اي ناع وادهب الحد صاي - ملائنه والكاس في القرآن هي كاس الحمر حسما
 وحدها

« لا تسمعون فيها » - اي في الجنة « لغوا » اطلا من الكلام « ولا كدانياً »
 يعني ولا كدنيا اي - لا كذب بعضهم مصا فرا الكسائي « كدانياً » المحصف مصدر
 كذب اي - لا كذب بعضهم مع بعض

« حرآء من رب عطاء » اي - حاراهم حرآ واعطاهم عطاء فهما منصوبان
 بالمصدر وقوله « حساناً » اي - كافوا وافما كمترا يقال احسب فلا - اي -
 اعطيه ما يكفه حتى قال حسبي والمراد ان لهم في الجنة جمع ما يسهر و
 فل معن

« عطا حساناً » - اي - على حساب العمل رعد الله المرید

« رب السموات والارض وما بينهما الرحمن » اي - حلفهما مالهما
 ومالك ما بينهما الرحمن ورا هذا الحجار رانوع عمرو « رب » بالرفع على الاسماء
 و« الرحمن » خبر وورا الآخرة « رب » الحاراه عا لغواه مررت وورا اي عامر
 وعاصم يعقوب « الرحمن » باحد اسماء لغواه « رب السموات » ورا الآخرة
 « الرحمن » بالرفع وحجرة الكسائي ررآن « رب » بالخفض لغواه من وله
 « حرا من ربك » ررآن « الرحمن » بالرفع لغواه منه على الاسماء ررولد
 « لا تملكون » في مصحح حبر ررسي « لا تملكون عيه حطانا » ورمقابل لا تغدر الحاق

على ان تكلموا الرب الاباده ، و قال انكليسي لاسمع احد لاحدا لانا به
يوم يقوم الروح والملائكة صفاً ، قال السعبي والصحاك « الروح ،
حزيرئيل (ع) وقال عطاء عن ابن عباس « الروح » ملك من الملائكة ما حلوا لله
مخلوفا اعظم منه ، فاذا كان يوم الصامه قام هو وحد صفا و قامت الملائكة كلهم صفاً
واحداً فيكون عظم حلهم ملهم وقال مجاهد وفساده وانوصالح « الروح » خلق
من حلوا لله على صور بني آدم لهم اندوار حل وروس ما كلون وسربون ، لسوا من
الملائكة ولا من الجن ولا من الاسباب من السماء ملكاً لاومعه واحد منهم وقال
ابن مسعود « الروح » ملك اعظم من السموات ومن الجن ومن الملائكة وهو في السماء
الرابعة يسبح كل يوم اسي عسراف يسبحه بخلق من كل يسبحه ملك يحيى القوم يوم
الصامه (صفاً) وحد وقال الحسن هم بنو آدم ، ومعنا دوو الروح ، وقال عطيه عن
ابن عباس هي ارواح الناس يقوم مع الملائكة فمما ينس المحسن ، فل ان برد الارواح
الى الاحساد وفي روايه الصحاك عن ابن عباس ، قال عن بمن العرس بهرا من نور
مثل السموات السبع والارض السبع والجنار السبع ندخل حزيرئيل (ع) فيه كل سحر
فيعسل فرداد نورا الى ور وحمالا الى حماله وعطما الى عطمه ثم يسفص فيحرح الله
من كل فطر تقع من رسه كذا وكذا الف ملك يدخل معهم كل يوم سبعون الف ملك
السبا المعمور وسبعون الفا الكعنه لا يعودون اليها الى ان يقوم الساعة وقال وهب
ان حزيرئيل (ع) وافق بنى الله عروحل رعد فراضه بخلق الله سبحانه و تعالى
من كل رعد مائه الف ملك الملائكة صفوف بنى الله عروحل ملكسوا روسهم
فاذا ادن الله تعالى لهم في الكلام فارا لاله الا انب وهو قوله « يوم يقوم الروح والملائكة
صفاً لا تسلمون الا من ادن له الرحمن » ان سكلم و « قال ، في الدنيا صواناً » وسدادا
من العدل وقيل معنا من قال لاله الا الله في الدنيا نادى الله لهم في الصامه ان سكلموا
بالساعة فسمعون وبالا عذار فصل عذرهم واما الكافرون فلا يعمل عذرهم ولا يسمع
سفاعهم ر قال الحسن معنا لا سمعون لاحدا الا لمن ادن الله ان يسمع له وقال
المسعودي انه في الدنيا صوانا صدفا وهو لاله الا الله

«ذٰلِكَ النّٰوْمُ الْحَقُّ» لا ناظل فيه ولا ظلم بل نصف الضعيف من القوى ومحسنه
 حق كائن بوحده لا محاله وقد كانوا فيه على سكّ **«فمن ساء اتحد الى ربه ما نأى»** أى -
 مرحما حسنا من طاعه بقدمها ورله بحسبها ليكون المرحح الى النواب
«انا انذرناكم عذابا قريبا» يعنى العذاب فى الآخر وكل ما هو آت قريب
 وقيل هو العمل بدر **«يوم ينظر المرء ما قدّم يداه»** أى يرى حراء الذى قدمه
 من خير وسر كعوله **«وم يحد كل نفس ما عملت من خير محصرا»** (وان سمعه سوف
 رى) **«فليروا اعمالهم»** وقيل المرء هاهنا المومن يرى كل خير قدمه فى صحيفه
«ويقول الكافر بالنسبى كذب تراءى» قال عبد الله بن عمر واذا كان يوم الصامه مذبح
 الارض مد الاديم وحسرت الدواب والهائم الرحمن تجعل العصا من الهائم حتى
 به من للسا الحما من الغرباء بطحها فاذا فرغ من العصا قيل لها كوني رانا فعند
«ذلك» يقول الكافر بالنسبى كذب تراءى وفان مقابل بجمع الله الوحوس والهوام والظفر
 وكل سىء عبر القلس فعول من ر كىم؟ - فعولون الرحمن الرحمن -
 فعول لهم الرب ساك وبعالى بعدما يعصى منهم حتى يعصى للحما من الغربا
«انا خلقتكم وسخرتكم لى آدم وكنتم مطيعين انا ما حولتكم فارجعوا
اى - الذى كسبتم كوا رانا فيكونون تراءا فاذا المالك الكافر الى سىء صا تراءا
 بمعنى فعول بالنسبى كذب فى الدنيا فى صور خير برزقى كرهه وكذب النوم
 فى الآخر تراءا وقيل معناه لى لم انبى ر كىم تراءا وقال عكرمه بمعنى
 ان الساع والوحسرت لهائم اذا راس يوم الصامه سىء آدم وما هم فيه من العم والحرى فلن
 الحمد لله الذى لم يجعلنا منكم فلاحه رحو ولا نارا ساف **«فان ابوا الصامه بن**
حسب رأيت فى مص القاسم ان الكاويرهاها ان لى» وذلك انه عاب آدم ناته خلق
 من التراب وافجربا به خلق من النار فاذا عاب يوم الصامه فصل سىء آدم والمومن
 وما سألون من ابواع الكرامات ورأى ما هم فيه من السد والعذاب بمعنى ر يقول
 بالنسبى حلف من التراب ولم يصي ما صابى قال ابو هريره فعول التراب للكافر
 لا ولا كرامه لك من حملك ملى وعن ابى الرناد عبد الله بن ذكوان قال اذا صي

من الناس واهل اهل الجنة الى الجنة واهل النار الى النار فللسائر الامم ولمومى الحسن
عود را برانا وحميد «يقول الكافر بالنبي كفتراة» وقال عمر بن عبد العزيز ان
مومى الحسن حول الجنة في من ورحاب ولسوا فيها والاكررون على ان مومى الحسن
مع مومى الاس في الجنة وان كافر بهم مع كافر في النار

الموتة الثالثة

قوله تعالى «سبح الله الرحمن الرحيم» اسم ملك يحمل عباد بطاعته و
يرى خدمه يعاديه لاسمح بطاعة المطيعين ولا يرسى بعباد العائدين ورسه
العائدين سدا طاعتهم ورسه العارفين حله معرفهم ورسه المحسن ناح ولا يسم
و رسه المندسين عمل رجوهم صوب عبرهم
نام حذارى كه نام او دل افرو رس رمهر او عالم سر نام او آراس مجلس اسب
و مدح او سرمانه مجلس رس ربانها بنای ار، قمت دلها بهوای او راحت روحها
بلعای او، سرور سرها برصای او دلائل بوحید آیات او معالم بفرید دانات او،
سواحد سربع اسرار او معاهد حقیقت سارار او قدیم نام مخلوق دات و صفات
او وائاتی گمانه بی مکر، دانایی بگمانه بی اگر و انایی که همه کار بواند، دانایی
که همه خبر داند در ساحت حاصلود ناف حاضر، سلطان عظم دور و سرهان
فصل بردنك سنان بر مندا وارد ناف گمان بهان

بمطر رعب گفت «الهی من بعد نه ادا نام رسرای برا تابوام، در محارگی
خود سر گردام، و دور برور در رنام خون می خون ود؟ حنام وار گرس
در نازکی بقتام، که خود بر هیچ خبر هسما ندنام احسم بروری دارم که ومانی
رم نام خون من کسب، گر آن دور بسیم و رسم بجان فدا آم^۲

قوله «عم نسا لون عن النسا» ای - عن الحبر «العظیم» ابن حمر عظیم
کدو موم مصطفی اسب (ص) وبعث رسالت ار و برسدن اسرار کدنگر اردوی

۱- الف ر ۲- الف خون من کسب گر آن دور رسم و سم جان فدا کم

بعظم بود جماعت قرنی فراهم می‌رسیدند و نا می‌کند بگر می‌گفتند ای سیه‌ای
محمد؟ آن کار محمد چه خبر است بدین عظمی و بدین ناسدگی؟ روز بروز کار
او نالانر و آوای او بلندتر و دولت او از حال راستای قوی‌تر و محکم‌تر سرآید
ملک ما را انداخت، و کردن دین حوس برافراحت سرافرازان عرب او را مسح
میسوند، و گردنکشان فائز سر بر خط ری می‌نهند رب العالمین گفت «الذی هم
فهو محملون» خلق در کار او محفل شدند یکی را سعادت ارلی در رسد و عتاب
آلهی او را دندوب، با بدعوی وی عرب گسب و مصدق رسالت وی سعادت سد
یکی در رهد حدلان نماید سقاوت ارلی دامن وی گرفته باسحاب سرای سیرد نا
سردر حیر دعوت او ناورد و رسالت وی قبول نکرد سعی هر دوسرای گسب حکم
آلهی است و حواس الهی حوس حکم کرد در آن کس که حواس آن خبر که
حواس حکمی بی‌میل و فصای ی‌حور قومی را در دیوان سعدا نام بست کرد و اسان
را بعبادت ارلی قبول کرد، و علل در میان نه، و قومی را در حیرت اسباب نام بست کرد و
را در در میان بست و هر دم در نه ماسدل القول لدی و ما انما بظلام للعبد» روری
عبدالملك مروان عره را که معصوفه گسر و دین حوس خواند گفت بعبادت گسای
اسکرم که گسر در چه دند که بر تو سعه گسب؟ - عره گفت ای عبدالملك
مومنان در بوجه دندند که برا امر کردند؟ سعا لانام کما فی کیم العدم و هو بادی
بلطف العدم بلا سعه قدم «الست برکم»

لك قول از احوال مفسران آنست که بنا عظم حیر فام است و حاسب
رساحر^۱ که قوم در آن محفل و دند بعضی در گمان و بعضی را انکار و
ححد و رب العالمین اسان را بر آن انکار و ححد بهدید کرد و وعد داد که
«كَلَّا سَعْلَمُونَ نَم كَلَّا سَعْلَمُونَ» آری داند و آکا سید^۲ از آن روز عظم،
حون سراجام کار حوس بسند و بحرای کردار^۳ حوس رسد^۴ از عظم آن در راست
که بست و چهار ساعت سمانر و در بنا را برمال بست و چهار حرا نه حسر کنند و در

۱- ح کردگار ۲- الف داند و آکا ناسد

۳- الف کردگار ۴- الف رسد

عرصات قیامت حاضر گردانند ، بکان بکان خزان می گسایند و بر بند عرص
 می دهند از آن خزانهای بگسایند در بها و جمال ، ربو ووصفا ، و آن آن ساعتی است
 که بند در حیران و حیران و طاعت بود بند حو حوس و نور و بهاء آن بند ،
 حیدان سادی و طرب و اهرار و بر و عال بود که اگر آن را رحله دور حان قسم
 کنند در دهب ارسادی الم و درد آ بر فراموش کنند خزانهای دیگر بگسایند ،
 ناریک و معظم برین (۱) و بر و حوس و آن آن ساعتی است که بند در معصیت و د
 حق آورد طلعت ، و وحسب آن کردار در آن حیدان فرع و هرل و رنج و عم او را
 فرو گرد که اگر بکل اهل بهسب قسم کنند ، نعم بهسب دستان منعش بود
 خزانهای دیگر بگسایند حالی که در و به طاعت بود که سب سادی است و نه معصیت
 که موجب اذ و هسب ، و آن ساعتی که بند در و حمه باشد با عاقل با محتاج دنیا
 معقول بند بند بدان حسرت خورد و عس عظم بند را باید همچین خراس
 نك می گسایند و بر و عرصه می کنند از آن ساعتی که در و طاعت کرد ساد
 می گردد و از آن ساعتی که در و معصیت کرد رنجور می شود و بر ساعتی که مهمل
 گذاشته حسرت و عس معهود

هان ای مسکن عاقل مناس که از و عاقل بسیمد و می دان که حق تعالی
 مساهد سرو رفت دل بواس می بندد ، میداند در هر حال که ناسی ناری حمان ناس
 که ساسه حلال نظر او ناسی مصطفی (ص) گفته ' اعد الله کانك را فان لم
 یکن برا فانه براك '

سورة البارات - مكية

الوثة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
«والبارات عرفاً» (۱) «سوگند است سبازگان سنان و هموار» روان نا آنکه

که در حسمه معرب فرو شوند

«والبسطاط سبطاً» (۲) «سبازگان که از مسرى درمگرمند و مبريد نا

معرب رسند

«والباحات سحاً» (۳) «وسبازگان روان که در فلك در موح اساو مگمند

«فالبانقاب سقاً» (۴) «و سبازگان که در رفس نر يكدنگر نسي مى كند

«فالمدثر اب امرأ» (۵) «نرسنگان که نرمان كارها ميسازند و باز مى اندازند

«يوم نرحف الراحمه» (۶) «آرور که بحسد و من حسدننى

«سعيها الرادفة» (۷) «و ربي آن اسند بسيمه آمدنى

«فلوث يومد واحمه» (۸) «دلهائى است آن رور نرسند و لريرد

«انصارها حاسه» (۹) «حسمهائى اسان فروسد حواري در آن نبداء، و

فروسكسه ارسم در ديد نگران «نقولون» مگويسد [فرش] «انالمردوثوثون

في الحافرة» (۱۰) «ناس مارا ناهمان رند گاني حواهد برد که نحب داسم

«اندأكما عطاماً بحره» (۱۱) «ناس مارا در گور كند ناريد گاني حواهد برد

آنکه که اسبحوان كردم بر ريدنه

«فالوانك اذا كره حاسره» (۱۲) «حسن مگويسد که من آن نار كسي بس

نارمان كاري است و ناند آمد

«فالناهي رحرة واحدة» (۱۳) «اكنون بس حسن است نك آوار است

«فادأهم بالماهرة» (۱۴) «که اسان را نا آن آوار ناهامون رساحير رانند

«هَلْ أَيْتُكَ حَدِيثُ مُوسَى» (۱۵) آمد مو و رسید قصه موسی بنو؟
 «إِنِّي نَادَيْتُهُ رَبَّهُ، أَنَاكَه كَه حَوَانِد حَدَاوَنِد اَر اَوْرَا «نَالُوَادِ الْمُقَدَّسِ» آن وادی
 ناك كرد و ما فرس «طَوَى» (۱۶) نام او طوی
 «وَأَدْبَحْتُ إِلَى فِرْعَوْنَ أَنَّهُ طَعَنِي» (۱۷) سوبه فرعون سو که او سر کسید بهمار (۱)
 «فَقُتِلَ» کوی اودا «هَلْ لَكَ إِلَهٌ» ان برگی (۱۸) «أَوْفَيْتُكَ نَكَّ وَ هَمْرِي
 سَوِي» [داری توان آن آئی که بهرور و سرور کردی]؟
 «وَأَهْدَيْتُكَ إِلَيَّ رَبَّنَا فَتَحَسَّنِي» (۱۹) ورا بهمانم را الله تا ساسی و او را ندانی

و اراو برسی

«فَارْتَدَّ إِلَيْهِ الْكُفْرَى» (۲۰) «نَاو حَوْدَآنِ سَاان مَهْس»
 «فَكَذَّبْتُ وَعَصَيْتُ» (۲۱) «د وع رن گرفت و سر کسید
 «ثُمَّ ادْبَحْتُ لِرَبِّي» (۲۲) «سَنَ آكَه رَكْسَ مَهْمَ سَرِنَار»
 «فَجَسَّرْتُ لَدَيْهِ» (۲۳) «سَا حَادَوَانِ كَرْد كَرْد و آوار داد
 «فَقَالَ إِنَّا رَبُّكَ الْأَعْلَى» (۲۴) «وَكُفَّ مِمَّ حَدَاوَدِ رِبْرِنِ سَمَا»
 «فَاحْذَرُوا اللَّهَ تَعَالَى الْآخِرَةَ وَالْأُولَى» (۲۵) «مَكْرَفَ اللَّهِ اَوْرَا بِمَقُوبِ سَحْنِ سَسَن

و سحن سسن

«أَنِّي فِي ذَلِكَ لَعَبْرَةٌ لِّمَن يَحْسَى» (۲۶) «دَرِسِ نَمْدِي و فَرَاوَسَدِ دِ نَدَنِي اَمَب»
 اودا که صواب ساسد و برسد
 «وَأَنبَأْتُمُ امِدَّ حَلَمَاءُ امِ الْمَاءِ» سَمَا سَحَبِ بَرِدِ و دَسْوَارِ دَرْدِ عِلْمِ سَمَائِرِ آفَرِيدِ
 گار در آفرینش تا آسمان «سَهْأُ» (۲۱) «آفَرِدِ گَارِ آرا را فَرَا سَبِ و سَمَوْنَ
 بر داس

(۱) - بهمار بر ر دهوا حو عظم باشد اگر کا بود اگر حدی و سگفت ساساس و
 عاب و دکی گوید

گسندی بهمار بر برد بلند س سمد و برور بر سر سد
 فردوسی فرمود

حو املس داس کد دل عدا سرافسانه ای گس بهما سا
 ک لب فرسیدی برها و طبع نکوس دگر محمد معس

«رفع سمكها» کار (۱) آن بالاداد «وموئها» (۲۸) و آن را راست کرد و راع
 «واعطس لملها» و نازک کرد پس آن «واحرح صُحُفها» (۲۹) و سرون آورد
 و ر آن

و الارض بعد ذلك دُحِبها (۳) و زمین را پس آن بهی نازکسند
 «احرح مملها» سرون آورد از زمین «مَاءها و مرعُها» آب آن و گنارار
 ر حراگا آن

و الحال ارسنُها (۳۲) و کوهها را بر زمین فرو گذاشت و زمین را تا آن
 ر حای داس

مُاعاً لکم و لا یعامکم (۳۳) سکوداری سما را و چهارپایان سما را
 فاداً حآب الطَّامَّةُ الْکَثِیْرُ (۳۴) آن روز که داهنه مهس بسند
 «یوم ندکر الانسانُ ماسعی» (۳۵) آن روز که مردم را ناد آمد هرچه در
 د سا کرد

و ثُرب الحِجَمِ لَم یبری (۳۶) و بهامون ارید دورح گرید را
 «فاما من طعی» (۳۷) اما آن کسی که سر کسند و ناکای کرد
 «و انرا الحوّه الدنّاء» (۳۸) را آن جهان را گرید و این را بحای آن دیگر

مسمد د

فان الحِجَمِ هی الماوی (۳۹) آنس او را حایگا اسب و نازکسین کا
 «واما من حای مقام رنه» و اما او که از اسنادن کا پس حدای حوس
 رسد «و بهی النفس عن الهوی» (۴۰) و حوسین را ارباسن نماسی نازد
 «فان الحیه هی الماوی» (۴۱) بهس او را حایگا اسب و نازکسین کا
 «سئلونک عن الساعه» می رسد را از رساحیر «انان مُرسُها» (۴۲) که
 کی اسب همگام ندا کرد آن و آوردن آن؟

«فیم اب من دکر نهها» (۴۳) و در حای ارباد آن و که ای بوندانن همگام آن؟
 «الی رنک مُسُها» (۴۴) نازکسین و سرباحام داسین همگام رساحیر نازدای بواس

۱- الف آورد

۱۱- ناکا صدمه ای را گویند که دسر کو صدمه ماسند رهاں فوطه

« اِنَّمَا اَنْتَ مُذَرِّمٌ نَحْشُهَا » (۴۵) و برسانده و آگاه کند او ای که بآن
 گروید است و از آن می پرسد
 « كَانَهُمْ يَوْمَ تَرَوْنَهَا » که بی آسان آن روز که رسا حیرت مند و کار آن
 « لَمْ تَلْسُوا الْاَعْيَةَ اَوْضَحُهَا » (۴۶) در دنیا نبودند و درنگ نکردید مگر
 سناگاهی

الموه الثابیه

این سوره جهل و منح ' آن است صد وسی و نه کلمه ، همصد و منحا و سه
 حرف جمله مکی است نه مکه و رو آمد با نفاق مفسران و درین سوره ناسخ و منسوخ
 نسبت و فی الحیرت این بی کتب قال قال رسول الله (ص) من قرأ سوره «الارباع»
 لم یکن حسبه فی المرأ الا کمدرا الصلوة المکبونه حتی یدخل الحبه

فوله عالی « والارباع عرفاً » قال بعض المفسرین ان القسم واقع رب هد
 المد کورات وقل لاندل اسم الله عالی بذلک للمسیحه علی موقع العر فیه ، اذا القسم بدل
 علی عظم سان المقسم به وله حل حلاله ان ینهی عناد عن القسم بالمحلو فاف فان له ان
 معتد عناد ناما واحله را فی المراد بهد الکلمات و قال بعضهم المراد باجمعها
 الملائکه لانهم یرعون نفوس نبی آدم ناعرا کما یعرف النارع فی القوس فیلج بها
 عانه المد والعرو بدل من الاعرا وقل معنا « والارباع » بمعان عرفاً ، قال
 ابن مسعود یرید انفس الکفار یرعها ملک الموب من احسادهم من یحب کل سر
 ومن یحب الاطافیر و اصول القدمین ، ثم یعرفها فی حسد بعد ما یرعها حتی اذا کاد
 یخرج ردها فی حسد ، فهذا عمله فی الکفار

و قال سعید بن حسر نزع ارواحهم ثم عرف ثم حرق ثم دفن بها فی النار
 وقل یرى الکافر نفسه فی وف السرع کما بها یعرف و قال مقاتل ملک الموب و
 اعوانه یرعون روح الکافر کما سرع السعود الکسر السعف من الصوف المنبل
 فخرج منه کالعروق فی الماء

«والماسطاب بسطا» قال ابن عباس هم الملائكة يسقطون نفوس المومنين رفوفه وسهوله مسبق من قول العرب تسطب الدلو اذا اخرجتها من السر، وقيل مسبق من الاسوطة وهي العقد بمداد حطرت فيها فمحل خلاف المرم بمعنى الملائكة بسط من المومن اي بحل حلا رفعا فمقصها كما بسط العقال من بدالعمر اذا حل عنها وهذا به في المسطاب وحملها بعضهم على سط، اي - نادر الى الشيء فرحانه وهذا بقصر «والماسطاب بسطا» بمعنى نفس المومن عند الموت بسط للحروح وذلك انه ليس من مومن يحضر الموت الا عرصب عليه الجنة قبل ان يموت فمري فيها اسماها من اهله وارواح من الجوارح من هم يدعونه اليها فمعنى اللهم تسطه ان يحرح فانبهم

«والساعات سحا» هم الملائكة ينصون ارواح المومنين كالذي تسح في الماء فاحيانا ينس واحيانا يرفع سلوبها سلا رفعا ثم يدعونها حتى يسرع كالساح الذي في الماء يرفو به، وقيل هم الملائكة يملكون من السماء الى الارض مسرعين كما يقال للفرس الحواد سابع اذا اسرع في حربه
فالساعات سقا» هي الملائكة يسمون ارواح المومنين الى الجنة وقيل يسق الى ما امر الله

فالمندبرات امرآ» هي الملائكة حبر بل على الوحي والعداب وهي كائيل على المطر والساب والارار واسرافيل على الصور واللوح حمل ركن من اركان العرس وملك الموت على فص الا واح وعطف «فالساعات» «فالمندبرات» بالغاء لما فيهما من معنى المعقب، اي - تسح فسوق فمندبر وحمل هذ المذكورات على الملائكة قول علي وابن عباس وابن مسعود قال الحسن فتادة المراد بها النجوم «والبارعاب عروا» هي النجوم ترفع من مسارها حتى تعرف في معازيها في عين

«والماسطاب بسطا» هي الجوارح السما تسع من افق الى افق اي - يذهب حال حماز ناسط بسط من بلد الى بلد و قال للمعر الوحي نواسط لا بها يذهب

«وَلَسَّاجَاتٍ سَجَّاءَ» هِىَ الْمَحْمُومِ فِى فَلَكٍ مَسْحُورٍ

«فَالْمَسَّاجَاتُ سَجَّاءَ» هِىَ الْمَحْمُومِ نَسَمُ بِمَعْصَاهَا فِى الطُّلُوعِ وَالْعُرُوبِ وَامَّا
«فَالْمَسَّاجَاتُ امْرَأَتَا» هُمَا الْمَلَائِكَةُ عَلَى اسْمَاءٍ لِأَعْرَ، هَذِهِ اِسْمَانِ مَحْدُودَةِ الْمَوْضِعِ وَلَكِنْ
دَلَّ مَا بَعْدَهَا بِهَا عَلَى نَسَبٍ فَمَا السَّاعَةُ قَالَ الرَّحَّاحُ حَوَابُ الْقِسْمِ فِيهِ مَصْرُوعٌ بَعْدَ بَرٍّ
لَسَمْعَتٍ بَدَّلَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ بَعْدَ «إِنْدَا كُنَّا عِظَامًا بِحَرِّهِ» وَقِيلَ حَوَابُ الْقِسْمِ قَوْلُهُ «أَنْ
فِى ذَلِكَ لَمَرٍّ لِمَنْ يَحْسَى»

«يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاحَةُ» رَلَّ رَلَّهُ السَّاعَةُ بِرَحْفِ الْأَرْضِ فَيُلْقِطُ مِنْ فِيهَا
«ثُمَّ نَسَعَهَا الرَّادِفَةُ» فَيَدْعَى كُلَّ امَةٍ إِلَى كُنَائِهَا وَيَسَادِي كُلَّ نَفْسٍ بِاسْمِهَا فَيَسَاوِى
حِسَابَهَا وَقِيلَ «الرَّاحَةُ» الْمَعْنَى الْأُولَى 'الَّتِي يَمُوتُ لَهَا الْحَالِقُ

«نَسَعَهَا الرَّادِفَةُ» أَيْ الْمَعْنَى الثَّانِيَةِ الَّتِي يَمُوتُ عِنْدَهَا الْحَالِقُ وَبَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ
سَنَةً وَقَالَ قِصَادَةُ هُمَا صَحْبَانِ، فَالْأُولَى 'نَسَبُ كُلِّ سَيٍّ، وَالْآخِرَى 'نَحْسُ كُلِّ سَيٍّ
بَادِلُ اللَّهِ عُرُوحِلْ وَقَالَ مَحَاهِدُ بِرَحْفِ الرَّاحَةِ يَرَلُّ الْأَرْضَ وَالْحَالِقَ

«نَسَعَهَا الرَّادِفَةُ» حَتَّى يَسُوَ السَّمَاءَ وَيَحْمِلُ الْأَرْضَ وَالْحَالِقَ «وَدَكَّادُكَ وَاحِدٌ»
وَقَالَ عِظَاءُ «الرَّاحَةُ» الْمَعْنَى «الرَّادِفَةُ» الْعَبْدُ وَالرَّاحَةُ الصُّوبُ وَالْحَرُّ كَمَا السَّرْبَةُ
السَّيْدُ وَفِي الْحَرِّ عَنْ أَبِي بَنِي كَعْبٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا دَهَبَ رَجَعَ اللَّيْلُ
فَأَمَّا قَالَ «نَا بِهَا النَّاسُ أَدَكُرُوا اللَّهَ أَدَكُرُوا اللَّهَ حَتَّى الرَّاحَةُ نَسَعَهَا الرَّادِفَةُ حَتَّى الْمَوْتُ
بِمَا فِيهِ حَابُّ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ»

«فُلُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَاحِدَةٌ» كُتِبَ الْقُلُوبُ وَالْمَرَادُ بِهَا قُلُوبُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
وَمَعْنَى وَاحِدَةٍ أَيْ - فَلَمَّا مَضَتْ بِرَبِّهِ حَانَتْهُ حِدَا الْوَحْفِ وَالرَّحْفِ حَقِيقَاتِ الْعَلَمِ
بَعَالٍ وَحَفَّ الْعَلَمُ بِحَفٍّ وَحَمًا وَوَحْفًا وَوَحْفًا وَقِيلَ السَّيْدُ رَأَيْتُهُ عَنِ
أَمَّا كَمَا كَفَرَتْ «أَدَا الْقُلُوبُ لَدَى الْحَاكِمِ»

«أَنْصَارُهَا حَاسَةُ» دَلِيلُهُ، كَقَوْلِهِ حَاسِعٌ مِنَ الدَّلِّ، وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ «حَسَا»
أَنْصَارُهُ، وَهِيَ أَمَةٌ إِلَى الْأَنْفُسِ الَّتِي فِيهَا الْقُلُوبُ

«نَقُولُونَ» أَيْ هُوَ لَا يَقُولُونَ وَهُمْ فَرَسِي «أَنْصَارُ دُونَ فِي الْحَاكِمِ»

«إنداكما عظاماً بحرة» يعنى اذا قيل للمكرى لعب انكم معوبون من بعد الموت
 «يقولون اننا لمرءودون فى الحافرة» «إنداكما عظاماً بحرة» أى الى أول الحال
 وابتداء الامر فمصر احياء مدالموت كما كما قيل مما بنا يقول العرب رجع فلان
 فى حافره أى - رجع الى حبسها والخاور عندهم اسم لامداعلى واول السىء
 وقيل الحافر "الارض الى حفر فيها فمورهم فمكون معنى المحفور كماء دافق
 أى - مدفوق، رعيه راحته أى - مرصه معاً اثماً لمرءودون الى الحو' بعد
 ما لبسوا فى العر رفل الحافرة» وحه الارض أى - اورد الى وحه الارض قالو استعابا
 لها رسمى وحده فر ذلتها مسمرا الحوافر

«إنداكما عظاماً بحرة» ورافع و ابن عامر و الكماني و يعقوب انسا
 بالاسمهم ادا على الحرس صا ابو جعفر و النافون بالاسمهم فهما حمى و فوا
 حمرة و الكماني و ابونكر «عظاماً تاجر» و فوا الآحروب بحر «رهما لعنان مثل
 الطمع والصامع والحدرد واحد ومعناها الماله وقيل مهماء و فالبحر الماله
 والناحر الحد فاء يقول العرب بحر بحرا بالفتح ادا صر و حر بالكر الى
 «فالوا» يعنى المنك من ذلك ادا كره حاسرة» يعنى لس ذاك الى ازل
 الامر مذكوما عظاماً بحر فى كره حاسر فيها رعدنا وله طمرا واسمكارا
 للعب رائكر الرفعى - جمع ذاك حسان كما يقال بحار راحته أى - داب ربح
 ثم احتر تعالى عن سبه له لعب عليه فقال «فانما هى رحره واحده» أى - صحه
 واحد وهى الزادفه معى البعجه المانه «فاداهم بالساحرة» أى - على رحة الارض
 وهى ارض المحسر أى - صر و اعلى حد الارض بعد ما انبواى ح فوا فال سمان
 هى ارض السام، وقال ابن عباس انها ارض رعدنا له بعضا له سحابة عليها فط
 حلقها يومئذ ذلك وله «وم ينداد ارض حرة» من رفر هرا من مكة رفل
 هى اسم من اسماء جهنم رفل سميت ساهر لا بهم انا بها سهر راسها لا ينامون
 مدها فط فسمت السهر الى الارض أى - ذلتها لا بهم سهر رفل عليها كما يقال
 لذل نام وله تعالى

«هل انك حديث موسى» قال الحسن عازم من ابيه سبحانه لرسوله (ص)

حد ب موسى كقول الرجل لصاحبه هل بلعك مالى اهل البلد وهو يعلم انه لم يبلعه
وانما قال ذلك لسحر به

«اذ نادته ربه بالواد المقدس» المطهر المبارك من ناحيه السام «طوى»
مرفوعه الصاير مكسور بها مبنوه وعبر مبنوه، اسم ذلك الوادى وقيل معنى طوى
مترس، اى - قدس ذلك الوادى مرسى بكلم الله عز وجل موسى (ع) وقيل طوى معدول
عن طوا ولذلك مع الصرف وذلك لانه متره موسى (ع) للافطوا فرأ عاصم وحمرة
والتسائي طوى بالسوس والنافون بعمر سون

«ادهب الى فرعون انه طعى» علا وبكرو بخاور الحد فى الكفر والفساد
«فقل هل لك الى ان تركي» فرأ نافع وان كسر وبعقوب «تركي»
مسند الى الراى اى - تركى وظهر من السرد وفرأ الآخرون بالتحفيف اى - تسلم
ويصلح قال ابن عباس معنا شهد ان لا اله الا الله وقيل التركى طلب الركاء والركاء
المه فى البحر وقيل هل لك مل وحاحه الى ان يصردا كسا طاهرا عن اللعب والى
مترك العصان والرجوع الى الله

«واهدتك الى ربك فبحسبى» اى - اهدرك الى عباد ربك وبوحيد

فبحسبى سناه

«فاره الاله الكرى» معنى فذهب ردعا الى الموحيد فطالبه بالحجه
«فاره الاله الكرى» رهى العصا وقيل البدل الصاء وقيل جميع الآباء الى تبع
بها ويحمل ان فاعل فاره هو الله لا يعطاع الكلام الارل
«فكذب» فرعون موسى «وعصى» انه ربه طعه
«ثم ادبر بعصى» اى - رلى واعرض عن الايمان بعصى اى - بعمل الفساد
فى الارض

«فحصر» اى - جمع قومه رحه د وول حصر الحر الربه «فادى»
لما احصوا صر مع «اناركم الاعلى» فله و فى رول اء ان الاصنام
اناب رانارها وكمه قال ها الكلمه م سحر الحر ما مال ما علمت لكم
من آله عرب ما حسسه فعل لموسى اء اء الاعلى

« فاحده الله تكال الآخرة والاولى، يعنى تكال الكلمة الاولى والكلمة الاخرى،
فالاولى قوله «ما علمت لكم من آله عبرى، والاخرى قوله «اناريتكم الاعلى»، وقال
الحسن و قتادة عافه الله فعمله « تكال الآخرة و الاولى، فى الدنيا والآخرة
فى الدنيا المرو و فى الآخر بالمار

«ان فى ذلك لعبرة، اى - ان فى اهلاكنا فرعون لعظه «لمن يحس» الله
س ح ا و يحاف ان يحل ه مثل ذلك ارعصى م رجع الى الكلام على مسكرى
العب فعال

«انهم» اسمعها على جهه التوسيع والتبرع «انهم» انها المنكرون العب
اصعب ان يحلقوا فى تدبركم «ام السماء» بعظمها وكبر احزابها فمن قدر على
حلقها قدر على اعدادكم واساتكم ر خلق السموات و الارض اكبر من خلق الناس
ثم امدأ فى وصف السماء فعال «ماها»

«رفع سمكتها» اى - سمعها «فصوتها» جعلها سمع و به واحراها ملائمة
لاسعوى فيها ولا فطور

«واعطس ثلثها» اى - اصلم ليلها والعطس الظلمة والاعطس الذى لا يصير
«واحرج صحتها» اى - بهازها رصوها احراج الشمس عن معبها واصافهما الى
السا لان العلمد النور كارهما بدل من السماء

«والارض بعد ذلك دحها» اى - بسطها رالدحو السط دحا وطحار احد
قال ابن عباس حلوا الارض باقوابها من عيران دحوها قبل السماء «اسوى الى
السماء فسويهن سبع سموات» ثم دحا الارض بعد ذلك

وقال ابن عباس ر ابن عمر حلوا الله الكلمة ررصعها على الله على اربعة اركان
فل ان يحلق الدنيا بالمعنى عام به دحب الارض من حب السب ر قبل دحها من
سب المقدس وقبل معبها والارض مع ذلك دحاها كقوله «عند بعد ذلك رثم»
اى - مع ذلك وفى بعض الاحبار عن النبى (ص) قال لما ادا تعالى دح الارض
بدل سبط وح دحها ودحها ان اخرى فيها الالهة وخلق فيها الاسحار وارس فيها
الجمال وهر قوله «والارض بعد ذلك دحها» «احرج مهبأآها ومرتعبها»

والبحال ارسنها، ثم سعد من الصخر قوله

«أخرج منها ماءها ومرعيا» هذا من حوامع الكلم فى عانه الحسن فان كل ما يخرج من الارض ويسمع له الصاد من ماء الارض ومرعيا حتى الملح والبار، فان الملح من الماء والبار من العود وفل جمع المانع بح قوله «ماءها» و جمع ما سمع به الحيوانات داخله بح قوله «ومرعيا» وفل المرعى نعم الاسحار والمار والزرع وانواع العشب، وفل هو موضع الرعى

«والبحال ارسنها» اى - اسها «مناعاً لكم ولا يعامكم» اى - فعل جمع ذلك مناعاً لكم فكون مصوباً على انه معمول له قوله

«فادحآب الطامة الكبرى» اى - الصخرة التى يطم على كل سىء وهى الصخرة التى يقع عليها العبد والحساب والعقاب قال الحسن الرضا ح هي الصخرة التى بها العبد راقب الامامة وسميت الصخرة طامة لا بها يطم على كل هائلة من الامور فعلو وفها وجر ما سواها والعن البحر لا نه يعمر كل سىء والطامة عباد العرب الداهية التى لا استطاع وانما احب من قولهم طم الفرس طمما اذا اسرع جهد فى الحربى

«يوم يذكر الانسان ما سعى» اى - يذكر الله جميع ما عمله فى الدنيا من حرو و سر فذكر وفل ذكر كىات الحفظه

«وورثت الحجيم لمن برى» اى - اظهر للمبارين فراوا بعد ان كانوا سمعون بها فان مقابل بكسف عنها العتاء فسطر اليها الحل كهم «فأما من طمى» اى - حاور الحاد فى كمر «انبر الحنوه الدنيا» فلم سمع آلاها

«هنا الحجيم هي الماوى» اى - قراره الحجيم

واما من حاف غمام ربه اى - مقامه من بدى نه وم الامامة

وبهى المسر عن الهوى اى - حرها عن محالها الله وعن المحارم التى سمها فل مقابل هو الرجل هم المعصية فذكر مقامه للحساب فمركها فان الحية هي الماوى - ومصر الحية فل بربها آلاها فى

عن عمير هاجر وحصر نذرا ومعمرانه النسي (ص) وسهد اجداد ووفى النسي (ص) نفسه حسن افرق عنه الناس حتى تعذب السماقص وهى التهام فى حوفه فلتار آ النسي (ص) مسحطا بدمه قال عبدالله احسنك ، و قال لاصحابه لقد رأسه بمكه وعليه بردان ما يعرف فمهما وان سراك تلعنه من ذهب وقد آمن بالله وهاجر ودعاء حب الله الى مانرون يعنى قبل ولم يكن له كمن وكان رسول الله (ص) اذا اهدب اليه هديه حياها لمصعب بن عمير وهو الذى وجهه يوم القعدة قبل الهجر يعلمهم القرآن وهو ااول من جمع الصلوات بالمدينة واما قوله تعالى

«فامام طعي» «و'انرا الحوة الدنيا» «فان الحسم هي الماوى» برل
في احه عامر بن عسر قبله احه مصعب وم ندر فوله

«تسفلوك عن الساعة انا ان مرسها» سال مسر كوا مكه رسول الله (ص) مى
 تكون الساعة؟ اسهرء اقرل هذ آلامه «انا ان مرسها» اى-مى طهورها ونامها؟
 الارساء الامات رساء السوء 'ادامب والمرسى' مصدر نارلله مى انا ارساها
 «قم انمى ذكرها» مصل بالسوال ويدير 'سأفوك عن الساعة انا ان
 مرسها' ويقولون ان 'انمى ذكرها' بم اسامف فقال

«آلى ريك مسهها» وفل معا فم سالك المسر كون عمر لس بدرى مى فاما حى بحسهم عها اى - اناك نعلم اها نعلم ولكن لا نعلم مى' نعلم ونرى عى نعلم الوف على فم ك به جعلها مصله مالسوال بم امدا وقال «اب من ذكرها» اى - انا من اسراطها كموله صلى الله عليه وسلم «مب انا والساعة كهس» وفرى فى السراا وانه لعلم الساعة على هذا المعنى

«الْيَوْمَ نَبْرِأُكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» - أي - منهي علمها عدائانه كقولہ «عند علم الساعة»
«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِّحَدِّثِيهَا» - أي - لعلمها وحاف سدايها كقولہ «والذين آمنوا
مستمعون لها»

«كَاتِبُهُمْ يَوْمَ تَرْوَاهُم لِمَنِ الْمَالُ الْعَسِيفَةُ أَيْ - هَدَّرَ عَسْفَتَهُ مِنْ بَابِ الدَّاءِ أَوْ صَحْفَهَا»
 فَلَمَّا الْعَسْفَةُ نَعْنَى فِي عِلْمِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ بَعَثَ فِي أَهْلِ الْحَيَةِ يَوْمَ الْفِتْنَةِ بَعْضُهَا مَسْئُونَ بِأَيِّ الدِّينِ
 مَحْبُوتٌ بِمَعَالِ لِهَمْ «كَمْ لَسِمَ فِي الْأَرْضِ»؟ - «فَعُولُونَ وَمَا رُبُّهُمْ يَوْمَ» وَبَعَثَ فِي أَهْلِ الْمَارِ يَوْمَ -

ای مسکن بعاقل امروز بعبان فردا است. همراهای نفس تو بهاد اند و سرمایه‌ای
در دست تو داد. سرمایه نفس تو است و سرمایه نفس تو، نفس را در کار دار و نفس
صانع نگهدار. این را عمارت کن و بدان بخارت کن، تا فردا این بخارت سودها می
که نسکو گمته آن جوانمرد که این سرگم

گر امروزم در منزل ترا حالی زبان ناسد

رهی سرمایه و سودا که فردا در زبان نمی

وزار مبداء سهوانی سوی ابواب عقل آبی

حو کنوان در میان خود را همهم آسمان نمی

و گردن حصرت قدسی حرامان گردی از عرق

ردار الملك ربانی حسنها روان نمی

عبد الملك مروان حلیقه روزگار رد و یوحارم امام راهدوف ود اوری
برسد که احارم فردا 'دل و کا' ما حون خواهد ود. کف اگر فردا
مستحوائی فردا را جواب می‌کند کف کجا می‌گوید. کف

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «فَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا»
أَمَّا مَنْ حَافٍ مِمَّا رَزَقَهُ وَبَغَى النَّاسِ عَنْ الْهُدَى «فَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا»
در دنیا هر نفسی را آنسی است که آن آس سهوب گویند، و در عقی آنسی است که
آن را آس عموب گویند هر که امروز آس سهوب سوخته گردد، فردا آن
عموب رسد لامحاله و هر که امروز آس رصاص و محاهد آن سهوب را نماند،
فردا آس رحمت رنو معروف آس عموب را نماند تا بعبانی که از دور معروف
مومن بر ناد آد گویند «حَرَامُومٌ فَعَدَّ طَعَامًا وَرَكَ لَهْمًا» همجنین در دنیا در دل
هر مومن بهسی است که آن را بهس عرفان گویند و در عقی بهسی است که آن را
بهس رضوان گویند هر که امروز دنیا بهس عرفان طاعت و ادب و جهد و
عمودیت آراسه دارد فردا بهس رضوان رسد است که رب العالمین کف

«فَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا» «وَأَنْزَلْنَاهُ الدُّنْيَا»
منا عرف و طرف رجب رجب نکه رد باح مرصع بخوار عمارت بر سر بهاد

علماں مجلّدوں ولدان حوٰں در مکنون سماطیں بر کسند ، سافیاں با حام رخص
 و نسیم و ماء معین و سرو می و انگس نس آمد و این وعد کرامت و عس لطاف
 نعد گسه که «اعدب لعادی الصالحین مالا عن رأی ولا ادن سمع ولا خطر علی»
 قلب سر ، اجماع علماء سلف اسب و انعاوا اهل سب که بهسب و دورح هر دو محدب اند
 ازلی به، هر دو امر و را آفرید اند فانی به، بهسب نا هر چه دروی اسب از حور و عس و
 دروچ نا هر چه دروی اسب از حیات و عفار ، نافی اند همسه فارا ناسان راه نه
 رب العالمین که آن را آفرید ، بقار آفریده فارا که اس همه بواب و عفار اند و حق
 حل حلاله بواب و عفار اعمال بندگان باطل نکند و آنچه عس و اب و عفار بود فانی
 سود بخلاف مالک و ربانیه و رضوان که راسان مرگ روا اسب بر اکه نه
 عس بواب و عفار اند بلکه رسانند بواب و عفار اند بحکم فرمان والله اعلم

۸۰ = سورة هبیس = مایه

المویه الاولی

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحیم» نام خداوند وراح بحسان مهربان

«عَسَىٰ وَنُوْتِی» (۱) «روی درس کرد وروی برگرداند

«ان حَاءُ الْاَعْمٰی» (۲) «که آن ناسا بوی آمد

«وَمَا تُدْرِكُ» و چه دانی و و چه خبر برا دانا کرد؟ «لَعَلَّهٗ تُرْکٰی» (۳) «

مگر که این ناسا هری آید و ناک وحق مدبر

«وَأَنْذَرْتُ فِیْهِ الدَّکْرٰی» (۴) «و سد برد با سد او را سود دارد

«أَمَّا مِنْ اَسْمٰی» (۵) «اما آنکس که خود را از الله بی‌نار دند و فرود اراو

معبود برسد

«فَإِنَّ لَّهٗ لَبَصَیْٓرًا» (۶) «بوحوسن فرامی‌او دهی و همه می‌او کردی و روی

سوی او کمی

«وَمَا عَلَیْكَ الْاَنرٰکِی» (۷) «و چه آید بر تو مسب ناک می بر تو که [امنهٔ حلف

ناک نکردد از سرک و هری نکردد باسلام]

«وَأَمَّا مِنْ حَاءُکَ لَبِی» (۸) «و اما آنکس که آمد مو نه نهیب ر سب

«وَهُوَ یَحِی» (۹) «و او [حق میداند ر مساسد و ارالله] می‌رسد

«فَإِنَّ عِنْدَ لَبِی» (۱۰) «و حوسن را اروی مسعود ساری و ایرداحه او

«کلا» ساند و نسندم «اینها نکره» (۱۱) «این سخن بندی اسب

«فَمِنْ سَاءَ دَکْرَهٗ» (۱۲) «هر که خواهد آن را ناک کند و ناک دارد

«فِیْ صُحُفٍ مُّکْرَمَةٍ» (۱۳) «در کراسه‌های گرامی کرد و نسکو داسه

«مَرْفُوعَةٍ» و در آن برداسه «مُطَهَّرَةٍ» (۱۴) «از دروع و باطل ناک داسه

«باندی سمره» بندسهای بوسندگان و حواسندگان
 «گرام نروه» (۱۵) گرامان نسکان و ناگان
 «قُبُل الانسان» کسمه نادان آدمی و میرید «مآ اکمره» (۱۶) حواسناسپاس
 اسب او و ناگرونده

«من ای سی علفه» (۱۷) ارحه حرا آفرید آفریدگار اورا؟
 «من نطمه» (۱۸) اربك آب بسب آفریداورا «حلقه فقدره» (۱۹) امدار نهاد
 او را که آب حند رور بود و حون حند رور بود و کوسب حند رور بود و کی
 راند!

«ثم التسل نره» (۲) «آنگه رادن او آسان کرد و کردار او درس جهان
 در دسب ار داد و آن کردار را آسان کرد و ساحه و سر برد
 «ثم امانه فافره» (۲۱) آنگه نمراند اورا و در گور کرد اورا
 «ثم اداسا اسره» (۲۲) س آنگه که حواهدبرا گراما و اورند بپای کند
 «کلا» آکا ناسد! لما نقص مآ امره» (۲۳) براسی که مردم هر گر
 سگدارد آنچه اورا فرمودند حبانك سرد و ساند
 «فلسطر الانسان الى طعامه» (۲۴) «گوی آدمی را نا در نکرد در حورس

حورس

«اناصبا المآ صآ» (۲۵) ما فرو ر جسم آب ناران فرو ر جسمی
 «ثم سقنا الارض سقا» (۲۶) آنگه بس زمین سکا قسم سکا قسمی
 «فانسا فيها حآ» (۲۷) رو ناسدیم در آن مآن آندا های آرد
 «وعنا و فصآ» (۲۸) و اسکور و سر بها
 «ورثونا و نحلا» (۲۹) و در حهای ریمون و حرما
 «وحد آئو علآ» (۳) و بوسانهای بر رگ و در حهای^۲ سر
 «وفاكهة وانا» (۳۱) و موها و گنار ار

«مَاعَا تُمْ و لَا نَعَامُكُمْ» (۳۲) «داسب سما و داسب سوراں سما
«فَادَا حَاتِ الصَّاحَةُ» (۳۳) «آنکه که آن نانگ آند که همه گویند آن
نانگ را ار همه آوارها کر گردد

«يَوْمَ نَمُوتُ الْمَرْءُ» آن روز که کر برد مرد «من احبه» (۳۴) ار برادر حوس
«وَأُمِّهِ وَايِيهِ» (۳۵) و ار مادر و پدر حوس

«وَصَاحِبِهِ وَبَنِيهِ» (۳۶) و ار حب حوس و سوراں حوس
«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ نَعِيَةٌ» (۳۷) هر مردی را از سوراں آن روز کار بست
سند [او را کاری که او را نادر احبه میدارد]
«وَحَوْ» نوبند مسمره (۳۸) «صَاحِبُهُ» مسمره (۳۹) «رونها اسب آن روز

ناراں و روس و حیدان و سادان
«وَوُحُوهُ» نوبند علیها عره (۴۰) و رویهای اسب آن روز گرد آلود
«بِرَهْقِهَا» فتره (۴۱) «نارکی خاک و ساهی ر آن بسنه
«أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ» (۴۲) «اساسند آن ناکر ویدگان بد کردان»

السورة الثانية

ان سوره مکی اسب حمله ه مکه فرو آمد ناحماع مفسران چهل و دو
آب اسب بعدد کوفان صدرسی رسه کلمه ناصد و سی و سه حرف، و درین سور
یک آب مسوح اسب فوله

«كَلَّا اِنَّهَا لَكَرْهٌ» هدا محکم بم فال «فمن ساء ذكره» هدا مسوح بقوله
عالی «وما يساوان الا ان يساء الله»

روی انو امامه عن ابی فال فال رسول الله (ص) «من فرأسور» «عس و یوتی»
حاء نوم الفنامه و وجهه صاحب مسمره فوله

«عس و یوتی» بر لسی ان ام مکوم مودن رسول الله (ص) وهو عبد الله
ان عمر و بنی الاصم من بنی عامر بن هلال وقل عبد الله بن سرنج بن مالک

ان ربيعة المهرى من نبي عامر بن لوى وامه ام مكوم محرومه اسمها عاتكه
 كاتب اعمى^١ وكان رسول الله (ص) يوما حالسا وعند اميه بن خلف وكان رسنا من
 فرسي ورسول الله بكلمه وبامل ان تسلم وقبل كان رسول الله (ص) ناحي جماعه من
 اسراف فرسي ندعوهم الى الله وبرحو اسلامهم فحاء ان ام مكوم وامعه فائد
 بك وبعر وبلمس رسول الله (ص) بدينه وقبل كان نادى رسول الله وبكر التداء
 ويقول يا محمد يا محمد افرسي علمي مما علمك الله ولا تدري ان رسول الله (ص)
 مسعود فكر ذلك رسول الله (ص) وقال في نفسه يقول هو لا الصادق اما اساعه
 العمان والسفله والقراء فعس رسول الله (ص) واعرض عنه وافل على الدين بكلمهم
 فرح عبد الله محروا حايما ان يكون عوسه واعراضه عنه انما هولسي انكر الله
 منه فعاب الله عرو حل سبه واكر عليه فعليه وانزلوه «عسي وتوئي» فوضع رسول الله (ص)
 بدينه عليه وهو بقرا «عسي وتوئي» «ان حاء الاعمي» فكان رسول الله (ص) بعد ذلك
 نكرمه وسعهد معاسه وكلما د حل عليه بسط له رداءه ويقول «مرحبا بمن
 عاسي فيه ربي» ويقول له «هل لك من حاجه» وكان يسجله على المدينه اذا حرج
 عاردا قال انس بن مالك فرأته وم القادسه عليه درع ومع رايه سوداء ومات
 المدينه كرا لله رحمه قال الاصم بن السبي (ص) حر بنا سطرما بحكم الله عليه
 فما عانه فلما رل دكلا سري عنه لان معنا لا بفعل ذلك بعدها وقال اني ردد
 كان فقال لو كم رسول الله (ص) سنا من الوحي، لكم هذا^١

قوله «عسي» اي - كلع وقطب وجهه نكرها «وتوئي» اعرض عنه وافل

على عر

«ان حاء الاعمي» اي - لان حاء الاعمي، رفي قوله «عسي وتوئي» لطف

حب لم يواحه بما فيه ذكر المعاسه ان قاله على سسل الاحبا بعظما لحرمة بم

لما اعصى هذا الحديث عاد الى خطابه فقال

«وما تدريك» اي - لك لا تدري لعل هذا الذي اعرض عنه اكرم عند الله لانه

«نركي» اي - يطلب ان يكون رايكنا بالعمل الصالح ر ما بعلمه منك وقبل

«تركي» اي - سركي^١ فادعيت الماء في الزا والركي المطهر من الدنوب
 «او بدكر^٢ فسمعه^٣ الذكرى^٤» اي - سمع فسمعه الموعظه فرأ عاصم^٥ فسمعه^٦
 مصب العين على حواب لعل بالغاء وفرآ العامة يرفع العين سقاً على قوله «بدكر»
 وعطف باولان التركي^٧ اعلى درجه من البدكر والبدكر دونه فكانه اراد مرينه دون
 مرينه وقيل «او» هاهنا بمعنى الواو بمعنى «بدكر فسمعه الذكرى^٨» وقيل بدكر
 طلب الذكر بالعكر والاسان مهماع^٩ في شيء فاعط به اساراً ماحل يعبر به «دلك»
 وقد نص الله تعالى على ذلك في عمر موضع من كتابه

فقال تعالى «ودكر فان الذكرى^{١٠} سمع المومنين» وقال «وما يدكر الامن
 سب» ، «وما يدكر الا اولوا الالباب»

قوله «اما من استطعي^{١١}» اي - اسمعي^{١٢} عن الله في مسه منابه السيطان و
 المستعنى عن الله من لم يزل عليه حواشيه بموحد انا وحد ومن هذا قوله عز وجل
 «فاسمعوا عذله الرزق واءدو» وقيل اسمعي^{١٣} اي - كسر ماؤه وعى ه
 «امة بن حلف» والمدكورين من فرنس وقال ابن عباس اسمعي^{١٤} عن الله وعن
 الانسان بما له من المال

«فان له بصدي^{١٥}» اي - معرض له وقيل عليه وبصعي^{١٦} الى كلامه والبصدي
 المعرض للشيء على حرص كمعرض الصد ان للماء واصل الكلمة بصدي^{١٧} فحذف احدى
 الماءين جمعاً وقد بدعهم الماء في الصاد فقرأ صدى مسدود الصاد وهو قرآ
 اهل الحجاز

«وما عليك الا تركي^{١٨}» هاهنا بمعنى النقي ، اي - وما عليك شيء ان لا شهد
 هذا الكافر ان لا اله الا الله انك لا واحد تائه لاسركي^{١٩} ، انما عليك مبلغ الرسالة فانا
 نرك هو الامان فلا عب عليك فيه

«واما من حاك^{٢٠} بمعنى» لطلب العلم والا ما من معنى ان ام مكتوم
 «وهو نحسي^{٢١}» الله عز وجل

«فان عه^{٢٢} للهي^{٢٣}» اي - معرض ومعاقل - يساعل به ر «كلا» دع و

وحرأى - لا تفعل مثلها بعدها فإنه عمر مرضى عبدالله وليس الامر كما فعلت من امالك على العسى الكافر واعراضك عن العصر المؤمن وفيل «كلاً» بمعنى حقاً وفيل بمعنى الا ويكون الكلام مسانفا والمعنى الا «انها تذكره» اى - هذا السور وهذا الآيات موعظه وتذكير للحلى

«فمن ساء ذكره» ناوبله فمن ساء الله ان تذكر ذكر اى - فهمه وانعط به ومن لم ساء ان تذكر لم تذكر ، ساء لان أم مكبوم ذلك وذكر ، و ساء للكافر الذى ناحسه ان لا تذكر فلم تذكر ولم تعط به اى - بذلك حرى العشاء انه يكون ما ساء الله وفيل هو كقول «فمن ساء فليومن ومن ساء فليكرم» وكقوله «فمن ساء انجد الى ربه سبلاً» وقال «ذكره» ولم يقل ذكرها، لانه اراد به الوعد والقرآن ثم احمر عن عظم محل القرآن عند

فقال «فى صحف مكرمة» معنى مصاحف القرآن المكرمة المعظمة «ناندى سفره» «كرام برره» قال وهب بن منبه هم المسلمون اصحاب النبى (ص) وفيل «فى صحف مكرمة» معنى فى اللوح المحفوظ عند قدس ربه و كرمه وكرمه واعجز الحلق عن الاسان بميله والصحف جمع صحيفه وكل مكبوت عند العرب صحيفه وفيل «فى صحف مكرمة» هى السح من القرآن النبى فى السماء الدنيا وفى اللوح عند الملائكة

«مرفوعه» معنى فى العذر والرمه و يعظم المرله والمحل «مطهرة» لانمساها الاظهار وفيل «مطهرة» عن ان ساءها اذى الكفا وفيل «مطهرة» لانكون فيها ما ليس من كلام الله مطهر من التافض والكذب وآفات الكلام

«ناندى سفره» اى - كسه وهم الملائكة الكرام الكسوف واحد منهم سافر وقال سرف اى - كسب ومنه قيل للكتاب سفر وجمعه اسفار وفيل هم الرسل من الملائكة واحد منهم سفير وهو الرسل والرسول سفيراً انه يسه ربه حلقة

«كرام برره» اى - كرام عبدالله مطعمن وفيل السفر من الملائكة هم الذين يكسون، والبرر الذين لانك مومن والبرر جمع نار كفاحر وفجر

«قتل الانسان» اى - ثمر وُعِدَ «ما اكفره» اى - ما اسد كفر بالله مع كفر احسانه وابادته عند على طريق المعجب قال الزجاج معنا اعجوا اسم من كفر وقيل «ما اكفره» معنا اى سىء حمله على الكفر وقد سأل له دلائل وحدائثه ثم ذكر تلك الدلائل فقال

«من اى سىء خلقه» اسمها براديه المقرير قال مقاتل برئت في عسبه بن ابي لهب حين قال كفرت بالبحم ادا هوى^١ وبالدنى^٢ وبافدلى^٣، ودعا عليه رسول الله (ص) وقال اللهم سلط عليه كليلك اسد العاصر فخرج من ورر ذلك لبحار الى السام فلما انتهى الى العاصر بد كدعاء رسول الله (ص) فجعل يصمر لمن معه القديس ان اصبح هو حيا فجعلوا في وسط الرقة وجعلوا المناع حرله فساهم على ذلك اقل الاسد فلما دأ من الر حال وب فاداه ووفوه فمروه، وقد كان او سكي عليه ويقول ما قال محمد سنا قط الاكل^٤ وقيل هو اسم حسن مسمى^٥ جميع الكبار

قوله «من اى سىء خلقه» هذا بقرير وسه على القدر والتعنه «من نطمة» كلام كاف «خلقه فقدره» مسمى فدرا نام حمله نطمه وعلمه ومصعه راوان وصعه مسمى^٦ وقيل «خلقه فقدره» اى - خلقه على صفة الاسرا في الحلته كما قال في موضع آخر «ثم من نطمه ثم سواك رحلا» وقيل «قدره» اى جعله قادرا

«ثم السيل بعره» اى - سرعته لى الحرج من بطن الام وذلك انه يكون الحسن من قبل راس العرا ثم بصير رأسه أسفل عبد الحروح وارلا ذلك لم يحكه ان بلد وقيل لسرعه سبل البحر والسر وعرفه كيف الا صرف وقيل «هذا السيل اما ساكر اما كمو ا سر على المسلم سبل الامان وعلى الكافر سبل الكفر وقيل سر على كل احد ما حمله له وقدر عليه دليله قوله صلى الله عليه وسلم «اعملوا فكل مسرلما حلولة»

«ثم امانه فافره» اى - جعل له فرا رارى فيه ولم يجعله مما طرح للسباع اوله من النواويس والفر مما اكرم به المسلمون

«ثُمَّ ادْأَسَا اسْرَهُ» اى افامه حنا وبعه

«كَلَّا» هدا اسداء كقولك الا، وقوله «ثُمَّ بَقِصْ» تاويله لم يقص دحل ما كان كذا والمعنى لا يقصى احدا ابدا «مَا» اسر من علمه و قيل لم يفعل هذا الكافر ما «امره» الله من الطاعة و قيل لم يقص الله ما امر به ل امر بما لم يقص له فذلك لم يفعله ولما ذكر خلق ابن آدم ذكر روفه ليعبر فقال

«فَلْيَسْطِرْ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ» كيف فُتِر ربه ودّر له وحمله سبالحوته وقال مجاهد «فَلْيَسْطِرْ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ» داخلا وخارجا كيف يدخل اذا اكل وكيف يخرج اذا طرح وعن الحسن عن الصحاح بن سفيان الكلالي ان النسي (ص) قال له يا صحاح ما طعامك؟ قال يا رسول الله اللحم واللبن قال ثم بعد الى ماذا؟ قال الى ما قد علمت - قال فان الله عزّ وجل صرنا ما يخرج من ابن آدم ميلا للذئب^١ و قال صلى الله عليه وسلم ان مطعم ابن آدم جعل ميلا للذئب وان فرجه و ملجّه فانظر الى ما يصير وعن ابي الثؤيد قال سالت ابن عمر عن الرجل يدخل الحلال فيسطر^٢ الى ما يخرج منه قال فانه الملك فيقول انظر الى ما جلب به الى ما صار و قيل اما قال ذلك لعلم الانسان انه محل الافذار ولا يطعم^١ و قيل ليس بدل على استحالته الاحياء فلا مسى^١ قوله

«أَنَا صِصَا» فرا عاصم وحمزه والكعاني «أَنَا» بالفتح على كسر الحافص مجاز «فَلْيَسْطِرْ» «أَلَيْ» «أَنَا» وفرا الآخرون بالكسر على الاستساف «صِصَا أَلْمَا صِصَا» اى - «صِصَا» من السما «أَلْمَاء» على السحاب ثم ارادوا من السحاب فطر فطر والصب به عمل في القليل والكسر

«ثُمَّ سَمِعْنَا الْأَرْضَ سَقَا» بالساق

«فَانْشَأَ فِيهَا حَيَا» الحب جمع ما يحصدو بدخل فيه جميع الحبوب ر جمع

ما يسمون به

ر «عَمَاء» بمر الكرم و«فَصَا» هو الف الرطب سمي بذلك لانه يقص في كل

اتمام اى - يعطى بخلاف الساب ولهذا افرد بالذكرها بما نسبها على اختلاف الساب وان
منها ما اذا قطع عاد و منها ما لا يعود وقبل العصب كل ما بنو كل رطباً كالطنج والحصار
والبادبحان والذناى وقال الفحص العصب العلف للدواب
«و رنبونا» ما يعصر منه الرب «و رنبلاً» جمع رنبله

«و حداثق علباً» الحداثق جمع الحد وهو الساس المحاط عليها من السجل
«علباً» علاط الاسحار واحداً اعلى و منه قبل للرجل العلبط الرقة اعلى و
العلب من السحر التى لا تسمى كالسمسار والارر والعرعر والدرداء قال مجاهد و
مقابل العلب الملمعة السحر بعصه فى بعض وقال ابن عباس طوالا عظاما

«فاكهة» ريدالوان العواكه كلها «وآناً» بمعنى الكلاء والمرعى الذى لم يبرعه
الناس مما ناكله الانعام والدواب وقال قتاده اما العاكهه فلكم واما الال فلا يعامكم
و قبل العاكهه الرطب من البمار والال الناس منها و سئل ابو بكر الصديق
الاب فاسك عن الكلام فيها فقال اى سماء بظلمى و اى ارض فظلمى اذا قلت فى
كتاب الله ما لا اعلم وكذلك امسك عمر عن الكلام فيها فقال بهما عن السكف و ما
عليك ناس ام عمر ان لا تعرف ما الال ؟ ثم قال اسعوا ما سئ لكم ن هذا الكتاب
وما لا ندعو

«مساءتكم» اى - مسمعه «لكم» بمعنى العاكهه «ولا يعامكم» بمعنى

الاب فوله

«مساءت» نصب على ما مفعول له ثم ذكر القامه فقال

«فاداً حآء الصاحه» قال ابن عباس هى اسم من اسماء القامه و قبل
هى صبحه نصب عما سواها من الاصواب وهى مصححه مسمعه اى - نصب الاسماع فلا
سمع الا ما ندعى لها والاصح الاصم ثم فسر فى اى وف بحى فقال تعالى

«يوم نقرأ المر من احبه» كقول «فلا اسات بهمهم ورمد»

«وامه» كقول «وان دغ مفعله الى حملها لا يحمل منه سى» «وامه»

كفرله «و يعطى بهم الاساب»

«وصاحبه» كقوله «ولاسل حمم حمما» «و نيه» كقوله «فلا انسان
سهم يومئذ» هـ الآ به ستمل النساء كما ستمل الرجال ولكها حرج مجرح كلام
العرب يدرج النساء في الرجال في الكلام وهذا في القرآن كسر منه «وم سطر
المرء ما فدم بدا» كل امرئ بما كسب رهين «رجال صدقوا» رجال لا يلهمهم
بخار» «رجال يحون ان يظهروا» هـ الآ باب ستمل النساء مع الرجال كقوله
«ما نبي آدم» بانه معهم

«يوم نهر المرء من احبه» قل يعني به الكفار سرا بعضهم من بعض؛ وقل
كل احد مسعل بامر لا سقرع الى صاحبه ولا سقرع الى الاهتمام بعمر ولا بهمه امر
افرنانه لسد ما مونه وقل «نهر» لئلا يحمله سنام دونه وقل «نهر» لانه يعلم
آنه لا بعينه؛ وقل هذا مل صرب في حق الافرن فالافرن رونه وايصالا ومعرفه
والمراد بالاح النوام فاه برا حسا في بطرامه قل كل احد بم «امه» بعد الولاد
بم انا بم «صاحبه» بم «نسه» والله اعلم قال عبد الله بن طاهر الانهري «نهر»
منهم اذا طهر له عجرهم وقله حبلهم الى من يملك كسف ملك لكرود والهمرم عنه
ولو طهر ذلك له في الدنيا لما اعتمد سوى ربه الذي لا محر سى وامكن من فسحه
الوكل واسراح في ظل المعوض وقال قتاده في هـ الآ به «نهر» هائل «من احبه»
فاييل و «نهر» السى (ص) من «امه» و انراهم من «انه» و لوط من «صاحبه»
و نوح من امه

«لكل امرئ منهم يومئذ شأن نعمه» اى - سعلعسان عبر - قال عاتة
مارسول الله هل ذكر اهللك يوم الصامه ؟ - فقال «اما في بابه مواضع فلا عبدالصراط
والحوص والمراس وعن سوده روح التنى (ص) قال قال رسول الله (ص) «سعل الناس
حما عرا عرلا فداهمهم العرو وبلغ سحوم الآ دان» - فقل مارسول الله راسوانا
سطر بعضا الى بعض - فقال «قد سعل الناس «لكل امرئ منهم يومئذ شأن نعمه»
بم من احوال المومنين والكافرين فقال

«وحوه يومئذ مسمره» «صاحكه مسمره» اى - مصسه بلوح عليها آثار

السرور والمطر وقل «مسفرة» مسرفاً مصفه «صاحكه» بالسرور لما يرى من
العمى «مسفرة» فرحه بما نال من كرامه الله عز وجل وقل انها مصفه لصلوبها
بالليل من قوله (من) «من كبر صلوه بالليل حسن وجهه بالهيار» وقل انها
مصفه من آثار الوصو لما في الحبر «امسى عز محتلون من آثار الوصو»

«ووحوة يومئذ عليها غيرة» قل ان المراتب الذي بصر اليه المهيمن بحول
«غیره» في وحو الكفر وفي الحبر بلحم الكافر العرو به مع العبر على وجوههم
«نرهمها فتره» ای - بر کها ظلمه وبعسها دله بقال ان الارض اداد ک
صار «عرة» سوداء فعبس وحوه الكفار فسود بها وقل هي «غیره» المراق
ودل الصحاب

«اوليك» الدس يصع بهم هذا هم الكفرة المجره وهم الكذابون المعروفون

على الله

الوثة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم ك م من بصل اليه من دلانه
مصل عليه سبحانه ومن بوسل اليه بطاعانه بطول عليه درجانه اسم عرب من عرب اليه
ناحسانه فانه بلطف افضاله ر من حب اليه نامانه افضل عليه بكشف حاله
وحماله

نام حذار يدي كه فواين سعادت كه در طه و آمد از جمال ام وى آمد فواعد
سقاوت كه بنده اكسب از حرمان نام رى ندا كسب سر آمد عرب سم الله در كمح
حجر ادبار هر گداني ر مد رول حلال و جمال سم الله لا سمع و سسه هر دون
همى رود مرد دون همى در د حلال رحمال «بسم الله» از كه اسما سد؟ مرد
خودى هو ادر سب حلاوت ر طرار «بسم الله» از كه ادا د؟

لطف ظف كى ساسد اهل رار و سهد من وسلوى راحة داد مرد سبر و گندا؟
اگر حلال اسمعا «بسم الله» از عالم اول ۱۱ صد هر اواد هر ار عطه

سور را بضمصام لائالی نگذاردند تا بدیگران خود چه رسد؟^۱ و رعنا ب حمال و کرم
 «بسم الله» از در کمال لطف قدم رو نماید حمله عالمان را بخود را دهد و در صدر
 دولت ساند بر فی ادر افاض اسمعنا اول حسب، حکم مهر بر امه حلف اماناد،
 سوخته آس بر قطیع گسب نادى از نادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل ائى ام -
 مکوم رید و او را بساط قرب رسانند رب العالمین از قصه و حال هر در حیر داد
 درس سور که

«عسی و یولی» «ان حآه الاعمی» ابتدا ان سور بیان حال آن دو مرد
 اسب، کی عبدالله بن امّ مکوم، آن درویش صحابه که فقر و فاقه سعاد و دنار
 خود ساحمه سب و روز محاور در گسا سور و حاضر حصر رسالت و داند
 اسلام بحال و دل بدفرقه و ربی کامی وی وانی دنیا رضا داد و دوستی خدا و رسول
 بر همه احسان کرد لاحرم از حصر مولی مگر ناحه کرامت بدو رسد و چه در لب
 ری وی بهاد که رب العالمین از هر ری مامر خود را عبادت کرد و در سان وی
 آس و رساد که

«عسی و یولی» «ان حآه الاعمی» این جناس که برادوستی بود مکی از
 ردنگان و برادران و او از برنجاند و حرمت این برادر را بر ری سکاب و
 عباد مکی بلی ادبگری سکاب و عباد وی مکی رب العالمین افرسنگان
 میگوید می بیند که رسول ما (ص) آن مرد درویش اسماحه کرد^۲ روی برو
 رس کرد او بر گسب و روی بدسم ما آورد آنکه خطای ما مراجهت گردانید
 کف

«و ما ینرک لعله نرکی» «او ینرک فتمعه اند کری» ای - محمد بو حه
 دانی کار و حال آن درویش؟ ناکی و راسمی او ما داسم نادداس و ناد کرد او
 ما سسم ما محمد بدوستی و سنوانی وی مگر بدان نکر که موسمه در محلب
 محبت ماس و معکف در گسا ماس محاور کعبه وصال ماس از علائق و حلالی
 برید قدم بر ساط قرب بهاد رسر ناده دوستی لئیک وفای ما رد ما محمد

آنان را و اوار لطف خود بر حال او از آن طاهر کردیم ماهر که درو نکرد داند که او
بواجبه ماسب و در سب ما و آن مرد دگر اینه بی حلف، آن حواحه فرسی و سرور
صلال، بگانه ارزا حق و بسرو اهل سقاوت رب العالمین در صف وی مگوند
«آما من اسمعی» آن مرد از ما بی نیازی نمود و دیگری بجای مادر سید
و آنچه بمال و محبت خود عر سد «بحسب آن ماله اخلد» می بدارد که آن مال
او، او را دردنا حاوید بدارد! نمی داند که آن مال سب عذاب وی است و ربان
عذاب ری

یکی از جمله بررگان دین گفته که این زر و سیم و انواع اموال نه عین
دناسب که آن طروف و اوعه دناسب هم محسن حرکات و سکنا و طاعات بند
محسن دین است که آن طروف و اوعه دین است دین جمله سور و درد است و دنیا
حمله حسرت و نادمه سرد است فارون آن همه زر و رسم و انواع اموال که داس مکترو
بود نارحون ارو حقوق خویشاالی طلب کردند امساع مود حقوق حق مگذار
آن کس دل اوجاب زر و سیم و اموال دنیا مکترو بود ای ساکسا که داکی در
حواب دید و فردا فرعون اهل دنیا خواهد و د که دل او آلود حرص دناسب
و ای ساکسا که اموال دنیا در ملک او بهادید و فردا دل خوش بارسازد که داعی ارب
دنیا بروی طاهر بود سر انجام مرد دین دار دنیا گذار است که در آخر سور گفت
«ووجه نومند معمره» «صاحته محسره» و عاقبت کار دنا دار دین گذار
است که گفت

«ووجه نومند علیها عره» «برهمها فیه اولئک هم الکفرة الفجرة»

= سورة التکویر = مکیه

الوئة الاولی

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحسان مهران
 «اد الشمس تورت (۱)» آنکه که خورشید در گردانید و در زمین اندازند
 «واد المجرم انکدر (۲)» و آنکه که سارگان در زمین ریزند
 «واد الحال شرب (۳)» و آنکه که کوهها برساند
 «واد العمار عطلت (۴)» و آنکه که ماد سیران [نار فرارسد نار بهاد
 بگذارند و] بخورند و نکوسند
 «واد الوحوش خرب (۵)» و آنکه که دستان و کوهها از حاوران س
 آن که حاکم گسند فراهم آرند
 «واد البحار شرب (۶)» و آنکه که دریاها از یکدیگر برآیند و آنکه که
 آن را آسیند
 «واد الثموس روج (۷)» و آنکه که هر کسی را با همکار او حبس کند
 «واد الموقوده سلب (۸)» و آنکه که دحر خود رند در گور کرد پیرسد
 «نای دین قتل (۹)» که به گما کسند او را؟
 «واد الصحف نرت (۱۰)» و آنکه که نامه‌های کردارها از کساد آید؟
 «واد السماء کسط (۱۱)» و آنکه که آسمان از ردد کسند
 «واد الحشم سرت (۱۲)» و آنکه که آس برافروزد و نیروی دهد
 «واد الحية ازلت (۱۳)» و آنکه که بهس را نردمک آید
 «علمت نفس ما احصر (۱۴)» نداند هر کس که چه آورد از کردار
 «فلا أقسم» سو کند منجورم «بالحسن (۱۵)» آن سارگان از اسادگان
 «الحوار» راسب روندگان «الکس (۱۶)» در حاکم‌های حوس شدندگان

«وَاللَّيْلُ إِذَا عَمَّسَ» (۱۷) و نسب نازك كه در آید
 «وَالصَّحُّ إِذَا نَمَسَ» (۱۸) و نامداد كه دم رزد
 «أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱۹) كه آن سخن رساندن فرستاد ای ناك بسكوی
 راسب اسوار اسب
 «دَى قُوَّةٍ» آن ناسروی ررك «عِدْدَى الْعَرْشِ مَكْسٍ» (۲۰) مردك
 خداوند ناسكا و حاككا
 «مُطَاعٍ» [در آسمان، فرسكان] وی را فرمان بردار «ثَمَّ آمِنَ» (۲۱)
 مردك الله اسوار
 «وَمَا ضَا حَيْثُمْ يَمْحَوْنَ» (۲۲) و [محمد] ابن مرد سما به دیوا به اسب
 «وَلَقَدْ رَآهُ» دید او، او «بِالْأَفْقِ الْمُنِيِّ» (۲۳) آن هامون آسکارای فراح
 «وَمَا هُوَ عَلَى الْعِبْدِ نَصِيصٌ» (۲۴) و او آن وحی كه در بهان باوسب بحمل
 و دربع دارد سب اسر سما
 «وَمَا هُوَ يَقُولُ سَطَّانٌ رَحِيمٌ» (۲۵) و ابن سخن دیورا د نسب و دیو آورد
 «فَأَنى تَدْهِيُونَ» (۲۶) كحامسو د [آزرا] راسب و سخن راسب و مرد راسب
 و كار راسب [؟]
 «أَن هُوَ آوَادُ كَرُّ الْعَالَمِينَ» (۲۷) نسب آن سخن و ابن نامه و ابن بعام مكر
 ناد كردی جهانان را
 «لَمَنْ سَأَ مَكِّمَ أَنْ يَتَّقِيَهُ» (۲۸) آن را كه خواهد اسما كه بر طاع و را
 راسب ناسسد
 «وَمَا سَأَوِ الْإِنْسَانَ إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲۹) و خود خواهد مكر آنچه
 خدا خواهد، خداوند جهانان

الموتة الثانية

ابن سوره نسب و نه آد سب صدر چهار كلم اصند و سیه حرف حمله

به مكة فوآمد و مهران آنرا درمگشای سمرید و درین سور ناسخ و مسح
بسم، مگر بک آیت 'لمن شاء منکم ان ینقسم' نسخ بالا به الی بلها و هی قوله
'وما یأتون الا ان یأتی الله رب العالمین'

روی عن 'عبدالله بن عمر' قال قال رسول الله (ص) من احب ان یطوف فی يوم
الجمعة فلیقرأ 'اذا الشمس کورت'

وروی عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) من قرأ 'اذا الشمس کورت'
اعاده الله ان یصحه حسن بصر صحیفه قوله تعالی

'اذا الشمس کورت' الکوثر یلعف علی جهة الاسد دار ومنه کور العمامه
یعال کرب العمامه علی رأسی اکورها کورا و کور بها نکور ادا لعنها و منه
کار المصار فالشمس نکور بان یجمع نورها حتی یسر کالکار الملقاه فذهب
صوءها و یحدد الله تعالی للعباد صماء غیرها قال الزجاج جمع بعضها الی بعض ثم
لعف کما یلف العمامه فرمی بها و ادا فع ذلك بها ذهب صوءها و یحصل ان نکورها
جمعها و لعفها مع العمر من قوله 'و جمع الشمس والعمر' و لهذا لم یدکر العمر فی هد
الآنه و قبل الکوثر والپی واحد، وقد قال سبحانه و م بطوی السماء و فی
طنها نکور الشمس و قال ابی عباس نکور الله الشمس و العمر و الحوم و م
العمامه فی البحر ثم یعب علیها ربحا دورا فصرمها فصر نارا و عن ابی هريرة
عن النبی (ص) قال 'الشمس و العمر مکوران یوم الجمعة'

'و ادا الحوم انکدر' ای - یارب من السماء ر ساقط علی الارض
یعال انکدر الطائر ای - سقط عن عشه قال الکلی حطر السماء و مند بحوماً
فلا یسمى بحم الا وقع

'و ادا الحبال سرب' ای - ذهب عن اما کبها فصارت هبا مستأ و صارت
الارض کما کاب فل حلل الحبال

'و ادا العصار عطلت' «العصار» جمع عرآء کفاس و بعباء و هی الباقه
اللی ابی علی حملها عسر اسهر ثم لا یرال ذلك اسمها حتی یصبح لسمام سه و

هي انفس مال عبدالعرب « عطلت » اى - اهلكت وبركت بمعنى ان ذلك اليوم لسد
اهواله برك الاموال والدخائر فيه وقيل العسار السحاب « عطلت » عن المطر
وقيل « العسار » الارض « عطلت » عن الحرب والزرع

« واداء الوحوش حسرت » روى عن عكرمة عن ابي عباس قال حسرها
موتها قال وحسرت كل شيء الموت عزالجن والانس ، فابهما يوفيان يوم الصامة
فصل اذا اجمعت في الموت فقد « حسرت » ، وقيل يحسر لصديق الوعد
بالاحياء لان الله حكيم ناحياً كل ميت وحاء في الحديثها يحسر للعصاة في الموقف
فمعين للحقمة من العزبا بم نصر برانا ومنهم من قال ان العصاة ساقط عنها ما بولم
بعضها بعضا واما ما سألها من الآلام والشدائد فابها لا محالة يعوس عنها بم ان منهم
من يقول انها يعوس في الدنيا ومنهم من يقول في الآخرة ومنهم من يقول في الجنة
وقال بعضهم يحلق الله لها رايضا فرعى فيها وقال بعضهم يعنى مالنس لاهل الجنة في
انباها انس و ما كان لهم في لغابها او صوبها انس بدخلها الجنة

« واداء الحمار حسرت » فرا ابن كثير وابوعمر و يعقوب بالاحصاف و
فرا النافوس^١ بالسديد قال ابن عباس اى - احسب واوقدت فصار ناراً بصرط
كسحر السور فقال كاتب الحمار نارا فجعلها الله للمؤمنين والمعصدين ماء لاجل الطهار
والمنفعة فاداك يوم الصامة عادت الى حلقها وقال مجاهد ومقابل « «سحرت»
اى - فحرق بعضها في بعض العذب والملح و برفع الحوائل منها فصار الحبور كلها
بحرا واحدا من الحمم فعدت بها اهل النار وقال الكلبي ملئت حتى فاصب على الارض
ومنه البحر المسحور والساحر الحوص المملى وقال الحسن وفياده بسب وذهب
ماوها فلم يسق فيها فطر روى ابو العاتلة عن ابي نوح كعب قال سب آيات فل يوم
الصامة سبها الناس في اسواقهم اذ ذهب صوة السمسم فسبهم كذلك اذ سار
الحوم فسبهم كذلك اذ وقع الحبال على وجه الارض فحرك واضطرب و
فرع الجن الى الانس والانس الى الجن وهو اخلط الدواب والطيور والوحش وماح^(١)

الف الآخرون

(١) الماح الاحق المضطرب المصحح

بعضهم في بعض ذلك قوله

«وإذا الفوحوس حسرت» أي - أحملط

«وإذا العسار عطل» «وإذا العسار سحّرب» قال قال الحنّ للانس نحن ناسكم بالبحر فابطلعوا الى البحر فإدا هي نارٌ ساحج قال فسماهم كذلك اد تصدع الارض صدعةً واحد الى الارض السابعة السعلى والى السماء السابعة العليا، فسماهم كذلك اد حاءبهم الريح فامابهم و قال ابن عباس هي انى عسر حصلة سبه في الدنيا وسبه في الآخر ر هي ماد كمر من بعد

«وإذا النفوس روج» روى في البحر عن رسول الله (ص) الصرباء كل رحل مع كل قوم يعملون عمله وسيل عمر بن الخطاب عنه فقال يقرن بن الرجل الصالح مع الرجل الصالح في الجنة و يقرن بن الرجل سوء مع رجل سوء في النار وهذا قول عكرمة وقال الحسن فتادة الحق كل امرئ سبعة اليهودى باليهود والنصارى بالنصارى وقال عطاء ومقابل «روح» نفوس المومنين نارواحيها من الجوارح العس وقرّبت نفوس الكافرين بقرانها من الساطن وقال عكرمة «روح» النفوس بالارواح فرد الارواح الى الاحساد وقل «روح» النفوس باعمالها وقل هو من قوله «وكسّم ارواحا بلبه»

«وإذا النفوذه سلب» «ياى ذنب قلب» كاتب العرب ناد الباب حسه - الاملاق وحرف الاسرافى ومخافه العار و«النفوذه» هي المدفونه حسه ، رسوا لها بهد لواندها كعوله تعالى في قصه عيسى (ح) «ااى قلب للناس» الآية اى - بسفها لهاو بطلب دمهها قال ابن عباس كتب المرأ في الحاحله ادا حملت و كان او ان ولادها حفر حفر فمحصص على رأس الحفر فان ولد حانه رمس بها في الحفر و ان ولد علاما حسسه وروى ان فس بن عاصم الممقرى سيد اهل ال برحاء الى رسول الله (ص) فقال له في حلال كلامه انى وادب سبع ساء لي فقال رسول الله (ص) اد يعن كل واحد منهم ساء فقال ان لى انلا قال فابجر عن كل واحد حرورا وقال فتادة الصمري قوله «وإذا النفوذه سلب» يعود الى المله اى - ساء الصله

لم فلوها؟ - و قبل معنا « وادالمووده » طلب حى بدعى على الواند و فورا
ابى عباس وادالموود سالت
« نائى دى فلب » اى - هى سالت

« وادالصحف سرب » فرأ نافع و ابى عامر و عاصم و يعقوب سرب
بالصحف و فورا النافون بالسديد كموله « صحفا مئّر » والمعنى كل انسان يعطى
كتاب عمله مسورا عن طبه يقال له « ورا كتابك » وفي الخبر بحسر الناس عرا
حفا قالت ام سلمه يا رسول الله كيف بالنساء؟ قال « سعل الناس يا ام سلمة » - قالت
« وما سعلهم ؟ » - قال سرب الصحف فيها مافيل الدر و مافيل الحر دل

« وادالسماء كسط » اى - نزع قطوب و قال افرحاح فلب كما يطلع
السف و الكسط الفاع من سد الراو ككسط حلد الراس يقال كسطها كسطا اذا
فلعها و قبل نزع مافها من الشمس والقمر والنجوم

« وادالحصم سرب » ورا نافع و ابى عامر و حمص عن عاصم « سرب »
بالسديد و فورا النافون بالصحف اى - اوقدت و اصربت لاعدا الله قال فتادة سورها
عصائه و حطانا بنى آدم

« وادالحية ازل » قرب لاولنا الله و قبل قرب من لعب الى الحلو
« علمت نفس » اى - علمت كل نفس « ما احضرت » من حر اوسر و اسب
على قدر عملها و قد كان قبل ذلك عافلا عنه و هذا مقام الكلام و هو جواب لقوله
« ادا الشمس كورب » و ما بعدها

« فلا اقم » لاصله و ما كندا ورد على منكر البع و مكدي الرسول الناول
« اقم بالحنس الحوار الكس » الحنوس الاخر وسمى الشيطان حناسا لانه
يدخل صد المومن ، فصع حرطومه على فاه بوسوس ، فاذا ذكر القلب الله عرو حل
حنس الشيطان اى - ناخر « ووالحنس » جمع حانس « والكس » جمع كاس
والكنوس الدحول فى الكناس و هو الموضع الذى ناوى اليه الوحس ، والمراد بها
حمسه احم بحرن فى فلك السماء حرنا قبل الشمس والقمر و سائر النجوم كالفاديل

مملّقه وهنّ رجل و سمي ا صاكنوان و المبرى و سمي انا راوس و ترحيس
و المريج و سمي انا بهرام و رهرة و سمي انا ناهيد و عطار و سمي انا
الكاب و حوسها رجوعها في سرها و با حرها عن مطالها في كل عام با حرمها
عن بعجل ذلك الطلوع ، بحس عنه و كنوسها دحولها في روح السماء فاذا سار
راحه فهي حاسه ر ادا سار مسعمه فهي كاسه و قال فتاده هي النجوم سدو
نالئل و بحس بالنهار فحفي^١ فلا يرى و قل لعل^٢ (ع) ما د الحس «د الحوار-
الكس» ؟ - قال هي الكواكب بحس بالنهار فلا يرى^٣ و بكس اللئل فأتوى الى
محاربها و قل الكس بعرواح و الكس الطاء

«و اللئل اذا عسعس» اي - اقل ظلامه وهو قول الحس و قال آ حرون

اي - ادبر بعول العرب عسعس الليل ووسع ادا ادبر ولم ينق منه الا ليل

«و الصبح اذا نفس» اي - اقل وضاء و بدأ اوله و قل امدوار بع حى

بصر بهارا

«انه لعول رسول كريم» هذا حاد القسم و ممد الى آخر السو ، يعنى

ان القرآن الذى هو كلام الله ر ل به حبرئيل فقال له لمحمد (ص) «وما هو بعول السر»
كما قال قرىس «الرسول الكريم» هو حبرئيل (ع) و قوله الاءه عن الله عزّ و حلّ
ر القرآن و قوله و كلامه و قل القرآن و قوله رحا و كلاماً و قل حبرئيل مر بلا
و قل محمد (ص) ابدارا و انا لاء

«دى قوة» يعنى حبرئيل (ع) و كان من وره ا ا اقل و ريات و لوط

من الماء الاسود ر حملها على حاحه و رفعها الى السما بم فلها و انه اضر النسي
بكلم عسي (ع) على مص عصا الارض المقدسه فبعه بحاحه فبعه العا الى اقصى
حل الهمد و ا ا صاح ص حده سمود «فاصبحوا حاحس» و انه بهط من السما
الى الارض و بعد في اسرع من الطرف «عند دى العرس مكين» اي - عند الله دى مكانه

و مرله و قدر

« مطاع هم ، اى - فى السموات بطمعه الملائكة فيما نامرهم به و ينههم عنه و طاعه واحيه على اهل السموات كطاعه النى على اهل الارض و من طاعه الملائكة انا انهم فتحوا اواب السموات ليله المعراج بقوله لرسول الله (ص) وفتح حربه الحنه اوابها بقوله « آمين » على وحي الله ورسالته على انبيائه و قيل « هم امس » اى - عبدالله « امس »

« وما صاحبكم بمحمون » بقول لاهل مكة « وما صاحبكم » يعنى محمدآ (ص) « بمحمون » و هذا اصلاً من حواب القسم افسم على ان القرآن نزل به حبرئيل و ان محمدآ (ص) ليس كما بقوله اهل مكة و ذلك انهم قالوا انه محبون و ما بقول بقوله من عند نفسه

« ولقد رآه نالافق المس » يعنى رأى النى (ص) حبرئيل (ع) على صورته ألى خلق فيها « نالافق المس » يعنى نالافق الاعلى من ناحيه المسروق الذى يحىء منه النهار فانه محاهد و فاده فى الحبر عن عكرمه عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) لحبرئيل « اى احب ان اراك فى صردك التى تكون فيها فى السماء » - قال لى بقوى على ذلك قال « بلى » - قال فانس سآء ان تحصل لك - قال « نالاطح » فار لاسعنى قال « فمما » - قال لاسعنى - قال « فمعراف » - قال ذاك بالحري ان سعى فواءد فحرج النى (ص) للوف فاذا هو بحبرئيل فذا قبل من حمال عرفه بحسبه و كل كلكه قد ملا مناس المسروق والمعرب و راسه فى السما و رحلا فى الارض فلما رآ النى (ص) حرمعسا عليه قال فبحول حبرئيل فى صورته فسمه الى صدر و قال ما محمد لانحب فكيف لورأى اسرافيل و راسه من بحال العرس و رحلا فى المحوم السامه و ان العرس لعلى كاهله و اياه ليمصأ ل احما من محافه الله عروحل حتى يصرمع الارصع يعنى العصور و حى ما بحمل عرس ربك الاعظمه قوله

« وما هو » يعنى محمد (ص) « على العيب » اى - على الوحى و حبر السما و ما اطلع عليه مما كان عاينا عنه من الاناء و الفصص « نصص » بمعهم اى - بحال

لا ٻيهر ٻڌايو ته وڃان ٻڌايو ته والستو الههه فرأ عاصم و حمزة و نافع و ابى -
 عامر 'نصص' نالصاد و معصا سحرل معصا يودى مانوحي اله ولا سحرل به علمكم
 بل تعلمكم و سحر كم به يقال صبت بالنبيء كسر اللون اس به صا اى - سحرل
 'وما هو بقول شيطان رحيم' اى - ما القرآن بقول شيطان مطرود مرمى
 بالنهت من قوله وما سحرل به الشياطين وقال الكلبي يقول ان القرآن ليس بسحر
 ولا كهانه كما قال فرسي

'فاني ندهيوني' يقال للراكب رأسه في الأمر ان يذهب بك وان يذهب؟
 وقل معصا ان يعدلون عن هذا القرآن و فيه السقاء والسان؟ و قال الزجاج اى
 طريق سلكون اس من هذ الطريقه التي قد سلككم؟ - وقل 'ان يدهيوني'
 عن عذاب الله اوعى بواب الله ثم من فعال

'ان هو الا ذكر للعالمين' اى - ما القرآن الا موعظه للحلوق اجمعين ثم
 حصص فعال

'لمن ساء منكم ان يستقيم' اى - القرآن يدبر لمن احب الاستقامه واسع
 الحق و عمل به و افام عليه و عن ابى هريرة قال لما انزل الله على رسوله 'لمن ساء'
 منكم ان يستقيم' قالوا الا من السان سنا اسعما و اسالم سيعم فانزل الله تعالى
 'وما سآون الا ان سآ الله رب العالمين' اعلمهم ان الهدا به والوفى
 الى الله اى - 'ما سآون' الهدا به والاستقامه 'الا ان سآ الله' يوقعكم فمن
 سآ الله له الانما آمن ومن سآ له الكفر كفر قال الحسن والله ما سآت العرب
 الاسلام حتى سآ لها و عن وهب بن منبه قال الكتب التي ارلها الله على الانبياء
 صبح و سيعون كما ان قرأ منها بصا ر بما ن كما ان و رحدث فيها ن سحرل الى نفسه
 سنا من المسبه و قد كفر وقال اللواسطي اعجزل في جميع اوصافك فلا سنا لا يسميه
 ولا يعمل الا بقوه ولا يطيع الا بفعله ولا يعصى الا بحذله فمادا يعني لك و مادا
 يهجر من افعالك و ليس من فعلك سىء

السورة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمة سمعها ربيع الجمع من العاصي والمطيع، والبرير والوصيع من اصغى اليه سميع الحصوع برك طيب الهجوع و من اصغى اليه سميع المحبات برك لذند الطعام والشراب
محبون بي عامر، آن كازاماد لبلي، وفي نفس ام لبلي رد بوارديد سميحه نفس نام لبلي سد هف سابرور درمهاهد آن سميحه سبست كه هيج طعام وسراب بحورد كهفد اي محبون هف سابرور بي طعام وسراب حون سرآوردی؟ - كهف اي سحار كسي را كس ما نام دوست حوس ود طعام و سراس كهفا ناد آند؟
آنكه كهف

حسماني لعلما سر لبلي بخداي سر لبلي سجدا
اين حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی پس چه گوئي كسي كه قبله
حان وي حصر و پس آلهي رد و غالب دل وي مهر دان قدم اگر ناما ود كر او
طعام و سراس ناد بايد چه عب ود؟
نو تکر سبلي كهف دكر ري طعام نفسي و ساء ري لباس نفسي، والحياء من
ري سراب نفسي نفسي فدا فلي، فلي فداء روجي روجي فداء ري
موسي كلم (ع) چهل سارور برآمد سماع كلام حق ميمطر سبست كه طعام
وسراب بخاطر وي بگدست نار حون بطلب حصر مي سد د دبرسان علم بك مم
رور او را از طعام وسراب سكب مود نا كهف «آنا عاناسا» ان حال سميحه عشق
است و عشق بدائاني و بركي و فري عقل حاصل سود
«عشق آمدي رد، ه اموجني
كسي كه اين را ترف ميرايان را چه داد؟ ار كه محرم عشق بود حرم
دوست را چه نشان برسد؟

محرم سدم بعشق و جهان سد را حرم

لسك عاسقي ردم از حسان و دل بهم

فوله تعالی «اذا الشمس کوّرت» الی آخرها مصطفی (ص) گفت
 هر که خواهد تا قیامت کبری نهدی بند و احوال رسا حیرت و آسکارا گردد،
 گوی «اذا الشمس کوّرت» رحوان ناسناست و صعوب آن روز او را معلوم گردد
 چه ماهه سان توان داد احوال و صعوب روزی که اطلال و رسوم کون را آسبی ناری
 در رید و دهر^(۱) فهر سردهر بردارند و عالم محدب را هباء منور کسند و سبب
 بر نازل افلاک رید و از اعشار از دامن بفساد و لگام اعدام درس هر کس و خود
 کسند آفتاب مه رسا و مکور کرد سارگان رحسان سان نازان از آسمان
 بر نجه کوههای ناصلاست و سبب فراوان آمد و از م حو سبب بی ورن گسه
 عالمان از هول قیامت دچار و نفاس اموال اردست بداد و سبب ددان آورد و حوس
 و بطور وساع تا مکلف از سناست ره ر آن روز همه نجان گسه د ناهای
 عالم همه درهم گساد ر بعدب ر سمنان احمم و عسلین سد ، هر کسی و هر م
 که دار چه بس هم و ره هم سر کرد ، انبست که رب العالمین گفت

«واذا النفوس روجت» ازی بگری ای مسکین که هم برو هم سر جرد را
 چه ساحمه ای و کردای که ورن خواهد رد هم ر گو هم در قیامت چه
 ا دوحه ای؟ هر آن قدم را ان ا دسه منع ماند و را ان بند مدد دهد که ر لمطر
 من ما قدم اعد و مصطفی (ص) گفته «العدالمومن من محسن عمر و قدمی»
 لایدری مانده صاح فیه راحل قد بقی لایدی ماله فاض فیه و لیسر ر العبد لنفسه من
 نفسه و من دنیا لا آخره و من السیئه قبل الکفر من الحبه قبل الممات فونه ما
 عدالمون من مسیبت و ما عدالدنیا الا الحبه والیا ، رسول خدا (ص) حسن میگ د
 که مومن را حای انبی سبب میان در م در ماند و گرفتار سا یکی عمر ا دسه
 و جرد نیک رد وی بسنه بداد که ناوی د آن چه جراهند که ر د گدا د
 و عفو کسند ، نا او را آن بگری ر عذاب کسند و دیگر عمری آمد و کاری
 نا و د و روز گاری نابد بداد که جمع عالی د آن رری چه فدا کرد و فدا

ما قضاء نما؟ بعد از طاعت، ما بعد از معصیت؟ بعد از سعادت، یا بعد از شقاوت؟ بند
مومن را ناس در حال خای امنی نیست عاقل بودن و فاعل نفس را نسبت مابد
که از نفس خود خود را آزادی برگردد، و از دنیا عینی را بهر ای سبب و از دور
فراع دور سعل را صفت گردد و در جوانی نری را میسر باشد و در زیند گاهی مرگ
را برگ کند که پس از مرگ روی آسمی نیست مآل خدای که وحدانیت صفا و سب
که پس از دنیا سرایمی نیست که آنجا مقام کند، الا حب که هم اسلام آنجا
بند تمام کند، ما دورح که او را اسیر عذاب و عرام^(۱) کند و راحت ولد و بروی



(۱) عرا - هال و عذاب - قوله تعالی فان عذابها عراما ای - هلاک و لراما لهم فرهنگ معنی

= سورة الاطار = مكية

النون الاولى

وله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فرح بخشاس مهربان
 « وادالسمأ ابظرت (۱) » آنکه که آسمان بسکافد و بار گردد
 « وادالکواکب انتثرت (۲) » و آنکه که سمارگان فرو رود
 « وادالجارف فحرت (۳) » و آنکه که درناها درهم گساست
 « وادالقبور ثعرت () » و آنکه که کورها بر سر وند [آخه امردگان و
 کسها د آن اسب بر در او کمد]

« علمت نفس » داندهر کسی هر نفس « ما قدم و اخرب (۵) » آخه نفس فرا
 فرستاد از کردار ناس و ارگداس اربهاد

« يا ايها الانسان » ای مردم « ما عرك ربك الكريم (۶) » خه حر را
 فرمسه کرد خدا د قرآن کریم سکر کا نوارند

« الذي خلقت » او که سافرند برا « فموتك » را را اسب کرد ره ار
 آورد « فعدلك (۱) » ادا ما هم د حرر کد گز آورد و نای را اسب
 « في اي صورة ماسأ ركنك (۲) » بهر صوب که خود خاسب آورد برا

برهم صاحب

« كلاً بل تكذبون بالدين (۹) » آکا اسد آس سماند که رر سمارو
 ناداس کافر می سود و درج دن مگر د

« و ان علمتكم لحافطس (۱) » رسما ارما که سوانا د

« كراماً » آرادگان ناکل مكوال « كائس (۱۱) » د را بسدگان

« تعلمون ما تعملون (۱۲) » می دانسد هر چه می کسد

« ان الانرار لمی نعم (١٣) » مکان بوارندگان فردا در ناراند و درزند^(١)
 « وان المتجار انی حشم (١٤) » و بدان فردا در آس اند
 « نصلو بها يوم الدين (١٥) » آن آس رسند و سوزند و در شمار و یاد اس
 « وما هم عنها بآئس (١٦) » و آسان هر گرازان اروا را آن آس نادند
 « وما ادرى ما يوم الدين (١٧) » و چه خبر بر ادا کرد که در شمار حسب؟
 « هم ما ادرى ما يوم الدين (١٨) » پس چه خبر بر ادا کرد که در شمار

« يوم لا يملك نفس لنفس سناً (١٩) » و رنکه دست هیچ کس هم خبر
 نیست کس را رنوا و دو کار نماید
 « والامر يومئذ لله (٢٠) » و کار همه آن روز خدا بر است

نبوه التاییه

ان سور بود آنست همداد کلمه سبنا و بسب و هب حرف حمله به
 مکه و آمد آن امکی گویند و درین سور هیچ اسخ و مسح و بی الحبر
 عن انی قال قال رسول الله (ص) من قرأ « اذا السماء انشطر » اعطا الله عز وجل
 من الاجر عدد کد قر حسمه بعدد کد قطر ما حسمه و اصلح الله سانه يوم القيامة
 « اذا السماء انشطر » ای - اسف را صدعب، کعوله « السماء ممقطر »
 ای - يوم القيامة لسنده عظم سانه

« و اذا الكواكب انشرب » بنابر و ساقط

« و اذا البحار فجرت » ای - بحر مصها فی مص لان الارض صارت و ا همه
 ح انصار البحار جرا واحد و صب ذلك البحر فی ح و البحر الذي عليه
 الارض السه

١- الف بد معنی کا

١٦ د افروزی و افرو بر حمه و رح فامو

«وإذا القنور بعمرت» أي يذهب ويرب ويسر، فاستخرج ما فيها من
ويجب من فهم الموى أحياء وهذا من أسراط الساعة أن يخرج الأرض أفلاذ كبد
من دهنها وفضها وأمرائها

«علمت نفسي ما قَدِّم» من عمل صالح أو طالح وما «أحرت» من سنة حسنة
أوسنة قال عكرمة «ما قَدِّم» من الفرائض ألي أدها «وأحرت» من الفرائض
التي صعبها رفل «ما قَدِّم» من الصدقات «وأحرت» من الركاك هذا كقول
«سوال الإنسان يومئذ بما قدم وآخر» وقل «ما قَدِّم وأحرت» ما كان في أول
عمر ر آخر

«نانها الإنسان ما عرك نرك الكرم» المعروف الذي يعمل المعاصي ونسطر
الرحمة «ما عرك» أي - ما حذرك وسؤل لك حتى فسرر فما أفرص عليك وما
حملك على الاعتذار به حتى عملت معاصيه؟ ما الذي حملك على المعصية مع ربك كرم
قد انعم عليك بالخلق بالسوءة بالعديل؟ قل ما حملك على العفود عن طاعة رب
حسن عندك كسر؟ فرالسي (ص) هذا آله ثم قال جهله، يعني حملة جهله على ذلك
قال مقاتل عز عه الله حسن لم يعجل عليه بالعفوة وعن ابن معبود قال ما معكم
من أحد إلا سجد الله به رم القمامة فمقول «ناس آدم ما عرك ي؟ ناس آدم ماذا
عملت فما علمت ناس آدم ماذا أحب المرسلين؟» قال ذو النون كم من معرر
بحب السر وهو لا يعرفه وفي معناه أسد

نامن لا في العي والنه ر عز طول بماده
ألمس لك الله فما ريد ولم يحف عر معاصيه

قل نرك هذا آله في الأسود بن كلبه الحمد حتى فسد السي (ص) فلم يمسكن
منه ولم يعافه الله سبحانه على ذلك فربل الآله «ما عرك نرك الكرم» ومعنى
«الكريم» هاهنا أنه قد رعل أن عافه فتم فعل وقل نرك في التوليد المعصرة
وقل هو عام في جميع الكفار هو أن كل من كفر فهو محل المربع بهذا الآله
لأعزاز نركه

«آلدى خلقك» فى احسن معونم «فصولك» اى - سوى خلقك فى بطن امك «فعدلك» فرأعاصم وحمرة والكسالى وانوحهم فعدلك الحصف ويكون فى معنى الى وماصله اى - صرفك وامالك الى اى صور ساء حساوقسحا وطوبلا وقصرا و فرا الآخرون السدند، اى - جعلك معسدل الحلو مسوى الاعضاء لانعاون فيها

«فى اى صورة ماسآ ركبك» قال مجاهد فى اى سمه «سآء ركبك» سمه اب او أم او حال او عثم وبحور ان يكون الصور معنى الصفة، يقول العرب ارى «صورة» هذا الامر، اى - عرّفى صفة ويكون فى معنى على فكون معنا خلقك على «اى» صفة ساء من سعاد وسفاو وامن وعصان

«كلا» ردع عن العقله عن الله والاعزاز به «بل تكذبون» فرآء العامة الباء لموله «وان عليكم لحافطس» و فرا انوحهم بالباء اى - كذبون بالصامه الى يكون فيها الحراء والحساب وبحور ان يكون الدن هاهنا الموحيد «وان عليكم لحافطس» معنى الملائكة يحفظونكم و يحفظون عليكم اعمالكم اسماها فى الصحاف

«كرامآ كاس» اى - «كرامآ» على الله كسبه لانهمى عليهم سء من افعالسى آدم وقبل «كرامآ» سادعون الى كسب الحساب و يدفعون فى كسب السآآ رخاء ان سمعهم و يدعون فكون الدن والموت به معا

«نعلمون ما نفعلون» عليهم على وجهس فما كان من ظاهر قول او حر كه حوارح علمو بظاهره وكسو على جهه وما كان من باطن صمير يقال ا هم يحدون لصالحه ربها طيبه ولطالجه ربها حسبه فكسو محملا عملا صالحا و آخرسما «ان الاثر لثفى نعم» راحد «الاثر» نازور، وهم الدنس بروا و صدقوا فى انما هم نادا فراض الله عر رحل راحمات معاصيه وفى الحر عن ابن عمر عن النبى (ص) قال انما سماهم الله «الاثر» لانهم بروا الآباء والاسماء كما ان لوالدك عليك حما كذلك اريدك عليك حق «ثفى نعم» معنى فى الحبه ولانها

«وَأَنذَرْتُكَ يَوْمَ الدِّينِ» ای - بدخلونها و بلرمونها و بجلدون فيها
يوم الصامه

«وما هم عنها بعاس» هذا كلام بسم الله الرحمن الرحيم فصاعداً موضعاً منهما
ای - هم خالدين فيها اهل الجنة في الجنة لا يموتون عنها، و اهل النار في النار
لا يموتون عنها

«وما أدرُكُ ما يوم الدِّينِ» «نم ما أدرُكُ ما يوم الدِّينِ» کر دکر بعملاً
لسانه وهو استعظام علی وجه المعجب وقل احدهما فی حق الکفار والآخري حق
المؤمنين

«يوم لا يملك نفس» فرا ان كسر و انوعمرو و يعقوب يوم صم المم
ردا علی البوا الاول و فرا الآخرون بفتحها ای - هذ الساء فی «يوم لا يملك نفس
نفس سباً» قال مقاتل اراد به الکفار لان المسلمین منع بعضهم بعضاً بالسفاعة
«والأمر يومئذ لله» ای - بقطع دعاوی الملوفين فی ذلك اليوم لا يملك الله
فی ذلك اليوم احدا سباً كما ملكهم فی الآسبا و فی الحدیث الصحيح من سر ان
بطل الى يوم الصامه کانه رای عن فلان اذا الشمس کورت، «واذا السماء انشطرت»
«واذا السماء انشعب»

البوة الثالثة

قوله «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عر برادا اراد اعرار عمد و فعله عرفانه،
نم ربه ناحسانه، نم اسلخصه امسانه، فعصمه من عصانه نم قصه علی انما، نم
بوا فی حسانه، نم اکرمه برصانه، نم اکمل نعمه رومه و عنانه
نام خداوند کریم مهربان لطیف و حیم و بوارید سدگان مگانه بکتا
درنام و درسان، دارید جهان و نعمت بحس آفریدگان و دلکسای درسان، سب
واری معروف، مهربانی موصوف، فصل خودبار آمد بوفای امیداران، بلطف خود

دندبرند حصیرهای برسیدگان بکرم خود سارنده کارندگان در دوحها، بمهرانی
خود بوازند صغیفان و سبوند دعای عاجران از کمال کرم او بیکه ای سمو، هر سب
و ف سحر، آن ساعت که وف نامار دوسان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن
ساعت که نسیم صبا می مهر بر دل مسافان ورد، آن ساعت که رب العر سو گند وی
ناد می کند که «الصبح انا مفس» بر ساط «و بحن افر» در حلول «و هو معکم»
سرا ستر سراب «انا حلس من دکرئی» بی رحمت اعمار بحان دوسان می رساند وار
رناد «بمرالله» آس «نارالله الموفد» در دل سو حشکان می رند و شماران را
بمهد می کند و بکمند لطف رمندگان را بدرگا می کند که عبادی اگر طاعت آرند،
قبول بر من، رد سوال کند عطا بر من و رگنا کند، عفو بر من آب در حوی
من، راحت در کوی من طرب در طلب من، اس ناصال من سادی دندار من
امروز در دنیا ناسد عاجر حسن خطاب می کند و فردا در عرصه عظمی و
احسن کبری ناسد عاصی گوید «نا انها الانسان ما عرك نرك الکرم»؟ این
عجب بگر، بهدندی لطیف آمع احواد سوال می کند و در نفس سوال سد را
بلفس حواب می کند، آنچه گف «نرك الکرم» نام کرم اباد مد می دهد نا
سد گوید عربی نك كرمك و لولا كرمك ما فعلت لانك راب فسر رب و قدر
فامهلب

بقول مرلای اما بسحی

مما اری من سوء افعالک؟

فعلت ناهولای رفعا فعد

افسدنی کرم افضالک

نحی معاد گف روز رسا حرو حلق اولین و آخرین را رآن مقام
سباسب و هب ندازد و سوال کند اگر ارحاب حروب و درگا عرب خطاب آید
که ما عرلی؟ من موفق آلهی و ناسد ربانی حواب دهم گویم عربی رك سالعا
و آنرا آن سکونهای قدم و حدیب بواحهای بهان و آسکارا که از فصل و بر و
نافیه ام آسب که دید مرا سو فریقه کرد، بونکر و راق گف لوفال لی
«ما عرك نرك الکرم» لفل عربی کرم الکرم، وفل لفصل لو افامک الله

من يذره يوم الصاعه ، فقال «ها عرّك ربك الكريم» ماذا كتب يقول؟ - قال اقول
 عرّني سرك المرحي' فسطمه محمد بن سمالك فقال
 ما كانم الدب اما سمحي الله في الحلوه نانسكا؟
 عرك من ربك امهاله وسر طول مساووكا
 و في الحدب الصحيح ان الله عروحل بدن المومن فصع عليه كفه وسره
 فيقول «اعرف دب كذا؟ اعرف دب كذا؟» - فيقول نعم، اى رب، حى قّرر بدونه و
 رأى في نفسه انه هلك قال «سريها عليك في الد او انا اعمرها لك اليوم»

۸۳ = سورة التطهیر (المطمین) = مکیه

الموة الاولى

قوله تعالى « نعم الله افرحم الرحيم » بام خداوند فراح بحساس مهربان
 « وبل للمطمئن (۱) » وبل وساهی کاهندگان را
 « الدن اذا اکالوا علی الناس بسوقون (۲) » اسان که حون ار مردمان
 می سمانند دمنانه ببری می سمانند با کاسب
 « واداکلوههم او ورتوهم تحسرون (۳) » وآنکه که مردمان را می سمانند
 نامی سحند می کاهند و ران رد می کند
 « الا نطراؤنک » هیچ سمانند بی گمانی اسان ، « انهم معونون (۴) »
 « لئوم عظم (۵) » که اسان اکنجسی اند روری بر رک را
 « يوم تقوم الناس » آن روز که سانی سمانند مردمان « رب العالمین (۶) »
 خداوند جهان را
 « کلا » آکا ناسند « ان کتاب الفجار لفي سجن (۷) » نامه کردار و
 سرانجام بدان در سجن است [در مریمه زندان]
 « وما ادریک ما سجن (۸) » و چه دانی که آن زندان چه حیر است [از
 معنی]
 « کات مرقوم (۹) » و سمانه ای [کند در سنگ]
 « وبل یومئذ للمکذبین (۱۰) » وبل آن روز بر دروغ رن کبران
 « الدن نکدون یوم الدن (۱۱) » اسان که رور سمار و نادان دروغ
 رن کردند
 « وما نکذت به » دروغ رن نکرد آن « الا کل موعده انهم (۱۲) » مکر
 هر ادا در کردارند ای اناک ماناک

اذا ثَلِيْ عَلَيْهِ اَنَّا ، که برو خوانند سحان و آنا ما « قال اُطَايِرُ
الاولس (۱۳) ، گوید این افسانه بنسبان است

«كَلَّا» بچانست [که مکذب میگوید] « بل رَأَى عَلِيٌّ قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْ
نَكْسُوْنَ (۱۴) ، بلکه دیک و بار آنچه می کنند بر دلهای اسان بنسب و ساند
«كَلَّا» آکا ناسد « اَبِهِمْ عَنِ رُبِّهِمْ يُؤْمِنُ لِمَحْجُوْنُوْنَ (۱۵) ، اسان از
حداوند حوس آن روز بار بوسند اند

« يَمْ اَبِهِمْ لِيُصَالُوْا الْحَمِيم (۱۶) ، اس اسان نآس رسد بی اند [و آن سوحی]
« يَمْ نَقَالُ ، اس اسان را گوید « هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ تَهْتَكُوْنَ (۱۷) ، این آنست
که سما آنرا دروع می سپردند و دروع می داسند [و آن دروع نمود]
«كَلَّا» آکا ناسد « اَنْ كُنَّا الْاِنْرَارِ لَمِي عَلَس (۱۸) ، نامه و کارسکان در
علس است حانگا و برین

« وَمَا اَدْرِيكَ مَا عَلَسُوْنَ (۱۹) ، و چه خبر بر ادا نا کرد که علَس حسب ؟
« كَأَنْتَ مَرْقُوْمٌ (۲۰) ، نسهای [د سمگ کمد سارو مکان را]
« سَهْدَةُ الْمُقْرَوْنِ (۲۱) ، فرسنگان ردنگ کردگان آن می رسند و آن را

« اَنْ الْاِنْرَارِ لَمِي نَعِم (۲۲) ، سکل در بارر نعم اند
« عَلِيُّ الْاِرْآكَ نَطْرُوْنَ (۲۳) ، در حمله ها در بجهها می گرد
« نَعْرِفُ فِي وُحُوْهِهِمْ ، در رو بهای اسان مسناسی و می بسی « نصره
النعم (۲۴) ، نارکی نار و روسنایی سادی

« نُسْمُوْنَ مِنْ رَحْمِ » من آسامانند اسان را از رحمو « مَحْمُوْم (۲۵) ،
حام آن مهر کرد

« حَامَةُ مَسْكٌ » ، مهر آن مسك « حَامَةُ مَسْكٌ » که از دهن در اسناد ،
وی مسك آند محوم « حَامَةُ مَسْكٌ » آمسحه آمع آن مسك « وَفِيْ ذَلِكْ

فلسافس المسافسون (۲۶) ، و اندون نادا که کوسدگان درس کوسد [و ورد
 حواهدگان آن را ، ورد حواهد و حوسدگان ناس مرهم ساوند]
 « و مرأته من نسیم (۲۷) » و آمع آن از حسمه نسیم است
 « عسا نرت بها المقرنوں (۲۸) » حسمه‌ای که معربان آن را صرف می-
 آسایند [و ارار نامع]

« ان اتدین احرموا » آن بدان که کافر سدد « کاتوا من الدین آموا
 بصحکون (۲۹) » می‌خندیدند از گردندگان
 « و اذا مروا بهم » و آنکه که مومنان بر آسان بر گدسند « تتعالمون (۳۰) »
 آسان بافوس را آسان در بکدگر می‌نمودند
 « و اذا انقلبوا الى اهلهم » و حون نا حابه ها و کسان حوس گسند ،
 « انقلبوا فکهم (۳۱) » بازو امس و حید می‌ریسند
 « و اذا راوهم » و حون آسان را دیدند ، « قالوا ان هولاء لصاؤون (۳۲) »
 گسند آسان کم سدگان ا و در غلط افنادگان و نادانان
 « و ما ارسلوا عليهم حافظین (۳۳) » و کافران را نرساد اند گوسوانی
 بر گردندگان و گهمانان کردار آسان

« قالوا الدین اموا » آن روز فامب ، آن مومنان و گردندگان « من
 الکفار بصحکون (۳۴) » از کافران می‌خندند
 « علی الارآک یطرون (۳۵) » در حمله‌ها ربحها مسگرد
 « هل ثوب الکفار ما کاتوا یعملون (۳۶) » کافران را نادان دادند بر آچه
 مسکردند در آن کسی؟

الوثة الثانية

این سور سی و سن آ ب است صدر هصاد و هف کلمه هصدوسی حرف
 و در نرول آن علما محصله‌اند فومی گسند مگی است حمله نه مکه فرو آمد ، فومی

گفتند میان مکه مدینه فرو آمد؛ آنکه که رسول خدا (ص) محراب کرد و بسپری
 علما را آید که در مدینه فرو آمد مقابل گفت اول سوری که در مدینه فرو آمد
 این سور است و در سور هج ناسخ و مسح است و عن ابی بنی که قال
 قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «المطففين» ساء الله من الرحمن المحيوس يوم
 الصامه» ورنه ما ل

«وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ» ابی عاس گفت رسول خدا در مدینه سد، قومی بحار را
 دید در بناده و رارو سجد و دعا و معاملات آسان سه ومار حو مناده
 و ملامه حیرت آمد و آب آورد

«وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ» رسول خدا (ص) آسان را حاضر کرد و بر آسان حواید
 آسان آرا عابد بد ناراسادند و با طریق عدل و راستی گسند فهم اوفی الناس
 کلا الی الیوم وقال السدی قدیم رسول الله (ص) المذنبه و بها رحل قال له
 ابو حسیه و معه صاعان ککل باحدهما و نکتال بالآخر فمرل فی سابه «وَبَلِّغْ
 لِلْمُطَفِّفِينَ» وقل بهام رسول الله (ص) عن ذلك فلم سهوا فابرل الله تعالی «وَبَلِّغْ
 لِلْمُطَفِّفِينَ» فخرج رسول الله (ص) الی السو و قرأ السر فاصلحوا کلهم الوبل
 کحه مال لمن وقع فی هلكه و عذاب وقل هر واد می جهنم من فتح ودم وقل

حب فی النار و معنی «وَبَلِّغْ» ای - قد ساهم هذا و المطففون الذین یسجون حقوق
 الناس یصفون الکل و الور قال الرجاج اما قبل للذی یسفع المکئال و الممران
 مطف لا به لا تکا سرق فی المکئال و الممران الا الی السرا الصفت و عن
 الا صمعی قال قال اعرابی لا یلمس الحواج مقن مروه فی روس المکئال
 و السب الواریس م من ان «المطففين» منهم فقال

«الذین اذا اکالوا علی الناس» ای - من الناس و من و علی سدل ااحدهما
 من الآخر ای - «اذا اکالوا» من الناس اسوفوا علیهم الکل ای - باحدرن حقوقهم
 نامه

«و اذا کالوهم او ورنوهم» ای - کالوا لهم و ورنوهم یعنی للناس یعول

و ركبك و ورب لك و كملك و كلب لك، كما يقال يصحبك و يصحب لك و كسبك و كسبك «بحسرون» اى - بمعصون يقال حسره و احسره اذا قصه هذا كقولهم
 «ولا يحضر المبران» و لا يكونوا من المحسرين، والمعنى اذا اسوفى لنفسه ايمه و اذا
 اعطى غيره قصه قال نافع كان ابن عمر يمر بالنابغ فيقول انبوا الله و اوف الكيل و
 الورن فان «المطعمين» يوفعون يوم الصيام حتى ان العروق للحمهم الى انصاف
 آذانهم و روى ان علفاً (ع) مر على رجل و هو من الرعرا و قد ارحح فكما
 المبران ثم قال اقم الورن بالمسط ثم ارحح بعد ذلك ما سب

«الانطق اولئك انهم معونون ليوم عظيم» هذا الكلام يعظم لائم
 المطعم و سديد، وهذا الطن نفس والمعنى الاسيس «اولئك» الذين يفعلون
 ذلك «انهم معونون ليوم عظيم» اى - لمحيى يوم عظيم، وهو يوم الصيام و
 قيل معاً انهم لو طموا انهم ينعون ما عصوا فى الكيل و الورن و قيل كل من
 نفس حواله من ركو و صلو و صوم فهو داخل تحت هذا الوعد قال الحسن
 المراده المومنون والمعنى الس يعلمون انهم ينعون فما عذرهم فى المطعم
 «يوم يقوم الناس لرب العالمين» اى - يقومون من فورهم لحكم رب العالمين
 معهم في العرصاء على ارحلهم مطرون حكم الله فيهم قدر ثلاث مائه عام
 و قيل اربعين سنة لان كلهم احد حتى ان اقلهم رسحا يعب فيه الى اصاب اذنه
 روى عن مالك عن نافع عن ابن عمر ان النبى (ص) قال «يوم يقوم الناس
 لرب العالمين» حتى يعب احدثهم فى رسحه الى انصاف اذنه و عن المقداد قال
 سمعت رسول الله (ص) يقول «اذا كان يوم الصيام اذت الشمس من العباد حتى يكون
 قد مل او اسن قال سليم بن عامر احد روا هذا الحديث لا يرى اى الم ليس
 بمعنى مسافة الارض او الميل الذى كحل به العين قال فيصهرهم الشمس فيكون
 فى العروق بعد اعمالهم فيصهرهم من ناحد الى عقبه و منهم من ناحد الى ركبيه و
 منهم من ناحد الى حقونه و منهم من يلحمه الحاما

«كلا» ردع عن المطعم اى - ليس الامر على ما هم عليه فليس يدعوا ر حام

كلام ماها و قال الفحص «كلا» ابتداء بصل بماعد على معنى حقاً « ان كتاب
 الفجار » الذى كتب فيه اعمالهم « لقي سجن » قال ابن عباس السجن هي الارض
 السابعة السفلى فيها واح الكفار وفي الخبر عن النبي (ص) قال « سجن » اسفل
 سبع ارضين و « عليون » في السما السابعة تحت العرش احسن « ان كتاب » اعمال
 « الفجار لقي سجن » وصعلا قدرهم وادلالا لهم على سبل صرف الممل لاهانهم و
 يكون ذلك علامه عذابهم ثم يحمل الى ماهاك ارواحهم وهذا كما يقال لحسن العذر
 انه في الحصن وانه في التراب و قيل السجن حرانه ارواح الكفار وهي صحر
 حصراء تحت الارض السابعة حصر السموات منها روم فيها اسماء الكفار ومصرهم الى
 النار روى ان ابن عباس قال تكعب الاحبار احبرني عن « سجن » و « علس » ؛
 فعال تكعب والذى نفسي بيد الاحمرتك عنهما الا بما احدث في كتاب الله المنزل اما
 « سجن » فابها سجن سوداء تحت الارضين السبع مكتوب فيها اسم كل سلطان فادا
 وصب نفس الكافر عرجها الى السما فعلمت ابواب السما دوما ثم رمى بها الى
 « سجن » وذلك « سجن » واما عليون فانها اذا فصب نفس المرء المسلم عرج
 بها الى السما فصحت لها ابواب السماء حتى يسهى الى العرش قال فبحرح كف
 من العرش فكسب له ربه وكرامته وذلك « عليون » و قال اهل اللغة « سجن »
 فصل من السجن على جهة المبالغة كما يقال فسق، سرب سكر والمعنى ان مصر
 اصحابه الى فسق وسد وحسار وسفال وقيل معنا ما كتب عليهم لاسندل لانسحق
 كالنفس في الخبر

« وما آذرك ما سجن » اي - لس هذا مما كتب تعلمه اب ولا وركحتي

عرفاك قاله بعضنا لسان السجن ونعجنا منه ر بهونار لامر ثم قال

« كتاب مرفوم » لس هذا يسر السجن د هو بان الكتاب المدكور في

قوله « ان كتاب الفجار » اي - هو « كتاب مرفوم » اي - مكتوب اعمالهم مس

عليهم كالرغم في النوب لانسى ولا نهى حتى يحاروا و قال قتاده مقابل روم

عليهم سركا ه اعلم بعلامه يعرف بها ه كافر وقيل محمول بلعه حمر

« وبل يومئذ للمكدين » اى - يوم يحرق المكوث و تبع المدفون بم

قترهم فقال

« ائذنى تكذبون يومئذنى » يعنى يوم العنايه ائذنى فيه الحساب والحراء

« ما تكذب به الاكل معد » اى - عامس متجاوز للحد فى العصا « انهم »

مرتكب للحط ا مسجح للمعوبه

« اذا تلبى عليه آتانا » اى - اذا سمع القرآن بمراد قال اساطير الاوثى »

« كلا » ردع عن هذا القول « بل » نعى لما قالو « وراى ان على قلوبهم » اى -

عطى « قلوبهم ما كانوا انكسبون » من المعاصى « اى - كسب معاصيهم ودوهم فاحاطب

بقلوبهم وقيل الربى كالصداه يعنى القلب روى ابوهريرة قال سمعت رسول الله

(ص) يقول ان العبد اذا احطأ حطئه نكس فى قلبه نكسه سوداء فان هو نزع واسمع

وناب صعلب فان عاد عادب حتى يعطى وروى ان راد رادب حى يعطى قلبه فذلکم

الراى الذى ذكر الله فى كتابه « كلا بل راى ان على قلوبهم ما كانوا انكسبون » قال

الحسن هو الدن على الدن حتى يموت القلب واصل الربى العليه ، يقال ران

الحمر على عقله ربى ربا اذا غلب عليه فسکر ومعنى الآنه غلب على قلوبهم

المعاصى واحاطب بها حتى عمر بها

« كلا » تكرر للردع وقيل معناه « انهم عن ربهم » اى - عن ربه ربهم

« يومئذ لم يحسبون » ممنوعون

قال الشيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه اى - عن ربه الرضا

فان السقى بربه عصا حين يحلّى فى المحسر قبل دخول الناس الحنه وفى هذا

ان المصطفى عن محبوب عن ربه قال الحسن بن الفضل كما حجبهم فى الدنيا

عن وحيد حجبهم فى الآخر عن ربه وسئل مالك بن انس عن هدا الآنه

فقال لما حجب اعداء فلم يروى يحلّى لاولائه حتى راو وقال السافعى فى هدا

الآنه دلالة طاهر ان اولياء الله يرون الله وقال لما حجب فوما بالسطح دل على

ان قوم ما يرونه بالرضا قال الربيع بن سليمان قلب له اوند ن هدا ناسدى ؟ ا - فقال

والله لولم يوفى محمد بن ادرنسى انه يرى ربه بالمعاد لماعد فى الدنيا وقال
الحسن لولم يعلم الراهدون والعائدون انهم يرون ربه فى المعاد لرفع انفسهم
فى الدنيا ثم احس ان الكفار مع كونهم محتوس عن الله يدخلون النار فقال
«ثم انهم لصالوا الحسن» اى - لدا حلوا النار و قبل يصرون صلاء لها
وهو الوفود

«ثم يقال» اى - يقول لهم الحرته هذا اى هذا العذاب «الذى كنتم تكذبون»
وسكروا ووقعه قبل هذا حراء «ما كنتم تكذبون» ثم بن محل كتاب الانرار،
فقال

«كلا» اى - حقا ان كتاب الانرار هم الذين لا يودون الدرد ولا يصرون
السر و قبل هم الذين صدورا فما وعدوا والبر الصدوق «ففى علس» فقال
«علون» حرانه ارواح المومنين فى السماء السابعة تحب العرس و قبل ه اللوح
المحفوظ و قبل هو لوح من رحد حصرا معلق تحب العرس اعمالهم مكونه
فيها و قبل رفقه اسم المومنين ومصبرهم الى الجنة قال ابن عباس هو الجنة
وقال الصحاح سدر المسهى قال كعب هو فانيه العرس النسي و قال اهل
الغماى معنى «عليين» علو على علو وسرى بعد سرف قال اهل اللعه هو اسبه
موضوع على صفه الجمع و اعرايه كاعراب الجمع، كقولهم عسرس ر فلاس وعن
عبدالله بن عمرو قال ان اهل «علس» ليطرون الى اهل الجنة فاذا اسرف رحل
اسرف الجنة و قالوا قد اطلع علسا رحل من اهل «علس»

«وما ادرنك ما علون» يعظم اساه و قبل معا لس هذا من علمك رلام
علم قومك

«كتاب مرفوم» لس هذا يفسر «علس» ان هو من كتاب الانرار «اى -
ان كتاب الانرار» «كتاب مرفوم» فى «علس» ره محل الماركة و «كتاب
المحار» «كتاب مرفوم» فى «سجن» وهى محل النلس رحمد
«سهدو الممرون» يعنى الماركة الذين هم فى «علس» سهدون ويحصرون

ذلك المكتوب او ذلك الكتاب اذا صعد به الى «عليين» و قبل شهد عمل الارار
معربوا كل سماء

«ان الانراثمي نعم» اى - نعم فى الحبان

«على الاراثك» جمع اربكه وهى الاسر فى الحبال «نظرون» الى ما
ستره مما اسم الله عليهم من التعم والحوار العن و قبل «نظرون» الى عدوهم
كيف يعدون بالسار قال ابن عطا «على اراثك» المعرف «نظرون» الى
المعروف و «على اراثك» المره «نظرون» الى الروف

«عرف فى وحوهم نصره التعم» اى - اذا رأيتهم عرف انهم من اهل
التعمه مما ترى «فى وحوهم» من النور والحسن والباس يقال انصر الناس
انا ارهر و نور قرأ ابو جعفر و يعقوب «عرف» بصم لنا و فصح الزا على عر
سمه الفاعل «نصره» بالرفع

«يعقوب من ربح» الربح السراب الذى لاعس فيه و قبل الحمر
العصفه الصافيه الطيبه قال مقاتل الحمر السبا «مجنوم» امر الله تعالى الحمر
عليه اكراماً لاصحابه فحجم و منع من ان يمسه ماس او يناله يد الى ان مكك حممه
الانرا بوم الصامه

«حمامه مسك» اى - حمم «مسك» رطب يطبخ فيه الحمام قال ابن رند
«حمامه» عبدالله «مسك» و «حمامه» اليوم فى الد ا طس قال ابن مسعود
ممر و ح «مراجه» و حلطه «مسك» وقال علقمه طعمه و ريحه «مسك» و قبل
عافيه و آخر طعمه «مسك» اى - بوحد ربح المسك عند حمامه سره و فان فتاده
نمرح لهم بالكافور و يحجم بالمسك و قبل نمرح من ساره ربح المسك من عر
حمام و عر يكفه و صداع فرا التكتاني حمامه مسك الحمام المصدر والحام
الاسم و قبل معاهما واحد، كما قال فلان كريم الطابع والطابع «وفى ذلك»
اى - وفى مثل هذا الباب الذى ذكر «وليسافى المسافون» اى - ليسافى
المسافرون بالاعمال الصالحه و حى سالوها و قبل فلرعب الراعون و ليسافى

المسجون الساقس في السبي ان يص به على العر لمعاسه وقل بطله كل احد
لنعه بظر « لمل هذا فليعمل العاملون »

« و مراحه من نسيم » قال ابن عباس وابن مسعود السسيم اسم لماء متحدر
من بح العرس و قل من حته عدد و هو اسرف سراب في الحنه ممرح به سراب
اصحاب النمس والمقربون يسعون صرفا عر ممرح وهو قوله

« عينا سرب بها المقربون » اي - مهاده المقربون » وقل الماء صله والمعنى
سربها « المقربون » ، وعسا نصب على الحال وقل بقدر من عس او اعس عسا
وقل السسيم عن بحرى ماوها في الهواء مسما فمصب في اوامى اهل الحنه
على مقدار ملبها فاذا املا ب امسك الماء حتى لا يقع منه قطر على الارض فلا يحا حون
الى الاسقاء واصل الكلمه من علو المكان المكانه فباللشيء المربع سام وللرحل
السرف سام وفي بعض الروايات عن ابن عباس قال هذا مما قال الله عز وجل « فلا تعلم
نفس ما احصى لهم من فر اعس » وقال الحريري والواسطي « سرب بها المقربون »
صرفا على ساط العرب في مجلس الاس ورياض القدس ككاس الرءا على مساهد الحق
بحجابه وبعالى

« ان الذين احرموا » اي - اسر كوا بمعنى كفار فرنس انا جهل والوليد
ابن المعمره والعاص بن وابل واصحابهم من مرفى مكه « كانوا من الذين آمنوا »
بمعنى عمارا وحنانا وصهبا و بالالا الممداد و سلمان و انا الدرداء وابن مسعود
وابن ام مكتوم « يصحكون » و بهم سمر و و من اسلامهم يصحكون قال
مقابل والكلبي نزل في علي بن ابي طالب عليه السلا وذلك انه جاء في نفر من
المسلمين الى النبي (ص) فسر منهم المناصور رصحكوا و عامر را به رجحوا الى
اصحابهم فقالوا رانا اليوم الاصلع فصحكنا منه فانزل الله هدا الآيه فدل ان فعل علي
(ع) واصحابه الى رسول الله (ص)

« وادامروا بهم » معنى المومنين نالك ان معامرين العمر الاسار بالحق
والحاح اي - يسرون الهم بالاعس اسهراء و يقولون ناملوا هذا الرفع اضع

محمدًا وبركًا ملاذ لمحبه لانكرن اندا

«واذا انقلبوا الى اهلهم» رجعوا الى اهلهم، رجعوا الى مآزلهم «انقلبوا
فكهنين» معجس بنامهم فيه سمعهم بنسب المومنين ورأى حصص «فكهنين» بنسب
وهما معني واحد يقال فكه وفاكهه كقطع وطامع

«واذا راوهم» اي - اذا راوا المومنين «قالوا ان هؤلاء لصالون»
حب ابوا محمدًا وبركوا دين آناهم فصلوا عن الطرقة واحطوا فيه
«وما ارسلوا عليهم حافظين» اي - ما ارسل هؤلاء الكفار على اصحاب النبي
(ص) لمحمطوا اعمالهم عليهم هذا كقوله «وما ارسلنا عليهم حفطًا»

«فالقوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون» كما صحك «الكفار»
مهم في الدنيا وذلك انه يصح للكفار ان ياتي الى المحبة فقال لهم احرر اللهها فادا
وصلوا الى الله اعلو د بهم بفعل ذلك مرارا وصحك المومنين منهم رهم
«على الارآئك» من الار والناو «نظرون» الهم كيف بعدون وفعل
اذا راوا اعدائهم قد حل بهم العذاب سر واندلك وكان احدل اهم وفعل مرون
الكفار اهم كانوا الصالح منهم في الدنيا ارلى وفعل هو قوله احمه ا وراءكم
فالمسء انوا

«هل يوب الكفار ما كانوا يفعلون» اي - اذا فعل بالكفار ما ذك فهل
حور را على صبيهم راسهم اهم المومنين معني الاسفها ها هنا المعر «يوب»
واناب بمعني واحد

البقرة الثالثة

وله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم»

كسب بخار الحب جهلا مدها	وذلك حارس نظرها
وارفع لها داسي سمعها	وعنه قد اب وسال عروفاها
فسرب على ربح دل علمك	واحب فلان بن عا طرهما
المكة كم ارحو الحبا ولازى	دلنا عليكم ع ركم فسوهمها

بسم الله

مرا نا ناسد انس درد نهایی
 برا حویم، که درمانم تو دانی
 ای خداوند همه خداوندان ای ناز خدای همه نازخدانان، ای ناسد بر همه
 ساها، نس از هر زمان نس از هر سال خدا نا بردناری و سدگان را فرا گذاری
 می فرا گذاری نافر و گذاری ناهی و را گذاری نادر گذاری اگر فرو گذاری ی ناری،
 ورد گازی سد نواری عظم المن و قدم الاحسان و جهانان را بوب سازی
 سد را را سراسر من و معبود ساری^(۱) از بند کفر سموی و نعمت نافرنگری، و
 ناز آند و عد و عفو و معرفت دهی که «ان سهرام بعزلهام ما قد سلف» کرم و
 رحم رلطف خدائی

در احبار و اوداس علیه السلام که گفت نازخدانان! حواهم که ندانم که کرم و
 ناسد عاصی یا که حاس؟ - گفت ادا و د نا آجا که سد ای اسد که گما کند و من او
 را از سرگما فرا دارم بلطف رعیت و بهر و عیوب و عیب روی نسرد بر من و نواحب
 خود بری مسرهم نا آحرار من سزمی ندارد و بدرگام من ناز گردد سزای
 سد صعب آست که زبان ساسدان، سعب صرع و رای گوید ای نرد کمر
 ما از ما و مهر با سرب ما را ما را راند ما کرم حوس و سزای ما نه کار ما ما نه
 ناز بطاف ما و معاملت در حور ما و سب سوان ما هر چه کردم نازان ما
 هر چه رکردی نافی ما هر چه کردی بحای ما خود کردی نه رای ما

«وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ» آلان به روی عن ابن عباس قال قال سوباه (ص)

«حسن بحسن» - قالوا یا رسول الله وما حسن بحسن؟ - قال «ما یقص قوم العهر
 الاسلط علیهم عدوهم و ما حکموا بعمر ما انزل الله فیهم الا ساقفهم العفر و ما صهرت فیهم
 الفاحسه الا ساقفهم العرب و لا طفقوا الکمل الا بمعوا النبا احدوا و لا یس و لا بمعوا
 الرکو الا حسن عهم العفر» مهر عدا و سد لد آدم، سمع ارد، سمن ار هر درل
 خدا سدر سالار سدر (ص) حسن منه ما مذکد و عهدارل در سانه ار سا کم حکم کرد

و فلم بر لوح رفته که سجح خبر به سجح خبر معادل است و معارض باران رسول
گنبد ه آن محاوران در کا نبوّ، و حاضران حضرت رسالت که ما رسول الله این
سجح را چه معنی است؟ و آن سجح حصلت حسب که سجح حکم معادل آنست؟- گفت
ار آدمیان سجح گرو نسبت که اسان را ناخالق با ناخالق عهدی و د وسمانی و ربهاری
و آنکه آن عهد نسکند وسمان بعض کند و ربهار نگذارند که به دسمن براسان
مسلط کند و حواب اسباب ممکنات و بلایا فرو گردند با بحراء آن بعض عهد
حوس رسد دیگر سجح گرو نسبت که بر یکدیگر حکمی کنند بر خلاف آنا
میرل و نه بروقی قول صاحب سرع که به مهر و فاف دروسی و بی کاهی و بی وانی
براسان ظاهر گردد، آن مهری که رسول خدا (ص) از آن بر باد آمد و ربهار
حواسته که «اعود لك من الفقر والكفر» و تکر باطن نری که مهر همه آنست که بی مال
و بی کام دنیا نسی مهر صعب که تکر بر دیک است مهر دل است که بعظم سرع از
اردل برید و بحای علم و حکمت و اخلاص آر و حرص ربهوت بهد، ناحون عادن
قدم بر مقام عدوان بهد و حون قوم صالح روی از عالم صلاح بگردانند و حون
هر عون طاعی عرو طوفان طعمان شوند و حون فارون فرین هلاک گردد حرص
دنیا را دین براسان رد قدم بر خط خطا بهاد خرد خود جر مه سا
کرد، آینه دل برادر نگار گما شد، و هر دل که حراب و سا گسب مسووح عفو
و مسووح قطع باد ساه گسب

سد گز حصلت سجح گرو نسبت که ناسکار و ناساست و انواع فواحسن
در میان اسان آسکارا گردد و بر امر معروف و نهی منکر حسم برهم نهید و حسب
برانند که نه طاعون در اسان بسجد و مرگ عموم روی ناسان بهد ای مسکن کار
مرگ صعب است و دسجوار، و صعبتر از مرگ احوال و احوال رسا حراس است که از دین
مرگ نس آید و دسجوار آنست

پیر طریقت ازین معنی کلمانی خند نمر گمه بر سسل موعظه گفت ای
خوانمرد، سهر فامت دراز است راد نهوی رگرفس ناید، و از مقام سوال اندسه

داسن ماند، عهه صراط سن يار يك و سدا سب مر كب طاع ساجس ناند، ور بر ور حسان
 ايمان داری دست ارمعصب نداسن ناند، ورمندانى كه دنان اكبر بر ظاهر و باطن
 بو مطلع اسب ار نظر او سرم داسن ماند ای مسكنس نا كى اربن علب و ناحندان برن عروور؟
 امل درار درسس گرفته و احل سن بسب انداحه، معصب سغد كرد و وبه درسسه
 بهاد، حبرنداری كه سمدى موى بو رسول مر كسب برا آگاهى مى دهد كه مر كك
 را كار خود سار وار رورسسن اندسه دار! دست ار آزار حق ندار و بسن اربن خود
 راجم حسرت و ندامت مكار اسن مالك رواب كندار مصطفى (ص) كفا هج
 داند سما كه بر يك بر بن مردمان كسب؟ - كفسد الله و رسوله اعلم قال «اكبر
 هم للموبد كرا و احسهم له اسعدادا» و قيل لاني الدردا ما لنا مكره
 الموب؟ - قال لا نكده حرم آحر كم و عمر كم دنيا كم، فكر هم ان سيعلموا من العمران
 الى الحراب

چهارم حصلت هج گرو بسب كه در معاملات سمانه و برارو كاهند
 و بر مسلمانان ران حواهند كه به رب العالمين ار رمن اسان سب نار گيرد و
 ركاب سرد و زورى نگاهد، و بر اسان فقط و سارو گرسنگى كمارد نابعذاب و سحى
 رسد اسب درد ماعداد اسان و در آحر ب الله تعالى اسان را وعده گفته و سب داد كه
 «الانظن اولئك انهم معونون لئوم عظيم» «يوم يقوم الناس لرب العالمين»
 اسن كه مسلمانان اند حواهند و حقوق اسان سمانه و رارو نگاهند نمى دانند
 كه اسان ار زورى عظم اسب درسس رور سمار و ناداس رور عابن و رور حسرت دورح
 ناهه نا انكال و سلاسل آن بهامون آرند بر ار وى عدل سار و ند و نامه هانرا ن كسد
 و حصان حاضر كسد و اسرار حلق حمله آسكارا كسد و مبادى سب رنای كسد
 بكى را ندای برارى رسد كه «الا ان فلانا سعى سعاد لا سعاد بعد هاندا» دنگرى
 راندای سار و سعادت رسد كه «الا ان فلانا سعاد سعاد لا سعى بعدها اندا»
 آن فاحر يد حب را نافر ناء ساطس «سجن» رند ران حوا بر دك بحران مقرران
 در كا به «علين» اسب كه رب العالمين كف «و ما ادر بك ما علون» «كاث

مرفوم، «سهنده المقرنوں» معر ان اهل قرب اند، نه قرب مساف مگوم که قرب
 ولایت مگوم امروز در نکا اند و فردا در نکا رند گاهی اسان روز عرس است نه
 امروز دورند و فردا در نکا سوند، نه امروز عات اند و فردا حاصر سوند، امروز همان اند
 که فردا و فردا همانند که امروز معرب اوست که نه صور گوس او را معمول
 دارد، نه فردوس دند او او که او را می بند چه آند در دند او؟ او که ارومی سود
 چه آند در گوس او؟ او که سار قرب ارباف، کی ساد بود معر او؟ معرب کی
 بود او که آواز صور آکا سَرَد؟ باهول رسا حیر او را معمول دارد، نادر دورح بند
 رسد ناعم بهست بر آورد؟ امروز همه جهان در حلق و اسان نایکی، و فردا همه
 حلق در نعم عری و اسان هم ا آن نکی

سمیح رهی، وصف حمال بو سبب و رهر دو جهان و را وصال بو سبب
 اندر دل هر کسی خدا مقصود سبب مقصود دل رهی حمال و سبب



۸۴- سورة الاشفاق وبقال سورة الكدح - مكية

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «وَاللَّحْمَاءُ بَاسٌ (۱)» آنکه که آسمان بسکافد
 «وَادَّبْ لِرَبِّهَا» و بفرمان خداى نموسد و فرمان برد «وَحَقُّ (۲)»
 وجود آن را حسن سرد

«وَادَّبْ الارضُ مَدْب (۳)» و آنکه که رمنس بهن بار کسند آند [و کو و در ما
 رمن هموار گردد]

«وَالْقَمَاهِيَا وَحَبَّ (۴)» و هر چه دروسب سرون اندارد و بهی گردد
 «وَادَّبْ لِرَبِّهَا وَحَقُّ (۵)» و بفرمان الله نموسد وجود آن را حسن سرد
 «وَاللَّيَالِي الْاَسَانُ» ای مردم، «انك كادح» نو کار کسی رنج «الِي رَنك»
 روی ساداس حدارند «كدحاً» کار کردنی بردوام «فملاقه (۶)» و بس ماحدرا د
 حوس هم دندار حواهی کسب [و کردار حوس حواهی دند]
 «فامامن اوئي كانه نمسه (۷)» اما آنکس که او را نامه او دهد در

دسب راسد

«فموى نجاست حساناً سمرأ (۸)» ما او سمار کسند سمارى آسان
 «وَسَقَلْبُ الْاِي اهلہ مسرورا (۹)» و بار گردد ما کسان حوس سادان
 «وَامَامِنِ اوئي كانه ورا طهره (۱۰)» و اما آنکس که او را دهد نامه

و ار بس بسب او

«فموى ندعو انورأ (۱۱)» بر خود بهلاك آوار دهد سومدى
 «ووصلی سمرأ (۱۲)» سو حسن را آس رسد
 «انه كان في اهلہ مسرورا (۱۳)» و در میان کسان حوس ساد دل می بود

«إِنَّهُ طَرَّانٌ لِيْ يَحْوِرُ» (۱۴) «اومی منداست که او ناالله نگرود
 «دلی» کردد، «أَنْ رَهْ كَانَ نَصْرًا» (۱۵) خداوند او نواوستا بود [ودانا]
 «فَلَا أَقْسَمُ نَالِمْ» (۱۶) «نه حناست که اسان مگویمد سو گمدمی حورم
 سماع دور
 «وَاللَّيْلُ وَمَا وَصَقُ» (۱۷) «و سب ناریک و بهر چه سب آن را فراهم آورد
 [و نا رسد]

«وَالْقَمَرُ إِذَا تَوَسَّقَ» (۱۸) «و بما آنکه که بر نور و بام کردد
 «لَمْ يَكُنْ طِبًّا عَنْ طَبِ» (۱۹) «می رسد و می بسند از ک حال مردیگر حال
 [هر دور خدا و هر سب دیگر]
 «فَمَا لَهُمْ لَا تَقْمُونَ» (۲۰) «چه رسد است اسان را که آن حال گردان
 می گردند

«وَادِّافِرَى عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْمَعُونَ» (۲۱) «و حو فر آن را اسان حواسند
 بفرمان سجود کردن الله را سجود نکند
 «بَلِ الْآدِنِي كَقُرْآنِكَ يَتَكَبَّرُونَ» (۲۲) «آ آن کافران که مگر و بدید نعم رسا شد
 را در وع مسمازند

«وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تُوعُونَ» (۲۳) «والله میناند آنچه اسان بهان مینارد
 «فَسِرُّهُمْ بَعْدَ ابْتِلَاءِ» (۲۴) «سار د اسان را بعدانی درد نمای
 «إِلَّا الْآدِنِي أَمُّوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» «مگرا سان را که مگروند و
 کردار های نیک کردد «لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (۲۵) «اسان را مردی است
 ساکس

الموة الثانية

این سرر بسب و سبج آنست، صد و نه کلمه چهار صد و سی حرف جمله

به مکه فرو آمد معتران در مکنات سمرند و درین سور هیچ تاسیح و مسوح نسبت و عن انی بن کعب قال قال رسول الله (ص) من قرأ سور «انسق» اعاد الله ان يعطيه «کما به ورا عطره»

«اذا السماء انسقت» سقت و بقطعت دانها وقل سمعت بالعمام کفوله «وبوم سمع السماء بالعمام» وقال علي عليه السلام تسق من المحرّ و المحرّ باب السماء و انساق السما من علامات العاصه

«و ادب لرتها» ای - سمعت امر ربها بالانساق و اطاع فقال ادن للشيء اذا اصعب الهادنه الاسماع «و حصب» ای - حق للسماء ان يسمع الله و طبع «و اذا الارض مدت» ای - سبط و يمد فيها كما يمد الادم و قال الراح اربلت عن هبابها فبدلت وقل سبط بالندك حالها و آكامها حتى يصير كالصحنه الملاء فلا يسمي فيها ماء و لاجل و قال ان نحر مدها يفرجها عما يصمن حتى يفرج ما في بطنها قال و معنى ذلك معنى «اذا رلرب الارض رلربها» «و اخرج الارض افعالها» وفي الخبر عن النبي (ص) قال «اذا كان يوم العاصه مد الله الارض مدا لادم فاكون اول من دعي فاري حبرئيل فاقول نارب هذا حبرئيل ارسله الي فقول الله «صدوق بم اسمع» فاقول عبادك عندك في اطراف الارض و هو العمام المحمود» فوله «و الق ما فيها» ای - اخرج الاموات و الكمور المدفونه فيها و المعادن «و حطب» مما فيها فلم يسق فيها سعر

«و ادب لرتها» اطاع و قابل امر ربها بالسمع و القول و حولها ان يفعل ذلك و ليس هذا مكرار فان الاول للسماء و الثاني للارض و حواب فوله «اذا السماء انسقت» محدود يدل عليه المعنى و بعدد ادا كات هذ الاسماء علم الكافر ان ما احبر به الله عز و جل و الرسول (ص) من امر البع حق و صدوق ر قبل حواب فوله «اذا السماء انسقت» ما يدل عليه فوله «فملافه» بمعنى ادا كان يوم العاصه لمع الاسان

عمله و رأى ما قدم من حبر و سر و قل في الآيه بعدم و ناحبر معنا «بأنها الانسان انك كادح الي ربك كدحا فملافه» «اذا السماء انسقت»

وقد معنی الآیه اذ کر «اداء السماء انقب» ولا یحتاج منه الی تعدد جواب
 «نا بها الانسان انك كادح» ای - عامل ساع عملا وسعنا دانا وفي الحر
 انهم فالرا نا رسول الله فم نکدح وقد حقب الافلام ومص المعاد ر - فقال «اعملوا فکل
 مسر لماحلوه» «الی رب کدحاً» ای - عامل لربک عملا مسعلا بوا و عفاه
 «فملاوه» ای - ملاو کدحک، ای - حراو حرا کل اوسرا و قبل فملاو
 «ربک» وفي الحر عن النبی (ص) قال «لادم سطر الرحمه والمعجب سطر المعجب
 وکل عامل سعدم علی ما سلف

«فاما من اوی کما نه ییمسه» «فسوف نحاسب حسناً نسراً» قبل الحساب
 السران بعد دربه ولا یحاسبه بها و نه «ول النبی (ص) «الحساب السر المحاور عن
 السآب والاحساب بالحساب» و قبل الحساب السر بر سده العرس علی الله
 روى انی انی ملکته عن عائسه ا بها قال قال رسول الله (ص) «من رفس الحساب
 عدب» قبل نا رسول الله اولس مول الله عروحل «فسوف نحاسب حسناً نسراً» -
 فقال «أما ذاك العرس ولكن من رفس الحساب بهلك»

«ونقلب الی اهله مسروراً» ای - قبل من مقام الحساب الی اهله فی الحبه
 من الحور العن وآلادمات «مسروراً» ما ارى من الحر والکرامه
 «واما من اوی کما نه ورا طهره» ای - يعطى کما نه سماله من «ورا طهره»
 وقال الکلی نعل من الکفر الی عنقه وبلوی سماله «ورا طهره» فوی کما نه
 سماله من «ورا طهره»

«فسوف ندعوا نوراً» ای - ادا ورا کما نه ندی الول و الهلاك فمعل
 واهلک را سورا

«نصلی سعراً» نا حل جهنم فرا ابو جعفر و ابو عمرو و یعقوب و عاصم و
 حمزه «نصلی» منح لنا بالتحف کفرله «نصلی البار الکری» و فرا الآ حرون
 نصلی لنا رفح الصاد و سدد اللآم کفرله «ونصا» و کفرله «ثم الجهم صلو»
 انه کان فی اهله مسروراً» ای - کان فی الدنيا «مسروراً» معاصی الله

لا ندع عليها وهذا الكلام بمنزلة في مواضع من القرآن كما له «البحر المرحس»
 لا مرحا ابداً ، «لا مس في ارض مرحا» «انه لمرح محور» «افعلوا فكهن»
 «وورحوا الحو الدنيا» وانه عز رحل بعض الفرح بالدنيا والطمأنينة لها

«انه طرا في محور» اي - لا رجع بعد الممات اي الحو و«انه» عز
 راجع الى ر ه وال لا حر فذلك كان بعمل المعاصي ثم قال

«نلي» اي - لس الامر كما «طن» من «محور» النما ومع «ان ربه كان به»
 بصراً «اي - عالما قبل ان يحلعه» «ان» مرجعه اليه فحار على اعماله

«ولا قسم بالسق» قال معاهد ه بالباركته وفي القرآن اسما ناحرا
 الها والمراد بها الها والسق السعاع وهو في العرب في الحمر اكر قال
 ابن عباس واكر المعسر من هو الحمر التي تسمى في الافق مدعروب الشمس
 وول ورم هه المناس الذي يعف تلك الحمر

«والليل وما وسق» اي - ما ضم ر جمع قال وسقه اسفه سقا اي - جمعه
 واسمه سقا الاراد احمده واضمب ر المعنى جمع «الليل» التي مسكه ما كان
 ممسرا ناله هارو مصروفه بالمان «الليل» اذا قبل رجع كدسي لم مسفر ومار'
 «والقمر اذا انص» يعني داما «واسوى واسمدا ربه» ذلك
 ليله ثلاث عسر ع ع

«ليركن طقا عن طلق» قرأ ابن كسر وحمزة ر الكسائي «ليركن»
 يفتح الاء يعني «ليركن» ناع محمد سمأ ر رمة وذاك ليله امرى به و«عن»
 بمعنى بعد اي - «طقا» بعد «طلق» من اطلال السما ر يحوران يكون
 د حه بعد د حه وربه بعد ربه في اله من لير لرفع ر قبل معنى الهماء ر القامه
 يعبر لونا بعد لونا فصرار كلالها ن كلفه وسق ر مقط ناعم مطوبه
 من الله وورا لا حرن «ليركن» صه الاء عن مي آهم يعني انحوران
 حالا دحال بطفه ثم مصفه ثم عظما حله آخر صر ربه صا به ناعما
 ساا م كها لا ثم سحا مريضا وصحيفا ممررا ح ن صاعما رهمما

حَتَّىٰ وَمِمَّا فَالِحَ الْحُكَمَاءُ بِسَمَلِ الْإِنْسَانِ مِنْ كَوْنِهِ تَطْلُعُهُ إِلَىٰ أَنْ يَهْرَمَ وَيَمُوتَ عَلَىٰ سَعَةِ وَلَا يَسْ جَالًا وَسَعَةِ وَلَا يَسْ أَسْمَا نَطْلُعُهُ ، نَمِ عِلْفُهُ ، نَمِ مَصْعُهُ ، نَمِ عَطْمُهُ ، نَمِ حِلْمُهُ ، نَمِ آخِرُهُ ، نَمِ حَسْبُهُ ، نَمِ وَلَدُهُ ، نَمِ رَصْعُهُ نَمِ قَطْمُهُ ، نَمِ نَافِعُهُ نَمِ نَاسِئُهُ نَمِ مَرَعْرَعُهُ نَمِ حَرَّوْرُهُ نَمِ مَرَاهِقُهُ نَمِ مَحِلْمُهُ نَمِ نَالَعُهُ نَمِ نَاهِرُهُ نَمِ طَارَاهُ نَمِ نَافِلَاهُ نَمِ مَسْطَرَاهُ نَمِ مَطَرَحُهُ نَمِ مَحْطَاهُ ، نَمِ صُمْلَاهُ ، نَمِ مِلْبَحُهُ نَمِ مَسْمُونَاهُ ، نَمِ مَصْدَعُهُ ، نَمِ مَحْجَمُهُ وَالسَّابِ بِجَمْعِ ذَلِكَ كُلِّهِ نَمِ مَلْهُوْرُهُ ، نَمِ كَهْلَاهُ ، نَمِ أَسْمَطُهُ نَمِ سَحَاهُ ، نَمِ أَسْبُهُ ، نَمِ حَوْفَلَاهُ ، نَمِ صَعْبَانَاهُ نَمِ هَمَاهُ ، نَمِ هَرْمَاهُ نَمِ مِمَاهُ فَبِهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى «لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ طَيْفًا» قَالَ السَّاعِرُ

الصر احملى و الدسا معجحه من دالدى لم بدو من عسه ربحا

اداصالك من مسروها «طيق» اهدى لك الدهر من مكر وهها «طيقا»

وقال مكحول في هذ الآ به في كل عشرين عاما يحدون امرا لم يكو وا عليه وهذا اذل دليلا على حذب العالم وانساب الصانع و قيل من كان اليوم على حاله وعدا على حاله اخرى ، فليعلم ان يدبر الى سوا و قيل لاني تكر الوراق ما الدليل على ان لهد العالم صانعا ؟- فقال بحول الحالات وعجز القو وضعف الاركان و فسح العريضة و قال ابو عبيد في هذ الآ به « ليركس » سمن من كان فلكم و احوالهم و في معناه ما روى ابو سعيد الخدري عن النبي (ص) لستمن سمن من فلكم سرا سرا و دراعا دراعا حتى لو دخلوا احصر صبعهموهم قوله «فما لهم لا يؤمنون» اى - ما لكفار امك لا يصدقون النعب والقرآن والسو بعدما وصح البرهان وظهرت الحجة دلالة قاله على جهة التعسير لهم

«و اذا فرى عليهم القرآن لا يستجدون» بمعنى فرىء « عليهم القرآن » بالامر بالسجود لله عز وجل والى الماد له « لا يستجدون » له ولا يصنعون ولا يطيعون والخطاب للكفار وعن ابي سلمة ان انا هريرة فرا « اذا السماء انشعب » فسجد فيها فلما اصرف احبرهم ان رسول الله (ص) سجد فيها و عن ابي رافع قال صلَّب مع ابي هريرة العنقه ، فقرا « اذا السماء انشعب » فسجد فقبل ما هذ ؟- قال سجد

• بها حلف ابی القاسم (ص) فلا ارال اسحدوها حی العا
 «لألذنی کمروا نکذبون» بالمرآن والعب
 «والله أعلم بما یوعون» ای - یصرون و یحعون فی صدورهم و یجمعون
 من العکروالکذب بالنسبة و القرآن معذبهم بذلك
 «فسرهم بعداب الیم» احذرهم «بعداب» موحع حبرا یظهر ناسره
 علی سرهم
 «الالذنی آمنوا و عملوا الصالحات» فابهم لسوا مقن یسرون بالعداب
 وقل هذا السیاء مقطوع یعنی انکن «الذنی آمنوا و عملوا الصالحات» «لهم
 اجر غیر ممسوم» ای - «عیر» مقطوع و لا ممسوم و قل «عیر» معصن بالنسب علیهم
 و نه فان الیمه کد النعمه

الموة الثالثة

فوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحیم» اسم عر بررداو کربناو سباو علاؤه
 علاو بهاو حارله حماله حماله الممهود منه لطفه «الما لوف منه عطفه
 کیف ما قسم للعبد؟ فامد عند ان افصا فالحکم حکمه را ادا فالامر امر
 مومنان در گمنا اس نام دوقسم اند قومی ا طبر رحمال لطف و کرم آمد
 ناریدند قومی را بطر بر حلال کربناو قدم آمد نالمدند ناریدن اسنان رامند
 وصال و نالیدن اسنان از بسم فصا ادا نظروا الی الحلال طاسوا و ادا طروا الی الحمار
 عاسوا ای مسکس که نام او مسموی و نه ار حلال او حرداری ربه ار جمال ا را بر
 ساسی و حق حل حلاله نا بومی گویند اسدای کارها امرور منام من کن نامی
 فردا اسهای کارها نکام نوکم نامی که یوس سل عربا سب و سب ربما غاصمان
 امی که دل عارفان یوس آرد و رمان عامه ان یعد ناد و حرس آرد نامی که هر که آن ا
 عرب دارد در دو جهان عرب بر گردد
 سر حافی در ساها رمی معرف کاعد نار ای ناف که بروی الله و سه ود

برگرفت آن را و بسوی حوس معسر و معطر کرد، همان سب در حواب او را گفتند
 یوناما حوسوی گردی، ماسر نام بود در دو جهان حوسوی کردند. قوله
 «اذا التما انقلب» بر قول مصی از معسران استجا بخدمت و با حیرانست و المعنی
 «نا آنها الانسان انك كادح الي ربك كدحاً فملا فيه» «اذا التما انقلب»
 معنی ای فرزند آدم زور رسا حیر زور بخت و سر، زور فصل و فصا که از هست
 و سناست الله و از صعود و عظم رسا حیر آسماها سکا فیه گردد و بخت و واضح وصف
 طواعیت بهر مان حق در آید و مفاد سود و زمینها هم محس، آن زور ای آدم مراد
 هر چه کرد ای درین جهان و رنجهای که برد ای و حیرها و سرها که اندوخته ای همه
 بسی و حیرای آن سرای کردار و گهمار حوس بانی ای مسکین! اگر میخواهی
 که عمرت صایع نبود، و فردا در آن احسن کسری و عرصه عطی علی روس الاسهاد برا
 فصیح ترسد، امروز بصبحت آن به هر طرفت بر کار گستر که مرید خود را
 مشکف دی از و گدست سادانی و در ناس فردا می دانی دانی! امروز مستعدار
 که در آبی و عمل مساوی افراد و دسمانی مرد ناند که صاحب وف بود و
 صاحب وف کسی بود که سعل و فس به اندسه ماضی گذارد نه بنگر مستقبل
 که بنگر در انام گدسه و بد در انام مستقبل بصبحت وف است و هر که وف
 حوس بسا حیر و وف او را درید و وف در حال با حوس در دین حدان کار
 دارد که بروای دی و فردا بسا گهمه عربراست که «الضوئی ان الوف» مرد
 صوفی در حال صفا فرزند حوس است دور از هر چه طبع را با او آسانی است
 حسن بصری گفت کسانی را ناسم که انسانند ما حوائر مرد و سخی و دند همه دنیا
 ندادندی و متب نهادندی و وف حوس حان بحال بودید که یک نفس از زور کار
 حوس نه مدر دادندی به فرزند و این آن سخن است که مهر عالم سندولد آدم
 (ص) گفت «لی مع الله وف لا سح فیه ملک مقرب ولانی مرسل» یکی از صفهای
 امت در صدر ازل صفی همی ساحب در مان سرع و مساقل فیه در آن اندسه و د
 که ناگا ناگ مرعی بسید از سر کار بمقاد، گفت عمری حلقی آن مرع مرد

همان ساعت ابروها فرو افتاد حذارندان لرا و ف بود که حال حال اسان را رحم
آرد، و و ف ناسد که اگر همه جهان درهم افند اسان را در و ف حوس ار آن هیچ
هیچ حس نماند

سبح تسبیح نوالحیر قدس روحه د تسبیح در بحر درهای خانه را بعد
بر دوحی ما در و ف حسامند و ف اسان را رحم نارد و ف معنا انسدا

ار ناد صبا حسه سود رحما س حون آینه کر من رسد رگاس
ران رسم اگر بر همه دا د نارس نری نظر خلق کند ار کارس
سبح الاسلام انصاری گفت رحمه الله و ف آسب که حرار خود در آن نگذرد
و مردان در آن سه اند رف یکی سبک است حون نری و و ف یکی فاند و و ف یکی
عالم آنچه حون رو است عاقل است بد و آنچه فاند است باعل است معقول
دارد، و آنچه عالم است فابل است کسند آنچه حون بر اسان فکر نراند و آنچه
فاند است ار لذت نکر آید و آنچه عالم است ار سماع و صر حرد آنچه بر و است
دنیا فراموش کند نا دکر آخر و سبب و آنچه فاند است ار آخر معقول
دارد نا حق معاین گردد ر آنچه عالم است رسو اسانست محو کند نا حرار
حق نماید

« نانیها الانسا انك كالح الي ربك كذا فملافه » پیر یو علی ساه
و فی دربار امیر و ف سابی مکف جور د ر گ مرا حیری دهد پیر رهس
بر و ف حون بهوس نار آمد او اگمید ای رح را ا س ع ح ی مر -
گفت هب عظم آن ور ر گ آگه گفت و حره علی فیه الحیر، راحیر -
علی فیه الحیر و اندر هارنی مدرهی و حیر اری حیر اعلی معقول
ناطلال و رسوم و حالی گداسه حیر آن حی فم ح ر هجکس د ا س ه ا ن
آب سبب که « انك كادح الي ربك كذا فملافه » یکی بروس صعب بسر
ساد و ر و ر و ر و ر گ و بوی معقول سد ر آنگه میخواهد که سبب طس

سربست و ساهاں حصص او را سرادفات ستر و حمام بر خود را دهند هبهاں یکی
فرطه حفا بوسند و بسع هوئی کسند و میخواستند که ناحواں مردان طریقت نصفه صفا
وفیه بفا و رواند کلا و لثما

باطن بو کی کند نا هر کب ساهاں سهر

نا بگردد رای بو بر مر کب هفت سوار

حون رنان نا کی نسی رامند رنگ و بوی

هبت اندر را مد و گام رن مردانه وار

اگر میخواهی که فردا کحل لطف لطیفه «وحو» بومند ناصر» در دند بو
کسند، امروز گردست بر او سرعت در دند عمل کس، و بای ارفند و دام محمد رسول الله
سروں مکس احوال خود را مراف ناس، و برادا فرائض و بواهل مواظب ناس و قدم
خود را بگردارد حق مطالب ناس و نائیس حوس بد راب و حجاب بحکم
احسان را دن محاسب ناس نا فردا حفا «حقوی نجاس حمانا نسرأ» و «و یقلب
الی اهلہ مسرورا» ربو کسف کسند و لطائف عسی ار د «لر کس طبقاً عن طبق»
ار بهر بو آسکارا کسند و را ناس محل رفع رسانند که «لهم احرعهم مومنون»
لامعطوع و لامعوض و گفته اند «لر کس طبقاً عن طبق» اسارتست مقامات
مصطفی (ص) رب العزّ حل حلاله بس از آنکه خان مطهر منصور وی در صدف
حاک نهاد او را رسه مقام بداسب سر مقام و سرب نا اس نواف و بر مقام لطف نا
انسانا نواف و بر مقام هبت نا ادب نواف، لطف خود کارس مر داحت، بر س
بناواح به هبتس در بویه حسب بگداحت بس حون در بن عالم آمد هر که در
وی نظر کرد از مقام هبت او حوف نواف و از مقام اس او رجا نواف، و از مقام
فرب او مهر نواف بعضی مفسران گفته اند «لر کس طبقاً عن طبق» اسارتست
بدرجات و منازل رفعت و قرب او (ص) در سب معراج که حق حل حلاله سر و را
حدت کرد و سزوی مر روح وی را حدت کرد، و روح وی قلب وی را حدت کرد،

و فلّ وی نفسی را حذف کرد کون حیوان نفس کسب، نفس حیوان فلّ کسب،
 فلّ حیوان روح کسب، روح حیوان سرّ کسب، سرّ حیوان مساهد حقّ کسب، کون
 بر باد آمد که نفس کو؟ مرا بی نفس فرار نه، نفس بر باد آمد که فلّ کو؟ مرا بی فلّ
 فرار نه، فلّ بر باد که روح کو؟ مرا بی روح فرار نه، روح بر باد آمد که سرّ کو؟
 مرا بی سرّ فرار نه سرّ بر باد آمد که مساهد حقّ کو؟ مرا بی مساهد حقّ فرار نه
 دبا نفسه فیدلّی بعلیه فکلّ فاب فوسس بروحه او ادبی سر هدا معنی فوله
 « لمرکس طمقاً عن طوق »

۸۵ = سورة الروح = المکیة

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند و راح بحساس مهربان

«وَالسَّمَاءَ ذَابَ الْغُيُوثُ (۱)» باس آسمان نابرجها

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲)» و آن روز نام رد کرد حاسب و اهم آمد حلول را

«وَسَاهِدَ و هُتُوْدُ (۳)» و گواهی و ناو که گواهی دهد و رو

«قُلْ اصْحَابُ الْاِحْدُوْدِ (۴)» بفرید و کسه ناد خدا و دان آن کند

«الْاِتَّارِدُ ابِ الْوَقُوْدِ (۵)» آن آس افروز

«ادهم عليها فُعوْدُ (۶)» آ که که سسه ودد ردك آن آس

«وَهُمْ عَلٰی مَا يَفْعَلُوْنَ اَلْمَوْمِسِ سُهُوْدُ (۷)» و اسان ر آجه مسکردند

نا مومسان گواهان ادد

«وَمَا يَنْقُضُوْا مِثْلَهُمْ» و دسوار نامدد و اسسد اسان را ار آن کرویدگان «الان

نُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ» مکر آن که اسان بخدای عروحل می بگردند «العربر الحمد (۸)»

آن برد گوار نگو نام سمود

«الَّذِيْ لَهُ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ» آن خداوند که اوراسب ادساهی آسمانها

و رمنسها «وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)» والله بر همه خبر گواهد [و ناں دانا]

«ان الذين آمنوا و المومنان» اسان که گردگان را

مسو حسد مردان و رنان «بِمَ لَمْ يُوْتُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ» رس آن و ه بکردند

اسان اعداب دورح اسب «وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰)» و اسان را عذاب آس

«ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات» اسان که بگردند و کردارهای مك

بکردند «لَهُمْ حَبَابٌ نَّجْوٰی مِنْ حَيْثُ الْاَبْهَارُ» اسان راسب بهسها و بردرجهای

آن حوها وان «ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبْرُ (۱۱)» آسب ضروری بردگوا

«أَنْ تَطْمِئِنَّا بِكَ لَمْ يُؤْخَذْ» (۱۲) «بِرَكْعَتَيْنِ» (۱) و اگر من جدا و بدو من سبحانه است
 «أَنَّهُ هُوَ يُدْنِي وَيُعْذِلُ» (۱۳) «وَأَنْتَ كَمَا كُنْتَ تَكُونُ» و نار می تا
 سر آورد

«وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۱) «أَوْسَىٰ آلَ عِمْرَانَ» و اوس آل عیمروم دوست دار
 «وَالْعَرْشِ» آل خداوند ما عرش «الْمُحِيدُ» (۱۵) «بِرُكْعَتَيْنِ» و بر رکوع دو رکعتی
 «فَعَالٌ لَّمَّا تَرَىٰ» (۱۶) «هَمَّ» آن کند که خود خواهد
 «هَلْ أَنْتَ حَدَّثُ الْخُودُ» (۱۷) «فَرَعُونَ وَ يَمُودُ» (۱۸) «آنکه آمد به حیر
 ساهای [دشمنان خدا] فرعون و یمود
 «بَلِ الدِّينِ كَمَرُؤًا فِي تَكْدِيبِ» (۱۹) اسان که کافر شدند در دروغ و در کفر
 رسول می راند

«وَاللَّهُ مِّنْ وَرَآئِهِمْ مُّحِطٌ» () «وَاللَّهُ - رَأْسَانِ فَادِرُ اسْبَ وَ مَسْ اسَانِ
 گرفته و با اسان دانا و با اسان نارند
 «بَلِ هُوَ قَرِآنٌ مَّحْدُودٌ» (۲۱) «اِنْ سَجَدَ فَارْآئِ اسْبَ سَكُو وَ بَرَزْ كَوَارِ
 «فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ» (۲) «کِه داسه رگرسند» (۲) «در آسمان
 هم» [هم]

المؤنة الثانية

این سور نسبت و دو آنست صدره کلمه، چهار صد و سی حرف، جمله
 هکله و رو آمد با جماع معبران و در این سور هیچ تاسع و مسموح نسبت و در
 ۱- الف ناید

(۱) کس بر ن من معنی ره سب - و هم ناک و کس بر کاند
 ناید سانی فرمود
 حوهر آبی است بعد از هب که ا د حب ه مکف
 رک برهان فاطم مکوس اسناد داسمند دکر محمد مع
 (۲) کوسند محفوظ

فصلت این سور اینی بن کعب رواب کند از مصطفی (ص) که کعب هر که این سور برخواند، حدای عز و جلّ اورا بعد از هر روز آدسه و هر روز عرفة که در بن جهان باشد و نمکی در دیوان وی بنویسد قوله

«وَالسَّمَاءَ دَابَّالْبُرُوجِ» قبل المراد بها جميع السموات وقيل «السَّمَاءَ الدُّنْيَا فَاتَهَا» دَابَّالْبُرُوجِ ای - «دَابَّ» الطهور وقيل «دَابَّالْبُرُوجِ» الحلل الحسن و قبل منازل الشمس والقمر جماعی مفسران گفته اند این بروج که رب العالمین اندرین شده و سور العرفان یاد کرد و نام برد ، دوازده برج اند منازل شمس و قمر نام آن برجهای حمل ، ثور ، جوزا ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب و قوس حدی ، دلو ، حوت آسمانها برین دوازده برج نهاد ، همانکه سالها بر داورد ما نهاد و این برجهای چهار فصل است يك فصل از آن وقت بهار است ، سه ماه و آفتاب اندرین سه ماه در حمل و ثور و جوزا باشد و فصل دوم روزگار صیف است ، نامسان گرم سه ماه و آفتاب اندرین سه ماه در سرطان و اسد و سنبله باشد و سوم روزگار خریف است ، سه ماه و آفتاب اندرین سه ماه در میزان و عقرب و قوس باشد و فصل چهارم روزگار زمستان است سه ماه و آفتاب اندرین سه ماه بحدی و دلو و حوت باشد و هر فصلی را طبعی دیگر است و گردش او دیگر و سرچ آن در ما مقدم رفته

«وَالْيَوْمَ الْمَوْعُودُ» روز رسا حشر است و عدالاولون و الآخرون نه للقضاء والحراء والمواب والعقاب

«وَسَاهِدُ وَمَشْهُودُ» روی عبد الله بن رافع عن أبي هريرة قال قال رسول الله (ص) «الْيَوْمَ الْمَوْعُودُ» يوم القيامة والمشهد يوم عرفة والساهد يوم الجمعة ما طلعت شمس ولا غربت على يوم افضل من يوم الجمعة فيه ساعة لا واقفها عند موت من يدعو الله فيها حرا الا استجاب له ولا يسعد من سوء الا اعاد منه و هذا قول ابن عباس والاكثر من المفسرين ان الساهد يوم الجمعة والمشهد يوم عرفة وروی عن ابن عمر قال الساهد يوم الجمعة والمشهد يوم البحر ، و قال سعيد بن المسيب الساهد يوم البروة والمشهد يوم عرفة و قبل الساهد محمد (ص) لقوله «أَنَا أَرْسِلُكَ سَاهِدًا» والمشهد يوم القيامة لقوله «ذلك يوم محمود له الناس وذلك

يوم مسهود» وقل الساهد الملك شهد على ابن آد م لقوله «وحارب كل نفس معها سابق وسهد» وقل الساهد اعصاء بنى آد والمسهود انفسهم لقوله «يوم شهد عليهم السنيهم وامنهم وارحلهم» وقل الساهد هدا لامه والمسهود سائر الامم لقوله تعالى «جعلناكم امه وسطا لتكونوا شهداء على الناس» وقل الساهد الاساء والمسهود محمد (ص) لقوله «وان احذ الله مساو السن» الى قوله «فاشهدوا وانام معكم من من الساهدين» وقل الساهد هو الله والمسهود بنحو لقوله «وكفى بالله شهيدا» قل اى سىء اكبر سهاد «قل الله شهد سىء وسكم» وقل الساهد الانام واللى والمسهود بنى آد، لما روى فى الحر «ما من يوم الا ينادى ابنى وم حديد وابى على ما يفعل فى شهد فاعسمى فلو عاب سمى لم يدر كى الى يوم القامة» وقل الساهد جميع الحلى سهدون لله بالوحدانية والمسهود الله وقل الساهد الله شهد لنفسه بالوحدانية والمسهود هو حل حلاله لانه شهد لنفسه وموضع القسم «له

«قتل اصحاب الاحدود» والمعدن لعد «قتل» وميله «فدافع من رگها» وقال الزجاج موضع القسم «ان نطش رنك لشدند» وقل فيه يقدم وناحر، معدن «قتل اصحاب الاحدود» «والسما ذاب الروح» كما يقال صريريد والله ومعنى «قتل» لمن وعدت وقل ارادته حقه العمل والاهلاك وقل «اصحاب الاحدود» هم المومنون فكون العمل حقه ايضا و«الاحدود» السق المستطيل فى الارض كالهر وجمعه احاديد ومنه الحر فى وصف السحر التى دعاها النى (ص) جعل بعد الارض حدا حتى اب النى (ص) در اصحاب احدرد علما بغير محلها اند مسلم بن الحجاج صحیح آررد ار هديه بن خالد ار حماد بن سلمة ار ناب ناني ار عبد الرحمن بن ابى لیلی ار صهبت ار رسول خدا (ص) گفتم «در روزگار من نادساهی بود ب تربست حادو روز و در مملکت وی مردی و ساجر حادو حوون بر گشت آن ساجر کس فرساده نآر ملک که مرا علامی و رست نار را سحر بناه ورم که من رگسم و در گار من آخر رسد» ناآن عازم نحای من می نسیند و کار مملکت و در سحر روان دارد ملک مرمود نا کود کسى نار حراى عاقل بر وی

فرستادند آن کودک موسسه بر آن ساحر رومی و بر رهگذر حابه ساحر راهی
 ناف خدایرسب موحداً آن راهب بنسب و حدیث بوحید و ایمان آروی میسند
 و سحر و سعاد از آن ساحر میسند، ما روریکه دانه ای عظیم بد آمد که مردم
 را از آن گردید میسند و را مردم فروسه آن کودک گفت امروز آن رورسب
 که من محصور سام^۱ که راهب فاصلی و حقیر با ساحر؟ چون سردیك آن دانه رسید
 سبکی برداشت و روی سوی آسمان کرد گفت اللهم ان كان امر الراهب احب اليك
 من امر الساحر فاقبل هداياي الى الله حتى يمسي الناس آنگه سبکی بردانه انداخت و
 رب العالمین آن را بدست و رحم وی هلاک کرد و مردم امن گسند و را براسان
 گماد سد آن کودک و این راهب رفت و این قصه فیلدا^۲ بارگفت راهب عظیم
 سادگست و گفت ای بنی اسالونم افضل می، ای سربو امروز بعلم و فصل آفر وی
 داری و را بلا و محبت رسد در میان ان قوم نگر نابوف لا آن قوم را رمن دلالت
 نکسی و مرا سلا نه افکسی! بعد از آن کار کودک بحای رسید که کان مری الا که
 والا رص و ویداوی الناس سائر الادوا بس کار و قصه وی میسر گست و هر بنمای
 که اطباء از معالجه وی عاجز بودند بسبب وی و دعای وی سفا می ناف آن ملک
 بسبب را ندیدی بود ناسا، مال فراوان و هدیه ها و تحفه های گرا مانه برداشت و
 آمد بر این کودک گفت اگر مرا سفا بدی کمی و روسای جسم دهی این مال
 جمله برا جسم کودک گفت سفای دزد تو بدیك می بسبب و بدست من بسبب
 ملی سردیك الله است و سفا دهد خدایسب آفریدگار عالمان و معبود جهانان
 و مرا مال تو حاجت بسبب اگر امان آری من دعا گویم بالله و را سفا دهد آن
 مردا مان آورد و رب العالمین دعای آن کودک دو جسم روس بوی ارداد آن مرد
 بر حاسب و سردیك آن ملک از گسب ملک او را حسان دید، گفت ان روسای و
 جسم شما را که داد؟ - گفت ری و ريك آن خدایو که آفریدگار و پروردگار
 بسبب و آفریدگار و پروردگار تو! آن ملک در جسم سد و او را معدن همی داسب نا

من آن علام دلال کرد و علام را ساوردند و ملك گفت ای سرخادی ویداعای رسد که
 ناساراسا کسی و علف مرص مسری؟ علام گفت این بعضی منکم حدای من مسکند،
 تعالی و بعدس و سفا مدهد آن علا را برحم و عذاب و کسیدند نار آن راهب دلال
 کرد راهب را ساو دند را و را بر کفر و سرک دعوی کردند راهب سر بارود و بردن
 و حدیاسد و محکم اسناد ملك نمره دناار در قوی بهادند و او را ندو ساج کردند
 و آن ندیم ملك که احار آرد بود ار را نا کفر خواندند همه ان سر بارود اربوحد
 برنگس و ار را هارک کردند آن علام بهاماند ملك جماعی از اصحاب حه س
 بروی موکل کرد نار ابرنالی کو رند و بر انداردن حور الای کو رسدند
 علام دعا کرد گفت اللهم اكفهم ما سب رجعی و رلر لانی و کو اساد و آن
 جماعت همه بر حسد و هلاک شدند آن علام بها دك لب نار آمد ملك گفت
 اصحاب را حه کردی؟ گفت حا و د من اسان اهانك کرد جماعی دی گ ر ر ر
 گما س نا او را در کسی ساند و د عر که د ن کسی بماند نا سب
 علام همان دعا کرد رب اله اسار اد به ع کرد عا بها مر رب ملت
 نار کس ملك گفت اصحاب احد که دی؟ گفت خداوند من اسان اعر کرد
 ملك د ما د آگه علام گفت ای ملك اگر مده ای که مرا هارک کسی من ر
 رهمونی کم اهل شهر را همه حاضر گریان د جمع خلودای ن ر مر
 بر سر دار کو وک برادر کس رکس و رک د مل نه گ و سباه و آله
 نا مقصود خود از هارک من د صر کس ملك همجه که مجمع حل آن
 آن بر سام الله سدا ح به بگو سه سر و سید عا دس د س ر سه سر
 بهاد و فرما حق در رسد آن مردم که حاب ا ح ر ح د د همه
 امان آردند گفتند آما رب لعلا آما رب اله املت گفتند اکبر
 افادی در آنجه از آن حذر می کردی احه ب د س د مره صبر ری
 در کفر نالا گرفت بر مرد نا د سر کری ها اح و ده کند که عهدی مصمم رد آن
 کوهها آن ابر و حمد و آن جمع مومنان بکل بکل من آرد در آس

مبا فکندند کار بر نمی رسند که طفلی بر رداست او را گفتمند اگر اردن حوس نار کردی و ما ملت کفر آئی و گرنه برا ما این طفل آس افکسم دلس ناں طفل بسوحت حواس که اردن حوس بر گردد؛ نا آن طفل را بسور د آن طفل ناوار آمد گف نا اما اصیری فابك على الحق ای مادر صبر کن و اردن حوس بر مگرد که و بر حمی و دین بو حواس ، راست و درس

روی عن عطاء عن ابن عباس قال كان سحران ملك من ملوك حمير يقال له يوسف دؤبواس بن سرحل بن سراحيل في الغمر قبل مولد بني (من) سبعين سنة وكان في بلاد علام يقال له عبد الله بن ناهر وكان ا و سلمه الى معلم يعلمه السحر فكرر ذلك العلام ولم يجد بدا من طاعه ابنه فجعل يحلف الى المعلم وكان في طريقه راهب حسن العرا فحسن الصواب واعلمه ذلك وكرهنا من معنى حديث صهيبي الى ان قال العلام للملك انك لا بقدر على قبلي الا ان يفعل ما اقول قال فكيف افعلك؟ قال يجمع اهل ملكك وائب على سر برك ورمى سهم باسم آلهي افعل الملك ففعله فقال الناس لا اله الا آله عبد الله بن ناهر لادين لاديه عصا الملك واعلى باب المدسه واحدا فوالا السكك وحدا حدودا وملا ناراهم عرصهم عليها حار حلا رجلا فمن رجع عن الاسلام مكره ومن قال دسي دين عبد الله بن ناهر العا في الاحدود فاحرفه وكان في مملكه امرأ اسلمت فمن اسلم ولها اولاد بانه احدهم رضع فقال لها الملك ارحمني عن دسك والافصل واولادك في النار فاب فاحدا منها الا كرفا لمها في النار ثم قال لها ارحمني عن دسك فاب فاعلى الثاني في النار ثم قال لها ارحمني فاب فاحدوا الصى منها للنعوه في النار فهمت المرأ بالرجوع فقال لصي نا اما لا ارحمني عن الاسلام فابك على الحق ولا ناس عليك فاعلى الصى في النار والصب امه على ا ر وفي روايه قال لها اما ماهي الاعمصه، فاصري ولا سافعي فان سر يدك ارا لا بطفا وقال محمد بن اسحق عن عبد الله بن ابي بكر ان حربيه اخبرني في رمن عمر بن الخطاب فوجدوا عبد الله بن ناهر واضعا يد على صرته في رأسه اذا امطبت د عنها امعت دما وادا تركا ريدت مكاها وفي يد حاتم من حديثه «ر بي الله» فبلغ ذلك عمر فكسب عن

اصدوا عليه الذي وحدهم عليه وقال الربيع بن انس بنحى الله المومنين الذين
في النار بعض ارواحهم قبل ان يمهم النار وحرح النار الى من على سفير الاحدود
من الكفار فاحرقهم وكان رسول الله (ص) اذا ذكر اصحاب الاحدود بعد ناله من جهد
الملا وقوله

«النار ذات الوقود» بدل عن الاحدود و«الوقود» الحطب اى - ذاب الحطب
الكسر و«الوقود» نسم الواد الانعقاد والاسعال وقل «الوقود» مصدر
كالولوع والظهور والوسوء

«ادهم عليها قعود» اى عبد النار حلوس بعدون المومنين قال متجاهد
كانوا يعودوا على الكراسى عبد الاحدود

«وهم» يعنى الملك واصحابه الذين حدوا الاحدود «على ما يفعلون
نالمومنين» من عرصهم على النار وادهم ان يرجعوا الى دينهم «سهود» اى حضور
وقال مقاتل «سهود» معناه ايهم سهدون «ان المومنين فى صلال» حس ركوا
عماد الاصنام

«وما نهموا منهم» قال الزجاج ما اكررا عليهم دينا وما علموا منهم عسا
«الا» انما بهم «نالتهم العربر الحمد»

«الذى له ملك السموات والارض» وقوله «العربر الحمد» فمعناه
العالم القاهر الم محمود عند كل من له ميسر او بما وصف دانه بهاتين الصفتين فى هذا
المكان لعلم انه لم يمهل الكفا لاجل انه عرفادركه اراد ان يلع بهؤلاء المومنين
مليعا من الدواب لم يكوبرا يلعونه الا حمل ذلك لصر راى معاف اولئك الكافرين
عفايا لم يكوبرا يسبحونه لامل ذلك الفعل وكان حى بذلك فساو على العرسين
جميعا فى سابق يدسر و علمه «والله على كل شىء» من افعالهم «سهمد»

«ان الذين فسوا المومنين والمومنين» اى - احرفوه - نالنا فى الاحدود
يقال فسب السب اذا احرفه وادسه ومنه قوله «يومهم على النار يفسون» نه لم
سوا من الكفر والفيل وهذا دليل على ان الله نه يربل عفا الفعل وععد كل ديب

« فليهم عذاب جهنم » كفرهم « وليهم عذاب الحريق » فى الآخر « ما احرقوا المؤمنين وقل « وليهم عذاب الحريق » فى الدنيا وذلك ان الله تعالى احرقهم النار التى احرقوا بها المؤمنين اربعه الهم من الاحدود على ما قال الربيع بن انس والكلبي وقل اما قال « عذاب الحريق » بعد ما قال « عذاب جهنم » لان فى « جهنم » سوى « عذاب الحريق » انواعا من العذاب روى عن حذيفة بن اليمان قال استرالى رسول الله (ص) حذيفا فى النار فقال « يا حذيفة ان فى جهنم لساعا من نار وكلانا من نار وسوقا من نار وكلالت من نار وانه يبع ملائكة يلقون اهل النار بملك الكلاليت ناحيا كهم ريعطونهم ملك السوف عصوا عصوا وبلغوها الى ملك الساع والكلاليت كلما قطعوا عصوا عاد آحرمكا عسا حذفا « م ذكر ما اعد الله للمؤمنين فقال

« ان آلدني آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجري من تحتها الانهار ذلك الثور الكبر » اى - الجنات العظم و ل هذا وصف للمؤمنين « الذين » صبروا على بعدد « الاحدود » اعلم الله المؤمنين ان قوما لمع حصه اما هم الى ان صبروا على ان احرقوا بالنار وفي هذا عام فى جميع المؤمنين وهذا اظهر « ان نطس رنك لىديك » اى - « ان » احد « رنك » بالعذاب « لىديك » يعنى لمن واحد به كقوله « ان احد الم سديد »

« انه هو يدي ويعد » هذا كقوله « كل وم هو فى سان » يقول العرب فلان « يدي ويعد » اذا كان عواذا فى عمله وقل « انه » « يدي » الحلق فى الدنيا ثم بعدهم احاء بعد الموت وقل « يدي » من الراب م « يعد » الى الراب وقل سديكم صعا فى حال الطفوله ثم بعدكم فى حال السحره صعا وقل « يدي » العذاب فى الدنيا للكمار ثم « يعد » عليهم العذاب فى الآخر وقل « يدي » على حكم السعاد والسقاو كما ريد « ويعد » كما بدا كقوله « كما بداكم »

٢

« وهو الثور » اى - الكبر المعبر « الودود » يعنى بود المؤمنين وبود

المؤمنون وهل يعرف للثبات وجهه

«دوالعرس» قال سبحانه لا اله الا انت انا عبد الله الانصاري قدس روحه معسى
 «دوالعرش» اى - على «العرس» «المحمد» بالحر قرآء حمرة و الكسائي على
 صفة العرس، اى - السر العظيم وهل اراد حسنه فوصفه بالمحمد كما وصفه بالكرم
 في قوله «رب العرس الكريم» ومعنا الكمال، والعرس احسن الاسماء واكملها وقرأ
 الآخرون ما ارفع على صفة المعرر حل ذكر و محمد عظمه وحلاله واستحقاقه
 لافاض الكمال

«فعال لما نريد» من افعال الله «ولما نريد» من افعال عباد لا محر سىء
 ريد ولا يمنع منه سىء بطله

«هل انك حذيت الحود» اى - قد «انك» حذر الحذر الكافر الذين
 يحدوا على الانسان من من هم فعال

«فرعون وبنود» اى - يذكر ما كان من حديهما وحدهما وحذر فومل ممل
 ما اصابهم فاصبر والعافيه لك

«بل الذين كفروا» من فكمك يا محمد في تكذب راسخات للمعذب كذاب
 من كان فيهم من الحود فلا تدكرون

«والله من وراءهم محيط» لا يعرفه ولا يعبره قال الزجاج قدومه
 مسمله عليهم ر قال «محيط» عالم همه لا يحصى عليه من اح اليه وهذا
 بهدند

«بل هو قرآن محيد» كرم سرب كسر الح اس كما رعه المراكز ا ه
 سحر وكهان

«في لوح محفوظ» ورافع محفوظ «نارفع بل من القرآن» و
 القرآن «محفوظ» من السدبل والعبس الحريف فاراس على اء من
 رلما الذكر وانه لحافطون «وقرأ الآخرون الحر على بع الح وهو الذى
 يعرف باللوح المحفوظ وهو ام الكتاب منه سبحانه الكتب «محفوظ» من الساطن

ومن الرناد فيه والمعصان روى عن ابن عباس قال ان في صدر اللوح لا اله الا الله
 وحد دمه الاسلام ومحمد عند ورسوله فمن آمن بالله وصدق بوعد واسع رسله،
 ادخله الجنة قال واللوح من در مصاء طوله مائس السماء والارض وعرشه مائس
 المسروق الى المعرب وحافها الدر والياقوت ودفا نافوه حمراء وقلعه نور وكنانه نر
 معبود بالعرس واصله في حجر ملك وقال مقابل اللوح المحفوظ عن بمن العرس
 وعن ابي مالك قال اللوح المحفوظ الذي ذكر الله عز وجل في حبه اسرافيل
 وقل لله عز وجل فيه في كل يوم بالامانة وسون لحظه بحسب و بمن نعر و بدل
 و بفعل مائس

الموتة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عربي من قصد وحد ومن
 طلبه عرفه فاداعرفه لاطفه، فادا وحد لطفه الفه فادا الفه ايمان حاله نام جدا ویدی
 که از خود او هر مصلی را بصلی است وار کرم او هر درد مندی را طمسی است
 لطیفی که از سبب رحمت او هر کسی را بری وار بساری را او هر بار مندی را بهر ای
 است عربی که بر سر هر و من از او ناحسب و در دل هر محب از او سراحسب
 هر سببه ای را ما او سر و کار است، هر ممطری را آخر زوری سرای و دندار است
 پیر طریقت گفت مندان ا دوستی افراد است، آساند سراب دوستی
 اردندار بر معاد است برسد هر که صادق زوری آینه مراد است قوله تعالى
 « والسماء ذات الروح » حق تعالی حل حلاله قسم ناد میکند آسمان که
 نظر گا مومناست و مصعد افوال واعمال مدگاست
 « واليوم الموعود » و روز رسا حیر که روز حسر و سراس و روز محاسنه
 و معاصله است

« وساهد » و بروز آدینه که عند مومناست و موسم نایان و معاد آستی -
 حوناست و روز حج درو ساست « و مهود » و بروز عرفه که روز واح

حاحاسب ووف مباحاب دوساباب و ار حق حَلّ حلاله ار بهراسان مباحاب ما
 فرسنگاسب که «ملائکی انظروا الی عادی» فرسنگان من درنگرند بسند
 بندگان من که از را دور ودرار آمد اند، نابها سان آبله سد، روبهاسان ورد
 کسمه، قدمهاسان سب سد، حان ومان وداع کرد و ناده مردم حوار رید، و
 ملائکه روی سوی آسمان آورند گویند نارب المر مهمانان بواند، روی بخانه بو
 دارند عریان کوی بواند همه بو گل بر بوزارند بنا آید که سماحوا سان گزاردند،
 بار گردید، مادانم که حرای اسان حسب بس بی واسطه بنا کند حل حلاله که
 عادی! سماهمانان من اند بمع رحمتم مسساند، ریحهار خود بهادند، دوری را احسار
 کردند، اده درار گذاسند، سر بهای ناسب کسندند، دلهای حوس حوس
 گردانندند، هلموا الی رحمی فقد عرفکم! مسلمانان اضااف ندهند، اگر عری
 مسکی مسکنی سرای جهودی سود که ار را دور ودرار دررسند باند آن جهود
 ار حوسن رواندارد که ار را رد کند، بس چه گویی همصد هرا ردل ماده برد را
 درارنس گرفته، سبکی و کرسبکی احسار کرد حان سربس فدا کرد، عرفات
 اسناد سربای برهه، روبها رهاک هاد کس آحرب بوسند لسلان و بکیر گوان
 بدرحاه ناسا عالم آمد که ملکس بی روالس و حلالس بی اسعالس چه گوی
 حون بدس صب درکا او بگيرند و دادخواهد دادسان دهد یا ندهد؟ رحم و
 معرف اسعبال اسان فرسند یا فرسند؟ بحلال وعر ار حدانی که حاک بعلس کمر
 کسی ارو فحاح اگر فردا بدورح اندارد هرازان کس که مسموح عذاب اند
 بظمل آن حاک برواح سعادت و نعم بهس رسند

«فل اصحاب الاحدود» موضع قسم است میگوید نفرند و کسمه ناد اصحاب

احدود که مومنان را می ریحانندند و عذاب آس اسان را بعدت همی کرد
 فردای قیامت اسان را دوعذاب حنانکه رب المر گفت «فلهم عذاب جهنم و لهم
 عذاب الحریق» ظاهر اسان آس مسورد و باطن اسان بحمم و روم می ربرد
 و کمه اند عذاب حریق در دسب، آن آس که ار بهر مومنان ساحمه بودند

با مومنان را بدان عذاب کنید الا کرب و اسروان افاد و اسان را همه سوخت
که بر سحر آن نسبه بودند «ولا یحق المکر السیء الا ما هله قوله

«ان یطس رثک لمدنث» اسارت بعدل او بادسمان

«وهو العفور الودود» حرس ارفصل او ادوسان فصل بیست دوس
را میسوار که ارحم الراحمین است، بعدل ی غلب دسم را می گذارد، که احکم
الحاکم است دوس موح درمای کرد فصل او سحر و حسم و رحم کس را
قدم دند، بعدل او سوخت عمر خطاب در سخا به مقول و سآت او معفور، که
«وهو العفور الودود» عندالله انی در مسجد مجذول و حساب او مردود که
«ان یطس رثک لمدنث» حرم با سه درحلم خود بهمان می کند که «ذکروا الله
فاستمعوا لدوهم» ونا اسه را در کار خود سرگردان می دارد که «سوالله فمسهم»
در دنیاست را در مان نسبت و حسرت را دگان را هایت نسبت

ادا رم المولی بخدمه عمد یحیی له دنیا وان لم یکن دبت

۸۶- سورة الطارق - مکیه

السورة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بخشاس مهر ایا

« وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) » ، آسمان و آنکه شب بندای می آید

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) » ، حوین دیک دانی که آنکه شب آید حسب؟

« الْحَمِ الْأَفْ (۳) » ، سار در حسان

« اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) » هر کسی و هر بی آئیب که برو کوسوایی

اسب، [یعنی نسب هیچ بن و هیچکس مگر که برو نگهائی اسب]

« فَلَسْطَرَّ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) » درنگرا مردم که از چه حیر آفریدند او را

« خُلِقَ مِنْ مَّا دَافِقُ (۶) » مافریدند او را آری افکند ربحه

« يُجْرَحُ مِنْ بِلِّ الصُّلْبِ وَالرَّأْيِ (۷) » مروی می آید از شب و اسب حوانهای

سبب دن

« اِنَّهٗ عَلٰی رَحْمَةٍ لِّقَادِرٍ (۸) » آفریدگار او ربار برد او [ما حوانی و کودکی

ما آب و ماسب بدر] و انا اسب

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَّاءُ (۹) » آن روز که بروسد و بار نگرید مهابها

« فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) » او را نه سروبی که نان ناود نا کوسد، و نه

ناری که او را ناری دهد

« وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) » آسمان نا ناراز

« وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) » و بر من نا سکاف

« اِنَّهٗ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) » ، که این فر آق سحبی است در سب و واسب

« وَمَاهُوَ بِالْهَرَلِ (۱۴) » نه سبب و نه گراف

« اِنَّهُمْ لَيَكْمِدُونَ كِذَّآ (۱۵) » آسان دستانی می سارند نهانی ساحمی

« وَاكْمَدُ كِدَاً (۱۶) » ومن کاری مسام نهایی
 « فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ » این ناکرودن کان را در بگد « اَمَهْلُهُمْ رُودَآ (۱۷) »
 فروگذار انسان را اندك رور کار

الموة الثانية

این سوره هعد آتسب، صبب و بك كلمه، دوسب و جهل و مسح حرف، جمله
 نه مکه فرو آمد، و درین سوره بك آیه مسح است « فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ اَمَهْلُهُمْ رُودَآ »
 مسح نأه السب و در فصلب سور اني بن كعب رواب كند از مصطفي (ص)
 كعب « هر كه این سوره بر خواند، حق حلّ حلاله بعدد هر سار ای كه در آسمانست
 او را د سكي در دیوان میوسد » رواب كسند از عبد الرحمن بن خالد و قبل
 عبد الله بن عبد الرحمن بن يحيى بن كعب، كفا رسول خدا را (ص) دندم در فسله
 بقف در مسره ای فرو آمد و این سوره « وَالسَّمَا وَالْطَّارِقُ » میخواند و من همور
 در جاهلب بودم در اسلام تمامد، و این سوره از لفظ رسول (ص) ناد گرفتم نس در
 احمس بقیف بگنسم و قومی از فرشی در میان اسان بودند، عسه و سبه سران
 ربيعة با اسان قوم از من در خواستند با این سوره بر خواندم هر چه بقیفان و دند
 كسند ما بری هذا الاحما سحنی است راسب و در سب فرسان كسند نحن اعلم
 بصاحبنا لوعلمنا انه حق لنعلم ما محمد را به سنا سیم و حال وی ارسما بهر دانسم
 كه او مرد ما است و از فسله ما اگر ما دانسمانی^(۱) كه او بر حسب و سحن او راسب،
 ما خود بر می وی رفسانی^(۲) و او را راس گوی دانسمی فوله

« وَالسَّمَا وَالْطَّارِقُ » قال الكلبي نزل في ابي طالب و ذلك اهداني النبي
 (ص) فانجحه بحر و لن فسمما هو خالس با كل اذا انحط نجم فاملاً ماء بم نارا فعرع
 ابو طالب و قال ای سی هذا؟ فقال رسول الله (ص) « هذا نجم رمي به وهو آبه من
 آباء الله سبحانه » فعجب ابو طالب فارل الله عرو حل

(۱) دانسمانی صعه قدیم است از منداسم

(۲) رفسانی صعه قدیم است از مرفسم

« والسما والطارق » هذا قسم « والطارق » التَّحْم لان الطرود يكون
بالليل وظلوع النجم بالليل وكل ما جاء لئلاً فقد طرود ومنه حدث جابر بن عبد الله
(ص) ان بطرود الرجل اهله وقال حتى يسجد المعصية ويمسك السعفة وقال
هذه سب عنه

يوم احد نحن ساب الطارق نسمى على السماء
مضى ان انا ناسم في سرفه وعلو وقال الشاعر

ما رآه الليل مسرورا ناوله ان الحوادث قد تطرفن اسحارا
لا ترحن ليل طاب اوله فرب آحر ليل احسح البارا
بم فسر فقال

« النجم الثاقب » اي السر المصنوع وقال في موضع « سهاب ثاقب » فقال
ابن تارك، اي - اصعبها وقيل « الثاقب » العالي السديد العلوي فقال صب الطارقي -
اربع اربعاء سديدا كانه قد صب الحو الاعلى قال ابن عباس اراد به رجل لانه
العالي في السماء السابعة وقال ابن زيد اراد به الثريا والعرب سمته النجم
« ان كل نفس » هذا جواب القسم « لما عليها حافظ » فراء ابو جعفر و
ابن عامر وعاصم وحمزة « لما » بسدند الميم معنى ما كل نفس الا « عليها حافظ »
فيكون « لما » معنى الا وهي لعه هديل وقرأ الآخرون بالتحيف جعلوا ماصله
والمعنى « ان كل نفس » لعلها « حافظ » والحافظ هو الله عز وجل « وهو على كل
شيء حفيظ » يحفظ على عباده اعمالهم والملائكة حفظه يحفظون على سي آدم اعمالهم
وارادافهم وآجالهم وهو قوله « وان عليكم لحافظين » وعن ابن ابي عمير قال قال
رسول الله (ص) وكل المومن سنون ومانه ملكا يدبون عنه مالم يقدر عليه من
ذلك للمسرعه املاك يدبون عنه كما تدب عن قصعة العسل الدباب لو وكل العبد الى
نفسه طرفه عن لا يحفظه الساطن قوله

« فليطمر الانسان » بمعنى الكافر المسكر قدر الله على السب « هم خلق »
اي - ممادا « خلق » يعرفه اصل خلقه لئله بذلك على وحدانية به من فقال
« خلق من ما دافق » اي - مدفوق مصوب في الرحم ، فاعل بمعنى مفعول

كقوله «في عسره راسه» اى - مرسته والمعنى «خلق من» ماس ، ماء الرجل وماء المرأة ، فوحد لامرأجهما

« يخرج من بين الصلب ، الرجل وبرايت المرأة » و«الارباب» جمع البريه وهى عظام الصدر والجر وفل من سن صلب الرجل و راسه قال الصحاح «الارباب» العنان والبدان والرحلان وفل هى عصار القلب ومنه يكون الولد وسئل عكرمه عن «الارباب» فقال هذ ووضع يد على صدره نظيرا لآنه فوله «من نطعه امساح» اى - احلاط من نطعه الرجل ونطعه المرأة و ماء الرجل انص غلط وماء المرأة اصغر رفق و هما يخران من جميع البدن ، فجميع ماء الرجل فى صلبه ، ثم يخرى منه و يجمع ماء المرأة فى برائتها ثم يخرى فى لسها و «الارباب» ثمانية اصلاخ فى الصدر خلط منها اربعة بمنه و اربعة سر اعلاهما موضع الفلاد فسه الولد فى الصور بما علو منهما واللحم والدم من ما المرأة والعظم والعصب من ما الرجل

« انه على رجعه لقادر » اى - «انه على» «رجع» الانسان بعد السلى الى الحيو «لقادر» وفل «انه على» «رجع» الماء الاحليل والى الصلب «لقادر» وفل معنا «انه» «لقادر» «على» ان يسكسه بعد سحوحه فمعله كهلا ، ثم سانا ، ثم طفلا ، ثم رصعا ، ثم حسنا ثم مصعه ، ثم نطعه وقال ابن رند «انه على» حسن ذلك الماء «لقادر» حتى لا يخرج

« يوم نلى السرائر » اى - اذكر « يوم نلى السرائر » واحذر «يوم» بسبح الصائبر فبحارى كل انسان على معتمد من السكدت والمصدق وقال عطا بن ابي رباح «السرائر» فراض الاعمال كالصوم والصلو والوصوء والاعسال من الحمايه فابها سرائر من الله ومن العبد فلو ساء العبد لقال صمت ولم يصم وصلب ولم يصل واعسل ولم يفعل فمحسرحى يظهر من اداها من صعبها وفى الحصر عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص) « ثلاث من حافظ عليهن فهو ولئى الله حما ومن احماهن فهو عذر الله حما الصلو والصوم والحمايه » وقال ابن عمر سدىء الله يوم الصامه كل سر فسكون رسا فى وحو وس ما فى وحو يعنى من اداها كان وجهه مسر فا

و من صعبها كان وجهه اعبر

« فماله من قوة » اى - ما لهذا الانسان المكر للعب يومد « من قوة »
 بمصر لنفسه ويدفع العذاب بها عنها « ولاناصر » نعمة من عذاب الله و بعضه من
 ناسه به ذكر فما آخر فعال
 « والسماء ذاب الرجح » اى « ذاب » المطر سمي رجحا لانه يرجع كل عام ويكثر
 وقال ابن عباس هو السحاب يرجع بمطر بعد مطر وفل يرجع بحومها وكواكبها
 وسمها وفمرها طالعه عقب معنها
 « والارض ذاب الصدع » اى « ذاب » الانصداع رالا سقاو بالناس والاسحار
 والابهار وحوات السم

« انه لقول فصل » اى - ان القرآن كلام حق صدق صحيح حد بفصل ه من
 الحق والباطل وما هو بالسف واللعو والباطل به احتر عن مسر كى اهل مكة فعال
 « انهم يكذبون كذآ » يعنى فى دار الندو حين اجمعوا على المكر برسول -
 الله (ص) كما قال « وادمكرك ائذن كفروا » الآ نه « واكذب كذآ » اى - انهم
 منهم فى الدنيا بالسف وفى الآ خر بالبار، اى - احصى عنهم ما اذ بر فى امرهم وفل
 كيد الله اسدراحه انهم من حب لا يعلمون

« فمهّل الكافرين » قال ابن عباس هذا وعد من الله عزّ وجل لهم ، اى -
 اطرهم و آخرهم فلا سمحل هلاكهم « امهلهم رويدآ » اى - « امهلهم »
 امهالا قليلاً وما كان من نزول هدا الآ نه وس وقعه ندر الارمان سر والمهمل
 والامهال لسان هذا كقوله « ومهلهم قليلا » به تسح الامهال آ نه السف ورويدآ
 يصغر رودا ولا يرفع ولا تكسر واصل الرود الحركة الخفيفة يقال راد برود رودا
 ومنه قوله « وراوده الئى هو فى سها » وفل « رويدآ » صب على المصدر و
 المعنى ارودهم « رويدآ » يقال ارودت فى الامر اذا نابت فيه باويله ارسلهم فى
 عومهم و « امهلهم » قليلا فاحدهم الله يوم ندر وفلوا بالسف

الموة الثالثة

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اس المحسن فی الدنيا کلام الله
وفی المعنی^۱ سلام الله سادی مؤمنان درس جهان ارسماع نام و کلام اوس^۲، و در آن
جهان ار دینار و سلام او مومن اوس^۳ که ربان نام اومنگوید و بحان و دل رضاء او
مخوید^۴، دست ار اعمار می شوید و نسیم کل وصال می بوید، درمندان عیود می بوید
و ربان حال این سب مگوید

نام بومرا موس و یار سب سب ورد کر بوم هیچ ناساند لب
سر رنی مار سارا گمید و فی که درمناحای ناسی مار اندعا اددار گف برارم
ار آن وف که مرا نا دوست راری بود و حر ار دوست مرا ار حبری ناد آید ای
مسلمانان همت بلند دارید و در را طلب کم ار رنی مناسند مگر د که آن سر رن
در غلو همت خو س کجا رسد

بر همت من رمانه را تار نمائد ردید من سهر را رار نمائد
در مگر طیل نار آوار نمائد در وار ممکن که حای در وار نمائد
فوله « والسما والطارق » رب العالمین در قرآن فراوان قسم ناد میکند
بعضی بذاق قدم خو س، حنانک « فلای و ربی » فورت^۵ السماء والارض، بعضی
بصفات کریم خو س حنانک « والفران المجدد » والفران دی الدکر، بعضی
بمفعولات و مصنوعات خو س حنانک « والمرسلات » والمارعاب « والعاديات »
« والدَّارِيات » « والسماء ذات الروح » « والسما والطارق » و اماله مومن موحد
الله را حل حلاله بی سو گند ناوردارد، بهره گوید صدیق و یحیی آرد، لکن بحلال
عر خو س سو گند ناد میکند نا کند و ناسند را بر موسر یف را، نادوست می سمود
بحان می نارد، دشمن می سمود، دل می گندارد

« والسما والطارق » « ان کل نفس لما علیها حافظ » حواب قسم است
سو گند ناد میکند که هیچکس نیست که تراو گوسوایی نیست مگر که تراو گوسوایی
و تکهائی هست، همانست که حای دیگر گف « وان علیکم لحافطین » بر شما

کوسوانان آمد فرسنگان دبران ، و وسندگان برهما موکل کرد اند ناگمارو
 کردارهما می نویسند و آنکه بر مصطفی (ص) عرصه می کنند حنا که در حراست
 فال رسول الله (ص) « بعرض علی اعمالکم فما کانت من حسنه حمدت الله علیها وما کانت
 من سئئه استعبرت الله لکم » مومن موحد معبود حوینداند که ارحق حل حلاله
 بروی کوسوانان است و بکھان، ماند که لباس مرافت در بوسد، و کوس ناحوال و احوال و
 اعمال خود دارد و صاحب سینه خود ازلو علف ماک دارد « الم تعلم بان الله بری »
 بردوام ورد خود سارد، « ان علیکم لحافطین » در پس دند خود دارد، « وما کما
 عن الحلق عافطین » نفس نکس نفس خود گرداند

آورد اند که در مکه رنی بود فاجر و کف من طاوس نمایی را ار را
 طاع بر گردانم و در معصبت کسم و طاوس مردی نکوروی بود و حوس خلق و
 حوس طمع آن رن بر طاوس آمد و نای سخن در گرفت بر سئل مراج طاوس
 ندانست که مقصود وی حسب کف آری صر کن ناعلان خانی که آم حویندان
 خانی که رسیدند، طاوس کف اگر برا مقصودی است اسجا تواند بود آن رن
 کف سبحان الله انی حه های آن کار است، انحنم گا خلق و معجم نطارگان
 طاوس کف الس الله برانافی کل مکان؟ ای رن از دندار مردم سرم منداری
 وار دندار الله که بما میگرد خود سرم نداری؟ « یسبحون من الناس ولا یسبحون
 من الله »! آن سخن در رن گرفت، کمین عیادت بر و گساد بوه کرد و ار حمله
 اولنا کسب

فوله « فليطفر الانسان مہم خلق » نا درنگرد مردم که او را خود از حه حیر
 آفرید اند و ابهر حه آفرید اند؟ خلق الله وحها صلح للسعد، و عسا صلح للعسر
 و ندنا صلح للخدمه و فلنا صلح للمعرفه و سرا صلح للمحبه « فاد کروا عه الله علیکم »
 حب رن السسکم بالنهاد و فلو بکم بالمعرفه والسعاد و ایداکم بالخدمه والعاد
 «خلق من ما دافق» «بحرح من بین الصل و التراب» ان مردم را که
 آفریدند از آبی افکند ربحه آفریدند آبی که از سب مرد سرون میآید و ار
 اسبحوان سینه رن اول نطعه بود و مدرب خود علفه گردانند پس بمسب خود

مصعنه صاحب ، من ناراد خود عظام را میدند آورد بخود خود کسو لحم در عظام
 دوساند چون حواس که بر مادر و پدر حلو کند ، در صدف رحم بر بصورت
 نیکو ساز است ، همانکه بحاس کسرک را سازاند ، بوقت عرس ، کذلک بر سبک فی فرك
 بعد ماصبرک بر انا لبوم العرس علی المرسلین و علی رب العالمین قال الله تعالی و
 عرسوا علی ربک صغاً کور که درو آب بود بو آن را نیکو ساز کسی ، در وی هیچ نمائد
 رب العز بطفه را در رحم نهاد و نیکو ساز که داس ، بعد از خود فسحان من رگب
 حسداس آدم بر کسا احوی علی جمع ماحلق فی العالم الا کبر رب العز بعضی از
 مخلوقات بر صورت ساحدان آفرید ، خون مار و ماهی و حشرات ، بعضی بر صورت راکمان ،
 چون بهائم و سباع بعضی بر صورت فائمان ، خون اسحار و ما ، بعضی بر صورت فاعدان ،
 خون حیال را سب ، این همه بر سجود و رکوع و قعود معبوراند و اسان را در آن
 مدحی نه و آدمی را بر صورتی آفرید که در قعود و رکوع و قعود و قنایم است
 و او را در آن احسان و استطاع داد لاجرم مسوحت مدح و سب که « المائون
 العابدون الحاهدون » الی آخر الآ نه سبحان من خلق ابن آدم لاطهار القدر
 تم رفته لاطهار الکرم ، تم نمسه لاطهار الحشرون تم تحسه لاطهار الموات و العفان
 « فسارک الله احسن الحالین »

= سورة الاعلى - مكية =

الوثة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « سبحانه و انت الاعلى » (۱) ، بناكى وى عسى سماى خداوند حوس را آن

بربر ما كبر

« ائدى خلق فسوى » (۲) ، او كه سافرند و در حور و هموار آفرند
 « و ائدى قدر » ، او كه باراندا حب آفرنده حوس را در آفرين « فهدى » (۳) ،
 و در دل داد آنچه حواس و آن را كه حواس برو آراست [كرما راس]
 « و ائدى ارح المرعى » (۴) ، او كه سرون آوردار من چراگا هاى بر كا
 « فجعله عثا احوى » (۵) ، آخر آن را كا كرد سا
 « سقرئك فلا نسى » (۶) ، آرى برو من حوانم و نكه مى دارم نا فراموش نمى
 « الاماسا الله » مكر آنچه الله خواهد [سكنا كردن را و امب برا و ندل
 آسانس دادن را] « انه يعلم الجهر و ما نحمى » (۷) كه الله مى داند آنچه آسكار است
 ار كردار و آوار بلند و آنچه بهان ماند

« و نسررك للمرى » (۸) ، و بر و آسان مى كشم را راسى و رسكى
 « قدر ان نعم الدكرى » (۹) مى دد و در نداد كه سود دارد مى داد و در

باد داد

« سد كرم من بحسى » (۱۰) ، مى دكرد و باد گار مى ديد او كه خداى سناست

وارو برسد

« و بحسها الاسقى » (۱۱) و بر هر دار مى دد و بر من آن مى دد بر بدبح
 « ائدى نصلى النار الكرى » (۱۲) ، او كه آن آس مهس رسد سو حس را
 « ثم لا نموت فيها ولا نحى » (۱۳) ، من آنكه نمرد كه رهد و نه حمان ريد

كه خواهد

«هَذَا فَلاح من تركي» (۱۴) ناك سد و هری و سرور آمد او كه حسی داد ار
 بهر الله ارمال حوس
 «وذكر اسم ربه فصلی» (۱۵) و نام خداوند حوس برد ناكی و نكاسکی و
 ناآن نمار كمد
 «نَلَقَوْا بُرُوثَ الْحِوَّةِ الدِّنَا» (۱۶) نه حن منكسد كه اس جهان در آن
 جهان برمی گرسند
 «وَالْأُخْرَى حِرْثُ ابْنِي» (۱۷) و آن جهان نه اس كه آن جهان نماند
 «إِنَّ هَذَا أَلَمِي الصَّحْفِ الْأَوَّلِي» (۱۸) این سحان و اس نعام در صحفه های
 بس اس
 «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (۱۹) ، در صحفه های ابراهیم و موسی
 علیهما السلام

النوبة الثابتة

این سور مول مصی معبران مکی اس و بقول بعضی مدنی ، نورد آ مسب
 همدادو دو کلمه ، دوسب و همداد حرف ، و درین سور از مسو حات همح ح رنمسب
 و در حر ائی بن کعب اس از مصظمی (ص) که هر که این سور بر خواند الله تعالی
 بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عسی علیهم السلام فرو فرسناد اورد نکی
 در دیوان اعمال بنوسند و در آنار سلف اس که هر که سوره الاعلی بر خواند
 حاسب که مسح نکی از قرآن خواند و رسول خدا (ص) خواندن این سور دوسب
 داسی و هر که که بخواند این سور آغار کردی گمی «سحان ری الاعلی» و
 بررگان صحانه حون علی (ع) و در سر وعد الله عباس و وعد الله ربیر و وعد الله عمرو
 و انوموسی اسعری رسی الله عنهم حون در نمار این سور خواندیدی گمفسندی
 سحان ری الاعلی ، صحاك كعب من فرأها فليقرأها كذا لك ، هر که این سور
 خواند ناآن کلمات بگوید حنا كه اسان گمفسد و ناو ل «مسح اسم ربك الاعلی»
 این نهادند که فل «سحان ری الاعلی» معنی آنس كه نگو ای محمد «سحان

ر بى الاعلى، واول كسى كه سبحان ر بى الاعلى، كعب مسكائل بود مصطفي (ص)
 حيرئيل را برسيد كه «گويند اين كلمات را در نماز تا در غير نماز يواب حسب»
 فعال تا محمد اما من مومن و لامومنه بقولها فى سجوده اوفى عمر سجود الاكاتب
 له فى ميراثه اقبل من العرس والكرسى و حبال الدنيا و يقول الله صدق عدى انا اعلى
 فوق كل شىء ولس فوقى شىء، اسهدوا ملائكتى انى قد عبرت لعدى و ادخله حنى
 فادامات رار مسكائل كل يوم فاذا كان يوم الصامه حملته على حياحه فوقه سه سن
 بدى الله عروجل، فقول تارب سمعى فيه، فقول قد سمعك فيه اذهب الى الحبه
 وقال عقبه بن عامر لما تزل «سبح باسم ربك العظيم»، قال رسول الله (ص) احملوها
 فى ركوعكم فلما تزل «سبح اسم ربك الاعلى» قال صلى الله عليه وسلم احملوها فى
 سجودكم قوله

«سبح اسم ربك الاعلى» يعنى قل سبحان ر بى الاعلى، والى هذا الباب
 ذهب جماعه من الصحابه والتابعين و قال قوم معنا بَرَّ «ربك الاعلى» عما يقول
 فيه الملحدون و يصفه المظلمون و جعلوا الاسم رائد فى الآيه دخل لحسن الكلام
 كقوله «واصلحوا داب سدكم» و بفتح بهذا من جعل الاسم والمسمى واحدا لان
 احدا لا يقول سبحان اسم الله سبحان اسم ربنا انما يقول سبحان الله سبحان ربنا فكان
 معنى «سبح اسم ربك» «سبح ربك» و قيل الاسم صفه ومعنا بَرَّ و صفه عما
 لا يلبس به و قيل ر اسمه عن ان سمي به عمر فلا سمي احدا لله عز تعالى ذكر و جلب
 عظمه و قال ابى عباس معنا صل بنا رب «ربك اعلى» اى - علا كل شى و قد
 و سلطانا و الالف للمباله لاللمعنا له

«اندى حلق هوى» اى - حلق كل دى روح «هوى» حلقه و حص كل
 واحد سالف و نظم على ما اراد و قيل سوى الدنس و الرحلس و العسس
 و قيل سوى اى - عدل فامه و قيل حلقه مسوبا بمعنا محكما لندل على علم
 فاعله و اراده

«والدى قدر هدى» فرا التسماني سحيف السدال «قدر» و سددها
 الآخرون وهما بمعنى واحد، والمعنى «قدر» الاروا «هدى» لا كسسا الاروا

والمعاش وفيل «قدر» الحلوا وواحد كرا وانسى بم هديهم الوحة التوالد والناسل
وعلمهم كيف باعها وكيف ناسه وفيل هديته الى احباص المصار واسباع المفاع
وفيل «هدي» الانسان لمصالحه والهائم لمراسمها وفيل «هديته السيل اما ساكرا
واما كمورا» وفيل «قدر» السعاد والسفاو عليهم بم سر لكل واحد من الطائفتين
سلوك ما «قدر» عليه وفيل «قدر» الدتوب على عباد بم هديهم الى التوبه
وفيل «قدر» فى الرحم سبعة اسه اقل او اكر «فهدي» للمحروح من الرحم
وفيل حمل الهدائه فى قلب الطفل حتى طلب ندى امه ومبر من عمر
«والدى اخرج المرعى» اى - انس ما نرعا الدواب من سن احصر واصر و

احمر وانص

«فعله» مد الحصر «عنا» هسما نالنا كالماء الذى برا فوق السيل
«أحوى» اى - اسود بعد الحصر وذلك ان الكلاء اذا حف وبس اسود و قال
الرحاح فيه بعدم وناحرو مدبر «اخرج المرعى» «أحوى» «فعله عنا»
ويكون «أحوى» فى موضع ص على الحال يريد «والدى» انس الزرع والناب
من الارض احصر بصرب الى الحو وهى السوادى - من سد حصه يعنى كه ار
سراى سنا نام بود وارسرى ناسا هي مكراند هسما كه كف «مدهامان»
بم «فعله عنا» اى - حفه حتى صر هسما حافا كالماء الذى برا فوق الماء
«سقرئك فلا تسي» اى - سجمع حفظ القرآن فى قلبك و قرآه فى
لسانك حتى «لا تسي» كموله «ان علينا جمعه وقرأه» قبل كان النسي (ص) سلف
القرآن من حصر بل سرعه فكان اذا قرآه كان ان سسمة السلف محافه ان
نسي فانزل الله سبحانه «سقرئك فلا تسي» فلم يس بعدا سنا من القرآن الله
ماعاس وفى هذا اعجاز عظم و قوله

«الامساء الله» اى - مما لم يقع به التكليف فى السلف ولا يح عليه اداو
فمسه الله سبحانه ادا سا وقال الحسن وفتاده «الامساء الله» ان سسمة برفع
حكمه ولا يوبه كما قال تعالى «ما نسخ نآه او مسها» والانساء نوع من السح
ونسح الله عروحل من كماه نلايه الوان ، منها ما نسى رسوله و وضع عنه حكمه و

منها ما اتسا واس حكمة كالرحم ولا تسان سمالان معاهدن اللوتس واللون السال
ما اس طاهر ووصع عنه حكمه وقل « سقرئك فلانسي » اي - تعلمك ويحفظ
عليك ما مرأ فلا تترك العمل ما امرت به

« الاماسآ الله » ان لا يعمل به بالسح حكى ان ابن كيسان النحوى حصر
مجلس الحسد يوما فقال يا نا القاسم ما يقول في قوله عرو حنل « سقرئك فلانسي » ؟
فاحابه مسرعا كانه يقدم السؤال قبل ذلك ناوفان لانسي العمل به فاعجب ابن كيسان
ذلك اعجابا سديدا وقال لا يخصص الله فاك ملك يصدر قوله « انه تعلم الجهر و
ما تحفي » من القول والفعل قل يعنى اعلان الصدقه واحفاها
« ونسرك للسرى » اي - للحلله السرى والسرى الفعلى من السر و هو
سهوله عمل الحر اي تسهل لك العمل الذى بوصلك الى الحبه و قل معنا
توفك للسريعه السرى وهى الحصه السمحه السهله وقل هو متصل بالكلام الاول
معنا « انه تعلم الجهر » اي - ما مرأ على حبرئل اذ افرع من اللار « وما تحفي »
ما مرأ فى نفسك مخافه السنان م وعد فقال

« ونسرك للسرى » اي - تهون عليك الوحى حتى يحفظه ويعلمه
« فذكر » اي - عط بالقرآن وبالله رعه ورهيه « ان تعب الذكرى » بحىء
فى العربيه « ان » مسه لالسرط فكون بدل فذكره قوله عرو حنل « وذكرا الذكرى »
سمع المومنين ومعنى هذا انه قد علم (ص) ان « الذكرى » سمع لامحاله اما فى
رك الكفر او ترك المعصيه او فى الاستكثار من الطاعه و هو حب على ذلك ونسه
على انه سمع

« سذكركم من تحفى » اي سيسط بالقرآن من يحسى الله سبحانه ويحسى عهونه
قل نزل فى عثمان بن عفان وقل قوله « ان تعب الذكرى » « ان » سرط
وحواه قوله « سذكركم » الا انه اربع لاجل السن التى فيه وهى ثوب مناب الفاء
ومعنا « ان » سمع « الذكرى » بذكر من يحسى

« ونحسبها الاسقى » اي ونحسب « الذكرى » « الاسقى » الكافر
« الذى صلى البار الكبرى » يعنى نار جهنم الصعري نار الدنيا وفى الحر

عن ابى هريرة عن النسي (ص) قال ان ناركم هـد حرة من سبعين حرة من نار جهنم غلب ماء البحر من سـ ولولـ ذلك لما حلبـ فيها معـه وقل «الـ الكـرى» الطـفة السـلى من حـم

«ثم لا يموت فيها ولا يحيى» مونا يصعه وحبو يصعه اى لا يموت مونا مريحا ولا يحيى حبو ملد براب هـد الآنه فى عتنة نـ الولـد وانى جهل

«قد افلح من تركى» اى - صادف الماء وقال المور والمحا من قال لا آله الا الله ويطهر من الشرك هـد اقول عطا وعكرمه وانى عاس وقل من صار راكبا ان عمل صالحا وقال فمادة يريد به الركو المعروضة وقل «تركى» اى - اسلم وصدق

«ودكر اسم ربه» يعنى السهاد «فصلّى» يعنى «وصلّى» مع السهاد و هـد الكلمـات بجمع اـر كان الايمان الركى الصديق والذكر السهاد والصلو العمل وقل براب فى ركو الفطر وصلو العيد والكسوفه وبروى هـدا عن عمرو بن عوف المرى عن رسول الله (ص) وعن ابى العائله وعمرو بن عبد العزيز وعمرهم وفى هـدا التفسير نظر واضطراب لان هـد السور فى قول اكبر العلماء مكته ولم يكن بمكته صوم ولا ركو فطر ولا عدا الا ان يكون السور مدنيه وهو فى قول مصهم وقال بعض المعهاء من المأخرين بحوران يكون الرسول ساعا على الحكم كما قال «واف حل بهذا البلد» فالسور مكته رطهر ابر الحل يوم الفصح حى قال (ص) «احل لى ساعه من بهار وكذلك برل بمكته سهرم الجمع و بولون الدبر قال عمرو بن الحطاب كتب لادرى اى الجمع بهرم فلما كان وم بدر رأس النسي (ص) يقول «سهرم الجمع و بولون الدبر» وعن حاتم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «قد افلح من تركى» قال «من شهد ان لا آله الا الله وحلح الانداد وسهدا نى رسول الله»

«ودكر اسم ربه فصلّى» قال هى الصلوات الخمس والمحافظة عليها حسن سادى بها والاهاهم بموافمها قال النسي (ص) «علم الايمان الصلو فمن فرغ لها فليد وحافظ عليها حد ودها فهو مؤمن» وقل الصلو هاهنا الدعاء قوله

«لـ بـورون الحـوه الدنـا» فرأ ابو عمرو يعقوب الباء والصمير للاسمين

وقرأ الآخرون الباء معاطب بها كمنار فرشى اصبا و بعدد فل لهم ' فل نوثرون
الحيوة الدنيا ، على الآخر و فل الحطاب للمومنين اى - ' فل تو ثرون ،
الاسكمار من الدنيا على الاسكمار من الآخر

' والاخرة حشر' للمومنين 'واقى' للحرا والنواب فال عرفحه الاسمعى
كما عبد ابن مسعود وقرأ هـ الآنه فقال لنا اندرون لم آربنا 'الحيوة الدنيا'
على الآخر ؟ فلنا لا- فال لان الدنيا احصر وعجل لنا طعامها و سراجها و سائها
ولدها و هجها وان الآخر لعب لنا و رب عما فاحدنا العاقل و رب كما الآخر
والأخرة حشر واقى' بحى فى كلام العرب افعل بمعنى الفاعل كسر او هذا
من حملها ، وقال فتاده 'والأخرة حشر' فى الحشر واقى' فى الباء

' ان هدا ' بمعنى ما ذكر من قوله ' فدا فلاح من تركى ' اربع آيات
' فى المصحف الاولى ' اى- فى الكسب الاولى ' الى انزل فل القرآن ذكر فيها
فلاح المرسى والمصلى و امار الحلل الدنيا وان 'الأخرة حشر واقى' ثم سن
المصحف فقال

' صحف انهم و موسى ' و فل السور كلها فى المصحف الاولى ' و فل
جمع القرآن فى المصحف الاولى ' و فل ان فى ' صحف انهم ' بمعنى للعاقل
ان يكون حافظا للسانه عارفا برمانه مفعلا على سانه و فى حديث ابنى در (ص)
قال فل بارسل الله كم انزل الله من اكناب ؟ - قال مانه وادعه كسب منها على
آدم عسر صحف و على سب حمن صحفه و على احصوح وهو ادرسى نلاس
صحفه وهو اول من حط بالعلم و على انراهم عسر صحاف و الثورية و الانحل
و الثور و الثرفان و عن عائشة قالت كان رسول الله (ص) يعاينى الر كعس اللس
بوبرعهما سح ' اسم ربك الاعلى ' ' فل نابها الكافرون ' و فى الور ' فل
هو الله احد ' و ' فل اعود رب العلوى ' و فل اعود رب الناس

الموة الثالثة

قوله تعالى ' بسم الله الرحمن الرحيم ' اسم بحر عن حلال ارلى و حمال

سرمدی، حلال لیس له روال، جمال لیس له افعال، حلال هو استحقاقه لحروریه، جمال هو استحقاقه لملکونه، حلال من کاسفه نه فاد صافه فی فداء، جمال من لطفه نه فاحواله بفاء فی بفاء، تمام او که درازل بسار وجود کائنات ومجذبات خود او بود حل حلاله، نهایی فلک، دانا بی علب، توانا بی حبل، بافی بفاء، حوس، معالی بصفات حوس، مکرر بکرباء حوس، ودوس بصعدت حوس، موجود بذات احدی، موصوف بصفات سرمدی، فاک ارعب، دور اروهم، سرون ارفاس، بگانه و نکما در نام و در سان، آفریدگار جهان و جهانان حلق را بافرید حقائق خود حواس، ماهمی وی نداند، خداوندی وی سماسند، اربصع وی برکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، است که رب العالمین گفت، «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» معنی الا لا مرهمان بعدوی حواس را بافریدم مگر آن را تا بفرمانم که مرا بپرستند، باکی وی عسی من نداند، سوچی و فدوسی مرا سماسند، همانست که مصطفی (ص) بر خصوص فرمود که «سبح اسم ربك الاعلیٰ» ای - «سبح ربك» معرفه اسمائه واسبح سرك فی بخار علانه واسبحر حمن حواهر علو و سانه ما بر صبح نه بعد مدحه و مائه انی عباس گفت مصطفی (ص) و ام وی را در اول سوره شمار و ذکر فرمود ای - صل نامر «ربك» و در آخر سوره اسان را در ادا نماز و ذکر سمود که «قد افلح من تركي» «ودكر اسم ربه فضلی» سروری و لحاب و لحاح بسوسند ای که سه حر بحای آورد، و آن سه حر از کان ایمان است «ترکی» صدیق اسازمان حان «ودكر اسم ربه» سهادت بر زبان «فضلی» عمل است از کان و از اعمال نماز بدکر مخصوص کرد، بر آن که نماز معظم اعمال است و بهینه احوال است، میدان خدمتگاران است و بوسان وفاداران است و فرمان بر هر گار است مصطفی (ص) گفت «الصلو فرمان کل بهی» حطبت فرست و سفع رگ، و کتل حصر است و مقاصی رحمت گهاها را مکرر کند سینه را مژور کند، مد را ببطر طاع معطر کند، دل وی ارفحسا و مکرر مظهر کند «ان الصلو بهی عن الفحشا والمکر» لکن ان آن وف بود که سراط و سرامع آن تمام کند، فرائض و آداب آن روفو فرمان نام

کند، بن را تا ب طهارت اربحسان ناک کند دل را آب صابان ارحباب نفس حالی
کند بن بمقام خدمت آید بدل درمندان هم آید بحاطر درحصر حاضر بود،
بحرم باشد اربن جانب بدان جانب بگرد، عا حروار دس بمکسر بر آرد، همانک
اسبران دس وانند دهند دس برهم بهد خون محاحان در بار بار کند سب
حناسب که بدس راسب دس حب گردد و این دس گرفتس سان عهدس وسان
عهدس وسان مناسب نا حق اسب که مگنود حل حلاله «ا بما سابعون الله بذالله
فوق اندهم» بد می گوید خداوند من این دس راسب خود ناسب دس ساحم و
ودس حب اب خود ساحم ونا دس عهد سسم ونا بوعهد کردم که روی ارحصر
نگردانم وار و برنگرد و این عهد درحصف سان آن عهد اولی اسب که رالعه
مگرنید «ان الله اسرى' من المومنين امسهم» وعهد آتسب که مگنود «السب
برکم فالوالی» روی عن رسول الله (ص) عن الله عروحل قال حل حلاله «ان لی مع
المصلین اب سراط احدیها برل الرحمه من عمان السماء الی مفرو راسه مادام
فی صلوته والائنه حصه الملائکه ناحیصها والناله اناحی معه کلما قال نار
- اقول لسک» بم قال السی (ص) «لوعلم المصلی من ناحی مالمف» فوله

«بل تقرون الحوة الدنيا» خطاب نا مومنان اسب و سخن ر مجرح
سکات بیرون داد که سمار طاع و عباد ماروی گردانند و این جهان فانی
بر جهان نافی گردانند می دانند که آفات نفاء این دنیا سریع العروب اسب
رندان لسکر امان اسب عذار وفاماسب کمال هوس بماسب عول مردم هماناسب
مرددیگی مردار رهزی عسل طعم دیوی فرسند مردان اندو ادب کنند مدعیان
را بندو آرماسب کنند مصطفی (ص) اول فلم فوی در ری اسب راند که «حلالها حساب
وحرامها عذاب» اگر حلالسب بی حساب و عنام سب و اگر حرام اسب حر عذاب
و عنام سب آنکه برو لعب گردد که «الدنا ملعونه ملعون ما فيها سوی ذکر الله»

سک و گف آن حوامرد که در دم دنیا گف

اگر دنی همی ناند رندادار می گسل

ورن دنیا همی ناسد بده دس و بر دنیا

و در از دورج همی برسی ، بمالی نس مسوعر
 که امحاصورس السب و آنحاسکلن اردرها
 چه مائی بهر مرداری حوراعان اندرین سیمی؟
 قصه بسکن حوطا ووسان، یکی بر بر مران بالا
 امسب اسار «والأخرة حشر وانی» سرای آحر برار کا مومناس
 و حای نار دوسناسف قال الله تعالی «ناقوم انماهد الحو' الدنيا ماع و ان الآخر
 هی دارالقرار»

۸۸ = سورة العاشية = مکیة

النونة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «هل انك حدثت العاسه (۱)» رسد موسحن آن روز که درآند بر
 هر حجر و رهر کس؟

«وَحُوهُ نَوْمِد حَامِئُهُ (۲)» روبهاسب آن روز فروسکسه ارجوادی
 «عَامِلُهُ نَاصَهُ (۳)» درس جهان کار کمدگان و رنجوران
 «نَصْلِي نَارًا حَامِيَهُ (۴)» ودر آن جهان آتس سوران رسان
 «نَقِي مِنْ عَسْ أَلِه (۵)» می آساناند اسان را ارحسمةهای معاب گرمی
 رسد حوسان

«لَسْ لَهِمْ طَعَامٌ» نسب اسان را هج حورس «الامس صريع (۶)» مکرار
 جار درس بلج
 «لَا تُسْمِنُ وَلَا تُغْنِي مِنْ خَوْعٍ (۷)» که نه فریه کند و نه ار گرسگی

سود دارد

«وَحُوهُ نَوْمِد نَاعِمُهُ (۸)» روبهاسب آن روز نار
 «لَسْعِيهَا رَاصَةُ (۹)» کردار حوس را بسدگار
 «فِي حَبِّهِ عَالِه (۱۰)» در بهسی برنلای
 «لَا تُسْمِعُ فِيهَا لِأَعِه (۱۱)» در بهس هج سحن ناکار وناحوس نسوند
 «فِيهَا عَسْ حَارَةُ (۱۲)» در آن بهس حسمه های روان
 «فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳)» در آن بهسها اسب بلند برداسمه
 «وَأَكْوَاتٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)» وبرانیه های سراب نهاد
 «وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵)» وناسها نهاد بر رسه

وَرَرَانِيْ مُسَوِّبَةٌ (۱۶) وَطَمَسَهُ^(۱) هَايِ مَرَاكِنْدَ كَسْرَانِد
 « اَفْلَاطَرُونِ اِلٰی الْاِنْل » در میسگرید در سِر « کَفْ حُلْف (۱۷) » که
 حون آفریدند آن را؟

«وَالِی السَّمَآ کَفْ رُفَعَا» (۱۸) و در آسمان که حون بر آوردند آن را؟
 «وَالِی الْحَال کَفْ نَصَب (۱۹)» و در کوهها که حون بر کسیدند آن را؟
 «وَالِی الارض کَفْ سَطَح (۲۰)» و در زمین که حون گسراشتند آن را؟
 « فِدْ تَر » ناز کن و سِد د « اِنْمَا اَمْدُ تَر (۲۱) » که بو در ناز دهی سِد د
 «لَبْ عَلَیْهِمْ تَمِصْطَر (۲۲)» بو برد سمنان بر کماسه ای دسرس دار بسی
 « اَلْاَمِنْ بُوْلُی و کَمَر (۲۳) » لکن هر که بر گردد و سگرود
 «فَیْعِدْ نَهْ اَللّٰهُ الْعَدَا بَ الْاَکَر (۲۴)» سَداب کند الله او را هَداب مهس
 « اَنْ اِنْمَا اَنَانِیْهِمْ (۲۵) » ما ماس باز گسب اسان
 « بِمِ اَنْ عَلَیْا حَاسِیْهِمْ (۲۶) » بس آنگه بر ما اس سمار و نداد اسان

الوثة الثانية

این سوره بس و سس آن سب همداد و دو کلمه سب صد و سی حرف حمله به هک
 فرو آمد آنرا مکی گویند و درین سوره بک آت مسو ح اسب «لَبْ عَلَیْهِمْ تَمِصْطَر»
 مسو ح اسب نآ به سب ای کف روا ب کند ار مصطمی (ص) که کف «هر که
 این سوره بر خواند الله تعالی در هفت سمار او آسان کند»

« هَلْ اَتَاكَ » ای فد « اِنَّا » و فیل معنا لم یکن انا که قول
 « ما کتب نعلما اب ولا قومک » ای - لم یکن هذا من علمک و لامن علم قومک
 حی اعلمکم استعما و معنا هاهنا نعظمهم المستعما عنه ای - سه للعاسه و
 « العاسیه » الصامه ، لآنها نعی 'کل سیء و بر که کاللیل ادا نعی 'کل سیء و فیل
 لآنها نعی 'العلوب سندانها و احوالها و فیل « العاسه » النار نعی 'وحو

الكفار بالعداات لموله «نعى' وحوهم البار» قال اهل المفسر اسعهم نسه (ص) وقد علم انه لم يانه حذب الصامه على هذا المفضل واراد بان يحس بذلك على هذا الوحه المذكور فقال

«وحوه' توعد حاسعه» دليله مواضعه والحيوع المذل والانصاع
يعنى «وحوه» الكفار فهم «توعد» حاسعون من الدل هذا كموله «وبر' بهم
معرضون عليها حاسعين من الدل»

«عاملة ناصه» قال ابن عباس يعنى الدين عملوا وصوا فى الدنيا على
عبر دين الاسلام من عند الاوان وكفار اهل الكتاب مثل الزهقان واصحاب
الصوامع الدين صل سعيهم فى الحيو' الدنيا لا يقبل الله منهم اجتهادا فى صلاله يندخلون
البار وم الصامه وقال عكرمه والصدى «عاملة» فى الدنيا المعاصى «ناصه»
فى البار فى الآخر وفل «عامله» فى البار «ناصه» فيها قال الحسن لم يعمل الله
فى الدنيا فاعملها وانصها فى البار بمعالجه السلاسل والاعلال وقال ابن مسعود
يحووس فى البار كما يحووس فى الوحل وقال الكلبي يحرون على وحوهم فى البار
وقال الصحاكه نكلفون ارفاء حل من حذب فى البار والكلام حرج على الوحو
والمراد منها اصحابها

«نصلى نارا حامه» قرأ ابو عمرو ويعقوب وانونكر «نصلى» نصم الماء
اعسارا لموله «نعتي' من عس آنه» وقرأ الآخرون نصح الماء من صلى نصلى و
«نصلى» من اصلا الله «نارا حامه» اى مسامحه فى الحرار
«نعتي' من عس آنه» بلع اناها فى نصحها وادراكها لوقوف منها فطر
على حمال الدنيا لذات «هذا سراهم بم ذكر طعامهم فقال

«نس لهم طعام الآمن صريع» قال مجاهد وعكرمه وفتادة هونت دو
سوك لاطى بالارض» فقال لوطها السرو فادانس سعى صريعا وهو احب طعام واسعه
قال الكلبي لا يقره دانه اذانس وفى الحديث عن ابن عباس «رفع القرمع سىء
فى النار سه السوك امر' من الصر وانس من الحصفه واسد حرا' من البار قال المفسرون

فلما نزل هدا الآته قال المسركون ان الصريع لسمع عليه انلما وكذبوا فى ذلك فان الابل انما برعا مادام رطبا وسمى 'سرفا' فادانس كان صريعا لانا كللمسىء فانزل الله عروحل

«لا تسمى ولا تعنى من جوع» قل فى التفسير يلقى عليهم الجوع فاداسعابوا اطعموا الصريع والر قوم فمعصون به فسد كرون ايهام ادا عصوا فى الدنا بطعامهم سوعو مالما فسمون «من عن آية» بعد اسعابه طوبله فادا ادنوا من وجوهم مايرب لجوم وجوهم فى السراب فادا سرو قطع امعابهم ثم وصف اهل الجنة فقال

«وجوه يومئذ ناعمة» مسعته داب بصار و نعمه

«لسمعها راضة» اى - رصب عملها فى الدنا حسن راب بوانه فى الآخر وقل فيه بعد ثم وناحس، والتعديس «راضة» لسمعها واللثم رباد كما يقول صارت لريد واث ريد صارت ريدا وقل سواب عملها فى الجنة «راضة» قل هم اهل السه

«فى حة عالية» اى - مرتفعة من وجهن علوا السرف والحا وعلوا المكان والارتفاع و قل الجنة «عالية» لاهها فى السماء در حانها من فوق وجهن هاونه لانها فى الارض در كانها من بح

«لا تسمع فيها لاعة» فرا ابن كسر و ابو عمرو ر يعقوب بروايه رويس لاسمع بالناب وصمها «لاعة» بالرفع و فرا نافع بالناب وصمها «لاعة» بالرفع و فرا ابن عامر والكوفون و يعقوب بروايه روح وابن حسان «لا تسمع» بفتح الاء «لاعة» بالنصب على الخطاب للنسب (ص) اى - «لا تسمع فيها» كلمه داب لمو وقل لاسمع بعضهم بعضا كلمه محروسم كما تسمع اهل السراب فى الدنا

«فيها عن حارة» اراد عوناً لان العن اسم حسن ومعنا انها بحرى على ماير بدونه بحرى فى اى موضع ارادوا حر بها فيه و بحوران يكون «حارة» اى - دانه اندا لا يقطع و بحوران ان يكون العن من الماء او من الحمر او من العسل

او من اللس

«فهي سرٌّ» جمع السر ير الواحها من ذهب مكلّله بالزبرجد والدر والياقوت
 «مرفوعة» اي - رفعة عاليه طولها مانه فرسخ وقل مرتفعه مالم يحىء اهلها فادا
 اراد ان يحلس عليها يواصبه حتى يحلس عليها ثم يرتفع الى موضعها
 «واكواث» جمع كوبوهى الآيه التى لا عرو لها ولا خرطوم وقل الكوب
 المدح «موضوعة» يعنى وصعت على حافات الانهار وقل وصعت نريسا
 للمحالس

«ومبارق» اي - وسائد ومرافق «مصقوفة» مصها حب بعض بمعدون
 عليها اذا جلسوا وسكون واحدتها حرفه بصم النون
 «ورراتي» اي - طباق «مسيوئه» اي - مسوطه لها حمل رقيق واحدتها
 ررسه وقل «مسيوئه» معرفه فى المحالس محلعه فى الالوان
 «افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» وحه لمفسد هذا الآيه بما فيها ان
 العوم لما ذكر الله الحيه وما يحدفها من المازل الرفعه والسرر العاليه التى سسكها
 كذا وكذا قالوا دراعا فكيف بعد احدا عليها ومامه فسرر و هو لا تكاد يرفى سطحا
 بعسر سلم ومعج المسركون منه فقال الله تعالى

«افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» اي - اذا اراد صاحبها ان يركبها
 طاطاب رأسها حتى سموى عليها كذلك السرر بطاطا للمومن رراتها وما فيها
 حتى سموى عليها فادا تمكّن عليها يرتفع ويصرعها مسمويه وقل حص هد
 الاساء الاربعه نالذكر لان العوم كانوا اهل حياء وندس فكوا والا ساهدون اذا برروا
 من احصهم الا الارض المسوطه والحيال المصويه والسماء المرفوعه ولم يكن لهم مال
 سوى «الابل» فامرهم بالنظر والمكر فى هذا الاساء التى كانت مساهد لهم لسمدّوا
 بذلك على وحدانه الله عزّ وجلّ ثم ان «الابل» من احص مال العرب واعر فلذلك
 حصها نالذكر وفيها من العجائب مالنس فى عرها من الدواب خلق فى ذلك العظم يحلوا
 بالنس وبهص بالحمل الثقل وبقاد برمام يعودها الصبان ويسجوها الى موضع

يريدونه و يعطس عسر امام فسرر و يحمل و ينول من حلقها لان فادها اما مها فلا
 سررس عليه و عصفها سلم اليها و يصف سو كالا يعلفه من الدواب سى و يطا العا فى
 و يعطى اللبل و يسمع بندرها و يسلمها و ويرها و لحمها و هذ الوحو لا يجمع الا فى
 «الابل» من دون سائر الحيوانات قوله

«والى السما كيف رفع» فوفهم على عظمها و ممانه حلقها لاعمد من بحها
 و لاعلافه من فوفها

«والى الحال كيف نصب» على معاو حلقها و ممانه اركانها «كيف» نصها
 الله على هذ الارض لسمعها بها عن الحركة و الاضطراب
 «والى الارض كيف سطحت» اى - دحب و سطب
 «قدكر» اى - دكرهم الادله و حهم على البكر فها «انما اب مدكر»
 لس عليك الا الدعاء و الدكر

«نسب عليهم بمصطر» اى - بمسلط و مصلهم و بكرهم على الايمان و رل هذا
 قل ان و مر بمالهم بم سح نآ به العمال
 «الا من تولى و كمر» فاك مسلط عليه بالجهاد و الله «بعده» فى الآخر
 «العداب الاكر» فعلى هذا القول يكون الاسماء متصلا و قل هو اسما منقطع
 عما قبله معنا لكن «من تولى و كمر» بعد الدكر
 «بعده الله العذاب الاكر» و هو ان يدخله النار و اما قال «الاكر» لا بهم
 عبدوا فى الدنيا بالحوع و المعط و العمل و الاسر

«ان اليمآ انا بهم» اى - رجوعهم بعد الموت لا يعو باو ان طال المدى
 «ثم ان علما حسابهم» فى الصامه و محارى المحسن ناحسانه و الميء ناسانه
 فكون الحساب معنى لحرآ كقوله «ان حسابهم الاعلى ربى» اى - حراوهم

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم»

الى سامع الاصواب مع بعد المسرى سكوب الذى العاه من الم الذكرى

فالب سعری والاماسی کسر اسعری من ب ارعی له السعری

نار از دل من خبر ندارد گویی نا حوات من کسدر ندارد گویی
ناریک برست هر رهاسی سب من نارب سب من سحر ندارد گویی^۱
ای عنوان امه آسانی، ای طعرای مسور دوسی، ای صعل آینه بعن،
ای علمدار لسگردن، ای رماسد خابها و عارب کسند دلها برسر کوی ناف ناله
واحدان بو درعفر دریای محب عوس سفسگان بو، درعفر که معارف حان ناحس
عاسقان بو، درمندان بلاناحس سوحسگان بو طعمه سارم حان حوس آن ناری را
که پروار کند در فصای طلب بو فداکسم دل حوس آن مجلسی را که آ کند
از درد نا ناف بو نمار کسم دند حوس آب مسطری را که بود در آرووی
دندار و

هرست نگرام بمن نا بو برآبی ربرا که سهلی و سهیل ارمین آند
کوسم که بوسم صما نام و برحلق راول سحنی نام و اندر دهن آند^۱
«هل انک حدثت العاسه» نا محمد بندار و هساناس و حلق را بسه کن
واسان را حمرد ارکار رساحر و سداند و عظام آن روری و حه روری؟^۱ رور هس
و عظم! رور ساس و صول! رور بعاس و حسرت! مسمار سکوب بر رانها رد،
مهر فهر رلهانهاد بند عدل بر رانها بسه حاک مدلت بر رحسارها تساند مبادی
عدل رحاسه که ای رانهای گونا حاموس گردید ای دسهای حاموس سحر
گویند ای گواهان نا گونا امروز وب گمار سماس، ای حواس قدرب آنچه
دید اند بمائند، ای گماسگان حکم آنچه داند بگویند، ای نارگانان را
آحر ب صاعهای خود بس آرند، ای گماسگان حصرب عرب نامه ها در دسب اس
لسکر نهید ای عاصان و محرمان سحلات رلا ل خود بر حواسد حون این
حطاب ساس و عرب بحلق رسد، عاصان و بدکاران همه از سم و ححالب^۱ سر در

بس افکنند استب که ربّ العزّ کف * ولوی اذالمحرمون ناکسوا روسهم عند
 ر بهم* دور چرا فرامند تا بر حرد^۱ بحسد و بمرّد عبط و رفیر و جسم او سمع اهل
 جمع رسد همه را بود در آید حنائکه ربّ العزّ کف و * بری کل امه حانسه* همان
 و حروس بعضی بعضی از عرصات رآید آوار گرا کبر در موقوف افند آنکه در
 میان همه خلق ملک طرفه العین حکم کند کررهی را موارید بمصل کررهی را
 بار دارد بعد، کررهی را سرای دولت فرو آرد تا رو بهای نار و حون کل بر بار
 سکفه ربّ العزّ حسن گفته که «وحوه^۲ نومند ناعمه^۳» «لسعها راصه^۴» کررهی
 را برندان محبت برید تا رو بهای فرو سکفه و حوارسد استب که مگردد
 حلّ حلاله «وحوه^۵ نومند حاسعه^۶» «عائله ناصه^۷» دردنا ربحها برد و رناصها
 کسند و همه هباء منور گسند صفا اصحاب صوامع است راهبان برسانان و ر حوران
 اهل کنا که نه بر ملت اهل اسلام اند و نه بر دین حق و نا کفر و صلاب رناص و
 محاهدت همی کنند و ی ایمان و اسلام عملهای فراوان همی آرند و ربّ العزّ اسان را
 مبر ما د «صل سعهم فی الحو^۸ الدنيا و هم بحسبون انهم بحسبون صعا» معاصر المسلمین
 اسلام مبار دارند و عرامان بناسند و سرع مصطفی (ص) بر رک دارند و حصص
 داند که حرم امان و حصص حصص عالم اسلام است و سرع مصطفی (ص) در عالم اسلام
 گفته است هر صاحب قدم که در عالم اسلام بر فرو روی به گفته سرع مصطفی (ص)
 ندانست روس او برو عراست است و روز گسار او فنامت، و حاصل کار او صلاب
 بهر من بحمی که در سینه بندگان ربحسد بحم اسلام است عر بر دین مرعی که
 از آسان ازل بر حاس و در هوای اقبال میرید مرع اسلام است، سر بر دین نازانکه
 از ابر حصص در عالم دل نازند اراان اسلام است گفته عر بران است که اسلام حنا رصف
 است حنا رصفی ناند عالی همتی بر رک و دری که دسین بر فرد او رسد مهر مار
 افعی در دماغ مور حرد محوی که نانی، کرب احمر در طبل بر رنان حه حوی؟
 که نسبی عزّ اسلام و عهد ایمان از صومعه راهبان و سینه برسانان حه طلب کمی؟

که هر گریه ای انسان محدودان در گاه غریب و رحم خوردگان عدل اول اسلام
 چهار جمال خود ارباب بسوزد و لسان کفر و ضلال درسان بوساید حاصل
 کردار بی ایمان و عاقبت ربا صاف و مجاهدات انسان است که «نصلي نارا حامية»
 «نصلي من عسائيه» «لنس لهم طعام الامم صريع» «لنسمع فيها لاعنه» «فيها عن حاربه»
 ما را مومنان که آفات اسلام از برج سعادت انسان ماف و ناد کرامت از هوای
 عذاب رسرای قرب انسان بوزند حاصل ایمان انسان و بواب طاعت انسان، است
 که رب العالمین گفت «في حبه عالمة» «لنسمع فيها لاعنه» «فيها عن حاربه»
 هر مومنی را بهیسی است بر بالای روضه رضا بقعه بقا موعدها بهیسی بر ماید
 جلد سیمه بر حب نکهت در سراب وصل بوس کرد، طوی و رملی و حسی
 نافه اندر آن بهیسی حسمه ها بند مدور آفرند بعد از در منور در آن حسمه ها
 بجای نهاد از زر، بر هر حسی همصد سیر بر هر سیری حورانی حور ماه آور،
 فرسها از سیدس و اسیر و نار کسند برد ها آویخته از دسای با نافه، رحمت
 دسب خلق با نافه در آن بهیسی حسمه ها روان و در حسمه الوان ا روح و ریحان و
 مرغان با الحان و علما و وولداں بنیادند از کن فکل حقه خداوند جهان ساحه
 از بهر مومنان و دوسان

۸۹ - سورة الفجر - مکیة

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «والفجر» نامداد روز «وَاللَّيْلُ عَسِرُ (۱)» وید سانه روز [دی الحجه]
 «والسمع والوتر (۲)» وحب و طاق
 «والليل ادا نسر (۳)» و سب که در آید
 «هل في ذلك قسم» سید اسب اس سو گند «لدى حجر (۴)» حر دمید
 و مرک را

«الم تركف فعل رثك» نسی و ندانی که حو کر د خداوند نو «نعاد (۵)»
 «ارم د'اب النعماد (۶)» نعاد ارم ما آن نالایهای بر رکت
 «السی لم یخلق مثلها فی البلاد (۷)» که هر کر حو اسان نسا فریدند
 در حهان
 «و یؤود الدن حانوا الصحر نالواد (۸)» و نمود که سگ می بریدند در
 وادی حوس

«و فرعون دی الاوناد (۹)» و فرعون آن کسید بمع بند
 «الدن طعوا فی البلاد (۱۰)» اسان که از حد بیرون سدید در حهان
 «فا برؤا فیها المساد (۱۱)» و فراوان کردند در آن کراف و ما کاری
 «فصب علیهم رثک سوط عذاب (۱۲)» ما فرو هس الله بر اسان نار نانه عذاب
 [ناد بر عاد و آوار بر نمود و آن در نای اسای بر قبط]
 «دن رثک لئالمرصاد (۱۳)» خداوند نو بر کدر کا اسب
 «فاما الانسان اذا ما ابتله رثه» اما مردم آنکه که الله او را نارماند

« وَاكْرَمُهُ » و او را به بی‌ناری گرامی کند « وَنِعْمَةُ (۱۴) » به بی‌بسی و بدرستی باز برورد کند « فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) » گوید الله مرا بزرگ‌مندارد
 « وَاَمَّا آدَا مَا اتَلْتُهُ » و اما چون الله او را بزرگ‌مندانم « فَقَدَرْتُ عَلَيْهِ رِفْقَهُ (۱۶) » و دروئی او بر او سبک‌گند « فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَانِ (۱۷) » می‌گوید خداوند مرا حوازی کرد
 « كَلَّا » نه همانست که او می‌گوید به آن از تارسب و نه این از حوازی!
 « نَلَّ لَا تُكْرِمُونَ الْإِنْسَانَ (۱۸) » بلکه بدر مردگان را بزرگ‌نمی‌نوازد
 « وَلَا تَخَاصُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۱۹) » و بر طعام دادن درویشان بکند بگر
 را نمی‌انگیزانند

« وَنَاكُلُونَ الشَّرَابَ » و مرد بازمانده می‌خورند « أَكَلَالِهَا (۲۰) » خوردنی

بیهب

« وَنُحْشُونَ الْمَالَ » و دوسب بندگان مال را « حُشًّا حَمًا (۲۱) » دوسبی سب

فراوان

« كَلَّا » آری حسن است « إِذَا ذُكِرَ الْأَرْضُ ذُكِّرُوا كَأَنَّ (۲۲) » چون این زمین

باز باز بگویند و گویند کوفی سب

« وَحَاءٌ رُثْكَ » و آید خدای تو « وَالْمَلِكُ ضَمًّا ضَمًّا (۲۳) » و فرسگان

قطار قطار

« وَحَى يُومِنُ بِهِمْ » و آورند آن روز دورح را « يُومِنُ بِهِ كَرَّ الْإِنْسَانِ »

آن روز بندگان مرد « وَآتَى لَهُ الدُّكْرَى (۲۴) » و کجا حای بندگان پس است او را

« نَقُولُ بِاللَّسَى قَدِمْتُ لِحُؤُوبِي » می‌گوید کاسک من کردار نکو پس

فرا فرسایدند^(۱) این روز رند کسین خود را

« فَيُومِنُ لَا يُعَدُّ عِدَانَهُ أَحَدٌ (۲۵) » آن روز چون عداوت او کس را عداوت نکند

« وَلَا تُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) » و چون بند او کس را نبندند

« يَا أَيُّهَا الْمَسِيءُ الْمُظْمَنَةُ (۲۷) » ای بی‌آرمند ، ای کس آرمنده ، [دل‌بر

۱- ح ملائکه

(۱) سینه است قدم بخاومعنی فرافرسادم

ایمان و یمن]

« ارجعی الی ربک » باز گردد ناحداوند حوس « تراحمه مرصۃ (۲۸) » ناداس
و کردار خود بسندید و خداوند یو ار بو کردار بسندید
« فادخلی فی عادی (۲۹) » در آی درمان در هکاک من « و ادخلی حسی (۳) »
در آی در بهسب من

الموة الثانية

این سوره الفجر نامد و همداد و هفب حرفسب ، صدو سی و هفب کلمه ، سی
آیه از شمار کوفیان و سی و دو آیه از شمار مدنیان و سی و نه آیه از شمار بصریان
احتمالاً هفب میان اسنان اندر چهار آب کوفیان « فی عادی » آب شمارند مدنیان
« و بعمه » آیه شمارند ، « و غله ورقه » آب شمارند « و حی یومند بحهم » آب
شمارند و این سوره مکی است جمله هفب فرو آمد ناحماع مفسران و اندرس
سوره نه ناسخ است و نه منسوخ روایت کنند از ابی کعب از معامیر (ص) کعب
« هر که سوره الفجر بخواند روز آدینه خدای عز و جل او را سامرود و هر که در
دگر روزها بخواند ، نوری باشد او را روز قیامت فوله
« والفجر » « و لیال عشر » « و السع و الثور » « و اللیل اذا بر » اس همه
سوگندان است که رب العالمین ناد می کند و در قرآن ذکر سوگند سزا است
بر آنکه قرآن بلفب عرب فرو آمد بر عادت عرب ، و العرب اکثر حلوانه هفما فی
کلامها در هفب لاف آن سوگندان نسبت که در لاف عرب و رب العالمین مصطفی (ص)
در بلفب رسالت و سخن کعبس نام مسرکان سوگند معمر مانه « فلیلی و ربی » « فلیلی
و ربی انه لحق »

« و الفجر » و فب الفجار الصبح و المراد به النهار کله کموله « و الصبح »
و قبل فجر الله لعناد فجراً ای - اظهر فی افق السماء فی المسرود مسرا نادار
اللیل المظلم و افعال النهار المصی و انشاء یوم من الایام ، و هفما فجران مسطیر و هو المحرم

للاكل والسرب في رمضان ومسطبل وهو الذي قبله كذب السرحان ولا يسمعون به حكم وقبل معنى امحجر امحجر الماء من العيون والساب من الارض وقبل امحجر الماء من اصابع رسول الله (ص) يوم الطائف وقبل امحجار السافه من الصحرة لصالح (ع) فعلى قول من يقول «المحجر» سق عمود الصبح احبلقوا في اناهى فجر؟ - فعال قوم بالعموم وانه فجر كل يوم الى امصا الدنيا وهو قول القرطبي وحين الآخرون فقالوا هو فجر اول يوم من المحرم بمحجر عنه السنة وقال الصحاك هو فجر اول دى الحجة لان الله تعالى فرق الانام ٤ وقال مقاتل «فجر» كل جمعه في كل سنة وقبل هو «فجر» يوم المحر قوله تعالى

«وَلَيْلَ عِسر» هي العسر الاول من دى الحجة و هي افضل انام السنة قال السبي (ص) «سند السهور شهر رمضان واعظمها دى الحجة» وعن حاتم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «ان افضل انام الدنيا انام العسر» - قالوا ما رسول الله ولا ممله في سئل الله؟ - قال «لا الا عفر وجهه في التراب» وقال (ص) «احبار الله الرمان فاحبار الرمان الى الله الاسهر الحرم واحب الاسهر الحرم الى الله دى الحجة واحب دى الحجة السبي الله العسر الاول وعن ابن عباس (رس) قال قال السبي (ص) «ما من انام اركى عدا الله ولا اعظم احرا من حر عمل في عسر الاصحى» - قبل ما رسول الله ولا المعاهد في سئل الله؟ - قال «ولا المعاهد في سئل الله الا رحل حرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك شيء وكان رسول الله (ص) اذا فاته شيء من رمضان فصا في عسر دى الحجة قال «وصام يوم منها بعدل بصوم سنة وفام ليلة منها بعدل ليلة القدر» وقال الصحاك في قوله «وَلَيْلَ عِسر» قال هي العسر الاول من شهر رمضان وقال ابن عباس هي العسر الاواخر من رمضان وقبل هي العسر الاول من المحرم آلى عاسرها يوم عاسورها اقسام الله عروحل بها لسرفها وفصلها والعرب تذكر اللئالي وهي نعمها فاماها فما يقول سبي هذا لئالي الساماته والمراد بها الانام

«وَالسَّمْعُ وَالْوَبْرُ» قال ابن عباس «السَّمْعُ الحلق حاله من السكول «وَالْوَبْرُ»

الحلق الفرد بالسرله ميل وذلك ان الله تعالى خلق من كل سبي روحين كعوله

« ومن كل شيء حلما روحى » وقال تعالى « وحلماكم ارواحا » والثور، هو الله
 الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وفى « السمع » يوم البحر
 « والثور » يوم عرفه لان يوم عرفه هو التاسع وهو دبر و يوم البحر هو العاشر
 وهو سمع وفى « السمع والثور » الصلوات فان فيها سمعا ودبرا وصلو المغرب
 وبروا الاربع النوافى سمع وفى « السمع » ابواب الحجة لا فيها بمانه ، والثور، ابواب
 النار لا فيها سمعه فكانه اسم بالحجة والنار وقال الحسن « السمع والثور » العند كلة
 فسمه سمع وعنه ور وقال مقاتل بن حيان « السمع » الام واللىالى ، والثور
 الدم الذى لاله بعد و يوم الصامه فرا حمرة والكماني « الثور » بكسر الواو
 وفرا الآحرون يصبها همالعان فوله

« والثليل اذا نرى » اى - « اذا » مضى وذهب كما قال « والثليل اذا دبر »
 وقال فائدة اذا جاء وافى وفى « اذا نرى » معنى نرى فيه السارى كما
 يقال ليل اسم اى - نام فيه النائم واراد كل ليله وقال مجاهد وعكرمه و
 التلى هي ليله المردفه وفى هي ليله القدر وفى ليله الاصحى فرا ابن كسر
 ونافع وابوعمر و يعقوب « نرى » بالناء فى الوصل ويعق ابن كسر ويعقوب
 بالناء ايضا النافون يحدفونها فى الحائين فمن حذف فلوفاق روس الآى ومن اس
 فلاها لام الفعل و لام الفعل لا يحدف فى الوقف نحو فوله هو بعضى و اافصى

« هل فى ذلك قسم لى حجر » اى « هل فى ذلك » كفاه « لى » عمل
 معروف عظم هذ الاقسام وفى « هل فى ذلك » ما يقسم به اهل الفعل اذا نالوا فى
 القسم وفى كفى « ذلك » فسماء لى » العمل وسمى العمل حجرا لانه بحجر صاحبه عن
 الباطل كما سمي فعلا لانه يعمله عن الصانع وحواف القسم فوله « ان ريك لى المرصاد
 واعرض من القسم وحوافه فوله عز وجل

« انهم نر » معنا المعبى اى - « انهم » بحرف الهم ، يعلم « كيف فعل ريك نعاد »
 بحواف اهل مكة معنى « كيف » اهلكهم؟ وهم كانوا اطول اعمارا واسد فو من هولاء
 هل هما عاذا عاذا الاولى وهى آدم وهم قوم هود اهلكوا بالريح وعاد الآحر وهى
 ٦٠

نمود، و هم قوم صالح اهلکوا بالصحه و قبل ارم قبله من عاد الاولى^۱ قال
محمد بن اسحق ارم اسم حد عاد و هو عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح و
المقدر «بعاد» سبط ارم، و قبل هو اوعاد والمقدر «بعاد» ابن «ارم» و هو لا
يصرف بكون في موضع الجر منصوبا و قبل «ارم» اسم البلد والمقدر «بعاد»
صاحب «ارم» و حد المصاف و قبل «ارم» اسم دمشق، و قبل اسم الاسكندريه،
و قبل اسم مدينه ساها سدان بن عاد قوله

«داب العمد» ای - «داب» الاحسام الطويله قال ابن عباس معنی طولهم
مثل «العماد» کان الاسان منهم من سس وسعين دراعا الى مانه دراع، رأى عظم
دراع من منهم انى^۱ عسر دراعا او عظم ساو نارس المنى فعلى هذا معنی

«ثم يحلق مثلها في البلاد» ای - «ثم يحلق» مثل عاد و قبله «في البلاد»
من سد قوتهم و طول قام هم و هم الذين قالوا «مراسد مناو» و قال الكلبي «ارم»
هو الذي يجمع اليه نسب عاد و نمود و اهل السواد و اهل الحرثرة كان يقال
عاد ارم و نمود ارم فاهلك الله عاداً ثم نمود و يسمى اهل السواد و الحرثرة و
كا و اهل عمد و حمام و ماسه سار سجعون العب و الكلا و ذلك قوله

داب العمد، ای - «داب» العمد و الحمام يسجلون من مكان الى مكان
للاضعاف و قبل «داب العمد» ای - «داب» السا الرفع «التي ثم» يحلق
مدينه «في البلاد» مثل مدينتهم و هي المدينه «التي» ساها سدان بن عاد على صفة
«ثم يحلق مثلها في البلاد» الدنيا

و بيان ابن فسه آتس کسه از امام عصر حوس عثمان بن سعید اندازمی
روایت کردند از عبد الله بن صالح از ابن ابي عمیر از حالد بن عمران از وهب بن
مسبه از عبد الله بن ولاد انه ابن عبد الله بن ولاد كه سمری گم كردم در صحرای
عدن همی گسبم در آن سالان در طلب سر، تا در اقامد دیوارسی عظم حبان
نداسم كه آنجا مردم اند سهرسبب فصد كردم در درون دیوارسبب سد
سهرسانی عظم دندم، اساس آن از حرج نمایی د وازها از دروسم فصرها برنالا

بر سونهای ربر حد و با قوت نداسه و نالای قصرها عرفهها از رزو سم ولولو و نافوب
 ساحه ، درهای آن قصور و عرف بعضی از نافوب سرح و بعضی از نافوب سید همه
 معادل یکدیگر ساحه همه رمس آن سادق مسك و رعمران ربحه در کوبهای آن
 دوحهای مودار باز آمد و بر در حنا حوینها روان در کند ها سم حام و بحای
 سگ بر مر وارد و مرخان آن مرد در آن خانگه مدهوس و منحربند
 خود گف و آلدی بع محمد آنا الحق ما حلوا الله تعالی مثل هذا فی الدنا مثل اس
 در دنیا نسب مگر آن بهاسب که رب العالمین در کتاب حویس وصف آن کرد !
 کما دسم بدان ربر حد و نافوب میرسد که سح اسوار و محکم بود یکی از
 آن مر وارد و سادق مسك و رعمران لحنی راسم و سرون آمدم و من خانه در نیم
 داسم ناحانه خود رسدم و از آن فیه بعضی بار گفم و از آنچه داسم اربوانگری
 بر من پیدا شد آن فیه و حیر منسر گسب و حلیفه آن روزگار معاونه و د
 این حیر وی رسد مرا بخواند و سرح آن فیه از من در حواس من آنچه دید
 بودم بحلوت ناوی بگفم معاونه کس فرساد و گف احبار را حاضر کرد گف
 ما نا اسحق هل فی الدنا مدینه من ذهب و فیه ؟ در دنیا هیچ سازسانی را دای که
 نمای آن از رزو سم بهاد اند ؟ - گف فیه آن مدینه از کتب مستسنان خواند و د
 کف بلی آن مدینه که رب العالمین در کتاب قرآن میگفت «ارم ذاب العماد»
 مدینه ای است که سداد عا و سداد عا اولی را دوسر بود یکی سداد و دیگر
 سدید ، عا هالك سد و این د سر از وی از ماندند و دبار و بلاد مهر بسید و
 خلق را مفهور خود کردند سدید نر هالك سد و سداد رحمه رمس مالك سد بها
 و دیگر ملوک رمس همه مفعاد وی گسید و سر رخط فرمان وی نهاد و ان سداد
 بر خواندن کتب موسسه مبالغ و د در کتابها و قصه ها حدیث بهیست حد اوند
 حل حلاله و صفات آن سبار خواند بود و داسه نفس وی روی آراسب از سر
 نمر و بکر طعمان که من حنا بهیست در دنیا سازم و در ممالك وی در سب و سب
 ملك بود نمرود با هر ملکی در مملکت حوس هر چه داسب از رزو سم و حواهر

همه بوی فرسداد و اسدادان حادی از همه دبار و افطار جمع کرد تا آن مدینه بر آن صفت بساحمند بصد سال او آن فارغ شدند آنکه بفرمود تا گرد آن سارسان دیوار سسی بر آوردند تا حصی حصی کسب و بفرمود تا گرد بر گرد آن حصی هرا در قصر بساحمند و در هر قصری و در بری از و در راه حوس بساند تا اهل و عیال و مال و بفرمود تا هرا علم بر مال مبارها بساحمند و مردان مبارران^(۱) سان ناسانان بر آنجا بساند آنکه د سال دیگر سار و چهار خود می صاحب و برست آن میداد که خود تا آن مدینه بحویل کند تا حیل و حسم و وررا و ندما و سنا فراوان فرا را بود و عمر وی بصد سال رسد ، حوس میان وی و میان مدینه یک روز را مانده بود رب العالمین از آسمان بفرمان روان صبحه ای فرسداد و همه را یکطرف هلاک کرد که از اسان یکی رد نماید آنکه کعب احرام معاونه را کعب در روز کار خلافت بومردی از حمله مسلما ان ارب^(۲) سرحی کونا مردی که ریسای و بر گرد حالی دارد و در آن مانان سمری می طلبد در آن سارسان سودا و آن مرد عبد الله^(۳) بود و در آن مجلس حاضر بود بر دیک معاونه کعب اوی گرسب کعب هدا والله ذلك الرجل

انسب فیه «ازم داب العمداد» الی لم یخلق ملها فی البلاد ، فوله
«و یمود الدن حایوا الصحر» ای- و سمود «الدن حایوا الصحر نالواد»
الحوب القطع بقول حب القمص و منه سقی الحب رالبافه بحوب الفاء کا ا
بقطعون الصحور وادی القری^۱ وادی الحجر من السام و یحذون منها سونا کما
قال الله عزوجل «و یحذون من الجمال سونا آمنس قال اهل السر اول من یحب
الجمال و الصحور الرحام یهود فموا من الدور و المازل الی الفدار و سعه مانه الف کلها

(۱) صفت و موصوف در جمع مطابقت کرد و این از خواص بر قدم است

(۲) از بر ادات میان حسن است ، چنانکه سعدی فرمود

از بر مه بار ای عاند فرسی ملائک طلعی طایوس رسی

من الحجار است این کسر و یعقوب الباء من الوادی وصلا و وفعما علی الاصل واسها
 ورس عن نافع وصلا والآحرون یحدونها فی الحالن علی وفق روس الآی
 «و فرعون ذی الاوناد» معنی فرعون موسی و هو الولد بنی مصعب بن ریان
 ابن نروان ابو العباس القبطی والیه نسب الافداح العباسیه «و فرعون» لف و القبط
 سمی الحنار فراعنه فوله

«ذی الاوناد» احمقوا فیه فقال معصم بمعنی الجنود والحموع الکفر العجر
 الدین کاوا «اونااد» مملکته و بقول امر و قال سعید بن حسر کاتب له مبارات
 بعدد الناس علیها و قبل «الاوناد» عمار عن نبات مملکته و طول مدینه کسوت
 «الاوناد» فی الارض قال الشاعر
 فی طل ملک ناب «الاوناد»

و قال ابن عباس سمی فرعون دا «الاوناد» لانه اذا کان عصی علی احد
 مذ بن اربعه «اونااد» حتی یموت و كذلك فعل نامرانه آسبه لبمراحم و نامرا
 حاربه حریل رکاب ماسطه هیحلب فرعون اصحاب سر کفنه اذ که ابن ماسطه
 دحر فرعون را موی سابه مرد سابه ارد سوی بمقاد کف بعض من کفر الله
 دحر فرعون کف هلک من آله عرابی؟ حرار بدر من برا حدانی هس؟
 ماسطه کف الہی و آله اسک و آله السموات و الارض و احد لا سربک له دحر
 بر حاسب گریان بس بدرسد بدر مرو را کف حرا منگری؟ - کف ماسطه مرا
 کف که حدای من وحدای بدر و وحدای هف آسمان و زمین یکی است گانه و
 نکنا که اورا سربک و ابانرست فرعون مرو را حواند و اورا بعداد حوس سم داد،
 کف اگر از این گمار و ان دین که داری بر نگردی و وحدانی من اقرار دهی برا
 بسمیع بندگان کم ماسطه ما وی همان کف که باد حسر کف و اربو وحدان الله برنگسب
 فرعون مرمود نا اورا چهارمصح کردند و اورا بمصحها در زمین دوحسد و مار و کردم
 فراسنه وی کداسمید فرعون کف را دو ما دران عذاب فرو گذارم، اگرار
 دین حوس نار نگردی کف من اربو حسد و اردین حق نار نگردم و اگر هفاد

ما مرا در این عذاب داری! ماسطه دو دحیر داسب یکی خرد که سرهمی خورد
 و یکی بر رگه نری رسد آن بر رگه را ساوردند و سر وی بر سینه مادر بردند
 و مادر او دین برنگسب آن طفل رصع را ساوردند مادر حو آن طعله^(۱) دند
 نگر سب و حرع کرد رب العالمین آن طعله را ربان فصیح دند^(۲) ما کف ما اما
 لا یجرعی فان الله قدسی لك سما فی الحنه! اصیری فانك یفصن الی رحمہ الله عرو حل
 و کرامه ای مادر صبر کن حرع مکن! انک رحمہ و کرامت الله می روی و نبهت
 حاودان بس او را هلاک کرد والله تعالی او را بحوار رحمت حوس برد و فرعون
 کس بطلب سوهر وی فرساده، حریل و او را ناسند مس فرعون را گفتند که
 حریل در فلان خانه بر فلان کو گر رسد فرعون دومرد فرساده آن خانه
 حریل را دیدند در نماز اسناد سه صف او و حوس میانان بر منابع وی اسناد
 اسان هر دو نار کسمند و حریل دعا کرد بالله کف اللهم انک تعلم انی کمب
 ایمانی مانه سمه ولم یطهر علی احد، فانما هدین الرحلس کم علی فاهد الی دیمک
 واعطه من الدنا سوله و انما هدین الرحلس اطهر علی فعجل عفو سه فی الدنا واحمل
 مصر فی الآخر الی الثار کف خدا و دا خود میدانی که صد سال ایمان بهمان
 داسم و هیچ دسم بر من طفر نماند و حال من ر کس آسکار انگسب خدا و ندا
 ارین دو مرد آن یکی که کار و حال من بر من نبوسد او را را حامی بدین حوس و
 ایمان کرامت کن و اردنا آنچه خواهد مرادش حاصل کن و اراش دومردان یکی
 که حال من طاهر کند و دسم را بر کار من اطلاع دهد در دا او را بمعوب سنانان
 و در عقی! او را آنس رسان اسان هر دو نار کسمند دعای حریل در یکی رسد
 امان آورد و مسلمان ناگدین گسب و ناس فرعون سدو آن دیگر ر فرعون
 سد و فیه حریل نا سکارا گفت علی روس الملا فرعون گفت نابو هیچکس بود
 که نا نجه بو مسکومی گواهی دهد - کف فلان کس نا من بود، و همان گوید که

(۱) طعله طعلک

(۲) دند ممال داد

من کعبم آن مرد را ساوردند و فرعون ار وی پرسد که آیه این مرد میگوید راست است؟ - او جواب داد که لاماراب مما قال سنا ار آیه او میگوید حیر ندارم و هیچ ندیدم فرعون فرمود نا آن مرد دگویی را بردار کردند و آن دگر را بسواحب و عطا داد پس حیر نه آیه رسید که فرعون ماسطه را بمنح سد هلاک کرد آیه گفت این دین اسلام نا کی بهمان دارم و برنا ساست دیدن حید صبر کنم؟! فرعون گفت اب سر الحلق و احبه عمدت الی الماسطه فصلها ای - فرعون برین آفریدگان بوئی، حسب برین عالمان و بی که آن ماسطه را حیان عذاب کسی فرعون گفت مگر آن جنون که ماسطه را کرف برا سر کرف؟! - کعب من دیوانه نهام و مرا حیدون بگرفه من همی گویم که حدای من و حدای تو، حداد و هب آسمان و هب زمین است، آن بگانه بکنای بی سربک و بی انسان فرعون او را بر منح سد در کسند همجان که ناماسطه کرد، و آسانسکی عظم بر سبه وی فرو گذاشت رب العز آن ساعت در بهشت بروی گساد و نار و نعم بهشت فرا بس جسم وی داست نا آن عذاب روی آسان کسب و کعب «رب اس لی عندک بسا فی الحبه و بحی من فرعون و عمله و نحی من العوم الطالمس» فوله «ألدنی طعوا فی البلاد» ای - کفر را و حیا و روا قدر هم و بسوا علی الله عز و حل و بسوا له الحرب و هب بر سله لسا حدو هم

«فاكثر واقه الفصاد» نالکفر و الصل والهت و منع الناس عن عباد الله و طالب اعماز هم و ساءت اعمالهم نارض الیمن و نعود نارض السام و نمرود بالسواد فقط بمصر

«فصب علیهم ربک سوط عذاب» ای - ارسل من فوق عذابنا سطا بهم و دمر هم فال الرجاج جعل سوطه آلدی صر بهم نه العذاب

«ان ربک لالمرصاد» قال مقاتل ممر الناس علیه لایقونه احد و واحد کلاً ما فعله و فی التفسر ان الصراط سبع فباطر ثلاث صعود و ثلاث هبوط والسابعه وسطها فی اعلی الصراط علی المنظر الاولی الامامه الی لا تحاورها لامن

اذاها في الدنيا وعلى الصطر الثَّامِة الرحم لا يحاورها الا من وصلها في الدنيا والله عروحل على الصطر الاعلى^١ يا رب حبله « يقول » وعربي لا يمر بي اليوم طلم طلم « وفي بعض التروايات ان على حصر حهم سبع فاطر^٢ تسال العدد عن السهاد في اولها فان اى بها نامة حار الى النامه فسال عن الصلو فان جاء بها نامة حار الى الثَّامه ، فسال عن الركوع فان جاء بها نامة حار الى الرابعة ، فسال عن الصوم فان جاء به نامة حار الى الخامسة فسال عن الحج وفي السادسة عن العمر وفي السابعة عن المطالم فان حرج منها قبل له « اطلق الى الجنة »

« فاما الانسان اذا ما ابتلى^٣ ربه » نزل في عهده بن ربيعة ، وقبل في امه بن حلف الحمحي « ابتلى^٤ اى - امتحنه « ربه » فالمعنه « فأكرمه » بالمال « ونعمه » بما وسع عليه « ربه » « فيقول ربني اكرم من اى - فصلى بما اعطاني بربى الاكرام في كسر الحط من الدنيا هذا كعوله « ليعولن هذا لى »

« واما اذا ما ابتلى^٥ بالمعسر « فعليه ربه » اى - صوّ « عليه » وقبل جعله على مقدار النعمة والكفاية « فيقول ربني اهائني » اى - ادلني ، بالمعسر بربى الهوان والمدله في فله الحط منها فرد الله على من طس ان سعه الرزق اكراما وان المعسر اهائه فقال

« كلاً » اى - لس الاكرام والاهائه في كسر المال وفلته واحا الاكرام والاهائه في الطاعة والمعصية وقبل معنى « كلاً » هاهنا اى - لم تكن تسعى ان تكون الحمد على نعمه دون معسر لم تسعى ان تكون حمد على الحائس جميعا وفرا ابو جعفر وابن عامر « فقدّر » بسد يد الدال والآخرون بالتحصيف وهما المعان وفرا بافع « ابن كسر و انوعمرو و يعقوب « اكرمى واهائى » نابات الباء في الوصل ويعف ابن كسر ويعقوب بالباء والآخرون بتحدفوها وفرا ووصلا قوله

« بل لا تكرمون السهم » فرا اهل البصرة « تكرمون » و « تحصون » و « تاكلون » و « يتحون » بالباء فهى وفرا الآخرون بالباء « لا تكرمون السهم » اى - « لا » حسبون اليه وقبل « لا » يعطونه حقه فالمعانيل كان قدامة بن معطون

سماً فى حجرامة بن حلف فكان يدفعه عن حقه وقرل فيه « لا تكرمون النسم »
 « ولا يأتون على طعام المسكين » اى - لا ياتونه ولا يامرون به ، وبعد ر
 « على » اطعام « طعام المسكين » و قبل وضع الطعام موقع الاطعام كالسبا موقع
 الانبا وقرل اناو حعفر و حمره و الكمانى و عاصم « يخاصون » يسهج الحاء و
 الف بعدها اى « لا » يحض بعضكم بعضا عليه

« وياكلون التراث » اى - ميراث النامى و اموالهم « اكلا لهما » اى سديدا
 بالعله وهو ان ياكل نصبه و نصب عر وذلك ا هم كا والا نور و النساء والصلبا
 ونا نصهم وقال « انى ريد » الاكل اللم الذى ياكل كل سىء بعد لاسال عنه
 احلال ام حرام ؟ - و ياكل الذى له و لعر و قبل « اكلا لهما » اى - جمعا يقال
 لمب ما على الحوان المله اذا جمعه فاكاله اجمع

« و يحنون المال حيا حيا » اى - كسر امر طافه يقال حم الماء فى الحوص
 اذا اجمع فيه و كبر

« كالا » اى ما سمعى ان يكون الامر هكذا و قال مقابل اى - لا يفعلون ما
 امروا به فى النسم و فى المسكين ثم احبر عن بلههم على ما سلف منهم حس لا ينعهم
 فقال عر من فابل

« اذا دك الارض دكاً » مر بعد مر و كسر كل سىء على طهرها من حل
 و بناء و سحر فلم يبق على طهرها سىء قال الرحاح « دك » رلزل قوله
 « و حة رثك و الملك صفا صفا » هذا كقول « هل ينظرون الا ان ياتهم الله
 فى ظلل من العمام و الملائكة صفا صفا » اى - نصف الملائكة صفوا كصفو اهل
 الدنيا قبل اهل كل سما صف على حد فمكون سبعة صفو قوله

« و حى يومئذ نجهم » قال عبد الله بن مسعود و مقابل فى هذا الآنه يعاد
 حهم سبعين الف رمام كل رمام يد سبعين الف ملك لها يعط و ررحى نصب على
 سار العرس روى فلان اراهم ملك مغرب و لا مى مرسل الا حمار كسه يعول نفسى نفسى،
 و نسا (ص) يعول امى امى « يومئذ » يعنى يوم يأت « نجهم » يد كرا لاسان

اى - مدكر ما احبره في الدنيا فسمعط ' واتي له الدكرى ' اى - ' اتي ' سمع ذلك ومن اس له النوبه قال الرجاج بطهر النوبه ومن اس له النوبه ولس مدار الكلف

' نقول نالسي قدم لحوي ' اى - ' قدم ' من الاعمال الصالحه ' لحوي ' بعد موى

' قومند لاعدب عد به احد ' فرا الكساي وبعقوب ' لاعدب ' و ' لانيوب ' سمح الدال رالماء على معنى ' لاعدب ' ' احد ' في الدنيا كما ' بعدب ' هو في الآخر

' ولانيوب ' مل وناى الله ' احد ' ' قومند ' وفل هو رحل بعسه وهو امه بن حلف ، معنى ' لاعدب ' كعداب هذا الكافر ' احد ' ' ولا نوب ' كوفاه ' احد ' وعلى هد العراء الهاء الاولى ' والناسه راحمان الى الانسان وفرا الآحرون بكسر الدال والنا ، ومعنا ' لا ' ' احد ' في الدنيا ' بعدب ' مل ' بعدب ' الله ذلك اليوم و ' لا ' ' احد ' في الدنيا ' نوب ' مل ' وفاه ' للكافر ذلك اليوم وسحور ان يكون معنا ' لاعدب ' عذاب الله ' احد ' اى - ' لا ' سولي ' عدانه ' عر فهو الذى سولي بعدب الكفار ووسعهم معسه من عران كلهما الى عر فكون فيه رناد في الهويل وسحور ان يكون ذلك في بعض اوقابهم وعلى هد العراء الهاء الاولى ' والناسه راحمان الى الله وبروى ان انا عمرو رحع في آخر عمر الى عراء من قرأ سمح الدال والماء وفل هي عراء النى (ص) فوله

' نا بها النفس المظمنه اى - المظمنه بالله وبالا مان من فوله ' الدس آموا ويطمن فلوهم بذكر الله ' وفل اطما ب نالسى من الملا نكه ، من فوله ' واسروا بالحنه ' وفل اطما ب اذا اوسب كتابها سمعها قال الحسن ' النفس المظمنة ' المومنه الموفه الراصه بقضاء الله ، الآمه من عذاب الله وفل العل الساكين بسكسه النفس لايحاله سك قال نزل في حمرة بن عبد المطلب و احلفوا في وف هد المعاله فقال قوم فقال لها ذلك عند الموت ، فقال لها

« ارحمى الى » الله « راصية » بما اعطيت من المواب « مرصية » عنك اى الله عنك راص وقال الحسن اذا اراد الله فصها اطما ب الى الله ورصت عن الله ورصى الله عنها وقال عبد الله بن عمرو اذا بو فى العبد المومن ، ارسل الله عز وجل ملكا وس ارسل اليه سبحانه من الجنة ، فقال لها ارحمى « انبها النفس المظلمة » ارحمى « الى » روح وربحان ورب عنك راص فمخرج كاطب ربح مسك وحد احد فى ايمه والملائكة على ارجاء السما يقولون قد جاء من الارض روح طيبه ونسمة طيبه فلا تمرينات الا فصح لها ولا تملك الاصلى عليها حتى وبى بها الرحمن فمسجد بم فقال لميكائيل « اذهب بهد فاجعلها مع انفس المومنين » ثم يومر فوسع عليه فر سبعين دراعا عرصه وسبعين دراعاً طوله وبسندله فيه الريحان ان كان معه سىء من القرآن كما نور وان لم يكن جعل له ور ميل الشمس فى فر ويكون ميله ميل العروس تمام فلا وقطا لاحبا هله اله واذا وفى الكافر ارسل الله اليه ملكا وس ارسل قطعه من بحاديس واحسن من كل حسن ، فقال « انبها النفس » الحسنة ارحمى « الى » ههم وعذاب الم ورب عنك عصا وقال ابو صالح فى قوله « ارحمى الى ربك راصية مرصية » قال هذا عند حروجه من الدنيا فاذا كان يوم القيامة قيل

« فادخلنى فى عبادى » و ادخلنى حسي ، و قال آخرون اما يقال لها ذلك عبد المعب قال ابن عباس الخطا لروح المومن نامرها الله بالرجوع الى الحسد فيكون قوله « الى ربك » اى - « الى » امر « ربك » ، و قيل « الى ربك » اى - « الى » بدن صاحبك فسمى ذلك ربنا كما يقال رب الدار ورب الدابة « فادخلنى فى عبادى » اى - مع « عبادى » « حسي » و قيل « فى » حملة « عبادى » الصالحين مع القدس اقم الله عليهم من النسيب والصديقين والشهداء والصالحين و قيل « فى عبادى » اى - « فى » عبادى وطاعى فحدث الله كافا المصلو و قال بعض اهل الاسرار « نانبها النفس المظلمة » الى الدنيا « ارحمى » الى الله بركها والرجوع الى الله سلوك سبل الآخر وفى بعض التفسيرات هدا الآبه براب فى حسب بن عدى الذى صلبه اهل مكة وجعلوا وجهه الى المدينه فقال

اللهم ان كان لي عندك حسر فحول وجهي نحو قلبك ، فحول الله وجهه نحو الفيله من
 عمر ان يحوله احد، فلم يسطع احدٌ ان يحوله و قل رب في عثمان بن عفان بن
 ابيه سمعت سهدا مظلوما و قال سعد بن حنبل ما اني عافس بالطائف فشهدت
 حماره فحآء طائر لم ير على حلقه فدخل بيته ثم لم يخرج منه فلما دفن بلس
 هدا الآت به على سمر القمر لا يرى من نالها

« يا ايها النفس المظلمة » ارحمني الي ربك راضيه مرصاة « فادخلي
 في عبادي » « وادخلي حسي »

السورة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمه مسعه لس سمو الى
 فهما كل خاطر فحاطر عن عاطر عن علم حقيقه مفاسر، كلمه عرير من ذكرها
 عرلسانه و من صحها امير حسانه قدر « بسم الله » كسى داند كه دلى صافى
 دارد و در دل ناد گارا آهوى دارد، صاحب سسه ارلوع علب باكدارد، بظر الله بس
 حسم حوس دارد، حلوب «و هو معكم» نفس بكن نعن خود گرداند، عن ممدارى
 و هسارى سود، نا حون نام او گويد طمطنه حروف سمعها ميرسد و علعله عسو
 بجانها مى بود قوله تعالى

« والفجر » حليل و حمار خداوند كرد كار سو كند ناد مكند بمصوغات
 و افعال خود و او راحل حلاله رسد و ار خداوندى وى سرد كه اگر حواهد سو كند
 مدام خود ناد كند حسانكه « فورك لسلهم » « فورك السماء والارض انه
 لحن » و اگر حواهد صفات خود ناد كند كموله « و والمران المتحد » « من
 والمران دى الدكر » را اگر حواهد بافعال خود ناد كند كموله « والفجر و ثمال عسر »
 اين را تفسير هاسب از افعال مفسران، مگويد نام محرم كه اول سالس نام
 دى الحجه كه ما حج و ربارسب، نام در آدنه كه حج درو ساسب، نام همه

رور در همه سال که وفات معاجات دوسانست و سابع حلول عارفانست، بنام دل دوسان که محل نظر خداوند جهانست، بروسائی صحیح معرف که آسایس مومنانست و وراحت اسان اراست

« و لئال عسر، سبهای دهئدی الحجه که رور عرفت در آست، سبهای دهه محرم که عاسورا آخر آست، سبهای دهه آخر رمضان که سب قدر نعمه آست سبهای دهه نیمه شعبان که سب براب با آست، سبهای دهه موسی که «وابمماها بعسر» بیان آست و معاجات موسی ناحق حاصل آست

« و التمتع بحمله حلول عالم که همه حرف آفرید دوان دوان فرین نکند نگرنا صد نکند نگر، حنا که نرینه و مادینه رور و سب بور و طلب، آسمان و زمین بروبحر، سمن و قمر حن و انس طابع و معصیت سعادت و سعادوت عرو دل، قدر و عجز، فوب و ضعف علم و جهل، حیات و ممات، صفات خلق حین آفریند با صد آفرید و حرف نکند نگر آفرید، با صفات آفرید کار نماد، که عرس بی دل است و قدر بی عجز و فوب بی ضعف، و علم بی جهل و حیات بی موت، و نباتی فنا بسا و «وئر» است نکنا و تکافه دیگر همه سماع اند حرف نکند نگر ساحه قومی علماء گفتند «سمع» کو صفات و کو مروه، و «وئر» خانه کعبه «سمع» مسجد حرام است و مسجد مدینه و «وئر» مسجد اقصی «سمع» رور و سب است حرف نکند نگر، «وئر» رور فضا است که آن راست نیست «سمع» نفس و روح است، امر و فرین نکند نگر «وئر» روح ناسد فردا که از فالت خدا سود «سمع» ارادت است و سب «وئر» هم است عرب و سکس «سمع» راه است و عابد فرین نکند نگر، «وئر» رید است مرد نه رودی فرین وی حدین^(۱)

فرید عن الحلان فی کذل بلد اذا عظم المطلوب فل المساعد

حلیل صلوات الله علیه دعوی مریدی کرد گفت «و اعبر لکم و ما ندعون من دون الله و ادعوا ربی فاهم عدوئی الارب العالمین» انی و جهت و جهی، الآ به

هر کجا در عالم فرسهای بود، با سوندی ار همه برآورد، آوار بر آورد که «انی
 داهبُ الی رتی سهدن» یعنی باوی بماند و ندانست که المکاتب عند مانی عاصه در هم
 گوسه دل وی برودند معلول شد ندآمد که «قرینه لی فرمانا ای اتر اهنم اگر دعوی
 مریدی منکی مرید ناند که «ویر» بود فرسه ندارد، بها بود، بهارود، اس
 فرزند فرسه بواسط او را از دل رو کس، بریان د نامریدی صادق ناسی و
 گفته اند سان صدق ارادب آتست که ارسن حوس بر حرد وود خود ابود
 انگارد حسانکه آن پیر طریق گفت

آلهی بود من بر من ناوان است بونگار بود خود بر من نانا آلهی معصب
 من بر من گرائست بورد خود خود بر من ناران، آلهی حرم من بر حلم بود بهاست
 ودرد عفو خود بر من گسرا و گفته اند ارادب مرید حواس و سب و در را
 بردن، و حواس مردار حاسب وی حرد و حاسب او ار ساحب حرد با سماسد
 بحرد و نا بحرد بخواهد، و نا بخواهد بگوید اس همه منازل عودب اند و مراحل
 عبادت مرید چون اس منازل نار برد مطلوب او حمله طالب او گردد ارعب اس
 ندانجان وی رسد که «نا انھا النفس المظتمنه» «ارحی الی ربك راضه مرصه»
 سصد و سب بطر از ملکوب قدس مآند و نا هر طری اس نفاضا مرود که
 «ارحی» هورگا آن نامد که نارآنی و ناماساری؟ وف مآند که ماراناسی؟

ای نار هوا گرفته نارآی و مرو کر رسته بو سری در انگب مسب
 و ربهها که حوآنی ار را دنا نمایی که قدمب بو حل و رسود، و ار را نفس
 نمایی که مانری بر درگا ما دل رانار است بر هم حرد دیگر را را سب رانار است
 بر رگی را برسند که را حو حوسب؟ گفت قدم در قدم سب امدل
 در دل اسب رجان در جان رجان رواندرگا رسی بدل رو نا بسنگا آمی
 حو صدیقان مآلودند و ران ر ساحبند

حریحان رفس در بر لك قدم رانار است

« **بانتها النفس المطمئنه** » حوسا رورا که اس نفس سکمند و اس مرع
 نار داسه را مارحواشد و اس رسم و آس حاکمان ار را مهربان بردارند **سبطان**
 بوسنه در صورت آدمب سرون سود و حوهر ملک جهر جمال سماند و دسمن ار
 دوست خدا سود عربرا گمان مر که **عزرائیل** را فرسند نا برا نگرداند ار آنجه
 بو در آئی او عساوت انسانب ار روی دل برکشد و بداع نگا کند ، اگر نسان
 معرف در آن داع بدگی سمد بحرمت ار گردد و گوید مرا درس معدن بصرف
 بسب که بصاع حقّ اسب ، و گوید **نار العر** مرا در هر آن بسب که در آن بصرف
 کسم اس مرد ار آنحمله ناسد که **فرآن محمد** حرمی دهد که « **الله** یوفی الانیس
 حسن موها » عربرا نگرنا ار آن حمله ناسی که **عزرائیل** را تنگ آید ار خان
 سدن و لابل ار آن قوم ناسی که **عزرائیل** را مارای آن ناسد که بحصر خان بو
 درسود

بررگی را برسندید که حایها درس را حق و ف نرع حون بود ؟ - کف
 حون صندها در دام آو بجه و صناد نا کارد نسد ر سروی رسد ^۱ - کفند حون
 بحق رسد حون بود ؟ - کف حون صد ار **فراک** در آو بجه ^۱
 ای دروس اگر روری صد دام وی سوی و کسه را وی گردی عرب عرب
 که حر بر کمر عرس محبت نسد « **من احبني فله ومن قبله فاناديه** »
 دندی ملکی که دس دروس گرف آنکه مواحب در ر حوس گرف
 آنکه بولی و صاحب حسن گرف آنکا کسب و کسه رامس گرف ^۱

۹۰ = سورة البلد - المكية

النونة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «لا» بحساس که مسر کان و مسکراں مت مسکومند «أقم بهذا البلد (۱)»

سو کنید مسخوړم ناس سهر مکه

«وابحل بهذا البلد (۲)» و و دسب در کساد ای درین سهر

«ووالدوما ولد (۳)» وهر راسد و راد و ناراسد

«لقد خلقنا الانسان» سافر یدیم مردم را «فی کمد (۴)» در ربح و سحی

بر کار اسما

«ايحسب» می ندارد او «ان لی بقدر علیه احد (۵)» که کس نا او نرساند

«بقول» مگوید «اهلك ما لائذا (۶)» در دسمی محمد مال فراوان

رهم نفعه کردم

«ايحسب ان لم يره احد (۷)» می ندارد که الله را نمی دید که نفعه مکرد

«انهم يجعل له عسس (۸)» نه او را دو حسم بنا آوردیم؟

«ولسانا وسمس (۹)» ورنانی گونا و دول؟

«وهذنا هالحدین (۱۰)» ورا مودیه او را بدو را؟

«فلا افتحم العصه (۱۱)» سر حوسس را در آن عصه نمکند اسب؟

«وما أدركك العقه (۱۲)» وجه ذاتی تو که آن عصه صراط حسب؟

«فاب رقه (۱۳)» سب بحاب او آن عصه کسادن کردنی اسب

«واطعاه في يوم ذي مسعة (۱۴)» با طعام دادن در روزی نا کرسکی

«نسما دأمره (۱۵)» خاصه بسمی که حوساوند بود

«او ممکن است داوریه (۱۶) نادروسی که در حال افاد^۱ ود
 «ثم کان من الدنن امثوا» یا آنکه از گروندگان ود «وواصوا
 بالنصر» و یکدیگر را سکنایی اندر می کنند «وواصوا بالمرحمة (۱۷) و
 یکدیگر را بخشودن و صب می کنند

«اولئك اصحاب المیمه (۱۸)» اسامند اصحاب راست دست یا من و نابر کب
 «والدین کفرُوا نانا» و اسان که کافر شدند سحان ما «هم اصحاب
 المیمه ۱۹» اسامند اصحاب حب دست رحوسن سوم «عليهم نارٌ موصدة (۲۰)
 بر اسان طبعی و سید و سرور افکنده^۲ آتشی ناهه

الموتة الثانية

این سوو: نسبت آتسب هسناد و دو کلمه سمصدوسی حرف حمله به مکه
 فرو آمد و درین سوو هج تاسع و مسووح سب و در حرانی کعب اسب از
 مصطمی (ص) که کعب هر که این سوو بر خواند الله تعالی او را ورور و ساجر
 اوعصب خوش امن کند و فله

«لا اقم» اعلم ان «لا» لسب لبعی القسم انما هی کقول العرب لا والله
 ما فعلت کذا، لا والله لا فعل کذا فمكون ما کذا القسم و قبل ان بهاصله ای -
 «اقم بهذا البلد»، و قبل انما هی رد لکلام من انکر اللعب و الحرا فایها وان
 کات رأس السور، فالقرآن متصل معه بعض و قال بعض المعربين فی الکلام هم
 الاستفهام مصرر و المقدر «لا اقم بهذا البلد» «وان حل بهذا البلد»
 مع علوسانک

«ان حل» ای - حال تارل وه ای - لمزولک وه «اقم» به و «هدا»
 سسه علی سرف السی (ص) و قبل «ان حل بهذا البلد» ای - «ان» حلال
 «بهذا البلد» بصح وه مانرید من العمل والا سر لس عليك ما علی الناس وه من

الام نعال رجل «حلّ» وحلال ومحلّ، كما نعال رجل حرم وحرام ومحرم، وجمع الحرام حُرُمُ فال الله عروحل «وانم حرم» وكان رسول الله (ص) دخل مكة يوم فتح مكة محلا واحلّ له ساعه من بهار حتى قيل من ساء واسر من ساء وقيل ابن حنبل وهو معلق باسار الكعبة وكذلك قيل مقدس في صيانة وعبرهما، فاحلّ دماء قوم و حرم دماء قوم و حرم دار ابني صفات، فقال من دخل دار ابني صفيان فهو آمن اي - «حلّ» لك ان تفعل ذلك فاما عرك فلا يحلّ له ذلك اصلا وقيل معنا «وانب» في «حل» متا صعب في «هذا البلد» فال (ص) «ان الله حرم مكة يوم خلق السموات والارض لم يحل لاحد فلي ولا يحل لاحد بعدى وانما احلّ لي ساعه من بهار فهي حرام بحرمه الله الى يوم القامة» والمعنى ان الله عروحل لما اقم بمكة دل ذلك على عظم قدرها مع حرمها فوعده الله (ص) انه يحلّها له حتى يعادل فيها وان يعسها على يد فهذا وعد من الله عروحل بان يحلّها له وقال شرحبيل بن سعد معنى قوله «وانب حل بهذا البلد» قال بحر موان يقولوا بها صدا او يعصدا وبها سحر ويسمحلّون احرا حك وقيلك

«ووالد وما ولد» معنى آدم ودرسه و«ما» بمعنى من كفوله «والسما» وما سماها اي - ومن سماها وقيل معنا وكل «والد» و مرلود من جمع الحل، وقيل «ووالد» معنى الذي ولد، «وما ولد» معنى العافر الى لاند و «ما» على هذا القول بمعنى النعي

«لقد حلصنا الانسان في كبد» هذا حواب القسم والمراد بالانسان هو آدم كلهم «في كبد» معنى في سد ومعناه نكاد سداند الدنيا ونعاسي سداند الآخر ولا نعاسي احد ما نعاسي هو فال عطا عن ابن عباس «في كبد» اي - في سد خلق حمله و ولادته ورساعه وفضاه ومعناه وحسانه ومونه لم يحلوا الله خلق نكاد ما نكاد ان آدم وهو مع ذلك لصعب الخلق وقيل «في» بمعنى اللام اي خلق للكبد وهو العبد وقال مجاهد وعكرمة و الصالح «معناه خلق منصبا معدل العامة وكل شيء خلق فانه» بمعنى مكنها ولا يسمى منصبا الا الانسان، والكبد الاسواء والاسقامه

وقال ابن كيسان منبصاً رأسه في بطن امه ، فادا ادن الله في حروجه انقلب رأسه الى رحلى امه وقال مقابل « في كبد » - اي - « في » فوّ برل في اي الاسدين واسمه اسيدن كبدته من حمح و كان سدندافونا بصع الاديم العكاطي بحب قدمه فمقول من ار النبي عمه ، فله كذا وكذا ، فلا بظاوان سرع من بحب قدمه الا قطعاً ومعنى موضع قدمه وقيل معنا مصتعا لما بعنه مسعلا بمالابنه

« انحبس » بمعنى انا الاسدين من فوبه و بطسه « ان لي بقدر عليه احد » اي - بطن من سدبه « ان » لا بقدر « عليه » الله الم يعلم ذلك السمي ان من خلق له العو هواوي^١ منه

« بقول اهلك » اي - انفع « مالا لدا » اي - كسرا في عداو محمد (ص) اللبد الكسر الذي براكب بعنه على بعض ، يقال بلبد الشيء اذا كسر واجمع ومعه اللبد وكان الرجل كادبا مسوفا في دعوا انه انفع « مالا » في عداو النبي (ص) فقال تعالى

« انحبس ان لم تره احد » الاحد هو الله عروحل ، والمعنى ابطن ان الله « لم تره » ولا ساله عن ماله من ابن كسبه وفي اي سيء انفعه روى مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) لا يرول فدما العبد يوم القامه حتى سال عن اربع عن عمر فما افما وعن ماله من ابن كسبه و فما انفعه ، وعن علمه مادا عمل فيه وعن حننا اهل السب ثم عدد نعمه عليه وعلى^١ عسر من حلقه فقال

« اثم تجعل له عيس » بصريهما

« ولما نا » بصريه عفا في صمير ، « وسفيس » بصريهما بصور قال الله تعالى « نحن فعلنا به ذلك ونحن نهدر على ان نعمه و نجعي عليه ما علمه » وجاء في الحديث ان الله عروحل يقول ابن آدم « ان نارئك لسانك فما حرمب عليك فهد اعنك عليه بطميس فاطيق ، و ان نارئك بصرك الى بعض ما حرمب عليك فهد اعنك عليه بطميس فاطيق و ان نارئك فركك الى ما حرمب عليك فهد اعنك عليه بطميس فاطيق فوله

«وهديناه المتحدين» قال أكثر المفسرين بمعنى طريق الحبر وطريق السر
المفصّل إلى الجنة والنار، كقوله «أنا هدينا السبل أمانا كرا وأمانا كورا»، وقال
محمد بن كعب عن أبي عيسى «وهديناه المتحدين» قال الندس سقط من أمه
وسبّ إلى الندس، والمحد طريق في ارتفاع

«فلا اقتحم العقبة» لا «هاها» بمعنى لم أي - هذا الكافر لم يعجم
«العقبة» ههنا ما أتى من ماله في عداو النبي (ص) على رعيه أفعه لأفحام العقه
بمعنى لمحاو الصراط والأفحام الدحول في الأمر الشديد والمحاو له يصعبه قال
كعب الأحبار «العقبة» سبعون ميلا من الصراط والصراط حصر جهنم درعه بلاه آلاف
دراع وهو أحد من السيف، العذراع منه صعود والهبوط والعسواء «يوقف عليه الحلق
ويحاسبون وفي بعض الروايات «ومن الناس من يمر عليه كالنور الحاطف ومنهم من
يمرّ عليه كالريح العاصف» ومنهم من يمرّ عليه كالغارس ومنهم من يمرّ عليه كالرحل
بعدر، ومنهم من يمر كالرحل بسر، ومنهم من يرحف رحفا، ومنهم الرألون والزّالان
ومنهم من يكرّس في النار، وأفحامه على المومن كما سبّ صلبه العصر إلى الصاء»
وقال قتادة ذكر العقبة هاهنا مثل صر به الله تعالى لمجاهد العس والهوى والسقطان
في أعمال البر فعمله كالأذى سكلّف صعود العقبة يقول لم يحمل على نفسه المسمة
بمعنى الرفه والاطعام وفل معنى الآنه ههنا أتى ماله في فكّ الرفات واطعام
السبعان لمحاو بهما «العقبة» فسكون حبرا له من أفعه على عداو النبي (ص)

«وما أدرك ما العقبة» هذا يعظم لها ويعجم لسانها

«فك رقة» هذا يفسر سب البها من العقه فرائ كثير وأنوع عمرو و

الكسائي «فك» يفتح الكاف «رقة» بالصب

«أو اطعم» يفتح الهمز والميم على الماضي ورا الماقون «فك» بضم
الكاف «رقة» بالحر أو اطعام على المصدر وأراد بفكّ الرقه أعاقها إطلاها، ومن
أعنى «رقة» كآب فداء من النار روى أبو هريرة قال سمعت رسول الله (ص)
يقول «من أعنى «رقة» مومنه أعنى الله بكل عصى منه عصا من النار حتى يعنى

فرحه بفرحه» وجاء اعزائي الى رسول الله^ﷺ (ص) فقال نارسول الله اعلمنى عملا بدخلنى الجنة قال «اعنى السمعة و«فك» الرقة» - قال اولساوا احدا - قال «لا عنى السمعة عن بقرء بعصها و«فك» الرقة ان يمس فى بينها» فعلى هذا «فك» الرقة الاعانه فى مال الكسائه وقل «فك رقه» من الذنوب نالونه

«او اطعام فى يومى مسعة» اى «فى» رمان فحط وحوو

«سما دامقره» اى - «دا» فراه فى السب

«او مسكنا دا مربه» فدلصق بالراب من قمر وصر وقل «دا» عال

لا مال له فصل اطعام النسم والمسكس على اطعام عبر هما فى المبنوه يقول رب فلان يرب ربا ومربه اذا افقر ومنه يرب بداله وانرب فلان اذا اسعنى

«ثم كان من الدين آصوا» «ثم» هاهنا معنى مع كعوله «بعد ذلك رسم» يعنى اذا فعل هدا الاساء وهو مومس، اى - ان هدا الاعمال لا يعمل من احدا الا اذا كان مومسا وقل ثم يعنى الواو «وواصوا» اى - اوصى بعضهم بعضا «بالصر» على فراص الله او امر و الصر عن اركان المحرمات «وواصوا بالرحمة» نان برو للصر والمسكس نالانعام عليهما وقل «وواصوا» نالآخر لانهما دارالرحمة

«اولئك» اى - الموصوفون بهذا الصفات «اصحاب المسمه» ناحدون نحو النسم الى الجنة ويوبون كسهم ناسماتهم وهم المعاصى على انفسهم

«واؤلذين كفروا باناسنا» بمحمد والقرآن «هم اصحاب المسمه» ناحدون

نحو السمال الى النار ويوبون كسهم سمالهم وهم المسائم على انفسهم

«عليهم نار موصده» اى - مطغه اعلم عليهم اوانها فلا يخرج منها عم

ولا بدخل فيها روح قرأ ابو عمرو و حمرة وحمص «موصدة الهمرهاها» وفى الهمر وفرا الآحرون بلاهمر وهما العيان يقال اصدت النار واوصدته اذا اعلمه واطمعه وقل معنى الهمر المطغه وعبر الهمر المعلقه

الوۃ الثالثة

فوله تعالى 'بسم الله الرحمن الرحيم' ام ملکی کہ ار کھی مر کر عرا کرد
 وار دودی فہ حصر اکرد سواہد فدر در خطہ فطرب سدا کرد، ار بار ای کوسب
 ربان گونا کرد، ار بار ای سہ جسم سا کرد، وار بار ای حوں دل دافا کرد عاصی
 را بطلب خود آسا کرد حایہای دوسان از سوو خود سدا کرد، ہرحہ
 کرد بحلال و کربا کپرد از حملہ حلاب سدا ای را خدا کرد، نام او
 محمد مصطفی کرد، او را کان کرم و وفا کرد، معدن صدق و صفا کرد فاعد خود
 و سعا کرد، قابون خلق و حنا کرد، ماہ نور و صا کرد، رب سدا و عفی کرد و
 از سرف و کرامت از ہمدگا اوسو گمدنا کرد کہ

'لا اقصم بهذا اللہ' و اب حل بهذا اللہ، ہر کر ادوسی^۱ بود سوسہ در
 حسن رضای او بود، نظر خود از وی باز نکرد ناوی راہا کند در سرف و در
 حصر کر و مراعات وی نہکداد در ہمع حال حدب و سلام از وی باز نکرد
 ہمدگا وی عرب دارد، بحان وی سو گند خورد خداوند کرم حنار، عرب و
 رحم حل حلالہ حناب این معنی حملہ آن رسول مکرم را وسد محرم را از رانی
 داس نا حنانا برا معلوم گردد کہ بدر گا عرب ہمہکس را آن مبرک و مرست
 نسب کہ اورا سب نسی کہ درسی احوال رضای او نگہ داس؛ 'ومن آتاء اللہ
 فسبح و اطراف المہار لعلک برسی'، د فہلہ رضای او گہ داس 'فلو لستک فہلہ
 برسیھا' سفاع در رضای اوسب 'ولسوف نعطیک ربک فرسی'، ہر کر اورا
 از نظر خود محجوب نکرد 'فانک ناعسا الذی براك حسن بقوم' راہا ناوی
 کہف 'فاوحی' الی عبد ما اوحی' در حواب و درسداری در سرف و در حصر اورا
 کہ داس 'واللہ بعصمک من الناس' احوال او ہمہ کفاب کرد 'السناہ نکاف
 عبد' در ہمع حال وحی ارو منقطع نہکرا سد در حواب بود کہ وحی آمد 'نا

ایها المدبر، بر مرکوب بود که وحی آمد «الیوم اکملت لکم دینکم» در راه عراب بود که وحی آمد که «اینها رنکم ان رلرله الساعه سیء عظیم» ارنگه سرون آمد بود که وحی آمد «ان الادی فرص علیک العرا ان لراذک الی معاد» در عراب بود که اورا حلو کرد «نابی اسنادهما فی العار» در اندو بود که وحی آمد «ولقد تعلم انک تصی صدرك» در سادی بود که وحی آمد «انا فمحنا لك فمحنا ممسا» در حصر فاب فوسس ود که می واسطه اس خطاب مبرف که «آمن الرسول» از عربی وی بود که کا قسم بحان وی ناد مسکر د که «لعمرك» وکا بعد مگا ویرولگا وی سو گند ناد می کرد که «لا اقسم بهذا البلد» علی الحمله در فران چهار هرا ر حای نام وی رد و دکر وی کرد بعضی معر یس و بعضی مصر یح

«لقد خلقنا الانسان فی کمد» حواب قسم اسب و بر قول مجاهد و عکرمه و صحاک معنی «کمد» اسوا و اسمعاب اسب رب العالمین متب مسهد بر آدمی که براقد و نالای راسب ادم و حلف و صورت نسکو دادم و باعصای طاهر و صفات باطن ماراسم سگر که نطفه مهس در آن قرار مکن بجه رساندم؟ بعلم قدر حون نگاسم؟ هر عسوی را حلمی و رفعی دادم، سانی بحسم، گفمار بریان، سماع مگوس، گرفس بسب خدمت به نای

چون صورت یوب بگازند بکسمر حون فامب یوسرو نکازند بکسور! مسکن آدمی بدعهد باسنان که فردا سگر این نعمت از وی در خواهند و گزارد حق این بکرم که «ولقد کرما بی آدم» از وی طلب کمد! گویند ای حواحه ای که اما سهای ما عمری بداسی اگر آراسه نار بفرسی ناری نا کاسه بازرسان در حراسب که «الفرح اینه والعین امانه والادب امانه والبدامانه والرحل امانه ولا امان لمن لا امانه له» اورا گویند مادودند موسر دیم ناک بوسطرهای ناناک ملطخ^(۱) کردی نا آمار بعدس از وی بر حاسب و حسب سد اکمون معجواهی که دیندار مقدس ما سطر حوس بی؟ ههاب ههاب! ما نا کم و نا کابر اناک ساد «الطیبات

للطیس « دو سمع دادیم برا نار آن دو حرمه ساری و درهای آثار وحی درو نیمه
 کمی و امروز بار ساری نو آن را محال دروع سمدن ساحی و را گذر اصواب
 حسمه کردی، و ندای ما ناك است حر سماع ناك تسود امروز يكدام گوس حدب
 ما حواهی سند؟ رانی دادیم برا نا ما راز گویی در حلوب و هر آن حواهی در عداد
 و صدی دروی فرو آری و بادوسان ما سخن گویی بو خود ریان را ساط عیب ساحی
 و روز نامه حدل و دیوان حصومب کردی نو امروز يكدام ریان حدب ما حواهی کرد؟
 معلسا که بویی چه عذر حواهی آورد؟ بعد از این حشر که سو رسند ان الله عز وجل
 يقول « ان نار عك لسانك فما حرم عليك فعدا عيك عليه بطمیس فاطم و ان
 نار عك بصرك الی بعض ما حرم عليك فعدا عيك عليه بطمیس فاطم و ان
 نار عك فركك الی ما حرم عليك فعدا عيك عليه بطمیس فاطم، مسلمانان سدار
 ناسد و هسار که « فلا فحجم العقبه » در بس اس، ناده فنامب و عصاب صراط
 هفما د منزل بر حشر دورح نار بکر از موی و سر بر ار سمسر می ناید گداس و
 گداسن این عصاب بر کسی آسان بود که برد ای از بند بندگی محلوب آزاد کند
 و کردن حوس از بند معاصی رها کند و در روزگار فحط دروس گرسه را طعام
 دهد و سم بی بند را دسب سقمب بر سر بهد و نواحب کند انست سب فحات از
 عصاب و رسدن بدر حاب حباب والله ولی الیافان الصالحان

۹۱ = سورة الشمس = مکیه

نوة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند فراح بحساس مهران
 «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» (۱) و آفتاب و برافس آن
 «وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا» (۲) و بما که بر می خورسد اسمد
 «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا» (۳) و روز که زمین بندا کند [و نازکی ناز برد]
 «وَاللَّيْلُ إِذَا بَغَّسَهَا» (۴) «و سب که آفتاب بسود [و در زمین بحد]
 «وَالسَّمَاءُ وَمَا بَيْنَهَا» (۵) «و آسمان و ناو که آنرا بر آورد
 «وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّيْنَهَا» (۶) «و بر زمین و ناو که آنرا بکسرانند
 «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا» (۷) «و بمردم و ناو که آفرینش اورا بس کرد
 «فَالْهَمِهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۸) و در دل او ساحت نهاد نایب نایب ندی حوس

وسکی حوس

«فَدَاوَلِحْ مِنْ رَكْبَتِهَا» (۹) «مرور آمد و رسته آنکس که بن حوس ناصلاح

آورد و هری کرد

«وَفَدَحَاتٍ مِنْ دَسَّهَا» (۱۰) «و نا بس ماند و بومند آمد او که بن حوس فرو

مانه کرد و کم نام

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَيْهَا» (۱۱) «دروع رن گرفت نمود بمعاصر حوس را

بوی اندامی^(۱) حوس و مانا کی حوس

«أَدَايَعَتْ أَشْقَاهَا» (۱۲) «آنکه که بحاس آن بدیغ براسان

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ» اسانرا کم بمعاصر خدای «بَاغِ اللَّهُ وَشَقَّيْنَهَا» (۱۳)

نارسد^(۲) و کندارید سر خدای را و آسحوراو

(۱) وی اندامی بی اندامی

(۲) نارسد مار سوند

«فَكَذَّبُوهُ» دروغ در گرفتند امر را «فَعَقَرُوهَا» نکستند او را و می‌زدند
 «فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» در سراسر اسان بوسند و بر سر اسان فرو هس عذاب
 خداوند اسان بکنا اسان «فَقَوَّيْهَا» (۱۴) اسانرا ما رمن بکسان کرد
 «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (۱۵) [بحاسب آن بدبخت بر اسان] و از سر انجام کرد
 حوس نرسد

وَالثَّانِيَةِ

این سور دوسب و جهل حرفسب، سخاه کلمه و نازد آبه، حمله به مکه
 وروآمدودرین سور هج ناسح و مسح نسب و فی الحرج عن ابي بن کعب قال
 رسول الله (ص) من قرأ سور «وَالشَّمْسِ» وکاما بصدق بکل سی طلعت علیه الشمس
 والقمر فوله

«وَالشَّمْسِ وَصُحُفُهَا» ای - اسرافها ادا اربعه وبلو عها «صُحُفِ» النهار وقل
 المراد به النهار کله «وَالشَّمْسِ» سراج النهار لمروله «وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاحًا» وقل
 «صُحُفِ» حن بطلع «الشَّمْسِ» فصعو سوعها وقل مقابل «صُحُفُهَا» ای - حرها
 کفوله فی سور طه «وَلَا صُحُفِ» ای - لا بود بک الحر

«وَالْقَمَرِ اِذَا لَبَّاهَا» ای - معها «وَالْقَمَرِ» ببلود الشمس «لِلَّهِ الْهَالِ لَبَّاهُ»
 «الشَّمْسِ» و بعرب «القمر» بمعها، يقال هذا بلو هذا، ای - ناعه ويطر قال
 الراحاح لِّلله الذر ببلوها فی الاضاء والوراکامل

«وَالنَّهَارِ اِذَا جَلَّاهَا» الهاء راحهه الی الارض، ای - «جَلَّى» الارض اوالی «الشَّمْسِ»
 ای - «جَلَّى» «الشَّمْسِ» و کسها ناصا بها و ذلك لان «الشَّمْسِ» انما بستر ادا
 اسط «النهار» وقل الهاء کانه عن الکلمه فان لم بحر کما ذکر لان معها
 معروف

«وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشَاهَا» ای - بعس الشمس حن بعث مظلم الآفاق وقل
 «بَعِی» الارض بالظلمه

«والنما وما نسها» اي - ومن «نسها» و هو الله عز وجل ، وما بمعنى من
كقوله تعالى « فانكحوا ما طاب لكم » اي - من طاب لكم وكان عند الله بزيير
يقول للزعد سبحانه ما سبحانه

«والارض وما طحيها» اي - ومن سطها

«ونفس وما سويها» اي - «سوي» حلقها و ركبتها فسوي البدن والرحلن
وسائر الاعضا فل اراده آدم (ع) ، وقيل هو عام اراد جميع الانس والجن
«فالتهمها فحورها ونقونها» اي - ش لها الحر والسر وعلمها الطاعة والمعصه

قال الزجاج معنى لالهام الوفق والحدلان ، اي - وفيها للامان والطاعة وحدلها
بالكفر والمعصه وهذا ان الله عز وجل خلق في المومن النقي وفي الكافر المحور -
وفي الحر الصحيح عن عمران بن حصص عن رجلين من مريه فالأ نارسل الله اراد
ما يعمل الناس بكبحون فيه اسيء فصي عليهم ومضى فيهم من قدر سوام فاما سيعملون؟
فقال «لا ندسي» فصي عليهم ويصدق ذلك في كتاب الله عز وجل «ونفس وما سويها»
«فالتهمها فحورها ونقونها» و عن حائر قال جاء سرافه بن مالك بن حميم
فقال نارسل الله اس لنا دسنا كانا حلقنا الآن فم العمل اليوم فاما حب به الافلام
وحر به المعادير او فاما سيعمل قال «ل فاما حب به الافلام وحر به المعادير»
قال فم العمل؟ - فقال «اعملوا فكل مسر لما خلقه»

«فدا فليح من دكها» هذا جواب القسم باويله لعد «افليح» لما طال الكلام
جعل طول الكلام عوضا من اللام و حذف والمعنى فارب وسعدت نفس «ركبها» الله
اي - اصلحها وطهرها من الذنوب وو فيها للطاعة

«وفدحاح من دسها» اي - حاب وحسب نفس اصلها الله وحسها من كل
حر وقال الحسن معا «فدا فليح من دكي» نفسه فاصلحها وحملها على طاعة الله
عز وجل

«وفدحاح من دسها» اي - حسر من «دسي» نفسه بمعصه الله اي -
احماها فكان العاصي بر كونه المعصه ابدا بحفي نفسه ويحمل ذكر واللسن ادا حفي

المكان والسر بمسهور المكان و«دسبها» اصله «دسها» من الدسس وهو احناء الشيء فاذل من سن البائس ناء جمعاً وكرهه للضعف وفي الحر عن ريد بن ارقم قال لا اقول لكم اما قال رسول الله (ص) لنا «اللهم اني اعوذ بك من العجز والكسل والحمل والحزن والهم وعذاب العسر اللهم آت نفسي «بقوتها» وركبها، ان حذر من «رغمها» ان ولها ومولها اللهم آتني اعوذ بك من علم لا ينفع ومن نفس لا تسع ومن قلب لا يجسع ومن دعوى لا تسبح لها»

«كذب يهود نطعونيها» اي بطعناتها وعدوانها وحر وجها عن طاعة الله - اي - الطعان حملهم على الكذب الواو منه معلونه عن الناء يقول طعى بطعن طعنانا و طعوى وفيل «نطعونيها» اي - بعدائها وهو اسم لذلك العذاب كعوله «فاما يهود فاهلوا بالطاعة» وفيل «نطعونيها» اي - ناحمها

«اد انعت اسمها» اي - نهض وفام «اسقها» لعن الباقه والانعتاب الاسراع في الطاعة للناس اي كدوا بالعذاب وكذبوا صالحاً لما «انعت اسقها» وهو قد ارنى سائف وكان رجلاً اسر ارنى قصراً وفيل كانا رجلين قد ارنى سائف ومصنع بن دهر

«فقال لهم» اي للعوام كلهم «رسول الله» معنى صالحاً (ع) «نافه الله وسقيها» اي - دروا «ناقة الله» ودرروا «سقيها» اي احذروا «ناقة الله» وسرها في يومها «فكذبوه» معنى صالحاً فما احذرهم بحلول العذاب «فكذبوها» معنى الباقه اسند الفعل اليهم جميعاً لانهم رسوا به «قدمدم عليهم ونهم» فال عطاو مقال اي دمر «عليهم ونهم» فاهلكهم واطبق عليهم العذاب والدمدمه اهلاك ناس اتصال بعول العرب دمعت على فلان لم بعول من المباله دمعت بالسديد لم بعول من سديد المباله دمدمت «بنهم» معنى بكذب الرسول وعمر الباقه «فوتها» اي «سوى» الدمدمه «عليهم» معنى عمهم بها فلم يعل منهم احد وفيل «سوى» يهود نالهلاك اي - ارنل بكرها وصعبرها «فسوى» سهم، وذلك لانهم كلهم رسوا بعمر الباقه فعمهم الله بالعقوبه فقال لم سعت قد ارنى حتى دامهم كلهم

«فَوَيْ» العذاب سبهم وقل «سوى» الارض بهم جعلهم عماء و همسا
 «ولایحای عقیسها» ورا ابن عامر و عاصم و حمزة و الکسانی «فلا یحای»
 بالفاء ای - «لایحای» الله عاقبه ماصع بهم و لایسالی و الععل لله سبحانه و قرا الباقون
 بالواو و العمل للاسعی و فی الکلام بعدم و باحر ای - «البعث اسقیها» «ولایحای
 عقیسها» و قل «لایحای» صالح «عقیس» ماصع الله بهم

الموتة الثالثة

فوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحیم» «بسم الله» کلمه سماعها بوح روحا
 لمن کان مساعدا لایمان و ذکرها بوح لوحا لمن کان بوصف النان ، فالروح من
 حود الاحسان ، واللوح من سهود السلطان و کل مصعب وله من الحق سبحانه نصب
 سام او که مصبوعات از قدرت او نسان مخلوقات از حکمت او نسان موحودات
 بروحود او برهان ، به معاور و نادب، نه منداول نقصان انس ناورد گانی دوسنان،
 و مهر او سادی خاودان سربس سحر اسب و ربا صاع و راسب نسمان خداوندی که در
 هر جای صنعی حتی دارد ، و در هر امری لطعی حتی دارد ، عقل و فهم آدمی عاخر
 از در باب آثار قدرت او ، دست و فکر آدمی هر گز برسد ندان حکمت او ، یکی
 اندسه کن درین آب و گل که چه نفس آمد از قلم بعد بر و صور او؟ نارد در قطعه مهین
 نظار کن که حسن هکمل حسامی و شخص انسانی و صورت رحمانی از آن قطعه
 حون ظاهر کسب قدرت او؟ انسب که رب العالمین کف در قرآن محمد کلام قدیم
 او «و نفس وما سوئتها» «فالهیمها فحورها و تقوئها» سحر آدمی که عر و
 سرف خود نمی ساسد و ازین قالب حاکی حر ناسمی و جسمی و رسمی را بمسرد
 و نمیداند که «کترهما بی آدم» چه سردارد؟ «حلفکم اطوارا» چه حکمت دارد؟
 «فی احسن بقوم» چه ناسب؟ و «صورکم فاحسن صورکم» چه عا سب؟ ای خوانمرد
 از نهاد انسانی و شخص آدمی تحسب در صورت او اندسه کن که رب العالمین از قطر
 آب ریخته چه صنع نمود ؟! نفسهای گوناگون حاصل شد بکن فکون اعشاء

مساکل، اسداد منمایل، هر یکی بمقدار حوس ساحه هر عسوی سوعی ارحمال
 آراسه، نه برحد او فروں، نه از قدر او کاسه هر یکی را صمی داده و در هر یکی
 قوی نهاد حواس دردماغ، بها درمسانی، جمال درمسی، سحر درحسم، ملاحظ
 درلب، صاحب در حد، کمال حسن درموی نه بدانکه صنایع در طابع سکون
 نا بدید در تصویر سیرین بر ا حیدین عراب و عجاب آفرید از قطر آب عاقل
 دربطار صبح است و عاقل در حواب خون بدید ظاهر بسان سواهند قدر نظر
 کردی، بدید باطن در لطافت حکمت بر نظر کن با دلایل محبت و آثار عباد
 سی! آدمیت عالم صورت است و دل عالم صفت آدمیت صدف دل است و دل صدف
 نقطه سر حمانکه احرام و احسام عالم در صورت آدمیت منحصر شد، آدمیت در صورت
 دل منحصر شد و دل در نقطه سر منحصر شد و سر بر طرف حدفا و ما ماند، گهی
 در فای^(۱) فاسد گهی در فای بفا خون در فای بود عین سور و نارسود خون در فای
 بود همه را و ارسود خون در فای بود گوید از من را بر کسب؟ خون در فای و
 گوید از من بر گو از کسب؟!

گاهی که بطلب خود افند نظرم گویم که من از هر چه بعالم برم!
 خون از صفت حوسس اندر گذرم از عین همی بحوسس در نگرم!!

۱- فای نکسر بحوسس بسکا فراح سرای سرح و ترجمه فاموس

۹۶ - سورة الليل - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم خداوند فراح بحسان مهربان
 «والليل اذا بعسى» (۱) سب که در سر جهانان در آمد
 «والنهار اذا جلی» (۲) و برور که روس گردد و ندا
 «وما خلق الدكر والانس» (۳) تا فرس نرو ماد
 «ان سمعکم لمسی» (۴) که کردار شما را کند اسب و دورادوار کند مگر
 «فاما من اعطی» اما آنکس که از بن و مال حوس حق بداد «واقفی» (۵)
 و [از ما بسد خدای حوس] سر هر بد

«وصدقنا لحسنی» (۶) و وعد منکو اسوار داس
 «ففسره للعبری» (۷) آری اورا ساحه کسم و آسان [کار را بهس]
 «واما من جعل واسعی» (۸) و اما آن که دسب فرو گرفت و خود را

بی بار دد

«وكذبنا لحسنی» (۹) و وعد را دروع سمر
 «ففسره للعبری» (۱۰) آری ساحه کسم و آسان کار را دورح اورا
 «وما نعی عنه مائه» و چه سود دارد و چه نگار آید اورا مال او؟ «اد اوردی» (۱۱)

آنکاه که سر در دورح اصد

ان علیاً للهدی» (۱۲) بر ما سب آکا کردن
 «وان لنا لآخره والاوئی» (۱۳) و ما را سب آن کسی و اس کسی
 «فاندرتکم» آکا کردیم شما را «نار انطی» (۱۴) از آس و نانه ران
 «لاصلها» نسورد آن «الا لاسقی» (۱۵)

«اَلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (۱۶)، مگر آن بدست کسه دروغ رن گرفت و

برگشت

«وَسِيحُجَّتْهَا» و از آس دور کرد آمد «الانقي» (۱۷)، آن برهر کار

«اَلَّذِي تَوَلَّى مَالَهُ» آن که مال حوس می دهد «نرکی» (۱۸)، آن ماکي و هری

و نکو نامی منحود

«وَمَا لِحَدْعِدْهُ مِنْ نِعْمَةٍ» و بسبب هیچکس را سر دنگ او دسی «نحری» (۱۹)،

که آبرا ناداس مساند کرد

«الانقعا» وحه ربه الاعلیٰ (۲۰) « [نمی کند آنچه می کند] مگر حستن

حسودی حدای حوس را آن بربر برر گوازد

«وَلَوْ رِصِي» (۲۱) «و آری حسود گردد [آنچه الله اورا دهد از کرامت

و موب]

الموة الثانية

ان سور بسب وبك آتسب، هفاد و بك كلمه سبندود حرف، و درین

سور هج ناسح و مسوح بسب و از مكنا سمرند ناحماع مفران و فی الحبر

عن ابی بن كعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «والليل اذا نعى»

اعطا الله حتى يرصی و عافا الله من العسرو سر له السر

«والليل اذا نعى» ای «نعی» «الهار» مذهب نوء قال الحسن

«نعی» الافو ظلامه

«والهار اذا نعى» ای طهروان وقل نعلی «الليل» مذهب ظلمه

«وما خلق الذكر والانی» «ما» فهانابه اوچه حسان سهوچه نكودارد

معنی ما درین موضع نکی آسب که «ما» ی مصدره گوید فكون «ما» وما

بعد فی بعدر المصدر ای - وخلق «الذكر والانی» آفرین روماد وحه دوم

«ما» بمعنی من اسب، ای - و من خلق الذكر والانی» ناوکه نرو ماد آفرید

و حه سوم 'هما' کتاب است از مخلوق بر فرات کلماتی بر او اب انوحام 'دوما خلق
الذکر والانی'، بکسر را، ومعنی آنست که بهره آفرید بر و ماد آن و قبل
برید بهما آدم و حوا، و قبل هو عام فی سی آدم، و قبل عام فی کل دی روح
وفی قرآء ان مسعود و انی الذرءاء «والذکر والانی» فوله

'ان سعنکم لسی'، هذا جواب القسم، ای - ان عملکم و کسکم لمختلف و
مساعد جدا فماع للذما الفانه والمعصه والمعاف وساع للدار المافه والطاعه والنواد
مدل علیه قول النبی (ص) «الاس عادن فمساعد نفسه فمعهمها ونابع نفسه فمومعها
درست برول این آیه گفته اند مردی مجلسی داس در حمت سرای دروسی
صاحب عبال، واران در حمان بك حرما بن سرفرا هوای سرای آن دروس داس،
وحرما ار آن فرومربع بوف حدن، و اگر بکی ار طعلکان آن دروس ار آن
حرمای فرو ربصه بکی برداسی، ان مرد بهر اروی نارسیدی، نا آن حد که
اگر در دهن نهادی ار دهن وی سرون کردی آن دروس صاحب عبال این حال
وفصه نارسل خدا گفت رسول (ص) آن مرد را بخواوند و گفت او فعدت که آن حرما
بن که سر فراحانه آن دروس دارد بمن دهنی نا برادر بهست عوصی دهم نه ار آن؟ مرد
احاب نکرد و گفت آن بك حرما بن سعب بازور است و سکو و دوست مندارم
آن مرد برف و دیگری که آن ساع حاضر بود و ار رسول خدا (ص) می سمند، گفت
نا رسول الله اگر من آن حرما بن بعوصی اروی بنامم و سو دهم آن صمان در بهست
ار بهر من میکی؟ گفت آری صمان منکم آن مرد برف و آن بك حرما بن
اروی بهرید بجهل حرما ن که بوی داد آنگه بنامد و گفت نا رسول الله ان
البحله قد سارت فی ملکي وهی لك رسول خدا (ص) آن مرد دروس صاحب عبال را
بخواند و گفت «البحله لك ولعالمك» رو که آن حرما بن براسب و عبال بر او کس را
نا بو در آن مراجعت نسبت رب العالمین در سأن اسان آب فرساده ار ابداء سور
نا اسحا که گفت 'ان سعنکم لسی'، میگوید اعمال شما و کوسن شما در کسب و
کار بر عاوب است بکی بمعصیت میگوید نا بعداب و بعقوب رسد، بکی بطاع

مکوسند یا مصواب و کرامت رسد ابن عباس و ابن مسعود کہند اس سورہ در
 سان انونکر صدیق فرو آمد و امہ بن حلف و آجہ کہف «ان سعکم لسنی»
 «سعی» انونکر است در ایمان و طاعت اللہ و «سعی» امہ حلف در کفر و معصیت
 و سہما بون بعد و تفسیر ابن «سعی» آتس کہ لال بن رباح الحسی علام
 عبداللہ خندان بود و لال مسلمان بود ناک دین و ہیری ہر روز رمی بہ سجانہ
 و بلندی بر میان افکندی و در سجانہ رمی بود محاور کہ سائر احراست مکر دو تگہ
 مینداس آن رن برف و کافران را از فصل لال حیر داد انسان سکاٹ کردند
 بعد اللہ بن خندان کہ علام بو ناحدانان ما این معاملہ می کند عبداللہ خندان
 لال را ناصد سر با سان بحسد کہ ابن سیران را از بہر خدانان ہریان کنند و با
 لال آن کنند کہ خود حواہند امہ حلف لال را در نطحای مکہ بوف ہاجر
 بر آن رمین گرم حواہند و سگی عظیم بر سسہ وی فرو گداس و سہم ہی داد کہ
 لا رالہا کداحی بموب او نکمر بمحمد و بعد اللات والہری کہنا بر دوام برا اس
 عذاب حواہد بود نا آنکہ از دین محمد بر کردی و عذاب لاب و عری را کردن
 ہی و لال در میان آن بلا و عذاب ہی کہف احد احدا مسعود را یکی دامن نگاہ در
 آہست نگاہ در صمدت رسول خدا (ص) بوی بر گدست و او را در آن عذاب دید،
 کہف نا «لال محمد احدا حد» همان نگاہ نکما برا رھاند ازین عذاب و بلا
 رسول خدا (ص) انونکر را کہف «ان لالا بعد فی اللہ» لال را در دین اللہ بعداب
 دارند و مر بجانید خلافت میان علما کہ انونکر اورا جہ خرید قومی کہند سکاٹ
 رطل زر ارسان باز خرید قومی کہند سکاٹ رد و د اوفہ زر قومی کہند
 انونکر حو از رسول خدا (ص) سکاٹ کہ لال را بعداب دارند بر حاسبت سس
 امہ حلف سد کہف نا امہ الاسعی اللہ فی ہذا المسکن حی می؟ اکی ان سجار
 را حین بعداب داری خود از اللہ سسرسی آجہ نا وی؟ امہ کہف بو اورا سجا
 بردی، اکمون ہم بو اورا از رھان انونکر کہف مرا علامی است سجا ارا و خلد بر
 و در کار فوس و بردن سجا است، نام وی نطحاس من آن علام سسو بحسم و بو

نلال را بمن بخش همچنان کردند و انونکر نلال را اراسان بسد واران عذاب برهاند و او را آزاد کرد ما مصطفی (ص) در حق وی گفت «برحم الله انانکر روحی اسه وحملی الی دار الهجر و اعنی نلالا من ماله» وکان عمر بن الخطاب یقول نلال سیدنا و مولی سیدنا فوله

«فاما من اعطی» یعنی انانکر اعطی الحق من ماله «وانقی» الله فی سر «و صدق نالحسی» ای - بموعود ربه آندی وعدان بسه وقل «صدق نالحسی» ای - بلا آله الله قال مجاهد «و صدق نالحسی» ای - بالحلف یعنی امیران الله سجدله بدل علیه ماری انوالدردا قال قال رسول الله (ص) «ما من نوم عرب سمه الا و بحسها ملکان سادان بسمعه حلوا لله کلهم الا السلس اللهم اعط معما حلوا و اعط ممسکا بلما وار الله فی ذلك القرآن «فاما من اعطی و انقی» الی فوله «للعسری» وقل «لالحسی» الحنه دلیله فوله «لأدین احسوا الحسی» یعنی الحنه وقل «لالحسی» هی النعمه العظمی الی بحسن موقعها عند صاحبها «فیسیره للعسری» ای - للحله «العسری» فی الدنیا و فی العمل بما یرضا الله عزوجل وقل «للعسری» العمل السهل الادی لا یقدر علیه الا المؤمنون ولا سهل الا علیهم وقل «سیره» للعود الی میل ما فعله من العمل الصالح وقل معما فسد حله الحنه و بوقعه لما یوصله الیها

«و اما من نحل» ای - منع الواجب ولم یعط التزکو من ماله «واسعی» فی بعه و اعتقاد عن یواب ربه فلم یرغب فیه

«و کذب نالحسی» ای - بلا آله الله و بالحله و بالحنه و بالحلف «فیسیره للعسری» ای - للحله المودنه الی البار و لفظ السسر للاردواح و فی الخبر الصحیح عن رسول الله (ص) «ما معکم من احد الا و قد کتب معده من البار و معده من الحنه» قالوا فارسل الله افعلا سئل علی کما بنا و ندع العمل؟ - قال «اعملوا فکل مسر لما حلوله اما من کان من اهل السعاد فیسیر لعمل السعاد و اما من کان من اهل السقا فیسیر لعمل السقا» ثم فرا «فاما من اعطی و انقی» «و صدق نالحسی»

الی قوله «للعمری» وعن عمر ابن حصین قال قام سائنان الی رسول الله (ص) فقال
یا رسول الله أرأیت ما یعمل الناس فیہ افی امر قد حرب بہ المعادیر وحب بہ الافلام
فی امر نسائتہ؟ قال «بلی» فی امر قد حرب بہ المعادیر وحب بہ الافلام؟ قال قسم
العمل یا رسول الله؟ قال اعملوا فکل منسر لما خلق له فلا الآن نحدّ وتعمل
ابن حمر دلیل اسب کہ اعمال واحوال بمد کان را حمله بنابر بعد بر اسب نس ار
آفر نس اسان الله بر انسان نسبه وحکم کرد وفسار اند وحرآن کہ نسبه وحکم
کرد بر سر انسان برود و بنسر و بسدیل در آن نسود؛ حسانک کف حلّ حلاله
«ما سئل العول لندی» اگر کسی گوید حوں حوال همه بر بعد بر اسب، بواب وعقاب
حراسب ومسند آن حسب؟ حواء آنسب کہ و اب وعقاب ار احکام تکلف اسب
نه ار احکام بعد بر و بناء آن بر امر و بهی اسب نه بر یوفی و حدلان بر را کہ بعد بر
اصل اسب و عمل فرع و بواب وعقاب ار احکام فروع اسب نه ار احکام اصول هم حسانک
علم ما وفات نماز و سرائط وار کان آن اصل اسب و عمل نماز بر آن فرع اسب و بواب
و عقاب بر فرع اسب نه اصل حمر صحیح اسب ار مصطفی (ص) «ان احدکم
لیمعل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون منه و منها الادراع فسق علیه الکتاب
فیمعل بعمل اهل النار فیکون من اهلها الحدیث الی آخر» «فسق علیه الکتاب»
اسار سب کہ بعد بر اصل اسب «فیمعل بعمل اهل النار» اسار سب کہ عمل فرع اسب
«فیکون من اهلها» اسار سب کہ بظاهر عمل اسب معلوم گسب کہ مسند عمل بعد بر
اسب و مسند بواب وعقاب والله اعلم قوله

«وما یعی عنه ماله اذا تردی» ای - لایسمعه ماله الندی حسه عن حقو
الله اذا مات و لایدفع سنا من عذاب الله کموله «يوم لا یسمع مال ولا نسو» آله
فعلی هذا القول «تردی» یعمل من الردی وهو الهلاک وقل «اذا تردی» ای - سقط
فی النار

«ان علما للهدی» یعنی الانذار والارسال والاعلام ای - «علما» انسان
قال الرجاح «علما» ان یتر طریق «الهدی» من طریق الضلال بما یصعب علیه

من الآيات فاقصر من ذلك على «التهدي» كما قال «سرايل يصكم الحر» ولم يدكر
الرد لانه يدل عليه وقل «ان علينا للتهدي» اى - واب «التهدي» كما
«ان علينا» عاب الصلالة وقال القراء معنا من سلك «التهدي» فعلى الله سبله
كقوله تعالى «وعلى الله قصد السبيل» اى - من اراد الله فهو على السبيل القاصد
«وان لنا للاخرة والاولى» فمن طلبهما من غير مالهما فقد اخطا الطريق
وقل «ان لنا للاخرة والاولى» فمع المومن فى الآخر بالنواب كما اعررنا
فى الدنيا بالامان وبهم الكافر بالعذاب فى الآخر كما ادللنا فى الدنيا بالصلال
«فاندرتكم» ما اهل مكة «ناراً تلطى» اى - سلطى بمعنى سوف قد وسو هج
وبلهم

«لا تصليها» لا ندخلها ولا نسر صليها اى - خطا ولا نلزمها «الا لا سقى»
بمعنى السقى والعرب سقى الفاعل افعال فى كسر من كلامها ، منه قوله «وانتم
الاعلون» وقوله «واسع الارادلون»

«الذى كذب» رسل الله «وتوتى» اعرض عن الامان اسندل المرحه بهد الآنه
على ما رعمون انه لا يدخل النار الا كافر مكذب معرض عن الامان وليس فيه دليل
لان هذ مارحص الكافرون بها وللنار دركات هذا معنى كلام الرجاح وبسكر النار
فى الآنه دليل على صحة هذا الماويل

«وسحسها الانقى» بمعنى النقى كالاسقى بمعنى السقى

بمعنى رجال ان امون وان اعب فلك سبل لسب فيها ماوحد

اى - بواحد

«الذى توتى ماله» القراء وفى سبل الله و من امر صرفه الله به نزل وى
ابونكر الصديق اسلم وله اربعمون الفافنقها كلها «بركى» اى - طلبان يكون
عبد الله راكنا لارناء وسمعه قال ابن الزبير كان ابونكر سماع الصعفه فمعهم
فعال له ابو اى مى لو كبت به اع من يمنع طهرك قال منع طهرى اريد فرل منه
«وسحسها الانقى» «الذى توتى ماله بركى» وروى ان ابانكر الصديق

اعني ممن كان يعتد في الله بمكة سبعة اربع رحاين وحسن سو فالرحاين لبال بن رباح و عامر بن فهيرة الذي آمنه رسول الله (ص) على نفسه في العار و حرج مع النبي (ص) الى المدينة فعمل سهدا يوم العمامه بمرعونه واما النسو الخمس فالبهد به واسمها وآم عمنس و حاربه بن عمرو بن المومل و ريرة بعل ان ريرة كان امرا صعيقه النصر، فلما اسلمت كان سنة بن ربيعة و عتبة بن ربيعة و امية بن حلف في اسماهم من اسراف مسركي فرس يسهرون بها فمعدونها فصحكون بها ويقولون والله لو كان ما جاء به محمد حبرا ما سمعنا الله و ريرة ا فارتل الله تعالى في ذلك وقال اذهب كبروا للذين آمنوا لو كان حبرا ما سمعوا الله وذهب صر ريرة و كان عظماء فرس يقولون اذهب الآلات و العرى بصرك حسن خالف دسهما فمقول ريرة لا والله ما اصراني ولا اصاساني فوالله سارك و تعالى صرها بعد ذلك

« وما لاحد عنده من نعمة تحرى » قال المنسرون لما اسرى ائوتكر بلالا فاعبته قال المسركون ما فعل ذلك ائوتكر الالذ كاذب عند لبال ، فعى الله ذلك عنه فقال

« وما لاحد اى - لبال وعر « عنده من نعمة تحرى »

« الا انما وجه ربه الاعلى » لكن فعل ما فعل « انما وجه » الله و طلبا لرضا

« ولسوى نصى » اى - « نصى » الله عنه « و نصى » ما يعطيه الله عر و حل في الآخر من الحبه والكرامه حرا على ما فعل لم يزل هذا الوعدا لالرسول الله (ص) في قوله « ولسوى » يعطيك ربك نصى ولا يكرهاها

الموة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم من لم يعطر القلوب الانسهم افعاله ، ولم يعطر الدموع الالوعة فراقه او وح وصاله ، فدموعهم على الحالين مسسكه وقلوبهم في عيوم احوالهم مليهه و عقولهم في عالب اوقا بهم ممسبه ما عرب « بسم الله » حمال و حلال حوس درين سراى حكما اسكارا كرد ، حهاسان

دل از حواحکی خوش تر گرفتند، با رایت دولت این نام از عیب ظاهر گشت از عرس
 محمد با عرس مهند همه موجودات کمر استعجال بر میان بستند تا در **نطحه** مکه این
 فواجب بآن مهر عالم رسد که «افراناسم ربك» کس را درین عالم بر وای خوش نماند
 آن عربی گفته در مباحات ای ندیدند عذر هر سیمانی، ای سازند کار هر بی
 درمائی، کدام دلبست که در آس سوو بونست؟ کدام دید است که در انتظار دیدار
 بونست؟ کدام خائست که در محبت نار عزّ بونست؟ کدام سر است که سر مست
 سراب محبّت بونست؟

در راز به دروسان همه سور طلب نو در کوی حرا انسان همه درد با نواف
 نو، در کلیسای برسانان همه تساط حسب و حوی و، در آس گاه گبران همه درد
 و اماندگی از نو

دلداد بسی سیم و دلدار یکی جویند باز بی عدد، باز یکی ا
 «واللّیل اذا نعسی» الله تعالی سرفا سرفی و مریسی داد که در هر آن محمد
 آن را محل قسم خود گردانند، گفت «واللّیل اذا نعسی» و این سرفا از آن نواف که
 خون سب در آید دوسمان خدای و خالصگان در گاه نادسا در مباحات شوند، بها
 سان در بیمار، دلها سان در نبار، خابها سان در راز، همه سب سراب صفا می بوسند و
 خلعت رضا میبوسند و عبات محمود می بوسند خون و آب سحر باشد فرمان،
 رسد، نا این درهای فیه سرور فارگسانند ردامنهای سرادفات عرس محمد بر اندازند
 و معرمان حصر نامر حق حل حلاله خاموس شود آنگه حصار کائنات در علو و
 کبراء خود خطا کند «الایند حلال کل حسب یحمیه فاین احمای؟» هر دوسی با
 دوست خود در حلول و سادی آمندند، دوسمان می کجائند؟

«اللّیل» داح و العصاب تمام والما دون لدی الحلال تمام ا
 «واللّیل اذا نعسی» يك سر از اسرار این سور آتست که حق حل حلاله
 اندرین سور حالت دو کس بیان کرد و سرب انسان مسان عثمان کرد یکی
 ابو نکر صدق او که «انقی» وصف و تعب او دیگر نوحه ل در جهل، او که

«اسقی» حالت و صف او سر همه معاندان در سقاوت نوحهل وصف او در کتاب
 خدا «اسقی» سالار و مهر همه مومنان انونکر است و صب او در کتاب آسمان
 «انقی» انونکر آراسته ایمان و اسلام و نام او در حرید امضا نوحهل آلود کمر
 و سرک و نام او در حرید امضا او روی اسارت مگوبند حسانک از اهل کفر و
 و رمر سقاوت کس را آن قسوف و حفا نسب که نوحهل را نمر از اهل ایمان و
 ارباب معرف کس را آن صدق و وفا نسب که انونکر را و در فاجه سور که
 رب العالمین گفت «واللیل اذ انعی» «واللهار اذ انجله» گویی از روی معنی
 سب و زور را در قسم از بهر آن ناد کرد در افساح سور که صورت حال هر دو کس
 را در این سور ناد کرد معنی حسانب که اندر سب ضرب صلابت کس را آن
 گمراهی نبود که نوحهل سعی را بود و اندر زور دعوت رسالت کس را آن صاب
 قدم نبود که انونکر سعی را بود اصناد در رابر یکدیگر کمال وصف بنماید
 عناد نوحهل و اعتقاد انونکر هر دو را در یک سور بیان کرد تا حصص سود اهل
 سب را بیان نص و صب حق و عر و حل در حال نونکر صدق و این انوار و آثار که از
 وی بنماید نمر صحبت و ادب مراغب بود و کمال نص او که در او امر حق کس
 را آن رتب امتثال بود که نونکر را بود، هم در محاهد و هم در مساهد، و حمدان
 نور سرور در باطن وی استلایاف که هر چه داشت در برابر امر حق مبار کرد و
 اعصار را بر آن اسار کرد لباس حوس در باح محترسد حطام دنیا حمله بر انداح
 معرسد سر را عمامه نگذاشت بن را حامه نگذاشت قدم را پلین نگذاشت گفت
 محبت رسول (ص) سر مارا ناح سب، سینه مارا لباس بقوی سب و لباس القوی ذلك
 حیر، لاحرم از حصر عزّ امر آمد مفریان آسمان و رمر عالم ملکوت که بطار
 کسید مر حالت انونکر را و انونکر مجلس سب (ص) رسید و هم بر آن حالت فرار
 گرفته و سب و لذت هم نظر رأف بر احلا و اگذاسته آن ساعت حیریل امن فرو آمد
 از حصر عرب و گفت ناسد ملک حل حلاله مگ بد سلام ماهه انونکر برسان و نا

اومگو که «اناعنک راس فہل اب عسی راس ؟» مدارا نسا و رسل در طبعات اولنا ہر کر
 ہسحکس را از حصر عرت دو الحال حسن سیرف و نواحب تمامد کہ ابو نکر را آمد
 و ماس نا فردای تمام کہ گویند ای معرناں در گاہ وای حاوساں نا رگاہ عرب
 دست ابو نکر گیرند و او را در سرامرد و نبوری و قدس آتہی آرند نا لطف جمال ما
 دیدہ اسباو صدق او را اس بونا در کسد کہ بحلی الرحمن للناس عامہ ولانی نکر
 خاصہ

النوبة الاولى

۹۴ = سورة الضحی

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان

«والضحی» (۱) «رور روس وحاسکا

«والليل اذا سحر» (۲) «و سب که آرام کرد

«ماودعك رثك» خداوند تو را درود نکرد و فرو نگذاشت «وما قلبي» (۳) «

و سب نکرد

«وللاخره حيرتك من الاوثى» (۴) «و سرای آن جهانی را به اربن جهانی

«ولسوى تعظيک رثک فترصی» (۵) «و می تحسد برا خداوند تو ما حسود

سوی

«الم تحدثك سما» نه برای بدر ناف «فاوی» (۶) «و را ما ساح

«ووجدك صالا» و نه برای هائی ناف «فهدی» (۷) «و آسکارا کرد و بار نمود

و را از دین رانس نا آکا ناف و سرعت واحکام] را نمود

«ووجدك عابلا» و را دروس ناف «فاعی» (۸) «و برا عاری کرد عسم

سمان] و بی تبار

«فاما السم فلا تقهر» (۹) «سم را فرو مسکن و [حق او مار مگر]

«واما السائل فلا تسهر» (۱۰) «و خواهد را و برسد را مانگ ممرن

«واما نعمه رنك فحدث» (۱۱) «نه قرآن سخن گوی و رسان و حواں مهر

تسکوئی که الله نا بو کرد

النوبة الثانية

این سور نارد آسب، جهل کلمه، صد و بود و دو حرف، جمله به مکه

فرو آمد و سوم سور است که از آسمان فرو آمد اول سور «افرا نام رنك» فرو

براحمكم ولا تعلمون اطعامكم فانزل الله حبرئيل بهد السور فقال النبي (ص) « ما حبرئيل ما حب حتى اسبغ اليك » ! فقال حبرئيل (ع) « اني كساك سوفالك ولكني عند ما مور و ما نزل الا ناهر ربك و في الحبر عن حديد بن سمعان قال اسكني رسول الله (ص) فمكك ليلس اولنا لا نهم فحاجب امرأ فقال ما زى سلطانك الا قد تركك لم ار فربك منذ ليلس اولنا » ! فقال ان المرأ التي فالدك ام حصيل امرأ اني لهب احب اني سمعان فانزل الله تعالى

« والصحي » يعنى النهار كله من طلوع الشمس الى الغروب و كل ساعه النهار ما دامت الشمس صاعد صحي وصحو والغرب ستمعى بذكر بعض السع عن كله وفي القرآن كسر من ذكر ساعات النهار بمعنى كله و ذكر ساعات الليل بمعنى كله وقبل اسم الله تعالى صلوا « الصحي » وقبل هي الساعه التي كلم الله فيها موسى (ع) وهي الساعه التي القى السحر فيها سجدا لقوله تعالى « وان يحسر الناس صحي » وقال اهل المعاني فيه وفي اماله اصبار وهدر ورب « الصحي »

« و الليل اذا سحي » اي - سكن واسفر طلامه وساهى فلا يرد بعد ذلك قال حرساح اي - ساكن وقبل سكن فيه الحلق وقبل عى بالليل ليله المعراج قوله « ما ودعك ربك » هذا جواب القسم اي - « ما » تركك تركك من انعامه و اكرامه و وحه و الهامه و اسماعه من يودع المسافر وقبل هو من يودع النوب و هو صوبه عن الامثال « وما قلبي » اي - ما انصت منك منذ احبك

« و للأخرة حبرئيل من الاول » اي - والدار « الأخرة » وما اعتد الله سبحانه فيها « حبرئيل » من الدار الدنيا وما فيها لانها بدوم و يعنى و هذه سد و يعنى و فيه اصبار القسم والنام حبر محار والله « للأخرة حبرئيل من الاول » وقبل معناه ولا آخر عمره « حبرئيل » من اوله لما سال فيه من النصر والفتح والطفر وفي الحبر عن علقمة عن عبد الله قال قال رسول الله (ص) « انا اهل سب احبار الله لنا الأخرة على الدنيا »

« و لو سوف نعظك ربك فرصي » اي - « نعظك » من النصر والفتح والسكن

وكرر المومنين في الدنيا و من النواب والكرامه في العنسى^١ ما برصك و قبل
 «عظمتك» الف قصر من لولوء ترائها المسك وفيها ما يلبس بها من الارواح وغيرها
 و قال ابن عباس هو السقاء في مدينته واما نزل هذ الآيه قال النبي (ص) «اذا
 لارضى رواحد من امي في النار» وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي (ص)
 يلا قول الله تعالى في ابراهيم (ع) «فمن سمعني فانه مني ومن عصاني فاني بك عفو رحيم»
 وقال عيسى (ع) «ان مدتهم فانهم عبادك وان يعمر لهم فانك اب العزير الحكيم»
 ورفع يده ثم قال «اللهم امي امي» فبكى فقال الله عز وجل «يا حنن اذهب
 الي محمد ورنك اعلم فسله ما يسئلك» فانا حنن فساله فاحبر رسول الله (ص)
 فقال الله عز وجل «يا حنن اذهب الي محمد فقل ايا سرصك في امك ولا تسوك»
 وقال حرب بن سرج سمعت ابا جعفر محمد بن علي (ع) يقول «انكم معسراهل العراق
 يقولون ارحي آيه في المران ارحي» يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا يمتطوا
 من رحمه الله» وانا اهل السب نقول ارحي آيه في كتاب الله

«ولسوف نعظيك ربك فرصي» وعن جعفر بن محمد (ع) قال دخل رسول الله
 (ص) على فاطمه عليها السلام وعليها كساء من نل^(١) الابل وهي تطحن سدها و رصع
 ولدها فقدم عمار رسول الله (ص) لما اصرها فقال «يا مينا تعجلي مرار الدنيا بخلاو
 الآخر فعدا رل الله علي ولسوف نعظيك ربك فرصي» قال موسى عليه السلام
 «وعجلت اليك رب ليرصي» وقال لمحمد (ص) «ولسوف نعظيك ربك
 فرصي» «فلنوليك قبله رصها» فكمن من مكلف ارضي رة و من من
 يعطه رة ليرصي ثم احبر الله عز وجل عن حاله الي كان عليها قبل الوحى ودكر
 همه فقال حل ذكر

«الهم بحدك سماء فأوى» روى عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) «سأب
 ربي مساله وددت اني لم اكس ساله فلب بارب انك آتس سليمان بن داود ملكا
 عظيما وآتس فلانا كذا وآتس فلانا كذا قال يا محمد «الهم» احذك «سما»

(١) نل: جمع نحس نسيم وهو وكره المجد

فاوسك؟ - فلب بلى اى رب قال «الم، احذك صالا»، فهدبك - فلب بلى اى رب
قال «الم، احذك عافلا»، فاعسك؟ - فلب بلى اى رب، ومعنى الآيه «الم تجدك سماء،
صعرا قمرا حين مات ابواك ولم تحلفا لك مالا ولا ماوى فحلف لك ماوى وصمك
الى عمك ابى طالب حين احسن ربك وكفاك المويه السيم عند العرب الذى
مات ابو والعجمى مات امه فاداماناعه جميعا فهو لطيم هذا كله قبل الحلم وفى
الحس لانسم بعد حلم ورسل جعفر بن محمد الصادق (ع) لسم اوبم السى (ص)
عن ابويه؟ قال «لثنا يكون عليه حق لمخلوق»، وفل لثنا نسو الى فلب سمران
الذى نال من العز والسرف والفهر على اعدائه كان ذلك عن نظاهر ابوباب احداو
بعاصد عسر او اكساب سب هو الوالدس وكذا القول فى حكمه ما كان من فسر
وفله داب ند اد لو كان له مال لكان نسو الى الاوهام ان الذى نال نال بالمال والافاض
فانسمه وافسر كى سم حصه نان مثل هذا فى صمعه وفله داب ند وانقطاعه من عسريه
يعلو كل هذا العلو ويهجر كل هذا الفهر على الاعماء والملوك واهل العافل لا يكون الا
الحوم من جحد رل ومن اعر من عنه دل وفل معنى «انسم هاهنا السرف العرب
الذى هو مفعول المثل عدم المطر كالدر السمه التى لا يوجد لها مثل ولا نظير
فكون المعنى «الم تجدك» فى العز والسرف والساهه كالدر السمه لا مثل لها
«فاو بك فى دار اعدائك فكبت سن العوم معصوما محروسا و آو بك الى كرامه
واسطفاك لرساله

«ووجدك صالا فهدى» اى - «صالا» عن معال السو واحكام السربه
عافلا عنها فهدى بك انها كما قال تعالى «وان كبت من قبله لمن العافلس» «ما كـ»
بدرى ما الكما ولا الامان» وفل معنا «وجدك» من قوم صلال فهداهم بك
وفل «وجدك صالا» اى حصا على الناس لا يعرف ممر لك عبدالله فابررك حتى
عرف ود هدى، فومك بك من قول العرب صل الما فى اللس اداحمى وه و
«هدى» العروس اداحلاها وررى ابو الصحي عن ابن عباس اب السى (ص) -
فى سباب مكه فى حال صا وكان عند المطلب بطله ريعن مبعلماناسا الكعبه

نارب^١ فاررد ولدى محمدآ ردالى واصطع عندى ندا
 وخذ انو جهل فرد^٢ الى عبد المطلب فمن الله عليه حب حله على بنى عدو
 وفى حديث كتب الاحبار فى مولد رسول الله (ص) ان حليمه لما فصحت الرضاع حابه
 برسول الله (ص) ليرد الى عبد المطلب قال حليمه فاقبل اسر حتى اسب الناب الاعظم
 من ابواب مكة فسمع مناد ينادى ههنا لك نانطحا مكة اليوم بر دعليك المور والدين
 والهاه والجمال قال ثم وصعت رسول الله (ص) لاقصى حاحه واصلح منى فسمع
 ههنا سديد فالتفت فلم اراه اقبل معاصر الناس ابن الصبي؟ - قالوا اى الصبي؟ - فلب
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الذى نصر الله به وجهى واعنى علمى قالوا
 ما زنا سينا فلما اسونى وصعت بنى على ام راسى فلب وامحمداه والدا فانكب
 حواري الامكار لسكاني وصرح^٣ الناس معى بالنكاء حرقه لى فاذا اناسح موگا على عصا^٤
 قال مالك اسها السعده؟ - فلب فمدت اسى محمدآ ، قال لاسكى انا ادلك على من
 تعلم علمه وان ساء ان برد فعل - فلب فديك عسى ومن هو؟ - قال الصم الاعظم هبل قال
 فدحل وانا انظر فطاف بهل وفل رأسه ونادا ناسندا لم برل منك على فريس
 فدسبه وهد السعده برعم ان اسبا لها فحصل فرد ان سب واحرح ههنا الوحسه عن
 فطحا^٥ مكة فانها برعم ان اسها محمدآ فحصل فانكب هبل على وجهه وساقط
 الاصنام وقال اليك عما ابها السح اما هلا كيا على بنى محمد - قال فاه ل
 السح اسمع لاسانه اصطكاكا ولر كسه اربعا ودا لى عكاره من ند وهو يقول
 ناحليمه ان لاسكنا بالاصتعه فاطلسه على مهل - قال فابهي الحرا الى عبد المطلب
 فسل سعه لاسب له احد من سد عسه ونادى^٦ ناعلى^٧ صوه نال غالب نال غالب! وكانت
 دعو^٨ بهم فى الحاهله فاحامه فريش ناحمها فركب وركب فريس معه فاحدا على مكة
 واصحد عن اسفلها فلما ان لم برسنا ترك الناس واهل الى السب الحرام فطاف
 سمعا ثم اسبا يقول

نارب رد راكسى محمدآ ردالى واتحد عندى ندا

نارب ان محمدآ لم يوحدا فجمع قومى كلهم سندا

فسمعنا مناديا من الهواء معاصر الناس لاصيحوا فان لمحمد ربنا لا نجد له ولا يصحه قال عبدالمطلب يا ايها الهاتف ومن لمانه و ابن هو ؟ - قال هو بوادي تهامة عند سحر السن فاعل عبدالمطلب راكبا مسلحا فلما صار في بعض الطريق لهما ورقة بن نوفل فصارا جميعا يسيران فسيماهم كذلك اذ السى (من) فامم بحب سحر بحدث الاعصاب ونعت الورق قال له عبدالمطلب من انت يا اعلام قال انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب قال عبدالمطلب فذلك نفسي فاحذرك ثم حملة على فربوس سرحه ورد الى مكة واطمان فربس بعد ذلك فذلك قوله

«ووجدك صالفا فهدى» يعنى «صالا» فى سمات مكة فهداك الى حدك عبدالمطلب وقل «ووجدك صالفا» بمسك لاندري من انت وعرفك نفسك وحالك واعلم ان الصلال له وحو فى العرنة عبر العلى مشهور منها قول موسى «فعلها ادا وانا من الصالين» اى - من الجاهلين وقال احو يوسف لاسيهم «انك لى صاللك العديم» اى - فرط الحب ليوسف وقال السو لامرا العرني «انا لمرهاقى صالال مس» اى - غلب عليها حب يوسف وقال عز وجل فى سهاد الساء على الاموال «ان صل احد بهما» يعنى ان يسي السهاد و قال فى قصه اصحاب حبه مازب «انا لصالون» اى - محطبون الطريق لس الصلال فى هد الآيات من العلى فى سىء وما كان رسول الله (ص) «صالا» صلال العلى قط و فى حديث عرواحد من الصحابة «كتب لنا وان آدم لم يجلد فى طينته» و فى الحديث كان اول الانساء فى السمسة وآجرهم فى النعمة وكان قبل المبع بحاوس المسركين و روح فمهم حديثه لكنه لم بعد صنما ولا سنا من الطواعيت قط ولا اى سنا من الفواحي

«ووجدك عاتلا» اى - فعرا فاعتاك بمال حديثه سدله لسك ثم بمال العنانم حب احلها لك يقول عال يعمل اذا اصغر و حال يعمل اذا صار داعال وقال مقابل فرصاك بما اعطاك من الرزق واحار الفراء و قال لم يكن عسى عن كسر المال ولكن الله رصا بما آتا ودلك حصفه العنى وفى الجرع عن ابي هريره دل قال رسول الله (ص) «لس العنى عن كسر العرم ولكن العنى عنى النفس وعن عبدالله

اني عمرو ان رسول الله (ص) قال «فدا فليح من اسلم وروى كما فاد فويعه الله بما آنا
وقيل لما نزل «الم يجدك يتيما فاولى» قال مازع صونه «بلى نارب كبت «يسما»
فاوسى، كبت «صا لا» مهدسى، كبت «عالا لا» فاعسمى ثم قال «من على
ربى وهواهل المى ثم اوصا بالسامى والعفراء فقال

«فاما النسم فالانقهر» لانقهر ولا يظلمه فقد كبت «يسما» وقال الرحاح
لانقهر على ماله ولا يظلمه على حقه فذهب به لصعفه وكذا كابت العرب بفعل فى امر
السامى بأحد اموالهم ويظلمهم حقوقهم روى ابوهريرة عن النبى (ص) قال
«حرس فى المسلمين من فيه سم بحسن الله وسرس فى المسلمين من فيه سم سا
الله ثم قال ناصعه انا وكافل «النتيم» فى الحنة هكذا وهوسرنا صعفه» وعن
انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) «ادانكى» «النسم» وقعب دموعة فى كف
الرحمن ففعل الله من انكى هذا «النسم» الذى وارث والد يحب الرى؟ من
اسكنه فله الحنة وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله (ص) «ان «النسم»
ادانكى» اهتر لكائه عرس الرحمن ففعل الله عروحل لملاكنه «فاملاكنى من انكى»
هذا «النتيم» الذى عسا انا فى التراب؟ - ففعل الملائكة ما انت اعلم - ففعل الله
«فاملاكنى» انى اسعدكم ان اسكنه وارضا ان ارضه يوم الصاعه قال فكان
عمر اذا راي سما مسح رأسه واعطا سينا وعن انس بن مالك قال من سم سما
وكان فى نفسه وكما مونه كان له حجابا من النار يوم الصاعه ومن مسح رأس سم
كان له بكل شعر حسنه وروى ان ابراهيم الخليل (ع) قال آلهى ما حراء من
«اوى» سما - قال «اطله فى ظلى وادخله حصى» قوله

«واما السائل فالانقهر» قال المفسرون يريد «السائل» على الباب اى -
لارجر اداسالك فقد كبت فعرا اذا ما ان يطعمه واما ان يرد ردالساحملا فقال
وانقهر اذا استعمله بسلام برحر وعن ابى هريرة قال قال النبى (ص) لا يمتنع
احدكم السائل ان يعطيه اذا سال وان رأى فى يد فله من ذهب وعن ابراهيم بن
ادهم قال نعم القوم السؤال يحملون رادنا الى الآخر وقال ابراهيم «السائل»

يريد الآخر يحيى الى باب احدكم فعول هل نوحون الى اهللكم سىء؟ وفى بعض الاحصار اذا ردبت «السائل» نانا فلم يرجع فلا عليك عن تردد وعن الحسن فى قوله عز وجل «وَأَمَّا السَّاتِلُ فَلَا بَرَّ» قال اما انه لس ناسيل الذى ناسك لكن طالب العلم قال يحيى بن آدم اذا جاءك طالب العلم فلا سمهه

«وَأَمَّا بمعمره ربك فحدث» اى - بلغ ما ارسل به وحدث بالنسب و القرآن الذى اُسك الله عز وجل وهى اهل التعم، وقيل اعظم نعم الله عليه القرآن هذا كعوله «قد كُربا للقرآن» وقال الكلبي امر ان يقرأ القرآن وقيل هو من قوله «فادكروا آلاء الله» وفى الجرح عن الثعمان بن سمر قال سمعت رسول الله (ص) يقول على المنبر «من لم يسكر الفليل، لم يسكر الكبر و من لم يسكر الناس لم يسكر الله والحدث بمعمره الله سكر و مر كه كمر والجماعه رحمه والعرفه عذاب» وقال (ص) «من اعطى حبرا فلم رعلمه سمي بمعمر الله معادنا ليعمه الله» وقيل اذا عمل حبرا فحدث به احوالك و معانيك وكان عبد الله بن عالى اذا اصبح يقول لقد روى الله البارحه، حبرا فربا كذا وصلى كذا ودكر الله كذا وفعل كذا فقال له يا نافر اس ان مملك لا يقول مثل هذا فقال يقول الله عز وجل «وَأَمَّا بمعمره ربك فحدث» و يقولون اسم لا يحدث «معمره ربك» وصح عن رسول الله (ص) انه قال «اناسد ولد آدم ولا فخر و اول من يسر الارض عن حمحمه راسه ولا فخر» واول من ناحد بحمله باب الحيه فمعمره والسبه فى فرآءه اني كثر ان مكبر من اول سور «والصحي» على رأس كل سور حتى بحم القرآن فعول الله اكبر وكان سب السكبران الوحي لما احسن قال المسركون حجر سبطانه وودعه فاعم السى (ص) لذلك فلما نزل «والصحي» كبر رسول الله (ص) فرحا ببول الوحي وانحدو سه

الموتة الثالثة

قوله تعالى «سبح الله الرحمن الرحيم» باسم او كه رسب ربانها و نادكار

حائها نام او ، نام او که آسایس دلها و آراس کارها نام او ، نام او که روح روحها و معنای فووحها نام او ، نام او که فرمانها روان و حالها بر نظام ارقام او ، حلال آهنگ مطلع قدم او ، پس فعلها که نام او دلها برداشته ، پس رفهای معرب که نام او در سینه ها نگاشته ، پس سنگانگان که وی آسایس گشته پس عافلان که وی ، هسار سند پس مسافان که این نام دوست را نافته ، هم نادرست و هم نادگار ، مارس میندار با وقت دندار

گل را اسر روی بو گل بوس کند

حائرا سخن خوب بو مدهوس کند

آس که سراب وصل بو بوس کند

ار لطف بو سو حسن فراموس کند

«وَالصَّحِي» ، «وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» ، «وَالصَّحِي» عار سب از رور و روس «وَاللَّيْلُ»

عاریست از سب تاریک ، و بر لسان اهل اسارت بردوی خوانمردان طریف مقصود از این رور و سب کشف و حجاب و کشف و حجاب انسان لطف و مهر است نسیم لطیفی بر عالم جمال گذر کرد ، طایفه ای را در صحرای فصل ناف ، از آن فاف قسم «وَالصَّحِي» حلقه عهدی ساحبند و از آن سن او سلسله ارادت بر جانها و دلهای انسان نهادند و بدرگه سعادت نارسیدند که «وَالصَّحِي» نارسیموم فیری از مندان حلال بناوب هومی را در عالم عدل دید ، هم از آن فاف قسم «وَاللَّيْلُ» فید فیری ساحبند و بر دلها و جانهای انسان نهادند و بدرگه سعادت نارسیدند که «وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» نه آنجا فصل جمال و دمنلی و نه آنجا که عدل حلال بود طلسمی نسیم صباء سعادت «وَالصَّحِي» بود که عایسه دول حلیل و بحب دول آدم صفی مردوس مقریان نهاد سموم مهر «وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» بود که در عالم عدل جان و دل فرعون و هامان را آس بومندی بسو و کفهاد «وَالصَّحِي» اسارست بر وسایمی روی با حمال مصطفی (ص) ، «وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» اسارست سباهی موی با کمال مصطفی (ص) رب العالمین بحفیو سرف وی را روی و موی اوسو کند ناد می کند که «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى»

روزی چند که وحی منقطع گشته بود، رسول خدا (ص) دلسک همی بود هر
 ساعتی ناصتوق اکثر کفمی «ناانکر بدانم ناسب حسب که روح الامین، بی اند
 مکر ساط وحی در توسته اند نابر مسور سوب طعرای عرل کسده اند؟» صدیق، همی
 کفمی ای سند خافعن وای حراع عالمس مکرار حصرت عرّب دسوری آمدن نفاهه
 ناسد، و دسمان همی کفمند آن محمدآ ودعه ربه، مکر حدای محمد محمد را
 گنداسب و رها کرد رسول هر و فسی نالای نوقفس بر و فسی و طلسان سوب را
 در حاک کردی و براری مکر سسی و نصرت میل کفمی «آئی لاحد نفس الرحمن من
 قبل النمن»

هر سب نکرانم نمن نا سو بر آیی

بر اکه سهیلی و سهیل از نمن آمد

روزی عظیم دلسک سد بود روی مبارک بر حاک بهاد کف نادساها بحق
 آن نسیم صاء دول معرف که بهر و ف سحر گاهی بر در کا دل دوسان کندر کند،
 که نکمارد بگر صحرای سسه محمد را نا آن نسیم وحی ناک حوس گردانی آن ساعت
 رلرله در ملکوب اعلیٰ افاد هف اطنای و من در حنس آمد، خلق در باها حوس
 ارد دگان گساد صحابه صدق حوس صوب او در فهر آن عتاب دندند هر یکی
 مانمی گرفته عانسه صدفه میگوید که رسول خدا (ص) در آن بلهف و سوب و
 بعطس بود که همی ناگا آثار وحی در طلب مبارک سند فاب فوسن ندا آمد
 ناران ارنس وی بر حاسند و بر د حصرت حلال حیرئل امن وحی ناک بمسامع
 سر او رساند که «والضحیٰ» «واللیل اداسحیٰ» ای سند بحق روسایی روی نو و
 سناهی موی نو که ما را فرونگداسیم وار دوسمی بوهج نکاسیم و درین عتاب حر
 سعادت امب بونحواسیم فوله

«ولسوق بعطیک رنک فتر صی» و فسی حیرئل امن (ع) بحصرت سوب
 در آمد سند را دند (ص) بی فرا و بی آرام کسه عیان دل بدسب عم سمر د سور
 وابدو وی عتاب رسند دند وی لولوار کسه حیرئل کف ای سند کوبن وای

مهر عالمان این چه سوارست و چه سوار که درینو می‌بسم؟ چه نارعم و اندو است که بر
 خود بهاد ای؟! - گفت ای حیرتیل اندو عاشقان امب مرا حین بی‌قرار کرد، اندسه
 کلرو عافست کار اسان مرا رار و برار کرد ای حیرتیل از دوست میخواهم که اسان
 را من بحسد نا دلم فارغ گردد و ارعم اسان بناساند حیرتیل بحسرت عرب‌دوب و
 نارآمد و گفت الله بر اسلام می‌کند و میگوید «ولم یوفی بوعده و نکف فترصی»
 دل حوسدار و اندو مدار، عالمان همه جسمودی ما میخواهند و ما جسمودی بو
 میخواهم، نا آنکه جسمود سوی، بو می‌بسم ای محمد هر که از امب بونا فنام
 الساعة از دلی ناک ناحلاص واعیاد اقرار دهد که من خداوندم و بوسول می‌هر
 طاعت که دارد مرور کنم، هر رگب که اسدس معور کنم، و اگر بری روی رمن
 گما دارد هماء مسور کنم

۹۴ = سورة الاشراح = مکیه

الموة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «لَمْ يَسْرَحْ لَكَ صَدْرُكَ» (۱) ، نه نارگسادم دل برا و روس کردم ؟
 «ووصعاعك ووراك» (۲) ، نه فروبهادیم از تو گما بو ؟
 «الَّذِي أَقْبَضَ ظَهْرُكَ» (۳) ، آن نارگران که ارگرمی بس برا سبب کرد ؟
 «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرُكَ» (۴) ، نه بلند رداستم نام بو و آوای بو ؟
 «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۵) ، ما هردسواری و سکی آسای است و فراحی
 «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۶) ، بندرسی که ما هردسواری آسانی است
 «فَإِذَا فَرَغَ فَانْصَبْ» (۷) ، خوب از نماز سرداری در دعا کوس و در ناز
 نمودن ریح بر
 «وَالْيَاسِرَ فَارْعَبْ» (۸) ، و ار خداوند خود حوا

الموة الثانية

این سور هسب آتسب ، بسب و هعب کلمه ، صدوسه حرف ، جمله نه مکه
 فروآمد ، و درین سور ناسخ و منسوخ نه و در حیرانی بی کعب است از مصطفی
 (ص) که «هر که سور «لَمْ يَسْرَحْ» برخواند او را خداوند مرد و بواب دهد که کسی
 بمعامره را (ص) اندوهگن بسد و آن اندوه اروی بردارد ، و در حیرمی آید که «هر که
 این سور هر روز برخواند ، خدای تعالی همه دسوار بهاوسحسها براو آسان کند و ار
 همه اندوها او را فرح دهد فوله
 «لَمْ يَسْرَحْ لَكَ صَدْرُكَ» هذا استعظام على طريق المعبر بر ای - ارلما الهتم و
 نعسا الحزن عن فليك و وسعما ولم يجعله صعباً حرجاً و كان السی (ص) فی بدو

الأمر اذا ١١ حبرئيل بالوحى سق عليه اسماعه والمطر الى حبرئيل ، فوسع الله قلبه لذلك وفي الحبر «ان رسول الله (ص) سق صدره لعلفه بم اخرج قلبه وسواسجرح منه مثل العلفه السوداء ورمى به وغسل بالماء والبلح من الحبه بم حصى بورا وحكمه وانما بم اعد مكانه وكان ابن الحر^(١) مصدر طاهرا فعل به ذلك فى صا وهو مع طر^(٢) حليمه لب ابي ذؤيب نارس هو اذن فى نبي سعد بن بكر نهارا وهو مع اح له صسى من طبره فى النهم نزل عليه ملكان كما بهما طبران فعلا به ذلك والممر السامه ثلثه الاسرا قبل ان يصعد به وغسل بماء زمزم فذلك قوله تعالى

« اثم نسرح لك صدرك » و قبل معنى سرح الصدر ان توسع لضمول العدر والاسمعان بالعب والبقه بالصمان ووعى العلم
« ووصعنا عليك وورك » اى - عرفنا لك « ما نعلم من دنك و ما نا حر »
كقولہ « لنعرك الله ما نعلم من دنك وما نا حر » قال الصحاك والجس وقياده
بعضى ما كان عليه فى الحالته من فله العلم ، و قبل « وورك » بمعنى « وور »
اميك ، فاصاف الله لاسعال قلبه به واهتمامه له و قبل عصمناك من اربكاب الورر
وقبل حفيضا عليك بحمل اعناء السو

« الذى انقص ظهرك » اى - اقبل « ظهرك » فاهنه حتى سمع له بعض
اى - صوب و قبل الذى كاد يكسر ظهرك حتى سمع تعصه وهذا مثل

« ورفعا لك ذكرك » روى ابو سعيد الخدرى عن النبى (ص) انه سال
حبرئيل عن هدا الآيه « ورفعا لك ذكرك » قال قال الله عز وجل « اذا ذكر
ذكر معى » وقال ابن عباس « ورفعا لك ذكرك » اى - تذكر معى اذا ذكر
فى الادان والافامه والسهد والخطب على المنابر وقال قتادة رفع الله ذكره فى الدنيا
والآخر ؟ فليس خطب ولا مسهد ولا صاحب صلو الاسادى به اسهدان لا لآله الله
واسهدان محمد رسول الله وقه يقول حسان بن ثابت

أغر عليه للسو حاسم من الله مسهور بلوح وسهد
وصم الآله اسم النبى الى اسمه اذا قال فى الحسن المودن اسهد

(١) حرر بصب اول و دوم مهر مرهيك نفسى

(٢) طر سكر اول دانه مرهيك نفسى

وقيل « ورفعا لك ذكرك » عند الملائكة في السماء، وقيل رفعة ناحد
 منافه على النسي والرامهم الايمان به والاقرار بفصله و قال ذوالنون همم الانساء
 بحول حول العرس وهمه محمد (ص) فوق العرس لذلك قال « ورفعا لك ذكرك »
 ثم وعد السر والرحاء بعد السد وذلك انه كان بمكة في سدّ فعال

« فان مع العسر يسرا » اي « مع » السدّ الّمي اب فيها من جهاد المسركين
 ومراوله ما اب بسيله « يسرا » ورحاء بان نظهرك عليهم حتى يعادوا للحق الّذي
 حشهم به طوعا وكرها

« ان مع العسر يسرا » كرر للمؤكد الوعد و معظم الرّحاء و قيل
 « فان مع العسر يسرا » في الدنيا « ان مع العسر يسرا » في الآ خر قال الحسن
 لما رل بهد الآ به قال رسول الله (ص) « اسروا فداءكم السر لن يعل عسر سرين » و
 قال ابن مسعود والذّي نفسي سدّ لو كان « العسر » في حجر لطلبه السرحني
 بدخل عليه انه لن بدخل عليه انه يعل عسر سرين قال العلماء في معنى هذا الحدب
 انه عرف « العسر » ونكر السر ومن عاد العرب اذا دكرت اسما معر فا ثم اعادته فهو هو
 وادا نكرته ثم كرده فهما اسان فالعسر في الآ به مكرر بلفظ التعريف فكان عسرا
 واحدا والسر مكررا بلفظ النكر فكانا سرين كما به قال

« فان مع العسر يسرا » « ان مع » ذلك « العسر يسرا » آ خر وقيل محار قوله
 لن يعل عسر سرين ان الله تعالى يع نسه (ص) مغلّا محفا فعرّ المسركون يعمر
 حتى قالوا تجمع لك مالا فاعم وطن انهم كذبوه لعمر فعمر الله تعالى وعدد عليه
 نعم في هذ السورة ووعد العني فعال

« اثم نرح لك صدرك » الى قوله « ورفعا لك ذكرك » فهذا دكر اسمائه
 ثم ابتدا ما وعد من العني لسلّته مما حار فله من العم فعال

« فان مع العسر يسرا » محار لا يحرك ما يقولون « فان مع العسر يسرا »
 في الدنيا ثم انحر ما وعد وفتح عليه العري العربية ووسع داب بد حتى كان به
 الماس من الابل ثم ابتدا فصلا آ خر من امر الآ خر فعال ناسه له

« ان مع العسر يسرا » والدليل على اسدائه بعبه من الفاء والواو وحروف السو فهذا وعد عام لجميع المؤمنين محار « ان مع العسر » في الدنيا للمؤمنين « يسرا » في الآخرة لا محالة فعوله « لي يعلب عسر سربن » اي - لي يعلب عسر الدنيا السرا الذي وعده الله المؤمنين في الدنيا والسرا الذي وعدهم في الآخرة انما يعلب احدهما وهو سرا الدنيا فاما سرا الآخرة فدام عسر دانيل ، اي - لا يجمعها في العلبة كعوله (ص) « سهرنا عند لا نصصان » اي - لا يجمعان في النصصان وعن ابي عباس قال اهدى للبي (ص) بعله اهداها اله كسرى وركنها بحبل من سحرهم ارد في حلقه ، ثم سارى ملنا ، ثم المعب الى فعال لي « ناعلام » اي - فلب لئلك ما رسول الله - قال - « احفظ الله بحفظك احفظ الله بحد امامك يعرف الى الله في الزحاه يعرفك في السد واداسال في الله ، وادا اسعبت فاسمعن الله قدمص العلم بما هو كاس فلو جهد الحلاب ان يعمول بمالم بعصه الله لك لما قدر واعله ولوجهوا ان يبروك بمالم بكتبه الله عليك ما قدروا عليه فان استطعت ان تعمل بالصر مع النفس فافعل فان لم يستطع فاصر فان في الصر على ما كر حبرا اكسرا واعلم ان مع الصر العسر و ان من الكرب الفرح و « ان مع العسر يسرا » قوله

« اذا فرعب فانصب » قال ابي عباس « اذا فرعب » من صلوك « فانصب » « الي ربك » في الدعاء وان حالس قبل ان يسلم وقال فداة امر اذا فرعب من صلوك ان سابع في دعائه وقال الحسن « اذا فرعب » من جهاد عدوك « فانصب » في عماد « ربك » وقال مجاهد « اذا فرعب » من امر الدنيا « فانصب » في عماد « ربك » وصل وقال الكلبي « اذا فرعب » من سلب الرثالة « فانصب » اي - اسعمر لدنياك وللمؤمنين

« والي ربك فارعب » في المساله وسله ما تصاح اله من صلاح دنك ودنياك ولا ترج عسر ولا تسعل سواء وصل « والي ربك فارعب » اي - فاحلص الدعاء والاسهال واعط اله وقال جعفر ادكر « ربك » على فراخ منك عن كل

مادونه

الموة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بناه ابن نام عربی و بمعنا سرف،
 حطاط حطیر و بطام بی بطیر، نارکا، نوراعظم و حلقه در سرای قدم دسب آ و برسدگان
 و دلاور دوسان، در محد هرا ر عالم کس نیواند که قدم بر ساط بوقی هدمکر
 بمدد لطف ا ن نام و کس را در هر دوسرای رند کی مسلم نمود مگر بر عاب و عاب
 این نام ارحمله کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم بسمع ثوب رسانندند و مومنان
 و دوسمان را بعلوم آن دست بخصص دادند، هیچ کلمه در نظم و صعب و در تر
 لب آ آن عرب و حرمت و آن سرف و رفعت ندارد که این آب بسمت دارد
 «بسم الله الرحمن الرحيم» هر حرفی از او در تحقیق و نمکس را صدقی است، هر
 کلمه ای از و سراب رحق و بسم را و سلسلی است و آن نقطه که در حب ماه
 «بسم الله» است، اگر چه در نظر سرب احتضاری و افضاری دارد آن در آسمان
 هر آن برمال رهر کمال است و بر حصار حصص برمال حال جمال است و بر حمله
 همی دان که این آب سمب معادن حقایق است و منابع دفاع و مسارع سراع
 هر که از دلی صافی و حانی بهدارل وافی گوید «بسم الله الرحمن الرحيم» از
 عذاب و عتاب رسو و سوان بسمار بوسب فوله

«الم نمرح لك صدرك» بنا که الله حل حلاله و بقدس اسماء و تعالی صفاته
 حون خلق را نامر «کن» از کم عدم بحر و خود آورد و حراش رحمت و رناص
 نعمت بر انسان بنا کرد آن سند عالم را و مهر ولد آدم را الطاف عرب و بحف
 کرامت و انواع مت امار کرد از اسندا عالم با فاء بی آدم همه خلق مع او
 بودند مراد اولی از لطف ازلی او و د سا او و د و حلالی همه لسکر و حیل او،
 مهمان عرب او و د و عربان همه مع و و طعل او در مگر در مسور مجد و نامه
 اقبال او، با هیچ بسمت را آن بخصص و بخصص بی که این مهر کون را و ا
 هیچ کس حر وی حسن حطاط کرامت و رفعت روف که

« **الم صرح لك صدرک** »؟ ای مظهر عالم، ای گردن مجرم ای رسول مقدم ای بر گوار مکرّم ای سید مکه و حرم! نه دل برا بنور معرفت روس گردیم؟ بلطایب مساهدت و مکاسف مودت و مهدت گردیم، مکرّام عرب و رقص مطب و معرفت گردیم، طیب را کسوف رست و حلیف رقص دادیم، ای سید مقصود آفرین کشف کردن آب کمال و راز حلال و صورت جمال و بود « **لولاک لما حلف الافلاک**، **لولاک لما کان سمک و لاسماک** » ای سید اول بودی در نبوت، آخر بودی در نبوت، ظاهر بودی در وصل، اطن بودی در غیب، اول همه حالات بودی در رلف و الف، آخر بودی در ساس و سعادت، ظاهر بودی در عصمت و حسب، اطن بودی در حلال حال در احرام معراج آورد اند که **مصطفی (ص)** کشف « **قال لی الحمار حل حاله سل نام محمد** - **فعلی ناز انحد انراهم** حلیلا و آس داود ملکا عظمیا و عرب رثه و اعطی سلیمان ملکا لاسعی لاحد من بعدی و کلمت موسی کلیمنا و رقص ادریس مکانا علیا و علیم عسی النوره و الانجیل و حلیمه « **برئ الاکمه و الارض و حی الموی** » اندک - **فقال لی ربی** « **نام محمد فد انحدک حسنا** کما انحدت انراهم حلیلا و کلیمک کما کلیمت موسی نکلمنا و ارسلک الی الناس کافه سمر او ندر او سرح **« لك صدرک »** و رقص **« عک و ررک »** و رقص **« لك ذکرک »** و لا انکرا لاد کر معی و اعطیک **« سعا من المسانی و الفران العظیم »** و لم اعطها نسا فیک و اعطیک حوائج سور البحر و لم اعطها نسا فیک، و اعطیک الکوبر و اعطیک نمانه اسهم الاسلام و الهجر و الجهاد و الصلو و الصدقه و صوم رمضان و الا مر بالمعروف و النهی عن المنکر، و جعلک فایحا و حایما

صدر کائنات، سید سادات (ص) حسن میگوید که « **سب قرب و کرامت سب رلف و الف که ما را بمعراج بردند، چون محصور عرب دستم، از حصر حیرت نداشتند که** «ای محمد بگو با منوسم، بخوانا بحسم» - کما حوان حطاب کرامت و نواحب مهات بمن دست زبان من حری سعادت گرفت، دل من

فرساید ناف سرمی عزّ و نابد دید، نساح^۱ حصر کسم اس سلوت و حلب دول
 نافم کسم خداوند ا هر معامری اربو عطانی ناف، ائراهم راحل دادی، نا
 موسی بواسطه سخن کسمی، ادریس را بمکان عالی رسانیدی داود را ملک عظیم
 دادی و رل وی سامریدی، سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کس را سرای
 آن ندادی، عسی را در سکم مادر یورات و انجل در آموختی و مرد رنده کردن
 بردست وی آسان کردی، حو مصطفی (ص) سخن بنان رد، از درگا عزّ
 حطای و حواب آمد که «نامحمد» اگر ائراهم راحل دادم برامحب دادم، اگر او را
 حلیل خواندم برا حسب خواندم، و کر یا موسی سخن کسم بی واسطه، حجاب
 در میان بود، سخن سسند گویند دیدند، و با و سخن کسم بی واسطه و بی حجاب سخن
 سسندی و گویند دیدی و ادریس را تا آسمان رساندم، مرا آسمانها برگذاشم
 بحصر «فاب فوسس» بممرل «م دنی» بحلوت «اودنی» رساندم و داود را ملک
 عظیم دادم و رل وی سامریدم، امب براملك فباع دادم و گماهان اسان سفاع
 بو سامریدم و سلیمان را مملک دادم براسع منابی و قرآن عظیم دادم و حاسبه
 سور الف که بهج بمعامر ندادم سو دادم و دعاهاى بو در آخر سور الف احاب
 کردم و بیرون ازین براسه حصل کرامت کردم و براباس سه حصل براهل
 آسمان و رمس فصل دادم نکى «الم بصرح لك صدرک» دیگر «ووصعاعك
 وورک» سم «ورفعالك دکرک» سسه حالی بو و دل صافی بو ناز کسادم و
 فراج کردم قبول آناز قدر را واسوار داس عب و صمان جو را و نگهداس
 علم و وحی مُمرل را «ووصعاعك وورک» از گماهان امب که سب بویدان گرامار
 سده و سب کسمه و درعم عاصان بی فراز و بی آرام کسمه آن بازار بو فرو بهادیم و
 گماهان اسان حمله آمریدیم و دل براسکون و سکون دادم «و رفعالك دکرک»
 و نام و ذکر بو و آوای بولند بر داسم که در نام خود سسم و سطر سطر بو حد کردم
 ای محمد آفات رفع بو ره که ناف ارساع او بهر ای ناف آدم صمی سحا
 و رفع بو ممراب صفوت ناف ادریس سب و رمب ریاس ناف، حلیل سسر

بودند حلت ناف موسی مهر بوعز مکالم ناف عیسی بحاحی بنواست و نصرت
 ناف ۱۴ فرمان آمد بمعریان حصرت و ناسدگان حطه فطرت که همه داع مهر
 محمد مرسل بر دل نهید و آس سوو او در جان رنند و بر سال و سوو وی افرار دهند،
 ما او را در آخر دور بعض خود در وجود آوردیم و پیسوی جهانان کردیم و در حب
 حب در صد در سال نساندم هر که نظری بدو رسد ناعر و رفعت سود هر که
 بوی ایمان آرد نیک احیر سود، هر که حلال ایمی وی در گردن دارد و مهر و محبت
 وی در دل دارد و در سر حب و سب وی بر اسمعاب رود، امروز اربع مطهر است و
 گناهان مکفر است، و فردا سرت او از حوص کو بر است و حای او بهست معسر
 است و حلت او دیندار و رضاء خداوند اکبر است

۹۵ = سورة التین = مکیة

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» ماضی وند فراح بحاش مهریلق
 «وَالسَّوْدِیُّونَ» (۱) ناسحر وبریون
 «وَطُورِ سِیْنِ» (۲) ویکو سکو
 «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِیْنِ» (۳) واین شهری سم
 «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» که ما فریدیم مردم را «فِی أَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ» (۴) در
 نیکو ترین نگاشتی
 «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِیْنَ» (۵) آنکه او را فرو بر همه فرو بران کردیم
 [سری دور]

«إِلَّا الْإِنْسَانَ» (۶) اموا وعلوا الصالحات» مگر انسان که نیکو شدند و کردار
 های نیک کردند «فَلَهُمْ أَجْرٌ عَظِیْمٌ» (۷) انسان راست مردی ناکاست
 «فَمَا تَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأُنثَى» (۸) آن کسب که ترا دروغ در گرد در حیر
 رساحر [بس آنکه آفرینش من آدمی دادند]؟
 «إِنَّمَا إِلَهُ الْإِنْسَانِ الْحَکِیْمُ» (۹) الله نسبت راست حکم بر همه حاکمان؟

السورة الثانية

این سوره هفت آیه است، سی و چهار کلمه صد و سی و شش حرف، جمله به
 مکه ورو آمدن و مفسران، مگر این عباس که گفته اند این اسب و نه مده و فرو آمد و
 درین سوره ناسح و مسوح است، مگر يك آیه که لفظ آن محکم است و معنی
 مسوح «إِنَّمَا إِلَهُ الْإِنْسَانِ الْحَکِیْمُ»؟ معنی این آیه مسوح است یا آب سف لان

« ومن دخله كان آمناً » نامن فيه الناس في الجاهليّة والإسلام وقبل في معنى «الامن» أى - مأمون على ما ودعه الله من معالم دينه قال المبرد هـ أربعة أحمل طور و تساء وهو دمشق، و طور و رضاء وهو يرب المقدس و طور و ساء وهو جبل موسى (ع)، و طور و سمنا وهو مكة هـ أقسام والمقسم عليه

« لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم » أى - أعدل فامه واحسن صوره وذلك أنه خلق كل حيوان مكنيا على وجهه الا « الإنسان » خلقه مبدد الغامه يسأل ما كوله سد مربنا العقل والمنبر، والمراد بالإنسان آدم (ع) وقبل هو عام في المومنين والكافرين وقبل هو خاص في أبي جهل وقبل في عنة و سئة والتعديس
« في » « تقويم » « أحسن تقويم »

« هم رددناه » يعنى « الإنسان » « اسفل سافلس » يعنى الى لهرم والحرف وارذل العمر لكن لا يعلم من بعد علم سنا فصعب حسنه و يذهب عقله و بعض عمر والسافلون هم الصغفاء من المرضى والرمنى والاطفال فالسبح الكسر « اسفل » من هو ذلآء جميعا و « اسفل سافلس » تكر نعم الحسن كما يقولون فلان اكرم فام فادا عرف قلب الغامس وفي مصحف عبد الله « اسفل السافلس » وقال الحسن و مجاهد و فاذة « هم رددناه » الى النار يعنى الى « اسفل سافلس » لان جهنم بعضها « اسفل » من بعض وقال ابو العالقة يعنى الى النار في افصح صور بم
يُفعل

« الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فابهم لا يردون الى النار ومن قال بالقول الاول قال رددناه « اسفل سافلس » فالاب عقولهم وانقطع اعمالهم فلا تكسب لهم حسنه « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فانه تكسب لهم بعد الهرم والحرف مثل الذى كانوا يعملون في حال الساب والصحة قال ابن عباس هم سر ردوا الى اردل العمر على عهد رسول الله (ص) فاذل الله عذرهم واحسر ان لهم احرا الذى عملوا قبل ان يذهب عقولهم قال عكرمة لم صر هذا السج كسر اد حس انه له ناحس ما كان يعمل، وروى عن ابن عباس قال « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات »

ای «الْأَلَدین» فراوا القرآن وقال من قرأ القرآن لم یرد الی ارضه العمر
 «فلیهم احر غیر ممیون» ای - عمر مقطوع لانه مکمل له کمالح ماکان بعمل ثم قال
 «فما تکذبک» وقل ای شیء «تکذبک» وفي المحاط به قولان احدهما به
 «الانسان» والمعنی «فما» بحمک علی الکذب بعد هذا القسم وبعدها السان
 «بالدین» معنی بالجرأ والعب وقل ما تعرضک للکذب وما بحمک علی
 الکذب ایها «الانسان» بعدما عانت من دلائل النوحید منکوبد ای آدمی
 بعد از دلائل نوحید که معانت دیدی و بعد از آنکه قسمها داد کردیم و روس نار
 نمودیم، چه حیر بران بر دوع میدارد که منکوبی حرا و بعت نسب و فردا حادای با خلق
 سمار نکند و نادان بدهد؟ والقول البانی الحطاب للسی (ص) و فیه اصمار، ای -
 «ما تکذبک» بعد هذا السان وبعدها الصحه والرهان الاحاحد؟ وقل معنا
 من نسک ما محمد الی الکذب بعد هذا السان و بعد قد رسا علی خلق «الانسان»
 وبقومه ای - کل شیء صدقک و شهد لما حشبه وقال القراء «فما» الیدی
 «تکذبک» ان الناس ندان بون باعمالهم کانه قال فمن بعد علی تکذبک بالموا
 والقاب بعد ما نس له من خلقنا «الانسان» علی ما وصفنا

«السی الله ناحکم الحاکمین» ای - نافسی العاصی و قال مقاتل
 «السی الله» بحکم سیک و س اهل الکذب ما محمد؟ او قل هو من الحکمه و
 الحاکمون هم الحکماء والله عز وجل احکمهم صفا و بعد برا روی ان السی (ص)
 کان اذا قرأ هذه الآیه قال «بلی» و انا من الساهدین، و ما ریدک علی ما قال (ص)
 من قرأ «السی الله ناحکم الحاکمین» فلیقل «بلی» و انا علی ذلك من الساهدین،
 و من قرأ «السی» ذلك بعد علی ان یحیی الموی، فلیقل «بلی» و من قرأ
 «فای حدیث بعد یومنون» فلیقل «آمینا بالله» و فی رواه احرى من قرأ
 فی آخر سور الملک «فمن ناسکماء معنی» فلیقل «الله» اگر خواند قرآن
 در نماز خواند این آیات ناسر و از نماز این کلمات که در حراست گوید، و اگر
 امام باشد در مار هم محسن گوید و قوم بر مناعت امام هم محسن گویند

المونة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» فلوب العارفين بالله عروب، وارواح الصديقين بالله الف، رفهوم الموحدین صاحب حلاله ارفع، و نفوس العائدين بالعز عن استحقاق عبادته انصف و عقول الاولین والآخرون بالعز عن معرفه حلاله اعرف

نام خداوندی که عقول عقلاء در ادراك حلال او حیرت آفرین میگردانند در آب جمال او سرگشته، فهمهای خداوندان قطب از درناوی صفات کمال او عاجز آمد خلق عالم حمله خانها بر من برید عشق نهاد و حر حسرت و حیرت سود ناکرد، همه عالم را سوی و گف و گوی حسود کرده و حرعهای از کاس عرب خود بکس نداد

ای گسسته اسیر در نای سو

آنکس که رید دم ولای بو

عسای جهان همه سد واله

در عالم عز کمر نای سو

فوله «والسن والربون» الله تعالى در ابتدا اس سور چهار حیرت از مخلوقات قسم داد میگوید که ^۲ «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم» انسان آدم اس (ع) یعنی آدم را بسکون صورتی آفریدم و او را از حمله مخلوقات برگزیدم، رفم محبت برو گزیدم و ساسمه ساط حوس گرداندم عناصر حس و حواهر قدس و ممانع اس در قالب وی نهاد کردم و آنکه معر ان حیرت را و اسیدگان حظه فطرت را فرمودم که بس محبت وی مسانی بر حال بهند و سد وار سجد آرید که حواجه اوست و سماحاکران اند دوست اوست و سماندگان اند حاکم بر کسی که عز یدر خود آدم بداند و سرف و جاه و میراث وی سماند و درین قالب حاکی حر ناسمی و جسمی و رسمی را نبرد حیرت آرد که آدم خود عالمی

دیگرست عالم دواست یکی عالم آفاق، دیگر عالم انفس، و ذلك قوله 'سر بهم
آیا فی الافاق و فی انفسهم'، عالم انفس آدم است و آدمی را، حاکم که در عالم آفاق
رهن است و آسمان و آفات و ما و سارگان و بور و ظلمت و رعد و برق و غیر آن، در
عالم انفس هم محاسنست رهنش عیند آسمان معروف، سارگان خطرت ماهی
فکرت آفانست فراس، بورس طاعت، ظلمست معصبت، رعدن خوف و محاف،
بورن رخاء و امنست انرس همت، ناراست رحمت، در حسن عبادت، مو اس حکمت
سا این عالم کسب؟ دل این سا را و بر کسب؟ عقل سناهن حواس حاکرس
دست و پای حاسوسن، گوس رهنس، جسم رحمانس، روان داعس، خاطر رسولس،
الهام سهرس، علم سلطانس، حق حل حلاله ما کسب و رگوار آن خداوندی
که از مسمی خاک حسن صنعی ندا کرد، و در آفرینس وی قدرت خود اظهار
کرد ازین عصر که از جوهری عالمی آفرید و از ای عینی مرهم آفرید،
و از سکی نافه صالح آفرید، و از عصا موسی بنای آفرید، و از دودی آسمان
آفرید، از بوری فرسنگان آفرید، از ناف آهویی مسک بونا، از گوی جری عسر
سارا، از گرمی فری^۱ ماهه دما، از مکی علی مصی^۲، از جاری گلناری دما، از
کهای حلوائی ناسا حق حل حلاله می نماید که صانع بی علف مسم، کردگار
بی آلب مسم، فهای حلیب مسم، عهای مهلب مسم، سار هرزلت مسم 'لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم' در آفرینس آدم طورها صاحب نکاز کف^۳ از خاک آفریدم
او را 'کمال آدم خلعه من نبات' حای دیگر کف^۴ از گل آفریدم 'انی خالق
سرا من طیس' حای دیگر کف^۵ از سلاله آفریدم 'ولقد خلقنا الانسان من سلاله'
حای دیگر کف^۶ 'من حماء مسمون' حای دیگر کف^۷ 'من صلصال کالفجار'، معنی
آست که اول خاک و د، گل گردانند گل و د سلاله گردانند، سلاله و د حماء مسمون
گردانند حماء مسمون بود، صلصال گردانند، صلصال بود، حاور گردانند، مرد بود
رید گردانند، سعال و د، گوس و دوس و رگ و ی و اس و حوان گردانند، نادان بود، دانا

گردانید حو را بحال کمال رسانید ، بر خود بنا کرد که « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » همجنس فرزند آدم نطعه بود، علقه گردانید، علمه بود مصعه گردانید، مصعه ود عظام ولحم گردانید مرد بود رید گردانید نادان بود، دانا گردانید، آنکه بر خود بنا کرد که « فسا رزك الله احسن الحالين » حاکم را و نطعه را ارحال بحال مگردانید نا آنچه درازل حکم کرد و فضا را بد ، بروی برف همجنس سعید را و سعی را از حال بحال مگردانید که در طاعی، که در معصب که در مجلس علم، که در مجلس حمر که سادان و که گریان ، نا آخر عهد که عمر سمر د سر آید و حکم ارلی در آید اما الی الحینه و اما الی النار ، اگر دورحی بود « ثم رددناه اسفل سافلیس » و کر بهسی بود « فلهم اجر عسر ممعون » حق حل و علا کرامت فرماید بصل کرم حوس

۹۶ - سورة العلق - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم خداوند فراع بحسان مهربان
«اقرأ باسم ربك» رحوان نام خداوند حوس «الذى خلق (۱)» آنکه

آفریده آفرید

«خلق الانسان من علق (۲)» مافرند مردم را ارحون سمه

«اقرأ» رحوان «وربك الاكرم (۳)» و خداوند بوان سكو كار

«الذى علمنا القلم (۴)» او كه درآموح علم

«علم الانسان ما لم يعلم (۵)» درآموح در مردم آنچه مردم ندانست

«كلا» حما دان الانسان لمطعي (۶) «ان راءه اسعسى (۷)» كه مردم مافرمان

سود، حوان بى بار سود

«ان انا ربك الرحمنى (۸)» ا خداوند بوانس بار گسب

«ارأيت الذى» مى سى اس مرد «نهى (۹)» «عدا انا صلبى (۱۰)» كه

مى نارند رهى را كه مى نماز كند؟

«ارأيت ان كان على الهدى (۱۱)» چه سى ورس مرد برا راسب اس؟

«او امر بالقوى (۱۲)» و بر هر بدن مفرماند ارناسواب وندى

«ارأيت ان كذب ووثى (۱۳)» سى [اى محمد] ورس مرد دروع رن

مسگرد [واو بدترس راسى] مى بر كردد

«انهم يعلم بان الله نرى (۱۴)» سى داند كه الله مى مند

«كلا» [او دروع مى مذارد] و دروع بسب، «لن لهم نصيب» اكر اوارن نكرسب

مار نه اسمد، «لنصفها بالناسه (۱۵)» فرما سب اكر رند موى بس سراز

۱ - الف او كه ۲ - الف ورا اس مرد رر را راسب

۳ - الف اى محمد سى ۴ - الف بر مسگرد

۵ - الف او كه

۶ - الف اى محمد سى

« ناصه کاذبه خاطره (۱۶) » موی مسانی دروغ زن بدکار
 «قلیدع نادنه ۱۷» کوی ناران و قوم حوس حوان
 «سندع الرنايه (۱۸)» ناما فرسنگان عداگر حواسم
 «کات» به سراسر [که اورا فرمان برد] «لأطعته» اورا فرمان مر «واسخندو
 اهرت* (۱۹)» مارکی و نردیل آي

الموة الثانية

این سور دو سب و هساد حواسب، بود و دو کلمه «ورده آت» جمله به هک و
 آمد و در این سور ناسخ و مسح و در حواسب ارانی کعب از رسول خدا (ص)
 که گفت «هر که این سور بر خواند حواسب که مفصل [قرآن] جمله خواند»
 مفسران گفته اند اول سور که از آسمان فر آمد است و در حجر صبح است از
 عائشه صدیقه قالت ان اول ما سدیء رسول الله (ص) من الوحى الر ونا الصادقه
 فی اليوم فكان لا يرى روبا الا حاء مثل فلق الصبح ثم حسب الله الحلاء وکان نابی
 حراء فمحب منه والنحب والعبد لالی دواب العدد ویر وذلک ثم ترجع الی حدیثه
 فرود لم یلها حی فحسبه الحق وهو فی عار حراء فحا الملك فقال «افرا» ۱ قال
 رسول الله (ص) «فعل ما انا معاری» ۱ - قال «فاحدنی فعطی حی بلغ منی الجهد، ثم
 ارسلنی فقال «افرا» - فعل ما انا معاری» فاحدنی فعطی البائس حی بلغ منی
 الجهد ثم ارسلنی فقال «افرا» - فعل ما انا معاری» فاحدنی فعطی البائس حی
 بلغ منی الجهد، فقال «افرا باسم ربك الادی خلق» حی بلغ «ما لم تعلم»
 فرجع حی دخل علی حدیثه فقال «رملونی» فرملو حی ذهب عنه الروع رعن
 عائشة قالت ان اول ما نزل من القرآن «افرا باسم ربك الادی خلق» وری
 ان ورفه بن یوفی بن اسد بن عدا العری بن قصی و هو ابن عم حدیثه وکان
 امرا بصرا فی الجاهلیه وکان کتب الکتاب العری وکان سحاکمرا فدعی
 فعاب حدیثه ای ان عم اسمع من ابن احک فقال ورقة ابن احی ما یری

فاحسر رسول الله (ص) ما رأى فقال ورقة هذا الباموس الذى انزل الله على موسى
 لسمى اكون حاحس بحرك قومك فقال رسول الله (ص) «او معرجى هم» قال
 ورقة نعم لم مات رجل قط مما حشبه الا عودى و اودى و ان يدركمى يومك
 انصرك نصرا مؤدرا ثم لم يسب ورقة ان يوفى و قرأ الوحى و قال ورقة بى يوفى
 فى ذلك

فان بك حفا نا حديجة فاعلمى

حديثك انا فاحمد مرسل

و حبرل ناسه و متكالم معهما

من الله وحى سرخ الصدر مرسل

يعور به من فار عرا لدمه

وسمى به العاوى السعى المصلل

ورقاب مهم فرفه فى حنانه

واحرى نارواح الحشم بعلل

قوله «افرا باسم ربك» قال ابو عبد الله الباء رناد و مصدر «افرا باسم

ربك» هذا كقول رسول الله (ص) «لاصلو لمن لم يقرأ بعباده الكتاب» يعنى لمن

لم يقرأ بعباده الكتاب و قيل معنا «افرا» القرآن «باسم ربك» سبما و سركا

و هو ان يسمي بذكر كقوله «اركوا فيها سم الله محر بها و مرسيها» «الذى خلق»

يعنى المكنونات كلها ثم حص منها ما هو اعلى مرتبه فقال

«خلق الانسان» يعنى سى آدم «من علق» جمع علقه كسج و سحر ، والمراد

بها ابداء الخلق الى تمامها و قيل المراد ه آدم (ع) من علق ، اى - من طس بعلق

بالكف ثم كرر للاكيد فقال

«افرا» و يحتمل ان الاول للعموم والثانى للخصوص كما فلسافى «خلق»

«خلق الانسان» قوله

«وربك الاكرم» اى - الاعظم كرما وقال الكلبي اى - الحليم عن جهل

الما دلا بعجل عليهم بالمعونه

«أَلَدَى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» اى - «عَلَّمَ» الحط والكتابه «بِالْقَلَمِ» اى - يحلو
«الْقَلَمِ» وقل «عَلَّمَ» اَلْقُرْآنَ اِن كَسَبَ اللّٰهُ «بِالْقَلَمِ» فِى اللّٰوْحِ الْمَحْضُوطِ نَعْرِى
وبعل روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قل ناسى الله اكتب ما اسمع منك
من الحديث قال «بِعَمِّ فَاكْتُبْ اِنَّ اللّٰهَ «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»»

«عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» من العمل والسان وقال قتادة «الْقَلَمِ» نعمه
من الله عظمه لولا «الْقَلَمِ» لم نعم دس ولم يصلح عس

«عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» من انواع الهدى والسان، وقل «عَلَّمَ الْاِنْسَانَ»
بمعنى الناس كلهم ما لم يعلموا من الكمانه والحرف وغيرها معا فنه صلاح دنياهم و
دنيهم قال الله تعالى «وَاللّٰهُ اَحْرَحَكُم مِّنْ يَّطُوعِ اَمْرًا كُمْ لِاَعْلَمُونَ سَيِّئًا» واما
عَلَّمَهم ما لم يعلموا بالسرور ونصب الادله على بعض المعلومات وقل «عَلَّمَ الْاِنْسَانَ»
بمعنى آدم (ع) عَلَّمَهُ الاسماء كلها وقل الانسان محمد (ص) سانه وعَلَّمَك ما لم
يكن يعلم

«كَلَّمَ» باكد بمعنى حفا وقل رد على المكذب بالعب، وقل وحرعما ناي
ذكر فى الآيه ن الطعمان «اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» لسحاور حد و سسكبر
على ربه

«اِنَّ رَاَهُ اَسْمَعِى» معنى الاستعناء هاهنا المعنى بعنه اى - ينظر فى عناه و
سسكبر واما قوله «اِذَا مَنِ اَسْمَعِى» وقوله: واما من يحل واسمعى' «هو ان يرى'
بعنه عسا وان لم يكن عسا وقال الكلبي «اِنَّ رَاَهُ اَسْمَعِى» بمعنى يرفع
عن مرله الى مرله فى اللسان والطعام وعسرها وقال مقاتل نزل فى ابنى جهل
كان اذا اصاب مالا راد فى سانه ومركه وطعامه فذلك طعمانه وكان رسول الله (ص)
يقول «اعودك من فسر بسى ومن عسى نطعى»

«اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ اَلْرَّجْعِى» بمعنى المرحع فى الآحر فبحارى على طعمانه و
محاوريه حد فى كفر، يقول كسب البك مراب وما وحدث رحى اى - حوانا

«ارأيت الذي نهى» ، «عنداً اذ اصلى» هذا الناهى انوجهل قال لعومه هل يعمر محمد وجهه من اظهركم؟ بمعنى هل راسمو مصلياً ساحداً؟ - قالوا نعم قال واثللاب والعري لس رأسه بفعل ذلك لاطان همه فصل له هاهود اصلى فانطلق لظنا رفته فما لب ان تكسر على عصفه وبعى بند فصل له مالك - يا الحكم؟ - قال ان سمي ومنه حين فأمس النار وهولا واحصه وروى ان سمي ومنه فحلا فاعرا فاه لو مقدم لالقمى ثم دخل على اهله فرعا فبلغ ذلك رسول الله (ص) فقال لودنامتى لاحططمة الملائكة فجعلته عصوا عصوا فابرل الله تعالى

«ارأيت الذي نهى» ، «عنداً اذ اصلى» معنا السن مسجن العذاب من الله

«ارأيت ان كان على الهدى» هذا خطاب للناهى، بمعنى «ارأيت ان كان على المصلى على الهدى» اى - «على» الدن و «امر» بقوى الله واحسان معاصيه «ارأيت ان كذب ووثقى» هذا خطاب للمسى (ص) ناويله ارأيت ان كذب «ان كذب» انوجهل بالدنس «و وثقى» عن الايمان، السن مسجن من الله اللعنه والعداب؟

«الم تعلم» هذا المكذب الممولى «ان الله برا و يعلم جميع احواله وانه سواحد معله وعافه عليه وفيل ارأيت هاهما بعجب للمخاطب وكرر للماكذ و بعد برطم الآنه «ارأيت الذي نهى» ، «عنداً اذ اصلى» والمهوى على الهدى «امر بالقوى» والناهى مكذب ممول عن الآنه ان فما اعجب من ذا «الم تعلم ان الله برى»

«كلاً» ردع ورجز، وفيل هو قسم معنا حما «لس لم نهى» انوجهل عن ابتداء رسول الله (ص) ونهيه عن الصلو «لسمعاً بالناسه» لاحدن مقدم راسه احد ادلال وفيل لاحدن مناصبه الى البار كما قال «موجد بالنواصي والافدام» وفيل لسودن وجهه فكسى بالناسه عن الوجه لانها فى مقدم الوجه وكاب

العرب نافع من حر الباصه فذلك قال « لسمعي » ودخل النون الحفصه للناس كمد
 كما قال « وليكونا من الصاعرين » ثم قال على السدل
 « ناصبه كاذبه خاطيه » أي - صاحبها كاذب خاطي
 « فليدع ناديه » قال ابن عباس لما هي 'أبوحهل رسول الله (ص) انهير
 رسول الله (ص) ورحله فقال أبوحهل يا محمد لقد علمت ما بها أكبر ناديا مني فوالله
 لا ملأ من عليك هذا الوادي ان سب حنلا حرذا ورحالا مرذا فابرل الله عروحل
 « فليدع ناديه » يعني قومه وعسبره واعوانه
 « سدع الرنايه » وهم حرته النار واحدها رسي ماحود من الرين وهو الدفع
 لا بهم يدفعون اهل النار اليها دفعا وفي الحر لودعا ناديه لاحدبهم الملائكه العلاط
 السداد عانا وقبل هذا في الصامه

« كلاً » ليس الا امر على ما بطنه أبوحهل « لا تطعه » فما ير يد من برك الصلو
 « واسجد » على رعمه « واقتررب » هرب الي الله بطاعك وقبل « اقتررب » بالسجد
 فان اقرب ما يكون العبد الى الله اذا كان ساجدا روي ابوهريره عن النبي (ص)
 « اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فاكبروا الدعاء »

الموة الثالثة

قوله مالي « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم يدل على خال من لم يرل اسم
 بعد عن جمال من لم يرل اسم بسمه على افعال من لم يرل اسم سبر الى افعال من لم يرل
 والعارف بهد حلاله فطاس والصعي بهد حماله فعاس والارلي بهد اقاله فاس ،
 والمر يد بهد افعاله فقام بطلب مع كفاه المعاس

بسم او كه نامس آراس مجلس ومدحسن سرمانه مجلس بسم او كه نامس
 دل افروز ومهرس عالم سور بسم او كه فاس آراس ربنا رحيس راححان بسم او
 كه نامس وردند مومنان ، نادس آراس مرل مسافان ، نامس فراع دل مر بدان

مهرس انیس خان معجان، حکیمس یوسای دید عارفان، د کرمس مرهم خان سو حسیگان
 پیر طرفت کف آلهی ارریان محبت حاموس است خالص همه ریاست ور
 حان درسر دوستی کرد، ساند که دوست او را بحای خانب عرو سنده آب نمید
 که گریه بار آتس، و برور حراج معروفند که ورور خود حراج جهانست ا فوله تعالی
 «اقرأ باسم ربك» حق، حل حلاله و هندس اسماء و تعال صفا به حرم میدهد
 ارا سماء وحی که آمد تا آن مهر عالم و سید ولد آ۵۵ (ص) آن ساعت که حریئل خود را
 بوی نمود در عار حرا و نا وی آرام ناف رسول (ص) گفت «اول که حریئل من
 آمد، بکنار مرا در بر گرف و سگ خود در کسند و نك بمالد و محسانند و
 بارها کرد، آنکه دوبار دیگر همچنان کرد، و حکمت درین آن ود که سه بار طبع
 سرب و برابصر ملکی مزاج داد آنکه گفت نام محمد «اقرأ» بر حوا
 رسول (ص) گفت «ما انا بقاری» چه خوانم که من امیام، خواندن ندانم؟ نا
 حریئل (ع) وحی گزارد گفت «اقرأ باسم ربك» بر حوا نام خداوند خود، یعنی
 بگوی «بسم الله الرحمن الرحيم» است معنی آن خبر که روایت کردند از
 عبدالله بن عباس که اول وحی که حریئل به مصطفی آورد آب سمع بود
 و بر وانی دیگر آمد که اول سوره ای که وحی آمد «یا ایها المدبر» ود و سید دیگر
 روایت آمده که اول سوره «اقرأ» وحی آمد و جمع میان این روایات آنست
 که اول آب که وحی آمد آنه «بسم الله الرحمن الرحيم» بود، و آنست معنی
 آن خطابت که حریئل گفت ناسد صلوات الله و سلامه علیه که «اقرأ باسم ربك»
 و اول سوره که وحی آمد سوره «یا ایها المدبر» آن اول آنست و این اول
 سوره و بعد از آن آنه فاتحه و قصه و قصه و سوره و سوره وحی همی آمد بمای نسبت و
 سه سال تا آخر آنه که فرو آمد «و انقوا نوما برحمون منه الی الله» و قبل آخر آنه
 نزل «لقد جاءکم رسول من انفسکم» الی آخر السوره و گفته اند سید (ص) حوا این
 خطابت اوی کرد که «اقرأ» بر حوا کتاب ما، و اندرین خواندن نه هم عقوب
 بود و نه دگر حرم و حساب، این خطابت حیدان سبب و همت در سه (ص) این

کرد که میگفت «آں ساعت اندامهای من حواسی که از هم جدا کردند و پندهای اعصاب از هم گسسته شود، از همت و سناسبت آن حطاب، من چه گوئی فردا که بند عاصی را حطاب آید که «افراً کمانک» نامه خود را حوان، و نامه عاصی همه حرم و حساب و حطاب و رلب بود، و او را بسم عذاب و عقوبت بود و او را تعدد و نه حطب بود مگر که حالوی خون بود؟ مگر که رب العز، بفصل و کرم خود بروی رحمت کند و بآن سجودها که در همه عمر آورد و بالله تعرب کرد و امید در آن بسته و را بومند نکند، و کرم خود او را بمحل قبول قرب رساند، چنانکه قرآن مجید حبر داد در آخر این سور که «واسجد و اقرب» بنده در هیچ حال بمحصر عتب و سار رحمت حبان نردنك نبود که در حال سجود خون بند سر بر سجد نهد، از آنجا که بازك سروی بود، آنجا که اقصای بهاب عالم بود، علم نور گردد و حطاب رومانی نور از حق سروی ما تعالی مسود، و رحمت از غلی بر سروی مینارد

مصطفی (ص) گفت «لا کرم مع السجود» هر که سجد آورد از کرم دور گشت و در درگاه الله سرف و مواضعان یافت خون بند در سجود مواضع بود، نادانوی آن بود که حق تعالی بمحصن و تعرب وی از رانی دارد استب که گفت «واسجد و اقرب» بند در حال سجود جمع بود و در همه احوال دیگر معرب و در حال قام و رکوع بمطرح خلق قرب بود و در حال سجود از نظر خلق دور تر بود و هر که از خلق دور تر بود بحق رند کمر بود و هر که سرد خلق بی خطر تر سرد حق با خطر ر

آورد اند که خون رب العالمین فرسگان را فرمود که ۴۵ را سجد آرید، اول کسی که سجد آورد اسرافیل بود خون سر از سجد ریاست، حنا عالم کتب الهی و وحی آسمانی بر پستانی او پیدا آورد، احسن وی لوح کتب حنای گشت عجا کسی که ۴۵ را بحکم فرمان سجد کند، صور کمانبای حنای بر پستی او پیدا آید، مومنی که هفتاد سال حنای را حل حلاله سجد آورد جمع عجب اگر او را از

آس عیوب بر اعب دهد ؟ اسرافیل نامر حق آمد م را سجد کرد ، بر پستانی او کلام
 بسنه بنما آمد ، ایمان در دل مومن بسنه چنانکه الله گفت « کتب فی قلوبهم
 الايمان » از روی اسرار منگوید او که دین مرا نامر من سجد آورد ، کلام بانسبه
 بر پستانی وی بنما آوردم او که هفتاد سال نامر من مرا سجد آورد ، ایمان نوسنه
 از دل وی کی برگرم ؟ ا قال السی (ص) « انا ارفعکم فمطموا الله واداء سجدتم فاحبثوا
 فی الدعاء فانہ سمح لکم »

= سورة القدر = مكية

الوثة الاولى

قوله « بسم الله الرحمن الرحيم » امام خداوند فراح بحساس مهربان
 « انا انزلناه » ما فرو فرسادم قرآن را « في ليلة القدر (١) » درست حکم
 و بریدن مهر ها
 « وما ادرى بكم ليلة القدر (٢) » وجه دائمی تو که آن سب قدر چه سب اسب؟
 « ليلة القدر حشر من الف شهر (٣) » آن سب قدر به اسب از هر اراماهاکان [که
 در آن سب بسا
 « نزل الملائكة والروح فيها » فرو مآند فرسکان و حشرئل در آن
 سب « نادونهم » مرمای خداوند حوس « من كل امر (٤) »
 « بالام هي » از هر کار بد باسلام اسب آن سب « حتى مطلع الفجر (٥) » و نا
 وف نام همجنس

الوثة الثانية

این سور مسح آسب سی کلمه صدودوارد حشر حمله به مکه
 فرو آمد، بقول بسریں معسران مکر صحاک که کف مدنی اسب و به مدنه فرو
 آمد علی بن الحسن بن واهد کف اول سور که به مدنه فرو آمد، این سور
 اسب و درین سور فاسح و مسح بسب و فی الحشر عن ابی بن کف عن النبی (ص)
 من فراسور « القدر » ، اعطی من الاخر کمں صامرمصان واحنا « ليلة القدر » قوله
 « انا انزلناه في ليلة » الهاء صمیر القرآن وان لم نعدم ذکر فی السورة
 بطرس

« حم والکلمات المس » « انا انزلناه في ليلة » مبارکه انزل الله القرآن

حمله واحد « **هى ليلة القدر** » من اللوح المحفوظ الى السماء الدنيا فوضع فى سائر
واملا حيرئيل على السر بمكان سرى ٤ حيرئيل على محمد عليه السلام بحوما ،
فكان سر اوله وآخر ثلاث وعشرون سنة وقبل معنا « **انا انزلناه** » حيرئيل بالقرآن
« **ليلة القدر** » وقبل كان ابتداء انزاله « **ليلة القدر** » وقبل « **انا انزلناه فى
ليلة القدر** » اى - « **انزلناه** » القرآن فى سائر « **ليلة القدر** » ومسرله كما يقول
مرتب سور الليل فى ابي بكر اى - فى سائر ويحمل ان الهاء تعود الى العشاء والقدر
البار « **هى ليلة القدر** » ، فان قيل قال الله تعالى فى هذا السور « **انا انزلناه فى ليلة
القدر** » وقال فى موضع آخر « **انزلناه على عبدنا يوم القدر** » يوم المعى الجمعان ،
وقد انزل فى عشرين سنة كما قال « **وقرأنا قرأنا لمقرأ على الناس على مك
رأنا بمرأيا** » فما وجه الجمع بين هذ الآيات الجواب انه انزل « **ليلة القدر** »
اللى كانت مسجها يوم بدر وهى كانت ليلة سبع عشرين من رمضان لم رد بعد الى
العشر الاواخر انزل الى السماء الدنيا فوضع فى سائر حرانه القرآن بمكان سرى
منه على رسول الله (ص) بحوما الى ان قص قوله

« **ليلة القدر** » معنا « **ليلة** » بعدد الامور والاحكام والفصل بعدد الله فيها امر
السبب فى عباد وبلاد الى السبب المعمله كقول الله تعالى « **فيها يفرق كل امر حكيم** »
والمقدر و « **القدر** » بمعنى واحد يقال قدر الله السبب قدره وقدره قدره
وسميت « **ليلة القدر** » فى سور الدخان « **مباركه** » لان الله سبحانه سرى فيها الحبر
كله والبركه والمعبر وروى ابو الصحن عن ابي عباس ان الله عز وجل يعصى
الافصه « **هى ليلة** » النصف من شعبان و سلمها الى اربابها « **هى ليلة القدر** » وقبل
للحسن بن الفضل السبب قدر الله المقادير هل ان يحلق السموات والارض ؟ -
قال لمى - قبل فاما معنى « **ليلة القدر** » ؟ - قال سوا المقادير الى المواقيت ومقد
الصا المقدر قال الارهرى « **ليلة القدر** » اى - « **ليلة** » العظمه والسرف من قول
الناس لفلان عبد الامر قدر اى - حا وقد ومسرله يقال قدر فلانا اى - عظمه
قال الله عز وجل « **وما قدروا الله حق قدره** » اى - ما عظموا حق عظمه وقبل لان

كل عمل صالح يوحد من المومن فيها تكون دافدر و فنامه عبدالله لكونه مصولا
و قال التحليل بن احمد سميت «ليلة القدر» لان الارض تصق فيها بالمالئكة من
قوله تعالى و من «قدر عليه روفه» «بسط الرزق لمن يشاء و بقدر» و احببوا
في وقتها فقال بعضهم انها كانت على عهد رسول الله (ص) ثم روعت و عامه الصحابه
و العلماء على انهم باقوه الى يوم القامه لما روى عن ابي هريرة قال رعموا ان
«ليلة القدر» قد روعت و كذب من قال ذلك هي في كل شهر رمضان استعمله و قال
بعضهم هي في ليلتي السنة كلها حتى لو علم طلاق امرأته او عصى عند بليله «القدر» لم
يغض الطلاق ولم يغضب العصى الى مضي سنة من يوم حلف بروى ذلك عن ابن مسعود
قال من نسم الحول كله نصها، فبلغ ذلك عند الله بن عمر فقال برحم الله
اناعدن الرحمن اما انه علم انها في شهر رمضان ولكن اراد ان لا يسكن الناس، و الى
هذا ذهب ابو حنيفة ابها في جميع السنة وعن ابن مسعود ايضا قال اذا كانت السنة
«في ليلة» كانت في العام المستعمل «في ليلة» اخرى والجمهور من اهل العلم على انها
في شهر رمضان في كل عام قال ابو زر بن الحنظلي هي اول «ليلة» من شهر
رمضان و قال الحسن «ليلة» سبع عسر وهي الليلة التي كانت سجدها و وقعته نذر،
والصحيح انها في العسر الاوخر من رمضان والله ذهب السافعي - قالوا كانت
الامم بطلبها في ليل السنة كلها فردها الله عز وجل لهد الامم الى رمضان لتكون
اسر للطلب للمس الذي حصها به في دينه و وضعه الآصار عنها فدعا رسول الله
(ص) فوضعها له و لامه في شهر رمضان بسم دعا فوضعها في العسر الاوخر من حد
في الطلب و دعا الله فوضعها في الاواخر منها فهي لا تخرج من العسر الاوخر منه و برا
بم دعا فاراها انا في منامه مرس اما احدهما فابطله بعض اهلها ففسدها و اما المر
الاخرى فخرج لبحر اصحابه فبلا حتى رحلان فاصالح بهما ففسدها فقال لهم احرب
بها بم روعت و عسى ان تكون حبرا فاطلوا في كل ور، و روى فالتسموها في
الاسعة والسابعة والحامسة، ثم احببوا في ابهاى ليلة من الايام قال ابو سعيد الخدري
هي الليلة الحاديه والعشرون لما روى ان السى (ص) قال ارب هذا الليلة ورأسى

استحدث في صحتها في ما وطن قال ابو سعيد الحدرى امطرب السماء تلك الليلة
فاصرت عساي رسول الله (ص) انصرف النما وعلى جنبه وابعاه الماء والطين في صبحه
احدى وعشرين وقال بعضهم هي ليلة بلاب وعشرين لما روى ابو هريره قال لما كنا
«ليلة القدر»، فقال رسول الله (ص) «كم مضى من الشهر؟» - فقلنا - ثمان وعشرون وبقي
ثمان فقال «مضى ثمان وعشرون وهي سبع اطلوها الليلة الشهر سبع وعشرون» و
عن قافع عن ابن عمر قال جاء رجل الى النسي (ص) فقال يا رسول الله ابى رأيت
في اليوم كان «ليلة القدر» سابعه بنعى فقال رسول الله (ص) «ارى روباكم قد واطاب
على بلاب وعشرين، فمن كان معكم ريد ان يقوم من الشهر فليقم ليلة بلاب وعشرين»
وقال قوم هي الليلة السابعة والعشرون والله ذهب علي عليه السلام و ابى وعائنه و
معاونه لما روى ابن عمر يحدث عن النسي (ص) «هي ليلة القدر» قال من كان
محررا فليحرها في ليلة سبع وعشرين وعن ابى بن كعب قال سمعنا النسي (ص) ينادى
والاصف انا قال «ليلة القدر» ليلة سبع وعشرين وعن رزين حمسى قال قلنا
لانى بن كعب انا انى مسعود فسألنا عن «ليلة القدر» - فقال من يوم الحول بصها،
فقال بريح الله انا عبد الرحمن لقد علم انها في شهر رمضان وانها «ليلة» سبع و
عشرين ولكن كر ان يحرقكم فيكلوا ثم قال هي والذى امر القرآن على
محمد (ص) ليلة سبع وعشرين فقلنا انا القمدر انى علمت ذلك؟ - قال نالا به الى
احمرنا النسي (ص) بها، قال فقلت انا القمدر وما الا به؟ - قال نطلع الشمس عدا يد
كانها طسب لس انها سماع وفي رواه نطلع الشمس في صبحه يومها بمساء لاسماع
لها و قال الحسن رفته اها «ليلة» لمحها سمحها لاحار ولا نارد ، نطلع الشمس
صبحها لاسماع لها قال بعض اهل العلم بحتمل ان يكون معنى طلوعها من ر سماع
لان الملائك تصعد عند طلوع الشمس الى السماء فيجمع صعو هاء تسار سعاها الكبر
ما نزل من الملائك «ليلة القدر» وبحتمل ان يكون ذلك لاها لا تطلع في هذ الليلة من
فرنى السطان ، فريد السطان في ث سعاها وبرس طلوعها لريد في عرو الكافرس
و بحس في اعين الساحد و بروى عن عبيد بن عمير قال كتب ليلة الساع
٧٠

و العسرين في البحر فاحدث من مانه فوجد به عدناً سلساً و قال بعض الصحابة قام
 ما رسول الله (ص) ليلة الثالث والعشرين لبس اللؤلؤ فلما كانت ليلة الخامس والعشرين
 قام ما نصف اللؤلؤ فلما كانت ليلة السابع والعشرين قام ما اللؤلؤ كله

واعلم ان الاحمار احلقت في حسن «ليلة القدر» لانها دار في العسر الاو احر
 لا نسب على واحد وانها معاوون في منافع في سنة بخلاف ما كانت فيما قبلها او بعدها
 وفي الحمله اهتم الله هذه الليلة على الامه ليجهدوا في العباد لئالي رمضان طمعا في
 ادراكها كما احق ساعه الاحابه في يوم الجمعة واحق الصلوة الوسطى في الصلوة
 الخمس واسمه الاعظم في الاسماء ورضا في الطاعات ليرعوا في جمعها وسخطه في
 المعاصي لسيهوا عن جمعها واحق قيام الساعه ليجهدوا في الطاعات حدرا
 من قيامها واما الكلام في فصول «ليلة القدر» وخصائصها فهو ما روى ابو هريره
 قال قال رسول الله (ص) «لا تقوم احد «ليلة القدر» فوافعها امانا واحسانا الا عر الله
 له ما يعدم من دنه وروى ان الشيطان لا يجرح في هذه الليلة حتى يصي فحوها
 ولا يستطيع ان يصب فيها احدا يحل اوداء او صرب من صروب الفساد ولا ينفذ فيها
 سحر ساحر وقال سعد بن الصب من صلى صلو العشاء فيها جماعة فقد احدث بحقه
 من «ليلة القدر» وروى ان عائشه قالت للنبي (ص) ان وافق «ليلة القدر» فما
 افول؟ قال «فولي اللهم لك عفو تحب العفو فاعف عني» وقال (ص) عرس على
 اعمال امي واعمارها فاسفل لها فاسي فاعطيت في السنة «ليلة» هي حجر من الف شهر
 عني «حجر من الف شهر» لسبب فيها «ليلة القدر» و قيل ان العمل فيها حير
 من العمل في «الف شهر» لسبب فيها «ليلة القدر» فوله

«وما ادركك ما ليلة القدر» فانه على جهة التعظيم لها والتعظيم لسانها قال
 المعسرون كل ما في القرآن من قوله «وما ادركك» فقد ادرك اي - اعلمه وكل
 «ها» في القرآن وما يدركك لم يدرك اي - لم يعلمه فوله

«ليلة القدر حجر من الف شهر» احلقت في الحكمة الموحه لهذا العدد فعال
 على بن عروه ذكر رسول الله (ص) ارسمه من نبي اسرائيل عبد الله بناس سه لم
 يصو طرفه عن وهم ايوب وكرنا و حرفيل بن العنبر ووسع بن نون فمحب

اصحاب النبی (ص) من ذلك فانا حنرئیل (ع) فقال يا محمد عبد امك من عباد
هو آلاء البعر بما نبت منه لم يمضوا الله طرفه عن وفادار الله تعالى عليك حبرا من
ذلك ثم قرأ عليه «انا انزلناه في ليلة القدر» فقال هذا افضل مما عجب اب وامك
قال فسّر ذلك النبی (ص) والناس معه وقبل ان رسول الله (ص) ذكر رجلاً من
نبي اسرائيل حمل السلاح على عاتقه الف شهر فمحب لذلك عجباً سديداً وسمى ان
يكون ذلك في امه فقال «بارك جليل امي اضر الامم اعماراً وافلها اعمالاً؟ فاعطا
الله «ليلة القدر» فقال «ليلة القدر حرّم الف شهر» الذي حمل فيه الاسرا سلب
السلاح في سبيل الله وقبل انما حص الف شهر بالذكر لان الامم العاصية لم تكن
سميحات لهم الدعوى الا بعد عباد الف شهر ولا سمي عاداً الا من سمع الله وسهره
بالله وبما نوبت منه واربعه اشهر فقال الصحابة لو كان عمر باطو لالكنّا نعبده الله فيه
فحمل الله تعالى لامة محمد (ص) «ليلة» «حرّاً من الف شهر» كانوا به دون فيها
قال ابو بكر الوراق كان ملك سليمان (ع) خمس مائة شهر وملك ذي القرنين خمس
مائة شهر فحمل ان يكون معنى الآية «ليلة القدر» حرّ لمن ادر كها من مملكه
سليمان وذي القرنين عليهما السلام وقال ابو العالیه معاً «ليلة القدر حرّم»
عمر «الف شهر» وقال مجاهد «سلام» الملائكة و«الروح» عليك تلك الليلة
«حرّم» «سلام» الحلّ عليك «الف شهر» وذلك قوله

«نزل الملائكة والروح فيها» روى ان «الملائكة» تلك الليلة اكرم في الارض
من عدد الحصى وبها رها كالمها في الحر و«الروح» هاهنا حنرئیل (ع) في قول
اكرم المقربين يدل عليه ما روى انس ان رسول الله (ص) قال انا كان «ليلة القدر»
نزل حنرئیل (ع) في كسبه من «الملائكة» يصلّون وسمّون على كل عند
فائم او فاعد يذكّر الله تعالى وعن ابن عباس ان النبی (ص) قال انا كان
«ليلة القدر» «نزل الملائكة» الذين هم سكاّن صدره الهسي و فيهم حنرئیل
فنزل حنرئیل ومعه الويه بسب لواء منها على فري ولواء على يمين المقدس ولوا
في مسجد الحرام ولواء على طور سنا ، ولا يدع فيها مومنا ولا مومنه الا سلم
عليه واما النور الذي يرى «ليلة القدر» فقال بعضهم هو نور احج «الملائكة»

وقيل هو نور حبه عدن يفتح أبوابها «لئله القدر» وقيل هو نور لواء الحمد وقيل هو نور أسرار العارفين ومع أنه المحض عن أسرارهم حتى يرى الحلق سواء ها وسعاعها وقيل «الروح» هاهنا طائفة من «الملائكة» لأبراهيم الملائكة إلا تلك اللئله وقيل هم جعطة الملائكة وقيل هو ملك عظيم يعي بحلق من الملائكة «فها» أي - «في لئله القدر» «نادون رثهم» أي - «نامر» «رثهم» «من كل أمر» «من» معنى الناء كمعوله «محطو» من أمر الله أي «نامر الله» والمعنى نكل أمر قدره الله في تلك السه و قيل نكل «أمر» من الحر والركه و تم الكلام هاهنا تم اسدا فعال

«سلام هي» أي - «لئله القدر» «سلام» و حرر كلها لس فهاسر و قيل «سلام هي حتى مطلع الفجر» «سلام» حرر والمسدا «هي حتى مطلع الفجر» والمعنى تلك اللئله سالمة من أن يحدث فيها دأ أو يستطيع أن يعمل فهاسيطان، وقيل معنا «سلام» على أولنا الله واهل طاعته وقيل هو سلم الملائكة «لئله القدر» على اهل المساحد من حين يعب السمس الى ان يطلع «الفجر» يمرن على كل مومن ويقولون السلام عليك نامومن «حتى» يطلع «الفجر» وقيل «سلام هي» متصل بقوله «من كل أمر» والمعنى «من كل» سوء سالمة «هي» لا يحدث فيها بلاء ولا يصيب واحدا سلطان سر ولا يرمى فهاسجهم وقرأ ابن عباس «من كل أمرى» «سلام» وقرر «من كل» ملك على المومن

«سلام هي حتى مطلع الفجر» أي - الى «مطلع الفجر» فرا التكتاني «مطلع» كسر اللام واآ حرون يفتحها وهرا احسار لا ، معنى الطلوع على المصدر فعال طلع «الفجر» طلوعا ومطلما ، نا كسر موضع الضاوع

الموتة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمه سماعها بوحاحد امر بن اما صحوا اما معوا ، صحوا لمن سمعها ساهدا العلم فسممر بواصح برهانه

ومعوا لمن سمع ساهدا المعروفة لانه منحصر فی خلال سلطانه

یا موضع الطاطن من طاطری

و یا مکان السر من طاطری

یا حمله الكل المی کلها

کلی من بعضی و من ساری

ای خداوندی که ناد بود میان دل و دایم و مهر و میان سر و جان، وصل

بودند گامی حاسب و در سحر بها، ای خداوندی که معلم هر جائی و دایم بر آسمان

فرب بود دیدن آب و اسرار در نفس و صحبت در جان ای خداوندی که در نهانی

سندائی و در مبدائی نهان ناف بود و روست که خود را آید تا گاهان ناوید بونه

سادی بردارد، مانند و هان سر گسته در کار بود همچون بی حیران

مسمان بود در کوب از سوو بود سرگردان

از خلق جدا گسته حرسند بحلقانها

از سور حکر جسمی حون حلقه گوهرها

ور آس دل آهی حون رسه مر جانها

«أنا ازلناه فی ليلة القدر» يك قول از احوال مفسران در معنی این آیت

آیت که «ازلناه» القرآن «فی» سان «ليلة القدر» و میرلها و بعظمها میگوید

ما در معظم سب قدر از آسمان قرآن فرستادیم و وحی ماك و نعمان راست عالمیان را

از حیران و برکات و میرل و مرست این سب خبر دادیم اندرین سب حیات عدن و

فرادس اعلی درها ناربهاد و ساکنان حبه الحلد بر کسگرها نسیمه و ارواح

انسا و شهدا در عیسی فرا طرب آمد بسم روح ازلت ارحاب فرب بدل درسمان

می دمد و اد کرم از هواء فردا است بر جان عاسقان می ورد و در دوسب حطاب می آید

که «لعم الغائبون» این المسعرون؛ که جانند حوائر دان سب حیران که در آرزوی

مواصلاتی خواب و بی آرام و داند و در را عشق ما سرب بلا و سدا اند؟ اما حسگی

اسان مرهم نهم و اندرین سب قدر اسان را اقدر و میرل از گردانم که است

سب نوا حین بند گانست وقت قبول بونه عاصیانست موسم و معاد آسای حو بانست

همگام بار عاصقان را در مختانست همه سب دایمان را احاطه است، سائلان را عطا است،
مجهدان را معونه است، مطعمان را مینوب است عاصیان را معرون است، محتان را
کرامت است فریسیگان را آسمان بر آید بعدد سکر بر جهان، و حریفیل روح -
الامین درین اسناد، است که رب العالمین گفت

« نزل الملائکه والروح » « فيها نادى ربهم » چهار علم ا خود آورد

یکی بر نام گفته بر نند، یکی ر طور سنا، یکی بر صحرای مقدس، یکی بر سر
روحه مصطفی (ص)، و آن فریسیگان و حریفیل نا انسان گرد عالم میگردید و همه
حاینها در آمدند و همه حایه های مومنان در سود حایه ای که در آنجا می ود،
نامدن الحمر بود بافرزندی عاق و د بریدر و مادر با فاطم رحم بود، نادر آن حایه
سکی ود، با صابو بر نا کسی که بیمار نکند، با دوسلمان که نا یکدیگر به حریف
ناشد و سخن نگویند فریسیگان درین حایه ها رویدوار حیرات و بر کاتان سب
معرو، ناسند و در حیرات است که فریسیگان هر مومنی را که در نماز ود دسب در دسب
همد و بروی سلام کنند گویند «السلام عليك نامومن» و اگر سرون ارتماز بود
سلام کنند، و اگر در حوائ بود اردور بر حمت دروی نگر د آن ساعت که حسم
بند مومن آب بر د و موبهار اندام وی نای سود نسان است که حریفیل دسب در
دسب وی نهاد حمدان رحمت مومنان و سبب کند که ندادن آید حریفیل گویند
خداوند از نادنی رحمت راحه کم؟ - فرمان آید که سرای کرم مانود که رحمتی که
بخلق فرسادم باز بریم آن را میندار نا عارنان کافران را هر سبب کنند و فرزندان
انسان را اسیر آرند آن فرزندان را ارس رحمت بهر ودنا سر کاتان رحمت انعام
آرد آنکه بوف صبح حریفیل آوار دهد که نا معسر الملائکه الرحل الرحل
علمها بر دارند نا بر آسمان مقام معلوم خود نارسونم فرمان آید از حنار عالم؟
بر آمدن سما روی نسیب که حسمگان امب محمد را سلام میگردید قومی که هنوز
در حوائ بند صبر کنند نا بنادر سود و انسان اسار کنند آنکه فریسیگان بوف طلوع
آفتاب آسمان نارسوند بخای حوس حلقه حلقه بنسیند و یکدیگر را بمعجب
نار میگویند که حق حل حلاله است نا امب محمد (ص) حه فصل کرد و چه نواح

برامان نهاد؛ و ارحق حل حلاله آن ساعت ندا آمد که ای معریان درگاه وای طاوسان
مملکت وای عابدان سدره گوا ناسد که ارامت محمد (ص) هر که مطیع بودند
طاعات اسان بدرقم و بسندند و هر چه عاصیان بودند معصیان اسان آمرزیدم و اسان
را بمطمان بحسندم

گفته اند حکیمان اندر فرستادن فرسنگان^۱ و حیرتیل اندرین سب قدر بر من
آنست که مصطفی را (ص) امر آمد «و ما کان الله لعنهم و اب فهم» ای سند
ما بودرمان اسان ناسی عذاب کردن اسان روی سب رسول گفت «آلهی و سیدی
و مولائی» رسم که خون مرا از میان اسان برداری عذاب هافرستی فرمان آمد که
«و ما کان الله لعنهم و هم یسمعون» ای محمد نورسول من با سان و اسمعاعار رسول
اسان بمن، نارسول من در میان اسان، عذاب فرستادن روی نسبت همجنس با
رسول اسان محض من عذاب کردن در کرم من روا نسبت رسول (ص) سادسد و
دل وی خوش گشت آنکه اندسند که اگر گروهی ارامت من در اسمعاعار بنصر کنند
برسم که عذاب فرستد حیرتیل آمد و گفت الله تعالی از اندیشه دل تو آگاه است
میگوید دل خوش دار که بعد از وفات و نایمانت هر سب قدر حیرتیل را فرستد بر من
ما امت را نکان نکان سلام کند ای سند با سلام تو با سان منرسند عذاب نعرستادم
ما حیرتیل در سبهای قدر مرود و سلام منرساد عذاب نعرسم و گفته اند رب -
العالمین در دووفت بدگان را بر فرسنگان عرصه کند یکی در موسم عرفات که
حاجیان احرام گرفته روی بحانه مبارک نهاد، رخ ناده و حمای عرب کبند،
دل بر عری نهاد، خان و مان و اسباب و صناع گداسه، سربهای نانا است کبند،
داع فراوان بردل خویشان نهاد لباس مصعب رسدگان و سب آن ساعت که در
آن موسم عرفات بسند، ارحق حل حلاله ندا آمد ملائکه آسمان «انظروا الی
عبادی ابوبی سعاعرا» من کل فتح عمنو» درنگر دنیا بدگان من، سو حسان
درا من مسافان درگاه ارجهار گوشه عالم روی بحانه ماه نهاد را دورود را در رس
گرفته خان - رن ودا کرد لستگران و یکسر کوبان در خانه ما آمد سما

گوا ناسند که اسان را با هر چه دارند از نعمات آمرزیدم و هر که را شعاع کند
 ناسان بحسبدم و با نفعه های کرامت و هدیه های رحمت نار گرداندم دیگرست
 قدر بندگان را بر فرستگان حلو کند، زیرا که درینست مطمان در طاعت بسر آیند،
 عاصیان از معصیت نار گردند، ادرسیها وی مصحف آیند، ادر آنها بوی مسیح آیند،
 اوسکها بوی کرسکی آیند، ادر هفت ایندام اسان وی طاعت آیند بهاسان در
 بنار دلها اسان نایز، چاهاسان در زار مهر مهر بدل هاد، حواس خود بنار
 اندو داد نکسر و اخدمت مادر داحه، فرمان آید ادر حنار کایان که اینها آیند
 که بعضی ارسما در حق اسان گفتند انجعل فیها من یفسد فیها و یسفل الدماء،
 و من اسان را جواب دادم که «ای اعلم بالاعلمون» معاصر المسلمین است معرّیان
 آسمان سلام حق بندگان می رساند و ابواب و آواز رحمت و سراف محمد (ص)
 می افشانند طاعات با معصی بدیدد و معاصی بسما می آمرد ناسند تا ماسر
 بنار خود عرصه کنم و بجمع گویم خداوند با بحرمت بند محبا بحرمت انصا و
 ادر ادر بحرمت مهاجر و اصبار که ما را درینست بر گوار ادر حلت و رحمت بعضی
 بنام ادرای دار و معاصی ما ادر گذار و همه را رسان بدارالقرار، با حلیل و با حصار
 ما کریم ربنا عاف

سورة البينة (لم يكن) - مكية

بوة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراخ بحساس مهربان
 «لَمْ يَكُنِ الدِّينُ كَمَا رَؤُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ» ما كروندگان
 جهودان و پسران و مشركان عرب به خواهستند^(۱) كسب از كفر و شرك حوس «حَيُّ
 نَابَهُمُ السَّعَةُ»^(۲) يا انسان آمدكار روس و نسان بندا و مرد اسوار
 «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ» بعامری از خدای «يَلْبِغُوا ضَحْمًا مُطَهَّرَةً» يا مسخواند
 براسان صحیفه ها و نامه های ناك داسه اردروع و غلط و معاوب واح لاف «فَهَاكُنْتُ
 فِيهِ»^(۳) در آن صحیفه ها نسبه هاست حکم های درس ناسند و مانرجای
 «وَمَا نَرَى الدِّينَ أَتَوْا الْكِتَابَ» دو كرو نسدند جهودان در كار او «الَا مِنْ
 بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ السَّعَةُ»^(۴) مكرس آنكه ناسان آمدو آسكار اسداسان را بعامری
 و اسواری و راسب سحی او
 «وَمَا أَمَرُوا» و نمرمودند مردمان را «الَّا لِيُعَذِّبُوا اللَّهَ» مكر آن را كه الله را رسند
 «مُحْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» ناك مسداند او را دین و كردار حوس «ضَحْمَاءَ» مسلمانان ناك
 دسان «وَيُقيمُوا الصَّلَاةَ» و نمازهای دارند بهكلام «وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ» و ارمال ركو
 دهند «وَذَلِكَ دُنِيَ الْقَعَمَةِ»^(۵) و دین ناسند انسب
 «إِنْ الدِّينَ كَمَا رَؤُوا» اسان كه مكر و دند «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ»
 از جهود و پسران و انار كران اخدای «فِي بَارِجِهِمْ» در آس دورخ اند خاندن فهآ
 خاودان در آن «أَوَّلِكَ هُمْ سِرَّ الرِّبَّةِ»^(۶) اسان سرب همه آفر دكان اند
 «إِنْ الدِّينَ أَمَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اسان كه مكر و دند و كردارهای سل
 كردند «أَوَّلِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ»^(۷) اسان بهینه همه آفر دكان د

(۱) به خواهستند صعه ای قدیم اسب از مسخواند

«حرّاءُ هم عند ربهم» ناداس اسان مرد يك خداوند اسان «حَبَّاءُ عَدْنُ»
 بهسب های همسی^(۱) اسب «بحری من بحرها الا بهار» مرودر بردر حب آں حو بهای روان
 «حال دین فيها ادا» (۷) «اسان حاو بدان در آن همسه
 «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» الله اراسان حسود «ورضوا» و اسان ارالله حسود
 «ذلك لمن حسی ربه» (۸) «اس ناداس اوراس که خدای را داند وارو مرسد

الموة الثانية

اس سور حسب آنسب، بود و چهار کلمه سبند و دودوه حرف حملنه مدونه
 فرو آمد بعضی معمران کمسند مکی اسب، به مکه فرو آمد و درین سور ناسحو
 مسوح نسب و فی الحرج عن انبی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «ممن قرأ سور
 «لهم نکی» کان يوم الصامه مع حبر البریه مسرا و مقصبا» و عن قتاده عن انس قال قال
 رسول الله (ص) «لانی بن کعب» ان الله عروحل امری ان افر اعلیک «لهم نکی الدینی
 کفروا» و فی رواه احری «امر بنی ان افر اعلیک» القرآن» - قال «وسمائی لك» - قال نعم -
 قال «و قد ذکر عند رب العالمین» - قال نعم «قد رعبنا» و فی رواه احری «قال
 حبر بنل للنبی (ص) لما نزل هذ السور ان الله بامرک ان یقرأها انما قد ذکر النبی
 (ص) لانی فکی» و قال اود ذکر هماک ما رسول الله فقال «نعم فمدک فلیعرجوا» و
 روی عن سعد بن المسیب عن انبی الدرداء قال قال رسول الله (ص) «لو یعلم الناس
 ما فی «لهم نکی الدینی کفروا» من اهل الکتاب» لعطوا الازل و المال و یعلموها
 فقال رجل من حراعه ما فها من الاخر ما رسول الله؟ - فقال رسول الله (ص) «لا یقرأها
 منافع ابدا و لا عند فی قلبه سگ فی الله و الله ان الملائکه المعرین لیسروها من دخل
 الله السموات و الارض لا یعرون عن فراءها و ما من عبد یقرأها لیل الا یب الله
 ملائکه یحفظونه فی دینه و دنیا و یدعون الله له بالمعمر و الرحمة فان فراءها بهار
 اعطی علیها من الرب مثل ما صاء علیه المهار و اطلیم علیه اللیل» فقال حد من فسی -

علائق ردنا من هذا الحديث فذاك اى وامي ما رسول الله (ص) افعال رسول الله (ص)
 «تعلموا نعم بسماء لون» و«تعلموا اى والعراة المحمد» و«تعلموا اى والسماء ذات الروح»
 و«تعلموا اى والسماء والطارق» فاكم لو تعلمون ما فيها لعظم ما اسم فيه و«تعلمموهن»
 و«تعلمن السى الله عروجل بهن فان الله يعمرهن كل دب الا السرك بالله و«اعلموا ان
 «بارك الذى بند الملك» يعادل عن صاحبها يوم الصامه و«سمعه له من الدنوب» قوله
 «لم تكن الدين كبروا من اهل الكتاب» من هاهنا للنسب وقيل للنسب و«اهل
 الكتاب» اليهود والنصارى والمسركون كاهن العرب وهم عبد الاوثان «مفكس» اى -
 مسبه عن كفرهم وسر كهم وقال اهل اللغة «مفكس» رابطن مفصلين يقال فكك
 السى فانكك اى - انفصل «حتى» ناسم النسبه لفظه مسجل ومعنا الماصى اى -
 «حتى» اسمهم «النسبه» اى - الحجه الواضحه الطاهر التى سمى بها الحق عن الناطل
 معنى محمد (ص) اناهم بالقرآن فس لهم جهالهم وصلالهم ودعاهم الى الا مان
 فهد الآنه فمن آمن من العربى احبواهم لم يسهوا عن الكفر حتى اناهم الرسول
 ودعاهم الى الامان فآمروا فامدهم الله من الجهل والصلاله فقال ائى كسان معنا
 «لم تكن» هو آ الكفار ماركين معه محمد (ص) فى كتابهم انه نى حتى هب
 فلما تب عرفوا فيه واحملوا و«قل لا يسهون عن كفرهم حتى ناسم الموب بم
 فسر «النسبه» وقال

«رسول من الله نلوا صحفاً» اى - كسا، معنى ما سمعته «الصحف» من
 المكيوب فيها وهو القرآن، لا كان نلوا عن طهر قلبه لاع كتاب «مطهره» من
 الناطل والكذب الرر وقيل «لانسه الا المطهرون»
 «فيها» اى - فى ملك «الصحف» «كتب» معنى الآيات والاحكام «فيه» اى -
 عادله مسعفه عرداب عوح نريد بالصحف الطوامروالاوران و«الكتب السورو
 الاحكام والآيات

«وما يفرق الدين او نوا الكتاب» اى - ما احملوا فى امر محمد (ص) وما كند و
 «الآ من بعد ما حاتمهم النسبه» محمد والقرآن اى - لم يحملوا فى معنه وكونه نسا
 الامد ظهور معنا وحسدا قال قوم من المعربين من اول السور الى قوله «فيها كتب»

قَمَّةٌ، حَكَمَهَا فَمِنْ آَمَنَ «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ»، وَمِنْ قَوْلِهِ «وَمَا يُعْرِقُ»
حَكَمَهُ فَمِنْ لَمْ يَوْمَنْ «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»، بِعَدُوِّهِمُ الْحَقِّ بِدُكْرٍ مَا أَمْرًا بِهِ كَسَمَهُمْ فَعَالَ
«وَمَا أَمْرًا وَلَا لِعَدُوِّ اللَّهِ»، أَيْ - مَا أَمْرُهُ لَأَهْلِ الْكُفَارِ «الْآءِ» أَنْ «يَعْدُوا لِلَّهِ»
«مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، أَيْ - مُوَحِّدِينَ لِاسْمِ كَوْنٍ «حَقِّقَةً»، أَيْ - مَا لَيْسَ عَنِ الْبَاطِلِ، وَهَذَا
كُلُّهَا إِلَى دِينِ الْإِسْلَامِ وَفِي «حَقِّقَةً» مَا لَيْسَ إِلَى الْحَقِّ عَارِضًا عَنِ الْبَاطِلِ، وَهَذَا
حَاجِزٌ مَحْصَنٌ وَاحِدًا لِحَقِّ حَقِّفٍ وَالْحَقِّفِ فِي الْأَصْلِ الْمُسَمَّيِّمْ وَهُوَ فِي أَهْلِ الْمَلِكِ
الْمُسْلِمِ يَقُولُ رَجُلٌ مُخْصِفٌ أَيْ - مُسْلِمٌ مُبَعَّدٌ، وَالْحَقِّفِ فِي الْمُسْلِمِ الْحَاجِ وَالْمُخْصِفِ
وَأَمَّا مَا قِيلَ لِمَا لَمْ يَرْتَحِلْ أَحْبَبَ نَعَا وَلَا كَمَا قَالُوا لِلْأَعْمَى «بَصُرًا» وَلِلدَّعِ سَلَمًا وَ
بَعَمُوا الصَّلَاةَ الْمَكْنُونَةَ فِي أَوْفَائِهَا وَيُؤْبِئُونَ الرُّكُوعَ عِنْدَ مَحَلِّهَا وَذَلِكَ أَلَا يَأْمُرُ
دِينُ الْقِيَمَةِ، أَيْ - الْمَلَكَةُ وَالرَّبْعَةُ الْمُسَمَّيَّةُ أَصَافُ الدِّينِ إِلَى الْقِيَمَةِ وَهِيَ بَعْدُ لَأَحْمِلُ
الْقِيَمَةِ وَالْعَرَبُ يَصِفُ الشَّيْءَ إِلَى مِنْهُ كَسْرًا وَبَعْدَ هَذَا فِي الْقُرْآنِ فِي مَوَاصِعَ
مِنْهَا قَوْلُهُ «وَلِدَارُ الْأُخْرَى» وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ «وَلِلدَّارِ الْأُخْرَى»، لِأَنَّ الدَّارَ هِيَ الْأُخْرَى
وَيَقُولُ دَخَلَ مَسْجِدًا عَامًّا وَمَسْجِدًا حَرَامًا وَادْخَلَكَ اللَّهُ حَبْشَةَ الْفَرْدُوسِ، هَذَا وَأَصَالُهُ
وَأَنَّ الْقِيَمَةَ لِأَنَّ الْآيَاتِ هَامِةً فَرَدَّ الدِّينَ إِلَى الْمَلَكَةِ وَقَالَ الْبَصْرِيُّ يَمْتَلِئُ سَالِبُ
الْجَلِيلِ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ قَوْلِهِ «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» فَقَالَ «الْقِيَمَةُ» جَمْعُ الْقِيَمِ وَالْقِيَمِ
وَالْعَامِ وَاحِدٌ وَمَحَارِ الْآيَةِ «وَذَلِكَ»، «دِينُ» الْعَامِ لِلَّهِ بِالْوَحْدِ بِمَدِّ كَسْرٍ
مَالِ الْفَرْدِ فَعَالَ

«أَنْ أَلَدَّيْنِ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي بَارِحَتِهِمْ خَالِدِينَ فِيهَا»
بَعْنَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ «فِي»، حَكَمَ اللَّهُ أَوْلَئِكَ «هُمْ سِرَّ الرِّبَةِ» أَيْ «سِرٌّ»
الْحَلِيقَةِ فَرَأَى نَافِعٌ وَأَبْنُ عَامَرٍ «الرِّبَةَ»، بِالْهَمْزِ فِي الْحَرْفِ لِأَنَّهُ مِنْ قَوْلِهِ رَأَى
اللَّهُ الْخَلْقَ سَرًّا هُمْ يَرَوْنَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «مَنْ قِيلَ لَهُ سَرُّهَا» وَقَرَأَ لَأَحْرُوسُ بِالْسَّدِيدِ
مِنْ عَسْرِ هَمَزُوهُ وَجِهَانِ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ رَكَبَ الْهَمْرَ وَادْخَلَ السَّدِيدَ عَوْصًا مِنْهُ وَالْمَدْنَى
أَنْ يَكُونَ فَعْلُهُ مِنَ الْبَرِّ وَهُوَ الْمَرَاتُ أَيْ - «هُمْ سِرٌّ» مِنْ خَلْقٍ مِنَ لِبَرِّ كَقَوْلِهِ «أَنْ
سَرَّ الدَّوَابَّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْمَكْمُ»، لِبَرِّ فِي نِسْبَةِ عَبْدِ الدَّارِ مِنْ فَرَسٍ
«أَنْ أَلَدَّيْنِ أَمْوَاوَا عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلَئِكَ هُمْ حَرُّ الرِّبَةِ»، حَارَهُمْ

فه دلیل علی اہم افضل من الملائکہ

«حرر آہم عند ربہم حساب عدی» ای - دخول حساب عدی اقامہ «تحرری من
نحبها الانہار خالد بن فیہا اندا» لاندونیوں ولا بحر حوں «رعی اللہ عہم»
مانمانہم «ورصواعہ» اذناوا ما ارادوا، و قبل

«رعی اللہ عہم» بحمل سائہ وحرر انعامہ علیہم و ارادہ الاحسان بہم
«ورصواعہ» حسب فرحوا سائہم من الدراب و قبل «رعی» اعمالہم و «رصوا»،
یوانہ و قبل رصا الخلق عن اللہ رصا بہم ما یرد علیہ من احکامہ و رصا عہم ان موہم
للرصاصہ و قبل الرصاصہ بمقسم قسمین، رصاصہ و رصاصہ فالرصاصہ رصاصہ و مدبرا
والرصاصہ فما بعضی و بعد و وال تحرری ان کتب لای رعی عن اللہ فکف سائلہ
الرصاصہ «ذلک لمن حی و ہ» ای - ذلک الخلود فی حساب عدی و رصا اللہ لمن حاف
و ہ و لرم طاعہ و برک محالہ و قبل «لمن حی و ہ» ای - لمن علمہ من قولہ
«محسنا ان یرہمما» فال بعض المفسرین فال علماء حمار الامہ بالنص اذا

الموتة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسمٌ عرٌ متصل الى المدعوين فعبرهم
و بوکل علیہ العابدون محرمہم، و و سل الہ المطعمون و رصلہم و نصرہم، و يعرف
الہ العالمون فصرہم، و عبرت الہ العارفون فعبرہم، لکنہ فی حالہ حرمہم
ہر ازان ساد کدب باخلق عالم در سماع ابن نام سر گردانند عاب و بہاب
داب و صغاب وی می ندانند، قومی در میدان اند و قومی مروں میدان اند ہمہ سہ
امر، حسہ بھی، درند نکلف در انظار وعد، درند وعد، برآمد ناف و حصر
صمدت مژ ار ادراک اوہام، مقدس اراحاط افہام عقلی کہ ارحلال وی اندسند
مفعول سود، ہمہ کہ ارحمال وی ادراک حوید دلیل گردد و ہمی کہ ارکمال وی
علم حواہد منحصر گردد عقل عاجز و ہمہ فاصر و وہم منحصر و علم مقصور و طمع دلیل
و قبل کسور سر اسر و حمال او و در حلال او و حلال او و روف حمال او

سار نور معانه ، نده نور معان

که روسم را هم رحس روسم کسدا

✽✽✽

ولوچهها من وجهها فمر ولسمها من عسها کحل

فوله بعالی « لم نکر الذین کفروا من اهل الکتاب » نول این آب درسان

فومی اسب که ایمان آوردند از هر دو فریق از اهل کتاب و مسرکان قرسی
رب العز از اسان خبر داد که در کفر و سرک مانند ، دند ، نابوب بعب مصطفي
(ص) حون آفات وحی سر از مطلع حوس بررد و آس مهر کونس و سدد حافص
را کسوت نبوت رسالت رسامند و طلب رسالت حمر جمال حوس بخلق نمود
راف و رحمت نبوت که « نالمومس روف رحیم » دسب کرم برسر آن قوم نهادنا
از آلاس کفر فاک سدد و بر اسلام و آراس ایمان عر رگسند آن روز که سرآمد
سرب احمد مرسل در بطحا مکه ص کردند دسب فصل محمدی ساعد و نس
بخلط کفار قریش محو کرد و بلس انلسی را ناخر کرد بنادی دول محمد مصطفي
(ص) بازار زمانه بر آمد و اس بداء عهد در داد که

« رسول من الله نلوا اصحابا مطهرة فها کت فتمه » رسول خدا ، سندانها ،

مقدم اصعبا ، ناح اولنا که در فلك نبوت ما اسب و لسگرانها را سا اسب و عاصان را ما
اسب در چهار نالسا دول نبوت و مسدد عر رسالت نسب و صحفه سربع از هم نار
کرد کتاب آسمانی و بامه ربانی بر خلق منحواند و نمار بو حیدر سر مومنان می افساند
این ندا و اس آوار با سماع دوستان رسد همه ا معاف بهاد حرد بکنار لسک اسلام
بر آوردند لال حسی ناروی سا و دلی حون ما رفح مندند و حقای مسرکان
می کسند گرد مکه همی گردید و بامند جمال آس مهر عالم همی دوند که اس حه
بوی اسب که در حبه بمسام مر رسد ۱۴ صهبت رومی می ناح ادلی بر درد و رچی
ررد که حه سلسله لطف اسب که مازا از روم نکسند سلمان فارسی میگفت که
این عطری اسب که حرد در بازار نمار ما بر رسد ۱ عمار ناسر آوار می داد که « انی
لا حدر یح یوسف » بود و عمار ی فرناد همی کرد که

ناد حوی مولیان آمد همی

بوی ساز مهربان آمد همی

ای دریا که آن مهر بدین عالم در آمد و رف و کس قدر وی بحضرت
سماح! ای دریا که آن آفتاب جمال در میان منع بهان سد و کس را از وی
بحضرت حرر نه

ای در حبس آمد در عمر دراز

اورد سرا رف و رف دریا بهر ابر

عواص بر ا نهاد - ردس و ساز

افراد ردس و ساز دریا سد از

«وما امر و الا للعدو الله محلیس له الدین» الله تعالی درین آب سدگان را
عبادت میفرماید و در عبادت اخلاص میفرماید روس اخلاص در عبادت حون روس
رنسب در گوهر هر که هر که رنک ندارد سنگی بود بی قیمت هر عبادت که
اوی اخلاص بود جان کمندی و د بی موبت اخلاص آسی است که در سینه مومن
مرا فروزند تا هر آنچه د آن سینه دوزخ بود بسوزد دست وی از محارم بر سه
اخلاص استوار کنند تا دست حر بحلال نرسد دند در اعنار سنگرد سینه ارد تا و عقی
مدسد فوب سهوب معاد وی گردد محلیس اوست که نفس وی در وی منجس
سد حرص را و داع کرد بحل بهر ممت سد ، بمع حسد از سینه رکند ، خلق عالم
را مراد رگسه ، کمر از سر فرو نهاد ، لباس تواضع بپوشد زبان نصیحت گشاید ، گل
سفت سکنه ، اسباب معرفت از را وی رخاسه ، حون قدم استجا رسد ، سر را
اخلاص رسد نک و کرار از کان عبادت مقام کرد دست مرا بص و سن ، حمانکه گف حل
حلاله «و یصموا الصلوة و یؤوا للزکوة و ذلک دینی القیمه» دین ماست آنست که
نمار سای دارند بهنگام سرباط وار کان آن بحای آورد ، حصوع و خسوع در دل
آورده که «فی صلوا بهم حاسعون» بطر الله نفس جسم حوس داسه که «المصلی
مناحی ر» در ساعت کمر روی عالم کمر نا آورد سلاح «اعوذ بالله» سلطان را

هریمت کرد ، بذا بم اسم الله بمن ویرکت صد کرد ، سور فاتحه را معراج حیران
 کرد ، بجوابیدن سور سرب ملائکه گرفته در صف امار صفهای اهل صفوت ناد
 کرد در رکوع حسوع آورد ، در سجود بمحل سهود رسید در سجد حق را
 مساهد گسسه روح بنعاصر را ریحان صلوات فرساده سلام خلق را از الاء خود
 مسلم داسمه حسن امار کند منابع رسول (ص) بود و حسن امار مسوخت
 قبول بود و حاصلش رضوان خداوند عفو بود ایست که در آخر سور گفته
 «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِيَ رَوْحُهُ»

۹۹- سورة ادا زلزلك (الزلزال) - مدية

الموة الاولى

فوله تعالى ' بسم الله الرحمن الرحيم ' تمام خداوند فراح بحساس مهربان
« ادا زلزلك الارض زلزالها (۱) » آنسكه كه بحسانند رمس را
بحساندن آن^۱

« و احرح الارض انقالها (۲) » و سرون دهد رمس از خود بارهای حوس
« و قال الانسان مالها (۳) » و مردم مسكوند حسب كه من بود ؟ چه رسد
رمس را كه مى حسد ؟ !
« يومئذ تحدث اخبارها (۴) » رمس خبرهای حوس مسكوند ، [اهر كس كه
روكار كرد]

« يا زلزلك اوحى لها (۵) » يا چه خداوند و آن را فرمود
« يومئذ » آن روز « نصد الناس اسنانا » از كردند مردمان دو گرو خدا
خدا از هم دور « تسروا اعمالهم (۶) » تا حراى كردار اسان ناسان نمايد
« فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (۷) » هر كه هم سبك مور خرد نيكى
كند ، سمد آن [و ناداس آن]
« و من يعمل مثقال ذره شرا يره (۸) » و هر كه هم سبك مور خرد دى كند
سمد آن [و ناداس آن]

الموة الثانية

اين سور بقول مفسران مكي اسب و بقول مصى مدى صدو حهل و نه حرف سب
سى و سبج كلمه ، حسب آيت و درين سور ۹ لاسح اسب و نه مسسوح و فى الحمر عن

ابن عباس قال قال رسول الله (ص) «أدارلزلزل» بعدل نصف القرآن «وقل هو الله احد» بعدل ثلث القرآن و «قل ما أياها الكافرون» بعدل ربع القرآن وعن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد ابن علي عن ابيه علي بن الحسن عن ابيه الحسن بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب سلام الله عليهم عن النبي (ص) قال «من قرأ أدارلزلزل» أربع مرات كان كس قرأ القرآن كله»

قوله «أدارلزلزل الارض زلزالها» أي - حركت الارض حركه سديده لصام الساعه وفساء الارض وقيل «زلزل» فعل الساعه وهي من أسراط الساعه وقال في موضع آخر «أدارحبالارض رجا» «يوم يرحب الارض» «يوم يرحب الزاحفه» «ان زلزله الساعه سيء عظيم» وذلك ان اسرافيل «ينفخ في الصور» فيزلزل صوبه الارض، فيرحب ويظهر الكفور، ثم يرحب الموي^١ في الصفحه الثانيه واصاف «زلزالها» اليها لان المعنى «زلزالها» الذي يلق بها وفريء في السواد «زلزالها» يفتح الراي ومعناها واحد وقيل نالكسر المصد وبالفتح الاسم «وأخرج الارض انقالها» كمورها وموناها فليصها على طهرها ومن جعله في الدنيا قال يرحب كمورها وعند «انقال» جمع فعل يفتح وهو السوء المصون الكريم على صاحبه وعند عمر «انقال» جمع فعل والاسان حثاقل عليها ومما فعل لها ويحمل ان الانقال جمع كقوله عروحل «سفرع لكم امه السعلائ» فيكون المعنى^١ «أخرج الارض» الحن والاس من ناطمها الى طاهرها والله اعلم وفي الحرع ابن هريرة قال قال رسول الله (ص) «يضي الارض افلاذ كسدها املال الاسطوان من الذهب والعصه فيحي العادل فيقول في هذا قلب ويحيء العاطع فيقول في هذا قطع حمي» ويحيء السارق فيقول في هذا قطع بدى به بدعوته فلانا حديدون منه سينا قوله «افلاذ كسدها» اراد انها يرحب الكفور المدفوقه فيها وفسها احرأها

وقال الاسان مالها» فل هو عام وقيل «الاسان» هاهنا الكافر الذي

لا يؤمن بالعب لان المومن يعلم ذلك ولاسكر وقوعه ، والكافر الذى لا يعرف بالعب ولا يعرف صدق كرون الصامه ، يقول مال الارض محاسن سائها وقبل فى الآنه يقدم وناحر ، تقدس .

«يومئذ تحدث اخبارها» «فيقول الانسان ما ليها» قال المعسرون بحسب الارض بما عمل عليها من حرا ودرهم للوموم يوم الصامه وجد على وصام وصلى واحمد واطاع ربه ، ففرح المومن بذلك ويقول للكافر اسرك على ورني وسرق وسرب اللحم وسهد عليه الحوارج والملائكه مع علم الله به حتى يوداه سقى الى النار مما يرى من النصوص وفي ذلك ما روى انسى نى مالك ان رسول الله (ص) قال ان الارض لمحر يوم الصامه بكل عمل عمل على طهرها قال فلا رسول الله (ص) «ادار ثلث الارض رثرائها» حتى يلع «يومئذ تحدث اخبارها» قال «اندرون ما اخبارها» «اذا كان يوم الصامه احرب بكل عمل عمل على طهرها» وروى ان عبد الرحمن بن ابي صعصعه كان يسما فى حجر ابي سعيد الحدري فقال له ابو سعيد ناسى اذا كتب فى الوادى فارفع صوبك يا لادان فابى سمعت رسول الله (ص) يقول «لا سمعه حن ولا انس ولا ححر الاسهد له» وروى ان انا امه صلى فى المسجد الحرام المكبونه ثم يقدم فجعل يصلى ها هنا وها هنا فلما فرغ قبله نا انا امه «هذا الذى صنع» فقال قراب هذا الآنه «يومئذ تحدث اخبارها» فاردت ان تسهد لى يوم الصامه فوله «ان ربك اوحى ليها» اى - امرها بالكلام والهمها وادب لها فيه فسطلق بقدره سبحانه وبعالى كموله وادب لربها وحف .

«يومئذ يصدر الناس افسافا» يصدرون عن قلوبهم الى موضع المحاسنه من عرف من مددس لا يلقى احد على احد للهول الواقع وقبل يصرفون عن الموقف معاوس محبلس فاحد داب الممس الى الحنه - آحد داب السمال الى النار وذلك قوله «فرىق فى الحنه وقرىق فى السعير» واحدا لاساب سب وسب «ثروا اعمالهم» اى - حراء اعمالهم وقبل «ثروا» صحاف «اعمالهم» يعرفون ما فيها «لا يعاد رصعير ولا كسر» الا احصها وقبل هى رونه القلوب والمعنى يعرفون ما عملوا وول فيه يقدم وناحر ، بعدد

«تحدث احبارها» «نات ربك اوحى لها» «ثيروا اعمالهم» «يومئذ يصدر الناس اسبأ»

«فمن يعمل مثقال ذره» الذر التمثله الصغره وفل رأس بمله وسئل بعلم عن الذر فقال مائه بمله حته والذره واحده منها وفل هي الواحده من حواله والذى يظهر في سماع السمع من الكو ، وقال يحيى بن عمار حبه السعير اربع ارباب والار اربع سمسمات والسمسمه اربع حردلاب ، والحردله اربع اوراي بحاله ، وروي السحاله «ذرة»

«فمن يعمل مثقال ذرة خيرا نره» اي - حد بواه

«ومن يعمل مثقال ذرة شرا نره» اي - يرى العقوبه عليه قال ابن عباس لس مؤمن ولا كافر عمل خيرا ولا شرا في الدنيا الا ارا الله انا يوم الصامه اما المؤمن فمره حسابه وسأته فمعمره ستأته وسنه بحسابه و اما الكافر فمرد حسابه وبعدنه ستأته وقال محمد بن كعب في هذا الآيه «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا» من كافر «نر» بواه في الدنيا في نفسه واهله وماله وولد حتى يحرح من الدنيا وليس له عبدالله خيرا «ومن يعمل مثقال ذرة شرا» من مؤمن «نر» عقوبه في الدنيا في نفسه واهله وماله وولد ودار حتى يحرح من الدنيا وليس له عبدالله «سر» و دليل هذا لما قبل ما روى انس قال كان ابو بكر ناكل مع السى (ص) فربل هذا الآيه فرفع ابو بكر يد فقال يا رسول الله اي اخرى بما عملت من «مثقال ذرة» من «سر» فقال «نا ناكتر ما راب في الدنيا مما نكر في ما قبل ذالسر ويدخر الله لك ما قبل الحرح حتى يوفاه يوم الصامه» وعن عبدالله بن عمرو بن العاص «انه قال رب ادا زلزلت الارض زلزالها» و ابو بكر الصديق فاعد فسكى حين انزل فقال له رسول الله (ص) «ما سكتك نا ناكتر» - قال اكسى هذه السور فقال له رسول الله (ص) «لولا انكم يحطون ويدنون فمعمر الله لكم لعل الله امة يحطون ويدنون فمعمرهم وقال مقاتل رب هذا الآيه في رحلت وذلك انه لما نزل «و يطعمون الطعام على حبه» كان احدهما ناسه التار فسمعل ان يعطيه

النمر والكسر والخور ونحوها، يقول ما هذا شيء إنما نوحى لى ما تعطى ونحن
 بحسب، يقول الله تعالى «و يطعمون الطعام على حبه وما أحب أن هذا صدقة صغرا و
 كان الآخر بهاون بالذنب السر الكذب والعينه والبطر وأسا ذلك، ويقول لى
 على من هذا شيء إنما وعد الله البار على الكفاى ولس فى هذا أم فامر الله تعالى
 هد الآ به بر عهم فى القليل من الحبر أن يعطوه فانه يوسك أن تكسر و يحدوهم
 السر من الذنب فانه يوسك أن تكسر فالأم الصغر فى عس صاحبه يوم الصامه اعظم
 من العمل وجمع معاسيه فى عيه اقل من كل شيء وقال ابن مسعود احكم آبه
 فى القرآن «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره» «ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره»
 ويصدق سعد بن ابى وقاص سمى من ضمن السائل بده فقال سعد و يحك بقل الله ما قال
 الدر والحدله و كان فى هذه من منافى؟! ويصدق عمر بن الخطاب و عائشة بحسبه
 من عس فعلا فيها منافى كسره و قال الربيع بن حسيم مر رجل بالحسن وهو
 يقرأ هـ السور فلما بلغ آخرها قال حسى قد انتهت الموعظه فقال الحسن لمد
 فبه الرجل

الموعظة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة من تأملها بمعانيها ووقف
 على ما أودع فيها من اسرار فى راي من الاثس موعظه وطلب افكاره بلوائح من النفس
 مسروره فهى على حلال الحق ساهده و على ما يحيط به الذكر وناى عليه الحسن
 راند

در كرم نام خداوند جهان، قادر و فاهر و دنان، لطيف و كريم و رحيم و رحمن،
 ميسرار اهل رمن و آسمان، دارند هر دو عالم، داند آسكارا و نهان، آفريند
 خلق نه حسن و نه حسان، بردارند كردون گردان نمدا كند ساط و مندان،
 نكارتد از كل صورت انسان نوازند او جلجلى احسان مطمان را وعده داد نعم
 حاودان و در حان حسان، عاصان و اسم دادند ركاب سران، همه را حسب كرد در بن سراى

امتحان، حامکا عموم و آحران، وبحکمک احتلاف بهاد میان انسان، بعضی گریان
و بعضی خندان، لحنی ناکر و نفاق، لحنی ناسلام و ایمان آنکه در خاک کندمدنی
بهمان بس بچساند و من را بفرمان روان، ناسرون افکند ناسر حوس را آدمیان
و در بیان و عبرت انسان است که رب العالمین گفت در سرن فرآن

«ادار لرب الارض ولرب الها» «واحرحت الارض اثقالها» «وفال الانسان ماله»،
بدانکه آن سور همه صفات رسا حیرت و بیان احوال و احوال آن آن روز که حال
راست را سحاب اریح بر کند و حوس سبزد در هوا بران کند لرزه در زمین افکند
و خاک فرا حوس آردند در ناسر حوس آردند و آب آن گرداند آسمان فرو گساید و
سارگان فرور برانند ما از گردون سبکمند و آفتاب از فلک جدا کند بر کس
جهان نسبت کند و نظام عالم خراب کند و گرد از کون بر آردند از هوا فریسه
فرو آید و از خاک مرد بر آید نه در هوا فریسه ماند نه در خاک مرد همه رادر
نک عرصه جمع کند و همه را خرابی کردار حوس دهد مومنان را احسان و
رسوان و عبرت کافران را اذلال و رقوم و فطران قال الله تعالی

«فمن يعمل مثقال ذره خيرا نره» «ومن يعمل مثقال ذره شرا نره»
ای مسکس یکی براندس ناحه کرد ای وحه ساحه ای؟! آن روز راهر چه کرد ای
از اعمال و هر چه گفته ای از احوال هم سبک در ای فرو نگذارند همه را در
حساب آردند و خراج آن تمامی برسانند «بوفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون»
آن روز در گاه حکومت و حصوم بگساید حروس مظلومان بر آید و نداد از
طالبان بر حرد، سر گسگی عاصیان طاهر سود افونا در دست صعفا اسر شوند
فرا بر امر گردند، مطیع که طاعت دارست سادان و خندان و مد معصر که
بمعصر کرد گریان و سوران بود نه کس راهر حمایت بود نه کس احکب
عصابت بود «يوم نلی السرائر فماله من هو ولا امر» یکی از بررگان دین گفته
هر که را بوفی و فنی بود و سعادت مساعد از همه قرآن در وعظ او را آن بس که

« فمن يعمل مثقال ذرة خيرا اتره » « ومن يعمل مثقال ذرة شرا اتره » **صعصعة**
 عم فرزدق بن مصطفي (ص) آمد و مسلمان گشت و از رسول خدا در خواست تا
 از قرآن لحی بروی خواند رسول خدا (ص) سورۀ «ادالررب» بروی خواند چون
 باین آب رسید که «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا اتره» «ومن يعمل مثقال ذرة شرا اتره»
 آن مرد سوختند آسوی و سوری از نهاد وی برآمد فریاد و ولوله در گرفت، و چون
 مرع نم سمل بخاک در افتاد و راز بگرسب آنکه کف حسی هدایا من القرآن
 مرد دانا چون بداند که در آن عرصه کمری در مقام سوال از دراب و حجاب و نصیر
 و فطمر بخواهند برسد و هیچ فرو بخواهند گداسب، دست در دامن و رع رند و در
 هیچ معاملت گراف کاری نکند و بانهس حوس نصیر و فطمر حساب نکند، تا خود
 تا ایمان بود و خلق از وی درمان ناسند وی تا اسلام بود و خلق از قصد حساب
 وی سلامت ناسند آنست که مصطفي (ص) گفت «المومن من ائمة الناس علی
 انفسهم و دمايهم و اموالهم و المسلم من سلم المسلمون من لسانه و ید»

۱۰۰ = سورة العاديات

النوبة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح به حساس مهربان
«والعاديات صبحاً (۱)» ناسان عاری که همی یارند و نفس همی رسد تا وار

در ناحس

«فالمؤثرات فداً (۲)» آن آس افروزان ار سگک سبهای حوس
«فالمعمرات صبحاً (۳)» و تا آن عار کسندگان سامنداد
«فائرن به نقعاً (۴)» برهامون دسمن کرد انکسجند
«فوسطی به جمعاً (۵)» و در میان سرای دسمن فرو آمدند بهم
«ان الانسان لربه لکثوڈ (۶)» ناس سو کمندها که مردم خداوند حوس را
ناساس اسب و فرومانه

«وايه على ذلك ليهند (۷)» و مردم خود داند که حسن اسب و در حوی حوس
کوا اسب بر خود
«وايه لثب الحمر لشدنڈ (۸)» و مردم از مهر دوستی این جهان و دوستی
مال بجل اسب و فرو سبه دس

«افلا تعلم» نمی داند این مردم «اذا نعرما في القنور (۹)» که آنکه
که برانگیزند آنچه در گور هاس
«وخلص ما في الصدور (۱۰)» و فرانس آرد و بارنگرید آنچه در دا
«ان ربههم بهم يومئذ لحمر (۱۱)» که خداوند اسان ناسان آن روز دانا
وار اسان آکا

النوبة الـ

این سوره نارد آن سب، چهل کلمه صد و سب و سحر و جمله به هکله فرد

آمد بقول جماعتی مفسران و قومی در مدنتاب سمرند، گویند به مدینه فرو آمد، و درین سور تاسخ و مسح نسبت این کتب روایت کند از مصطفی (ص) که کتب هر که سور «و العاديات» را خواند، او را بعد از هر مومنی که سب مرد لثه در مرد لثه^(۱) ناسد و اندر آن جمع بود، نمکی بنویسند و همچنان سب که آنجا حاضر بود و از حصص نضری روایت کنند که سور «و العاديات» همانی دو بهر از قرآن است و سب نرول این سور بقول مقابل آنست که رسول خدا (ص) جمعی لاسکریان صحابه را بقبله گماشت و فرساده ناسان را بر دین اسلام دعوت کند مدنی بر آمد که رسول خدا (ص) از سان هیچ خبر نداشت و می دانست که حال اسان بچه حد رسد و مسلمانان از بهر اسان اندوهگین بودند و منافقان سادهمی بودند و بدروع میگویند که اسان را نکشید رب العالمین این سور را فر و فرساده و از حال اسان خبر داد که «و العاديات صحیحاً» آن اسان اسان از ساط نایک همی کنند، و در ناحی در سرای دسمن بنس همی رسد و گردد می انگیرد و در ناحی از سبهای اسان آتس همی جهد، و بوقت صبح در سرای دسمن عارب همی کنند رب العالمین سر بفر عاریان را این کلمات تلفظ سو کند ناد کرد و مقصود آگا کردن مصطفی است (ص)، و مومنان از احوال آن عاریان، و بار برد اندر از دلهای اسان فوله

«و العاديات» جمع عاده و هی آلی بعد و العدو السرعه فی العسی و الساعد فی الخط و فوله «صحیحاً» مصدر و وقع موقع الحال، ای- بصری «صحیحاً» قال ابن عباس المراد بها حول العرا افسم الله بها سرفا للعرا و قال علی (ع) و این مسعود ا بها ابل الحاح افسم الله بها سرفا للحاح و الصبح من الابل اللبس و من الحمل الحمحمه و روی ابن علیاً (ع) انکر علی ابن عباس حملاه العاديات علی الحمل و قال انها تزل فی وقعه ندر و لم تکن معنا حملا الا فرسان احدهما للمعداد و الآخر للرس و اما ابن عباس، فانه احمج بالصبح و قال ان الابل لا صبح فان الصبح صوب انفس الحمل اذا جهدت فی الحری فمکثر الر و فی احوالها من سد

(۱) مرد لثه حابی در مکه معظمه ما من عرفا و منی فرهنگ نفسی

العدو وقال ابن عباس لسريء من الدواب يصيح عبر العريس والكلب والمعلب و
قال الجليل الصبح نوع من العدو

«فالمعربات قدحاً» أي - بوري الباربحوا فرها اذا سار في الارض داب الحماره
واذا اراد بها الال فالمعنى انها صرف الحصا بما سبها فصك بعضها بعضا فصعدح
مها النار وقال مجاهد هي افكار العلماء سسبط المعاني وقال عكرمة هي
الالسه يظهر الحق بالطلوع وهل هي مكر الرجال فقال للماكر قدح فاوري
وقيل انهم اذا نزلوا لئلا يوفدون النار لروا كسرا فكسروا بذلك قلوب المسركس اذا
يلعبهم كسر عددهم وقيل هي الحبل يصيح الحرب من اصحابها والمعنى والمهتحات
حرنا قوله

«فالمعربات صبحاً» أي - بسر لئلا ونسر على الاعداء «صبحاً» والعار
وف الصباح من عاد العرب ونهى عن العار بالليل وكان رسول الله (ص) نسر
مصيحها وقيل هي الابل اذا افاصت من عرفات والاعار سرعه السرور منه قولهم اسرو
سركنا نسر

«فائرون» أي - هيجن «نه» أي - بذلك المكان الذي انهمس اليه كناه عن
عبر مذكور لان المعنى مفهوم

«نقعا» أي عارا وقيل «فائرون نه» أي - بالعدو «نقعا» أي - صونا

وقيل الهاء ضمير الصبح والمعنى «ائرون» في وقت الصبح «نقعا»

«فوسطى نه» أي - بالقوم جمعا ، أي - الحبل دخلت رصف جمع من العدو

بغير عليهم وقيل «وسطى» في وقت الصبح جمع العدو وقيل هي الابل
بوسطى بالقوم جمع ماً يقال وسطهم سبطهم اذا سار في وسطهم

«ان الانسان لربه لثكود» هذا موضع القسم اقسم الله بهد الاسا

«ان الانسان لربه لثكود» أي - لئلا السكر كعور بطلى الخدمة فليل

البحر وقال الحسن البصري «الثكود» الذي بعدد المصاب وبسبى النعم
وفي البحر عن السي (ص) «الثكود» الذي يجمع رعد وصرع عند وما كل واحد

وقال الفصل في عاصي «الكفود» الذي انسمه الحصله الواحد من الاساءه الحصول
الكسره من الاحسان، والكفور الذي انسمه الحصله الواحد من الاحسان الحصول
الكسر من الاساءه وقال ابو بكر الوراق «الكفود» الذي يرى المعنى من نفسه
واحوايه وقبل يرى النعمه ولا يرى المعنى وقال القواسطي هو الذي ينعى نعم الله
في معاصي الله وقبل هو الحسود والحفود

«وآية على ذلك ليهدي» الهاء عائد الى الرب سبحانه، اي ان ربه «على
ذلك» اي - «على» كفود وصنيعه لساهد وقبل الهاء عائد الى الانسان لانه يعلم
ذلك من نفسه وافعاله سهد على كبرائه نعمه ربه وقبل انه ساهد على نفسه بما صنع
كموله «يوم سهد عليهم السهم» الآيه

«وآية لحي الحرسد» اي - ان الانسان لا حل حب المال للحيل فال طرفه
ارى الموت نعمام الكرام و مصطفى

عقله مال الفاحس المسدد

السدد هو المسدد الحيل، وكذلك الفاحس، ومنه قوله «وبما ركم الفحشاء» اي -
بالحيل وقبل معناه «وآيه» «لشد» الحب للحرس وهو المال فال ان ربه سمي الله
المال حراما وعسى ان يكون حراما حسنا لكن الناس بعدونه حراما فسمي الله حراما
كما ان الجهاد سمي الله سوا بقوله «فاهلبوا نعمه من الله وفصل لم بمسهم سوء»
اي فقال وليس هو عند الله سوء لكن بسوءه سوءا

قوله «افلا تعلم» اي - هذا الانسان لا يعلم انا «يعبر» اي - قلب وحب
واسر ما في الصور من الموبى وما بمعنى من

«وحصل ما في الصدور» مر وابرر ما فيها من حراما و سر

«أنزهم بهم يومئذ حسر» اي - عالم فحار بهم على جميع اعمالهم من الحسر
والسر وكسرت الهمر لمكان اللآم في قوله «لحسر» ولولاها لمحب الهمر لو فوع
العلم عليها هذا كموله «والله يعلم» انك لرسوله والله سهد ان المفاصل لكادون
روى ان الحجاج بن يوسف قرأ على المنبر هذ السور - يحص الناس على العرو

فجرى على لسانه

« ان ربهم » منح الالف ثم اسدركها من جهة العربته فقال « حسر » واسقط اللام وقال الرجاح الله حسرهم في ذلك اليوم وفي غيره من الارمان ولكن حصن يومئذ بالذكر لان المعنى انه يحاربهم على كفرهم والحرء يقع « يومئذ » والله اعلم

الموة الثالثة

قوله تعالى « اسم الله الرحمن الرحيم » اسم الله « كلمه اذا سمعها الماصون سوا ربهم في حب رحمة واذا سمعها الماندون سوا مولهم في حب آهسه كلمه من سمعها ما عادت له سغلا الا كفه ولا امرا الا اصلحه ولادنا الاعمر به ولا ارا الا قصه

نام خداوندی که خدای بی نه ، و در حکم وی چون و خرابی نه ، و حر سوار او کس را و سمانی نه و خرابی او کس را و ادانی نه و ناحکم او کس را و ادانی نه ، و خرابی او کس را و سمانی نه و براسب این نام که دلها را اساس ، و خاها را معام ، از دوسب نادگار و رجان عاسقان سلام در عهد هزار عالم کس نتواند که قدم بر ساط بوفس دهد مگر بمند لطف این نام کس را در هر دوسرای رندگی مسلم بود مگر بر عات و حجاب این نام در عهد آسمان و عهد زمین کس مقبول حصرت نماید ، مگر اقرار این نام و کس میهود در کا عرب نگسب مگر ناکار این نام « نصل به کسرا و بهدی نه کسرا »

قوله « و العاديات صحناً » این عادیات که الله قسم بدان ناد کرد استهای عاریبان اند ، باز احواله های حاحان چون مر کهای اسان را این سرف و ممرل است که الله تعالی قسم بدان ناد کند سرف و ممرل عاریبان و حاحان خود که داند عات و نهات آن و کدام ریان عاتر کند از در حاب و کرامات اسان ؟ آری هر که در را طاعت او رود عجب ناسد ، که در رعایت و عبات او ناسد آن عای

که در معرکه ابطال و در مقام فساد ابرار دین اسلام و اعلا کلمه حق مسکوسد ،
 بی سبب و دل فدا کرده و سینه عرب خود هدف بی دامن ساحه ، و آن حاجی
 که طبل رحل فرو کوفه و جان و مان را وداع کرد ، و روی ساده مردم حواری
 نهاده ، صاع و اسباب را صایع گذاشته ، و نامشلهای نادیده دوسی گرفته ، نه گفته
 مسرف و مقدس رسد ، رداء بخرید را فکند ، لبیک بفرید رد ، آنها که بدین صفایند
 را بران حق اند و حق است بر خداوند کریم که فاصدان درگاه خود را و را بران
 حصر عزت را بیاورد و با اسباب کرامت کند فردا در حطی قدس اسباب را ساحه ،
 کاس انبی خلعت وصال ناهیه از خداوند دوالجلال در روضه رضوان بر ریح حب
 نکه ریان ، در مجمع روح و ریحان ، دیندار دوالجلال عباس ، اسباب مهمانان حق اند ،
 و حق اسباب را مریان

« اَنْ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ » موصع قسم است الله سو کند نادمی کند که
 این آدمی کمود و کهور است با سبب و نماند از کار دین ، همسره عاقل و بیجهل و حرص
 و بخل نایل و در روس بگما سزا کرد و بی دراز بخواه غلبت کوبناه کرده
 درگاه خداوند گذاشته و روی بحیمه و حرگا کرد ، سادیدانست که سال بود در آمد
 و سادس بفراند خود بداد و نه اند شد که هر نفسی که بر می آرد گامی بمرک
 بردنک بر می سود و هر روزی مری از را آخر بار می برد
 انما لمصرح بالانام تعظمها

و کل يوم مصی بدنی من الاحل

« اَفَلَا يَعْلَمُ اِذْ نَعَزْنَا فِي الْقُبُورِ » و حصل ما في الصدور « نمیدانند این
 مردم که چه عصبه ها در پس دارد که بر آن گذرمی باید کرد ؟ ارسکرات مرگ
 و طلبات گور و حسرات فساد و فرغاب دور و درگاه رندان رسول خدا (ص)
 مسکوند « لو تعلمون ما اعلم لصحکم فلانلا و لمکم کمرا ولو تعلم النہام من
 الموت ما تعلمه این آیه ما اکلم سمما » اگر آنچه مرا رآن دیندار افشادست
 سمارا بعسر عسر آن دیندار و دی ، رور و بی دند سما اسک بار بودی و حمده سما

اندك وگريستن سناز بودی واکراين حيوانها و بهائم نامکلف و انس سوراين که ما
 اسان خطاب و عنايت نسبت و را نشان امرونيهي نسبت و اسان را يواب و عنايت نسبت اراين
 حديث مرگه آن مقدار ندانستيدی که آدميان دانسته اند، کس از گوسب اسان
 لقمه اي حرب نخوردي که ارسم و ناک مرگه رار و نزار گسستيدی و اراين واجب و ليد
 علفهاي حوس نزار سدندي ! مسکين آدمي بي حدتسب اراينکه بي حوسب، حوس
 ندارد اراينکه خطر ندارد آن روز نداندي که دانس سود ندارد آنگاه درماندي که
 در ناه را فاند بود^۱

۱۰۱ - سورة القارعة - مکیة

النوّة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراع بحساس مهربان
 «القارعة ما القارعة» (۱) «رور رساحبر رور بر کومند و حه بر کومند
 [که آسب]»

«وما ادرنك ما القارعة» (۲) «و بو حه دانی [ای محمد] که آن حه بر کومند
 اسب؟»

«يوم تكون الناس كالمراس المسووث» (۳) «آن رور که مردمان ار هول
 رساحبر حو بر وانه باسد افکند و بر اکند»

«وتكون الحال كالعهن المنسوس» (۴) «و کوهها حو بسم رد درهواسد»

«فامامی بقلب موازنة» (۵) «هر که گران آند براروی او [بسکی]

«فهوفي عسه راصه» (۶) «او در عسی اسب که بسدد آن را»

«واما من حث موازنة» (۷) «واما آنکس که براروی او سک آند»

«فامه هاونه» (۸) «نگوئسار ماند [او و حب کلون]» (۹) «و بار گسب او نادورح»

«وما ادرنك ماهة» (۱۰) «و بو حه دانی که دورح ح سب؟»

«نار حامة» (۱۱) «آسی بعب بفسد ا»

النوّة الثانية

این سور «القارعة» مکی اسب، نه مکه فرو آمد صد و بیجا حرفست
 سی و سن کلمه دارد آت بعدد کوفیان و د آنست بعدد مدینان و هسب آنست
 بعدد صربان احبالست میان انسان سه آنه کوفیان «القارعة» آت سمارند

(۱) حسن اسب در دج، الف نگوئسار ماند او

و بصران نسمارند و کوفیان و مدنیان «ثقل موازنه» و محبت موازنه « هر دو آب
سمارند و بصران نسمارند و درین سوره تاسع و مسح و نسب و در حیرانی که
اسرار مصطفی (ص) که هر که سور «القارعة» بر خواند حقایق و روح حل و رور و صامت
براروی وی گران گرداند بسکی فوله

«القارعة» اسم من اسماء الصامه اسم لانها اسم الساعه كما انب الحافه و
الطامه والصاحه، وسميت «القارعة» لانها تعرج قلوب الناس بهولها وقيل «القارعة»
التي تعرج القلوب لسد المحافه، والفرع الصرب منه المعرعه وقيل بحور ان
يكون صعه للرحر او الصصحه او الصفحه التي ذكرها الله تعالى لانباء النب قوله
«ما القارعة» يعظم وبهول وبعجب منها اي - هي عظمه الان فطبعه الحال
«وما ادرئك ما القارعة» اي - لا تعرفها لا لك لم يعهد مبلغها ولا تعرف
حقيقها الا بمساهدتها «القارعة» رفع بالانباء «ما القارعة» صعه و «ما ادرئك
ما القارعة» اعراض

«يوم تكون» خبر والمقدر «القارعة» الهائله واقعه
«يوم تكون الناس كالفراش المبسوط» يعنى كالظائر الذي يساقط في
النار والسراج وقيل كصغار الخراد كقوله «بحر حور من الاحداث كانهم خراد
ميسر» ومعنى «المبسوط» المبترق في الجهات لان الخلق يروح بعضهم في بعض
فكل فردق منهم لمانرا من احوال الصامه آخذ في وجهه عروجه صاحبه وقيل الناس
خاص في الكفار وهم يهايمون في النار يوم الصامه كتهافت الفراس
«وتكون الحبال كالغيس المسفوس» «العن» الصوف المصنوع «المسفوس»
المندوف واحصاى «العن» لمعين، احدهما ان يكون لوان الحبال كقوله
«ومن الحبال حدد نص و حمر محبلف الوانها و عراست سود» والاخر لما يريد
الله تعالى في ايمانها بعدها بعد الصلاه رحو كقوله «وسب الحبال ساء» وكقوله
«وكانت الحبال كسبا مهلا»

«فاما من ثقل موازنه» جمع مزان قال الحسي هو مزان له كمان

جعل الله رجحان احدى كمنه علامه سعاد صاحبه وقبل بمصبت لكل انسان
ممران وقبل الموارن جمع المورن والمعنى من رجحت جسمانه على ستنه
« فهو في عسة راصه » اى ذاب رصا كلابن وبامر وقبل راص صاحبها
كقوم صائم وليل قائم

« واما من حبت موارنه » اى - رجحت ستنه على جسمانه

« فامه هاوئه » اى - فمسكه وماونه المار سمبت امه لانه ناوى الها كماله
ناوى الولد الى امه والهاويه اسم من اسماء جهنم هى ام الانسان الكافر لارمه له
واولى به وقبل « فامه هاوئه » اى - ام رأسه هاوئه منحدر منكوسه فى النار
من اعلى الى اسفل وقبل « فامه هاوئه » مثل قول العرب هو ب امه وهى كلمه
سمعمل عند عظم المكروه وسد المصه كما يقال سكله امه

« ومآ أدرك ماهاه » يعظم و ينجح والاصل ماهى والهاء للاسراجه والوقف

اى - « ومآ أدرك ما الهاوئه » ثم فسر فقال

« بارحامه » اى - لمبت النهاه فى الحرار بروى عن انس بن مالك قال
ان ملكا من ملائكه الله عز وجل بوكل يوم الغمامه بممران ابن آدم فتجاه به حتى
يوقف بن كمنى الممران فصور عمله فان « ثقلب » ممرانه نادى الملك صوب سمع
جميع الحلق اسم الرجل الاسعد فلان سعاد لاسفاو بعدها وان « حبت موارنه »
نادى الملك الاسمى فلان سفاوه لاسعاد بعدها

الموتة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمه من آم بها من روا ان النعمى
ومن ذكرها طهر بسم الله العصى ومن عرفها واعلمها سعد لاسعى ووجد
ملكها لاسلى رضى فى العر والعلی

نام نامدارى كه نامن نادگار حاسب و دل را سادى حاودانست و روح
روح دوسمان و آسانس عمگمان است عنوان نامه اى كه ار دوسب تساسب و

مهر قدیم مصبون آست نامه‌ای که سحرار را درماتست و از قطع امانتست ، نامه‌ای
که هم گوی و هم جو گالتست ، مرکب اوسوی و مهر او میندالتست گل اوسور و معرف
او بوسالتست نامه‌ای که در حب بوحید را آستحوراست و دوستی حق مرآن را
منو و براست بقول الله تعالی «لایزال العبد یدکرّی و ان کرّ حبّی بحبّی و احبّه»
و گفته عرب برانست که ادا د کرّ من انا احبّرب و ادا بد کرّ لمن انا احبّرب
حون با خود نکرّم و کردار خود بسم گویم از من رابر کسب؟ حون با تو نکرّم
و خود را در بندگی بوسم گویم از من بر دگوار بر کسب؟

گاهی که بطلب خود افتد نظرم

گویم که من از هر چه تعالم بزم

حون از صف خویش اندر گذرم

از عرس همی بخویش در نکرّم

پیر طریقت کف گاهی که خود نکرّم همه سور و نثار سوم ، گاهی که بدو

نکرّم همه ناز و راز سوم حون بخود نکرّم گویم

بر آب دودید و بر آس حکرم

بر باد دودسم و بر آس خاک سرم

حون بدو نکرّم گویم

چه کند عرس که از عاسه من نکشد؟

حون بدل عاسه حکم و فصای تو کسم؟

بوی حان آندم از لب که حدب و کم

ساح عر رویدم از دل که بلای تو کسم؟

«الفارعه ما الفارعه» و «ما ادرك ما الفارعه» صف روز سحرست در

محسّر ، روز عرس اگر روز جمع لسكر و راحاء صور روز سر سر و ر

حرا حیر و سر همه خلق را نگه و ارهست و ساسب خداوند و الالهات را تو

درآمد براروی راسی آویخته کرسی فصا بهاد ساسب نار گسمرده دورج

همی گرد و دربانان عاصی را میگرد حرس هوس از گردن آفرینندگان فروگساده و
 خیرای کردار هر کس در کنار او نهاد سا امیرا که آن روز را رسود، سا اسیرا که
 امیر سود سا عرب را که دلیل سود، سا دلایلا که عرب رسود، سا پدر که افرورند
 جدا سود، و فرزند ارمدر جدا سود سا مادر که افرورند بگر برد، و فرزند ارمادرا
 هر کسی بخود در ماند و اردوسان و حوسان جدا کسه «کالفراس المصوب» همچون
 بروانه برا کند و افکند و بنهاماند مسکن آدمی که سر بمعصیت در نهاد، و اروهول
 رساحر عاقل ماند، نمی داند که هر چه امروز در می بندد^۲، فردا می اند گساده،
 هر چه امروز املاکند، فردا می باند خواند ای مسکن ناری آن املاکن که فردا
 بر یوانی خواند و آن باز در بند که فردا بر یوانی داس، و آن کار کن که فردا طاف
 خیرای آن داری آن روز مومنان را حامه از معاملت خواهد بود هر کب از طاع
 و نایح از خدمت و ردا از حرم و جمال روی از رنگ دل هر کرا امروز دل بسو حمد
 و معرف روس اسب، فردا روی وی بسند و روس بود، خون ما دوهفته، اگر چه
 امروز حسنی رنگ اسب و هر کرا امروز دل در شک و سهب فردا روی وی سا و
 نازک بود، اگر چه امروز رومی رنگ اسب

«و نكون الحال كالعین المفقوس» از صعوبت و هسب رساحر یکی آنست
 که این کوههای افراسه و این راسات راسحات از سج بر آید و بر ورر کند،
 و خون بسم رد در هوا بران کند، زلزله در زمین افتد، حاك فراحس^۳ آید
 کو لمرس آید، به نسبت ماند به فراز، همه راسب کسه بالا و نسب یکی سده

«فاعا صغصعا لاری فيها عوحا ولا ما» «فاما من نقلت موازیه فهو فی عسه
 راصیه» آنکس که کردار وی بسند الله بود، والله از وی حسود ود، اگر يك
 نفس از وی بر آید از سرسور و نایك نفس بر از وی حسبات وی گران گرداند
 و آنکس که الله از وی نا حسود بود، و عبات از وی او را دسنگر سود اگر ری
 زوری زمین طاع دارد^۴ در رازوی وی در سهای تسجد بساحفه در جواب حوس

۱ - الف رکبده و او کند
 ۲ - الف می درسد
 ۳ - ح فراحس
 ۴ - الف طاع آرد

که از مرد او نافرود فرسنگان درو انداد و میگویند خداوند محرم و حرم
 و بر کب نفس این آراد مرد بر ما رحم کن ، و سا سدا ر جسم که ملائکه مقرین از
 نفس وی نمر ناد آمد و میگویند خداوند ما را از رحم و طلبت نفس این
 می حرم می رحم فرماد رس ای خوانمرد اگر ما دلی ناک از جناب و دعب
 محسسی نه از آن که همه سب سدا ر بی و دل بر از هوا و سهو دودا هر که اسیر دیو
 است همه روزگار او سب است و هر که در حما دین است ، همه سهای او
 روز است

۱۰۶ = سوره التكاثر = مکیه

الموتة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند وراح بحسان مهران
 «الهُتَمُ التَّكَاثُرُ (۱)» مسعول داسب سما را نبرد^۱ کردن تا نکد بگر

ناسوهی

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲)» تا آنکه که مرید، تا آنکه که مردگان در کور

سمرید

«كَلَّا كَلَّا تَسَاءَدْتَ تَسَاءَدْتَ تَسَاءَدْتَ» از حسن را رسی مسعول و د،

ساید به به نه

«سَوْفَ نَعْلَمُونَ (۳)» آری آکا سوند^۲

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ نَعْلَمُونَ (۴)» پس نار ساید آری آکا سوند^۳

«كَلَّا لَوْ نَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵)» اگر شما میداند دانسمی بی کمان [مسعول

ندارد شما را نبرد^۴ کردن انکد بگر ناسوهی]

«لِرَبِّهِمْ الْعَظِيمِ (۶)» راسی که سما آس دورح خواهند دید

«ثُمَّ لِرَبِّهِمْ عِلْمُ الْيَقِينِ (۷)» نار آن را معوهند دد دیدنی بحسم ر

ی کمانی

«ثُمَّ لِرَبِّهِمْ عِلْمُ الْيَقِينِ (۸)» پس آنکه راسی که سما را معوهند

درسد از نار این حهان

الموتة الثانية

این سور هست آنست مست و هست کلمه صدو بست حرف حمله به

مکه فرو آمد و بعضی مفسران که مد مدی است به مدنه فرو آمد و درین سور

۱ - الف نورد ۲ - الف ناسد ۳ - الف من ساید از حسن را رسی

آکا ناسد ۴ - الف نورد

ناسخ و منسوخ نسبت و در حیرت است از مصطفی (ص) هر که این سور بر خواند
تعمی که الله تعالی او را داد دردنا فردا در قیامت از او سمار بجواید و با وی سمار کند،
و او را بواب آنکس دهد که هر آب از کباب جدا خواند است و روایی دیگر
هر که این سور بر خواند آن ساعت که در خانه خواب می‌نهد حناست که صد آب
از قرآن خواند و وف وفات موبت مسکرو منکر او را کعبت کند

سب برول این سور آن بود که دو فصله از فاضل فرنی یکی بنوعی صاف بی
قصی و دیگر بنوعی سهم بی عمرو بر مکتب دیگر بجا کرد و در خود نسبی و نسبی
مودند، وعاد عرب این بود، پس از معص مصطفی (ص) سرف و سادات مهری
و بهری هومی را بودی که د انسان کرب و دی و در سب عدد فراوان بودی تا
مکتب فلان اکبر من فلان و فلان اکبر عدد و اعظم مرا من فلان این دو فصله برین
عاد از خود کرب سرف مودند و بعد از اینهم اکبر فکری هم بنوعی صاف
هر کی قوم خود را بر سر مردند سادات و اسراف و عیسان و در سمار بنوعی صاف
بسر آمدند بنوعی سهم گفتند انما اهلکنا البی فی الحاحله و عدو اموانا و مونا کم
فصله ما در جاهلیت و در انام کفر و سرک بی کردند، نگراف کای و فساد از انداز خود
در گذشتند، ناعد رندگان اسان با کم آمد اکنون ا مردگان خود بر سر من و
کرب عدد خود بماسم گورستان رفتند و گورهای بر سر مرد که این سر فلان و این
سر فلان اهور آن سادات و اسراف فصله خود بر سر مردند رسته خاندان بی سهم ربا
آمدن بی عدی صاف برین سوطا و رنک دیگر هم نمودند، ربحا رهمی کردند
نار العالمین اسان را درین سور از آن نارد و گف

«الهیکم النکات» ای - سعلکم النکات و المفاخر کبر المال والعدد عن
طاعه ربکم

«حیی ربهم المقاتر» منی حی عددیم الاموات ان مساهات و مفاخرت با سوهی و
نسبی سمارا از طاعت و عبادت الله نارد است و مسعول کرد تا آنکه که مردگان را
در کر بر سر مردند

«کالا» نسا دیوانی عاد نماید داس و از طاعت الله با ن بجا بر مسعول بودن

تساید و قیل

« حَتَّىٰ رَرِیمُ الْمُقَارِ » ، « حَتَّىٰ » ادر ککم الموب و قد فُسم فی « المقار » ، علی ثلک الحال و قیل هو عام فمن سلخ بهم حب الدنيا والحرص علی الککار فیها « حَتَّىٰ » یعقلوا عن طاعة الله فموبوا علی ذلک قومی مفسران کعمید ساق ابن آت بر عموم است ، اسان را میخواهد که حب دنیا و حرص جمع مال بر اسان مسؤلی گردد ، و روز کارخوس همه بنان مسعول دارند تا ارطاع و عذاب حق نارمانند و همحمان در علب می ریند نادر آن علب اردناسرو و سوند و قیل نعال لهم فی الآخر اذ احب موا ریمهم سعلهم نالا کمار من الدنيا عن طاعة الله « حَتَّىٰ » منم و فی الحر الصّحیح عن مطرف بن عبد الله بن السّحر عن ابيه قال انهمس الی رسول الله (ص) و هو یمرأه الا به « الهیکم النکار » قال یقول ان آدم مالی مالی و هل لک ناس آدم من مالک الا ما کلب فامس ؟ اولس فایلب ؟ او یصدف فامصب ؟ او عن انس بن مالک یقول قال رسول الله (ص) « سبع المسب ناله فرجح انسان و یقی معه احد سبعة اهله و ماله و عمله فرجح اهله و ماله و یقی عمله » و قیل معنی الآیه مارلم مبهومس حتی کسم مکس علی عمار ما یقی لاسمعون مما یجمعون الا انا وکم الصور ومله ماروی عن ابي بن کعب قال کما نری ان هذا من القرآن لوکان لابن آدم وادنان من ذهب لاسعی الیهما وادنا نالیا ولاملاء خوف ابن آدم الا التراب و سوب الله علی من ناب ، بم قال

« کلا » ردع و حرر عن « النکار » اصحارا « سوف یعلمون » بعد هذا ان الاستیعال یطلب الککار خطاء عظیم

« ثم کلا سوف یعلمون » التکرار تا کیدلوعند و یلبط للمهی عنه و قیل انهما فی وفسن احدهما فی العرو و الآخر فی الصامه و روی عن علی (ع) انه قال « مارلنا نسک فی عذاب العر حتی نرل « الهیکم النکار » الی قوله « کلا سوف یعلمون » لانه و عند عذاب العر ، و فی الحر الصّحیح عن عائشه ان یهودیه دخل علیها فمال اعادک الله من عذاب العر فسال عاتمة رسل الله (ص) عن عذاب العر - فقال « نعم عذاب العر حق » - قال عائشه فما راب رسول الله (ص) بعد صلی صلو الا یعود من عذاب العر و عن ابي سعید قال قال رسول الله (ص) - سلط علی الکافر

في قبر سمعه و سمعون سمعا بهسه و بلدعه حتى يوم الساعة ، لو ان سمأ سمعها فصح
في الارض ما انصب حصرا ثم قال « لو تعلمون علم اليقين » هذا كلام محدود والحوادث
والتقدير لو علمتم ما لكم وما عليكم علما بعنا ما « اللهم اكفر الكفار » وما سعلكم ذلك
عن عمر و اساف العلم الى « اليقين » وهو بعنه لاختلاف اللفظ كقوله « ان هذا
لهو حق اليقين » قال قتادة كنا يحدث ان « علم اليقين » ان يعلم ان الله ناعمه
بعد الموت

« ثرون الحميم » قرأ ابن عامر و الكسائي « ثرون » بضم التاء من ارسه
السيء و قرأ الآخرون بفتح التاء اي - ثرونها بفتح ثاء كم عن بعد « ثم ثرونها » مساهمه
« عين اليقين » التام لام القسم اسم الله عز وجل ايهم ثرون « الحميم » كقوله
« وان مكما الا و اردھا »

« ثم ثرونها عين اليقين » عاينا القسم عليها بعائس براهها الموت من بعمرها
وبراها الكافر مسعرا بعمرها و التكرار ما كند و قيل من جعل الخطايا للكفار
كان معا انكم « ثرون الحميم » في الموقف ثم ثرونها اذا دخلتم جهنم و من
جعل الخطايا للمؤمنين فالاول بمعنى العلم ، اي - يعلمون الحميم حقا اذا رأسم عند
الحشر صدق الوعد ثم ثرونها على الصراط حاله العور

« ثم ليسلي يومئذ عن النعم » هذا سيميل كل ما سمع في الدنيا اوله الصحه
والعراة والامن فقال لهم فم افسموها قال السي (ص) « مما من معون فمها كسر
من الناس الصحه والعراة » في هذا الحديث دلالة على عظم محل هاس المعمن وحلاله
خطرهما وذلك لان بهما سندر ك مصالح الدنيا و تكسب درجاب الآ خر فان الصحه
سمي عن اجماع القوى الداسة والعراة بدل على انظام الاسباب الحارحة المفصلة ولا
قد ر على بهمه مصلحه من مصالح الدنيا والآ خر الا بهدس الامر بن صحه في جسم و عراة
في قلب ثم سائر النعم بدخل في حرهما و سحرط في سلكهما و بعد من بوانعهما قال
معاوية بن قررة كان يقال سذ الحساب يوم الصامه على الصحيح العراة يقال له

كسف ادب سكرهما؟ وروى عن ابي عباس قال «النعيم» صبحه الانداس والاسماع والابصار سال الله العبد فم استعملوها وهو اعلم بذلك منهم وذلك قوله «ان السمع والمصرد العواد كدل او لك كان عنه مسولاً» وعن ابي هريره قال «ال رسول الله (ص)» «ان اول ما سال الله العبد يوم الصامه ان يقول له الم اصبح جسمك الم اُرؤك من الماء البارد؟» وقال انس بن مالك ما فرس ل الله (ص) الى المقداد بن الاسود فقدم اليه طعاما فاكله ثم سقا ماء باردا فاستطابه وقال «ما ابردها على الكبد»! ثم قال «اذا سرب احدكم الماء فليسرب ارضا بعد رطله» قيل ولم؟ قال «لانه اطعمه للمر واع للعلك واع على السكر» وقال مالك بن دينار قال رجل للحسن ان لسا حارا لا يا كل العالودح ويقول لا اقوم بسكر فقال ما احمل حاركم نعمه الله عليه الماء البارد اكبر من نعمه بجمع الحلاوى^١ وعن ابي هريره عن السبي (ص) في قول الله حل ماء «ثم تسلي يومئذ عن النعيم» قال «من اكل حبر الر وسرب ماء البارد وكان له ظل فذلك النعيم الذى سال عنه» وعن انس بن مالك قال لما راب «ثم تسلي يومئذ عن النعيم» جاء رجل محتاح فقال يا رسول الله هل على من النعيم سى؟ فقال «العلان والظل والماء البارد» وعن عبد الله عن السبي (ص) قال «ان الله عز وجل ليعد نعمه على العبد حتى بعد عليه سالى فانه ان ار وحكها اسمها باسمها فروحكها» وروى ان السبي (ص) قرأ «الهنكم الكافر» على المسر يوما فقال له رجل عن اى نعم سال وانما يا كل فى اصاب بطوما ولبس الصوف كالصان وسوقا على عواصم» فقال (ص) «اها سكون» وروى انه قال «عن الماء البارد وطل اللحد» وروى انه قال (ص) «هل يدرون ماداك «النعيم»» قالوا الله ورسول اعلم - قال «يا نيكك وحره بواري عوربك وكسر سديها صليك ماسوى^١ ذلك نعم وروى انه قال ««النعيم» المسوول عنه يوم الصامه كسر بقوه وماء بروه و بوب بواره» و ابي سعيد بن خسر سره غسل فقال ان هدام «النعيم» الذى سال عنه! وعن ابي عباس انه سمع عمر بن الخطاب يقول حرج على ما رسول الله (ص) عبد الطهر فوجد انا نكر فى المسجد فقال له «يا ناكتر

ما احرحك في هذه الساعة ؟ - قال يا رسول الله احرمني الذي احرحك قال وحاء
عمر فقال له رسول الله (ص) «ناس الحطاب ما احرحك» - قال يا رسول الله احرمني الذي
احرحكما فبعد معهما عمر قال فاقبل رسول الله (ص) بحدبهما ثم قال «هل لكم من
هو فسطلما الى هذا الحبل فمصا طعاما وشرابا وطلما» - فلما نعم - قال «مرؤا نأالي
اني اتيهم مائكة بن النهران الانصاري» قال فبعد رسول الله (ص) من ايدينا فاسمان
وسلم عليهم ثلاث مرات و أمّ الهيم سمع الكلام من وراء الباب و برئان يريدهم
رسول الله من السلام فلما اراد رسول الله (ص) ان يصرف حرح ام هيم يسعى
حلقهم ، فقال يا رسول الله لقد سمعت تسليمك ولكني اردت ان يريدنا من سلامك -
فقال لها رسول الله (ص) «ان ابوا الهيم» ؟ - قال يا رسول الله هو قرب ذهب
لسمعت لنا من الماء ادخلوا فانه نأى الساعة ان شاء الله وسطب لهم ساطا بحس سحر
حتى حاء ابوا الهيم ففرح بهم ابوا الهيم و قرب عنه و سعد ابوا الهيم على تحله
بصرم لهم عدا^(۱) فقال رسول الله (ص) «حسبك ما نأ الهيم» - قال يا رسول الله نأ كلون
من سر^(۲) ومن رطبة^(۳) ومن تدبوة^(۴) ثم اقم فسر بوا عليه ، فقال رسول الله (ص) «هذا من
«النعم» الذي يسألون عنه وم الصامه ، طل يارد و رطب طيب وماء يارد» وقال
بعض السلف من اكل فسقى و فرع فحمد لم يسأل عن مهم ذلك الطعام و عن
محمد بن كعب في قوله «ليسلى يومئذ عن النعم» قال عمار نعم عليكم بمحمد (ص)
وقال ابوا العالة عن الاسلام والسبه وقال الحسن بن الفضل بحسب السرايع و يسر
القرآن و عن الاعمش قال مرسج عوم بلعون فقال مالككم ؟ - قالوا فرعانا
نا امة - قال ما بهذا امر الفارع

الموة الثالثة

قوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» «نعم الله» كلمة سمعها عدا ارواح
العائدن ، صاء اسرار العارفين بلاء مهج^(۵) المردين دوا كل قصرو و فر مسكن

(۱) عدى حوسه حر ا فرهنگ نفسى

(۲) سر عور حرما فرهنگ نفسى (۳) رطب حرماى تر فرهنگ نفسى

(۴) تدبوت حرماى نم روى كه از دماله رسدن آغار كرد ناسد فرهنگ نفسى

(۵) مهج جمع مهجه روح و روان و حون دل فرهنگ نفسى

نام خداوندی که مومنان را دل داریست، و دوسنان را وفادار مردان را مهر دار است
و عاصیان را آمرزگار. در دایب بی بطریقت و در صفای می ناز، فصلی بساز و کرمی
می شمار، و بنا صنع و سرین گمار، عالم الاسرار و معیونان را خریدار خداوندی که
مار را از اودلهای دوسنان سکار کرد، و آنچه از کل کون موسد بر آب و خاک آسکار
کرد. دلهای مومنان بسور معرفت باصفا کرد. زبانهاشان بسطو سهادت گونا کرد
بر اعصاب و از کان رنگه دوسی بسدا کرد. و آنچه کسرد با مؤمن سرا کرد خود
مسکوند^۱ حل حلاله^۲، و الهمهم کلمه النقی^۳ و کانوا احق بها و اهلها، و له

«الهمکم الکافر» خطای بسته و بر بر است مسکوند^۴ ای فرزند آدم بسبی
که عن قرب منقطع مسود چه حجر آری؟ و بر کرم عدد حوسان و مال و حا
سر می افزای؟ و آن که برا مهلت داد اند و حلیع العذار فرا گدسته، عر سد ای؟
و بنا بچار دیوار لحد در آن مصرع عرب و محل و حدت نرسی هیچ می بارنگردی؟
و عدری می بخواهی؟ بی حدری از آنکه بی حسری هیچ را صلاح و فلاح خود می نری
از آنکه مسب حرص و سهو سد ای^۵

«کالاسوف تعلمون»^۶ «نم کالاسوف تعلمون» آری بدانی و در کار خود بسبی^۷
آن روز که دانسی و دیدن سود ندارد، و بونه و عدد حواس هیچ نگار ندارد
«کالاولو تعلمون علم الیقین» اگر ب «علم النقی»^۸ «وعن النقی» بودی که
عنه مرگ نمی یابد^۹ گداس و سار سفر نبات می یابد^{۱۰} صاحب، همانا که باحر و
مکابر در مال و عدد را کمتر بودی، و رعب طاعت و عبادت بسری و دی
«لنروا الحجیم لم نروها عن النقی» این لام لام قسم است رب العالمین قسم
نادمی کند و مسکوند^{۱۱} حما که سما سد کان همه دورح خواهند دید^{۱۲} «عن النقی»
دیدنی بی گمان و بی هیچ سگ همانست که آنچه گف^{۱۳} «وان مسکم الاواردها» مومن
بسند بر گذر کا کافر بسد او را فراز کا مصطفی (ص) گف^{۱۴} «حرما الهی فی

۱ و ۲ - الف معرماند ۳ - الف در کار خویش سبی ۴ - الف می یابد
۵ - الف می یابد ۶ - الف مانا ۷ - الف معرماند ۸ - الف فرمود
۹ - الف می یابد ۱۰ - الف می یابد ۱۱ - الف می یابد ۱۲ - الف می یابد ۱۳ - الف می یابد ۱۴ - الف می یابد

القلب البصیر والبصیر الامان کُلُّهُ وان الله تعالى یسططه و عدله جعل الروح والروح
 فی البصیر والروح و جعل الهم والحریر فی السَّکِّ والسطط « کما » بهمین بحمی که
 در سینه مؤمن رحمت نعم نفس است و همگی امان نفس است و نفس امان را
 حصی حصی است، و مؤمن را حلی میس است و حق حل حلاله با حمال لطف و
 کمال کرم بفصل بی میل و عدل بی جور و لطف بی عیب هر چه روح و راح بود
 و امن و هراع بود و سادی و طرب بود، همه در نفس نفس و روضه رسا تعبیه کرد
 بار بحکم بی عرص و علم بی بهمت هر چه اندو و نکبت بود و رنج و محبت، همه در
 سَکِّ و تاسسد تعبیه کرد و گفته اند که نفس راسه رکن است « علم البصیر » و
 « عن البصیر » و حق البصیر « علم البصیر » سینه فرو آید « عن البصیر » سر
 فرو آید حق البصیر بحان فرو آید « علم البصیر » بر ر امان کند « عن البصیر »
 اخلاص را باسان دهد حق البصیر با حق معروف افکند طوبی کسی را که در عالم
 « علم البصیر » قدم دارد زلفی کسی را که از عیان « عن البصیر » ابری بند حسی
 کسی را که از حصی حق البصیر حسی ناند

۱۰۳ = سورة العصر = مکیه

الموة الاولى

قوله تعالى « نسم الله الرحمن الرحيم » سام خداوند فراح بحساس مهربان
« والعصر (۱) » بکنی وسانرور و همکام
« ان الانسان لفي خسر (۲) » که این آدمی در کاست است و در میان
(الا لئن آمنوا وعملوا الصالحات » مگر انسان که نگویدند و کار
نک کردند « و لو اصوا بالحق » و نکند گن را و صب کردند براسی
« و لو اصوا بالصبر (۳) » و نکند گن را و صب کردند سکسانی

الموة الثانية

این سور « العصر » سه آیه است چهارد کلمه ، سبب و حسب حرف جمله
به هکله فرو آمد آنکه که رسول خدا (ص) حواس که هجرت کند و به مدینه سود
قومی مفسران گنند این سور مدی است به مدینه فرو آمد در آمدای هجرت
و درین سور یک آیه مسح است « ان الانسان لفي خسر » تسحب بالاسماء
و هو قوله « الا لئن آمنوا وعملوا الصالحات » وفي الخبر عن ابي نوح قال
قال رسول الله (ص) من قرأ سور « العصر » حم الله له بالصبر رکان مع اصحاب
الحق يوم الصامة قوله

« والعصر » « ان الانسان لفي خسر » قال ابن عباس معنا والدهر ، الواو للقسمة
اقسم الله به لان فيه عسر للناظرين و قيل المراد بالعصر آخر النهار ، و حص
القسمة لان فيه حواسم الاعمال وقال مقاتل اقسام نصلو العصر وهي صلوة الوسطى
والعرب يسمي العدا والعسى العصرين والنهار والليل العصرين والسماء والصف

المعصرين وفيل معنا وربّ «المصر» وكذلك في أمثاله

«ان الانسان لمي حصر» اي «لمي حصر» من عمره فعدال بعض الصالحين ناس آدم اب في هدم عمره منذ سقط من بطن أمك وفيل الحصر ذهب رأس المال والانسان في هلاك نفسه وعمره وفيل الانسان اذا بعس بعض وفيل اراد «بالانسان» الكافر بدليل انه اسمى المومنين قالوا نزلت في الاسود بن سريق القرسي وفيل في الوليد بن المعبره وفيل في رجل من فرث اسمه حمل والحصر على هذا التأويل هو الصلابة والهلاك وردى - ابن عون عن ابراهيم قال اراد ان الانسان اذا عمر في الدنيا وهرم لمي بعض ونرايح الا المومنين فانه نكت لهم احوارهم ومحاسن اعمالهم التي كانوا يعملونها في سبابهم وسبهم وهي ميل قوله «لقد حملنا الانسان في احسن نعيم ثم رددها اسفل سافلين الا الذين آمنوا» الآية قوله «يواصوا بالحق» اي - اوصى بعضهم بعضا بالاقامة على الحق قولاً وفعلاً وفيل بطاعه الله واحسان معاصيه وفيل الجو هو الله والمعنى موحد الله والتمام بما يحب له وفيل بالحق معنى بالقرآن والدين «يواصوا بالنصر» على الدين وفيل على اداء العرائض واقامة امر الله، وفيل «النصر» على تحمل المساك في الله واعاد لعط «يواصوا» يعطياً لسان «النصر» وفيل انما كرر قوله «يواصوا» لانه لما كان مقام الامان بالمرام حوالها ولا يتم بالنسب والدوام عليه ناسا فصل من الجاهل الاولى فافرد لها وصيه بدخل بها في الواجب عليها وافرد للثانيه وصيه اخرى لما كانت الاولى لا سمع من دونه وعن ابي نبي كعب قال قرأ هذا السور على رسول (ص) فقال «اسم ركم باحر النهار» ان الانسان لمي حصر «انوجهل» الا الذين آمنوا «انوتكر» وعملوا الصالحات، عمر و «يواصوا بالحق» عثمان و «يواصوا بالنصر» علي (ع)

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمة من سمعها وفي

قلبه عرفان نالایب انوار قلبه ، و معرفت انواع کربه ، و تحریک فی حلاله سوار قلبه
کلمه من عرفها و فی قلبه ایمان احبها من داخل القواد و هجر فی طلبها افراد و ترک
لاحلها کل هم و کل مراد

بر افوا آئمه دین و علماء سرع مندوالسب که هر چه اندر کتب و صحف
و مانی است؛ از او را ۴۵ و صحف شب (ع) و ادریس (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع)
مجموع آن جمله اندر نور اب و انحیل و ربور است ، و هر چه اندر دین کتب است
سان و نسان آن در قرآن عظیم و عرفان محند است ، و هر چه در قرآن مجموع و
مسموع است در سور « الحمد » است و هر چه در سور « الحمد » است اندر دین چهار
کلمه است که « بسم الله الرحمن الرحیم » و هر چه در دین چهار کلمه است در
حروف « بسم الله » است و هر چه در صورت « نا » است در سر نقطه وی است
و گفته اند نظم قرآن بر مثال عرس آمد ، و نقطه « نا » بر مثال در ، اکموت دند سر
بگسا در صورت و در صورت نظر کن بهاب عظیم در قرآن و در عرس سن و نسان قدرت
در در و در نقطه سن در اصاب قدرت حری را عظیم بدان و در اصاب بحکم
وجود حری را حیرت و حرد معجوان عرس عظیم بآفرید که اندر بحر مایه ای
از مایه های آن بسعد و سبب هر از عالم است برار مهربان و مقدسان و در ای حیرت
بآفرید که در رسم صورت وی بسند حسا و لکن دست بوی بسند حسا^(۱) و مسا این
در که در نصاب نور آفتاب آن را عیان کند ، و آن عرس که در حجاب است نور
قرآن آنرا سان کند ، نا این نور نبود کس در نسد و نا آن نسان نبود کس
عرس نداند و در آفرین عرس حکمت است که سبب عالم و در محراب اعظم ،
آئمه قدرت ، بهاب صورت ، قلعه کروسان ، مطاف مهربان ، حربه لطائف منبع
طرائف ، مطلع انوار مجمع آثار و در آفرین در حکمت است که سان کمال
قدرت بود ، نسان اظهار قطرب آئمه عرب ، گوی می نیاری عرب ، نسان داعه
اعسار ، نسان مهر و قدرت حصار نا دای که صبح صانع حکیم حل حلاله عب نبود
و کاروی سعه بود و روی لهور روا نبود و هر چه کند در آن سری است که در انداع

وی هوس وهوی نبود علی فدراهل العرم بابی العرام!

فوله «والعصر» «آن انسان لمی حصر» حق حل حلاله وعظم سانه قسم ناد
 نمکند نامام دهر که محل عصر اطر است وابر قدر آن فادر، که آدمی همسه
 در کلب است و در ریان، حراب عمر ومجلس روزگار و حیران هر روزی که روی
 بعلم می گذرد حروی اراحراء عمر وی می کاهد و روز آخر بربك مسگرد،
 در نقصان میرود، و می ندارد که هی فراسد بعد عصان می آرد و طاع با
 فردا می افکند

گمی نکم کار بو نموا فردا

و آن کو که مرا صمان کند با فردا؟!

رسول خدا (ص) که مهر و مهر خلق عالم بود و بر گرید و بر کسند حق
 بود، میگوید هیچ نامداد بر محاسم که سائگا را جسم داسم و هیچ سب نعمم
 که نامداد را میسر بودم و هیچ لعمه در دهن نهادم که گمان ردم که بس از مرگ
 ارجوردن آن لعمه فارغ سوم و آن مهر (ص) درد عاسمار گمی خداوند با ما را
 رندگانی در حلاوت طاع، و مردگی در ناکی از وحسب و رگ و ما را بحصر
 حوس بر، نه سو برود کردار و نه ححل کسه روزگار

۱۰۴ = سورة = الهزمة = مکیه

الموة الاولى

فوله مالی «بسم الله الرحمن الرحيم» امام خداوند فراح بحساس مهریان
 «وَبَلَّ لُكُلٌ هُمْرَهُ ثَمْرَهُ (۱) وبل هر طنابری را سخن حسنی مد گوئی
 «الذی جمع مالا وعدده» (۲) «او که مال درهم می بهد و درهم می شمارد
 «بحسب ان ماله اخلده» (۳) می بخرد که مال او او را اندر نماند دارد
 «كَلَّا» ه [ندارد او را نماند] «لُتْسَدَنَ فِي الْحُطْمَةِ (۴)» در افکند او را
 در آس حرد کند و سکند
 «وَمَا اَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ» (۵) و بوحه دانی که دورح حه حای اسب و آس
 ن حه حر؟

«يَا اَرْثَا لَهِ الْمَوْفِدَةُ» (۶) «آسی اسب که الله آن را افروخت [به مردمان]
 «الذی يَطْلُعُ عَلَيَّ الْاَفِدَةُ» (۷) می خورد آدمی را نا آنکه که بدل اورسد و
 دل او را سورد
 «يَا اَعْظَمُ لَهُمُ مَوْصِدُهُ» (۸) «آن را اسان افکند اسب و بر اسان بوسند
 «فِي عَمْدٍ مَمْدُودَةٍ» (۹) «در عمودهای دراز»

الموة الثانية

این سوره صدری حرف است سی و سه کلمه به آیت جمله ه مکه و رو آمد
 و درین سوره ناسخ و منسوخ است و در فصل سوره حشر این کتب است از
 بنعاصر (ص) گفت «هر که این سوره را خواند الله تعالی او را بعد از هر کس که
 بنعاصر را افسوس داشته د تسکین دهد و او را بوسند و این سوره اندر سان کافران

هنكه فرو آمد و لند معره و اميه خلف و احسن سرنق كه بر دهكدر مصطفي
(ص) و باران مي نسمند ، خون يكي از اسان بگدسي ارس وي سخن ناسرا
گفتندي ، نلب همي گر بزند و بحسم و انرو همي نمودند و بران همي گفند كه
رو باروي طعن همي كردند و ناسرا همي گفند كه ارس بسب عتب همي حسند و
افسوس همي داسند ، نارب العر اين سور درسان اسان فر و فرساد و يد سراسحامي
اسان مان كرد گف

«وَلِّ كُلَّ هَمْرَةٍ لَّمْرَهُ» و قيل هو عام في حق كل من هذ صفة قال
ابن عباس الهمز واللّمز معاهما واحد وهو العتاب المّساء بالمهمه ، المعروف
بن الاحنه الداعي للمريء العتب روى عن اسما بنت نريد قالت قال رسول الله (ص)
«الا حمر كم يحساركم»؟ قالوا بلى يا رسول الله - قال «الذين اداروا ذكر الله وعول بهم قال
«احمر كم سرازكم»؟ قالوا بلى - قال «المساون بالمهمه ، المعروف بن الاحنه ،
الساوون للمراء العتب» وقال مقاتل الهمز الذي بعثك في العتب واللّمز به مك
في الوجه وقال ابو العالنه والحسن على صد و قال سعيد بن جبير وفادة الهمز
الذي ناكل لحوم الناس بعاههم واللّمز الطعان عليهم و قال ابن زيد الهمز
الذي بهم الناس سد و بصرهم واللّمز الذي يلزم الناس بلسانه و بعينهم و برمر
بحاحه و بسر براسه والهمز راللّمز ساكنا الميم الذي يفعل ذلك به قال
السي (ص) «اني لاعرف فوما بصر و ن صدورهم صرنا سمع اهل النار» - قيل من هم نا
رسول الله؟ قال «هم الهمارون اللّمارون الذين يلتمسون عورات المسلمين و يهكمون
سورهم و يستعون عليهم من الفواحش مالمس فهم » ثم وضعه فقال

«الذي جمع مالا» فرأ ابو جعفر و ابن عامر و حمزة و الكسائي حتمع
بالسند الميم على الكسر و قرأ الآخرون بالفتح «وعدده» اي احصا مر
بعد اخرى و حفظ عدد و المعداد الحفظ من عمر ان يودي حواله منه و قيل «عدده»
اي - اكسر لان في بكسر عنه بكسر عدد و قال الحسن صفة ابلا و عدما و ارضا
و دها و فسه

« بحسبان ماله أحلده » في الدنيا بطن أنه لا يموت مع سار قال الزجاج
 أى - يعمل عدل من بطن أنه يعنى لساره ويحل في الدنيا ماله فحفظ ماله كحفظ
 الإنسان حيوته كان ما ينقص منه بعض من عمر

« كلاً » أى - ليس الأمر على ما يحسب وقيل هو متصل بما بعده ومعناه حما
 « لئلا يبدن في الحطمة » أى - لئلا يرحل في جهنم و « الحطمة » من أسماء النار وهى
 سبع دركات فاسم الأولى جهنم لأنها سميت في وجوه الحلق وهو موضع أهل
 التوحيد ولأنار فيها ولكنه يصل حر النار اليهم فإذا حرق أهل الموحدين منها جعلت
 طمعا على سائر الدركات والدركة الثانية نطى وهى التى سيطى أى سلبت والباله
 سقر وهى التى سقر أى نذبت ما الذى فيها من قول العرب سقره السمس أى -
 اداسه والرابعة « الحطمة » وهى التى يحطم ما فيها أى - كسر وقيل « الحطمة »
 الكسر الا كل سميت حطمة لانه يأكل بعضها بعضاً ورحل حطمة أى اكول
 والخامسة الحميم وهى النار العظيمة هو احبب النار فحسب السادسة
 المعيرة وهى المسعور أى - الموقد عابه الانقاد والسابعة الهاوية وهى التى هوى
 أهلها أى - بهلكهم وهد الدركات حب الصخر و الصخر حب البرى ، والبرى
 حب الحوب ، والحوب حب النور والنور حب الارض السابعة قوله

« وما أدرك ما الحطمة » محبب وعظيم ، معنا « ما أدرك ما الحطمة »
 لولا أن الله تعالى س سافها لك « نار الله الموقدة » يفسر لها ، « الموقدة » المسعر
 « التى تطلع على الأفق » أى - بحرو الحلود والاحسام حتى يصل الى القلوب
 ثم بعد ما احرى منها حديثاً وقيل هى التى يبلغ المها الى القلب الالام اذا وصل الى القلب
 مات صاحبه فهم فى حال من يموت ولا يموتون كقوله « لا موت فيها ولا حى »
 « أنها عليهم موصدة » يمحرو ولا يمحرو فالهمر من آصدت النار وحر الهمر من
 اوصدت النار والمعنى ان النار او « الحطمة » مطبوعه مغلقة لا يدخلها روح ولا فرح
 « فى عمد » أى حرمة الكسالى و التوكل يصمد ، والآخرون يصحسون وهى
 احسان انى حاتم لقوله تعالى « رفيع السموات » عمد ، وهما جمعان للعمود مثل ادم
 و آدم و ادم وقال ابو عسدة هو جمع عماد مثل اهاب و اهاب و اهاب فوله « ممددة »

مرصعه العمد ای - ایها فود طوال داب خلق فهم فها بعدون و قبل بمدّ ارجل
الکفار فی العمدن النار و قبل «العمد الممدّده» اعلال فی اعانهم و قبل «فی عمد
ممدّده» علی انواع جهنم مدد بها الانوار لا يمكنهم الحروح و قال الحسن بفسر
ذلك فی الکهف «احاط بهم سرادقها» فلجهنم سرادق و للسرادق عمدٌ و ظاهر الآیه
انهم جعلون فی العمدن بمدد ملک العمد فی النار والله اعلم روى عن انس بن مالك
قال قال رسول الله (ص) «المومن کس فطن حدرو فافُ مُسب» لا یعمل عالم و روع و
المساق «همره لمرّة» حطمه کحاطب اللیل لا یالی من ابن کس و فمعا انق

السورة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله «کلمة عبور» لا یصلح لدکرها
الانسان مصون من اللغو والعسّه و لا یصلح معروها الاقلب محروس عن العفلة والعسه
و لا یصلح لمحسها الارواح محبوظه عن العلافه والحصه
نام خداوندی کسه عر رسب نام او عظم اسب انعام او قدیم اسب کلام او
سرب اسب بمعام او هر در ایاز دز اب عالم دللسب رحلال و اکرام او، هر کجا
ساهمست نفس مدکی بر حسن و اعلام او هر کجا دروسی اسب مولی آجا که دل
بر حسرت ی کام او خداوندی کسه و من خدمت نکسد نار نعمت او، آسمان سکر
بر ما د اعنا اسب ممت او دسب وصف رسد نساح نف خلال صمدت او، چشم
ادراک نسبد سهیل فلک حمال احدت او حواطر صمان و سراب اسرار درساند
دفاع حقائق او کسوت عمار و اسار محط سود بوصف عرب و کربا او
پیر طر نف کف آلهی و آئی که خود کفی^۱ حسا که خود کفی^۲ حسانی، عظم
سانی و قدیم احسانی عر ر وسلطای دان و مهربانی هم بهانی هم عانی دند را
نهایی و حان را عانی من سرای بوندام و دانی

رفع العذر فی عر المکان کریم القول فی لطف النان

قوله تعالى «وَبِئْسَ لَكُلِّ هُمْرَةٍ لَمْرَةٌ» الله تعالى و بعدس حسر مبدد ار قومی

که هتف و حرف اسان دردنا همه جمع مال بود روزگار و اوقات حوس در تحصیل مال از هر وجه که باشد مستغرق داسنه بهر سوی دسب همی رنبد و از حرام و شبهه نبرهرند بنوسه در جنگ آرزو حرص گرفتار سد ، فرس نکر و بختگر گسسه ، طعمان وعدوان روی ناسان نهاد ، هر یکی از اسان حوس فرعونى عرق طوفان طعمان گسسه با حوس فاونى فرس فساد و هلاک سد مال و نعمت نامبارك را دس بر اسان رد و قدم بر خط خطا نهاد ، و منل از طاعت و عبادت بگردانند حوس خود را بر ساط ساط و انگری سسد ، و انلس نفعه کسبرد سى اسان دمد طاعى و ناعى سوبد حنا که رب العز کف^۱ «ان الانسان لمطعى» ان را 'اسمعى' ، در حلق حدنا بضم حقا رب بگرد ، بطما رب و هماری نامردم رید گانی کمد هموار عب اسان حوسمد ، بر دروسان افسوس دارند ری گنا بهمان نهبد ، در ظاهر حسد برند در باطن عب کمد رب العالمس کف^۲ «وئل» اسان را که صب اسان اسب و عمل اسان حوس اسب اسان روسمانى دسد دواند حسم و حراع انلس اند عاسق عسو حوس اند سمنه رعمانى حوس اند «بحسب ان ماله اخلده» همی بدارید که حاوبد در س دنیا حواهد و د و آن مال همسه اسان حواهد ماید

«كَلَّا» نحماسب که همی بدارید و حمانسب که همی موسسد «لنمدن فى الحطمة» حفا که اسان را در هاب بدورح اندارید ، بحوارى و رازى درد که حطمه ناردارند دسب و نای درغل کرد در ربحر هفاد گری کسد از رحمت حق نوم دسد «وما أدركك ما الحطمة» و بو حه دانى اى محمد که آن «حطمة» حه صب در کى اسب از در کاب دورح ؟ و حه سورد آسى اسب «لنار الله الموقده» ؟ اگر بمقدار دز اى از آن آس در دنیا بسا سود همه اهل دما سورد و کوهها بگذار د و رمس فرسود بس حوس و دخال کسى که در منان آن آس ود ؟ رآن صب که رب العز کف^۳

«انها عليهم موصدة» «فى عمد ممدده» اما رنان اهل اسارب ردوى اهل

فهم «نار الله الموقدة» آتس که

«پیر طریقت» کف نار اصرمها صغوا المصحه فصعب العس و سلب السلو
ولم یسهها معر دون اللماء حال آن خوانمرد طریقت است، جسم منصور، قدس الله
روحه کف همدسال آس «نار الله الموقدة» د باطن واردند تا آن را سوخته کردند،
اکنون فداح وف انا الحق سرری بیرون داد در آن سوخته افیاد و همه در گرفت
و سوخته را سرری س معاصر المسلمان که حساب دلی سوخته «نار الله الموقدة»
نا در وف سحر از ربان «نار الله» آتسی در وی افند گویند این سوخته آس
محب است؟ و ربان حال محب میگوید

بر آس عشق جان همی عود کنم

جان بدو نو، به من همی خود کنم

خون ناک سوخت عشق بو جان دهی

صد جان دگر بخله مو خود کنم

۱۰۵ = سورة الفيل = مکیه

السورة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح حساس مهران
 «الم تر» دانسته نداری «كيف فعل رثك ناصحاب الفيل (۱)» که حو
 کرد خداوند تو ناآن بل دازان؟

«الم يجعل كدھم فی نضیل (۲)» نه دسان و سار اسان در ساهی کرد
 و باطل

«وارسل علیهم طرا انازل (۳)» و فروگسار را سان مرعان حو حو^۲
 براکند^۲

«نرمهم بحجارة من سجيل (۴)» می انداح بر اسان^۲ سمکهای ارسنگ و کل
 «فجعلهم كعصف ماکول (۵)» اسان را حو بر گ کا کرد در بند^۵ و
 حور

السورة الثانية

این سور بود و سحرست، سب و سه کلمه ج آ ه جمله نه مکه
 فرو آمد آن را مکی گوید اجماع مفسران و درین سور نه تاسع است و نه
 مسوح و در حرست از مصطفی (ص) هر که این سور بخواند، الله تعالی
 او را از بلاه حسف و مسح عافیت دهد و ساق این سور قصه اصحاب الفیل است و در
 تاریخ این قصه علمای مفسر مختلف اند قومی گفتند من از مولد مصطفی (ص)
 بود بجهل سال و هدا قول مقابل قومی گفتند نه سب و سه سال و هدا قول

۱ - الف ورا سان ۲ - الف حول حول ۳ - الف مر کند
 ۴ - الف ورا سان ۵ - الف ویرید

الکلی و مسمیٰ علما بر آنند که عام العنل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد و کان ذلك معجر له و سان این قصه علی سبیل الإحصاء آسب که **نحاسی** ملک حسه بود، نام وی اصحمه و دینار حسه و یمن در مملکت وی و دو فائد داس که سالاران لسكر وی بودند یکی ارباط و دیگر انرّه بی الصّاح الملقب باسم و کسبه ابو تکوم اسان را هر دو نامبری یمن فرساده خلاف افعاد میان اسان و ناکدنگر حرب کردند و ارباط بدست انرّه کسبه سد و مال و ملک وی همه برداشت و هر چه بر دست ارباط بود از واهی یمن بر دست خوس کرد و فرمان و ملک خود بر همه یمن روا کرد و این همه بی دسوری و بی فرمان **نحاسی** کرد خون حربه **نحاسی** رسید، جسم گرفت بر انرّه و سوگند خورد که بسیم با نای خوس بر خاک یمن هم و خون انرّه بر بریم انرّه خون این حسر رسید رسولی سرون کرد ناهدها و جمعه های بسیار و خود را حجاب کرد و خون خوس در سسهای گرفت با از انی خاک یمن بملک **نحاسی** فرساده کف ما دوسید و دیم از آن ملک و ما را ناکدنگر خصوص افعاد یکی کشه سد بی احصار بر سبیل دفع اکون من که انرّه ام سد ملک ام فرمان بردار و خدمتگار، اگر ملک عفو کند از این پس سر می آب بحورم بی دسوری ملک و اگر ملک سوگند خورد که خون من بر برد و نای بر خاک یمن نهد اسك حجاب کردم و خون خود در یکی سسه بردنك ملک فرسادم ا بر برد و اما بی خاک یمن فرسادم با نای رآن نهد و سوگند ملک راسب سود خون رسول با آن هدیه ها پس ملک **نحاسی** رسید، و آن نعم داد، ملک ازو حسود سد و ولایت یمن حمله بدو از رانی داس و بوی تسلیم کرد خون آن رسول بردنك انرّه با رآمد انرّه ساد سد و سکر آنکه ملک از وی حسود گسب و ررا و عیاله اهل مملکت خوس جمع کرد و اسان را کف مرا راهی سارند عملی که ملک را خوس آد و او را در آن عری و جمالی بود با آنرا سکر نعمت عفو او سارم اسان همه متعق سد که عرب را خانه ای است معظم معدن و سرف حمله عرب بدان خانه است و مردمان سرف و عرب

روی بدان خانه دارند و آن خانه از سنگ است بود در صفا نمن کسسه ای سار بر نام ملک
 و بر دین بر سائی که دین نحاسی است و اساس آن از رروسیم و الوان حواهر کن و کس
 فرست با طراف رمن و دنا عرب و اسان را بحوان و بر رروسیم و بجهه ها و هدیه ها اسان را
 رعسی کن، با عالمان روی بدین کسسه نهید و اسخاطوا ف کنند، و ملک را عری و حمالی
 باشد اثره هیمحان کرده اسان گفتند و آن کسسه بدان صفت صاحب و آن را
 فلیس نام نهاد و از بهر طمع مال و رروسیم حلقی روی آن کسسه نهادند و هر که آنجا
 رفتی با بجهه و هدیه نازکی و حیر در اطراف افاد که آن حج و دربار و طواف
 که در مکه و خانه عرب و دنا نمن افاد و در آن وقت رئیس مکه عبدالمطلب بود
 مردی از عرب از ساکنان مکه نام وی رهبر بن ندر از عبدالمطلب در حواس
 و سوگند خورد که من روم و در آن خانه اسان حدب کم و بر حاس و آنحاس و
 حدرو و آنحاعباد کرد سی گفت من میخواهم که این نك امسا با حاعباد کم که
 مرا صاحب بسکو و حوس آمد است این بعض و او را آن سب بها در آن بعه بگذاشتند
 و در آن خانه مسك و عس فراوان و د، و سوسه بوی حوس از آن همی دمید رهبر
 آنجا حدب کرد و همه دیوار و محراب بحاس مالود آنکه آهنگ سرون کرد و
 مگر بحب دیگر روز اثره از این حال آگاه شد و دانست که این مرد از مکه بود
 و از محاوران کعبه سوگند خورد که من نالسكر و حسم بروم و آن خانه اسان حراب
 کم و ناز من هموار کم و رسولی فرستاد بر من حسه و ملک را حیر کرد از آنچه
 رهبر کرد اندر آن کسسه و از رفس حوس سوی مکه و حراب کردن کعبه گروهی
 گفتند ملک حسه بن حوس مامد و گروهی گفتند خود نیامد، لکن ملان سار
 فرستاد و لسكر و حسم فراوان، و گفته اند نك مل عظم را دورا، نام آن مل محمود،
 آن را فرستاد تا کعبه بوی حراب کنند پس اثره نالسكر و سار فراوان از نمن
 مامد و در لسكر وی مردی داهی و د نام وی ابو و عال او را صاحب حس حوس
 کرد و در مقدمه لسكر نا آن ملان فرستاد و ابو و عال را در هلاک کسب و
 کوروی معروفست را نمن، حاج نمن حوان آنحاسند آن کوروی سگ نازان

کمند حی صابر کالجمل العظیم و فی ذلک یقول المرء قد

اذا مات المرء قد فارحمو

کما یرمون فی ابی و عالج

انرّه حون ناظراف حرم رسند، سرون حرم یرول کرد و هرچه در حوالی
مکه سر و گوسفند بود عارب کرد و در حمله دویسب سر ار آن عبد المطلب که
یوسف حاج کرد بود عارب بردند و انرّه حون آنجا یرول کرد حسب خانه کعبه
در دل وی ابر کرد و ار آن قصد که داسب بسمان گسب و در دل خود مسحواسب
که کسی در حق خانه سفاعت کند نا نار گردد و مرهود که ریس مکه را بنارند،
وریس مکه آنکه عبد المطلب و عبد المطلب با جمع بی هاسم بردند انرّه آمد
و آن مرد که فرساده بود بس ار رسندن عبد المطلب در بس انرّه سد گف و
حاه که بسد فریس حفا مردی می آید بحسب نو که بدرستی و راستی سند قریش
اسب مردی کریم طبع بکوری نا ساد و نا سحواب و نا حسب و آنکه نوری
ار وی همی باند که منظر وی مرا برساند یعنی نور مصطفی (ص) که ارنسای
وی همی ناف انرّه حوسس را بری نمکوساراسب و بر حسب و عبد المطلب
را نار داد حون در آمد بحواسب که اورا نا خود بر حسب ساند ارنج بر مر آمد و نا
عبد المطلب بنان حسب سسب و اورا احلال کرد و نمکوسواح و سحان وی
اورا حوس آمد و نا خود گف اگر در حق خانه کعبه سفاعت کند اورا بومند کم
بس برحمان را گف نا حاجی که دارد بحواهد عبد المطلب گف حاج من
آنسب که دویسب سر ار آن من بنارند برمای نا نار دهد انرّه را ار آن
اندو آمد برحمان را گف بر سر اروی ناخرا ارنج خانه کعبه حاج بحواسب؟
خانه ای که سری و عر سما آنسب و سب عصمت و حرمت سما آنسب و من آمدهام نا
آنرا حرات کم نمی خواهی و نا سران را چه خطر ناسد که مسحواهی؟ عبد المطلب
گف انار و الان و لیسب رب بحفظه من سر را حد اوند و نا خانه را حد اودی
اسب که خود گوسدارد و نگه دارد انرّه ار ان سحن در حسم سد، گف ردوا

علیه بمرانه لسطر من بحفظنا عن السب و من بحفظ السب عنا اعدا المطلب نار کسب
و مگنان را فرمود ناهر چه دانستد از مال و منابع بر گرفتند و با کو سدیدند و مکه
حالی کردند پس اترهه فرمود با آن نمل سید که نام آن محمود و د فراس
صف آوردند و دگر نملان و لسكر همه اندرس او اسادتند و آن سنا و آن نملان
همچنان همی آمدند ا نكنار حرم رسیدند و عدا المطلب آن ساع حلقه در
کعبه نگرفت و همی کف

بارب لا ارحو لهم سوا کا

بارب فامنع مهم حما کا

ان عداو السب من عدا کا

امنعهم ان يحروا فرا کا

بم اصبح عدا المطلب و اربع علی الحبل فاول نحو الکعبه رافعا بد و يقول

لاهم ان المرء يمنع رحله فامنع رحالك

لا تملس صلبهم و متخالهم عدا محالك

ان کتب نار کهم و فلبما فامر ما بدالك

حرّوا جموع نلادهم و الفل کی سوا اعمالك

عمدوا حماك مکندهم جهلا و قد حفر و احالالك

آن نمل سید که در مس صف بود، خون بحرم رسد، هج نای بحرم اندر نهاد؛

هر چند مس ردند او را نارس بر همی سد ا و کعبه اند که در میان اسان مردی بود

نام وی فصل بن حصب رف و کوس آن نمل گرفت و کف

ا رك محمود و ارجع راستا من حب حب فانك فی بلد الله الحرام خون

ا من سجن نكوس نمل فرو کف، نار کسب و نای در حرم نهاد آن ساع رب العالمین

مرعانی را نكسب از حساب بحر مانند خطاف کرد بهاسان سر و معمار سرح و

ناهر مرعی سه سگ بود از عدس مه و اربود کم، یکی در معمار ود و دو در حنک

و در سر هر مردی از آن سنا یکی از آن مرع بر هوا بسداد و ر آن سگ نام آن

مرد نوسه که اورا حواهد کسب اسی برمان الله آن سسگهار و هسند، بر سراسان
 گندار کرد، و درسکم اسان گندار کرد و بر سراسان برون آمد و اسان را کسه
 و هلاک کرد بکشد و آن بسان بر همه هلاک کسند، مگر آن مل سسند محمود
 نام که در حرم سد و مار کسب آن مل رند نماد و دیگر همه لسکران هلاک
 کسند، مگر اترهه که مرع بر سر وی بساد و ارمکه برون سد و روی به
 حسه بهاد و آن مرع بر هوا بر سر وی همی و دواو می داسب، نا در سس نحاسی
 سد و آن احوال مار کف حون سجن تمام کفه ود، مرع سسک بر سر وی
 فرو هسب و اورا هلاک کرد فاری الله المحاشی کف کان هلاک اصحابه و قل
 بع الله علی اترهه داء فی حسد و جعل مسافط انامله فانهی^۱ الی صعاء و هو
 مل فرح الطیر و ما مات حتی انصدع صدر به هلك و قل اترهه هداکان حد
 المحاشی الادی کان فی رمس النسی (ص) و قل حرحب فیه من قریش یحاروا حتی
 دوا من ساحل البحر و هئاک نبعه للبهاری^۱ و قتلوا بحسبها فافقدوا تارا و اصلحوا
 طعاما لهم فلما ارسلوا برکوا النار فهاحب ریح فاضطرب السعه تارا و بلع الحر
 المحاشی فمصب و بع اترهه لهنم الکعبه و قل حجرها و برانها الی ارضه لیسها
 بها فذلك قوله تعالی

« اثم ترکف فعل ربک ناصحاب الفصل »

« اثم تر، ای - اثم » تعلم « کف فعل ربک »، هذ اللفظه سمعیل فی السوال عن الحال کما
 سال عن المکان بابن وعن الوف می^۱ بقول کف رید معما فی ای حال هو و البعد
 « اثم »، تعلم فی ای حال « فعل ربک »، ما « فعل » « ناصحاب الفصل » حب صرفهم عن
 الحرم و احل هم ما علبت من العذاب و النعم و فائد اضافته الی نفسه الی نمته
 محمد (ص) بقوله « فعل ربک » ان جهال المسرکس و سفهایهم بو هموا ان ذلك
 العذاب وقع من قبل الاصنام الی فی الکعبه فاراد الله سبحانه بلك ابطال بو همهم
 فقال « اثم ترکف فعل ربک »

قوله « اثم تجعل کدهم فی بصلیل » ای - فی بطلان و حصار فقال فلان

سبعة فى صلال و «فى تبليل» اى - فى بطلان وصناع و «كدهم» ما ارادوا من بحرب
الكعبة

«وارسل عليهم طيرا انايل» اى - كسر مقرقه سبع بعضها بعضا قال ابو عبيدة
«انايل» حماعات فى بقره يقال حابت الحبل انايل من هاهنا و هاهنا قيل
لا واحد لها من لفظها، وقيل واحدها ناله وقيل ابول مثل عحول وعما حبل قال
سعد بن حمر كاتب طرا حصرها ما فر صعر وقال قبانة طرسود حاب
من قبل البحر فوحا فوحا وقال عكرمه لها رؤس كروى الساع واساب كاساب الساع
وقيل هى حمام مكة هكذا قال اهل مكة والطبر جمع الطائر

«ثم بهم تحتاره من سحل» منى بطن مطوح كالأحر وقيل اولها حمر
وأحرها طين ما وقع منها حمر على رجل الا حرج من الحجاب الآخروان وقع على
رأسه حرج من در وهو اول يوم طهر العذرى فى الارض طهر من تلك الاحجار قال
ابن عباس راب فى دار ام هاني بنت ابي طالب فمر من من الحجار الى رمى بها
«اصحاب الصل» و كاتب محططه بحمر كانه حرج طعار و قال عائسه رأيت
فائد العبل و سائسه بمكة اعمن من معدن بسطعمان

قوله «عصف المأكول» «العصف» وروى الزرع من صر ادا من سا
و «المأكول» الذى ناكله الدواب وقيل «مأكول» بمره فحذف الميم كما
يقال فلان حسن اى - حسن الوجه وقال عكرمه كالحب اذا اكل فصار احوى
وقال سعد بن حمر هو السمر الناب الذى يوكل ورفه وقال ابن عباس هو الفرس
الحارح الذى يكون على حب الخبطة كهسه العلافه وقيل «عصف مأكول» كقولك
طعام مطعوم و سراب مسروب ، اى - سابه ان يطعم ويسرب اى - ناكله الدواب
والله اعلم بالمراد

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عسى من اطاعه اعسا ومن حاله

اصاعه واهما ، اسم عربی من واقعہ رفا الى الرينه العلماء، ومن حاله الفا في المعنه الكرى^۱

نام خداوندی عظیم حصار نامدار کریم ، چهار کردگار حکیم خداوندی که
 روم فلم فضاء او بهج آب مسوح نگردد حناری که بر بعد بر او سر هیچ
 آفرید مدفع نسود ، گرمی که فصل عجم او در هیچ معمار نگمجد ، رحمی که
 احسان وندم او هیچ ممران نسجد خاطر اگر چه هادی و داهی بود در لمعات انوار
 سبحان حلال او کمر سود سکر اگر چه ناطول و عرص بود، در فصل و احسان و طول
 و امسان او کونا گردد عقل اگر چه کامل و وافر بود، در دریای علم او عربی گردد
 و هم و فهم اگر چه ناحب و قطب بود ، در انوار حلال و جمال او عربی سود

پیر طریق قدس روحه ، بدین معنی سخی مختصر اسرار گفته بر سر و س
 عجب گفت از جمال و حلال دوست کسی لذت نماند کس دند ارسب مصحوب لم برل
 با صاحب لم بکن بد سار^۲ س

فوله مالی «الم ترکیف فعل رنگ ناصحاب المل» ای - محمد نگری
 و نهیسی تو اصحاب قبل را که با اسان چه کردیم ، و اسان را حون کسیم ، و
 دماز از اسان حون را آوردیم ؟ قومی بودند رسب حیوان کو هیکل موحسکر
 فصد خانه ما کردند و برعدت و سار و آلب خود اعماد کردند با ما از حرائس مهر
 خود مرعکی حید صعب فرسادم با اسان را هلاک کردند و آنس مهر و سیاس
 ما در اسان ردید که

« و ارسل علیهم طرا انایل » « تر میهم بحجاره من سحیل » ما آن چهار و
 حصاریم که هر که را خواهم بهره چه خواهم مهر کسم مرفود لعن را سه ای فرسهم
 با سرای وی در کنار وی نهاد هر عون طاعی را که دعوی حدایی کرد و ساحران
 با سحر عظیم جمع کرد ، باز ای حوب از حصر خود فرسادم با قدر اسان با اسان
 نمود ای محمد آن سنا دند فرسی و روسا کمر که فصد هلاک تو کردند و برا از
 وطن خود با حید و براندسه هلاک کردن و رمی تو مروان آمدند و بو ماصد نق

در آن غار عرب رفته ، سستی که ما عسکونی صعیف راسخگی بو حون فرسادم؟
 با دست دعاوی و اناطیل اسان فروست ! ما آن خداوندیم که در را ما عسکونی
 سخجگی کند ، مرغی مبارزی کند ، سه‌ای سا سالاری کند ، عاری رازداری کند ،
 عصائی در صحرائی ازدهائی کند آمی فرمانرداری کند ، آسی موسی کند ،
 درحی سر مسئله‌داری کند ، سکی عاسی کند ، موری مدگری کند ، سکی
 مسخی کند ، کس را ما فهم ماوسن نسب و ار عذاب و عذاب مارهایی حسن
 نسب دورافانند و غلط بنده‌اند اصحاب قبل که قصد بحرب خانه ما کردند ،
 خانه‌ای که طرازا صاف است **الله** بر آسمن اعرار او کسند ، ارسنگ رآورد ، لکن
 معاطس دل‌های مومنان ساحه **ا ا ا هیم** و اسماعیل را گنیم که مرا خانه‌ای سا کند
 " واد عیدی درع " ارمسی سنگ خار ، اربک حایب او بر بی هایت وارمک حایب
 او بحر بی غایت اگر خانه‌ای بودی از نافور و لعل و برحد با در میان بساطس
 و رباص و انهار و اسحار و دی اگر کسی بوی دل کردی عجب نبودی عجب آنسکه
 مسی سنگ بر هم نهاد و ناده مردم حوار را وی ساحه و صد هزار اعرانی حلف مسحب دل
 بی رحمت بر را وی ساند و آنکه آس عشق عسای هر روز بر ترا گویی آن کعبه
 سمعست افروخته و حاحیان بروانه ادبی صر گسبه ، از هزار فرسنگ می‌سانند و
 بروانه‌وار حوسس را درومی‌سورند و آنسان که بعدری اربو بارماند اند و در آرزوی
 حوار و طواف او گداحه‌اند این نوحه همی‌کند

گر کعبه وصل تو کند بر ما نار اراده هجر که مان دارد نار؟
 ما می‌کردیم در میان نار کردور روا و دسوی کعبه نماز!

۱۰۶- سورة قريش = مكية

الموة الاولى

فوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند فراح بحساس مهرنان
«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۱)» [هالك کردن ساهى مل و حمله] اربهر فراهم داسب قريش
بود و حوى داسب اسان

«إِنَّا لَهُمْ رَحَلةُ السَّاءِ وَالصَّف (۲)» آن حوى داسب اسان كه سد آمد
رسمان و ناسان مى داسند

«فَلْيَعْنُوا رَبَّ هَذَا الْبَس (۳)» سى اندون ادا كه خداى ابن حانه برسند
«الَّذِى أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» آن خداى كه اسان را از گرسنگى سر كرد
[نامن رفس كاروانها] «وَأَمَّهُمْ مِنْ جُوف (۴)» و اسان را ارسم ي سم كرد [آردم
بهادن اسان]

الموة الثانية

اين سور نود و سه حرفست ، همد كلمه چهار آنه جمله نه مكه فرو آمد و
دربن سور ناسح و مسح نسبت و در حرسب ارمصطفى (ص) «هر كه اين سور
بر خواند ، الله تعالى اورا نواب آنكس دهد كه بخانه كعبه طواف كند و در مسجد
حرام معكف نسيده و زوى فى بعض الاحمار ان الى (ص) قال «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
فصل قرناً بحصال لم سر كه هم فيها عمرهم انهم عند الله عرسين لم بعدد فيها الا
فري وانه نصرهم يوم الفصل هم مسر كون و نزلت فيهم سور لم بدخل فيها احد من
العالمين سواهم و ناته معنى منهم رسولا اللهم وفي البحر الصحيح عن النبي (ص)

قال «ان الله اصطفى كمانه من نبي اسماعيل واصطفى من نبي كمانه قرناً واصطفى من قرين نبي هاسم واصطفاني من نبي هاسم» قال بعض اهل العلم معنى الاصطفاء المذكور في كمانه وقرين هاسم هو ما حصل الله تعالى هو لآء العائل به من طهار الماكح وصحة الانساب وركاء المناب ونميرهم من سن سائر الامم الاحلاق الصالحة والطرايق المحمود والمكرم المسهود مع نمسك بعض ماوروا من اثم انراهم (ع) من المناسك والسعائر، فاما ان يحكم لهم بالاسلام بهذا الاثر على ما يقول بعض الجاهل به فلا والله اعلم وقرينهم اولاد انصر بن كمانه فكل من ولد النضر فهو قرينى و من لم يلد النضر فليس بقرينى والنضر هو الذى قال سما انا اناثم فى الحجر اذ رأيت كائنا خرج من طهرى سحر حصراء حتى يلعب عمان السماء واداء اعصابها بور فى بور وانا انا نعوم من الوحو اذا الغوم معلقون بها من لدن طهرى الى سما الدنيا قال فلما انسب است كهمه قرين فاحر بها بذلك فقالوا ان صدق روناك فقد صرف اليك العز والكرم وقد حصص بحسب وسودد لم يخصص به احد من العالمين وسما قريناً لمجمعهم بعد المرق والقرين الجمع وروى ان معاوية سال ابن عباس (رض) عن معنى قرينش - فقال هى دانه سكن البحر من اعظمها دانه واند

و قرين هى التى سكن الحجر بها سميت قرين قرناً

ناكل الع و السمس ولا سركنوما لدى حناحس رسا

وقيل القرين الكسب وكانوا ياكلون من كسبهم فسموا به قوله

«لانلاف قرين» هذ اللام م صلة بالنور الاولى والمعنى فعلنا ذلك اصحاب

العمل «لانلاف قرين» وجمعهما عمر بن الخطاب فى الزكوة الثانية من سلو العرب

وبروى عن الكمانى برك السمسمه م ههما وكذا فى مصحف ابي بن كعب لافصل بينهما

بالسمسمه لانه عدالسورس واحد والمقدس اهلك الله اصحاب العمل وارسل عليهم

حجار «من سجيل» فجمعهم كعصف مأكول لسلهم قرين منهم ولدنوم لهم ما لوم من

رحلى النساء والصف الى الشام واليمن فمسعون فبهما آمنن وقل هذ اللثم
 بمعنى الى، اى - فلهذا ذلك اصحاب الفيل تبعه منا على فرس الى نعمينا
 عليهم فى «رحلة النساء والصف» وقال الكسائى والاحفس هى لام المعج يقول
 اعجبوا «لابلان فرس رحلة النساء والصف» و ركههم عاد «رب هذا الثيب» ثم
 امرهم بمعاده وقال الرجاج هى مردود الى ما بعدها بقدر «فليعدوا رب
 هذا الثيب» «لابلان فرس» اى - لما اسم الله عليهم من «ابلانهم» و قوله

«ابلانهم» يدل من الابلان الاول وقوله «رحلة النساء» نصب على المصدر و
 قل على الطرف، وقل نوقع «ابلانهم» عليه قرأ ابن عامر «لآلاف» بهمز
 محبسه من عر ناء بعدها و قرأ ابو جعفر «لابلان فرس» بغير همز واهما ذهبا الى
 طلب الحقه وقرأ الآخرون بهمز مسبعة ونا بعدها وابعوا فى «ابلانهم» ا بها ناء
 بعد الهمز الا ابن كثير فانه قرأ الفهم ساكه اللثم بغير ناء يقال آلف ولفا بلفاً والـ
 نائف الفا والافا فهما لعان والعرو سهما من طريق المعنى اذ الف السىء هو الاصل فاذا
 عدسه الى معول قلب آلف الرجل السىء ابلانا اذا جعله بالفه كما يقول آسف العوم
 وآسف فلانا العوم فكون معنى الآنه على هذا آلف فرس انفسها رحلى «النساء»
 والصف و كان لم فى كل سبه رحلان للحجار «رحلة» فى «النساء» الى اليمن
 لانها الادحار و «رحلة» فى «الصف» الى «الشام» لانها بارد و وجه المسه
 فى ذلك ان فرساً كانت بمنس بحارهم فكان لا تعرض لهم احد فى سفرهم بسوء
 لا بهم سگان حرم الله فقل كان يوحد الرجل منهم فيقول انا حرمى فبحلى عنه
 فلولوا الا من لم يقدروا على النصرف ولولا الحجار لم يقدروا على المعسفة فذكرهم الله
 عروحل هذ السم و قال

«فليعدوا رب هذا الثيب» «الذى اطعمهم من حوق» الحجار «واهمهم
 من حوق» لانهم سگان حرمه وقل اصحاب «الابلان» اربعة، هاسم وعيد سمسى
 ومطلب و نوفل، بنو عيد هاف و كان هاسم وعيد سمسى اما كانوا احدا و اما
 ملوك المعجم والعرب حبالا، والحبال كعب العهد يمارون بها من الآفاق لعس اهل

مكة و سمرقند^(١) هم آمنس احد هاسم من فصر حلا بم هومات نمر في طريق
السام و احد عيسمن حلا من النحاسي بم هومات ناحاد مكة في الطريق و
احد المطلب حلا من اقبال النمر بم هومات بردمان في طريق اليمن و احد نوفل
حلا من كمرى بم هومات سلمان في طريق العراق و بذلك يقول الشاعر

ان المعبران و انساء هم من حمر آاء و اما
اربعة كلهم سسد اولاد سادات لسات
احلصهم عند صاف فهم من لوم من لام بمحا
فمر سلمان و فمر بردمان و فمر عند عراب
و مت آخر مهم نوى في ملحد عبدالسات

وقيل كانوا يسمون بمكة و يصغون بالطائف، فامرهم الله تعالى ان يصموا الحرم و
يعبدوا رب هذا القب و قيل كان الناس يدخلون اليهم «رحله» و «السا» و «رحله»
في «الصف» يحملون اليهم الممر و غيرها فمن عليهم بان كهاهم مويه الارحال
انفسهم و قال قتاده ذكرهم الله نعمته عليهم ادخلهم آمنس بالحرم مسافرون و
محطط الناس من حولهم و عن ابي عيسى انه بهاهم عن الرحلس و امرهم ان يعبدوا
«رب هذا القب» و يصموا بمكة كما العوا الرحلس فكون اللام في قوله «لانا»
بمعنى الكاف

«الذى اطعمهم من جوع» اى - بعد الجوع الذى اصابهم فى سنى المحط
حتى اكلوا الحنق و العله^(٢) حتى دعا عليهم الرسول (ص) و «امهم من خوف» اى -
«من خوف» العدو و قيل «من خوف» الحدام الذى وقع وراء مكة لا يصمهم
سلبهم الحدام و قال على (ع)

«آمن فرسان يكون الخلافه لافهم» قال النسي (ص) «الناس مع لمرس في هذا السان»
بمعنى فى الاماز مسلمهم مع لمسلمهم و كافرهم مع لكافرهم و فى رواه اخرى «حناهم

(١) من يفتح بحسين حوازا و آوردين جهة شمال فرهنگ معسى

(٢) علهر طعامى كه درسكسال ارجون و سيم سبر سارند و نام كاهى فرهنگ معسى

« مع لحارهم ، وسرارهم بمع لسرارهم » ، معاً سرار قریشی حد سرار الناس وفي رواه اخرى ' قال النبي (ص) « حمار قریش حمار الناس وسرار قریش سرار الناس » وقال (ص) « لا ترال هذا الامر في قریش لا يعاديه احد الا كنه الله في وجهه لما افاموا الدن » وقال (ص) « من بردهوا قریش اهانته الله اللهم ادفع اول قریش تكالا فادى آحرهم والا » وقال (ص) « لا تقدموا قریشاً فمهلكوا ولا يحلفوا عنها فمصلوا » ، وقال علي بن ابي طالب (ع) « اسهد على رسول الله (ص) انه قال « لا يوموا قریشا واسموا بها وان علم عالم من قریش سبع طماق الارض » وقد حمل جماعه من اهل العلم واسمه الحديث منهم احمد بن حنبل و ابو نعیم الاسرنادی قوله (ص) « ان علم عالم من قریش سبع طماق الارض على السافعی »

الموبة الثالثة

قوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم » باسم من لا عرض له في افعاله ولا عوص عنه في حاله وجماله باسم من لا يحد القصر من دونه فرارا ولا يحد احد من حكمه فرارا

ام خداوندی که نامش مونس مخلصان است نادمی راحب دل مرسداس است ، مهترس قوت حان مسافانست ناهس روز دولت طالبان وسور و سرور دروسانست عر رفدر وعظیم سانسب ملك او حاودان وعزّ او ی كراست سماع نامن بهار حان عاشقان و روح روح دوسانست خداوندی که خراع مسوحد در كنه دل د سان فصل او افرورد ، سرسهای بنداست ارساحب دوسان نازعدل اوسورد گا ورايمان دربرد كهر و طلبت ندارد گا رحمت طلبت كهر سور ايمان بردارد خدای همه آفرندگان اوسب آن كند كه خود خواهد دارند ودانند اوسب هر كس را آن دهد كه سراى اوبود مالك الملك اوسب ، بكی را ملك دهد تا سوسه در روح و ربحان بود بكی را ملك مس دهد تا همسه در طلبت عصان بود طوی کسی

را که فردا مهمان دل وفادار مکتوبار بود و مل بر آن کس که فردا در زندان نفس
عذارمگذار بود! ارعدل او بر ن یکی حکم سعادت رفته و حور نه، ارفصل او ر آن یکی
حکم سعادت رفته و مثل نه

«لایلاف فرنی» «انلافهم» درین سور اصحاب! للاف که سروران فرنی
بودند الله تعالی نام اسان برد و همجنین خانه کعبه که قبله عالمناست نام برد
رحم عدل ازلی بر اصحاب للاف آمد، سرافرازی و مهری اسان ر عالمان و فرات
رسول (ص) مر اسان راهیج سود نداشت ارفصل و لطف خداوندی روی ندان خانه
سنگین بی جان آورد با ندین حصص و این تسریع مسرف و مکرّم گشت که
«رب هذا السب» و در آن سور دیگر گفت «وطهریسی» درین سور اصاف
رویت احانه کرد که «رب هذا السب» خداوند این خانه و در آن سور اصاف
خانه با خود کرد که «وطهریسی» ناک کن و ناک دار خانه من این حمانست که خانه
را گشت من آن بوام، نو آن من ازین عجز هر که قصه خانه کعبه دارد، یحیح و عمر،
اسان را کسان حوس حواند و را ران نابراسان نموب رف که «الحاح و فدا الله
علی سبه و العمار و روالله و حق علی الموران نکرّم ران» ارباب معارف را اندرین
معنی ربای دیگرست گفتد حج دوتوع است یکی ارحانه خود سوده نسا الحرام
یکی ارنهاد خود بر حردینر کا دوالحلال والا کرام آن یکی با عرفاست، و این یکی
با معرفت معروف آنجا حسمه رمرم است اسحا افداح سراب لطف دعامم آنجا
فدمکا حلیل است اسحا طر کا خداوند حلیل آنجا آفات نسا است، و اسحا
راناب ولاناب آنجا رکن سامی و معانی است اسحا گنج معانی آنجا هدم روید،
اسحا هم روید

آری سرای دوست من راهی سب

آن را که حرار دوست نظر گاهی نسبت

آن یکی را حاح مکه گویند این یکی را حاح حق اسان کعبه از را ناده
حسمد، اسان از راه دل در حرسب که فرسنگان حاح مکه را اسمعال کنند

را کسان را مصافحه کنند، بنادگان را معاينه کنند اما حاج حق آن قوم ناسند که
 فرستگان اسان را نيند، آسمان و زمين بوى اسان نرسود عرس و کرسی برساق
 دول اسان نرسد! اى مسکين اگر قوت آن ندادى که با مسافران را حصص در
 داده صعب سفر کنى نارى سفر ناده صورت را ميان در بند که الله تعالى حسن
 ميگويد «ولله على الناس حج السنه» کم از آن ناسند که با ساکنان کوى ما نجان
 ما آيى اگر ميل موافق بود، نارى از سته اى کم هياس که بر صورت ميل اسب اگويد
 اگر نفوت مل نينم که باز کسم، نارى بصورت نيلم که باز حوس بر کس نيفکسم

۱۰۷ - سورة الدين (الماعون) - مكية

الوكة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند وراح بحساس مهربان
 «اراب الذي تكذب بالذني» (۱) دبدی آن مرد که رورناداس وسمار دروع
 دن مکرده؟

«فذلك الذي تدع السم» (۲)، او آنست که بسم را با ننگ رمی دند و مبراند
 «تدع السم» سم را می گذارد و درونکا نمی کند
 «ولا تحض على طعام المسكين» (۳)، و بر طعام دادن دروس نمی انگیزاند
 [و نبرماید و بر آن نمی دارد]

«فويل للمصلين» (۴)، «الذین هم عن صلواتهم ساهون» (۵)، «و یل و نعرین
 بر آن نماز گران که از نماز حوس باز اند و آن را گذاشته
 «الذین هم ثراؤن» (۶)، «اسان که نماز می بنمایند و نگرین مردمان را
 نماز می کنند

«و یسعون الماعون» (۷)، «و کس را نکار نماید و رکو مال باز می گرد

الوكة الثانية

این سوره صد و سیست و پنج حرفست، سیست و پنج کلمه، هفت آیه، جمله
 هفتگه فرو آمد. مول سمرین مفسران قومی گهند مدنی است آنرا در مدنیات
 سمرند و از شمار مدنیان این سوره سیست آنست بخلاف کوفیان و بصریان، زیرا که
 کوفیان و بصریان «ثراؤن» آن سمرند و مدنیان سمرند قومی گهند ملک
 بسمه اراون سوره مکی است، در سان عاصی و ایل السهمی فرو آمد، و مول بعضی
 در سان ولید بن المعبره فرو آمد و قال ابی حریج کان ابو سعید بن حرب

نمحر كل اسموع حرورين، فانا نسيم فساله سنا فصرعه بمعا فالله فيه وبك نعمة
 آخر سور، كعند مدني اسب، درسان عند الله اني سلول صافق ورو آخذ ودرين سور
 ناسح ومنسوح نسب وفي الجرع اني ن كعب قال فال رسول الله (ص) «من فراسوره
 «ارأب» عمر الله ان كان للز كو مودنا قوله «ارأب» الالف في «ارأب» الف الالف في «ارأب»
 ولها اربعة معان في الكلام بمرر و سب و انكار و وعد فالمرر كقولك اما قبل
 اما قبل قال الله سبحانه «اولا يعلمون ان الله يعلم» والنسب كقولك السب عالما؟ قال الله
 تعالى «السب بركم» والانكار كقولك اصبر صريدا؟ قال الله تعالى «افمن هذا الحدب
 معيوب؟» والوعد كقولك اصبر بى وطمع السلامه قال الله تعالى «ابامرون الناس
 بالبر ويسون انفسكم» وهذا الموضع بمرر للتعجب من حال الكافر كما يقول ارأب
 ريذا وفعله ومثله قوله «ارأب من احدا آله هوا» وقوله «ارأب» بحمل انه
 رويه العين وبحمل انه رويه القلب ومعنا العلم وناويله «ارأب الذي» كذب
 «بالدين» كعبا فصرى على الله والدين الاسلام، كعوله «ان الدين عند الله الاسلام»
 وهل الحرا والحساب كعوله «الدين تكديون سوم الدين» والكذب بالدين على
 وجه احدهما انكار له ووجوده باللسان، والناهي ان لا يعمل به فيكون
 بمرره المكذب فوله

«فذلك الذي ندع السم» اي - بمرر و بمرر و يدفعه عن حقه والدفع
 الدفع يدفعو وعنف و فرى في السواد «ندع السم» ومعناه سر كنه وبهمله
 ولا يساء به

«ولا يحرص على طعام المسكين» اي - لا يطعم «المسكين» ولا يامر غير
 اطعامه لانه يكذب بالحراء وهذا امر بك في اي من القرآن وفيه سديد لانه عز وجل
 لم يبعد من امر عند طعام والرمة الحص على الاطعام والسعى على الفقر الحاج حتى
 يطعم واعد في ذلك وعدا غلطا وقوله «على طعام المسكين» اي - على اطعام
 المسكين والحص الحث، والمسكين هو الذي له شيء يسكن الله والفقر الذي لاسي
 له وفيل هما سواء فوله

« قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » ، « أَلَدَيْهِمْ عَنْ صَلَواتِهِمْ سَاهُونَ » ، أى - عَنِ موافقِها عاقلون قال مصعب بن سعد بن ابى وقاص لانه رَحِمَهُما اللهُ أَهْمُ الدُّنْيَا بِرُكُوعِها ؟ - قال لا بل هم الدُّنْيَا اصاعوا موافقِها ولو برُكُوعِها كانوا كفارا سرَ كَها وكذلك روى عن النبى (ص) قال « هم الدُّنْيَا بوجُوه الصلوة عن رُفُوعِها » وقال ابى عباس هم المصافقون ، ركُوب الصلوة فى السرا داعات النَّاسِ و يصلُّون فى العلانية اذا حُصِرُوا كقولُه فو ادا فاموا الى الصلوة فاموا كسالى ' « بر آقون ، الناس » ، وقال فداة سا عها لا سالى صلى ام لم يصل و قال الحصى هو الذى ان صلاها صلتها رياء وان فانه لم يندم وقال الرِّحاح لا يصلُّونها سرا لانهم لا يعمدون وحبوبها و يصلُّونها علانية رياء وعن عطاء بن دinar قال الحمد لله الذى قال « أَلَدَيْهِمْ عَنْ صَلَواتِهِمْ سَاهُونَ » ولم يعل فى « صَلَواتِهِمْ » وقال ابو العباس لا يصلُّونها موافقها ولا يسمون ركُوعها ولا سجودها وعنه ايضا هو الذى اذا سجد قال رأسه هكذا وهكذا ميمنا

« وَنَسْمَعُونَ الْمَاعُونَ » قال ابو عبيدة « الْمَاعُونَ » فى الجاهلية كل منعه وعطيه وعاربه وفى الاسلام الطاعة والركو وهو هاهنا الركو لانه قرب الصلوة و « الْمَاعُونَ » فاعول من المعن والمعن السىء الغليل يسمى الركو والصدقة والمعروف ماعونا لانه قليل من كسر وكذلك قال الرِّحاح كل ما فيه ادبى منعه من اعار آلات فى الدور كالغاس والعدر والدلو وافسان النار مما يحماح المعن الى استعاره و قيل هو الذى يندله الحبران بعضهم لبعض و قيل « الْمَاعُونَ » مالا يحل منعه مثل الماء والملح والباريدل عليه ما روى عن عائشة ابيها قال ما رسول الله ما الذى لا يحل منعه؟ - قال « الماء والبار والمِلح » فقالت ما رسول الله هذا لما فيما نال النار والمِلح فقال لها ما حميرا ؟ « من اعطى نارا فكما يصدى بجميع ما طبع بذلك النار ومن اعطى ملحاً فكما يصدى بجميع ما طبع بذلك الملح و من سعى سر به من الماء حب لا يوجد الماء فكما ما احبى نفسا »

الموتة الثالثة

قوله تعالى « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » اُفْلِحَ من عرف « بِسْمِ اللّٰهِ » وما ربح من

یعنی عن «بسم الله» من صحبت لسانه ذکر «بسم الله» و صحبت حسانه حب «بسم الله» که می له
سعی «بسم الله» «الی من بعدنا بد کر الله»

در هر کلمه ای از کلمات «بسم الله» اسرار ازل و اند بعینه است، اما در صحبت
عرب موعاری است تا سمع هر ناسرایی ندو نرسد و هر نامحرمی را بسدو نرسد نه
هر چه سمع ظاهر رسد جان و دل آن را هول کند، ظاهر بسندن دیگرست و باطن
بدر فسن دیگر

سلی دوری در خدمت احمد کعب الله - حسد کعب آنچه میگوئی ذکر
رناست تا ذکر جان؟ - اگر ذکر حاسب، زبان خود تابع آنست ورنه که محرد
رناست، این آسان کاری است افسس همان میگوید که بومسکوبی، تو بروی چه
فصل داری؟ این بار کا عام است، بار کا عام هم دوست فرو آید هم دشمن هم
آسانا، هم مگانه مردمی ناند که رساط ملوک در درون برده حای ناند ورنه
بار کا عام هر کسی و هر حسی رسد
هر حسی از رنگ و گفاری ندن ر کی رسد؟

درد ناسد درد سور و مرد ناند گسام را

درد برد سور درد دین است و مرد گامرن مرد دیندار آن کافر مدبر که دین
بدروع داس و اسلام من بس اندا حب بگر که رب العالمین نام مصطفی (ص) حسب
حوس از بهر آن مدبر چه خطاب می کند و کافر را چه سم میدهد «ارانت الادی
تکذب نالادی» ای محمد می بینی آن مرد سعی و لید بلند و فو جهل بر جهل که
د اسلام را حدود می آرند و نبوت را و معجزات را انکاری کنند؟ ای محمد
دین را چه زبان دارد که آسان آن را ند بر بند و ار ناند بر فسن آسان دردین چه نصای
آند؟ «ان هذا الدین من» دین اسلام دسب آو بری استوارست، آن را کسین و
سکسین نمست «لانصام لها» معجحه وسطی است و عرو و بی رلسان اهل حقیقت
دین آنست که در را عیود با عباد کلی دسب گمیری و روی از همه در کا ها بگردانی،

ما نارودهی و دروگری

یکی از علماء طریف گفته معنی «ان الدین عبدالله الاسلام» آنست که هر چه دین حق است رای او نگهداری و حق او برای همه نگهداری حیرت در است است از رسول خدا (ص) «الدین سر» دین همه آسانی است، زیرا که نعمت رسانند آسانی است و در حیرت «ملاک الدین الورع» نظام دین اسلام و نوای عالم امان در ورع است، ورع بر هر باشد از محرمات و حوسمن داری با حرام را از ناسبت و ناسبت و معقول بودن ناسبت و ناسبت هر دین که درو ورع نسبت آن را در حیرت قرب محل قبول نسبت ورع بحقیقت ورع حواس است هر چه را اگر نسبت که نیستی، دین را آن نگاهداری و هر چه داع رساء حق ندارد، دین را آن مطلع نگردانی، ما فردا از دیندار حق حل حلاله نار نمائی

حسب عجمی کسر کی داس، سی سال و د که روی او تمام بندید بود روی کسرك را گف ای مسرور کسرك ما را آورد ۱- گف نه من کسرك نیوام ۱- گف ما را درین سی سال ر هر آن نمودست که دین او بحیری نگا کسم ۱ و هم محسن سمع نگاه دار، ناصوبی که ملائم دین ناسبت نسود، و اگر صوبی نگاه سمع در آید و قصد دل کند، بوحید که در میان دلست آن را در دل نگذارد و سمع آب اسمعفار سوید هم محسن زبان نگا دارد با هر چه را در راه حق ناید، از آن نگوید و دست نگا دارد، تا خریدار محسن نرند و قدم نگاه دارد، با حر بر زمین فرمان نرود و این همور ورع عام است اما ورع خاص ورع دلست و ورع دل آنست که هر چه به عالم محسن بود در آن فکر نکند و اگر خاطری بدو در آید که به وارد حق باشد آن را بخاروب بویه و اسمعفار از درگا دل نرود و آن آرزوها که سهوا در دل افکند بدست بوگل و خوف از دل محو کند و آنجا که فرمان حق باشد بدل آنجا سفر نکند تا در مکان حوس من اصبع من اصابع الرحمن نامد مانند هر دل که حای ساطل سفر کند، مثال ساهی بود که از حب عر حوس و از میان سنا حوس نرود و در عالم اغداه سفر کند این حوس دل هر گر سلامت نبود و فرق میان ورع ظاهر

و در حق باطن آتس که موع طاهر فردا دید باز کند حق را بسند و موع باطن
 امروز دید فرار کرد حق را می بسند عمر خطبات دل از هر چه دور حق حالی
 کرد، لایحرم بحالی حق حل حلاله بر صاحب دلس باف، نامی کف رای فلسی رتی
 «قول للمصلح» «الدین هم عن صلواتهم ساهون» «الدین هم یز آون
 و یصعون الماعون» ساق این سخن بر سبیل بدهد و وعده است کسی را که نماز
 نکند و رکوع ندهد یا کسی که نماز بیافا و ععل کند و رکوع بر نا و کرا هست دهد
 حس ندارد این عاقل بی حاصل که نماز سعاد اسلام است و رکوع فطر دین هر کرا
 بی که طاهر س از حلت و رست این دو فرمان مهم است، ندانکه باطن س از عهد
 دین معطل است نماز مقام مباحات است و بر فی در حیات و سب نجات رکوع
 سراسر سب است و نور قیامت و قانون کرامت بسند مومن موجد حون
 خطبات سرع و امر حق در فرائض نماز و رکوع بروی منوچه گردد بر گراد آن و
 محافظت حدود و اوقاف آن مواظبت نماید بخدی و نسلح و جهدی مام سراط حوا
 و سراط قبول در آن بجای آرد لایحرم طاهر او سراسه ادب دین گردد و باطن او
 آراسه صدق و احلاص

۱۰۸ = سورة الكوثر = مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم خداوند فرّاح بحسان مهربان
 «أنا اعطيتك الكوثر» (۱) «ما برا [بحسبدم بسکوبی فراوان و] حوس کوبر
 [سنگان آب را از آن حیر فراوان]

«فصل لربك» ماركن حداى حواىد حوس را «وانحر» (۲) و فرمان كن
 [ودو دست برهم نه در بمار بر در سسه]

«ان سانك هو الانثر» (۳) او كه برا رسب مبدارد اودب بر بسب و دنام

النوبة الثانية

این سو چهل و دو حرفست، د کلمه، سه آت به مکه فرو آمد و ارمگناک
 سمرد و درین سوره هج تاسع و مسووح بسب و در حیرانی بی کعب است از
 معامیر (من) «هر که این سور بر خواند، الله تعالى او را از حو بهای بهسب آت دهد
 و بعد هر کسی که روز عدا صبحی فراوان کند او را د مکی بسوسد» قوله

«أنا اعطيتك الكوثر» و فری «انظماك» و «الكوثر» الحیر الكسر
 و هو فعل من الكسر روى ابن عباس بن مالك قال لما رسول الله (ص) داب يوم بن اطهرنا
 اد اعنى اعما بم رفع راسه مسما فقلنا ما اصحكك يا رسول الله؟ قال «ارل على آبا
 سور» فعرا «بسم الله الرحمن الرحيم» «أنا اعطيتك الكوثر» «فرا حسی حم
 السور» بم قال «اندر و ما الكوثر»؟ فلما الله ورسوله اعلم قال «انه هر فی الحنه
 وعدانه ربی عروحل فيه حیر کسر» لذلك المهر حوس بر دعلمه امی يوم الصامه آسه
 عدد الحوم» و فی الصحیح ان رسول الله (ص) قال ليله أسرى بی رأيت نهرا فسالت

حزيريل ، فقال هذا « الكوثر » الذي اعطاكه الله فصررت سدى فادأ هو بحري على المسك » وقالت عائشة من ادخل اصعبه في صحابه سمع حنن وعمر قال قال رسول الله (ص) « الكوثر » بهر في الجنة حافيا الذهب محرا على الدر والياقوت برمه اط من المسك واسداسا من الملح وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله (ص) « حوصى مسر سهر ماو انص من اللس ورحه اط من المسك وكرامه كبحوم السما من سرب منها فلا يطما ادا » وروى عن حميد الطويل عن ابي نر مالك قال قال رسول الله (ص) « ان لحوصى اربعة اركان ، اول ركن منها في يد ابي بكر والباقي في يد عمر والثالث في يد عثمان والرابع في يد علي (ع) فمن احب انا بكر و انص عمر لم سمع انا بكر ومن احب عمر و انص انا بكر لم سمع عمر ومن احب عثمان و انص عليا لم سمع عثمان ومن احب عليا و انص عثمان لم سمع علي ومن احسن القول في ابي بكر فقد افام الدين ومن احسن القول في عمر فقد اوضح السبل ومن احسن القول في عثمان فقد اسندار سور الله ، ومن احسن القول في علي فقد اسمعك بالهرو الوهي ومن احسن القول في اصحابي فهو مؤمن ومن اساء القول في اصحابي فهو منافق » عن ابي قال دخلنا على عبد الله بن رباح وهم يندأ كرون الحوص ، فقال يا ناحمه ما قول في الحوص ؟ - فقال ما كتب اري ان اعس حتى اري امالكم يمارون في الحوص ولقد تركت حلفي عظامي ما صلى امرأ منهم الا سالت الله عروجل ان سمعها من حوص محمد (ص) وفيه يقول الشاعر

يا صاحب الحوص من ندائكما و اب حقا حسبنا نكا

وقال عبد الله بن عمر « الكوثر » بهر في بطن الجنة اي - في وسطها وقال الحسن « الكوثر » هو القرآن العظيم وقال عكرمة هو السق والكمات وقال ابو بكر بن عباس هو كبر الاصحاب والاسماع وقال الحسن بن الفضل « الكوثر » ه آ ن س ر القرآن ويجمع السرايع وقال جعفر الصادق (ع) « الكوثر ، نور في فلك ذلك على و قطعك عما سواي » وعنه ايضا « السعاعه » وقال

هلال بن يساف هو قول لاله الا الله وقيل القعه في الدين وقيل الصلوات الخمس قوله

«فصل لربك وانحر» قال محمد بن كعب يقول ان اناسا يصلون لغير الله و
 يسبحون لغير الله فانما «اعطسك الكوثر» فلا يمكن صلواتك وتحريك الالى وقال
 عكرمة وعطاء وقباده: «فصل لربك» صلواتك العمد يوم المحر «وانحر» نسكتك
 جمع له في الامر بين العباد الماله والدينه وقال اسحق بن مالك كان النبي (ص)
 يسبح قبل ان يصلى فامر ان يصلى ثم يسبح وقيل لربك هذا الآيه يوم التحدث به
 حين احصر النبي (ص) واصحابه وصعدوا عن السب فامر الله تعالى ان يصلى ويسبح المدين
 ويصرف ففعل ذلك وقيل فرق القريبان الصلوات لان السجده والمحر علما كل علمه
 في الدنيا فقال «لربك» «صل» وصح لالعمر وروى عن علي (ع) قال «المحر
 هاهنا وضع الدين في الصلوات على البحر» وعن وائل بن حجر قال رأيت النبي (ص)
 يصعد المنى على السرى في الصلوات فرسا من الرسع و يرفع يده حتى يبلغا
 اذنيه وعن ابن مسعود ان النبي (ص) رأى رجلاً وهو يصلي واصفا بده السرى
 على المنى فرجع السرى على المنى ووضع المنى على السرى وقال (ص) «رفع الابدى
 في الصلوات من الاسكانه» قيل فما الاسكانه؟ قال «الامر اهد الآيه» فما اسكانوا
 لربهم وما يصنعون؟؟ وقيل «فصل لربك وانحر» اي اسمع عمل القبله محرك وقيل
 معناه ارفع يدك بالدعاء الى تحريك وروى ان النبي (ص) قال انا معاصر الانبياء امرنا
 بسلام ، ساجد السجود وبعمل الفطر ووضع المنى على الشمال في الصلوات
 «ان سائلك هو الانس» «الساني» هو المعص «والانس» الذي لا رذله
 وقيل هو الذي لا يدكر يسبح قال ابن عباس لربك في العاص بن وائل السهمي ودلالته
 راي النبي (ص) خرج من المسجد وهو يدخل فالتفتا عند ابني سهم ويحدا وانا
 من صناديد فرش في المسجد جلوس فلما دخل العاص قالوا له من الذي كتب
 يحدث؟ قال ذلك «الانس» مني النبي (ص) او كان قد و في ذلك عبد الله بن
 رسول الله (ص) وكان من حديثه وكانوا يستمعون من لسان امرئهم فسمعه فريسي عند

موب انبه اسر و صمورا فانزل الله عزوجل
 « اَنْ سَانِكَ هُوَ الْاَسِر » قيل لما نوفي^۱ عبد الله بن النسي (من) حرج ابو جهل فقال
 لاصحابه ان محمدا قدس وانه اداما لاسعى له ذكر ولا يحور له امر فمستريح منه
 فانزل الله عزوجل

« اَنْ سَانِكَ هُوَ الْاَسِر » ای - اَنْ عدول و معصک انا جهل لس له فی الحجه
 نصب^۲ بل هو منقطع من کل خبر، و كانوا يقولون اداما ذکر و اندا لرحل سر فکانوا
 يقولون اَنْ محمدا صبور^۳ ای - انه ورد^۴ لا ولد له

السورة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمه سماعها بوحب المعلوم
 سماعها، وللا روح ضاعها، وللا سر اسماها وعلاها وبالحق بقاءها، عر لسان ذكرها و
 اعمره حسان ضاعها، واعر منه سر عر فيها واسمائس بها
 سادی مومنان درین جهان ار سماع نام و کلام اوسب اسر دوسان در آن جهان
 بقاء و سلام اوسب هذا سماعك من العبد الفارء فكيف سماعك من العبد الباري؟ هذا
 سماعك من العبد في دار الهلك فكيف سماعك من الملك في دار الملك؟ هذا سماعك
 واب في الخطر فكيف سماعك واب في الطر؟ هذا سماعك واب معهور^۵ ماسور^۶، فكيف
 سماعك و اب في دار النور والسرور من السراب الظهور؟ محمور في مساهد الملك
 العفورا

ای عجبنا امرور در سرائی فنا در بحر خطا میان موج لا، ار سماع قام دوسب
 حندن راحب ولدب می نابی فردا در سرائی فنا در محل رضا و فلقا، حون نام
 دوسب اردوسب سموی لدب و راحب گویي حمد حواهی ناف؟ آن روز مده در روضه
 رضا بسسمه بر بخت بخت کنه رد خلب رفعت دوسد، بر ساط بساط آرا مبد، ار
 حوص کفر سر س نافه، سیمی از سر سفند بر ار غسل سیر بر، ار مسک بونابر
 انبست که رب العالم بن بر مصطفی (من) متب نهاد، کف^۷

«أَنَا اعطيك الكوثر» ما برا حوص گوثر دادیم، ما سبکایان امب را سراب دهی سرایی می کنی، ساراب آن می سکر، ساقی آن یکی صدیق اکبر، یکی فاروق انور یکی عثمان ارهر، یکی مرثی انوراسهر (ع)، انسب لفظ حر که صادر گشت ارسند و سالار سر (ص) و فیل

«أَنَا اعطيك الكوثر» ای - «اعطيك» الحیرالکبر ای مهر کاساب، ای نعلیه دایر خادنا، ما برا یکی فراوان دادیم که بعضی خود خود را در وجود آوردیم و سرانبرد نبود بوارها باصاف نار گسندیم و برا برنج بحد در صدر رسالت رسانندیم و را بمعنی رسانندیم که آب و ناد و خاک و آس از صفا کمال و جمال بومدد گرفت حلق بوحاک را ساراب افرو، طهارت بآب را صفوت افرو، خلق بنواد را سخاوت افرو، قوت بآس را همت افرو

در بعضی آثار آورده اند که سند (ص) در سب معراج حو حواسند که اورا بحصر اعلی برد، از حبس حیرت لیل (ع) در سفاهه و مرم اورا طهارت داد، آن آب اول و صوء او حیرت لیل سند و بر خود را بآن منور کرد آب دوم نمک لیل سرد را بر مرم ملأ اعلی قسمت کرد، آب سوم بحرانه عب سرد دحیر رور رسا حیر را حو آنس دورح فروع بر آرد و عذاب صرام خود آشکارا کند، سند معرمان آن آب سوم و صوء آن مهر عالم (ص) بر آن حر بقو جهنم ناسد با آرام گیرد و لهب او فرو نساند ورنانه او بحجاب خود بار سود با عاصیان امب را ارسر او صبری نماند

«أَنَا اعطيك الكوثر» ای محمد! ما برا نیکویی فراوان بحسندیم که نام بو برداسیم و آوای بولند کردیم داعی از لطاف خود رحوهر فطرت و نهادیم و نام بو سطر سطر بوحسد کردیم ای محمد! حوهر فطرت بو از حوهر قدس قدم منور قدم در طسب آدم نهاد و د که ما معرمان حصر را وصف و کردیم و فصائل و سمائل بواسا برا گشیم و بمعامری امی تا دیر هر گر هیچ کتاب نرفته، و هیچ معلم را ندید و نه هیچ کتاب نظر کرد برا علم اولی و آخری در آموخیم و سراع دین و احکام اسلام و مکرم اخلاق برا سان کردیم هر کس را معلمی و د

معلم نوما بودیم هر کس را مودی بود مودت نوما بودیم «ادسی رتی فاحسن نادسی» حر معروف است و در کتب صحاح مسطور و مسهور که سب معراج حون بحضرت رسید، حو حل حلاله اروی برسد و حود دانابر «نام محمد قم بحصم الملا الاعلی» - قال «لادری» ۱ - قال «فوصح بد بن کتفی فوحدت ردها بن بدنی فعلمت ما فی السماء والارض کما ابری ارا نار حلال در الحلال بسنه من رسد، نو آن و روح آن بها من رسد دل من بعروحب، عطر محبت بر سوحب، علم اولن و آخر بن در من آموحب انبست حقیقت گوهر، نواحب و کرامت بی سمرار حناوند اکبر فوله «فصل ثربك وانجر» ای - «صل ثربك» صلو العبد يوم البحر «وانجر» نسکک ای سید حون روز عند آند، نماز عند تکرار و حون نماز کردی فرمان کن این خطای نامهرب عالم است لکن مراد دین امت است میگویند ای سید آنچه فرمودم بحای آروام را عمرمای نامحای آرند، اسان را در آن حرری است «لکم فيها حر» این حر در حه حیرت؟ مصطفی (ص) بیان کرد، گفت اگر مرد مومن بوسه گو سهند بر رر کند و بدروسان دهد همور بنوا آن نك گو سهند نرسد که روز عند فرمان کند مصطفی (ص) را برسدند اگر کسی دروس بود و طواف فرمان ندارد چه کند بنوا آن فرمان او را حاصل شود؟ - گفت «چهار رکعت نماز کند، در هر رکعتی یکبار الحمد» خواند و یازد نارسور «انا اعطناک الکون» الله تعالی نواب سبب فرمان در دوان وی سبب کند

۱۰۹ - سورة الكافرون - مكية

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم خداوند فراح بحساس مهر ان
 «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» (۱) ، بگوای محمد آن ناکروند کان
 «لَا أَعْبُدُ مَا يَعْبُدُونَ» (۲) ، نمی درسم آنچه سما می درسمند
 «وَلَا أَنِمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (۳) ، و سما نمی درسمند آنچه من می درسم
 «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» (۴) ، و من نخواهم درسمند آنچه سما می درسمند
 «وَلَا أَنِمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (۵) ، و سما نخواهند درسمند آنچه من می درسم
 «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۶) ، کس سما سمارا و کس من مرا

السورة الباقية

این سور مکی است ، ه مکه فرود آمد نود و چهار حرف است و بنسب و سس
 کلمه ، سس آت و درین سور یک آت مسح است
 «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» نسخها آنه السف بروی عن حمیر بن مطعمر قال
 قال لی رسول الله (ص) «احب ان تكون اذا حرج سعرا من اميل اصحابك هنا و
 اکبرهم رادا» - قال قلت نعم فانی وامی اب یا رسول الله قال «فاقرأ بهذا السور
 الخمس» قل يا ايها الكافرون ، و اذا جاء نصر الله ، و قل هو الله احد ، و
 «قل اعوذ برب الفلق» ، و «قل اعوذ برب الناس» ، و كتب اخرج مع من ساء الله ان اخرج
 مع في السفر فاكون اندهم هذا و افلهم رادا فما ركب من علمهم رسول الله (ص)
 و فراهن اکون من احسنهم هنا و اکبرهم رادا حی ارجع من سفری ذلك و روی ان
 رسول الله اوصی انافروه الاسحی برآء «سوره الکافرون» عندکل منام و فان
 «هی برآء» من السرك و عن انس قال قال رسول الله (ص) «قل يا ايها الكافرون»

رب القرآن ، وعن أبي بن كعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «قل يا أيها الكافرون» فكأنما قرأ ربع القرآن و ساعدت منه مرد الساطن ، و برىء من الشرك و بعافى من العرع الأكبر» وقال (ص) «مروا صبيانكم فليقرأوها عند المنام فلا تعرض لهم سيء» وقال ابن عباس ليس في القرآن سورة أسد لمطأ ليليس من هد السور لا بها يوحد و برآء من الشرك قوله

«قل يا أيها الكافرون» قل الالف واللام للحسن ، فهو على العموم و جمهور المفسرين على أنها ترتب في رهط من الكفار احموا فكان فهم الوليد بن المغيرة والعاص ابن وائل و امه بن حلف والاسود بن عبد المطلب و الحارث بن قيس و صناديدهم فقالوا يا محمد هلم فليعد ما بعد سنة و بعد ما بعد سنة ؟ فان كل الذي حث به حراما في ابدنا كما قد سر كماك فيه واحدنا خطيئته وان كان الذي نادى نادى حراما عندك ، كتب قد سر كما في امرنا واحدنا خطيئته فقال «معاد الله ان اسرك بالله عسر» و ترتب السور فعذا رسول الله (ص) الى المسجد الحرام و فيه الملا من فرس فقرأها عليهم فبعد ذلك اسوامه وآدو وآدوا اصحابه واما وجه تكرير الكلام فان معنى الآنه

«لا اعيد ما بعدون» في الحال «ولا انتم عائدون ما اعيد» في الحال ، «ولا انا عائد ما عديم» في الاستعمال ، «ولا انتم عائدون ما اعيد» في الاستعمال ابن سحن بحاي آسب كه عجم گویند نکر دم و نکم ، ای - لب «اعيد» الآن «ولا انا عائد» فيما استعمل و قوله «ما اعيد» ناوبله من «اعيد» وهذا خطاب لمن سبق في علم الله انهم لا يؤمنون كقوليه «سبحانه انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن» وقال اهل المعاصي رل «القرآن» لسان العرب وعلى محاربي خطانهم ومن مذهبهم التكرار اذ لا يؤكد ولا يفهم كما ان من مذهبهم التجفيف ولا يتحارو قال القسسي بن برولهما رمان وذلك ان القرآن رل سنا عد سىء وآمه بعد آنه فكأنهم قالوا «اعيد» آله ماسه ، فقال الله «قل» لهم «لا اعيد ما بعدون» ، ثم فالوا بعد ذلك اسلم بعض آلهما ، فانزل الله

« ولا انا عائدٌ ما عدتكم » « ولا اسم عابدون ما اعد » « لکم دینکم »
 السرك « وئی دینی » الاسلام وصل « لکم » حراء « وئی » حراء دمی ، كما
 قال « لما اعمالنا ولکم اعمالکم » وهد الآ به مسوحوه آ به السف فرأ ابن كسر د
 بافع وحصص « وئی » بفتح الباء وفرا الآ حرون باسكانها

الموتة الثالثة

قوله عالي « بسم الله الرحمن الرحيم » اسمٌ عربیٌ ما استعار الطواهر
 الا نأ نار بوقعه وما استعاض السرائر الا بانوار جمعها ، فسوقه وصل العابدون الى
 محاهدتهم و بضمه وحد العارفين كمال مساهدتهم ، وبسام محاهدتهم وحدوا آ حل
 مومنينهم ، وينوام مساهدتهم نالوا عاجل فرينهم
 نام خداوندی كه نماز دل دوسان امید دیندار او بهار جان دروسان در
 مرغزار دكرو ماغ او هر كس را بهاری و بهار مومنان ناد وصال او هر كجا راسی
 است آن راسی سام او هر كجا سادی است آن سادی صحبت او هر كجا عسی
 است آن عس ساد او هر كجا سوری است آن سور مهر او ملك امروز ناد و صاحب
 او ، ملك فردا دیندار و رعای او است كرامت و منزلت ، است سعادت و حلاله
 حلالی نه تكلف ، سعادتى نه كراف

حصصى نه محار و ، مقالی نه محال

در سرای طرب خون بكوف دست عمان

ر حرج و هم فروشد سارگان حبال

قوله « قل يا ايها الكافرون » « لا اعبد ما يعبدون » عبد الله عباس
 كعب در قرآن سورتي نسبت بر سلطان سخن و صمبرار بن سور ، در اكه بوجد
 محص است و بر آء ارسرك و بوجد دومات است بوجد اقرار و بوجد معرف
 بوجد اقرار كنكا گمن است و بوجد معرف كنكا دانستن كنكا گمن آنست كه
 گواهی دهی الله را بكنكائی و ما کی در دات و صفات در دات ارحم و فرید و انوار

ناك، و در صفات ارسنه و بطرو و مسرناك صفا او نام معقول، كيف آن نام مفهوم، نام محاط و نام محدود از او هام و افهام بیرون و کس نداند که حور؟ و نکنا داسن آنسکه او را حل حلاله در آلاء و نعمات نیکانه دانی و هاب و معطی اوسب نیکانه فسام و معمم اوسب نیکانه در کف و کردار اوسب نیکانه در فصل و در لطف اوسب نیکانه در در رحم و در ممت اوسب نیکانه نه کس را حر از وی سکرست و ممت و نه نکس حر از وی حولست و فوف نه دیگری را حر از وی منع است و منع شد مومن موحد که سماع آفات بوحد بر و نواف سانس آنست که مرافست بر سکون و حرکت گمازد نك نفس بی احار بر سرعت و طریقت بر آید طاهر بمران بر رعب بر کسد، و ناطن بمیدان حقیقت در کسد، و نقطه اصلی را از اعتماد بر هر دو ناك دارد، که گفته اند السعد من له ظاهر^۱ موافق^۲ للسریره و ناطن^۳ منابع^۴ للحقیقه و هو مسری^۵ من الاعتماد علی سریره و حقیقه اگر در ای بر خود اعتماد بود، «حوسب محض و بهود ب صرف ناسد ای خوانمرد اگر از آنجا که اعلی العلی^۶ است نا آنجا که تحت السری^۷ است همه ارطاعات و عبادات بر کسی حیان نبود که در ای از خودی خود دست برداری و حوسبن را نسبی، با خود را نازس بر بن همه عالم ندانی، اس را را نسائی **نوالقاسم** نصر آزادی را گفند از مسایح کدسبه آنجا سنان را بود بر اهیج حره سب؟ - کعب درد نا نواف آن سب^۸ در حمله بر ادلی ناید که درو درد و معصبت نا نواف بود، ناسادی عر نواف، ان الله تعالی بعض الصحیح الفارع عیسی مریم (ع) هیج حای فرار نکردی، کرد عالم ساحت کردی گفند سب حسب؟ - کعب بر آمدن آنکه قدم مر حائی بهم که روری قدم صدیقی آنجا رسد ناسد نا آن قدمگا گما مارا سمع و د^۹ اگر درد همه اولیاء عالم و صدیقان درهم گذارند، در کرد درد قدم عیسی ناك نرسد و ناز و سور او درس را حسن بود، خرائسا مملوه من الطاعات فعلیک نذر من الافطار والائکسار

۹۹ - سورة النضر - المدنية

الموة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «اذا جاء نصر الله» حوں ماری اللہ مو رسد «والفتح»^(۱)، وکساد [مکّہ]
 «وراب الناس» و مردمان را بسی «يدخلون في دين الله» کہ در دین
 خدا می آمد «افوا حاً»^(۲)، حوا حوں^۱، کرو کرو
 «ففتح محمد ربك» سمای خداوند حو سرا [سرا و سراوی و خدائی را]
 «واسعفره» و آمرس حوا اردو «انه كان نونا»^(۳)، کہ او خداوند وبه بدراس
 [همسه]

الموة الثانية

اس سور همداد و هب حرف اسب، بورد کلمه سه آب حملہ به مدینه
 فرو آمد قومی گمید مکی اسب، اس سور به مکہ فرو آمد و درین سور ناسخ و
 مسوخ نسبت و در حیرت از مصطفی (ص) «هر که اس سور بر خواند، حنا سب
 که با مصطفی (ص) روز فتح مکہ آنجا حاضر شود و یواب و کرامت آن جمع
 رسد» فوله

«اذا جاء نصر الله والفتح» جمهور مفسران بر آنند کہ اس فتح، فتح
 مکہ اسب و شرح اس قصه رفول محمد بن استحق بن نسا و رفول علما اصحاب
 احزاب آنست کہ رسول خدا (ص) سال حدیثه اوزا افرس صلح امامد، شرط آنکه
 ارفا لی عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا (ص) سود و هر که خواهد در
 عهد و عهد فرس سود سو حراعه در عهد و امان رسول خدا سدد و نو تکر در

عهد فرستیدند و پس از مبعوث مصطفی (ص) میان این دو قبیله عداوت و دوستی
آنکه بنوع حراعه یکی را کشته بودند از پی نگر و اسان آن عداوت در دل گرفته
و دند، و بنوع آن حصوم و کینه در دل داسه خون آن صلح افناد رسول (ص)
۴ مدینه نارسد و مگمان سلاح بهادند و امن شدند خون سالی برآمد بنوع نگر
از مگمان ناری خواستند و بر پی حراعه افنادند و حلفی را بکسیدند و باقی بهر مبع
سند خبر نیکل (ع) از بنعام حق حل حلاله آمد و رسول (ص) را خبر داد که اسان
مص عهد کردند؛ اکنون نسح را کن ۴ مکه رو، که وف مبع آمد و بنوع حراعه
میر نامه رسول (ص) فرستادند؛ و رسول خود خبر داسه فریش خون بدانستند که
رسول خدا (ص) از آن حال خبر یافت برسدند و وعی عظم در دل اسان افناد گمید
نماید که رسول اسان را ناری دهد و بر ما خبر سوید بنوع میان را فرارا کردند نا
به مدینه سود و از رسول خدا (ص) عذر خواهد خبر نیکل (ع) آمد و رسول را خبر دادار
آمدن بنوع میان و رسول ناران را گفت که بنوع میان بفرمهی آید و من قبول نخواهم
کرد بنوع میان خون به مدینه رسد؛ بحسب بدر خانه فاطمه علیها السلام سد و قس
خود بگفت فاطمه (ع) گفت این کار بر رگم آراست که حدیث ناران در آن گمید؛
نس برسد بک رسول (ص) شد؛ و رسول (ص) من از آن نگفت که مگمان عهد بکسیدند؛
و بر جواب سخنان وی داد نا بنوع میان بومند بر حاسب و بر دل ام حسنه دحس
خونس شد که عمال رسول بود و آن روز بنوع رسول آنها بود طعی ارادیم عکاتی
ار کرد که رسول (ص) بر آنها نسبی بنوع میان خواست که ر آجا نسید،
ام حسنه بگذاست؛ گفت این حامه رسول (ص) و حای رسول (ص) است؛ کافر را
نا بحاسب کفر برسد و برسد که بر حامه و حای رسول (ص) نسید؛ بنوع میان عمگن
و بومند ناز گسب و قصد مکه کرد نس رسول (ص) مهاجر و انصار را جمع کرد و
گفت اسنان را را بسازید که بسفر می اندسد ناران زاد سوار آمد که سفر روم
می بدانستند؛ از آنکه خبر روم آمد بود و رسول (ص) حدیث مکه بمان داس نا
آن سابع که فرارا بود برون آمد نا د هر از سوار بساد و سوی مکه رو و فرمود

که سر راهها فرو گیرند تا منس ازها کسی نماند رسید رتی بود نام وی سارقه معصه بود و سر در میان لیسگر حامه سویی کردی، ملطفه ای سند از حاطب بن ابی بلعه ه مکّه و فقه این زن و ابن ملطفه در آمداء سور المصطفیّه بیان کرد سند من رسول خدا (ص) تا لیسگر اسلام رفیقت تا بظفان رسیدند و اهل مکّه را از اسان حشر نه، اما همی برسیدند و یوسفیان را گفتند هیچ حشر از محمد (ص) نمی رسد و ما را دل مسعولست؟ انکی را فرست ناحیه را آورد یوسفیان گفت ابن کارمست من خود بروم و حقیقت این حال بار دائم یوسفیان تا حکیم بن حرام بر فستد برا مدینه تا بظفان رسیدند بست و همه کو و دست و صحرای روستائی دیدند از حراها و آسها که افر و حبه بودند یوسفیان تعجب همی کرد که ابن مکرّمه محمد (ص) است که او را حدیث سنن و حشم باشد! و عباس بن عبد المطلب آن سب از لیسگر کا بیرون آمد بود، و محسن احبار همی کرد یوسفیان روی رسید، و ابن عباس و یوسفیان دوسوی بود از قدیم، باز گفت ای یوسفیان و انسحا چگونه افشادی؟ ناس وف اگر عمر برا در نامد برا هلاک کند! آنگه او را ر مرکوب خود نساند و ردیف حوس صاحب عمر همان ساعت بیرون آمده ود، حوس یوسفیان را دیدت ببع بر کشتد و قصد قتل وی کرد عباس گفت ای عمر او در امان مست! من عمر رف با رسول (ص) را حشر کند عباس تر سناست با هر دو بهم بدر حمله رسول (ص) رسیدند عمر گفت با رسول الله خدا! یوسفیان عدو الله قد امکن الله منه نه ر عهد و لاعقد قد عسی اصرب عنه! عباس گفت با رسول الله ای خدا حربه! من رسول خدا (ص) او را امان داد و قصد عمر از وی نارد است و او را ۴۸ سال سپرد، گفت «امست بواور، بحمله حوس بر» عباس او را بحمله حوس رد دیگر روز امداد بحشر رسول (ص) آمد رسول گفت «و بحک با یوسفیان الی بان لك ان علم ان لا اله الا الله و انی رسول الله» یوسفیان گفت با ی اب و امی ما اوصلک و احلمک و اکرمک و الله لعن طمسان لو کان مع الله الهه ره لعن اعی سما مادر و در من فدای تو ناد ای محمد حه حلیم و کریم که بوئی و حه بردمار و بر رگوار و کریم طمع و حوس حوی

که یوئی ای محمد والله که طن من حناست که اگر نا الله حدائی دسکر
بودی اړوکاری نکسادی ومارا نکارآمدی! رسول (ص) گف «نا نا سقیا نمی دانی
که من رسول خداام؟» یوسفیان گف خبری ازان معنی دردل من می بود عباس
گف وبعك نا یوسفیان اسلم واسهدان لاآله الاالله وان محمد رسول الله قبل ان
نهرب عمك یوسفیان حو ان سحر از عباس بنسند، کلمه شهادت مکف و مسلمان
گسب عباس گف نا رسول الله ان یوسفیان مردی در رگ من است و باخر
دوست دارد نا وی کرامتی کن بر و تو احمی نه رسول (ص) فرمود «من دخل دار
ابی سقیا فهو آمن ومن دخل المسجد فهو آمن ومن اعلی علیه ناه فهو آمن» یوسفیان
خواست که اریس برود نه مکه رسول (ص) عباس را گف «احسنه بمصوب الوادی
حیی نمر علیه حیود الله فراه» او را رهگذر لسکر اسلام بدار نا همه را بسند
عباس او را بر مژ لسکر اسلام بناسب فوج فوج، حو حو، کردوس کردوس
بروی همی گنسنند و عباس و برا همی گف که اسان که اند وار کدام فسله اند
وهر قوم که همی گنسنند فرا عباس مکف افهم ان احک؟ نا آنکه که وفدی عظم
درآمد ارمهاجر و انصار و رسول (ص) در میان اسان حو ما در میان سارگان
یوسفیان گف در رگ ملکی سنان را در زاد بوا عباس گف وبعك نا یوسفیان
ان نه ملک است که ان نمون است و او ملک ناست که او یعامر حدائی است و رسول
(ص) بر ناهای نسسه ناست مبارک حو من دونا کرده و ریح بر من نا لان بهاده
همی گف «ااعد لاآله الا هو و حد صدق وعد و نسر وعد و اعر حد و هر ام الاحراب
وحد» سن یوسفیان اریس رف و در مکه سد و گف محمد آمد نا ساهی عظم
که کس طاف آن ندارد مردمان همی گر نسنند، بعضی نکو همی دند بعضی در
مسجد، بعضی در سرای یوسفیان نا سرای وی نرسند و بعضی همی آمدند و دست بر در
سرای وی می بهادند آنکه نکساعا در ور قبل کردند، و فی الحبر الصبح قال التبی (ص)
یوم فتح مکه «ان هذا البلد حرمة الله یوم خلق السموات والارض فهو حرام بحرمة الله
الی یوم الصامه و انه لن یحل الصل فیه لاحد فلی ولم یحل لی الا ساعه» من بهار

یهو حرامٌ بحرمه الله الی یوم الصامه» پس یکساعت مردمان هراعه را دسوری داد
 بعمل، آنکه نهی کرد، گفت «لا عملوا احدا الا من فانیکم»، و جمعی مسرکان آن روز
 باهم افتادند، قرب چهار هزار مرد، بسرو و سر حیل انسان عکرمه بن ابی جهل بود
 و مقس بن صانۀ و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه، یک زمان با خالد و لید و سباء
 اسلام حسیک کردند، آخر بهریمت سدید و در مکه بحر آن یک زمان قتل برفت و
 و رسول خدا (ص) سی حد را باهم رد کرد که اسان را یکسید اگر دربانید پس
 قومی را از اسان دربانید و یکسید و قومی را دربانید و آخر مسلمان سدید
 پس رسول خدا (ص) در مسجد سد و طواف کرد و در خانه کعبه ناز کرد و بهرمود باسان
 را حمله سروان ایداحمد و یکسید و هیل را که بهمیں و آسانه در یکسیدند
 بر گذرگاه مردم، باهر کسی قدم برومی نهاد و حفار و حواری وی سندانسود آنکه
 رسول (ص) نالال را فرمود با برنام کعبه نانگ نماز کعب و مسلمانان در مسجد آمدند
 و رسول (ص) دست در حلقه آویخت و گفت «لا آله الا الله وحد، الحمد لله وحده، صدق
 وعد و بهر حد و حرم الاحزاب وحد» مردمان همی آمدند گرو گرو در دین
 اسلام، حاناتک رب العر کعب

«وراب الناس ندخلون فی دین الله افواجا» و گفته اند رسول خدا
 (ص) حلقۀ در کعبه بگرفت و روی با قوم کرد، گفت «ماذا افول و ما یعولون؟» سهیل
 ابن عمرو بر حاسب، کعب حکوم با رسول الله؟ اگر گویم اصلی، اصلی، اگر
 گویم کریمی، اریو کریم برو حلیم بر کس نیست الکن و حسی افاد ممان بو قوم بو
 و با آن وحسب بهر بافتادی، آخر عرب برو مکرم ممان قوم خود از آمدی اگر ردیک
 احاب عرب برو مکرم بودی تردیک افارب عرب برو مکرم بر ناسی بو آن کن که سرای
 طمع کریم و خلق عظیم بواسط رسول (ص) کعب «من امرور آن مسگویم با سما که
 برادرم یوسف (ع) کعب ا برادران حوس «لا رب علیکم الیوم بهر الله لکم وهو
 ارحم الراحمین»، قال محمد بن اسحاق کان جمع من شهد فتح مکه من المسلمین
 عسر آلاف و کان فتح مکه لیسر لیل یعنی من رمضان سه ممان و افام رسول الله (ص)

بمكته بعد فتحها خمس عسره لله نصر الصلو بم حرج الى هوارى وثقيف وقد نزلوا
حيماً قوله

«ادأحآ نصر الله والفتح» قال ابن عباس لما اقبل رسول الله (ص) من عرو
حيى انزل هذه السور عليه وقل حآ نصر الله حين هاجر وآوا الانصار و
بوجه المة العنابل وكنسه ملوك الارص وفتح عليه مكّة وسرع له السرايع و
احكم له الاحكام وعقد الالونه وخذل الحمود وحط بما وعرفات وكسرت الاصنام
وحاصب حمل الاسلام المحار، وصرت على اهل الكتاب الحره وحافه ملك الروم

«وراب الناس يدخلون في دين الله أفواجا» كان فيما قبل صدقه الرجل
وصدقه المرأ على ح ف من الناس رفاسى من الادى نلاء عظيما فلما دنا احله بقصف
عليه الناس فكانت الميلة ناسه ناسرها بصدقونه وبجاهدون معه و يملعون عه حتى
انه اهل اليمن يمانلها ومحالها فسر بهم سرورا عظيما وقال «انكم اهل اليمن
ارو الناس افئد الايمان يمان والحكمة يمانه» وقال الحسن لما فتح الله عز وجل على
رسوله مكّة قال العرب بعضهم لبعض ابها العوم لاندان لكم بهو آلاء فجعلا «ندخلون
في دين الله أفواجا» وروى ابن السى (ص) قال «ان الناس دخلوا» هي دين الله
افواجا» وسبحر حون منه «افواجا» قوله

«فسبح بحمد ربك» اى - صل لله سكر على نعمه عليك و قل «سبح
بحمد الله» لا بحمد غير قال عائشة كان رسول الله (ص) فى آخر عمر مكروى
ركوعه وسجود «سبحانك اللهم وبحمدك اللهم اغفر لى وب علي» ما اول هذه الآله
وفى رواه «سبحانك اللهم وبحمدك اسعرك وابوبك» قال اهل اللغة معنى الواو
فى قوله «وبحمدك» اى - سبحك اللهم بحممك آلائك وبحمدك سبحك وقل لما
نزلت هذه السور ، قال رسول الله (ص) «قد نعت الى نفسى» قال الحسن اعلم انه قد افر
احله وامر بالسبح والنبه لحمم له نال ناد فى العمل الصالح وعن أم سلمه قال
كان رسول الله (ص) ما حر لا نوم ولا بعد ولا نحي ولا يذهب الا قال «سبحان الله
وبحمد اسعير الله وابوب الله» فلما نزل رسول الله مالك لا نوم ولا بعد ولا نحي ولا

بدها لافلت «سمحان الله واسمع الله وابوب الله»؟ - قال «فأنت امرت بها» ثم قرأ
 «إذا جاء نصر الله والفتح» حتى حمها وقال مقاتل لما نزلت هذ السور
 فراها رسول الله (ص) على اصحابه وفيهم انوثكر وعمر وسعد بن ابي وقاص، فخرجوا
 واستسروا، وسمعها العباس فكفى ا فقال له رسول الله (ص) «ما سكتك اعم؟» - قال
 «نعت اليك نفسك» - قال «ا بهلكما» يقول «عباس النبي (ص) بعد هاتين ما رأى فيهما
 صاحبنا مستسرا وهذه السور يسمى سور «الموديع»

المودة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كسف الكروب، «بسم الله»
 سر المصوب، «بسم الله» «عمر النبوت»

گمناز «بسم الله» دلرا بر نور کند سّر امسرور کند، طاعت رامسرور کند،
 گناه را معذور کند هرگز ادر دل و ران نام الله نفس بود، اگر چه در آت و در آس
 بود، عس او با نام الله حوس بود عرب بند ای که در دل وی سوو الله بود، بر گوار
 بنده ای که بر زبان وی ذکر الله بود زرگان دین حسن گفته اند من اس الموم
 بکلامه انس عدا سلامه هر کرا درین سرای راحت کلام اوست، فردا در هسب او را
 لذت سلام اوست یکی از بررگان دین در مباحات گفته

آلهی هر چه مرا اورد با نصیب است، کافران د، و آنچه مرا ارفع می نصیب است،
 بمومنان ده مرا درین جهان باد و نام بوس، و در آن جهان دندار و سلام و س! قوله
 «إذا جاء نصر الله والفتح» حوائش سوره از آسمان فرو آمد، رسول خدا
 (ص) گفت «یا حنیبل نعت الی نفسی» این سوره از وفات ما حرم میدهد، که را
 فنا می نمایند رفت، و سرب زهر مرگ می نمایند حسد و در خاک لحد می نمایند حبس!
 حنیبل گفت ای سید آن جهان برا به ارباب جهان و حوارج بر ا ه از دندار حلق
 ای سید، هر چند که راه بندو فاسد، اما فاطر بی ما است و ما وسیله لما است

ای خوانمرد اگر در کل کون با کسی مسامحه ای رسمی درین مرگ، آنکس حر
مصطفی عربی بودی اهر چند در نسیم بود آن سید (ص) از صدف قدر برآمد، آفتابی
روس و دار فلک افسال مسافه آسمان و زمین بدو آراسته، نا این همه کرامت او را گفتند
«إِنَّكَ مَبْرُورٌ وَ أَنْتَ مَسْمُومٌ» ای سید قدم در این سرای آده نهادی، عالم کون در قدم
آوردی باز آی بحسب که عالم اند روس بواسطه سعید قنات در اسطار سعادت
واسطه جمال فردوسان عاصی جهر جمال بواسطه آسان حسرت مامسان و قدم معرفت
بواسطه ای سید هر چه در آفرینش حلقه در گامی کویند، و با یونانی یکی را
جواب بست، و همت کس را نماند بست ای خوانمرد، وفات او بست حیرت بیل شکست،
سازیدن او درین اسلام خون گریست، بمعارف او ایمان معان بست آن روز که
سماری در سینه او بکوفه ایوان کلمه لا اله الا الله بلرزد و جع جع؟ سعد معاد مکی
ارحاکران حسرت وی و خون اردنیا بر لب، حسرت سو (ص) این حیرت دارد
که «أَهْلُ الْعَرْشِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مَعَادٍ» بموت سعد معاد عرس رحمان بلرزد! پس
نگا کن با نافر ای سید حال چگونه باشد؟ آخر بر نظری صحابه آن بود که سید (ص)
از حجر بیرون آمد باطس همه درد گرفته، رخسارین درد کسسه، بن صعب و
نحیف شد بیک دست بر کف علی (ع) نهاد، و دیگر دست بر دوش فضل از
حجر بمسجد آمد دو رکعت نماز کرد بست معجرات باز نهاد، روی ساربان
کرد، از دند او آب روان گشت صحابه دانستند که سید (ص) وداع خواهد
کرد، و آن دینار نارسین است که بر جمال او بخواهند دید سخن ملبس
او بخواهند سید معجرات از او جدا خواهد ماند جهان از رفس وی
نارنگ خواهد شد حیرت بیل بر سقار نماید رضوان بر ساربان سید (ص)
از حجر بجا خواهد رفت و از زمین در لحد خواهد حفت ای دریا که آن جمال
بر کمال که سلوب اندوه گمان و آرام دل ممحسان بود در خاک خواهد شد، و خاک
بر سر ما خواهد بست ما حیرت آسمان بر ار که بر نسیم؟ درمان درد هجران او که
خویم؟ اندسه دل ما که گویم؟ همحسان حروس صحابه در مسجد افتاده و گریه

نومندی بر حصارها نسیسه، و حراج سادی در سینه ها فرو مرد، ایماں همگان آو
و آ سد همه گوس فرا داسه ناسد (ص) چه گوید؟ سَد بلغه سرب و سجن
بر آفرین کف «ای نارای من، ای عربان وای عربان ای مهاجر و انصار، بدرد ناسد
که عمر ما را نهان آمد و حساب ما فداک شد و دندار ما با فامب افساد سمارا بدرد
میکم و همه ام را که هستند خواهند و بدرد میکم سلام من بهمه ام رسانند و
نکوئند که ما را آرزوی دندار سما بود، لکن اخل کمن نکساد و مرگ سیم حو
آورد، ار حصر آمدن و بار حصر رفسم، سب من نکسا دارند و ربه حق
بکرارید، نمار نکا دارید، بدگان را نکو دارید، بسمان را بوارید همه را
بدرد کردم، همه را جدا سردم خداوند همه را موسردم، نه بویگر و عمر و
عماں و علی (ع) نمی سازم آدم مرزند سرد موسی برادر سرد خداوند
من همه را موسی سازم نگاه داران بویاس، و در حمان و رعاب خودسان ندار»
بنامی ربه وفات در سور الانشاء سرخ داد ام

«اذا جاء نصر الله والفتح» این «نصر» و «فتح» همانست که آنجا کف
«نصر من الله وفتح قریب» بر لسان اسرار رد و اهل فهم «نصر» نصرت دلست رسا
نفس و «فتح» کساد بهر سمان سرب است سنا حقیقت و این نصرت در حرا نه
حکمت است و مفصاح این «فتح» در حرا نه مسب ناهرد- ی بدو رسد دسی که
بدو رسد، دسب سعادتست که در آسمان حرقه سرب نمود، ساعد این دسب ارایمان
ود ارو اربو حید، انگسان ارمعرف آنکه این دسب بهر حای که کسیده گردد
این مفرعه در پس می رید که

«یا نصر الله» حسن منصور را گفند دسب دعا در این ناسب عبادت؟ -
کف نه این و نه آن اگر دسب دعا است نایمان نصبت بس برسند و آن سرک را
مردان است و اگر دسب عبادت نایمان بکلیف سرعی و سرطی بس برسند و آن دهلر
سرای ایمان است دسی که اراقر بس ررسند آن دسب سعادتست در سرانرد
عبادت مواروی، ناحود کی رو آن دسب ر که بهد؟

سملی گف ما در حال حوس فروماندیم گا ناسد که بک موی دمد حوس
 کونن ار حای برداریم، و گا بود که حدان طاف نمائد که بک موی حوس را
 حتمالی کسم حصن موصور اورا گف آن حال که کونن را بک موی ار حای
 برداری برداسه عما ب ناسی و آن ساع که بک موی حوس را حتمالی نموایی
 کرد، ار دسب عما ب در افناد ناسی و سور و صعب درهم سکسه

۱۱۱ = سورة تبت = مکیه

السورة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «تبت ندا ابی تبت» زبان کارمادا دو دست تو تبت «تبت» و زبان کار
 مادا او نابوی^(۱) او

«ما اعنی عنه مائة» سادداو رانکارمال او و ما کتب^(۲) «و نه آنچه راد» و نه
 آنچه فرادست آورد [ازین جهان]

«مصلی نارا داب تبت»^(۳) سورد و سوراند اورا نا آسی رانه ران
 «وامرأه جماله الحطب»^(۴) ورن او آن همرم کس [و آسی افرو و بر مردمان
 سخن حسی]

«فی حدها حل من معد»^(۵) در کردن او رسمی از حبری سحر نافه

السورة الثانية

این سور همداد و هفت حرفست نسبت کلمه و نسخ آن به جمله هفتکه ورو آمد
 و درین سور ناسخ و مسووح نسبت و در حیرت سازانی کتب از معامیر (ص) «هر که
 این سوره بخواند، امید مند دارم که او را با تو تبت اندر دورح جمع نکند»
 فوله

«تبت ندا ابی تبت» کسی انا تبت فی القرآن لا به کاتب الایم، کان اسمه
 عند العری و العری سحره کاتب عندها نصف بالطائف، فطمها جالد بن الولید و
 قال انو تبت تبت، اما کاتب کسبه اناعیبه کمی اسمه الا کبر عیبه و کسبه عیبه
 انو واسع الذی قبله الاسد فالهدا العائل کسی نابی تبت لجماله وحسبه و کان

احول و كان عم رسول الله (ص) وكان اسد الناس على رسول الله واحبهم لسانا قال
 اهل البصر لثما رلب «واندر عسرك الاقرين» ابى رسول الله (ص) انصفا فصعد عليه ثم
 نادى «يا صاحبا» فاحمض الناس اليه من رجل بحىء ومن رجل بمع رسول الله فقال
 رسول الله (ص) «يا نبى عند منافى يا نبى عند المظلب اراهم لواحرىكم ان حبلأ
 سمح هذا الحبل يريد ان يعمر عليكم اكسم مصدق؟» قالوا نعم ما حرمنا عليك كذبأ
 قال «فانى يدبر لكم من يدى عذاب شديد» - فقال ابو لهب تآلك انما جمعنا لهذا؟
 فانزل الله تعالى «تب ندأ ابى لهب» وقيل جمع الاقرين من اهل بيته وقرأ من
 عطاء قرش واطعمهم ثم دعاهم الى الله والى تصديقه ووعدهم عليه طاعة العرب ومملك
 الدنيا وعز الابد فقال ابو لهب من سبهم الهدا جمعنا؟ ما لك اقول

«تب ندأ ابى لهب» اى - حارب وحسرت اسد الفعل الى البد والمراد به
 نفسه على عادته العرب فى البصر ببعض السب عن كلفه كقوله «بما قدمت ابدىكم»
 وقيل المراد به ماله ومملكه فقال فلان فلان داب البد يعنون به المال وقيل
 «تب ندأ ابى لهب» لعنه على ماله وولد «وتب» لعنه على نفسه وقيل
 الاول دعاء والتآبى حشر كما يقال عمر الله لك وقد فعل اهلكه الله وقد فعل قرأ
 ابن كثير «ابى لهب» ساكنه الهاء وهى لعنه مثل بهر وبهر وقيل انما اصاب السبأ
 الى يديه لانه احدث حرا فرمى رسول الله (ص) وعن ابن عباس قال لثما حلو الله العلم
 قال «اكتب ما هو كائن» فكتب فيما كتب

«تب ندأ ابى لهب وب» قال اهل البصر لثما اندرهم رسول الله (ص) قال
 ابو لهب ان كان ما يقوله ان احى حفا فابى امدى نفسى بما لى فانزل الله عز وجل
 «ما اعنى عبه ماله» اى - ما معنى قال ابو لهب عالة بمعنى - اعمامه وكان
 صاحب سائمة ومواس «وما كتب» بمعنى وما ولد وفى الحشر عن النبى (ص) «ولد
 الرجل من كسبه» ثم اوعد بالنار فقال

«سبلى نارا داب لهب» اى - سيدخل نارا بلهب عليه اى - سيدخله الله

نارا داب اسعالم

«وامرأته» ١٤ حملت لب حرب بن أمية أحب أمي صفوان و كاتب عوراء
 «حمالة الحطب» ١٥ - تعاله الحذبت والكذب قال ابن عباس كاتب ناثي بالسوك
 فطرجهه بالليل في طريق رسول الله (ص) واصحابه لمعهم وقال السدي كاتب
 بمسي بالميمه فبلغى العداوه بن الناس من قول العرب فلان يحطبت على الناس
 ابن حنابس كه نارسا كوسد «بوهرم برمه» يعنى برمنعال قال السدي (ص)
 «لا يدخل الحبه فها» و فى رواه اخرى 'لا يدخل الحبه تمام' و حكى عن
 الصافعي انه قال من اطراك فى وجهك بما لس فك قد سميك، ومن بقل لك نعل
 عك، و من ثم عندك ثم بك و من اذا ارضيه قال فك كما لس فك فكذلك اذا
 اسخطه قال فك مالس فك وقل فى قوله «حمالة الحطب» كاتب بعتر رسول-
 الله (ص) بالفقر و يحطبت هى على طهرها من صنع القلب فسب بذلك قرأ عاصم
 «حمالة» بالمصب على الدم كقوله «ملعون» وقرأ الآخرون بالرفع وله وجهان
 احدهما «مصلبي» نارا ذاب لهب «هو» وامرأته حمالة الحطب «والثاني» وامرأته
 حمالة الحطب «فى النار ايضا قوله

«فى حندها» ١٦ - فى عبقها «حنل من مسد» سلسله من حديد درعها سبعون
 دراعا يدخل فى فيها ويحرق من دبرها ويلوى سائرها فى عبقها واصله من المسد وهو
 العنبل فالسدد ما قبل واحكم من اى سىء كان ، يعنى السلسله التى فى عبقها قبل من
 الحديد فلما محكما وقال مقابل «من مسد» ١٧ - من لب قال الصنائع فى
 الدنيا من لب وفى آخر من نار ، وذلك اللب هو الود لى الذى كاتب يحطبت ، فسمما
 هى ذاب يوم حامله حرمه فاعب فمعدت على حجر يسريج فانها ملك فحديها من
 حلقها فاهلكها

الموتة الثالثة

قوله «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم ملك بحرب المعول عن ادراك عظمه

و بلاشب فی بحر رحمته و طرب العلوب بالطاف فرمه و بر روح الارواح بنسب مجسمه
طاحب الاسرار و ناهب العاراب و بطلب الرسوم، و انبهب العلوم، و نسحب الاحبار،
و طمسب الآثار، و نسب الادکار و حلب الدنار، و عصب الاضار، و لم یس الا الارل و العدم
و الحمر و العظم و السماء السرمدی، و الکرم و الفضاء الارلی و العسم

سام او که نه حرار و نادسا است، و نه حرار و معبود ساحدان را مسحود است،
و فاصدان را مقصود نس ا رکی قائم نس ا ر صغ فادر نس ا ره و خودی موحود
خداوندی معروف، بفصل و لطف موصوف بکرم و خود دلهای دوسمان را عیاست و
حانهای موحدان را مسهود بکی بی طابع معقول و رور گارس مسعود، بکی
بی حساب مردود و اردرگا او مطرود نه آنحائل است و نه اسعاج خود، حکمی است
میرم و فصائی معهود، «و مانو حر الا لاجل معنود» فوله

«تب ند ائی لیب» چه کرد بولیب که درارل نصب اوداع حرمان آمد؟
چه آورد بونکر در ارل که ناح سعادت و کرامت برفری رور گارس نهادند؟! بو
کوئی که بولیب ار آن سعی کسب که کافر آمد^۱ و بونکر ار آن سعید کسب که
مسلمان آمد؟! را حصص عکس است! بو کفر در سفاوت دان نه سفاوت در کفر
و اسلام در سعادت دان نه سعادت در اسلام! این کار سب رفته و بود و در ارل برداحه
بر طرف کف آ ارحکمی نس ا رمن رفته فعان ار کفاری که خود
رایی گفته، ندانم که ساد رم نا آسعه؟! برسان ار آنم که آن فادر درارل چه گفته؟!
سک اصحاب الکفهر تک کفر داس و لناس للعام^۱ ناعو و طرار دین داس، لسن
سفاوت و سعادت اولی ا ره و دو جانب در کمین بود لاجرم خون دول روی نمود، بوس
آن سک ار روی صورت در للعام بوسانندید گمشد «فبله کمل الکلب» و مرقع
للعام در آن سک و سندا^۲، گمشد «بلنه رابعهم کلهم»

۱۱۲- سورة الاخلاص - مكية

الموة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم خداوند فراح بحساس مهربان
 « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ^(۱) » بگو [ای محمد] اوست آن خداى بگانه
 « اللَّهُ الصَّمَدُ ^(۲) » الله بمار خداى همه بمار خدايان اسب
 « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ^(۳) » ترادونه رادند اورا، [نه ار حراسب ونه ار كس ،
 اوجوسس اسب وس]
 « وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ^(۴) » ونود هيچكس اورا همأ [و نه درحور ، نه
 همأ ونه همأ ص]

الموة الثانية

اين سور « الاخلاص » بقول بعضى مفسران مكى اسب ، نه مكه فروآمده ،
 وبقول بعضى نه مدینه فروآمد چهار آت اسب ، نانرد كلمه ، چهل ونه حرف و
 درين سوره نه ناسح اسب ونه مسح وحر درسب اسب كه مصطفى (ص) كفت
 « هر كه سوره » قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ « رخواند، حناست كه بك سه بك قرآن خواند،
 اصحاب بحقق و اهل معانى گمشد اين ار بهر آن كفت كه حمله علوم قرآن سه
 قسم اسب بك قسم ارآن دكر بوحد اسب وصفا الله عرسأنه ، دگر قسم اوامر و
 نواهي كه ار بكالف سرع اسب سدنگر قسم فصم انشاء وقيون مواعظ وان سور
 « الاخلاص » مسملست برمحرّد بوحد ودكر صفا الله بس در ضمن اين سوره
 بلب علوم قرآن اسب برطريق اجمال اربن جهب كفت « هر كه اين سور رخواند،
 بواب وى خداست كه بلب قرآن رخواند، وروى عن ابى الدرداء عن النبى (ص)

«أبعز أحدكم إن مرأى لب القرآن في ليلته؟» قلت يا رسول الله من يطو ذلك؟ - قال «أقرؤا» قل هو الله أحد، فإنه يعد لب القرآن، وعن أبي هريرة أن النبي (ص) سمع رجلاً يقرأ قل هو الله أحد، فقال «وحب» - قلت ما وحب؟ - قال «الحبه» و قال (ص) «من أراد أن ينام على فراشه فينام على بطنه، ثم يقرأ ما مرّة» قل هو الله أحد، إذا كان يوم العاصه يقول له الرب «يا عدي ادخل على نفسك الحبه» و قال انس إن رجلاً قال يا رسول الله اني احب هذه السوره «قل هو الله أحد» قال «إن حبك أنا نادى ذلك الحبه» وعن سهل بن سعد قال جاء رجل إلى النبي (ص) فسكاه العروص والمعاص فقال له رسول الله (ص) «إذا دخلت منك فسلم إن كان فيه أحد، وإن لم يكن فيه أحد فسلم على وأقرأ «قل هو الله أحد» مره واحد» ففعل الرجل فأد الله عليه رزقا فافس على حرائره وعن حريز بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «من قرأ «قل هو الله أحد» حين يدخل منزله فب العفرع أهل ذلك المنزل والحيران» وعن انس بن مالك قال كنا مع رسول الله (ص) بموك فطلب السمس نساء وسعاع ونور لم ارها فطلب فسماعى فاني حترئل رسول الله (ص) فقال «يا حترئل مالي ارى السمس اليوم فطلب نساء وسعاع لم ارها فطلب فسماعى» - قال ذاك ان معاوية بن ابي معاوية الليثي مات بالمدينه اليوم فبع الله اليه سم من السمك ياكلون عليه - قال «وبذلك؟» - قال كان يكفر فرآه «قل هو الله أحد» بالليل والنهار وفي ممسا وفماه وفعود فهل لك يا رسول الله ان اقص لك الارض فمصلى عليه؟ - قال «نعم» فمصلى عليه ثم رجع وعن ابي بن كعب قال سئل النبي (ص) عن بواب «قل هو الله أحد» فقال «من قرأ «قل هو الله أحد» سائر الحبر على معرق رأسه من عمان السماء وترب عليه السكه وعسمه الرحمه وله دوى حول العرس ونظر الله الى فاربها فلا ساله سبالا اعطا انا وجعله في كلابه وحرر» وعن حابر قال قال رسول الله (ص) «من قرأ «قل هو الله أحد» في كل يوم خمس مره نودى يوم العاصه من فر ما مداح الله فم فادخل الحبه وعن ابن عباس عن النبي (ص) قال «الا ادلكم على كلمه يحكم من الاسراك بالله يقرؤن «قل هو الله أحد» عند منامكم»

اما سبب نزول هذ السوره في قول مقاتل وقباده و **الصّحاح** ان ناسا من اليهود حاؤا الى رسول الله (ص) فقالوا صف لنا ربك؟ فان الله انزل بعنه في التّوربه، فاحسبنا من اى سىء هو ومن اى حسن هو وهل ناكل وهل نسرّب ومن ورب الدنياه ومن نور بها؟ فانزل الله عزّ وجل «**قل هو الله احد**» وقيل ان مسركى فرسي قالوا للمسي (ص) انتسب لنا ربك فانزل الله هذ السّور وعن ابن عباس انّ وقد تحرّرا قدموا على رسول الله (ص) فبهّم السند والعاف فقالوا للمسي (ص) صف لنا ربك من اى سىء هو؟ - فقال السي (ص) «ان ربى لس من سىء وهو ناس من الاسماء» فانزل الله عزّ وجل «**قل هو الله احد**» وسمى هذ السور تسالّرب سبحانه وفي الحديث صحبه سبعون الف ملك كلّموا مروا ناهل سماء سالوهم عما معهم فقالوا تسهالّرب سبحانه ولا فرو بن الواحد والاحد، بذلّ عليه فرآء عبد الله بن مسعود «**قل هو الله واحد**» وقيل «واحد» صفاه «**احد**» بداهه وقيل الاحد بمعنى الاول لانه اول الاسماء وسابق الكل، واصله وحد فلبت وار همز واكثر ما يقال «**احد**» في التّحدي كقولهم لس في الدار «**احد**» ولا تسبهه «**احد**» واكثر ما يقال واحد في الانساب كقولهم رأب رحلا واحدا ولا يقال رحل «**احد**» وقيل الاحد هو المفرد اتحاد المفعولات والموحد باطهار الحفصات «**الله الصمد**» قال ابن عباس «**الصمد**» السيد الذى يماهى سودد وبصمداله بالحوايح، اى - بصدد صمد صمد اى - قصد نحوه وكل مصعب لاحوف لعبد العرب صمد فقال المفسرون الذى لا ناكل ولا نسرّب وقال قتادة «**الصمد**» الباقى بعد حلقه وقال سعيد بن جسر هو الكامل فى جميع صفاته واقماله وقال عكرمة «**الصمد**» الذى لس فوقه «**احد**» وهو قول علي (ع) وقال السدى هو المقصود اله في الحوايح والمستعاب به عند المصائب وقال جعفر الذى لم يعط حلقه من معرفه الا الاسم والصفه وعن جعفر ايضا «**الصمد**» حمسه احرى، فالالف دليل على احدهه، والكام دليل على اكهنه، وهما مدعمان لا يظهران على اللسان ويظهران فى الكناه فدل ذلك على ان احدهه والوهسه حمسه لا يدرك بالحواس ولا يقاس بالناس، فحمه باللفظ دليل على ان المقول لا يدركه ولا يحيط به علما، وظهور فى الكناه دليل على

انه يظهر على قلوب العارفين ويدو لآعين المحققين في دار السلام والصاد دليل على صدقه
فوعده صدق وقوله صدق وفعله صدق، ودعائهم الى الصديق والمسلم دليل على ملكه
فهو الملك على الجميع والدال علامه دوامه في اندسه وارسله قوله

«ثم ولد» نعى الاولاد والصاحبه «وولم يولد» نعى الوالدين ، و قدم ذكر
«ثم ولد» لان من الكفار من ادعى ان له ولدا ولم يدع «احد» انه مولود و قيل
«ثم ولد» فدرت «وولم يولد» فورت

«ولم تكن له كفوا احد» رأ حمرة «كفوا» ساكنه الفاء مهموز ، وفرا
حمص عن عاصم بصم الفاء من عشرهم ، وفرا الآخرون بصم الفاء مهموزا ، وكلها العان
صحيحه والكفو والكفى واحد ، وهو الممل والمطر ، ومنه المكافا وقيل كفاه المران
اصلها من المكافا فسددت وكسرت كما قالوا للحطاطح فقال كفاه المران و
تكفاه ابارح حب احدي كفسه وسالب وفي الحديث «يرلزل الارض حتى تكا ناهلها»
وفي الآيه بعدهم و ناحس بعدد «وولم تكن له» احد «كفوا» قال مقاتل
قال مسركو العرب الملائكة ساء الله وقال اليهود عررا الله وقال النصارى المسيح
اس الله ، فاكد هم الله وبقي عن دانه الاولاد والممل وفي البحر الصحيح عن اني هريره
عن النبي (ص) قال قال الله عز وجل «كذبى ان آدم» «وولم تكن له» ذلك ، وسمى
«وولم تكن له» ذلك فاما بكذبه اناي فقول لن بعدني كما بداني وليس اول الخلق
ناهون على من اعادته ، واما سمة اناي فقول له احد الله ولدا ، وانا الاحد الصمد لم الد
ولم اولد ولم يكن لى كفوا احد»

الموة الثالثة

فواه تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من وجود الارل ومو لايد ، لم
يسمعه وب لم يحط بحال له امد خلق السماء بلا عمد و صنع المهاد بلا اود ، سكر
من اطاعه وحق وعد و قيل من اراد ومن قصد العالم جميعا كل احد ، ركع اوسجد ،

قام اوفعد ، الحد او وحد ، عوب اللهمف و كهف الصعف و للعاصن سمد ، عون الاسر
 وظهر العصر و منجر گل ماوعد ، واحد لامن عدد ، فرد و بر ثلم سمعه والد و لم سمعه
 ولد ، وهو الموم «الصمد» «لم بلد و لم یولد» «ولم یکن له کموا احد»

نام خداوندی مگانه نکما ، در داب نکما و در صفات بی همما ، از عسها خدا
 و خداوندی را سرا ، عطمس ارار و کمربا ردا ، فردی و ثری حملی حلیلی به حون
 ما ، رحمانی رحیمی علمای علمی راننده احکام و فصا ، سناری عقاری حناری بهاری
 بر رگواری بی حد و بی حرا ، محمدی دنانی حمیدی مهرمانی بند نواری کار ساری
 مسحق هر ما احسان او و دم ، فرمان او عزیز ، بمان او لطیف ملک اونی روال
 وی ما ، ناک اربع ، دور اروهم بیرون ارفاس ، موصوف صفات معروف نأسماء
 بر حهر خوب نو فساندم ما حان و دل و دید هر سه کردم فدا
 در هر چه کمی ، ردل بنادیم رصا حکمی که کمی و گریعاس ، روا

«فل هو الله احد» ای محمد ! سگانگان از بوس ما می برسند ، بگو
 «الله احد» ، «الله» است آن مگانه نکما ، در داب و صفات نکما ، در عزت و قدرت
 نکما ، در الوهت و ربوب نکما ، در ارل و درازد نکما ، حدائی را سرا و جدا گاری
 دانا کر بسمت و مهران ، لطیف و رحیم و شک خدا ، عالم سر و حیوی ، دارند اوق
 اعلی آفریدگار عرس و بری ، قرب بهر آسما ، و مسح هر ما ، در دل دوسانسن
 نور عیانت بندا ، ارحمها نهان و صبح آسکارا

ای دور رحیم ، ما دلم مکحابی بندا بدلی ، رحیم نا بندای !
 «الله الصمد» آئیدی بصمداله فی الحوانح و یفرع اله فی النوائب صمد
 اوسب که بندگان را حاجت و نیاز بندوست امید عاصان و مفلسان بفضل اوسب درمان
 مایاها از کرم اوسب ، دروسان را سادی بحلال رحمال اوسب مبارک آنکس
 که مونس نام اوسب ، عزیر آنکس که بهر اس ناد اوسب ، ساد آن دل که در بند
 اوسب ، ناک آن زبان که در دکر اوسب حوس عس آنکه روز گارس در مهر و محبت
 اوسب یکی بهست نارد ، یکی بدوست ، و دوست بهر اوسب که همیش همه اوسب

چشمی دارم همه در از صورت دوست

با دند مرا حوس است تا دوست دروست

ار دند و دوست عری کردن نه نکوست

با اوست بهای دنده ، با دنده خود اوست

و يقال « اَلصَّمَد » اَلَّذِي يَهْدِي عَنْ اِحْاطَةِ عِلْمِ الْمُحَلِّقِينَ نَهْ اَوْ اِدْرَاكِهِ بِنَهْرِهِمْ

او اسراف معارفهم « صمد » اوست که عقلها منحصر آمد در حلال او ، حرد ها

سراسمه گسب در حمال او ، فهمها عاجز شد از ادراك سر او ، اندسه ها ربر وربر

گسب از امر او حکرها حوس شد در فھر او ، دلها نگذاح درساحت او

بیر طریق کف الاعجاز فی وجوده هَدً وَاَتْرُومَ وَالْاِطْلَالَ عِنْدَ سَهْوٍ حَصَفَه

محو وجودی که حدودش بنعم نارسود ، آن وجود محار گویند نه وجود حصف

ای مسکس آب عدم خود اولوح قدم بر حوان و راب نسبی خود در عالم هسی او

برن ، در مساهد ساهد قدم مدهوس سو و از هوس خود نهوس سو در رکوع و

سعود خود را هسی نه ، و در وجود حلال حصف حرفه وجود محاری بدر ونا

او نگوی

حون با خودم از عدم کم ام کم

چون با تو سوم همه جهانم

پیدر مرا و را مکان دار

هر حد که را مکان گرانم

گفته اند این سوره « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » هر آنی نفس آت بس است ، حون

گویند من « هو » ، او کسب ؟ - تو گوئی « اِحد » ، حون گویند « اِحد » کسب ؟ -

تو گوئی « صمد » ، حون گویند « صمد » کسب ؟ - تو گوئی اَلَّذِي « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ »

حون گویند « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ » کسب ؟ - تو گوئی اَلَّذِي « لَمْ يَكُنْ لَهْ كُفُوًا

اِحد » و يقال كَاسِفَ الْاَسْرَارِ بَعُولَه « هو » و كَاسِفَ الْاَرْوَاحِ بَعُولَه « اللَّهُ » و كَاسِفَ

الْمَلُوبِ بَعُولَه « اِحد » ، و كَاسِفَ نَفْسِ الْمَوْمِسِ بِمَا فِي السُّورِ و يقال كَاسِفَ الْوَالِهِي

بَعُولَه « هو » و الْمَوْحِدِ بَعُولَه « اللَّهُ » و الْعَارِفِ بَعُولَه « اِحد » و الْعِلْمَاءِ بَعُولَه

« الصَّمَد » و الْعِلْمَاءِ بَعُولَه « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ » و « لَمْ يَكُنْ لَهْ كُفُوًا اِحد »

ای محمد و الهان را مگوی «هو» اسان را زمر واسان کفایت ناسد،
 نام وصف مگوی که اسان اصحاب عرب اند، توانید دید و سدید که کسی نام و
 صف دوست برد و زهمه دل و دید و زبان اسان ناسد، اس حناست که گویند
 در عشق بوام کار بدانهای رسد کردید خود در نعم آمد رخ بوا
 ما عارفان مگوی «الله» اسان قدم بر ساطع برید دارید، در نام «الله»
 چنان مسعوسد اند که بروای نمی گذارند ما مو حداث مگوی که «احد»
 که حان اسان را مدد از نور بوحید است و روح رُوح اسان ساف بوحید است با
 عالمان مگوی که «الله الصمد» اسان رحب نبار بدرگا صمدت و الحلال
 افکند اند بی حیفه ای باز نکردید ما عافان مگوی

«ثم بلغ و ثم بولد» و «ثم نکل له کموأ احد» سما که عقل دارند، ناری در ناسد
 و بدانند که او را زن و فرزند نسب حوس و نبود نسب، میل و مانند نسب
 «لس کمله سیء و هو السمع الصبر» ای محمد من برا حسب خواندم و معنی
 محبت موافقت است و دوست را درهمه احوال نساب داسن ای محمد حوس دسمن
 نرا مید گوید، من حان دهم، حوس مرا ند گوید، بو حواب و حق محبت در معنی
 موافقت مکرار عقیده کافر برا ساعر گفت، من حواب دادم از بهر بو و نساب داس
 بو که «وما هو بقول ساعر» حوس مرا ناسرا گوید، بو حواب د که «هو الله
 احد» حارب برا کاهن گفت، من حواب دادم که «ما هو بقول کاهن» حوس
 معطل مرا بعتیل گوید، بو حواب د که

«الله الصمد» و «لید معیره» برا ساجر گفت که «ان هذا الاسحر نور»
 من حواب دادم به بهدند که «سائله سمر» بو بر حوس نرسا مرا زن و فرزند گوید
 حواب د «ثم بلغ و ثم بولد» بو لیب برا گفت نسا لك من حواب دادم که
 «سب ندا ابی لیب» بو نرا اگر معان مرا همن و همسر گویند حواب د که
 «ثم نکل له کموأ احد»

۱۱۳ = سورة = الملق = مدنية وقيا

السورة الاولى

قوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « قل ، نكو [اى محمد] « اعوذُ رب الملق (۱) ، فرباد محوهم خداوند
 همه آفرد

« من سر ما خلق (۲) » اريد هر چه ساخت
 « من سرعاص ادا وف (۳) » اريد سب که در آيد [و ما که بر آيد]
 « ومن سر الثماناب في العقد (۴) » وارد دمسدگان در گره ها
 « ومن سر حاسد ادا حسد (۵) » وارد آيد بد حسد بد سب بد حواء که بد
 حواهد ناسد نكرد

السورة الثانية

اس سور نسخ آسب سب دسه كلمه هصاد و حها حرف حمله ه مدنه
 فرو آمد و فومى گفته اند که نه مکه فرو آمد و در س سور اسح و مسوح نسب
 وفي الخبر عن عقبة بن عامر الجهني يقول سمعت النبي (ص) يقول « انك لن تفرا
 بسور احب الى الله ولا اقر عينه من « قل اعوذ رب الملق » فان اسطع ان
 لا بدعها في صلوه فافعل ، وعن ابي بن كعب عن النبي (ص) قال « من قرأ « المعوذتين »
 فكا ما قرأ الكلم التي ابر لها الله كلها قوله

« قل اعوذ رب الملق » سب نرول « المعوذتين » ماروا البخاري في
 صحيحه و ذكر المفسرون قالوا ان علاما من من اليهود كان يحتم رسول الله (ص)
 و كان يعجه حسن خدمه فد ساله اليهود ولم يرالوا ، حتى احد مساطه رأسه (ص)
 وعده اسنان من مسطه فاعطاها اليهود فسحرو فيها و كان الذي بولى ذلك ثمدني
 اعصم اليهودي بم دسها في سر نبي رربي ، يقال لها دروان ، فمرص (ص) و اسر

سعر رأسه وحمل يدوب ولا يندرى ما عرا وكان يرى انه مائى النساء ولا مأنهى فمسا
هو قائم ذات يوم انا ملكك فبعدا احدهما سمى رأسه والآ خر عبد رحله ، فقال الذى عمد
رحله للذى عمد رأسه ما بال الرجل؟ - قال طُت - قال وما طُب؟ - قال سحر - قال
ومن سحره؟ - قال لىدن اعصم اليهودى - قال فم طيه؟ - قال يمسط و ساطه - قال
وان هو؟ - قال فى حيف طلعه بحب راعوفه فى شر ذروان ، فائسب التسي (ص) وقال
« يا عائله اما علمت ان الله احمرنى بذائى ؟ » ثم بعث رسول الله (ص) عليا (ع)
والزبير وعقار بن ناسر فمرحوا ماء السر كانه نفاعه الحياء ثم رفعوا الصخر واحرقوا
الحف فانما فيه مساطه رأسه واسمان مسطه واذا بممال من سماع ممال رسول الله (ص)
مفرور بالان وانا وبر عليه احدى عسر ععد ا فقال ان السورين نر لما حسند احدى
عسر آبه لىل ملك الععد ، فحمل كلما فرآه انجلب عمد ووجد رسول الله (ص) حقه
حتى انجلب الععد الاحمر فام عليه الصلو والسلام كانما اسط من عمال وحمل
حمر ليل (ع) يقول بسم الله ارفك من كل سى يوديك من حاسد وعس والله سمعك
فصل ما رسول الله افلا نأخذ الحب فمصله؟ - فقال « اما انا فقد سفاى الله واكر ان ابر
على الناس سراً » قال عائله ما عص رسول الله (ص) عصا يسمع من احد لبعسه قط
ألا ان يكون سبها هو لله عز وجل فبعص الله ويسم الحف فسر الطلع ، والراعوفه
حجر فى اسفل الشر يعوم عليه المائح وهو الذى يجعل الماء فى الدلو فمحره الذى
على رأس الشر والمساطه ما سقط من السعر مع المسط فى هذا الحدب دلالة على
صحبه التخر وان له حقه خلاف قول من رعم انه لاصفه له ، لان النسي (ص) كان
يحد وحما لذلك الا يرى ان احد الملكس ، قال للآخر ما وجع الرجل وهذا من
اوصح دليل على حقه فان قل ما الحكمه فى نفود السحر وعليه فى النسي (ص)
ولما دالم مرد الله تعالى كيد الكاذب الى نجره باطال مكر وسحر؟ - فلما الحكمه فيه
والدلالة على صدق رسول الله (ص) وصحه معجراته وكذب من بسبه الى السحر والكهانه ،
لان سحر الساحر عمل فيه حنى السس عليه بعض الا مرواعرا نوع من الوجد ولم يعلم
النسي (ص) بذلك حتى دعا ربه فقد روى انه دعا ثم دعا ثم دعا ، فاحانه الله سبحانه و

نَسَّ له امر ولو كان ما يظهر من المعجزات الحارفة للمعاداب من باب السحر على ما رعم
اعدائو لم يسسه عليه ما عمل من السحرفه ولتوصل الى دفعه من عند وهذا بحمد الله
من افوى التراهم على نوبه وانما احمر السى (ص) عائشة من سن نسانه بما كسفا الله
بعالى له من امر السحر لان السى (ص) كان مأخوذا عن عائشة فى هذا السحر على ما
روى يحيى بن يعمر قال حسن رسول الله (ص) عن عائشة سه ، فسأ هو بانم انا ملكن ،
الحدث الى آخر قوله

« قل اعود ، اى - احمر وامنح واسحبر ومعاد الله من كذا ، اى - احمر ربه
منه والعرب يقول اطب اللحم عود ، اى - ما عاد بالمطم اى - لرويه « رب العلق » ،
« العلق » فى الاصل الحلق كله ، ما فى الدنيا سىء الا هو عن افعلاق يحصل الليل والنهار
والمطر والريح والسمات والدواب حتى الانفاس والاصوات والثمار والحواهر والماء ،
وقال قوم من المعسر ين « العلق » الصبح ، يقول العرب اس من فلق الصبح وقال
وهب بن منبه هو طلق على جهنم ، وقيل حب فى جهنم وقدم بعض اصحاب رسول -
الله (ص) التمام فرأى آثار نعم ملوكهم وما كانوا فيه من عصار الدنيا وسعها قال
« لا يحسنكم ما اوتوا من الدنيا فان وراءهم العلق » وقيل هو حب فى جهنم اذا فتح
بانه اسمعاب اهل النار من سد حر ، وقيل هو اسم سرداب اودعه لها سعات واسمها
الهمهم

« ومن سر عاسق اذا وف » قال ابن عباس هو الليل اذا اقبل بظلمه فى
المسرى ودخل فى كل سىء واظلم والعق الطلحه عسق الليل اذا اظلم وقيل
« العاسق » البارد فى الاصل ، والعاسق الرد ، وسمى العسا لانه يحرق سرده كما
يحرق الحمم بحر وهو الآخر من سكه ، اى - من سكل الحمم ، فحمل العسا من
سكل الحمم لانهما بحر فان معاً هذا بحر وهذا سرد وسمى الليل عاسقا لانه ابرد
من النهار وقيل « العاسق » العمر ونظر رسول الله (ص) الى العمر فقال « يا عائشة
اسمعى بالله من سر هذا فانه « العاسق اذا وف » ، فعلى هذا التفسير هو « عاسق »
لرود صوء صند صماء الشمس والوفوب الدحول وانه (ص) كسى عن الليل بالعم

فاسمعا من سر الليل لان الحى انما بمسر الليل ، وبعمال وبحيطف وبسطر فى ظلماء
اول الليل اذا ادلهم ، وكذلك نهى رسول الله (ص) عن السر فى اول الليل واهم سعطه
الاوائى واعلاق الابواب وانكا الاسعه وصم الصنان وقال 'لو يعلم الناس ما فى السر
اول الليل لما سار راكب ليل اندا' وهى المراد به الفم اذا خسف واسود

« اذا وقت ، اى - دخل فى الحسوف او احد فى العنوبه و قال انى رند
« ومن سر عاسق اذا وف ، يعنى الرنا اذا سقطت قال و كاتب الاسقام والطواعين
بكر عند وقوعها و يرفع عند طلوعها

« ومن سر المعانبات فى العقد » يعنى سواحر اللآلى بمعنى فى عقد الحنط
حسن بعدد والى نفع بعريق بخلاف الفعل وهى القى المفع اذا كان مع
الريح تدى « والعقد » ما بعد الساحر على ورا وحل اوسعر ، وهو ينف و يرفى
وقرأ يعقوب « البافيات » والمراد بهن سائر لىدن اعظم سحر النسي (ص) وفى
كفه ذلك افعال ، احدها انه انهم الاذى ويحصل المرض ولا يأسرله والباني انه
يؤثر كما يؤثر العين فى المعنوع والبالب انه بمعنوه الحى

وفى سحر النسي (ص) قولان قال بعضهم سحر لىدن اعظم كما ذكرنا و
عليه الجمهور وانكر بعضهم وقال ان الله تعالى انكر على من قال هذا فى صفة النسي (ص)
حب يقول « وقال الطالمون ان سعون الارحلا مسحورا » الآيات وهى اراد
بالبافيات فى العقد النساء اللآلى بلس قلوب الرجال بجهن قال ابو تمام

البالب الفسى عر بيه بالسحر ، والبافيات فى عقد

« ومن سر حاسد اذا حصد ، يعنى اليهود فاتهم كانوا يحسدون النسي (ص)

قال الحصن بن الفصل جمع الله السرور فى هذ السور وحميها الحسد لعلم انه
احسن الطابع وهى الحسد بمعنى رواى النعمه من صاحبها ، وهى « ومن سر حاسد
اذا حصد » يعنى من سرعته وبهسه ، والحاسد هو العنوى الذى يلعج منه ونهسه
وفى السور انه دفاع السرور من الله ، ومن صبح و كله على الله فهو الذى صبح بحمفه
بالله ، واذا صبح بحمفه سهود حران المقدير و يره عن حوله وقوه فالى ان يرول

البلاء اسراح من تعب ترداد العلق فی البدن و عن قرب بر فی اُلی حاله الرضا کفی مراده
املا و عند ذلك الملك الاعظم فهو مظاهر لا یصر عن الاسعاد و فعله لا یخلو عن التسليم
والرضا

الموة السالمة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» «الذى خلق الانسان من علق»
و ادى الصاح من العلق، و اسما السموات طيعا فوق طوق لا معلق لما فتح ولا فصح لما
اعلق، اودع ادراك النصر فی الحدی، و ركب الکلام فی اللسان و انطق رب الصاء و
السقم، «والليل وما وسى» و «الفراد اسق»

نام خدا و ادى که طوق نادر در رفات احسان است و اسراح مریدان و مرسلات
عرس حراس است، پس حکرها که در آس دوسی او کاسب، سا عربرا که بدل
می شود و پس در عداس است، سا مسمافا که در ناده طلب در آروزی فطره ای آفتاب،
حون بنداست که رسد، بداست که آچه دند سراس است

مرنگه عشق بو دل احسان است در فیه عشق بوهراران ناسب
«قل اعوذ برب العلق» «من سر ما خلق» را عامه بندگان آسمکه بنوسه
ار سر بدان و کند کاندان و حسد حاسدان و بدافند جهان اسعاد می کند و خداوند
جهانان، حکم طاهران سور ارسحا کف مصطفی (ص) «عودنا لله من جهد
البلاء و درك السما و سو العناء و سمانه الاعداء» و کان (ص) يقول «اللهم اى اعوذ بك
من المحر و الكسل و الحزن و الحزن و الهرم و عذاب الامر اللهم اىء دك من العسر
والمهل و الذله و اعوذ بك ان اطلم او اطلم و اعوذ بك من السقاء و العناق و سوء الاحلاق»
انست طریقه عامه مومنان طاهر سر تعب کار داس و هسکام بلاء دست در دعا و
نصر و در و ارحق حل حلاله عاقب حواسن اما را حوائر دان طریقه و اربان جمع
سلم و رصاست و اله الاسار بقوله «الا من ابى الله یسلم» و قال دع البدن
الی من خلقك سترح بدس کار با خداوند گدار بصری در آفرید آفریدگار

را مسلم‌دار، اررا اعراض بر حمر، برّص و فصول مکن، اردرگا او معرّص مناس^۱،
 او را و کمل و کفیل و کارسار خوددان، نا این فرمان را ممسّل ناشی که «فائّجده
 و کتلا» هر دل که در او مسلم و رضا جمع شد، بعد آن من فرس سلامت کسب، و آن
 سینه دسب^۲ از آفات سرسب مسلم‌شد، مسلم در حه دنج و حلیل اسب (ع) حلیل را
 خطاب آمد که «اسلم» جواب داد که «اسلم» سرار بدرسان مسلم دید، بعلم
 بدر لباس مسلم بوسند، قرآن محمد از مسلم بدر و سر حمر داد که «ولما اسلما»
 مسلم درین جهان مسمار دین اسب و در آن جهان معراج دارالسلام رضا آنسب که
 سندهای من مسند ناسی و بهر حه رود حرسند ناسی و منظر رضای خداوند ناسی، و
 مسلم آنسب که کار آفرید آفریدگار مارگنداری
 خود من بعضا در ده و خود سرکس ناس
 حرّ آن نبود که بوجواهی، حوس ناس!

۱۱۴ - سورة الناس - مديّة

المؤنة الاولى

قوله تعالى ' نسم الله الرحمن الرحيم ' سماه خداوند فرّاح بحسب اس مهربان

«قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱)» [بگو] ای محمد! فرّیاد خواهم بخدای مردمان

«مَلِكِ النَّاسِ (۲)» نادسا مردمان

«اِلٰهِ النَّاسِ (۳)» خداوند مردمان

«مَنْ سِرِّ النَّاسِ» از ند دیو وسواس نام «الْحَيَّاسِ (۴)» که بارانسدونار

من سودار دل داکران

«الَّذِي يُسَوِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» او که وسوس می افکند در دلهای مردان

«مَنْ اَمْنَةٍ وَالنَّاسِ (۶)» از بران و مردمان

المؤنة الثانية

ان سور همدادونه حرف است بسب کلمه، سن آه، جمله به مده و فرو

آمد و فومی گمید، مکه فرو آمد و در اس سور اسح و مسح بسب وفي الحس

عن عقبة بن عامر الجهمي ان رسول الله (ص) قال له ' ألا احثرك ما فصل ما يعود به

المعوذون؟ ' - قلت بلى! قال ' قل اعوذ برب العلق ' «وقل اعوذ برب الناس» وفي رواه

اخرى ' عن عقبة قال قال لي رسول الله (ص) ' الا اعلمك ما عقبة سورس هما افضل

القرآن؟ ' - قلت بلى! يا رسول الله فعلمني ' المعوذتين ' ثم قرأ بهما في صلوات العدا و

قال ' اقرأ بهما كلما فمت ونبت ' وعن عائشة قال كان رسول الله اذا اوى الى فراسه

كل ليلة جمع كمنه فمب فهما وقرأ ' قل هو الله احد ' و ' قل اعوذ برب العلق ' و ' قل

اعوذ برب الناس ' ثم مسح بهما ما استطاع من جسده فبدا بهما رأسه ووجهه وما

اقبل من حسد مصبح ذلك ثلاث مراتب وعن عائشة ايضا ان النبي (ص) كان اذا
اسمكى^١ نورا على نفسه بالمعوذات و ينفث فلما اسمد وجهه كتب افرأ عليه و امسح
عليه بند رجاء تركها وقال عقبة بن عامر بما استمر مع رسول الله (ص) بن الحنفية
والانرا اذ عسيما ربح وظلمه شديد ، فجعل رسول الله (ص) يعوذ ناعود رب العلق
و«اعوذ رب الناس» و يقول «يا عقبة يعوذ بهما فاما يعوذ بمعوذ بميلهما» وعن عبد الله
ابن حبيب قال حر حنا في امه مطر وظلمه شديد بطلب رسول الله (ص) فادر كما ، وقال
«قل» - قل ما اقول ؟ - قال «قل هو الله احد» والمعوذ بن حسن مصبح و حسن يسمى
ثلاث مراتب تكفي كل شيء» قوله

«قل اعوذ رب الناس» اي - اسبح و احسب و الله الذي هو «رب الناس»
اي - حالهم وموحدهم

«ملك الناس» هو الذي يسوسهم ويدبر امورهم حص الناس بالذكرا لان فيهم
ملوكا فاحس بعالي انه مالك الملوك

«اله الناس» يعنى معبودهم الذي سمحوا ان يعبدوا

«من سرّ الوسواس» ، هو مصدر كالزلال والعلقال ، يعنى من سر الوسوسة الى
يكون من الحمة والناس ، والوسوسة الحديث الحمى ، لقوله «فوسوس اليه الشيطان»
وصوب الحلى سقى وسواسا وسوسة ، والموسوس الذي يكسر الحديث في نفسه و
وسوسة الشيطان يصل الى القلب في حماه وقل هو الكلام الحمى الذي يصل معهومه
الى القلب من غير سماع وقل وسواس الناس من نفسه ، وهو وسوسة التي يحدث
بها نفسه وقل «الوسواس» هو اسم الشيطان الذي يمس ابن آدم طبعه ويحبل
اليه ويدبه وبقرة في منامه و«الجناس» صفة وحسوسة انه يدخل صدرا آدم
مصح حرطومه على قلبه بوسوس اليه مادام ناسا لله عروحل والآحر ، فاذا ذكر ابن
آدم الله حس الشيطان وكف حرطومه وباحر قال انراهم السمي اول ماسدو
«الوسواس» من قبل الوسوء وقال مقاتل ان الشيطان في صور حبر بر بحري

في حسد البعد محرى الدم في العروق سلطه الله على ذلك فذلك قوله
 «الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» «من الجنة والناس» المراد بالناس
 الاول الارار و بالناس الثاني الاسرار معنا «الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»
 الاحبار من الجن واسرار الناس، كأنه أمر ان يسعد من سرالجن والانس جميعا قال
 رسول الله (ص) لا يدر «يعود بالله من الساطن الانس والجن» فاست «الوسواس»
 من الانسان للانسان كالوسوسة من الساطن و وسوسة الانسان هو الاهواء والله اعلم
 بالمراد وكرر لفظ «الناس» في خمسة مواضع بحسب الامر وكرمه وقل كرر
 لانفعال كل آية من الاخرى لعدم حرف العطف وقل المراد بالاول الاطفال ومعنى
 الروية بدل عليه وبالثاني السنان ولفظ «الملك» المسمى عن الساسة بدل عليه
 وبالثالث السوح ولفظ «الله» المسمى عن العباد والطاعة بدل عليه وبالرابع الصالحون
 والسمطان مولع باعوانهم دون غيرهم وبالحامس المعسدين وعطفه على المعود منهم
 بدل عليه والله اعلم قال النبي (ص) «بعد كل حكمة يدعو مسجابه وسحر في الجنة»
 وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «لا حسدا الا على انس رجل انا القرآن فهو نعم
 ه آناه الليل وآنا النهار، ورجل آنا الله مالا فهو نعمق منه آاء الليل وآاء النهار

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عربي شهد الاقوا بآلائه و
 نطق الانس بمعانيه وبلاست العلوق عند حلال سلطاه وغرسائه وقبب الارواح
 ولبب الاسباح سوف الى لغائه فلاذر من الموحودات في ارضه وسمايه الا وهي
 شهد بحمال صفاته وحلال اسمائه كل عر ر عر فادانه، وكل دليل دل فافسانه
 الحلق عرصه بسحر بن ابعائه وافسانه واسعاده واسعائه فلاوصل ولاهجر ولاخير
 ولاسر ولاجلو ولامر ولاانمان ولاكفر ولاطي ولاسر الا نارادته ومستمه وفصانه،
 «ولله الاسماء الحسنى فادعو بها ودرروا الذين يلحدون في اسمائه»

ای را طلب چه عجب راهی که قدمهای دوسان در بواله سد؟ ای آس
محب حق! چه آسی که حایهای عربان را هبم سد؟ ای قله «بسم الله» چه
قله ای که هر که روی در آورد دمار ارحان و روانس بر آوردی آن کدام دلبس
که آس خانه حسرت بو نیست؟ آن کدام خاست که در محبت نار فهر و نیست؟
گفتم که حور ربم و بدست سو اسیر

نه وار میرا، میرن سو ای بندر میر

گفتم که ررحم من بو آزار مگر

در رحه بود همه نواریدن رن

عرب حای نابد که اورا بر اسرار «بسم الله» اسراف دهد، نك سطره^(۱) از
حصف این نام بر کمر طور بخلی کرد طبق طوق اروی مسکاف، و ارحم فرو
میربخت، ادر عالم در هر گسب، گفتم نادساها اگر سبک سا طاف این نام
داسی خود در بند و خود امانت قبول کردی آری کو ماصلاص رباف و طاف
بداس و دلای صمعیان اب رباف و قبول کرد ای خوانمرد! نه آن دلها مگویم
که کلمسای سرك و سهوب و د، دلای بازگراان حصر سلطان می گویم و باز گس
سلطان کسی بود که در همه اوقات و حالات اگر عرفه لطف و عطا بود ماحسمه سربلا،
باز گسب وی حر با حصر ربوب بود، همه اورا داد، همه او را خواند قصه نبار
خود بدو بر دارد، از هوا حس و وسوس اسعادت نوی کند، است که رب العالمین
می گوید

«قل اعدو لب الناس» ای - «اعدو لب الناس» «من سر» «الحجة والناس»

ای محمد! سد کالم را بگو ناحون اسر دبو و مردم فرناد خواهند، بمن خواهند،
و باز در گاه من گریزد که حردرگا من اسان را بنا نیست، و حسگی اسان را من هم
حرار فصل مانست هر حا که در عالم دروسی است حسمه حر می، درماد در دست
حصمی، ما مولای اویم هر حا که حرات عمری است مجلس روو گاری، ماحر نبار
او ام، هر حا که سو حمی است، محودی، لاف رند ای بی حری، ما سادی حان

(۱) سطره ناری ارم حر فرهنگ معنی

اوام هر جا که بزرگوارند اسرار حقیقی، سر فرو گذارند ای اربی کسی، مانرهاں اوئسم
 نعم ما حسب؟ فرس فصل ساداه کندن، در برت افلاس نعم برهرا کندن، در ماده
 سحودی حوی خود کندن بر لب حوی احسان ناع دوستی کسن! سه حامگا
 درین سور خود را حل حلاله نمیدگان اصاف کرد، و نام خود فرانام اسان
 موسب کف

«رب الناس» «مَلِكُ الناس» «أَلَهُ الناس» دارند و بروراند سما مم
 نادسا و کاردان و کارسار سما مم، خداوند رهمای دلگسای سما مم گا گوید حل
 حلاله سماند مدگان من گا گوید مم خداوند سما حه کراما اسب سدگان را
 رر کو ابرار آن که خود گوید بحلال عروس که سما آن من اند و من آن سما !!
 مد خون بدین مقام رسد و قدم رن ساط قرب نهاد، بوقی موافق وسعادت مساعد
 او گردد دست اعزاز او کونا سود و سواش حتمی از سعاع سمع سوو او بگر برد،
 سلطان محب دسر ای خاص او برول کند آثار و ابوار لطف الله بر حال او ظاهر سود
 اهر که در بگرد، داند که واحمه فصل اوسب و اهر وحه لطف او

[دیل]

فصل

روی ابوهریره قال قال رسول الله (ص) «اعربوا القرآن والمسوا عرابه فان الله يحب ان يعرب» وقال الله عزوجل «ومن بوبى الحكمة فعادى منى حسرا كثيرا»

یعنی تفسیر القرآن و قال مجاهد احب الحلو الى الله اعلمهم بما نزل و قال انس عباس مفسر القرآن علی ارعه اوجه تفسیر بعلمه العلماء و تفسیر بعرفه العرب ، و تفسیر لا بعد احد بجهالة ، یعنی من الحلال والحرام ، و تفسیر لا تعلم باوبله الا الله ، من ادعی علمه فهو کذاب مفسر دیگرست و حاکی تفسیر دیگر ، نه هر که حکایت کند از گفته مفسران او را رسد که خود تفسیر کند خلافت میان علما که هر عالمی را رسد که قرآن را تفسیر کند بدان حوس فانه ؟ قومی گفتند هیچ کس را نرسد و اگر چه فائق و فاضل و د و احکام و ادله سیاسی ، و احیاء و آ نازداند ، بلکه از تفسیر آن نابد گفت که از رسول خدا (ص) حکایت کردند ، نا از صحابه که در نزول قرآن حاضر بودند ، نا از تابعین که از صحابه شنیدند و گرفتند و حجت این قوم آنست که مصطفی (ص) گفت «من فسر القرآن براه فاصاب فعدا حطا» و قومی گفتند هر که ادبی دارد و سبع و فصلی تمام او را رسد که قرآن تفسیر کند و حجت اسان آنست که رب العز گفت^۱ « کتاب انزلنا لک مزارک^۲ لئلا یروا آ ناه و لئلا یروا اولوالالباب» اما محققان گفتند این هر دو مذهب سر بعلو و نقصان باز می یهد هر که بر معمول مجرد اقبصار کند فعد بک کسرا مما یحتاج الیه و هر که حاضر دارد هر کسی را که در علم تفسیر حوص کند فعد عرّصه للمخلط ولم یفسر حصعه قوله «لئلا یروا آ ناه و لئلا یروا اولوالالباب» من کسی را رسد که در تفسیر حوص کند که او را د علم حاصل بود علم لغ و علم اسماء و علم نحو و علم قرآ ن و علم سر و علم حدیث و علم اصول فقه و علم احکام و علم معامله و علم موهب حوص این د علم حاصل شد ، از آن بیرون شد که «فسر القرآن برا ه» من او را رسد که قرآن را تفسیر کند اگر کسی

سوال کند و گوید چه حکمت است که قرآن بعضی محکم آمد و بعضی مسانه؟ اگر همه محکم بودی مون بطر کفایت و دی و خطا و رنگ در نظر و اندیشه نمیدادی؟ جواب آنست که این بآن مایند که کسی گوید حرارت آله نعم این جهان که بما داده بی مون و بی مسفت دادی یا نعم و بی هی و بودی و عطاء و بی بی ریح بودی - گویند این از حکمت حالی نسبت حق تعالی که آدمی را آفرید او را بفکر و بمسر^(۱) مخصوص کرد که هیچ آفرید دیگر را این دو حاصل نسبت و آدمی را باین دو حاصل مسرف و مکرم گردانید، گفت «و فصلنا هم علی کسر من حلقها فصلا» و باین سر رف و بکرم ما سینه حلاوت رمن کرد^۲ چنانکه حق تعالی گفت «و سنجحکم فی الارض» و هم محسن آدمی را صفائی داد که خود حل حلاله بدان موصوف و مسمی^۳ حون علم و حکمت و حلم پس حون او را این دو حاصل فکر و روت مخصوص کرد، هر چه بوی داد از درجه کمال فاصر داد، تا بفکر و روت خود آن را تمام گرداند و فایده آن فکر و روت بدید آید و مسح بواب گردد و این علی الخصوص در حق آدمی است و حق حل حلاله از آن مسر و معدن و مال این ما کولات و مسر و با سب که اصول اعدیه از بهر ما مافرید و آنکه فصل خود ما را بمسر و هدا م داد تا از آن اصول و مفردات مرگبات ساریم، چنانکه خواهیم و بدان حاجت بود، والله اعلم

فصل

فی شان عدد سور القرآن و حروفه و کلماته و بیان مافیه من الحلاف و الاحلاف

عبداللہ مسعود کہے حملہ سرربہای قرآن صدو دوارد اسے اربہر آنکہ
«فل اعود» دوگانہ از حملہ سور تسمرد و در مصحف حوس نموس کہما کلام
رب العالمین اسے، قدیم نامخلووی از آسمان منزل، همچنانکہ کہے حل حلالہ «قسمت
الصلو سنی و سن عمدی نصف» وقال تعالى اعدت لعبادی الصالحین مالا عن راب،
وقال تعالى «انا اعسی السركا عن السرك» و سبب آنکہ رسول خدا (ص) مان دوسور
رفہ^(۱) شمار کردی بروی مسندہ سد کہ از قرآن اسے نانہ از قرآن و آنکہ در مصحف
نموس

مجاہد کہے سوربہای قرآن صدو سائر اسے، ربرا کہ وی در سور
موس از قرآن سمرد بکی «اللہم نا تسعینک» الی قولہ «من یحزک» دیگر «اللہم
اذا ک حذ» الی قولہ «ملح»^(۲) رند باب کہے سوربہای قرآن صدو چہار اند و قول
درسب اسب و چہور صحابہ برین مذهب اند و در مصحف امام کہے علما اسلام
بر آن معنی اند، همچس اسے از ن صدو چہار سور ہسناد و چہار مکتاب دوسی سور
مذنبان، و در بعضی از آن احلاف علما اسے و در بعضی سرح آن بحای حوس کہما م
و کہما اند اول سور کہ نہ مکہ فرو آمد «افرا باسم ربک» اسے و آخر سور کہ ہمکہ

(۱) رفہ ہم اول رسکون بانی افسون و تعویذ عبات اللہات برحمہ و سرح فاون
(۲) ظاہرا ای بن کہے در مصحف خود او دن برصد و چہار سور دوسو دیگر اضافہ داسہ
اسے کہ سور الحمد و سور التحلح موسوم اسے و سناری از رواب و معبران بر آن را رام
کرد اند رجوع سود نہ الاثمان سوطی ح فصل وردہم و مقدمہ کتاب المصاحف ابوکر السحسانی
طبع از تور جری لندن ۱۹۳۷ م ص ۱۸
اسے برای تمس فاند آن دورا دبالا نعل مکسم

سورة التحلح

«اللہم انا تسعینک و تسعمرک و سنی علیک ولا کفرک و تحلح و سرح من یحزک

سورة الحمد

«اللہم انا الحمد و لك فضل و سجد و لك تسعی نعمد برح رحمتک و بحس عذابک
ان عذابک بالکفار ملح»

فرو آمد سور «العنکبوت» و اول سور که نه مدینه فرو آمد «وَبَلِّغْ لِلْمُطْمَعِينَ»
اسب و آخر سور که نه مدینه فرو آمد «رَأَى» و اول سور که رسول خدا (ص)
در انحصار قریش آشکار کرد سور «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»

و قال حميد الاعرج حسب القرآن بالحروف فوجدت المصنف عند قوله في
سور «الكهف» قال «انك لن تستطيع معي صبرا» اُلدى بعد «وكيف صبرا» و
قال غيره من المصنفين وجدت المصنف عند قوله «وليس لطف» فاللّام في المصنف الاول
والطاء والقاف في المصنف الثاني و قال جماعة من الفراء المصنف عند قوله «لقد حسب
سما نكرا»

اما عدد آيات قرآن بر عدد کوفسان، وهو العدد المنسوب الى علي بن ابي طالب
(ع) سن هزار و دویست و سی و سن آت و بر عدد نصریان سن هزار و دویست
و چهار آت، و بر قول جمهور اهل علم سن هزار و سیصد و سب و سن آت
و در کلمات قرآن علماء مختلف اند؛ واحسان قول عطاء بن نسار اسب همداد و هب
هزار و چهارصد و سی و نه کلمه و در حروف احتملا سب ابن عباس کف سیصد
هزار و سب و سه هزار و سیصد و همداد و ک^(۱) حرف مجاهد کف سیصد هزار و
سب و ک هزار و صد و سب حرف عبد الله مسعود کف سیصد هزار و سب و دو
هزار و سیصد و همداد حرف قال و لمالی القرآن ککل حرف عسر حسبان
جماعی اهل تفسر حروف قرآن از الف تا نا بر سمر د اند که سب

عدد الف، چهل و هب هزار و سیصد و همداد و دو اسب

عدد نا نارد هزار و چهار صد و سب و هب اسب

عدد تا د هزار و صد و د و نه اسب

عدد نا هزار و دویست و همداد و سب اسب

عدد حیم سه هزار و دویست و همداد و سه اسب

عدد حاسه هزار و نه صد و د و سه اسب

(۱) سائر اعداد در تیر کهن حین بود

عدد جا دو هزار و چهار صد و سائر است
 عدد دال پنج هزار و سیصد و چهل و دو است
 عدد ذال چهار هزار و سیصد و نود و هفت است
 عدد را نازد هزار و هشتاد و نود و سه است
 عدد رای هزار و ناصد و بود است
 عدد معنی پنج هزار و سیصد و بود و يك است
 عدد سین دو هزار و دویست و پنجا و سه است
 عدد صاد دو هزار و ستر است
 عدد صاد هزار و سیصد و هفت است
 عدد ظا هزار و دویست و هفتاد و چهار است
 عدد طا هشتاد و چهل و دو است
 عدد عین نه هزار و دویست و سیست است
 عدد عین دو هزار و دویست و هشت است
 عدد فا هشت هزار و چهار صد و نود و سه است
 عدد فاف سین هزار و سیصد و ستر است
 عدد کاف نه هزار و ناصد است
 عدد لام سین هزار و چهار صد و سی و دو است
 عدد ممیم سیصد و سن هزار و صد و سی و پنج است
 عدد نون سیصد و سن هزار و ناصد و سیست است
 عدد و او سیصد و پنج هزار و ناصد و سی و سن است
 عدد ها هفت هزار و هفتاد است
 عدد لام الف چهار هزار و هشتاد و سیست است
 عدد نا سیصد و پنج هزار و هشتاد و بود است
 در هر حرفی از ادبی، در هر کلمه ای از ادبی، در هر آیه ای از ادبی، در هر سوره ای

سعادی، درهر حرفی نداسی، درهر کلمی هداسی، درهر آبی رعاسی، درهر سوری
 سراسی، درهر المی آلائی، درهر نائی بهائی، درهر بانی بجمعی، درهر نائی بوابی، در
 هر حسی حرائی، درهر حائی حصای، درهر حانی حمالی، درهر دالی دوائی، درهر دالی
 دوقی، درهر رائی راحی، درهر رائی ربادی، درهر سسی سمائی، درهر سسی سعاعی، در
 هر صادی صغای، درهر صادی صنائی، درهر طائی طهاری، درهر طائی طرافی، درهر عسی
 عباسی، درهر عسی عسی، درهر فانی فاندی، درهر فافی فرسی، درهر کافی کرامی،
 درهر لامی لوائی، درهر ممی منائی، درهر موبی نوری، درهر واری ولانی، درهر هانی
 هوئی، درهر لام المی ولطی، درهر بانی بمی که داند لطائف قرآن؟ که در باند
 عباد قرآن؟! اگر مردی بصفاء اعماد و معنی در سب قرآن رکوع خواند، از مع بر آندا
مصطفی (ص) کف والدی نفسی بد لوان رحلا موصا فراه علی حبل لرال
 قرآن امور را حساب نمود قرآن دان را حجاب نمود قرآن خوان را عذاب نمود
 هر که دست در قرآن رد، دست در عرو و بی رد، و هر که دست در عرو و بی رد،
 کار وی بعلی است، بمانا گا وی بسان عرب مولی است و از حصر عرب او را نام
 سعادت نداس!

مصطفی (ص) کف «ان لله عرو حلال من المان» - قالوا یا رسول الله من
 اهل الله؟ - قال «اهل القرآن هم اهل الله عرو حلال» کسان الله و حاصگان او
 خوانندگان قرآن اند، دانایان به قرآن اند، معتمدان در قرآن اند چون خواهی
 که بالله بقر کبی، هم بکلام او کن، که کلام او هم اروس منه ندا والا بعد،
 قرآن اصل ایمان است، و اساس معرفت قرآن برهان نبوت است و معنی رسالت
 قرآن مسطور هدایت است، و قانون حکمت قرآن نامه بد کرب است، و صحیفه
 رحمت قرآن شاهد حق است و مانه حقیقت قرآن مان حلال الوهت است، و نشان
 جمال ربوبیت هر کرا قرآن انیس است، الله او را حلیس است هر کرا قرآن رفیق
 است، و ریس بوفیق است هر کرا قرآن امام است، معرفت دارالسلام است قال
 المی (ص) «انکم لن ترجعوا الی الله سیء احباله من سیء حرج» یعنی القرآن

و قال (ص) «حرکم من تعلّم القرآن وعلمه» وعن ابی سرح الحرّاعی قال
 حرج علیما رسول الله فقال «اسروا اسروا الس یهدون ان لا آله الا الله وانی
 رسول الله؟» قالوا بلی قال «فان هذا القرآن سب طرفه سدا للثبوت طوفه باندیکم،
 فممسکوا به فانکم لن یهلكوا ولن یصلوا بعد ایداء» وعن ابی هريرة قال قال
 رسول الله (ص) «ایحب احدکم اذا رجع الی اهلہ ان یحدقه بلاث حلقات عظام سمان؟» -
 قلنا نعم - قال «فلان آثاب یقرأ بہنّ احدکم فی صلوة حرّثہ من ثلاث حلقات
 عظام سمان»! عن علی (ع) عن النسی (ص) قال «من قرأ القرآن فاسطهر فاحلّ
 حالّہ و حرم حرامہ ادخلہ الله الجنة وسعہ فی عسر من اهل سمہ کلّهم فتوحب
 له النار» وقال (ص) «لو کان القرآن فی اہاب مامسہ النار» وقال «اسروا القرآن فانه
 مانی بوم الصاعہ سمعا لاصحاحہ» وقال (ص) «یرل القرآن علی حمسہ اوجہ حلال و
 حرام و محکم و مسامہ و امال فاحلّوا الحلال و حرموا الحرام واعملوا بالمحکم
 و آمنوا بالمسامہ و اعسروا بالامال»

۱- درسجہ دج الحرام بود و ان یصل ارسجہ «الف» سافط اس فاسا سحای الحرام الحلال

فصل

بدانکه اصحاب رسول (ص) اسان که در مفسر قرآن سخن گفته اند، معروف چهار کس اند علی بن ابي طالب (ع) و ابن عباس و ابی بن کعب و علی (ع) در علم مفسر از همه فائق و فاضلتر و دس ابن عباس قال ابن عباس علی (ع) عُلِّمَ علما علمه رسول الله (ص) و رسول الله (ص) علمه الله و حل، فعلم المی (ص) من علم الله و علم علی (ع) من علم المی (ص) و علمی من علم علی (ع) و ما علمی و علم اصحاب محمد (ص) فی علم علی (ع) الا کقطر فی بحر^۱

ابن عباس کعب سنی از سها علی (ع) مبرا کعب «حوون بمار حسن کرداد اسی نزدیک من حاضر سو نا را فا د ای دهم، کعبا و کاتب لیلۃ معمر سنی سحر روس بود، از نور ماهیات علی (ع) کعب «نا بن عباس ما مفسر الالف من الحمد»؛ مفسر الف «الحمد» حسب؟ - کمیم بونه دانی ای علی اس در سخن آمد بونک سابع از ساعا سب در مفسر الف «الحمد» سخن کعب آنکه کعب «فما مفسر اللام من الحمد»؟ حوا ب همان دادم و بک سابع دیگر در مفسر حرف لام سخن کعب بس در حا هممحصان و در مم هممحصان، و در دال هممحصان حوون از مفسر ابن حروف فارغ گسب برن عمود الفجر صبح صادق از مسروق سر می رد از سجا کعب علی (ع) «لوسب لا و قری سبعین مبرا من مفسر سور الفاحجه» ابن عباس کعب علم خود در حسب علم علی (ع) حبان دینم کالعدن الصعر فی النحر و ابن عباس در علم مفسر حبان بود که علی (ع) کعب «کانه بنظر الی العتب من وراء سر رفیق من خوده رأاه و کبر اصامه»

عمر خطاب کعب من کان سائلا عن سیء من القرآن فلیسال عبد الله بن عباس فانبحر القرآن و عمر خطاب هر که که حبری بروی مسکله سدی ابن عباس را کمی عن ناعوا س ای - اسر برأ ک سعید بن جبیر کعب ساعی نزدیک ابن عباس سسته بودم جماعی اهل مفسر

فہرست سور و آیات

ترجمہ و تفسیر و تاویل

مجلد دہم

سُرار

الجزء الثامن والعشرون

٥٨- سورة المحادلة (مدنية ٢٢ آية)

صفحة	الف	مد
١٣-١٢	روحها وتسكى الى الله	
١٤-١٣	ناويل فماتكون من تحوى بله الالهو رابعهم	
١٤	سجن دوالنون مصرى	
	١- التوبة الاولى	
	ترجمه آيات ١ نا ١ ارسور محادله	٣-١
	التوبة الثانية	
	محل نرول و تعداد آيات و كلمات	
	حروف وبعض آيات منسوخة وفصل منسوخ	
	٢- التوبة الاولى	
	ترجمه آيات ١١ تا ٢٢ ارسور محادله	
١٧-١٤		
	التوبة الثانية	
	تفسير آية (١١) «نا بها الذين آمنوا اذ اقبل	
٢-١٧	لكم يمسحوا في المحاليس	
	تفسير آية (١٢) «نا بها الذين آمنوا اذ	
٢١-٢	ناحم الرسول	
	تفسير آية (١٣) «نا اعظم ان بعدموا	
٢٢	بدي تحويكم صدقات	
	تفسير آية (١٤) «نا لم يراى الذين بولوا	
٢٣-٢٢	فوما عساه الله عليهم	
	تفسير آية (١٥) «نا عدا الله لهم عدانا سدندا	
٢٣		
	تفسير آية (١٦) «نا بعد والامانيهم حبه فصدوا	
٢٣	عن سئل الله	
	تفسير آية (١٧) «نا لم يمسهم اموالهم ولا	
٢٣	اولادهم	
	تفسير آية (١٨) «نا يوم نجمعهم الله جميعا نخلطون	
٢٤-٢٣	له	
	تفسير آية (١٩) «نا بعد عليهم السطان	
٢٤	فانهم ذكر الله	
	تفسير آية (٢٠) «نا الذين يحادون الله و	
٢٤	رسوله اولئك في الاذل	
	تفسير آية (٢١) «نا كتب الله لعلس انا ورسلى	
	٣- التوبة الثالثة	
	سرح وناويل آيات منسوخة	
	ناويل فدمسح الله قول الى محادلك في	

٢٧-٢٦ « تصحوا في المحالين فاصحوا »

٢٤

ابا لله عوى عرب

ناويل « دنا ابها الدس آمنوا ادا ناحسم

تفسر آية (٣٣) دلاحد فوما يومنون

الرسول فعدموا بن بندي تحويكم

٢٦-٢٤ «

الله واليوم الآخر بواآدون

٢٨-٢٧

صفحة

ناويل « دنا ابها الدس آمنوا ادا ناعل لكم

٥٩- سورة الحشر (مدسة ٢٣ آه)

ناويل « هو الذي اخرج الدس كفروا من

اهل الكتاب من ديارهم » ٤١-٤٢

ناويل « اولك هم الصادقون » ٤٢

٣- التوبة الاولى

ترجمه آيات ٨ تا ٢٤ ار سور حشر ٢- ٤٦

التوبة الثانية

تفسر آية (٨) « دلعرا المهاجرين الدس

اخرجوا ن ديارهم » ٤٦

تفسر آية (٩) « والدس مو الدار والامان

من صلهم » ٤٦- ٤٩

تفسر آية (٩) « والدس حآوا من بعدهم

بعولون رسا اعزلنا » ٤٩- ٥٠

تفسر آية (١١) « االم برالى الدس فاصوا

بعولون لخواهم » ٥٠

تفسر آية (١٣) « لن اخرجوا لاجر حون

معهم وائن فوطوا لاصروهم » ٥١- ٥٢

تفسر آية (١٣) « لانهم اسد رهه فسى

صدورهم من الله » ٥١

تفسر آية (١٣) « لانما لولكم جميعا الافى

فرى محصه » ٥١

تفسر آية (١٥) « كمل الدس من صلهم

فرسا » ٥١- ٥٢

تفسر آية (١٦) « دكميل السطان اذفال

للانسان اكفر » ٥٢- ٥٤

داسان برصصا عاند ٥٢- ٥٤

١- التوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٧ ار سور

٢٩-٣١

التوبة الثانية

معل برول وبعداد آيات وكلمات وحروف و

٣١ فصل سور حشر وسان برول آن

تفسر آية (١) « فسبح لله ما فى السموات و

٣١ ما فى الارس وهو العزيز الحكيم »

تفسر آية (٢) « هو الذي اخرج الدس كفروا

٣٥-٣١ من اهل الكتاب »

تفسر آية (٣) « دولوا ان كتب الله عليهم

٣٥ الحلا

تفسر آية (٣) « ذلك فانهم سآفوا الله و

٣٥ رسوله »

تفسر آية (٥) « فاطعهم من لسنا وتر كتبوا

٣٦ فانبه »

تفسر آية (٦) « دوما افا الله على رسوله

٣٧-٣٦ معهم »

تفسر آية (٧) « دوما افا الله على رسوله

٣٧-٣٩ من اهل العرى »

التوبة الثالثة

ناويل « آت تسبب

٤ ناويل « فسبح لله ما فى السموات وما فى

٤١-٤ الارس »

٤ سحن سلى

تفسير آية (١٧) «فكان عاقبتهم اهما في النار	تفسير آية (٢٣) «هوالله الحالى البارىء
خالد بن مها «	المصور له الاسماء الحصى « ٥٨-٥٧
تفسير آية (١٨) «ما اياها الدن آمنوا	النويه الثالثة
انمواله «	تاويل «للعرا المهاجرين الدن
تفسير آية (١٩) «لا تكتونوا كالدن تسوا الله	اخر حوا « ٥٨-٦
فانهم انهم «	سبحاني درفر « ٥٨-٦
تفسير آية (٢) «لا مسوى اصحاب النار و	تاويل «والدن بنو الدار والامان من
اصحاب الحبه «	فلهم « ٦
تفسير آية (٢١) «لوانر لنا هذا القرآن على	سبح سح سظام « ٦
حبل لرامه حاسما «	تاويل «والدن حاروا من معدهم يعولون
تفسير آية (٢٢) «هوالله الذى لا اله الا هو	ربما اعرفنا ولا حواسا « ٦١
عالم الحب «	تاويل «ما اياها الدن آموا انمواله ولسطر
تفسير آية (٢٣) «هوالله الذى لا اله الا هو	نفس « ٦١-٦٢
الملك القدوس «	تاويل «لوانر لنا هذا القرآن على حبل « ٦٢

٦ - سورة الممتحنة (مدية ١٣ آية)

٧١-٧ حسه لمن كان «

تفسير آية (٧) «عسى ان يجعل سكم ونس

الدن عادم منهم « ٧١

تفسير آية (٨) «لا يهكم الله عن الدن لم

يعانلوكم فى الدن « ٧١

سب نرول ابن آتب « ٧٢-٧١

تفسير آية (٩) «اما يهكم الله عن الدن

فانلوكم فى الدن و احر حوكم ن

دناركم « ٧٢

تفسير آية (١) «ما اياها الدن آمنوا ادا

حآ كم الموام مهاجرات « ٧٥-٧٢

تفسير آية (١١) «وان فاتكم سى من

ارواحكم الى الكفار « ٧٥

تفسير آية (١٢) «ما اياها السى ادا حال

المومنان بنا نعلك على ان لا سركى

بانه سنا « ٧٥-٧٧

النويه الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٣ از سور ممتحنة

٦٣ - ٦٦

النويه الثانية

معداد آيات و كلمات و حروف و حل نرول

وآيات مسووح و فصل سور ٦٦-٦٧

تفسير آية (١) «ما اياها الدن آمنوا لا تحدنوا

عدوى « ٦٦-٦٩

تفسير آية (٢) «ان يفعوكم بكونوا لكم

اعداء « ٦٩

تفسير آية (٣) «لن نفعكم ابراحكم ولا

اولادكم يوم القامه « ٦٩

تفسير آية (٤) «قد كات لكم اسو حسه

فى انهم « ٦٩-٧

تفسير آية (٥) «ربما لا تحلفوا لله للدن

كفروا واعرفنا « ٧

تفسير آية (٦) «لعد كان لكم فهم اسو

صفحه	صفحه
٧٨ - ٧٩	تفسير آية (١٣) « يا ايها الذين آمنوا لا سؤلوا
	فوما عصب الله عليهم » ٧٨ - ٧٧
٧٩	البقرة الثالثة
٨ - ٧٩	ناويل واحصت آيات

٦١ - سورة الصف (مدنية ١١٣ آية)

٨٨	تفسير آية (١١) « قومون لله ورسوله و محاهدون في سبيل الله فاموالكم و انفسكم »	٨١ تا ١٤٤ آيات ٨٣	البقرة الاولى
٨٩ - ٨٨	تفسير آية (١٢) « فبعض لكم دينكم و ندخلكم جنات تجري من تحتها الانهار »	٨٣	برحمه آيات ١ تا ١٤٤ آيات ٨١
٨٩	تفسير آية (١٣) « و احرى بصونها نص من الله »	٨٤ - ٨٣	البقرة الثانية
٩ - ٨٩	تفسير آية (١٤) « يا ايها الذين آمنوا كونوا اصابرا لله »	٨٤	نامهای این سور و شمار آيات و كلمات و حروف و محل ثبوت و فصل سور
٩	البقرة الثالثة	٨٤	تفسير آية (١) « سبح لله ما في السموات وما في الارض وهو العزيز الحكيم »
٩١ - ٩	ناويل آيت سميت باسمي اربابا نوعي ناويل « سبح لله ما في السموات و ما في الارض »	٨٤	تفسير آية (٢) « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون مالا تعملون »
٩١	ناويل « لم تقولون مالا تعملون »	٨٤	تفسير و سان ثبوت آية (٣) « كرمنا عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »
٩١	ناويل « كرمنا عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٥	تفسير آية (٤) « ان الله يحب الذين يعملون في سبيله صفا »
٩٢ - ٩١	ناويل « فمما عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٥ - ٨٦	تفسير آية (٥) « و اذ قال ربي لقومي فاقوم لم تودوني »
٩٢	ناويل « فمما عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٦	تفسير آية (٦) « و اذ قال عيسى من مريم يا بنی اسرائيل »
٩٢	ناويل « فمما عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٦ - ٨٧	تفسير آية (٧) « ومن اعظم ممن اقرى على الله الكذب وهو يدعي الى الاسلام »
٩٢	ناويل « فمما عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٧	تفسير آية (٨) « فبينوا لطفوا نورا لله فاوضحهم »
٩٢ - ٩١	ناويل « فمما عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٧ - ٨٨	تفسير آية (٩) « و هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودن الحق »
٩٢	ناويل « فمما عبد الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٨	تفسير آية (١٠) « يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على سبيل مستقيم من عباد الم »

صفحه		
١١٤	كفروا قطع على قلوبهم ء	١١٨-١١٦ منها الادل ء
	تفسير آيه (٣) وانذارا بهم تمحيص	تفسير آيه (٩) ما ايا الذين آمنوا
١١٤	احصاهم ء	لا تلهيكم اموالكم ولا اولادكم ء ١١٨-١١٩
	تفسير آيه (٥) دواداعل لهم	تفسير آيه (١) وانفعلوا بما رزقناكم
	عالموا يسمعون لكم رسول الله لولا	من قبل ان ياتي احدكم الموت ء ١١٩
١١٥	روهم ء	تفسير آيه (١١) ولي بوحر الله نساء انا
١١٦	تفسير آيه (٦) فسوا عليهم اسمعرت لهم	حا اخلها والله حشر ما تعملون ء ١١٩
١١٦	ام لم يسمع لهم ء	البقرة الثالثة
	تفسير آيه (٧) هم الذين يقولون	ما ويل آتت سميت واحصا نام الله در حمله
١١٦	لا تصفوا على من عند رسول الله ء	قرآن كريم
	تفسير آيه (٨) يقولون لئن	ما ويل فانا حذر المصافون فالوا شهد
	رحمنا الى المدينه لنحرقن الاخر	انزل رسول الله ء ١٢-١٢٣

٦٤ - سورة التاعس (مكة ٩٨ آية)

الوقه الاولى		
١٢٥-١٢٣	مرجه آيات ١ تا ١٨	تفسير آيه (٧) درع الذين كفروا ان
	البقرة الثالثة	لن سمعوا ء ١٢٨
	محل نزل و تعداد آيات و كلمات و حروف	تفسير آيه (٨) فآمنوا الله ورسوله والبور
١٢٦	ويعن ناسخ و فصل سور	الذي ابرأنا ء ١٢٨
	تفسير آيه (١) مصيحه ما في السموات و	تفسير آيه (٩) يوم نجمعكم ليوم الجمع
١٢٦	ما في الارض له الملك ء	ذلك يوم العاين ء ١٢٨-١٢٩
	تفسير آيه (٣) هو الذي خلقكم فمبكم	تفسير آيه (١٠) والذين كفروا وكنسوا
١٢٦ ١٢٧	كاف و مبكم مومن ء	ما ناسا اولئك اصحاب النار ء ١٢٩
	تفسير آيه (٣) خلق السموات والارض	تفسير آيه (١١) ما اصحاب من مصفه الا
	بالحق وصوركم فاحسن صوركم ء ١٢٧	ماد الله ء ١٢٩
	تفسير آيه (٣) تعلم ما في السموات والارض	تفسير آيه (١٢) واطعوا الله واطعوا
	ويعلم ما تسرون و ما يعملون ء ١٢٧-١٢٨	الرسول ء ١٢٩-١٣٠
	تفسير آيه (٥) االم ناكم نبو الذين	تفسير آيه (١٣) الله لا اله الا هو وعلى الله
١٢٨	كفروا من قبل ء	فلنموكل المؤمنين
	تفسير آيه (٦) ذلك ما نه كاتب باسمهم	تفسير آيه (١٤) ما ايا الذين آمنوا ان
١٢٨	رسلهم بالناس ء	من ادوا احكم واولادكم ء ١٣٠-١٣١
		تفسير آيه (٥) انما اموالكم واولادكم
		فيه والله عند اخر عظم ء ١٣١-١٣٢

٦٦ - سورة اليحريم (مدسه ١٢ آه)

صفحه

صفحه

التوبة الاولى

- ١٦ - ١٥٩ « والحجار »
تفسير آه (٧) « نا اها الدن كعروا لاتعندروا
١٦ « الصوم »
تفسير آه (٨) « نا اها الدن آموا بوبوا
١٦١-١٦ « الى الله بونه تصوحا »
تفسير آه (٩) « نا اها النى حاهدا لكمار
١٦٢ « والصافس واعط عليهم »
تفسير آه (١٠) « صرت الله ملا للدن
١٦٢ ١٦١ « كعروا امرا نوح وامرا لوط »
تفسير آه (١١) « وصرت الله ملا للدن آموا
١٦٢ « امرا فرعون »
تفسير آه (١٢) « ريماس عمران الى احصب
١٦٣-١٦٢ « فرحها فصصافه من روحا »
التوبة الثانية
١٦٣ « ناول آب سمب »
ناول « نا اها الدن آموا بوبوا الى الله
١٦٣ - ١٦٥ « بونه تصوحا »

- ترجمه آيات ١ تا ١٢ از سور تحريم ١٥٥-١٥٢
التوبة الثانية
بعداد آيات و كلمات و حروف و محل
١٥٥
تفسير آه (١) « نا اها النى لم يحرم
ما احل الله لك » ١٥٥-١٥٧
تفسير آه (٢) « قد فرس الله لكم محله
امانكم » ١٥٧
تفسير آه (٣) « واد اسرا النى الى مصر
ارواحها » ١٥٧-١٥٨
تفسير آه (٤) « ان سونا الى الله قد صبت
فلوكمما وان نطاهر عليه » ١٥٨-١٥٩
تفسير آه (٥) « عسى ربه ان طلعكن
ان تبدله ارواحا » ١٥٩
تفسير آه (٦) « نا اها الدن آموا فوا
انفسكم واحلكنم نارا وعودها بالن

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ - سورة الملك (مكة ٣٠ آه)

التوبة الاولى

- الحور ليلوكم انكم احسن عملا و
هو العزير المعزور
١٧١
تفسير آه (٣) « الذى خلق سبع سموات
طافا ما يرى فى خلق الرحمن من
١٧١-١٧١ « ماوت »
تفسير آه (٤) « دم ارجع مصر كرس
١٧٢ « نعلب اليك مصر »
تفسير آه (٥) « دلد ربا السما الدنيا
١٧٢-١٧٣ « مصاصح »

- ترجمه آيات ١ تا ٣ از سور ملك
١٦٦-١٧
التوبة الثانية
بعداد حروف و كلمات و آيات و محل
١٧
تفسير آه (١) « بمازال الذى سمع الملك و
هو على كل شى قدبر » ١٧١-١٧٢
تفسير آه (١) « الذى خلق الموت و

صفحة	والم	صفحة
١٧٥	فوفهم صافات «	تفسير آية (٦) فولدس كبروا ربهم
١٧٥	تفسير آية (٢) «امن هذا الذي هو حيد	١٧٣ عذاب جهنم وبس المصير
١٧٥	لكم «	تفسير آية (٧) « اذا القوا فيها سمعوا لها
١٧٦-١٧٥	تفسير آية (٣١) «امن هذا الذي يرفكم	١٧٣ سهما وهي يمور «
١٧٦	ان امسك روفه «	تفسير آية (٨) «كذاد من العيط كلما المي
١٧٦	تفسير آية (٤٢) «امن بمسى حكنا على	١٧٣ فيها فوح سالمم حرنها الم ناكم
١٧٦	وجهها هدى «	تفسير آية (٩) «فالوا بلى اعد حاسا بدر
١٧٦	تفسير آية (٤٣) «قل هو الذي انساكم و	١٧٣ فكذبنا وقلنا ما نزل الله من سى
١٧٦	جعل لكم السمع والابصار والافند «	تفسير آية (١٠) «فوالوا لو كنا نسمع او
١٧٦	تفسير آية (٤٤) «قل هو الذي دراكم فو	١٧٣ نعمل ما كنا فى اصحاب السعير «
١٧٦	الارض واليه تمسرون «	تفسير آية (١١) «فاعبروا بدينهم فحسنا
١٧٦-١٧٧	تفسير آية (٤٥) «فوقولون مى هذا	١٧٣ لاصحاب السعير «
١٧٧	الوعد ان كسب صادف «	تفسير آية (١٢) «ان الذين يحسون ربهم
١٧٧	تفسير آية (٤٦) «قل انما العلم عند الله و	١٧٤ بالعب لهم معى واحر كس «
١٧٧	انما انا نذير مبين «	تفسير آية (١٣) «واسروا فولكم او اجهروا به
١٧٧	تفسير آية (٤٧) «فلما راو رله مستوحو	١٧٤ انه علم بذاب الصدور «
١٧٧	الذين كبروا «	تفسير آية (١٤) «الاسلم من خلق وهو اللطف
١٧٧-١٧٨	تفسير آية (٤٨) «قل اراهم ان اهلكى	١٧٤ الحصر «
١٧٨	الله ومن معى «	تفسير آية (١٥) «هو الذي جعل لكم الارس
١٧٨	تفسير آية (٤٩) «قل هو الرحمن آما به	١٧٤ دلولا فامسوا فى ما كنها «
١٧٨	وعليه تركنا «	تفسير آية (١٦) «امسم من فى السما
١٧٨	تفسير آية (٥٠) «قل اراهم ان اصبح ماوكم	١٧٥ ان يصف بكم الارس فاداهى يمور «
١٧٨	عورا فمن ناسكم بما معن «	تفسير آية (١٧) «ام اسم من فى السما
١٧٩	التوبة الثالثة	١٧٥ ان يرسل عليكم حاصنا «
١٧٩	ناويل آت تسمب	تفسير آية (١٨) «فولعد كذب الذين من
١٧٩	ناويل «تبارك الذي سد الملك و هو على	١٧٥ فلهم فكذب كان نكير «
١٨٠-١٧٩	كل سى قدر «	تفسير آية (١٩) «اولم يروا الى الطير

٦٨ - سورة القلم - (مكة ٥٤ آية)

التوبة الاولى

مرجه آيات ١ تا ٥٣ ارسور فلم

١٨٥-١٨١

بعداد حروف وكلمات وآيات ومعل

نرول وتعين آيات مسووح و فصلت

١٨٦-١٨٥

سور

تفسير آية (١) «نوالعلم وما سطرور» ١٨٦-١٨٧

التوبة الثانية

صفحة

صفحة

١٩٩	تفسير آية (٥١) فوان مكادالدى كغروا	١٩٨	تفسير آية (٣٦) «ام تسلمهم احرا همهم من
١٩٩	لر لعلولك ناصارهم «	١٩٨	مرم مغلون «
١٩٩	تفسير آية (٥٢) «وما هو الا ذكر للعالمين»	١٩٨	تفسير آية (٣٧) «ام صدهم العبد هم مكتون»
	الثوبه البالية		تفسير آية (٣٨) «فاصر لحكمك ذك ولا تكن
٢	تاويل آت تسمت	١٩٨	كصاحب الجوب «
٢ ١-٢	تاويل «ن والعلم»		تفسير آية (٣٩) «لولا ان نذكره نعمه
٢	ارماحاح سر طريف		من ربه «
٢ ٢-٢ ١	تاويل «ما لب نعمه ربك منحوس»	١٩٨	تفسير آية (٥) «واحصه ربه فحمله من
٢ ٢-٢ ١	تاويل «وان لك لاحرا عرمموس»		المالحين»
٢ ٢-٢ ١	تاويل «وانك للملى خلق عظيم»	١٩٩-١٩٨	

٦٩- سورة الحاقة (مكية ٥٣ آية)

٢ ٩	احد راسه	٢ ٦-٢ ٣	الثوبه الاولى
	تفسير آية (١١) «انا لما طمى الماء حملناكم		برحمه آيات ١ تا ٥٢ ار سور حاقه
٢ ٩	في الحارة		
	تفسير آية (١٢) «لنحمله لكم بذكر و		
٢ ٩	بمها اذن واعه		الثوبه البالية
	تفسير آية (١٣) «فادافع في الصور نعمه		تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل
٢ ٩	واحد «	٢ ٧-٢ ٦	ترول ومصلب سور
	تفسير آية (١٤) «وحملنا الارض والجمال	٢ ٧	تفسير آية (١) «الحاقه»
٢ ٩ - ٢ ١	فد كما ذك واحد «	٢ ٧	تفسير آية (٢) «الحاقه»
٢ ١	تفسير آية (١٥) «فموند وقع الوافعه»	٢ ٧	تفسير آية (٣) «وما ادر ربك ما الحاقه»
	تفسير آية (١٦) «وانسب السماء فهي موند		تفسير آية (٤) «كدب نمودوعاد بالعارعه»
٢ ١	واحه	٢ ٧	تفسير آية (٥) «فاما نمودوا هلكتوا بالطارعه»
	تفسير آية (١٧) «والملك على ارجائها و	٢ ٧	تفسير آية (٦) «واما عادوا هلكتوا مريح
٢ ١١-٢ ١١	نحمل عن ربك فوفهم بومند نمائنه»		مصر صرعائه
	تفسير آية (١٨) «بومند نعر صون لافعي	٢ ٧-٢ ٨	تفسير آية (٧) «سجرها عليهم سنج لال
٢ ١٢-٢ ١١	ممنكم حاقه»		ونمائنه امام حوسما «
	تفسير آية (١٩) «فاما ن اوتى كتابه	٢ ٨	تفسير آية (٨) «فهل ترى لهم من ناهه»
٢ ١٢	نمسه فقول حادوم افروا كتابه»	٢ ٨	تفسير آية (٩) «فوحا فرعون ومن مثله
	تفسير آية (٢٠) «فاى طيب انى ملاق		والمو تكال بالحاظيه»
٢ ١٢	حسانه	٢ ٨	تفسير آية (١) «فعضوا رسول ربهم فاحدهم
٢ ١٢	تفسير آية (٢١) «فهي في عسه راحه»		
٢ ١٢	تفسير آية (٢٢) «فهي حبه عاليه»		

صفحه	صفحه ١	تفسير آيه
٢١٥	٢١٢	تفسير آيه (٢٣) «فطوفها داسه»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٢٤) «كلوا واسربوا حسا بما اسلفتم في الايام الحاله»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٢٥) «و اما من اوتى كتابه»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٢٦) «سما له فقول بالنبي لم اوتى كتابه»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٢٧) «فولم ادر ما حيايه»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٢٨) «والله اكابر العاصه»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٢٩) «فما عسى عني ماله»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٣٠) «فهلك عني سلطاناه»
٢١٦	٢١٣	تفسير آيه (٣١) «و حذرو فعلو»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٢) «دم الحميم صلو»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٣) «دم في سلسله درعها سبعون دراعا فاسلكو»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٤) «انه كان لا يوم من ناله»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٥) «فليس له اليوم ههنا حميم»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٦) «فولاطعام الامن عسلين»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٧) «فلا تاكله الا الحاطون»
٢١٦	٢١٤	تفسير آيه (٣٨) «فلا اقم مما تبصرون»
٢١٦	٢١٤-٢١٥	تفسير آيه (٣٩) «وما لا تبصرون»
٢١٦	٢١٥	تفسير آيه (٤٠) «فانه لول رسول كريم»
٢١٦	٢١٥	تفسير آيه (٤١) «وما هو بول ساعر فللا ابومموت»
٢١٦	٢١٥	تفسير آيه (٤٢) «فاسلكو»

٧- سورة المعارج (مكة ٢٣ آيه)

ترول وآيات مسووح و فصلت سو	التيه الاولى
٢٢٣-٢٢٤	ترجمه آيات ١ تا ٤٤ از سور معارج
٢٢٣-٢٢٤	٢٢٣-٢٢٤
٢٢٥	التيه الثانيه
٢٢٥	معداد آيات و كلمات و حروف و محل

٢٢٣	تفسير آيه (١) «سأل آيل بعدات واقع»
٢٢٤	تفسير آيه (٢) «للكافرين ليس له دافع»
٢٢٥	تفسير آيه (٣) «من الله ذي المعارج»
٢٢٥	تفسير آيه (٤) «فصرح الملائكه والروح

صفحة	تفسير آية (٢٨) «ان عذاب ربهم غير مأمون»	صفحة	الله في يوم كان مقداره خمسين الف سنة»
٢٢٨	تفسير آية (٢٨) «والذين هم لربهم	٢٢٦-٢٢٥	تفسير آية (٥) «فاصر صبرا حملا»
٢٢٩	حافظون»	٢٢٦	تفسير آية (٦) «انهم يرونه مناد»
٢٢٩	تفسير آية (٣) «الا على ارواحهم او ما	٢٢٦	تفسير آية (٧) «توبه فريسا»
٢٢٩	ملك امانيهم فانهم غير ملومين»	٢٢٦	تفسير آية (٨) «يوم تكون السما كالدهل»
٢٢٩	تفسير آية (٣١) «فمن امنى ورا ذلك	٢٢٦	تفسير آية (٩) «تكون الحبال كالعن»
٢٢٩	فاولئك هم المادون»	٢٢٦	تفسير آية (١٠) «ولاسل حمم حمما»
٢٢٩	تفسير آية (٣٢) «والذين هم لاماناتهم وعهدهم	٢٢٦	تفسير آية (١١) «يسروا لهم بوالحرم
٢٢٩	راعون»		لوعدي من عذاب يومئذ نسف»
	مولف تفسير ابن حجار آ م منازل	٢٢٦-٢٢٧	تفسير آية (١٢) «وصاحبه واحد»
	(٣٢٩ تا ٣٢٩) را در تفسير سور سرف	٢٢٧	تفسير آية (١٣) «وصفيله الى ثوبه»
	مومن آورد است رل كسف	٢٢٧	تفسير آية (١٤) «ون في الارض جمعا من
	الاسرار ح ٦		بمحصه»
٢٢٩	تفسير آية (٣٣) «والذين هم سها دايم	٢٢٧	تفسير آية (١٥) «كلا انها لطى»
٢٢٩	فانمون»	٢٢٧	تفسير آية (١٦) «نراعه للسوى»
٢٢٩	تفسير آية (٣٤) «والذين هم على صلواتهم	٢٢٧	تفسير آية (١٧) «ادعوا من ادبر وولى»
٢٢٩	حافظون»	٢٢٧	تفسير آية (١٨) «ووجع فاعى»
٢٢٩	تفسير آية (٣٥) «اولئك في حباب	٢٢٧	تفسير آية (١٩) «ان الانسان خلق هلوعا»
٢٢٩	مكرمون»	٢٢٨	تفسير آية (٢٠) «وان اسمه السر حروعا»
٢٢٩	تفسير آية (٣٦) «فما للذين كفروا	٢٢٨	تفسير آية (٢١) «وادامه الحس موعا»
٢٢٩	فلك مهططن»	٢٢٨	تفسير آية (٢٢) «فالاصلين»
٢٢٩	تفسير آية (٣٧) «عن المن وعن السمال	٢٢٨	تفسير آية (٢٣) «والذين هم علم صلواتهم
٢٢٩	عرب»	٢٢٨	دانمون»
٢٢٩	تفسير آية (٣٨) «اطمع كل امرى	٢٢٨	تفسير آية (٢٤) «والذين هم في اموالهم حق
٢٢٩	مهم ان يتحل حه تسم»		ملوم»
٢٢٩	تفسير آية (٣٩) «كلا انا حطعاهم مما	٢٢٨	تفسير آية (٢٥) «للسائل والمحروم»
٢٢٩ - ٢٣	يعلمون»	٢٢٨	تفسير آية (٢٦) «والذين يصدون يوم
٢٣	تفسير آية (٤٠) «فلا قسم رب المساروق	٢٢٨	الدين»
٢٣	والمعارف انا لعادون»	٢٢٨	تفسير آية (٢٧) «والذين هم من عذاب ربهم
٢٣	تفسير آية (٤١) «على ان تبدل حبرا		مستعوف»
٢٣	مهم وما نحن مستعوفين»		
	تفسير آية (٤٢) «فدرهم نحو صواو يلصوا -	٢٢٨	

صفحه	آیت	صفحه	آیت
٢٣١	تاویل و بیان فصل آت سمب	٢٣	حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون
٢٣٢-٢٣١	تاویل « سال سائل سذاب واقع »		تفسير آیه (٢٢) « يوم يخرجون من الاحداث سراعا كما هم الى نصب يوفصون »
٢٣٢ - ٢٣١	تاویل « في يوم كان مقدار خمسين الف سنة »	٢٣	تفسير آیه (٢٢) « حاسمه اصارعهم ثم هم له ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون »
٢٣٢	تاویل « فاصبر صراحملا »		البقرة الثالثة
٢٣٢	تاویل « انهم يرونه بعدا و قربا »		
٢٣٢ - ٢٣٣	فريما »		

٧١- سورة نوح (مكة ٢٩ آية)

البقرة الاولى

٢٣٩	تفسير آیه (١١) « وتمدكم اموال وبنين »	٢٣٦-٢٣٤	ترجمة آيات ١ تا ٢٩ ارسور نوح
	تفسير آیه (١٢) « مالكم لانرجون الله وفارا »		البقرة الثانية
٢٣٩	تفسير آیه (١٣) « وود جعلكم اطوارا »		محل برول و تعداد آيات و كلمات و حروف و
	تفسير آیه (١٤) « الم يروا كيف خلق الله سبع سموات طافا »	٢٣٧	فصل سور
٢٣٩	تفسير آیه (١٥) « و جعل القمر من نور »		تفسير آیه (١) « انا ارسلنا نوحا الى قومه »
٢٤	تفسير آیه (١٦) « والله انكم لالارض فانا »	٢٣٧	تفسير آیه (٢) « قال يا قوم اني لكم نذير من الله ان اعدوا الله و اهو و اطعنون »
٢٤	تفسير آیه (١٧) « ثم بعدكم فها هو يحكم احرارا »	٢٣٧	تفسير آیه (٣) « بعدكم لكم من دينكم و يوحى الى اهل مسمى »
٢٤	تفسير آیه (١٨) « الله جعل لكم الارض ساطعا »	٢٣٨-٢٣٧	تفسير آیه (٥) « قال رب اني دعوت قومي لئلا ينهار »
٢٤	تفسير آیه (١٩) « لئلا يفسدوا »	٢٣٨	تفسير آیه (٦) « و اني كلما دعوتهم ليعمر لهم جعلوا اصابهم في آذانهم »
٢٤	تفسير آیه (٢٠) « قال نوح رب انهم عصوني و اسعوا من لم يرد »	٢٣٨	تفسير آیه (٧) « ثم اني دعوتهم جبارا »
٢٤	تفسير آیه (٢١) « فومكروا مكرا كاثرا »		تفسير آیه (٨) « ثم اني اعلنت لهم و اسررت لهم اسرار »
٢٤١	تفسير آیه (٢٢) « و قالو لا تديننا الهكم و لا تدين ودا و لا سواع »	٢٣٨	تفسير آیه (٩) « فقلت اسعفروا ربكم انه كان عفوا »
٢٤١	تفسير آیه (٢٣) « فو لا تعوب و دعوى و سراء »	٢٣٨	تفسير آیه (١٠) « و يرسل السماء عليكم مدرارا »
٢٤١	تفسير آیه (٢٤) « و قد اصلوا اكثرا و لا تدر الطالين الاصلاحا »	٢٣٨ - ٢٣٩	

صفحة	ص	ص
٢٤٣	ار منا حات من طرف	مفسر آية (٢٥) منا حطبا هم اعرهوا
٢٤٤	تاويل « انا ارسلنا نوحا الى قومه » ٢٤٣ - ٢٤٤	فادخلوا نارا » ٢٤١ - ٢٤٢
٢٤٤	تاويل « اندرهمك من قبل ان ياتهم عذاب الم » ٢٤٤	مفسر آية (٢٦) « فلم يحذوا لهم من دون الله انصارا » ٢٤٢
٢٤٥	تاويل « معركم من دونكم » ٢٤٤ - ٢٤٥	مفسر آية (٢٧) « وقال نوح رب لا تدعني على الارض من الكافرين دنارا » ٢٤٢
٢٤٥	تاويل « رب اني دعوت قومي لئلا ينهوا فلم ردهم دعائي الا فرارا » ٢٤٥	مفسر آية (٢٨) « انك ان تدعهم صلوا عادلا ولا يلدوا الا فاعرا كمارا » ٢٤٢
٢٤٦	تاويل « فاعرفوا فادخلوا نارا » ٢٤٦	مفسر آية (٢٩) « رب اعز لي ولوالدي ولمن دخل معي مومنا » ٢٤٢
٢٤٦	تاويل « ما لكم لان رجوت الله وفارا » « د وفد حطصكم اطوارا » ٢٤٥ - ٢٤٦	التوبة الثالثة
٢٤٦	تاويل « فرب اعز لي ولوالدي ولمن دخل معي مومنا » ٢٤٣	تاويل آت مفسر

٧٢ - سورة الحن (مكة ٢٨ آية)

ص	ص	١ - التوبة الاولى
٢٥٣	مفسر آية (٨) « وانا لمسا السماء فوجدناها ملبت حرسا » ٢٥٣	ترجمه آيات ١ تا ٢٨ اسرور حن ٢٤٢ - ٢٥
٢٥٣	مفسر آية (٩) « وانا كما تعد منها ما عايد للسمع فمن سمع » ٢٥٣	التوبة الثانية
٢٥٤	مفسر آية (١٠) « وانا لاندرى اسر اريد من في الارض » ٢٥٣ - ٢٥٤	معداد آيات وكلمات وحروف ومحل برول ومصلب سور
٢٥٤	مفسر آية (١١) « وانا منا الصالحون وماندون ذلك كما طرأ بق عدا » ٢٥٤	مفسر آية (١) « قل اوحى الى انه اسمع من من الحن » ٢٥ - ٢٥١
٢٥٤	مفسر آية (١٢) « وانا طمنا ان لي تعبر الله في الارض » ٢٥٤	مفسر آية (٢) « يهدي الى الرشد فآمنه » ٢٥١
٢٥٤	مفسر آية (١٣) « وانا لما سمعنا الهدى آمنا به فمن يومين بره » ٢٥٤	مفسر آية (٣) « وانه تعالى حذرنا ما اتحد صاحبه ولا ولدا » ٢٥٢
٢٥٤	مفسر آية (١٤) « وانا منا المسلمون وما العاسطون » ٢٥٤	مفسر آية (٤) « وانه كان يقول سمعنا على الله سططا » ٢٥٢
٢٥٤	مفسر آية (١٥) « واما العاسطون فكانوا لحنهم حطبا » ٢٥٤	مفسر آية (٥) « وانا طمنا ان لي يقول الانس والحن على الله كدنا » ٢٥٢
٢٥٤	مفسر آية (١٦) « وان لو اسعوا على الطريقه لاسعاهم ما عدا » ٢٥٤ - ٢٥٥	مفسر آية (٦) « وانه كان رجال من الانس يعبدون رجال من الحن » ٢٥٢ - ٢٥٣
		مفسر آية (٧) « وانه طمنا كما طمنا ان لن يعب الله احدا » ٢٥٣

صلوة

تفسر آیه (۱۷) «لنفسهم فيه ومن يعرض	تفسر آیه (۲۴) «إلا ملاحا من الله و
عن ذكره «	رسالاه «
۲۵۵	۲۵۸-۲۵۷
تفسر آیه (۱۸) «وان المساجد لله	تفسر آیه (۲۵) «حي ادا راو اما يوعدون
فلا تدعوا مع الله احدا «	فيعلمون «
۲۵۶-۲۵۵	۲۵۸
تفسر آیه (۱۹) «وانه لما قام عند الله	تفسر آیه (۲۶) «فلان ادري ا قرب
بدهو كادوا يكتوبون عليه لندا «	ما يوعدون «
۲۵۷-۲۵۶	۲۵۸
تفسر آیه (۲۰) «فانما ادعوا ربي ولا	تفسر آیه (۲۷) «الامن ارضي من رسول
اسرك « احدا «	فانه سلك من بين يديه «
۲۵۷	۲۵۸
تفسر آیه (۲۱) «فل اني لا املك لكم	تفسر آیه (۲۸) «لعلهم ان هذا يعلموا
حسرا ولا رسدا «	رسالات رهم «
۲۵۷	۲۵۸-۲۵۹
تفسر آیه (۲۲) «فل اني لن يضرني	المقوه العالمه
من الله احد «	ناويل آت سميت
۲۵۷	۲۵۹
تفسر آیه (۲۳) «ولي احد من دونه	ناويل « فل اوحى الي انه اسمع نعرض
ملتحدنا «	الهي «
۲۵۷	۲۶۱-۲۶
	ناويل « وانه تعالى جد رساء

۷۳ - سورة المرملة (مكة ۲۴۰هـ)

البويه الاولى

ترجمه آيات ۱ تا ۲ از سوره مرملة ۲۶۶-۲۶۴	تفسر آیه (۸) «واذكر اسم ربك وصل
البويه الثانية	الله سلا «
معداد آيات و كلمات و حروف و محمل برول	تفسر آیه (۹) «فرب السرى والمعرف لاله
وآيات مسووح و فصل سور ۲۶۴-۲۶۵	الا هو فاحمد و كلال «
تفسر آیه (۱) «يا انها المرملة «	تفسر آیه (۱۰) «فواصر على ما يقولون و
تفسر آیه (۲) «دم اللال الافلا «	احمرهم حمر احمر سلا «
تفسر آیه (۳) «د صفة اواصر منه فللا «	تفسر آیه (۱۱) «فودري والمكندس اولي
۲۶۶-۲۶۵	العمة ومهلهم فللا «
تفسر آیه (۴) «د اورد عليه و ربل القرآن	تفسر آیه (۱۲) «ان لدنا انكالا و حصاء «
بر سلا «	تفسر آیه (۱۳) «وطما ما داصه وعدا بالاله «
تفسر آیه (۵) «فوانا سلمى عليك فولا	تفسر آیه (۱۴) «يوم ترحب الارس و
تفسر آیه (۶) «فوانا ناسه اللل هي	الحال «
۲۶۶	۲۶۹
اسد و طا و اوم فلا «	تفسر آیه (۱۵) «انا ارسلنا السكم رسولا
تفسر آیه (۷) «ان لك في النهار سحبا	ساهدنا عليكم
طوبلا «	تفسر آیه (۱۶) «دصبي فرعون الرسول
۲۶۸ ۲۶۷	فاحدنا احدا و سلا «
	۲۶۹

صفحة

٢٧٢	تاويل آت تسمب
٢٧٣-٢٧٢	تاويل « نا انا المرحل »
٢٧٤-٢٧٣	تاويل « ورنل القرآن ترملا »
٢٧٤	تاويل « فواد كراسم ريك و سئل انه تسملا »
٢٧٤	تاويل « قرب المسوق و المعرب لاله الا »
٢٧٥-٢٧٤	هو فامحد و كسلا »
٢٧٥	تاويل « فواصر على ما يقولون واحبرهم »
٢٧٥	هجرأ حملا »
٢٧٥	اساره « ان لدنا اكلالا و ححماء » فوطاماما
٢٧٥	داعسه و عداانا الماء »

صفحة

٢٧	آه (١٧) « فكيف نعو ان كترتم »
٢٧-٢٦٩	نوما يجعل الو لدان سنا »
٢٧	تفسير آه (١٨) « السما معطى به كان »
٢٧	وعد معولا »
٢٧	مسر آه (١٩) « ان هدد نذكر من »
٢٧	سا اتحد الى ربه سلا »
٢٧	تفسير آه (٢) « ان ريك تعلم انك نعو »
٢٧٢-٢٧	ادنى من يلى الليل وضعه و يلىه »
	النوّه الماله

٧٤- سورة المدثر (مكه ٥٥ آه)

٢٨٣	تفسير آه (١٤) « ومهدد له تمهداء »
٢٨٣	تفسير آه (١٥) « دم بطعم ان اردت »
٢٨٣	تفسير آه (١٦) « كلا انه كان لا ناسا »
٢٨٣	عسدا »
٢٨٣	تفسير آه (١٧) « سارعه سعودا »
٢٨٤-٢٨٣	تفسير آه (١٨) « دانه فكر و قدره »
٢٨٤-٢٨٣	سب لرول ان آيات »
٢٨٥	تفسير آه (١٩) « فصل كيف قدره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٠) « دم قبل كيف قدره »
٢٨٥	تفسير آه (٢١) « دم لطره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٢) « دم عس وسره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٣) « دم ادبر واسكره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٤) « فقال ان هذا الاسحر يور »
٢٨٥	تفسير آه (٢٥) « ان هذا الاول السر »
٢٨٥	تفسير آه (٢٦) « فاصلته سمره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٧) « فوما ادرك ما سمره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٨) « دلاسى ولا يدره »
٢٨٥	تفسير آه (٢٩) « دواحه للسر »
٢٨٦	تفسير آه (٣٠) « فكلها تسعه عسره »

النوّه الاولى

مرجه آيات ١ نا ٥٥ از سور مدثر

٢٧٩-٢٧٦

النوّه البانية

معداد حروف و كلمات و آيات و محمل
لرول و آت مسوح و فصلت سور

٢٧٩-٢٧٨

٢٨	تفسير آه (١) « ما انها المدثر »
٢٨	تفسير آه (٢) « دم فاندرة »
٢٨	تفسير آه (٣) « فوريك فكره »
٢٨١	تفسير آه (٤) « فوسايت فطره »
٢٨١	تفسير آه (٥) « فوالرحر فاحصره »
٢٨٢	تفسير آه (٦) « فولا تفسر تسكره »
٢٨٢	تفسير آه (٧) « فولريك فاصره »
٢٨٢	تفسير آه (٨) « فادانعر في المافوره »
٢٨٢	تفسير آه (٩) « فذلك يومئذ يوم صر »
٢٨٢	تفسير آه (١٠) « على الكافرين عرسره »
٢٨٢	تفسير آه (١١) « فدرى ومن حلف وحدها »
٢٨٢	تفسير آه (١٢) « فوحملت لعمالا ممدودا »
٢٨٢-٢٨٣	تفسير آه (١٣) « فومس سهودا »

صفحه	آیه (٣٩)	صفحه
٢٩١-٢٩٩	ثُمَّ نَسْفَعُ مَسَافِعَهُ	٢٨٦
٢٩١	تفسير آیه (٥) «ثم نسفحهم عن الذكر»	٢٨٦
٢٩١	مع صر	٢٨٦
٢٩١	تفسير آیه (٥١) «كانهم حمر مسفر قرب»	٢٨٧-٢٨٦
٢٩١	من سورة	٢٨٧-٢٨٦
٢٩١	تفسير آیه (٥٢) «دل تريد كل امرئ منهم»	٢٨٧-٢٨٦
٢٩١	ان يوتي صفا مسفره	٢٨٨-٢٨٦
٢٩٢-٢٩١	تفسير آیه (٥٣) «كلا ليل لاسعافون الآخر»	٢٨٨
٢٩٢-٢٩١	تفسير آیه (٥٤) «كلا ليله تذكر فمن سا»	٢٨٩-٢٨٨
٢٩٢	ذكره	٢٨٩
٢٩٢	تفسير آیه (٥٥) «وما تذكرون الا ان	٢٨٩
٢٩٢	سا الله	٢٨٩
	البقرة الثالثة	٢٨٩
٢٩٣-٢٩٢	تاويل آیه تسب	٢٨٩
٢٩٣	تاويل «نا انا المدبر»	٢٨٩
٢٩٣	معنى قرب	٢٨٩
٢٩٤-٢٩٣	سبحن من طريف در قرب	٢٨٩
٢٩٥-٢٩٤	تاويل «نا انا المدبر» دم فاندرو	٢٨٩
٢٩٥	ماويل «قوديك فكره»	٢٨٩
٢٩٥	ماويل وتفسر «فوسايت فطهر»	٢٨٩
٢٩٦-٢٩٥	ماويل «دم فاندرو»	٢٨٩
٢٩٦	سبحن من طريف (مناجات)	٢٨٩

٧٥- سورة القيمة (مكة ٢٠ آیه)

صفحه	آیه (٢)	صفحه
٣	تفسير آیه (٢) «ولا افسم بالعين اللوامه»	٢٩٩-٢٩٧
٣	تفسير آیه (٣) «فاحسب الانسان ان لن نجعل	٢٩٩-٢٩٧
٣ ١-٣	عظامه»	٢٩٩-٢٩٧
٣	تفسير آیه (٤) «علي قادرين علي ان نؤتي	٢٩٩-٢٩٧
٣ ١	سأته»	٢٩٩-٢٩٧
٣	تفسير آیه (٥) «دل تريد الانسان ليعبر	٢٩٩-٢٩٧
٣ ٢-٣ ١	امامه»	٢٩٩-٢٩٧

البقرة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٤ از سوره فاتحه ٢٩٧-٢٩٩

البقرة الثانية

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل

نرول و آیت مسووح و فصل سور ٢٩٩

تفسير آیه (١) «ولا افسم بيوم القيمة» ٢٩٩-٢٩٩

صفحة	تفسيره	صفحة
٣٣٩ - ٣٣٣	تفسيره	٣٣٩
٣٣٩ - ٣٣٣	ناويل «سعيهم رهايا طهورا»	٣٣٩
٣٣٩	سحر سطرطيف	٣٣٩

٧٧ - سورة المرسلات (مكة ٥٠ آية)

التوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٥ از سور

مرسلات

٣٣٤ - ٣٣٣

التوبة الثانية

تامهاى سور وتعداد آيات وكلمات وحروف

٣٣٨	تفسير آية (٤١) «فجعلنا في فراخكس»	٣٣٥	وتجعل ثرولر ووصلت سور
٣٣٨	تفسير آية (٤٢) «الى قدر معلوم»	٣٣٥	تفسير آية (١) «والمرسلات عرفاء»
٣٣٩	تفسير آية (٤٣) «تعدنا نعم القادرون»	٣٣٦	تفسير آية (٢) «فالمصاب صفا»
٣٣٩	تفسير آية (٤٤) «الم تجعل الارض كفافا»	٣٣٦	تفسير آية (٣) «والناسرات نرا»
-	تفسير آية (٤٥) «قول يومد للمكذس»	٣٣٦	تفسير آية (٤) «فالمعارف عرفاء»
٣٣٩	تفسير آية (٤٦) «احيا وامواتا»	٣٣٦	تفسير آية (٥) «فالمصاب ذكر»
٣٣٩	تفسير آية (٤٧) «فجعلنا فيها رواس»	٣٣٦ - ٣٣٧	تفسير آية (٦) «عددا اولندرا»
٣٤ - ٣٣٩	سامحوا واسمعواكم ما فرانا»	٣٣٧	تفسير آية (٧) «انما توعدون لواقع»
٣٤	تفسير آية (٤٨) «ويل يومد للمكذس»	٣٣٧	تفسير آية (٨) «فادا المحوم طمس»
٣٤	تفسير آية (٤٩) «انظروا الى ما كنتم	٣٣٧	تفسير آية (٩) «فواد الصا فرح»
٣٤	تفسير آية (٥٠) «تكدون»	٣٣٧	تفسير آية (١٠) «فواد الحبال لسف»
٣٤	تفسير آية (٥١) «انظروا الى ظل دى	٣٣٧	تفسير آية (١١) «فواد الرسل افس»
٣٤	تفسير آية (٥٢) «ملت سعت»	٣٣٧	تفسير آية (١٢) «لاى يوم احلب»
٣٤	تفسير آية (٥٣) «لا لابل ولا نعى من	٣٣٧	تفسير آية (١٣) «لوم الفصل»
٣٤	تفسير آية (٥٤) «اللب»	٣٣٧	تفسير آية (١٤) «فوما اذرك ما يوم الفصل»
٣٤١ - ٣٤٤	تفسير آية (٥٥) «انها ترمى سرر	٣٣٨	تفسير آية (١٥) «ويل يومد للمكذس»
٣٤١	تفسير آية (٥٦) «كالص	٣٣٨	تفسير آية (١٦) «الم تهلك الاولس»
٣٤١	تفسير آية (٥٧) «كانه حماله صر»	٣٣٨	تفسير آية (١٧) «دم تسهم الآخرس»
٣٤١	تفسير آية (٥٨) «ويل يومد للمكذس»	٣٣٨	تفسير آية (١٨) «كذلك فعل بالمعوس»
٣٤١	تفسير آية (٥٩) «هذا يوم ولا مطعون»	٣٣٨	تفسير آية (١٩) «ويل يومد للمكذس»
٣٤١	تفسير آية (٦٠) «ولا يودن لهم فعدزون»	٣٣٨	تفسير آية (٢٠) «الم تحلفكم من ما
٣٤١	تفسير آية (٦١) «ويل يومد للمكذس»	٣٣٨	تفسير آية (٢١) «هس»
٣٤١	تفسير آية (٦٢) «هذا يوم الفصل جمعها كم		
٣٤١	تفسير آية (٦٣) «والاولس»		
٣٤١	تفسير آية (٦٤) «فان كان لكم كد		
٣٤١	تفسير آية (٦٥) «تكدون»		
٣٤٢	تفسير آية (٦٦) «ويل يومد للمكذس»		
٣٤٢	تفسير آية (٦٧) «ان المعس في طلال		
٣٤٢	تفسير آية (٦٨) «وعوس»		

صفحه

تفسير آيه (٢٢) « وفعوا كما مما سمعوه »	٣٤٢	تفسير آيه (٢٩) « ويل يومئذ للمكذبين »	٣٤٢
تفسير آيه (٢٣) « كلوا واسربوا مما نأمن بهما »		تفسير آيه (٥) « فإني حدثت سمعه »	
كسب يعملون »	٣٤٢	يومئذ »	٣٤٢-٣٤٣
تفسير آيه (٢٤) « أنا كذلك نحرى »			
المحسنين »	٣٤٢		
تفسير آيه (٢٥) « ويل يومئذ للمكذبين »	٣٤٢	ناويل آت سمعت »	٣٤٣
تفسير آيه (٢٦) « كلوا وسموا فلئلا أنكم »		ار مناجات پير طريف »	٣٤٣
محرمون »	٣٤٢	ناويل « والمرسلات عرفاء »	٣٤٥-٣٤٣
تفسير آيه (٢٧) « ويل يومئذ للمكذبين »	٣٤٢	ناويل « ان المصنعي في طلال وعيون »	٣٤٥
تفسير آيه (٢٨) « وإذا قيل لهم اركعوا »		واقعه اي ارسع بسطام (ناريد)	٣٤٥
لا يركعون »	٣٤٢	ار مناجات سرطريف »	٣٤٦

الحرء اللاتون

٧٨- سورة النبا (مكية ٢٨ آية)

النوّه الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٤١ از سور نبا

٣٤٧ - ٣٤٩

النوّه الثانيه

نامهای سور و تعداد آيات و كلمات و

حروف و محل و هنگام نزول و فصل

واهمست سور

٣٤٩ - ٣٥٠

تفسير آيه (١٢) « وجعلنا سراجا وهاجا »	٣٥١	تفسير آيه (١) « عم سآ لون »	٣٥٠
تفسير آيه (١٣) « وانزلنا من المنصرات »		تفسير آيه (٢) « عن النبا العظيم »	٣٥٠
ما ساجا »	٣٥٢	تفسير آيه (٣) « الذي هم فيه محضون »	٣٥٠
تفسير آيه (١٥) « لندرج به حنا ونناها »	٣٥٣	تفسير آيه (٤) « كلا تعلمون »	٣٥١
تفسير آيه (١٦) « وجناها العافا »	٣٥٣	تفسير آيه (٥) « ثم كلا تعلمون »	٣٥١
تفسير آيه (١٧) « ان يوم الفصل كان »		تفسير آيه (٦) « ألم تجعل الارض مهادا »	٣٥١
مناها »	٣٥٣	تفسير آيه (٧) « والحيال او ادا »	٣٥١
تفسير آيه (١٨) « يوم نضع في الصورهايون »		تفسير آيه (٨) « وجعلناكم ارواحا »	٣٥١
افواجا »	٣٥٣-٣٥٤	تفسير آيه (٩) « وجعلنا نوحهم سناها »	٣٥١
تفسير آيه (١٩) « وجعلنا السماء فكاه »		تفسير آيه (١٠) « وجعلنا الليل لئلا »	٣٥١
انواها »	٣٥٤	تفسير آيه (١١) « وجعلنا النهار معانا »	٣٥١
آيه (٢٠) « وسرت الحبال فكاه »		تفسير آيه (١٢) « وبنا فوقكم سمعا »	
سراها »	٣٥٤		
تفسير آيه (٢١) « ان جهنم كاه »			
مرسدا »	٣٥٤-٣٥٥		
تفسير آيه (٢٢) « للطناس ما نا »	٣٥٥		
تفسير آيه (٢٣) « لئلا ينسب فيها احباها »	٣٥٥		
تفسير آيه (٢٤) « لا تدعوهن فيها تردا ولا »			
سراها »	٣٥٥		
آيه (٢٥) « الاحميا وعافا »	٣٥٦-٣٥٥		

سنادا

صفحه	تفسير آيه (١٨) «هل لك الى ان يركى»	صفحه	تفسير آيه (٣٨) «وآثر الحق الدنيا»
٣٧	تفسير آيه (١٩) «واهديك الى ربك فحصى»	٣٧	تفسير آيه (٣٩) «فان الحشم هي الماوى»
٣٧	تفسير آيه (٢٠) «فانه انك انكبرى»	٣٧	تفسير آيه (٤٠) «واما من حاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى»
٣٧	تفسير آيه (٢١) «فكذب وعصى»	٣٧	تفسير آيه (٤١) «فان الحشم هي الماوى»
٣٧	تفسير آيه (٢٢) «ثم ادريسعى»	٣٧	تفسير آيه (٤٢) «سلوكك عن الساعة انان مرسها»
٣٧	تفسير آيه (٢٣) «فحصر فادى»	٣٧	تفسير آيه (٤٣) «فم اب من ذكرها»
٣٧	تفسير آيه (٢٤) «فقال اناركم الاعلى»	٣٧	تفسير آيه (٤٤) «الى رب منبها»
٣٧	تفسير آيه (٢٥) «فاحد الله نكال الآخر والاولى»	٣٧	تفسير آيه (٤٥) «لما اب مندر من بحسها»
٣٧	تفسير آيه (٢٦) «ان في ذلك لعبر لمن يحصى»	٣٧١	تفسير آيه (٤٦) «كانهم يوم يرونها لم يلبوا الاغصه اوصحبها»
٣٧	تفسير آيه (٢٧) «ان اسم اسد حلما ام السمأ منبها»	٣٧١	تفسير آيه (٤٧) «والله انا الله ماويل آت تسمب
٣٧١	تفسير آيه (٢٨) «رفع سمكها فسوبها»	٣٧١	تفسير آيه (٤٨) «والناسطاب مسطاع
٣٧١	تفسير آيه (٢٩) «واعطس لنلها واحرح صحبها»	٣٧١	تفسير آيه (٤٩) «الى آحرها
٣٧١	تفسير آيه (٣٠) «والارض بعد ذلك دحبها»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٠) «يوم تحرف الراحه»
٣٧١	تفسير آيه (٣١) «احرح منها ما ها و مرعها»	٣٧٢	تفسير آيه (٥١) «الرادفه»
٣٧٢	تفسير آيه (٣٢) «والبحال ارسها»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٢) «ماويل
٣٧٢	تفسير آيه (٣٣) «مناعا لكم ولاعامكم»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٣) «فان الحشم
٣٧٢	تفسير آيه (٣٤) «فاداحا ب الطامه الكبرى»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٤) «فان الحشم
٣٧٢	تفسير آيه (٣٥) «يوم سد كر الانسان ماسعى»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٥) «فان الحشم
٣٧٢	تفسير آيه (٣٦) «ومررت الحشم لمن يرى»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٦) «فان الحشم
٣٧٢	تفسير آيه (٣٧) «فاما من طعى»	٣٧٢	تفسير آيه (٥٧) «فان الحشم

٨٠ - سورة حمس (مكنه ٤٤ آيه)

محل نزل و تعداد آيات و كلمات و حروف	الوثة الاولى	محل نزل و تعداد آيات و كلمات و حروف	الوثة الثانية
و آت مسوح و فصل و سان نزل	رجعه آيات ١ تا ٤٢ ارسور عس	و آت مسوح و فصل و سان نزل	رجعه آيات ١ تا ٤٢ ارسور عس
٣٨١-٣٨	سور	٣٨١-٣٨	سور
٣٨١-٣٨	تفسير آيه (١) «عس وتولى»	٣٨١-٣٨	تفسير آيه (١) «عس وتولى»

صلحه

٣٨٦-٣٨٥	نفسر آیه (٢٨) فوعنا و فضاء	٣٨١	نفسر آیه (٢) د ان حآ الاضی
٣٨٦	نفسر آیه (٢٩) دور سونا و خلا		نفسر آیه (٣) د و ما ندرک لعله
٣٨٦	نفسر آیه (٣) فوحداق علما	٣٨٢-٣٨١	مرکبی
٣٨٦	نفسر آیه (٣٩) فوفاکه و انا	٣٨٢	نفسر آیه (٤) د اوند کر فعه الد کری
٣٨٦	نفسر آیه (٣٢) مناعا لکم ولا نعامکم	٣٨٢	نفسر آیه (٥) داما من اسمعی
٣٨٦	نفسر آیه (٣٣) فادا حآ بالما حه	٣٨٢	آیه (٦) فاف له تصدی
	نفسر آیه (٣٤) د یوم نرا لمر من	٣٨٢	آیه (٧) فوما علیک الا ترکی
٣٨٦ و ٣٨٧	احده	٣٨٢	نفسر آیه (٨) فواما من حآ ط سعی
٣٨٧ و ٣٨٦	نفسر آیه (٣٥) دوامه وانه	٣٨٢	نفسر آیه (٩) دوهو یعی
٣٨٧	نفسر آیه (٣٦) دواصحه و سیه	٣٨٢	نفسر آیه (١٠) فاف غه لاهی
	نفسر آیه (٣٧) لکل امر منهم و مند	٣٨٢-٣٨٣	نفسر آیه (١١) دکلا انها تدکر
٣٨٧	سان بعینه	٣٨٣	نفسر آیه (١٢) ففمن سآ ذکر
٣٨٨-٣٨٧	نفسر آیه (٣٨) فوحو یومند مسعر	٣٨٣	نفسر آیه (١٣) ففی سحیف مکرهه
٣٨٨-٣٨٧	نفسر آیه (٣٩) صاحکه مسعر	٣٨٣	نفسر آیه (١٤) فمر فوچه مطهر
	نفسر آیه (٤٠) د و وحو یومند علما	٣٨٣	نفسر آیه (١٥) دما ندی سمر کرام برر
٣٨٨	عر	٣٨٤	نفسر آیه (١٦) فقل الانسان ما اکبر
٣٨٨	نفسر آیه (٤١) درهها فر		نفسر وسان برول آیه (١٧) فمائی سی
٣٨٨	نفسر آیه (٤٢) داولک هم الکفر الفجر	٣٨٤	خلفه
	القوة السالیه	٣٨٤	نفسر آیه (١٨) فمن طلعہ
٣٨٩-٣٨٨	تاویل و سرح آیت سبب	٣٨٤	نفسر آیه (١٩) فحلله فعدر
٣٨٩	تاویل نفسر و بولی د ان حآ الاضی	٣٨٤	نفسر آیه (٢٠) فم السبل سر
	تاویل فو ما ندرک لعله مرکبی د اوند کر	٣٨٤	نفسر آیه (٢١) فم امامه فافر
٣٨٩-٣٩	ففعه الد کری	٣٨٥	نفسر آیه (٢٢) فم ادا سآ افسر
٣٩	تاویل داما من اسمعی	٣٨٥	نفسر آیه (٢٣) دکلا لما یضم ما امر
٣٩	سبح یکی از مرکباں د		نفسر آیه (٢٤) فلفطر الانسان الی
	تاویل د وحو یومند مسعر د صاحکه	٣٨٥	طعامه
٣٩		٣٨٥	نفسر آیه (٢٥) فانا صینا الیا صنا
٣٩	تاویل د وحو یومند علما عر	٣٨٥	نفسر آیه (٢٦) فم سغما الارض صفا
٣٩	درهها فر د اویل هم الکفر الفجر	٣٨٥	نفسر آیه (٢٧) فافنا صفا حاه

٨- سورة التکویر (مکیه ٢٩ آیه)

الموه الثانیه

الموه الاولی

تمناد آیات و کلمات و حروف و محل
برول و آیت مسروح و آیت ناسخ و وصل

برحه آیات ١ تا ٢٩ از سور
تکویر ٣٩١-٣٩٢

صفحه	تفسیر آیه	صفحه	سور
۳۹۸	تفسیر آیه (۲۱) قطع بم امن	۳۹۳-۳۹۲	تفسیر آیه (۱) دادا الشمس کور
۳۹۸	تفسیر آیه (۲۲) دوما صاحبک بمحور	۳۹۳	تفسیر آیه (۲) فوادا المحوم انکدر
	تفسیر آیه (۲۳) د و لد رآ مالم	۳۹۳	تفسیر آیه (۳) فوادا الحال سرب
۳۹۸	الشمس	۳۹۳-۳۹۴	تفسیر آیه (۴) فوادا المسار عطف
	تفسیر آیه (۲۴) دوما هو علی الحب	۳۹۵-۳۹۴	تفسیر آیه (۵) فوادا الوحوس حبر
۳۹۹-۳۹۸	شمس	۳۹۵-۳۹۴	تفسیر آیه (۶) فوادا البحار سرب
	تفسیر آیه (۲۵) دوما هو رسول سلطان	۳۹۵	تفسیر آیه (۷) فوادا العوس روح
۳۹۹	رحم	۳۹۶-۳۹۵	تفسیر آیه (۸) فوادا المود سلب
۳۹۹	تفسیر آیه (۲۶) دما بندهوس	۳۹۶	تفسیر آیه (۹) دما دت فلب
۳۹۹	تفسیر آیه (۲۷) دان هو الا ذکر العالمس	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۰) فوادا الصحف سرب
	تفسیر آیه (۲۸) فلن سآ منکم ان	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۱) فوادا السما کسلب
۳۹۹	سقم	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۲) فوادا الححم سرب
	تفسیر آیه (۲۹) دوما تآون الا ان سآ	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۳) فوادا الحنه ارفب
۳۹۹	الله رب العالمس	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۴) فوادا الفاسم بالحس
	التوبة الباقية	۳۹۶-۳۹۷	تفسیر آیه (۱۵) دوالحوار الکس
۴	تاویل آب سبب	۳۹۷	تفسیر آیه (۱۶) دواللبناداعس
۴	داسانی ارمحوس بی عامر	۳۹۷	تفسیر آیه (۱۷) فوالصح اذاتس
۴	معرفی او ابونکر سلی	۳۹۷	تفسیر آیه (۱۸) دانه لعول رسول کریم
۴	حال وکاریار حصر موسی (ع)	۳۹۷	آیه (۲) دی فو عندی العرس
۴ ۱	تاویل دادا الشمس کور	۳۹۸-۳۹۷	مکس
۴ ۲-۴	تاویل فوادا العوس روح		

۸۲ سورة الانعطار (مکة ۱۹ آیه)

تفسیر آیه	الوجه الاولی
تفسیر آیه (۵) قطع نفس ما قدمت	ترجمه آیات ۱۹ تا ۱۹ ارسور انعطار ۳ ۴-۴
۴ ۵	واحر
تفسیر آیه (۶) دما انها الانسان ماعر لبرمل	الوجه الباقية
۴ ۵	الکرم
تفسیر آیه (۷) الدلی حلفک فبول	تعداد آیات و کلمات و حروف و محل
۴ ۶	فعدلک
تفسیر آیه (۸) دما ای صور ماسآ	۴ ۴
۴ ۶	رکلب
تفسیر آیه (۹) دکلا مل مکدون مالدس	۴ ۵

صفحه	صفحه
تفسير آيه (٢٥) «ممنون من رحمتي محبوب» ٤١٨	تفسير آيه (٣٣) «وما أرسلوا عليهم حافظين» ٤٢
تفسير آيه (١٦) «حماهم منك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون» ٤١٨-٤١٩	تفسير آيه (٣٤) «فالقوم الذين آمنوا من الكفار مصكبون» ٤٢
تفسير آيه (٢٧) «ومراجه من نسيم» ٤١٩	تفسير آيه (٣٥) «على الآيات يك بطرون» ٤٢
تفسير آيه (٢٨) «فصبا سرب بها» ٤١٩	تفسير آيه (٣٦) «هل يوب الكفار ما كانوا يفعلون» ٤٢
المعرون» ٤١٩	التوبة الثانية
تفسير آيه (٢٩) «ان الذين اخرجوا كانوا من الذين آمنوا مصكبون» ٤١٩	ناويل آيت تمسب ٤٢-٤٢١
تفسير آيه (٣) «وانا امروا بهم معامرون» ٤١٩-٤٢٠	ناويل «ويل للطففين» ٤٢١-٤٢٣
تفسير آيه (٣١) «وانا انقلوا الى اهلهم انقلوا فكهن» ٤٢	مسد سطر عريف ٤٢٣-٤٢٢
تفسير آيه (٣٢) «وانا راوهم فالوا ان هولاء لساكنون» ٤٢	ناويل «الانظر اولئك اهلهم معبودون لئوم عظيم» ٤٢٣
	ناويل «يوم يوم الناس لرب العالمين» ٤٢٣
	ناويل «وما ادرى ما فعلون» «كتاب مرفوع» ٤٢٣-٤٢٤
	«شهد المعرون» ٤٢٣-٤٢٤

٨٤ - سورة الاشراق (مكة ٢٥ آية)

تفسير آيه (١) «وانا من اوتى كتابه ورا» ٤٢٨	طهر «
تفسير آيه (١١) «فوق يدعوا سوراً» ٤٢٨	تفسير آيه (١٢) «وصلى سميراً» ٤٢٨
تفسير آيه (١٣) «انه كان في اهل» ٤٢٨	تفسير آيه (١٤) «مسروراً» ٤٢٨-٤٢٩
تفسير آيه (١٥) «انه طن ان لى بحور» ٤٢٩	تفسير آيه (١٦) «بلى ان ربه كان به سميراً» ٤٢٩
تفسير آيه (١٧) «فلا افسم بالسوق» ٤٢٩	تفسير آيه (١٨) «واللعل وما وسق» ٤٢٩
تفسير آيه (١٩) «والفقر ادا افسق» ٤٢٩	تفسير آيه (٢٠) «لر كس طمعا عن» ٤٢٩
تفسير آيه (٢١) «طيق» ٤٢٩-٤٣٠	سان معرفى از ابوبكر وراى ٤٣٠
تفسير آيه (٢٢) «فما لهم لا يؤمنون» ٤٣٠	تفسير آيه (٢٣) «وانا امرى عليهم العراى» ٤٣٠
لا سجدون « ٤٣٠-٤٣١	

التوبة الاولى

مرحمة آيات ١ تا ٢٥ ارسور اسماعى

٤٢٥-٤٢٦

التوبة الثانية

معداد آيات و كلمات وحروف ومجل تبول

٤٢٦-٤٢٧	وصفيل سور
٤٢٧	تفسير آيه (١) «اذا السماء انصبت» ٤٢٧
٤٢٧	تفسير آيه (٢) «وادب لربها وحجب» ٤٢٧
٤٢٧	تفسير آيه (٣) «واا الارض مندب» ٤٢٧
٤٢٧	تفسير آيه (٤) «والف ما فيها وتجل» ٤٢٧
٤٢٧	تفسير آيه (٥) «وادب لربها وحجب» ٤٢٧
٤٢٧	تفسير آيه (٦) «وانا انا الانسان انك كادح الى ربك فملأه» ٤٢٧-٤٢٨
٤٢٨	تفسير آيه (٧) «فاما من اوتى كتابه بميمه» ٤٢٨
٤٢٨	تفسير آيه (٨) «فوق بحاسب حسابا» ٤٢٨
٤٢٨	تفسير آيه (٩) «ويعلل الى اهل مسرورا» ٤٢٨

صفحة

صفحة

تاويل « انا ما بها الانسان اذك كاذح الى ربك
 ٤٣٢ ٤٣٢ كذحا فعلاصه »
 ٤٣٢ من طرف
 ٤٣٢ من معرفى ارحس صرى
 ٤٣٣ حال وكارى ارباوسعد ابوالحر
 ٤٣٣ من سح الاسلام الانصارى در كفت وب
 ٤٣٤ اسار به « صوف نحاس حسنا سرا »
 ٤٣٤ اسار به « وسط الى اهله مسورا »
 ٤٣٥ تاويل « لركس طعا عن طبع » ٤٣٤-٤٣٥

تفسير آيه (٢٣) « بل الذين كفروا ينادون » ٤٣١
 تفسير آيه (٢٤) « والله اعلم بما يعون » ٤٣١
 تفسير آيه (٢٥) « فسره بمداد الم » ٤٣١
 تفسير آيه (٢٥) « الا الذين آمنوا وعملوا
 الصالحات لهم اجر غير ممنون » ٤٣١

التوبة السابعة

تاويل آيت تسميت ٤٣٢-٤٣١
 من معرفى ار سرحافى ٤٣٢-٤٣١
 تاويل « ادا السمت انسم » ٤٣٢

٨٥ - سورة الروح (مكة ٢٢٢ آية)

التوبة الاولى

خرجه آيات ١ تا ٢٢ ارسور روح

٤٣٦-٤٣٧

التوبة الثانية

مداد آيات وكلمات وحروف وحل

٤٣٧-٤٣٨

نزل وحصل سور

٤٣٨-٤٣٩

تفسير آيه (١) « والسماء ذات الروح » ٤٣٨

٤٣٨

تفسير آيه (٢) « واليوم الموعود » ٤٣٨

٤٣٨-٤٣٩

تفسير آيه (٣) « وساهد ومشهود » ٤٣٨-٤٣٩

٤٣٩

تفسير آيه (٤) « قبل اصحاب الاحدود » ٤٣٩

٤٣٩

داستان نادسا ب مرست حادويرور وكودك

٤٣٩-٤٤٠

موحد

٤٤٣

تفسير آيه (٥) « البار ذات الوفود » ٤٤٣

٤٤٣

تفسير آيه (٦) « ادهم عليها فعود » ٤٤٣

٤٤٣

تفسير آيه (٧) « وهم على ما فعلون » ٤٤٣

٤٤٣

تفسير آيه (٨) « وما نعموا منهم الا ان

٤٤٣

يؤمنوا بالله الرحمن الرحيم » ٤٤٣

٤٤٣

تفسير آيه (٩) « الذى له ملك السموات

٤٤٣

والارض والله على كل شى شهيد » ٤٤٣

٤٤٣

تفسير آيه (١٠) « ان الذين فسوا المؤمنين

٤٤٣-٤٤٤

والمؤمنات » ٤٤٣-٤٤٤

تفسير آيه (١١) « ان الذين آمنوا وعملوا
 الصالحات » ٤٤٤
 تفسير آيه (١٢) « ان طيس ربك لسديد » ٤٤٤
 تفسير آيه (١٣) « انه هو يبدى ويعد » ٤٤٤
 تفسير آيه (١٤) « وهو العفور الودود » ٤٤٤
 كمنار سح الاسلام عبدالله الانصارى در
 تفسير ابن آيت ٤٤٥
 تفسير آيه (١٥) « دوالرس المجد » ٤٤٥
 تفسير آيه (١٦) « فعال لما يريد » ٤٤٥
 تفسير آيه (١٧) « هل املك خدم » ٤٤٥
 الحود » ٤٤٥
 تفسير آيه (١٨) « فرعون ومعد » ٤٤٥
 تفسير آيه (١٩) « بل الذين كفروا منى
 مكذب » ٤٤٥
 تفسير آيه (٢٠) « والله من وراءهم مصط » ٤٤٥
 تفسير آيه (٢١) « بل هو قرآن مجيد » ٤٤٥
 تفسير آيه (٢٢) « فى لوح محفوظ » ٤٤٥-٤٤٦
 التوبة السابعة
 اول آيت تسميت ٤٤٦
 معرفى اربس طريف ٤٤٦
 تاويل « والسماء ذات الروح » ٤٤٦
 تاويل « واليوم الموعود » ٤٤٦

صفحة	صفحة	صفحة
٤٤٨-٤٤٧	الحريق	٤٤٦-٤٤٧
٤٤٨	تأويل «ان بطش ربك لشديد»	٤٤٧
٤٤٨	تأويل «ولهم عذاب جهنم ولهم عذاب	تأويل «وهو المعوز الويرد»

٨٦ - سورة الطارق (مكة ١٧ آية)

التوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ١٧ از سور طارق

٤٥٣	تفسير آية (١) «فما له من هو ولا ناصر»
٤٥٣	تفسير آية (١١) «والسما ذات الرحع»
٤٥٣	تفسير آية (١٣) «والارض ذات الصدع»
٤٥٣	تفسير آية (١٤) «انه لعل فصل»
٤٥٣	تفسير آية (١٥) «انهم يكذبون كذبا»
٤٥٣	تفسير آية (١٦) «واكذب كذبا»
٤٥٣	تفسير آية (١٧) «فمهل الكافرين امهلهم رويدا»

التوبة الثانية

٤٥٤	تأويل آية تسميت
٤٥٤	تأويل «والسما والطارق»
٤٥٤-٤٥٥	تأويل «ان كل نفس لمار عليها حافظ»
٤٥٤	تأويل «فليسطر الانسان مع خلق»
٤٥٥-٤٥٦	تأويل «خلق من ما ذاق»
٤٥٥-٤٥٦	تأويل «سرح من بين صلب والبرآء»

٤٤٩-٤٥

التوبة الثانية

عداد آيات و كلمات وحروف ومحل

٤٥	برول وآيات مسووح وفصل سور
٤٥١-٤٥٠	تفسير آية (١) «والسما والطارق»
٤٥١	تفسير آية (٣) «البحر الماف»
٤٥١	تفسير آية (٤) «ان كل نفس لمار عليها حافظ»
٤٥١	تفسير آية (٥) «فليسطر الانسان مع خلق»
٤٥١	تفسير آية (٦) «خلق من ما ذاق»
٤٥١-٤٥٢	تفسير آية (٧) «سرح من بين صلب»
٤٥٢	والبرآء
٤٥٢	تفسير آية (٨) «انه على رحمة لعاذر»
٤٥٢-٤٥٣	تفسير آية (٩) «يوم ملى السراير»

٨٧ - سورة الاعلى (مكة ١٩ آية)

التوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ١٩ از سور اعلى ٤٥٧-٤٥٨

٤٦	تفسير آية (٣) «والذى اخرج المرعى»
٤٦	تفسير آية (٥) «فصعله عبا احوى»
٤٦١-٤٦٠	تفسير آية (٦) «سيعرف فلانسى»
٤٦١-٤٦٠	تفسير آية (٧) «الاماسا الله انه معلم المعمر وما يحسى»
٤٦١	تفسير آية (٨) «فوسرك للسرى»
٤٦١	آية (٩) «ددكران معب الذكرى»
٤٦١	آية (١٠) «سددكر من يحسى»
٦١	آية (١١) «فوسحبها الاسعى»

التوبة الثانية

٤٥٨	محل برول وعداد آيات و كلمات وحروف وفصل سور
٤٥٨-٤٥٩	تفسير وناويل آية (١) «سبح اسم ربك الاعلى»
٤٥٩	تفسير آية (٢) «الذى خلق موسى»
٤٥٩-٤٦٠	تفسير آية (٣) «والذى قدر مهدى»

صفحة	تفسير آيه (١٩) مصحف ابراهيم وموسى ٤٦٣	صفحة	تفسير آيه (١٣) والذى صلى البار
٤٦٣-٤٦٤	الموتة الثالثة	٤٦١-٤٦٢	الكبرى
٤٦٣-٤٦٤	ماويل آت سميت	٤٦٢	تفسير آيه (١٣) دم لاندوت فيها ولاصلى
٤٦٤	ماويل فسبح اسم ربك الاعلى	٤٦٢	تفسير آيه (١٣) فقد اطلع من ركى
٤٦٤	ماويل قد اطلع من ركى	٤٦٢	تفسير آيه (١٥) فودكر اسم ربه صلى
٤٦٤-٤٦٥	ماويل وودكر اسم ربه صلى		تفسير آيه (١٦) دل ثوبن الحو
٤٦٥-٤٦٦	ماويل دل ثوبن الحو	٤٦٣-٤٦٤	الدنيا
٤٦٥-٤٦٦	الدنيا	٤٦٣	تفسير آيه (١٧) فوالاخر حبرو واهى
٤٦٦	ماويل فوالاخر حبرو واهى	٤٦٣	تفسير آيه (١٨) د ان هذا الى الصف
			الاولى

٨٨ - سورة العاشية (مكة ٣٦ آية)

تفسير آيه (١٥) دولمارق مصعوفة ٤٧١	الموتة الاولى	درجته آيات ٢٦ تا ١٩ ار سور عاشه ٤٦٧-٤٦٨
٤٧١	تفسير آيه (١٦) دورامى منوه ٤٧١	الموتة الثانية
٤٧١	تفسير آيه (١٧) دافلا منطرون الى الال كيف	تعداد آيات وكلبات وحروف ومحل لزل وآت
٤٧٢-٤٧٣	حلف	مسوح وفضل سور
٤٧٢	آيه (١٨) دوالى السماء كيف رجع ٤٧٢	تفسير آيه (١) دهل اسك حدب
٤٧٢	تفسير آيه (١٩) دوالى الضال كيف نصب ٤٧٢	العاشية
٤٧٢	تفسير آيه (٢٠) دوالى الارض كيف سطحت ٤٧٢	تفسير آيه (٢) دوحو يومند حاشيه ٤٦٨-٤٦٩
٤٧٢	تفسير آيه (٢١) دودكر انما اب مدكر ٤٧٢	تفسير آيه (٣) دتامله ناصيه ٤٦٩
٤٧٢	تفسير آيه (٢٢) دلب عليهم بمصطر ٤٧٢	تفسير آيه (٤) دصلى فارا حاشيه ٤٦٩
٤٧٢	تفسير آيه (٢٣) دالا من تولى وكفر ٤٧٢	تفسير آيه (٥) دسعى من عن آتيه ٤٦٩
٤٧٢	تفسير آيه (٢٤) دبعد ه الله العذاب	تفسير آيه (٦) دلس لهم طعام الامن
٤٧٢	الاكر	صريح
٤٧٢	تفسير آيه (٢٥) دان الساناهم ٤٧٢	تفسير آيه (٧) دلاسمن ولاصلى من
٤٧٢	تفسير آيه (٢٦) دنان الساناهم ٤٧٢	حوق
٤٧٢-٤٧٣	الموتة الثالثة	تفسير آيه (٨) دوحو يومند ناصيه ٤٧٢
٤٧٢-٤٧٣	ماويل آت سميت	تفسير آيه (٩) دلسعها راصيه ٤٧٢
٤٧٣-٤٧٤	ماويل دهل اسك حدب العاشيه ٤٧٣-٤٧٤	تفسير آيه (١٠) دفى حنه هاله ٤٧٢
٤٧٤	ماويل دوحو يومند ناصيه ٤٧٤	تفسير آيه (١١) دلائمع فيها لاصيه ٤٧٢
٤٧٤	ماويل دلسعها راصيه ٤٧٤	تفسير آيه (١٢) دقصا عن حارده ٤٧١-٤٧٢
٤٧٤	ماويل دوحو يومند حاشيه ٤٧٤	تفسير آيه (١٣) دقصا سرر من روعيه ٤٧١
٤٧٤	ماويل دعا له ناصيه ٤٧٤	تفسير آيه (١٤) فواكواب وصوعه ٤٧١
٤٧٥	ماويل دصلى فارا حاشيه ٤٧٥	

٤٧٥	تاويل «في حبه عالمه»	٤٧٥	تاويل «تسعى من عن آتبه»
٤٧٥	تاويل «لا تسمع فيها لاصه»	٤٧٥	تاويل «ليس لهم طعام الا من صريح»
٤٧٥	تاويل «فيها عن حاربه»	٤٧٥	تاويل «لا يسمي ولا يسمي من حوج»

٨٩- سورة الفجر (مكة ٣٠ آية)

٤٨٧	تفسير آيه (١٦) «واما اذا ما اسله فعند علمه ربه»	٤٧٨-٤٧٦	رحمه آيات ١١ ٣ ارسور فص
٤٨٧	تفسير آيه (١٧) «فيعول ربى اهانى»		الفوة الثانية
٤٨٨-٤٨٧	تفسير آيه (١٨) «كلا مل لا تكرمون السم»	٤٧٨	معدا حروف وكلمات وآيات واحلاف ورمز آيات
٤٨٨-٨٧	تفسير آيه (١٩) «ولا يحاصون على طعام المسكين»	٤٧٨	ومحل ترول وفصل سور
٤٨٨-٨٧	تفسير آيه (٢) «فوناكون الرات اكلالما»	٤٧٨	كرب قسم هان عرب
٨٨	تفسير آيه (٢١) «ويحون المال حاحما»	٤٧٨-٤٧٩	تفسير آيه (١) «والفجر ولما عسر»
٤٨٨	تفسير آيه (٢٢) «كلا اذا دك الارض دكا دكا»	٤٧٨-٤٨	تفسير آيه (٢) «والسمع والوبر»
٤٨٨	تفسير آيه (٢٣) «فوحا ربك والملك صفا صفا»	٤٧٨-٤٨	تفسير آيه (٣) «والليل اذا عسر»
٤٨٨	تفسير آيه (٢٤) «فوحى يومئذ جهنم مدكر الانسان واني له الذكري»	٤٨	تفسير آيه (٤) «هل في ذلك قسم لذي حجر»
٤٨٨-٨٩	تفسير آيه (٢٥) «فيعول بالسي فتمت لحيوى فومئذ لا تعد عدائه احد»	٤٨	تفسير آيه (٥) «فالم تركف ربك معاد»
٤٨٩	تفسير آيه (٢٦) «فولانوبق وبافه احد»	٤٨١-٤٨	تفسير آيه (٦) «فام داب العماد»
٤٨٩-٤٨٩	تفسير و تاويل و سان ترول آيه (٢٧) «فانا بها النفس المطمئنة»	٤٨١	داسان بهست سداد
٤٨٩-٤٨٩	تفسير و تاويل و سان ترول آيه (٢٨) «دارحى الى ربك راسه مرسه»	٤٨١-٤٨٣	تفسير آيه (٧) «فالى لم يخلق منها في البلاد»
٤٨٩-٤٨٩	تفسير آيه (٢٩) «فادخلنى فى عادى»	٤٨٣-٨٤	تفسير آيه (٨) «فومئذ الدن حابوا الصحر بالواد»
٤٨٩-٤٨٩	تفسير آيه (٣) «وادخلنى حصى»	٤٨٣-٨٤	تفسير آيه (٩) «فومعرون دى الاولاد»
	الفوة الثالثة	٤٨٤	داسان فرعون و حريل
٤٩١	تاويل آت سميت	٤٨٤-٨٦	تفسير آيه (١) «الدن طعوا في البلاد»
٤٩٢	تاويل «والفجر ولما عسر»	٤٨٦	تفسير آيه (١١) «فاكروا فيها الصاد»
٤٩٢-٨٩٢	تاويل «والسمع والوبر»	٤٨٦	تفسير آيه (١٢) «فصت عليهم ربك سوط عذاب»
		٤٨٦	تفسير آيه (١٣) «فان ربك لالمرصاد»
		٨٧	تفسير آيه (١٤) «فاما الانسان اذا ما اسله ربه فاكرمه وتعمه»
		٤٨٧	تفسير آيه (١٥) «فيعول ربى اكرم من»

أرمياحات برطرعب	٤٩٣	ناويل	دارحى الى ريل تراصه
تأويل	٤٩٣-٤٩٤	مرصه	٤٩٣-٤٩٤

٩٠ سورة البلد (مكة ٣٠ آية)

ترجمه آيات ١ تا ٢ از سور بلد	٤٩٥-٤٩٦	تفسير آيه (١١)	«فلا أقحم المصه»	٤٩٩
التيه الاولى				
تعداد آيات و كلمات و حروف و محل ليرول و فصلات		تفسير آيه (١٢)	«ما اذريك ما المعصه»	٤٩٩
سور	٤٩٦	تفسير آيه (١٣)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١)	٤٩٦	تفسير آيه (١٤)	«فلا اطمع في يوم دى»	
تفسير آيه (٢)	٤٩٦	تفسير آيه (١٥)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٣)	٤٩٦	تفسير آيه (١٦)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٤)	٤٩٦-٤٩٧	تفسير آيه (١٧)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٥)	٤٩٧	تفسير آيه (١٨)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٦)	٤٩٧	تفسير آيه (١٩)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٧)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٠)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٨)	٤٩٧	تفسير آيه (٢١)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (٩)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٢)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٠)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٣)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١١)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٤)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٢)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٥)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٣)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٦)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٤)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٧)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٥)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٨)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٦)	٤٩٧	تفسير آيه (٢٩)	«فلا رصه»	٤٩٩
تفسير آيه (١٧)	٤٩٧	تفسير آيه (٣٠)	«فلا رصه»	٤٩٩

٩١ سورة الشمس (مكة ١٥ آية)

ترجمه آيات ١ تا ١٥ از سور شمس	٥٠٥-٥٠٦	تفسير آيه (١)	«والليل اذا نسجها»	٥٠٥
التيه الثانية				
تعداد آيات و كلمات و حروف و محل ليرول و فصلات		تفسير آيه (٢)	«والنهار اذا طغيا»	٥٠٦
سور	٥٠٥	تفسير آيه (٣)	«والارض وما طحاها»	٥٠٦
تفسير آيه (١)	٥٠٥	تفسير آيه (٤)	«والسموات وما سجاها»	٥٠٦
تفسير آيه (٢)	٥٠٥	تفسير آيه (٥)	«والشمس»	٥٠٦
تفسير آيه (٣)	٥٠٥	تفسير آيه (٦)	«والقمر اذا كاد»	٥٠٦
تفسير آيه (٤)	٥٠٥	تفسير آيه (٧)	«والنجم»	٥٠٦
تفسير آيه (٥)	٥٠٥	تفسير آيه (٨)	«والجبال»	٥٠٦
تفسير آيه (٦)	٥٠٥	تفسير آيه (٩)	«والسحاب»	٥٠٦
تفسير آيه (٧)	٥٠٥	تفسير آيه (١٠)	«والانوار»	٥٠٦
تفسير آيه (٨)	٥٠٥	تفسير آيه (١١)	«والنيران»	٥٠٦
تفسير آيه (٩)	٥٠٥	تفسير آيه (١٢)	«والسحاب»	٥٠٦
تفسير آيه (١٠)	٥٠٥	تفسير آيه (١٣)	«والنيران»	٥٠٦
تفسير آيه (١١)	٥٠٥	تفسير آيه (١٤)	«والسحاب»	٥٠٦
تفسير آيه (١٢)	٥٠٥	تفسير آيه (١٥)	«والنيران»	٥٠٦

سور ٩١-٩٣	فهرست سور و آیات	٧٢٣
تفسیر آیه (١١)	«کذب نمود بطمأنینا» ٧	تفسیر آیه (١٥) «ولا تحاف عقبا» ٨
تفسیر آیه (١٢)	«اد انصب اسمها» ٧	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (١٣)	«فعال لهم رسول الله نافع الله وسعها» ٧	تاویل آت سميت
تفسیر آیه (١٤)	«فكذب و فعروها فدمتم» ٧	تاویل فونعن و ماسوينا» ٨-٩
علمهم ربهم بدنهم فسرنا» ٧-٨-٩	تاویل «فالهمها فعروها و فسرنا» ٨-٩-٩	

٩٢- سورة الليل (مكة ٢٣١ آه)

التوبة الاولى	تفسیر آیه (١٣)	دان علمنا للهدى» ١٥-١٦
ترجمه آیات ١ تا ٢١ از سور	تفسیر آیه (١٣) «وان لنا للآخر و	
لل	الاولی» ١٦	
التوبة الثانية	تفسیر آیه (١٣) «فانذرکم نارا ملطی» ١٦	
معداد آت و کلمات و حروف و محل ثرول	تفسیر آیه (١٥) «لاسلها الا الاسمى» ١٦	
ووصلت سور	تفسیر آیه (١٦) «الذى كذب و بولى» ١٦	
تفسیر آیه (١) «والليل انا نعى» ١١	تفسیر آیه (١٧) «فوسحبا الاسمى» ١٦-١٧	
تفسیر آیه () «والنهار انا نطلى» ١١	تفسیر آیه (١٨) «فوالدى بوى ماله	
تفسیر آیه (٣) «وما خلق الذکر و	مرکبى» ١٦-١٧	
الانى» ١١-١٢	تفسیر آیه (١٩) «فوالاحد عند من نعمه	
تفسیر آیه (٣) «دان سحکم لسمى» ١٢-١٣	بحرى» ١٧	
سان ثرول سور	تفسیر آیه (٣) «الا اسماء و حه ربه	
تفسیر آیه (٥) «فاما من اعطى و انى» ١٤	الاعلى» ١٧	
تفسیر آیه (٦) «فوصلى بالحنى» ١٤	تفسیر آیه (٣٩) «فولوى نرى»	
تفسیر آیه (٧) «ففسر للسرى» ١٤	التوبة الثالثة	
تفسیر آیه (٨) «فواما من نحل و اسعنى» ١٤	تاویل آت سميت	
تفسیر آیه (٩) «فوكذب بالحنى» ١٤	تاویل «فالليل ادا نعى» ١٨-١٩	
تفسیر آیه () «ففسر للعرى» ١٤-١٥	اسرار سور	
تفسیر آیه (١١) «فوما نعى عنه ماله ادا	تاویل «فالنهار ادا نطلى» ١٩-٢٠	
ثرى» ١٥		

٩٣- سورة الصبحى (مكة ١١ آه)

التوبة الاولى	التوبة الثانية
ترجمه آیات ١ تا ١١ از سور صبحى ٥٢	معداد آیات و کلمات و حروف و محل

وتربت ومنت نزل وفضل سور ٥٢٣ ٥٢١	تفسر آیه (٨) «و وحندل عابلا
تفسر آیه (١) «والمحی» ٥٢٣	فاحی» ٥٢٧ - ٥٢٨
تفسر آیه (٢) «واللذل ادا سحی» ٥٢٣	تفسر آیه (٩) «فاما السهم فلا تمهر» ٥٢٨
تفسر آیه (٣) «ما ودعك ربك وما فلي» ٥٢٣	تفسر آیه (١٠) «واما السائل فلا تمهر» ٥٢٨-٥٢٩
تفسر آیه (٤) «وللاخر حشر لك من الاولى» ٥٢٣	کفارا من اهرام ادهم در معظم سائل ٥٢٨-٥٢٩
تفسر آیه (٥) «ولسوف يعطيك ربك فترضى» ٥٢٣	تفسر آیه (١١) «واما بمعنه ربك فحندل» ٥٢٩
تفسر آیه (٦) «الم محندل سما فاولی» ٥٢٤-٥٢٣	البویه الثالثة
تفسر آیه (٧) «و وحندل صالا مهدی» ٥٢٨-٥٢٥	تاویل آیت سمب ٥٢٩ - ٥٣
	تاویل «والمحی» ٥٣
	تاویل «واللذل ادا سحی» ٥٣
	تاویل «ما ودعك ربك وما فلي» ٥٣١ ٥٣
	تاویل «ولسوف يعطيك ربك فترضى» ٥٣١-٥٣٢

٩٤ - سورة الانشراح (مكية ٨ آية)

ترجمه آیات ١ تا ٨ از سوره انشراح ٥٣٣	تفسر آیه (٥) «فان مع العسر يسرا» ٥٣٥
البویه الثانية	تفسر آیه (٦) «ان مع العسر يسرا» ٥٣٥ ٥٣٦
تعداد آیات و کلمات و حروف و محل	تفسر آیه (٧) «فاذا فرغ فانصب» ٥٣٦
نزل و فضل سور ٥٣٣	تفسر آیه (٨) «والی ربك فارعب» ٥٣٦
تفسر آیه (١) «الم تسرح لك صندل» ٥٣٣	البویه الثالثة
٥٣٣ - ٥٣٤	تاویل آیت سمب ٥٣٧
تفسر آیه (٢) «ووصعنا علك وورل» ٥٣٤	تاویل «الم تسرح لك صندل» ٥٣٧-٥٣٩
تفسر آیه (٣) «الذی اخص طهرل» ٥٣٤	تاویل «ووصعنا علك وورل» ٥٣٨-٥٣٩
تفسر آیه (٤) «ورعنا لک کرل» ٥٣٤ ٥٣٥	کشف کوی بنام امرا کرم (ص) در سب معراج
	ناحد اولد کار برکک ٥٣٨ ٥٤
	تاویل «ورعنا لک کرل» ٥٣٩ - ٥٤

٩٥ - سورة التین (مكية ٨ آية)

ترجمه آیات ١ تا ٨ از سوره تن ٥٤١	نزل و آیت که در معنی مسح است
البویه الثانية	و فضل سور ٥٤١-٥٤٢
تعداد آیات و کلمات و حروف و محل	تفسر آیه (١) «والنيس والريون» ٥٤٢
	تفسر آیه (٢) «توطور سنس» ٥٤٢

تفسیر آیه (۱) «انا ولرب الارض ولربها»	۵۷۷	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (۲) «فواخرج الارض افعالها»	۵۷۷	ناويل آب سمب
تفسیر آیه (۳) «وفالانسان ماله»	۵۷۸-۵۷۷	ناويل «انا ولرب الارض ولربها»
تفسیر آیه (۴) «يومئذ نجذب احبارها»	۵۷۸	ناويل «فواخرج الارض افعالها»
تفسیر آیه (۵) «فان ربك اوحى لها»	۵۷۸	ناويل «وفالانسان ماله»
تفسیر آیه (۶) «يومئذ نصر الناس اسما»		وصف رساخر
لربوا اعمالهم	۵۷۹-۵۷۸	ناويل «فمن يعمل معال در حرا»
تفسیر آیه (۷) «فمن يعمل معال در حرا»		بر
تفسیر آیه (۸) «فمن يعمل معال در حرا»	۵۸-۵۷۹	ناويل «فمن يعمل معال در سرا»
سرا بر	۵۸-۵۷۹	بر

۱۰۰- سورة العاديات (مكية ۱۹ آیه)

تفسیر آیه (۷) «فوان على ذلك لهدى»	۵۸۶	كود
تفسیر آیه (۸) «وانه لبحر لهدى»	۵۸۶	تفسیر آیه (۱) «فواحصل ما في الصدور»
تفسیر آیه (۹) «افلا تعلم انا نمر ما هي»		تفسیر آیه (۱۹) «ان ربهم يومئذ نجسر»
تفسیر آیه (۱۰) «فواحصل ما في الصدور»	۵۸۶	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (۱۱) «فواحصل ما في الصدور»	۵۸۶	ناويل آب سمب
تفسیر آیه (۱۲) «فواحصل ما في الصدور»	۵۸۸-۵۸۷	ناويل «فوالعاديات سمحا»
تفسیر آیه (۱۳) «فواحصل ما في الصدور»	۵۸۸	ناويل «ان الانسان لربه لكدود»
تفسیر آیه (۱۴) «فواحصل ما في الصدور»	۵۸۹-۵۸۸	ناويل «افلا تعلم انا نمر ما هي»
تفسیر آیه (۱۵) «فواحصل ما في الصدور»	۵۸۹-۵۸۸	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (۱۶) «فواحصل ما في الصدور»		ناويل آب سمب
تفسیر آیه (۱۷) «فواحصل ما في الصدور»		ناويل «فوالعاديات سمحا»
تفسیر آیه (۱۸) «فواحصل ما في الصدور»		ناويل «ان الانسان لربه لكدود»
تفسیر آیه (۱۹) «فواحصل ما في الصدور»		ناويل «افلا تعلم انا نمر ما هي»

۱۰۱- سورة القارعة (مكية ۱۹ آیه)

تفسیر آیه (۱) «انا ولرب الارض ولربها»	۵۹	التوبة الاولى
تفسیر آیه (۲) «فواخرج الارض افعالها»		ناويل آب سمب
تفسیر آیه (۳) «وفالانسان ماله»		ناويل «انا ولرب الارض ولربها»
تفسیر آیه (۴) «يومئذ نجذب احبارها»		ناويل «فواخرج الارض افعالها»
تفسیر آیه (۵) «فان ربك اوحى لها»		ناويل «وفالانسان ماله»
تفسیر آیه (۶) «يومئذ نصر الناس اسما»		وصف رساخر
لربوا اعمالهم		ناويل «فمن يعمل معال در حرا»
تفسیر آیه (۷) «فمن يعمل معال در حرا»		بر
تفسیر آیه (۸) «فمن يعمل معال در حرا»		ناويل «فمن يعمل معال در سرا»
سرا بر		بر

تفسير آية (٩) «فأما حاوية»	٥٩٢	وا حيلاي ميان سمار آيات و فصلت	٥٩١
تفسير آية (١) «فوما ادريل ماهيه»	٥٩٢	سور	٥٩١
تفسير آية (١٩) «دار حامي»	٥٩٢	تفسير آية (١) «العارة»	٥٩١
الفوة الثالثة		تفسير آية (٢) «ما العارة»	٥٩١
تاويل آت سميت	٥٩٣-٥٩٢	تفسير آية (٣) «فوما ادريل ما العارة»	٥٩١
سجن سرطريه	٥٩٣	تفسير آية (٤) «يوم يكون الناس كالفراش	٥٩١
تاويل «العارة» «ما العارة»	٥٩٤-٥٩٣	المسبون»	٥٩١
تاويل «فوما ادريل ما العارة»	٥٩٤-٥٩٣	تفسير آية (٥) «ويكون الحال كالمهن	٥٩١
تاويل «كالفراش المسبون»	٥٩٤	المعوس»	٥٩١
تاويل «ويكون الحال كالمهن المعوس»	٩٤	آية (٦) «فاما من علم حواريه»	٥٩٢-٥٩١
تاويل «فاما من علم حواريه فهو في عس»		تفسير آية (٧) «فهو في عس»	٥٩٢
٥٩٥-٥٩٤	٥٩٢	تفسير آية (٨) «فاما من حب حواريه»	٥٩٢

١٠٢ - سورة التكاثر (مكة ٨ آية)

تفسير آية (٦) «لرون الحميم»	٥٩٩	الفوة الاولى	
تفسير آية (٧) «م لرونها من العن»	٥٩٩	ترجمه آيات ١ تا ٨ ار سور نكار	٥٩٦
تفسير آية (٨) «م لسلن يومد من		الفوة الثانية	
العن»	٦١-٥٩٩	تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل لرون	
الفوة الثالثة		وسب سريل وفصلت سور	٥٩٧-٥٩٦
تاويل آت سميت	٦٢-٦١	تفسير آية (١) «البكم الكاثر»	
تاويل «البكم الكاثر»	٦٢	٥٩٨-٥٩٧	
تاويل «كلاسوف تعلمون»	٦٢	تفسير آية (٢) «حي رزم المعان»	٥٩٨-٥٩٧
تاويل «م كلاسوف علمون»	٦٢	تفسير آية (٣) «كلاسوف تعلمون»	٥٩٨-٥٩٧
تاويل «كلاسوف علم علم العن»	٦٣-٦٢	تفسير آية (٤) «م كلاسوف تعلمون»	٥٩٨
تاويل «لرون الحميم»	٦٢	تفسير آية (٥) «كلاسوف تعلمون علم العن»	٥٩٩
تاويل «م لرونها من العن»	٦٣-٦٢		

١٠٣ - سورة العصر (مكة ٣ آية)

لرون لرون آت مسوح و آت ناسح وفصلت		الفوة الاولى	
وسان لرون سور	٦٤-٦٣	ترجمه آيات ١ تا ٣ ار سور عصر	٦٤
تفسير آية (١) «والعصر»	٦٤	الفوة الثانية	
تفسير آية (٢) «ان الانسان لفي خسر»	٦٥-٦٤	تعداد آيات وكلمات وحروف ومحل وهكلم	
٩١			

تفسير آيه (٣) » الاالدين آمنوا وعملوا الصالحات و نواسوا عالقين و نواسوا بالسر»	٦٥	التوبة الثالثة	٦٧٦٥
		تاويل آيت سميت	٦٧
		تاويل » والسر»	٦٧
		تاويل » ان الانسان لى حسر»	٦٧

١٠٤ - سورة الهمة (مكة آه)

تفسير آيه (٨) » انها عليهم موند »	٦١	التوبة الاولى	
ترجمه آيات ١ تا ٩ ارسور همز	٦٨	تعداد حروف و كلمات و آیات و محل سريل	
تفسير آيه (٩) » في عند محمد »	٦١ - ٦١١	وصفيل و سان نرول سور	٦٩٦٨
التوبة الثالثة		تفسير آيه (٩) » ويل لكل همز لمر »	٦٩
تاويل آيت سميت	٦١١	تفسير آيه (٢) » الذي جمع مالا وعدد »	٦٩
ارمنحاج نرولر يفت	٦١١	تفسير آيه (٣) » حسب ان ماله اخلد »	٦١
تاويل » ويل لكل همز لمر »	٦١١-٦١٢	تفسير آيه (٣) » كلالسندن في الحطمة »	٦١
تاويل » حسب ان ماله اخلد »	٦١٢	تفسير آيه (٥) » وما ادرىك ما الحطمة »	٦١
تاويل » كلالسندن في الحطمة »	٦١٢	تفسير آيه (٦) » نارالله الموند »	٦١
تاويل » وما ادرىك ما الحطمة »	٦١٢	تفسير آيه (٧) » الى مطلع على الامد »	٦١
تاويل » نارالله الموند »	٦١٢-٦١٣		
تاويل » انها عليهم موند »	٦١٢		
تاويل » في عند محمد »	٦١٢		

١٠٥ - سورة الفيل (مكة آه)

تفسير آيه (٣) » وارسل عليهم طرا انايل »	٦٢	التوبة الاولى	
ترجمه آيات ١ تا ٥ ارسور فل	٦١٤	تعداد حروف و كلمات و آیات و محل	
تفسير آيه (٣) » برهمم بحجار من سحل »	٦٢	وصفيل و سان نرول و وصفيل سور	٦١٩-٦١٤
تفسير آيه (٥) » جعلهم كصف ما كول »	٦٢	واسان اصحاب فل و ابرهه	٦١٩-٦١٤
التوبة الثالثة		تفسير آيه (١) » الم تركف فعل ريل	
تاويل آيت سميت	٦٢١-٦٢٢	ماصحاب الفل »	٦١٩
سان معرفي اريسر طر يفت	٦٢١	تفسير آيه (٣) » الم جعل كندهم في	
تاويل » الم تركف فعل ريل ناصعات		تصليل	٦٢ - ٦١٩
الفيل »	٦٢١		
تاويل » وارسل عليهم طرا انايل »	٦٢١-٦٢٢		
تاويل » برهمم بحجار من سحل »	٦٢١-٦٢٢		

١٠٦ - سورة فريش (مكة ٤ آية)

النوبة الاولى

برحمہ آیات ١ تا ٤ از سور فريش ٦٢٣

النوبة الثانية

تعداد حروف وکلمات وآيات ومحل نزول

وفصل سور و ترتی فريش بر دیگران

ولست فريش ومعنی ان کلمه ٦٢٣ ٦٢٤

تفسير آية (١) «لا يلاي فريش» ٦٢٤ ٦٢٥

تفسير آية (٢) «لا يلايهم رحله السأ»

٦٢٥-٦٢٦ الصف

تفسير آية (٣) «فليعدوا رب هذا

النسب» ٦٢٥ - ٦٢٦

تفسير آية (٤) «الذي اطعمهم من حور و

منهم من حور» ٦٢٥ - ٦٢٦

در فصل فريش ٦٢٦ ٦٢٧

النوبة الثالثة

تاويل آيت سميت ٦٢٧ ٦٢٨

تاويل «لا يلاي فريش» «لا يلايهم» ٦٢٨

تاويل «رب هذا النسب» ٦٢٨-٦٢٩

١٠٧ - سورة الدين (مكة ٢٧ آية)

النوبة الاولى

برحمہ آیات ١ تا ٧ از سور د ن ٦٣

النوبة الثانية

تعداد حروف وکلمات وآيات ومحل نزول

واختلاف در شمار آيات وسان نزول وفصل

سور ٦٣ ٦٣١

تفسير آية (١) «اراب الذي تكلف

بالدين» ٦٣١

تفسير آية (٢) «وذلك الذي يدع النسم» ٦٣١

تفسير آية (٣) «ولا يحسن على طعام المسكين» ٦٣١

تفسير آية (٤) «فويل للمصلين» ٦٣٢

تفسير آية (٥) «الذين هم عن صلواتهم

ساهون» ٦٣٢

تفسير آية (٦) «الذين هم برآؤون» ٦٣٢

تفسير آية (٧) «و يجمعون الماهون» ٦٣٢

النوبة الثالثة

تاويل آيت سميت ٦٣٢ ٦٣٣

سان معني ارحم ٦٣٣

تاويل «اراب الذي تكلف بالدين» ٦٣٣-٦٣٤

معني ان الذين عند الله الاسلام ارفول نكي

ار علمای طرف ٦٣٤ ٦٣٤

داسان حسب محمی و کسر او ٦٣٤

تاويل «فويل للمصلين» ٦٣٥

تاويل «الذين هم عن صلواتهم ساهون» ٦٣٥

تاويل «الذين هم برآؤون» ٦٣٥

تاويل «و يجمعون الماهون» ٦٣٥

١٠٨ سورة الكوثر (مكة ٣ آية)

النوبة الاولى

برحمہ آیات ١ تا ٣ از سور کور ٦٣٦

النوبة الثانية

تعداد حروف وکلمات وآيات ومحل نزول

فصل سور ٦٣٦

تفسير آية (١) دانا اعطى المال الكبير، ٦٣٨-٦٣٦	التوبة الثالثة
تفسير آية (٢) د فصل لربك وانحر، ٦٣٨	تاويل آيت سميت
تفسير آية (٣) د ان سائلك هو الاس، ٦٣٩ ٦٣٨	تاويل دانا اعطى المال الكبير، ٦٤١-٦٤٠
	تاويل د فصل لربك وانحر، ٦٤١

١٠٩ - سورة الكافرون (مكة ٦ آية)

تفسير آية (١) دولا ائيم عابدين ما عديت، ٦٤٣	١- التوبة الاولى
تفسير آية (٢) دولا انا عابد ما عديت، ٦٤٤	ترجمه آيات ١ تا ٦ از سور كافرون ٦٤٢
تفسير آية (٣) دولا ائيم عابدين ما عديت، ٦٤٤	التوبة الثانية
تفسير آية (٤) دلكم دسكم ولي دين، ٦٤٤	محل نزول و تعداد حروف و كلمات و آيات و تفسير
التوبة الثالثة	آيت مسح و فصل و كعب و سان نزول
تاويل آيت سميت	سور ٦٤٣-٦٤٢
ذكر دقل ما اهل الكافرون، ٦٤٤	تفسير آية (١) دقل ما اهل الكافرون، ٦٤٣
ذكر دلا عباد ما عديت، ٦٤٤	تفسير آية (٢) دلا عباد ما عديت، ٦٤٣
تاويل كلي سور ٦٤٥-٦٤٤	
سان معرفي از اموال عالم صرا نادی ٦٤٥	

١١٠ - سورة النصر (مدية ٣ آية)

تفسير آية (١) دفتح محمد ربك واسمع، ٦٥١	١- التوبة الاولى
انه كان بواناء، ٦٥١	ترجمه آيات ١ تا ٣ از سور نصر ٦٤٦
التوبة الثالثة	التوبة الثانية
تاويل آيت سميت	تعداد حروف و كلمات و آيات و محل و حكم
تاويل دانا حقا نصر الله والفتح، ٦٥٢-٦٥١	تاويل و فصل و سان نزول سور ٦٤٦
سائي حاك كنار ادر حلت سعاسر	تفسير آية (١) دانا حقا نصر الله والفتح، ٦٥٢-٦٥١-٦٥٠
اكرم (من) ٦٥٤-٦٥٢	داسان فتح مكة ٦٥٠-٦٤٦
سان معرفي از حسن بن منصور خلاص ٦٥٤	آية (٢) دورايت الناس يدخلون في دين ٦٥١-٦٥٠
سان معرفي از سبلي و حسن منصور ٦٥٥	الله افواجا

١١١ - سورة التبت (مكية ٥ آية)

التوبة الثانية	التوبة الاولى
١ تعداد حروف و كلمات و آيات و محل نزول و	ترجمه آيات ١ تا ٥ از سور تب ٦٥٦

٦٥٦	تفسير آية (٢) «وامرأته حملته الحطب» ٦٥٨	فصل سور	٦٥٦
٦٥٧-٦٥٦	تفسير آية (٥) «في حدها حمل من مسده» ٦٥٨	تفسير آية (١) «تبت ندا ابي لهب	٦٥٧-٦٥٦
٦٥٧	تأويل آية تسميت	وتب	٦٥٧
٦٥٩-٦٥٨	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٥٩	تفسير آية (٢) «ما اعصى صه ماله	٦٥٧
٦٥٩	سجن مرطريف	وما كسبه	٦٥٩
٦٥٨-٦٥٧	سجن مرطريف	تفسير آية (٣) «سعلني ناراً ذات	٦٥٨-٦٥٧
		لهب»	

١١٢ - سورة الاحلاص (مكة ٥ آية)

٦٦٣	تأويل آية تسميت	٦٦٣	تأويل آية تسميت
٦٦٤	تأويل «فل هو الله احد»	٦٦٤	تأويل «فل هو الله احد»
٦٦٦-٦٦٥-٦٦٤	تأويل «الله الصمد»	٦٦٦-٦٦٥-٦٦٤	تأويل «الله الصمد»
٦٦٥	سجن مرطريف	٦٦٥	سجن مرطريف
٦٦٦	سجن اسكه دراس سور هر آيتي تفسير آية	٦٦٦	سجن اسكه دراس سور هر آيتي تفسير آية
٦٦٥	سجن اسب	٦٦٥	سجن اسب
٦٦٦-٦٦٥	تأويل «لم يلد ولم يولد»	٦٦٦-٦٦٥	تأويل «لم يلد ولم يولد»
٦٦٦-٦٦٥	تأويل «ولم يكن له كفوا احد»	٦٦٦-٦٦٥	تأويل «ولم يكن له كفوا احد»

١١٣ - سورة الفلق (مدنيه او مكيه ٥ آية)

٦٦٩-٦٦٧	وف	٦٦٩-٦٦٧	وف
٦٦٧	تفسير آية (٢) «ومن سر المغانم في المعده»	٦٦٧	تفسير آية (٢) «ومن سر المغانم في المعده»
٦٦٧	تفسير آية (٥) «ومن سر حاسد انا	٦٦٧	تفسير آية (٥) «ومن سر حاسد انا
٦٦٩-٦٦٧	حد	٦٦٩-٦٦٧	حد
٦٦٩	تأويل آية تسميت	٦٦٩	تأويل آية تسميت
٦٦٩-٦٦٧	تأويل «فل اعوذ برب الفلق»	٦٦٩-٦٦٧	تأويل «فل اعوذ برب الفلق»
٦٦٩	تأويل «من سر ماحلق»	٦٦٩	تأويل «من سر ماحلق»
٦٦٩-٦٦٧	تأويل «فمن سر عاصق ادا	٦٦٩-٦٦٧	تأويل «فمن سر عاصق ادا

۱۱۴ - سورة الناس (مدينة ۶ آیه)

۶۷۵-۶۷۴	الحسان	التوبة الاولى
	تفسير آیه (۵) «الذى يوسوس فى صدور	ترجمه آیات ۱ تا ۶ از سور ناس
۶۷۵	الناس»	التوبة الثانية
۶۷۵	تفسير آیه (۶) «من الجنة والناس»	تعداد حروف و کلمات و آیات و محل نزول و
	التوبة الثالثة	فصل سور
۶۷۶-۶۷۵	تاویل آیت سمع	تفسير آیه (۱) «هل اعوذ برب الناس»
۶۷۷-۶۷۶	تاویل «هل اعوذ برب الناس»	تفسير آیه (۲) «ملك الناس»
۶۷۷	تاویل «ملك الناس»	تفسير آیه (۳) «إله الناس»
۶۷۷	تاویل «إله الناس»	تفسير آیه (۴) «من سوا الوسواس»

فصل

[در بیان اعراب و تفسیر قرآن و اینکه چه کس را رسد که تفسیر قرآن کند و اینکه چه حکمت
 است که قرآن بعضی محکم آمد و بعضی مسامحه]

۶۷۹-۶۷۸

فصل

فی بیان عدد سوره قرآن و حروفه و کلماته بیان مافیه من الحلال و الاحلال

۶۸۴-۶۸

فصل

[در بیان معروفه من و ناغایر من اصحاب رسول خدا (ص) در تفسیر قرآن]

۶۸۶-۶۸۵



خلاصة فهرست

صفحة	فهرست	سور	المعادله	(٥٨)
٦٩١ - ٦٩	٤	٤	الحشر	(٥٩)
٦٩٢ - ٦٩١	٤	٤	المنجحه	(٦٠)
٦٩٣ - ٦٩٢	٤	٤	الص	(٦١)
٦٩٣	٤	٤	الحمة	(٦٢)
٦٩٤	٤	٤	المنافس	(٦٣)
٦٩٥ - ٦٩٤	٤	٤	المان	(٦٤)
٦٩٦ - ٦٩٥	٤	٤	الطلاق	(٦٥)
٦٩٦	٤	٤	المحرم	(٦٦)
٦٩٧	٤	٤	الملك	(٦٧)
٦٩٨ - ٦٩٧	٤	٤	العلم	(٦٨)
٧ - ٦٩٨	٤	٤	الحافه	(٦٩)
٧ ١ - ٧	٤	٤	المعارج	(٧٠)
٧ ٣ - ٧ ١	٤	٤	نوح	(٧١)
٧ ٤ - ٧ ٣	٤	٤	الحى	(٧٢)
٧ ٥ - ٧ ٤	٤	٤	المرمل	(٧٣)
٧ ٦ - ٧ ٥	٤	٤	المدر	(٧٤)
٧ ٧ - ٧ ٦	٤	٤	الصاحه	(٧٥)
٧ ٨ - ٧ ٧	٤	٤	الانسان (الدهر)	(٧٦)
٧١ - ٧ ٨	٤	٤	المرسلات	(٧٧)
٧١١ - ٧١	٤	٤	السا	(٧٨)
٧١٢ - ٧١١	٤	٤	البارعات	(٧٩)
٧١٣ - ٧١٢	٤	٤	عس	(٨٠)
٧١٤ - ٧١٣	٤	٤	الكور (الكورب)	(٨١)
٧١٥ - ٧١٤	٤	٤	الانقطاع	(٨٢)
٧١٦ - ٧١٥	٤	٤	الطفيل (الطفيلين)	(٨٣)
٧١٧ - ٧١٦	٤	٤	الاسواق	(٨٤)
٧١٨ - ٧١٧	٤	٤	الروح	(٨٥)
٧١٩ - ٧١٨	٤	٤	الطارق	(٨٦)
٧١٩	٤	٤	الاعلى	(٨٧)
٧٢ - ٧١٩	٤	٤	العاسه	(٨٨)
٧٢١ - ٧٢				

٧٢٢ - ٧٢١	الحجر (٨٨)	«	«
٧٢٣	الحد (٩)	«	«
٧٢٣ - ٧٢٢	الشمس (٩١)	«	«
٧٢٣	الزلزل (٩٢)	«	«
٧٢٤ - ٧٢٣	الصحر (٩٣)	«	«
٧٢٤	الانصراف (٩٤)	«	«
٧٢٥ - ٧٢٤	التن (٩٥)	«	«
٧٢٥	العلق (٩٦)	«	«
٧٢٦ - ٧٢٥	العنبر (٩٧)	«	«
٧٢٦	السبه (٩٨)	«	«
٧٢٧ - ٧٢٦	آدا وارلر (الزلزال) (٩٩)	«	«
٧٢٧	الماديات (١٠)	«	«
٧٢٨ - ٧٢٧	المارعه (١١)	«	«
٧٢٨	المکابر (١٢)	«	«
٧٢٩ - ٧٢٨	العصر (١٠٣)	«	«
٧٢٩	الهمر (١٤)	«	«
٧٢٩	العقل (١٥)	«	«
٧٣	فريس (١٦)	«	«
٧٣	الدين (١٧)	«	«
٧٣١ - ٧٣	الکونر (١٨)	«	«
٧٣١	الکافرون (١٩)	«	«
٧٣١	المصر (١١)	«	«
٧٣٢ - ٧٣١	سب (ای لیب) (١١١)	«	«
٧٣٢	الاحلاس (١١٢)	«	«
٧٣٢	العلق (١١٣)	«	«
٧٣٣	الناس (١١٤)	«	«
٧٣٣	سه فصل مانان کتاب	«	«

مانان



تفسیر ما

کرد کسب اسرار حق، تا بر دل ما سر ما
 می‌رسد تا عرس حق، آوار بکمر ما
 ساد ناسم از حفا، هر کر بگردیم از وفا
 هست آن صفا قدس ما از سر ما
 از دل ما سعله‌ای بر حسب و در عالم گرفت
 سوخته بگر جهان از آه عالم گریه ما
 بر سواد دید تا بوی مره از خون دل
 زار عشق اوست زان لوح و قلم تحریر ما
 بسب حر آن عر بضا عیان بردل، که هست
 شرح سودای دور نفس روز و شب هر بر ما
 ما روح ایمان نهان در کفر موس دینده‌ام
 سج گوی خوش ناس در اندیشه بکفر ما
 حافظ و قسم و در دل آنی از لطف اوست
 «زان بسب حر لطف و خوبی بسب در تفسیر ما»
 کتب حکمت از ارل ناسد اسرار دل من
 سینه سنی تا اند بر دای او رحمت ما

طهران اسعد ما ۱۳۳۸

سعدان ۱۳۷۹

علطامه

صفحة	سطر	بادرس	دابرس	صفحة	سطر	بادرس	دابرس
٤	١٤	واب	واب	٥	٥	واب	واب
٥	٣	أومر	أومر	-	٦	المصله	المصله
-	١٢	وسع	وسع	-	١٢	ساووم	ساووم
٧	٨	والبحریم	والبحریم	-	١٦	ودلك	ودلك
-	١١	فان	فان	٥١	١	ما حوا	ما حوا
-	١٧	هد	هد	٥٢	٩	عر اليهود	عر اليهود
٨	٣	قول	قول	-	١٢	برسد	برسد
-	١٥ ١٧ ١٨	مریه	مریه	-	١٦	هدا الرجل	هدا الرجل
٩	٥	السماوات	السماوات	٥٣	١	ان	ان
١	٤	إصافه	إصافه	-	٢٥	برور	برور
١٣	١١	روحا	روحا	٥٤	١٩	هدا المل	هدا المل
١٤	١٧-١٨	سسد	سسد	٥٥	٩	کرر	کرر
٢	١١	نعلمه	نعلمه	-	١٤	نسوا الله	نسوا الله
٢٢	-	مخار	مخار	-	١٧	الآله	الآله
-	١٤	ندا	ندا	-	٢٣	الحصل	الحصل
٢٤	٥	أسخود	أسخود	٥٦	-	كان	كان
٢٥	٧	خرج	خرج	-	٢	هدا القرآن	هدا القرآن
-	١	لوا	لوا	-	٣	لما تب	لما تب
٣١	١٤	عنايه	عنايه	-	٥	عطب	عطب
-	١٦	سور الحسر؟	سور الحسر؟	-	١٤	الملک الذي له الملک	الملک الذي له الملک
٣٣	٢	أردعاب	أردعاب	-	٢١	عن	عن
٣٤	١	-	-	-	-	أ بها فنامه	أ بها فنامه
-	٨	لمعى	لمعى	٥٧	٢	دفعو	دفعو
٣٥	٧	الأحلا	الأحلا	-	١٢	المنهن	المنهن
-	٢١	دورسوله	دورسوله	-	١٩	واما سانا ونطفا واما	واما سانا ونطفا واما
٣٦	٢٣	قال اهل الله	قال اهل الله	-	-	صصح	صصح
٣٩	١٣	ولعد	ولعد	-	٢١	العلم من السطان الرحيم	العلم من السطان الرحيم
-	٢٤	انهل	انهل	-	٢٤	نارى نه لسه بدل نسب	نارى نه لسه بدل نسب
٤٥	٣-١	انقوا الله	انقوا الله	٥٨	١٢	دارم	دارم
-	١١	هدا القرآن	هدا القرآن	٦	١٤	وردا	وردا
٤٦	٢	الاسماء	الاسماء	-	-	-	-
٤٩	٣	سحيم	سحيم	-	-	-	-

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۶۲	۷	هذا القرآن	هذا القرآن	۷۷	۲	لا مرا	لا مرا
۶۳	۱	دته	مدسه	۷۸	۱۱	بسم الله	بسم الله
-	۱۹	ارحا مکم	ارحا مکم	۸۱		ر رعوان سور اضافہ کنند	البونہ الاولی
۶۴	۳	بر آء	بر آء	۸۳	۱۹	کافاد	کافاد
۶۵	۳	بروهم	بروهم	۸۵	۲۵	(۱) حمس	کل ماحس بوجه
-	۱	کبرند	کبرند			من الوجو اقرب الموارد	
۶۶	۳	د فابو	د فابو	۸۷	۴	اسما	اسما
۶۷	۲۳	احسبم	احسبم	-	۵	لحاسر	لحاسر
-	۲۴	نمکه	نمکه	۸۸	۱۸	خاندو	خاندو
۶۸	۴	هد	هد	۸۹	۵	حمراء	حمراء
۶۹	۱۴	نمکه	نمکه	-	۶	حصراء	حصراء
-	۱۹	من	من	۹	۱۶	ما	ما
-	۲۳	بری	ری	۹۱	۸	زرنگ	زرنگ
۷	۶	لاستوه	لاستوه	-	۲	فاسحی	فاسحی
۷	۲۴	منلعه	منلعه	۹۳	۱	مدسه	مدسه
۷۱	۱	بالاسا	بالاسا	۹۵	۱۱	فرا ب	فرا
-	۶	اولباء	اولباء	-	۱۳	دعاس لاعد	دعا لاعد
-	۹	ام حسه	ام حسه	-	۲۲	الکناہ	الکناہ
-	۲	سروا	سروا	۹۶	۹	معاويه بن	معاويه بن
-	۲۴	اسا	اسا	۹۹	۱	للصلو	للصلو
۷۲	۱۵	الحاوکم	الحاوکم	-	۳	عن	عن
۷۳	۱۱	مخول	مخول	-	۹	احارو	احارو
۷۴	۴	حب	حب	-	-	فسموها	فسموها
-	۲۳	فاسلوا معہ م	فاسلوا معہ م	-	-	اللبا ووم الارما	اللبا ووم الارما
-	-	مبعوها	مبعوها	-	۱۵	حلفه	حلفه
-	۱۵	وانو	وانو	۱	۱	انها	انها
۷۵	۱۷	حسما	حسما	-	۶	الصلو ولا	الصلو ولا
۷۶	۲	هد	هد	-	۱۲	احسوا	احسوا
-	۳	منع نامر	منع نامر	-	۱۵	للصلو	للصلو
-	۱۷	وانا	وانا	۱	۸	هد	هد
-	۲۱	نحصله	نحصله	-	۱۶	رہ	رہ
۷۷	۵	فصب	فصب	۲	۲۳	الاصوب	الاصوب
-	۹	الاستعا	الاستعا	-	۳	النوارب	النوارب
				-	۱۸	-	-
				-	۲	-	-

صَدَحَ	مَطَر	ثَاوَرِيَس	دَرِيَس	صَدَحَ	مَطَر	ثَاوَرِيَس	دَرِيَس
١ ٢	٢٣	عَدَا لَمَسَام	عَدَا مَسَلَم	١ ٢٢	١	وَقَدِمَا	وَقَدِمَا
١ ٣	٢	آدَه سَاعَه هِي	آدَه سَاعَه هِي ؟	١٢٤	٢٢	مَصَه	مَصَه
-	٤	سَاعَه	سَاعَه	١٢٥	١٣	اللَّهُ مَا اسْعَطَم	اللَّهُ مَا اسْعَطَم
-	٢٣	السُّودَا	سُودَا	١٢٦	٥	سُو	سُو
١ ٤	١١	فَحْمُوئِي	فَحْمُومُون	-	١١	الْحَمْد	حَمْد
-	١٥	وَأَسْمَعُو	وَأَسْمَعُوا	١٢٧	٨	رِنَاح	رِنَاح
١ ٥	٧	رَاو	رَاوَا	-	١٤	عَلِمَه	عَلِمَه
-	٩	فَوَاقِي	فَوَاقِي	١٢٨	-	الْكُذْبُ رَعُوا	الْكُذْبُ رَعُوا
١ ٦	٣	بَالْعَاصِص	بَالْعَاصِص	١٢٩	١٢	مَعْمِص	مَعْمِص
١ ٧	١	آدَه مَصُورَت مَصْرَاح دَوْمِ آدَم	آدَه مَصُورَت مَصْرَاح دَوْمِ آدَم	١٣	١٣	بَعَاف	بَعَاف
-	١٦	بُورِ اَمَب وَسِر تَسَب	بُورِ اَمَب وَسِر تَسَب	١٣١	٩	أَحْرَل	أَحْرَل
-	١٦	بُوحَه	بُوحَه	١٣٢	١٣	حَرِل	الْحَرِيل
١ ٩	٦	سَوَال	سَوَال	١٣٣	١٤	لَكِن	لَكِن
-	١٦	فَرَسِكَاكُن	فَرَسِكَاكُن	١٣٦	٦	الْعَدَّة	الْعَدَّة
١ ١١	٢	تَوَه	الْوَه	-	-	وَأَعُوَا لَلَّه	وَأَعُوَا لَلَّه
١ ١٢	٩	الْأَعْرُ	الْأَعْرُ	١٣٧	٧	فَعْدِيَهِن	فَعْدِيَهِن
-	-	أَرْمَانِزَاو	دَرْمَا أَرُو	١٣٨	٨	عَدِمَا	عَدِمَا
-	٢٤	وَر	دَر	-	٢٤	الْأَمَرُ	الْأَمَرُ
١ ١٤	٧	مَآكَوَا	مَآكَوَا	١٣٩	١٨	بَطْلَقُوَاهِن	بَطْلَقُوَاهِن
-	١٨	بَعْفِهِم	بَعْفِهِم	١٤	١	بَحَامَعُوَاهِن	بَحَامَعُوَاهِن
١ ١٥	١٢-١١	رُوسِهِم	رُوسِهِم	-	١٤	لَا دَعَه	لَا دَعَه
١ ١٦	٤	الْإِسْعَار	الْإِسْعَار	١٤٢	٥	سَهْدَاء	سَهْدَاء
-	١١	مَعَانِجَا	مَعَانِجَا	١٤٣	٢٣	وَانَا	وَانَا
-	١٢	نَحْرَح	نَحْرَح	١٤٤	٢	قَدَرُوا	قَدَرُوا
-	٢٤-٢٢	هَذَا لِحَل	هَذَا لِحَل	-	٩	وَرُوحَا	وَرُوحَا
١ ١٨	١٧	الْعَر	الْعَر	-	١٦	مَحْبُوبَه	مَحْبُوبَه
-	١٨	عَر	عَر	١٤٥	٥	الْعَمْد	الْعَمْد
١ ١٩	١٢	مَصَالِح	مَصَالِح	-	٧	إِلَا	إِلَا
-	١٦	مَوْصِع	مَوْصِع	١٤٧	٢١	بَالْحَق	بَالْحَق
١ ٢	١٦	سَبَاط	سَبَاط	١٤٩	٢	فَرَاغ	فَرَاغ
-	٢	سَبَاط بَحِي	سَبَاط جَمِيع سَوَط	-	١	تَعَب	تَعَب

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۵۸	۱۷	ماء	با	۱۹۶	۳	خطأ	خطا
۱۵۹	۲	مطاهرا	مطاهرا	-	۲۱	مفسر	مفسر
-	۱۸	مروهم	مروهم	۱۹۷	۱۲	طهرائی	طهرائی
۱۶	۲۴	اللسی	اللسی	۱۹۸	۲۴	احسا	احسا
۱۶۱	۹	لانیلانیهم	لانیلانیهم	-	-	اصطفا	اصطفا
۱۶۲	۴	امو	اموا	۱۹۹	۱۷	ادلمه	ادلمه
-	۷	وفسند	وفسند	۲	-	کرد	کرد
۱۶۶	۱۳	رس	رس	۳	۱۲	سرو	سرو
۱۶۹	۱۵	سنت	سنت	-	۱۳	اس	ر
۱۷۱	۲۳	وفیل لانه	وفیل	۸	۵	رراغا	دراغا
۱۷۲	۳	می	می	۹	۳	لام	الام
-	۵	مسونه	مسونه	-	۶	فوحلنا	و فحلنا
-	۱۵	نحاس	نحاس	۲۱۴	۱	الحهم	الحهم
۱۷۳	۱	فسعرب	فسعرب	۲۱۵	۱۸	مانومون	تومون
-	۴	نس	نس	۲۲۵	۱۵	معدار	معدار
-	۲۲	فصحا	فصحا	-	۱۶	مانه	مانه
۱۷۴	۱۹	السی	السی	-	۱۹	النهار	النهار
-	-	مناکها	مناکها	۲۲۶	۴	فصح	فصح
۱۷۵	۸	انزای	انزای	-	۱۱	ادمونی	فال ادمونی
۱۷۷	-	سررنه	سررنه	۲۲۸	۲۴	فالوا اح	فالوا اح
-	۱۴	ندعون	ندعون	۲۳	۸	تحلق	تحلق
-	۲	فایضا	فایضا	۲۳۶	۹	سمکاران	سمکاران
۱۷۹	۶	حروب	حروب	۲۳۹	۱۷	عی	علی
۱۸۲	۱۳	رسد	رسد	-	۲۲	حلق	حلوا لله
۱۸۷	۱۴	الحطه	الحطه	۲۴۱	۴	ودلکلب	ودلکلب
۱۹	۲۳	عاص	عاص	-	۱۳	نزل	نزل
۱۹۱	۱۲	والدالزنا	والدالزنا	-	۲	فی	فی
-	-	یحیم	یحیم	۲۴۸	۶	نوائم	لننائم
۱۹۵	۱۴	لاعمل	لاعمل	-	۱۶	حرد	مرد
۱۹۶	۳	انه	ا ب	۲۴۹	۱	لنضمهم	لنضمهم
				-	۱	نعرص	یعرص
				-	۹	انما آدعوا	نما آدعو
				۲۵۱	۷	حل	حل
				-	۱۱	اله آ نه	اله آ نه

عَلَمَاتُهُ

صَفْحَةٌ	سَطْرٌ	بَادِرٌ رَسَبٌ	دَرَسَبٌ	صَفْحَةٌ	سَطْرٌ	بَادِرٌ رَسَبٌ	دَرَسَبٌ
٢٥٢	٤	دَالِجِدْ	دَا اَلْجِدْ	٢٥٢	١٨	وَاحِدَه و	وَاحِدَتْ
٢٥٣	٣	بَدَلِكْ بَدَلِكْ	بَدَلِكْ	٢٥٣	١٨	اَلْمَعْنُ	اَلْمَعْنُ
٢٥٤	٥	فَدْرِيَهْ مَرْحِيَهْ	فَدْرِيَهْ مَرْحِيَهْ	-	٢٢	مَسُو	مَسُو
٢٥٨	٤	مَعْمَسْ	مَعْمَسْ	٢٥٨	١	كَهْ بَر مَا	بَر مَا
٢٥٩	٣	تَعْلِمْ	تَعْلِمْ	٢٥٩	٢٢	دَلَا ء	لَا
-	١٦	حَمَلَاَسْ	حَمَلَاَسْ	-	١	لَنَلَا	لَنَلَا
٢٦٣	٢٢	بَلْنَهْ	بَلْنَهْ	-	٧	بَهَا	بَهَا
٢٦٥	٣	سَا	سَا	٢٦٣	١٢	اَيْ حَمَا	اَيْ - حَمَا
-	٩	بَعْطَهْ	بَعْطَهْ	-	٦	سَهْ	سَهْ
٢٦٧	١	بَسَا	بَسَا	-	٢٢	اَلْسَبْمْ	اَلْسَبْمْ
-	٣	اَيْ - سَاعَهْ	اَيَّا سَاعَهْ	-	١٥	اَن	اَن
٢٦٨	٢	رَوَا السَّرِيكْ	وَا السَّرِيكْ	-	٢٢	حَوِي	حَوِي
-	٢٤	لَكَ	لَكَ	-	٨	نَاصِرْ	نَاصِرْ
٢٧	١٧	نَسَجْ	نَسَجْ	-	-	مَطَرْ	مَطَرْ
-	١٩	فَصَلُّوْا	فَصَلُّوْا	-	١	مَعْرْ	مَطَرْ
٢٧١	١٥	مَعْرُوْنْ	مَعْرُوْنْ	-	١٣	نَاصِرْ	نَاصِرْ
-	٢٢	لِلْصُوْ	لِلْصُوْ	-	٨	اَمَارَاَهْ	اَمَارَاَهْ
٢٧٥	١٢	اَسْرَ	اَسْرَ	-	١٧	اَلْاَحَالْ	اَلْاَحَالْ
٢٧٦	-	تَسْكُرْ	تَسْكُرْ	-	١٩	اَلْحَالَمَا	اَلْحَالَمَا
٢٧٧	٧	فَعْتَلْ	فَعْتَلْ	-	١٦	رَوَا بَدْنِيْ	رَوَا بَدْنِيْ
٢٧٩	١٧	مَرْجَرْدْ	مَرْجَرْدْ	-	٢٢	رَوَا بَدْنِيْ	رَوَا بَدْنِيْ
٢٨	٢	بَحْمَدْ	بَحْمَدْ	-	٩	بُوْحِيْ	بُوْحِيْ
-	١٧	بَحْرَا	بَحْرَا	-	١٨	اَلْحَمْلَهْ	اَلْحَمْلَهْ
-	٢٣	وَفِدْرْ	وَفِدْرْ	-	١٩	اَلْمَسْحُوْنْ	اَلْمَسْحُوْنْ
٢٨١	١	وَالْعَطَا اَلرَدَا ء	وَالْعَطَا اَلرَدَا ء	-	٢١	اَلْحَقْ	اَلْحَقْ
٢٨٤	١٦	سَحْنْ عَافِلَاْنْ	عَافِلَاْنْ	-	٢٣	كَرْسَكِيْ	كَرْسَكِيْ
٢٩	٢٢	اَيْ -	اَيْ	-	١	اَلصَالِيْ	اَلصَالِيْ
٢٩١	١	اَلْاَسْمَا ء، نَمِ اَلْاَسْمَا ء	اَلْاَسْمَا ء، نَمِ اَلْاَسْمَا ء	-	١٧	فَطَا	فَطَا
-	١٣	اَفُوِيَا	اَفُوِيَا	-	٥	كَالْمَطْلَهْ	كَالْمَطْلَهْ
-	١٦	سَحْنْ عَافِلَاْنْ	عَافِلَاْنْ	-	٩	أَكْلْ	أَكْلْ
-	٢٢	اَيْ -	اَيْ	-	١٤	اَلْاِفْدَا	اَلْاِفْدَا
-	١	اَلْاَسْمَا ء، نَمِ اَلْاَسْمَا ء	اَلْاَسْمَا ء، نَمِ اَلْاَسْمَا ء	-	١٥	بَحْصَا	بَحْصَا
-	١٣	اَفُوِيَا	اَفُوِيَا	-	٣	عَلِكْ	عَلِكْ
-	١٣	اَفُوِيَا	اَفُوِيَا	-	٧	مِي لَكْرْ	مِي لَكْرْ
-	١٣	اَفُوِيَا	اَفُوِيَا	-	١٨	لَا سَبْمْ	لَا سَبْمْ

کشف الاسرار - ۲ -

صفحة	سطر	نادرست	درست
۳۳	۲۴	فمها	فمها
۳۳	۳	و ما عتتم	ما وعتم
۵	۵	فا ادا المحوم	فا ادا المحوم
۷	۷	فقاها	فقاها
۳۳	۱۴	مندا المول	مندا المول
۳۴	۱۳	هذا الطل	هذا الطل
۱۵	۱۵	فحط	فحط
۳۴	۱۲	وئی	فی
۳۴	۱۴	افللا	فللا
۱۸	۱۸	الصلو	صلو
۳۴	۱	ابوالامان	ابو الامان
۳۴	۲	نرب	نرب
۳۴	۹	نا	ما
۳۴	۳	حلعهما	حلعهما
۶	۶	آن	ان
۲۳	۲۳	نرفه	نرفه
۳۴	۱	الركر	الركو
۳۴	۲۴	بعا	بعا
۳۴	۳	مسوناب	مسوناب
۳۴	۱۷	فراسه	فراسه
۳۴	۱۸	ولهاهم	والهاهم
۳	۴	كافريهم	كافريهم
۳	۱۸	نا	نا
۳	۶	المونه الباننه	المونه الباننه
۱۱	۱۱	والبارعاع	والبارعاع
۳	۱۸	فالمند نراب	فالمند نراب
۳	۲۲	دلبله	دلبله
۳	۸	وجه	وجه الارص
۳	۶	قطوا	قطوا
۱۲	۱۲	حاحه	حاحه
۳	-	مسونه	مسونه
۳	۲۵	آلاه	آلاه
۳	۱۵	معا	معا
۳	۱	الملك	الملك
۳۷۷	۷	الامان	الامان
۳۷۸	۲	المونه	المونه
-	۸	فمنعه	فمنعه
۳۷۸	۱۳	حلف	حلف
-	۱۴	ناسلام	ناسلام
۳۷۹	-	مسكندارد	مسكندارد
-	۱۹	فانسمبا	فانسمبا
-	۲۴	درحانها (۱)	درحانها (۱) وباند
۳۸	۱۳	هم	هم
۳۸۱	۲	كاتب	كان
۳۸۲	۱	اسطعنى	اسمعنى
-	-	اسمعنى	اسمعنى
-	۱۵	نفل	نفل
۳۸۳	۲	سعر	سعر
۳۸۴	۱۴	الطلمه	الطلمه
-	۱۹	لئس	لئس
۳۸۵	۲	امنداء	امنداء
-	۱۷	مسيا	مسيا
۳۸۷	۲۱	عزلا	عزلا
۳۹۲	۱۸	لئس	لئس
-	۲۳	سى سه	سى سه
۳۹۴	۲۱	سهما	سهما
-	۲۳	وهو	و
-	۲۳	ماح	ماح
-	۲۵	حاسه (۱)	رانداس
۳۹۵	۱۶	اد	تد
-	۲۲	وادب	وادب
۳۹۶	۱۹	وتاكدنا ورد	وتاكدنا ورد
۳۹۷	۲۲	مكانه	مكانه
۴۵	۷	آ حر	ا حر
-	۱	حدعك	حدعك
۴۶	۱۲	الدين	الدين

صفحة	سطر	نادر	ثوب	صفحة	سطر	نادر	ثوب
٤٦	١٧	رحاء	رحاء	٧٧	٢٥	فرسام	فرسام
٤٧	١٥	رأى	رأى	٤٧٨	١	زرفه	زرفه
-	٢	نوا	نوا	٤٨٧	١	نما	نما
٤٠٨	١٨	كبر	كبر	-	٢٤	مطعون	مطعون
٤١١	٣	كانو	كانو	٤٨٨	١	المه	المه
٤١٣	١٥	مى	مى	-	-	فاكله	فاكله
٤١٤	٣	محسروا	محسروا	٤٨٩	١٢	مئل	مئل
٤١٥	١٦	فعل	فعل	٤٩١	١	فهما	فهما
-	٢٣	يمهى	يمهى	٤٩٢	٩	طلب	طلب
٤٢٥	١٢	حداوند	حداوند	٤٩٥	١١	اهلك	اهلك
٤٢٦	١٤	مكدون	مكدون	-	١٨	العهه	ما العهه
٤٣٣	٣	هج حبر	هج حبر	٤٩٧	١١	سرحل	سرحل
٤٣٧	٢	كرن	كرن	-	٢٢	لصف	اصف
٤٣٨	٩	داورد	داورد	٤٩٩	٤	بمب	بمب
٤٤	١٧	مى	مى	٥	١٦	بهذا	بهذا
٤٤٢	٧	سرحل	سرحل	٥٤	٢	لونه	الونه
-	-	نى	نى	٥٥	١١	سحبها	سحبها
٤٤٤	١٦	الم	الم	-	١٦	نلو	نلو
٤٥	٢٤	بود	بود	٥٦	٤	طحبها	طحبها
٤٥٧	٢	ماكل	ماكل	-	٨	لالهام	لالهام
٤٦	١	الوجه	الوجه	٥٧	٢١	دهنمب	دهنمب
-	١٩	مخافه	مخافه	٥١	٧	دوار	دوار
٤٦١	٢	بعلمل	بعلمل	٥١٣	١٦-١٤	احداحد	احداحد
-	٣	نما	نما	٥١٤	٢٢	سكل	سكل
-	١٧	الدكرى	الدكرى	-	٢٤	فسسر	فسسر
-	-	لامحاله	لامحاله	٥١٥	١	فعال	فعال
-	١٨	مسه	مسه	٥١٦	١	صلى	صلى
٤٦٣	١٧	اكبات	اكبات	٥٢٢	٧	خرج	خرج
٤٦٤	١	لحروبه	لحروبه	-	١٥	سا	سا
٤٧	٧	وحوهم	وحوهم	٥٢٦	٩	اسونى	اسونى
٤٧٢	١٧	فعدنه	فعدنه	-	-	والدا	والدا
-	٢١	لحرا	لحرا	-	٢٤	ان	ان
٤٧٧	١٨	لندبرس	لندبرس	٥٢٩	٢	عن	عن
				-	١٧	فعممها	فعممها

صفحة	نادر	دروس	صفحة	نادر	دروس
١٦ ٥	صوب	صوب	٦١٥	الكنى	الكنى
٨ ٥	للمأكد	للمأكد	٦١٩	فقه	فقه
٢٤	الناس	الناس	٦٢	كائنات	كائنات
٥ ٥	هالك	هالك	٦٢٥	لم	لم
٦ ٥	سهر	سهر	٦٢٦	نان	نان
١٣ ٥١	مترى	مترى	-	لمسلم	لمسلم
١٧	الناس	الناس	٦٣	خرج	خرج
١٧ ٥١	دعنا	دعنا	٦٣١	بسم	بسم
١٣ ٥	مكد مك	مكد مك	٦٣٢	الله	الله
٢ ٥	آلناس	آلناس	٦٣٣	لاصعاص	لاصعاص
١ ٥	لهرم	لهرم	٦٣٦	واضح	واضح
٧ ٥	اخرأ	اخرأ	٦٣٧	عصاير	عصاير
١٢	أن	أن	٦٣٩	للأزوح	للأزوح
١٤ ٥	نام	نام	٦٤٢	احصوا	احصوا
١٥ ٥	لطنى	لطنى	٦٤٤	حصن	حصن
١٩-١٨	أسعوى	أسعوى	٦٤٩	كردون	كردون
٦ ٥	فاعرا	فاعرا	٦٥	لايرب	لايرب
٧ ٥	لله	لله	٦٥١	بجاهنون	بجاهنون
٦ ٥	افع	افع	٦٥٧	له	له
١٣ ٥	عيران	عيران	٦٥٨	منطرحه	منطرحه
٦ ٥	مكنه	مكنه	٦٥٩	الصا	الصا
٥	ناحن	ناحن	٦٦٠	كقوا	كقوا
١٥ ٥	صما	صما	٦٦١	فرآ نه	فرآ نه
١٤ ٥	هاووه	هاووه	-	امص	امص
٢ ٥	سى	سى	٦٦٣	كماء	كماء
١٢ ٦	عدرى	عدرى	-	نكا	نكا
٨ ٦	فالتصر	فالتصر	٦٦٧	حلق	حلق
٨ ٦	كند	كند	-	ن	ن
٢٤ ٦	عمد	عمد	٦٦٧	سفسر	سفسر
			-	ادلهم	ادلهم
			٦٧١	العاى	العاى
			٦٧٥	امعم عرير	امعم عرير
			٦٨١	اعدت	اعدت

Checked
1987

